

4203

~~SP~~

Check
198

جلد اول کتاب بیس
بسم الله الرحمن الرحيم حق الیقین

الحمد لله الواحد الاحد العزیز الصمد العليم القدیم القدیر الذي لبس كنيه شئ وهو السميع البصير والصلوة على اشرف العارفين
وخير النبيين محمد وعترته الطاهرين الذين فازوا بالفتح العلي من الفضل والعلم واليقين ولعن الله على اعدائهم جميعا الى يوم الدين
اما بعد جنین کو بدخامہ شکستہ زبان و بیان بکم نشان ترا باقدام او باب یقین و خادم اخبار ائمة طاهرين صلوا
الله علیہم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی خیرهما الله مع موالیهما الاکرمین بر صیاف قلوب و صفایج الواح طالبان منهاج حق و یقین
تصور و تجریمینا بد که چون بد لا بل عقلیہ و نقلیہ ظاہر و هویدا کردیدہ کہ حق تعالی ابن جهان فانی را عبث بنا فریدہ و انسان را
کہ چشم و چراغ ابن جهان و علت غائی فریدن از است برای معرفت و عبادت خلق کرده است کہ باین دو قدم و دو طایع عروج و مقام
ہست جاودانی نماید و بلدات فانیہ این دار غرور مغرور نہ کردیدہ بواسطہ این دو جبل میں خود را سعادات باقیہ آخرت و سعادات
و از آیات و اخبار بسیار معلوم است کہ عبادت بدون معرفت کہ ایمان عبارت از است صحیح و مقبول نیست پس اول چیز بکہ بر مکلف
در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمان است و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و قلبی بنا کہ از ناقصی چند
امثال خود فرار کنند بطریق تحقیق در آن نظر نہ کردہ اند و بعضی تقلید اکفا نموده اند و قدم از درک سافلگان بدرجہ عالیه
یقین نہ گذارند اگرچہ این فقیر در کتب مبسوطہ عربی و فارسی این مطالب عالیه را بہ بدیناں و افہودہ لا بل کافہ ابراد نمودہ ام
اما اکثر خلق با باعتبار عدم اعتنا و اہتمام در امور دین با قلد بضاعت و غور با شعاع باطلہ یا عدم قابلیت ادراک آنها و انہا انہا انہا
بسناری نمی نمایند لهذا فقیر را زادہ نمود کہ در این رسالہ مختصرہ کافہ عمدہ اعطای عالیه را بہ بدیناں و افہودہ لا بل کافہ ابراد نماید
توفیق الله سبحانہ فی الجملہ و وفوق المرام بانجام و رسید و مستحق بحق الیقین گردید و چون از برکات عہد و اوان و ثمرات امن و امان اقام
سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری علی حضرت سادہ شہنشاہ ملا بابک سپاہ ظل الله سپید و سرور و رسلا طین جهان با سبط
مہاد امن و امان غنمہ الطاف و ربانی مہبط فوضات سبحانی و از شملک سلیمانی ملجا سلاطین کامکار و ملا ذوقین ہم اقتدار چراغ دود
معطفوی نو نھال کاستنای عمر رضوی انجمن افروز محفل عدل و داد شعلہ جاسوزنئال جو و بیدار دہمہداساس عدل و تمکین
مشہد بنای ذالای شریع میں سلطان ستارہ سپاہ کردون بار کاہ صدوقہ السلطان العادل ظل الله فانی بدرجہ علیہ نرفع
درخشاں ہنر شہاد مضدان ایہ کہ ہمہ مختص بر کھنہ من پشہاء اعنی السلطان فی السلطان و الخافان فی الخافان سنی ثالث اجدادہ الاکرمین
الشہ سلطان حسین مہادرخان مدد الله ظللال جلالہ علی رؤس العالمین و شیع المؤمنین ببقائہ الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوا
الله علیہم و آلائہم و سلم بائنا اطمین بود بقدر اطمین منظر اشرف و سائید امید کہ مقبول طبع اقدس کرد و مشوباتان بروز کار فرزند
انوار عاید شود چون بنیان عبادت از قصد حق بوجود حق تعالی و صفات کمالہ و تزیینہ و اقرار بحقیقتہ انبیا کی کہ از جانب حق تعالی
رای تکمیل حلالہ و ایتسان مبعوث کردیدہ اند خصوصاً ابیغیر آخر الزمان محمد بن عبد الله و اقرار بائنا انہ شرف از جانب خدا آورده است

ضرورتی است درین باب تفصیل و آنچه ضروری نیست باجمال و اقرار بحقیقت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً درازده امام که اگر چه
 پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعد از حق تعالی و منزه بودن و از افعال قبیح و اقرار بجز و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب
 غالب در چند باب میشود **باب اول** در اقرار بوجود حق تعالی و صفات تکالیف او و در آن چند فصل است
فصل اول در اقرار بوجود صنایع عالم است و از آن همه چیز هویدا است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمان و زمین و
 افتاب و ماه و ستارها و بادها و بارها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن و روح خود و غریب جمعی که در
 هر یک از اینها بکار برده بیقین میداند که اینها خود بی صنایع هم نرسیده اند کسبیکه اینها را آفریده مثل اینها نیست و کامل
 بالذات است و هیچ گونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجاب است که برای اکثر خلق کافیست و از دل تقصیل
 بچند دلیل قریب بهم اکتفا مینمایم **دلیل اول** آنکه هر مفعولی که ادبی بفعل آن مینماید یا آنست که نظر بذات او بدو و یا
 امر خارجی و علی بود و در خارج واجب است و از واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او بودن و حال است و از مانع الوجود گویند
 یا نظر بذات او نه واجب است بودن و نه منع است بودن و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو بذات او واجب است
 اگر علی هم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود پس گوئیم شل نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع
 موجودات منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را با هم که ملا حظه کنی بمنزله یک شخصند
 و عدم بر مجموع اینها رواست هم چنانچه زبدی علت محال است که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم میباشد و آن بدیهه عقل
 محالست هم چنین موجود شدن بر مجموع بدون علی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهه عقل
 چیزی که خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند بود و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس
 ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر گویند که هر یک از اجزای علت وجود دیگر نیست الی غیر انتهائیه و علت
 مجموع مجموع علت اجزا است جواب گوئیم که هر یک بشرط وجود علت واجب است وجودش اما عدم او با عدم جمیع علتش ممکن است
 هر گاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم نماید **دلیل دوم** بعضی از محققین گفته اند هم چنانکه تو امر در
 محسوسات فاده علم میکند برای آنکه محالست عاده که این عدد کثیر اتفاق کثیر بر یکب یا صدق و همه خلط کتد پس هر گاه
 جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صنایع عالم و حدوثش و آنکه او کامل است من جمیع الجهات و نقص
 بر او و اینست البته اینک را علم هم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق بر کذب نکرده اند و با این عقول کامله اتفاق بر غلط
 نکرده اند این اتفاق ایشان دلیل بر اینست که این مقدمات بدیهه اند یا اگر نظری اند دلالت آنها واضح است بجهت نبی که راه خطا را اینها
 نیست و این دلیل در نهایت متانست **دلیل سیم** معجزات است که از پیغمبران و اوصیای ایشان ظاهر گردیده مانند عصا را الودع
 کردن و دریا را شکافتن و مردم را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه و ابد و زمین کردن و آب بسیار را از میان آنکشان یا از سنگ کو حلق
 جاری ساختن و امثال اینها چه بر هر غایتی ظاهر است که اینها فوق طاق بشر است پس باید که خدائی باشد که اینها را برای اظهار
 حقیقت ایشان بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجابی که از تفکر و غریب صنع الهی در افاق و انفس ظاهر
 میگردد و حق تعالی را اکثر قرآن مجید اشاره بان فرموده که نیست بلکه علم بوجود صنایع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن
 مفسطورند چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از کافران سؤال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هر انبه گویند که خدای
 آفریده است و باز فرموده است فی الله شکی لا یظلمون و لا یرحون یا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است
 ایضا فرموده است که این حق فطر خداست که مردم را بر آن مفسطور و مخلوق گردانیده است لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند
 مردم را امر به حید و بکار نبردنی و گفتن کلام لا اله الا الله نمودند نه اقرار بصنایع و بدیهه بر این معنی اینست که همه خلوق در وقت
 الحیا و اضطار که دست ایشان از وسایل ظاهر کوتاه میگردد البته بپناه بصرایع خود میگردند و اقرار می نمایند که خدای یگانه
 دارند چنانچه این صفت و نه را حادث معبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است که اکثر کفار و جهال اگر چه در ظاهر حال منکر
 وجود مبدء اند اما باطنا بحقیقت وثبوت وجودش و مقرر میداند و لهذا اختلاف در وجود مبدء از هیچ عالم معتدل و غیره
 نیست و توضیح کلام در این باب آنکه با تفاوت شیء و عقل و تعاضد بر همان و نقلا حضرت حق تعالی از آن برتر و برتر گویند و اینست که

بکنه ذات محاط عقل غیر کرد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید محقق است محبته علاقه افاضه رحمت متعالی
که زلال بوالش از بنا بیع علم و قدرت و بخاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روان است چلیق طبیعت مخلوقات مظلوم
بر اذعان و قبول صانع و از این جهت در هنگام صدق من وقوع وقایع و وقت اضطراری سبق رؤیت و روی استغاثت
و فرج بنگاه دارند خود میاورند بتوجه طبیعی که تا مل و تکلفی در آن نیست و از این جهت این حالت مظهر استیجاب غامض است
چنانچه اگر چه این محببت المضطر را از ادعاه بان ناطق است و از غایت جوانان عجم درگاه عرض خوف و کربان ایشان در حال استیجاب
و هم و هنر من محببت از این قبیل است و لهذا طوایف مختلفه و امم مختلفه که در هر عهد و از آن در هر روز از ادیان بوده اند که
خلاف در وجود مبداء از هیچ غافل مری نیست بلکه حال خلاف احوال و اوصاف و است و تخریر از ای از شخصی نقل کرده است
که در بعضی از من خشک سال عظیم و تخط شد بدینهم رسید مردم از برای استیجاب بصر رفتند و دعا کردند دعا ایشان مستجاب
شد آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتم اهوئی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غلبرای میزد و میزد
چون بغیر پر رسید از خشکات دید چنان شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد سر را حرکت داد ناگاه ابری دید بلند و انقدر
بارید که غلبرای ملو گردید و اهوای خورد و سیراب شد و برگردید و صاحب رساله خوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند
که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند از صیادی نقل کرده اند که گفت گا و کوهی را
دیدم که چرخ خود را بشیر میزد من چون متوجه او شدم عجز را گذاشت و کوچت من چرخ را که من چون نظر کردم چرخ را بدست من دید
مضطرب شد و روی با آسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کوه را دید پیش آمد و من را از کوه دال افتادم و بچراغ
من رهشاد ما در شام او را برد و از او پرسید شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها را این مقام مناسب نیست پس معلوم شد
که وجود مبداء در وضوح و ظهور و غیره است که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست فصل ششمی آنکه حق تعالی قدری و از وی و از وی و از وی
و عدم بر او حاکم است همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او باشد هر آنکه محتاج به صانع
دیگر خواهد بود و واجب الوجود صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب است لازم ذات او است که از او متعلق
شود و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل است و اینهاست عجز و نقص و فنا بر او حاکم است فصل ششمی آنکه
حق تعالی قادر بخار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او نیست که زاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید بلکه مصلحت
در خلوقات بنا بوده و اگر خواهد صغافا نیز آفریده است از آسمان و زمین و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیا
معدوم میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کرده و اختیار میکند مجبور نیست در کارها و چنان نیست که تا بشیر او را بشیر
بد و زاده او باشد مانند سوختن آتش و زاده آن آتش و زاده حق تعالی با عباد او و تعلق کرد البته موجود میشود چنانچه خود فرموده
که انما امره اذا اراد شئاً ان یقول لکن یتکون و این منافات ندارد با آنکه زاده حق تعالی تعلق با موری نمیگردد و بیک دلیل بر این
مضامین است که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با قوال مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست و چنین امری
یا بدیجی است یا نظری است که در مقدمه ما قش را به شبهه نیست فصل هفتمی آنکه خداوند عالم است بهر معلوی و بهر چیزی
در علم او نیست و علم او با شیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در اول مبداء است آنچه در ابتدا لا ناد
هم میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد متعال کوهها و برون در خنای و ریل بنایان و تقسیمهای خفا و
نزد علم او هویدا است زیرا که خالق همه چیز است بواسطه یابی و اسطوره و هر که با زاده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته
بان چیز و صفات و آثار آن علم دارد بآنکه تا قبل از این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهر چیزی مساوی است
دیگر آنکه چنانکه همه ممکنات از وجود او بنده علم آنها و جمیع کمالات آنها باو منتهی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل
بچیزی نمیشد و جناب متدلس او اشاره همه و لا بد در سبک قرآن مجید فرموده که لا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی یا نمیدانند
همه ایشان را آنکه کسی که همه چیزها را آفریده است و است لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت به جمیع موجودات
خفا و خالق و مریض همه او سبب و همه را غنیهای مراتب کمال او میرساند و او ذات است بخفا یا ای امور و کسی که نیک تا قبل کند در عز
صنع خالق عالم را قنای و ماهر و ستارگان و حرکان مختلفه آنها برق نون حکمت و در تربیت جنات و نباتات و رساندن هر یک بحال

کمال آن و در شرح بدنه های انسان و حیوانات و ترکیب اعضای آنها بسیار بکروا و ادوات تعدیه و قیاسه و ادراکات حواسی و غیره
ظاهر و باطن که چندین هزار و سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بعضی از اعشار آنها بی خبرده اند
بعین الیقین میداند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امری عاجز نیست و بر هر چیزی قادر است و آنچه کریم
اشاره باین عزت است همه دارد و بیاورد و بداند است که علم او ازلی وابدیست و عاقل نمیشود و سهو و سببان و فراموشی در او نیست
و خواب و پستی که مقلد موهو است در او نیست و غایت آنست که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجاهات است چنانچه در آیه
و هرگاه عموم علم و قدرت و قهر او از او تکاب با امور قبیح ثابت شد بجز حقیقت پیغمبران و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کماله باخبار ایشان میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست لهذا
در این مقام کلام را بسط دادیم **بخش** آنکه حق تعالی سميع و بصیر است یعنی عالم با آنچه شنیدنی است از ازاها و آنچه دیدنی
است از ازاها شنیدنی و گوشتی بوده باشد و بدون آنکه او را آن دیدن و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم
مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود محتاج بغير نخواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او با اینها موقوف
بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف آنها میداند همان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت
بعدم بر میگردند چون حق تعالی خود را با این دو صفت مستوره جلاد ذکر کرده اند شاید حکمتش این باشد که در ضمن اینها در حکمتی
که خدا را عالم بجزئیات نیستند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموغات و مبصرات است این دو صفت
از مطلق علم تخصیص پذیرفته شده که داخل در زجر ایشان در معاصی و ترغیب ایشان بطاعت بوده باشد و بعضی این صفت را وای
صفت علم میداند و ذکر آن نمره ندارد **ششم** آنکه حق تعالی است یعنی زنده است و مراد از حیوان صفتی است که از آن
توانائی و دانائی ابدی چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیوان نیز از او خواهد بود اما حیوان در ممکنات بغایت
شدید صفتی میباشد و در جناب مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او گردد و در حقیقت این صفت
بعدم و قدرت بر میگردد **هفتم** آنکه حق تعالی مريد است یعنی کارها از او بارزاده و اخبار صادر میشود نه مانند افعال انسان و غیره
که بدو ازاده و اخبار صادر میشود مثل سوختن آتش و زدن آهن سنگ از هوا و از مافعلی که باخبار شود و بصورتان فعل
میکنیم و بعد از آن فائده از برای آن تجل میکنیم و آن میشود تا بحد غر و جزم میرسد پس از فعل از ماضی صادر میشود و
در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض میباشد پس علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت بر
نظام عالم اصلح است سبب خود از آن میشود در آنوقت لهذا متکلمین همیشه گفته اند که اراده بعدم بر میگردد و علم باصلح اواده است
و در حادث و وارد شده است که اراده همان ایجا دانست و از صفات فعلیه حادث است و در این باب سخن بسیار است و از
برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی با اراده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال محبوس
نیست **هشتم** آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجا حروف و اصوات متماثل بدو در جسمی است که او را عضوی و دهانی و زبانی بود
باشد چنانچه بقدرت کامل ایجا سخن در رخ کرد و حضرت موسی شنید و ایجا دکلام در آسمان میبکند و ملائکه میشنوند و
ای ورنه یا ایجا نفوس میبکند در الواح استیمن و ملائکه میخوانند و روح میاورند و ایجا دانه در قلوب ملائکه و انبیاء و اصحاب متماثل
و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم با آن معانی و
حروف و قدرت بر ایجا حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیمند و عین ذات او است و این صفات جلاد ذکر کرده اند زیرا
که بنای بعثت انبیاء و تکالیف حق تعالی و ازال کتب و وجههای الهی بر اینست و کلامهای خدا که در قرآن مجید و سایر کتب استیمن است
همه حادث اند و علم حق تعالی باینها قدیم است این غیر کلام است و کلام نفسی که شاعر قایلند باطل است **نهم** باینکه حق تعالی
صادق است کذب و دروغ مطلقا بر او نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب قبیح است و از قبیح متره است و دروغ معیشت
امیر که ما را و است با عیبار کتاب عمل قبیح است و این از عجز ما است که قادر نیستیم که مفسده کلام را است دفع کنیم و خدا بجز
موصوف نمیشود و باضای اجماع ملتین و از باب عقول منعقل است آنکه حق تعالی صادق است در جمیع افعال و اقوال و کتب الهیه
مشحون است با آن و از جمله ضروریات دین است **دهم** آنکه صفات کماله الهی عین ذات مقدس او است این معنی که او را صفت وجودی

نهیست که قایم بذات مقدس و باشد بلکه ذات اوقایم مقام جمیع صفات چنانچه در ماذاتی هست و صفات قدری موجود نیست که
عارضی از ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس اوقایم مقام آن صفات است و هم چنین در سایر صفات کما لیه ذات قایم مقام
همه است و بغير ذات مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی را بدید ذات باشد یا قدیم خواهد بود یا حادث و هر
حال است زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما لازم آید و قدیمی بغير خدا نمیشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث باشد
لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محال است چنانچه انشاء الله مدکور خواهد شد و ايضا لازم آید که حق تعالی
در کمال خود محتاج بغير باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیرالمؤمنین فرموده است که من وصفه فقل فیه من
قرنه فقل انشاء و من انشاء فقل جزاء و من جزاء فقل جملہ یعنی هر که وصف کند خدا را بصفات زائده پس تحقیق که مقارن کرد
او را با صفات دهر و هر که وصف کرد خدا را با صفات دهر پس اعتقاد بدو خدا کرده و یاد و بی در ذات خدا قائل شده و هر که
این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزوهای ذات است و هر که این اعتقاد دارد خدا را شناخته است و ايضا فرموده است که اول دین
شناختن خدا است و کمال شناختن خدا آنست که او را بکانه داند و کمال بکانه دانستن او آنست که صفات زائده را از او نفی کند
و در عدد صفات کما لیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و جود و اراده و کراهت و سماع و بصر
و کلام و صدق و ازی بودن و وادی بودن و بعضی از این دو وصف تعبیر سیر مکرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است
و قادر است و مختار و روحی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازی و وادی چون بعضی از صفات بعضی دیگر میگردند
و بعضی از صفات نیز همتا است در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردند با آنچه مذکور شد **باب دوم در بیان**
صفات نیست که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند مجتهد است **اول** آنست که او بکانه است و شریکی ندارد نه در خدا و نه در
و نه در مخلوق اشیا چنانچه محسوس بر زبان و اهر من و نور و ظلمت قابل شده اند و نه در اسحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه گفتار و مکه
بنها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب با اخبار جمیع انبیاء و ضرورت جمیع ادیان حقه ثابت شده است
و بیدیه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت الهی مستعین شود هرگاه تعدد دو خدا و در خدا
و دو خاتم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلال و ضاع آنها گردد چون تواند بود که احوال اسمائها و زمین و آسمانها
ایجاد با این وسعت بدو الله منظم تواند شد بلکه باندک تا مقلی معلوم میشود که جمیع عالم با عینا و ارتباط آن با جزای یکی دیگر بمنزله یک
شخص است و هم چنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو الله مدبر عالم باشد محقق دانی گفته است
که اگر کسی دیده بصیر و اعتبار بکشا بدو کرد سر و پای عالم بر او از مغنی آنکه عالم روحانی است تا منتهی آنکه عالم جسمانی است
با یک سلسله مشتک منظم بیند بعضی در بعضی منور و نه و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است و بر اصحاب بصیرت نافه
مخفی نیست که مثل این ارتباط و الیام جزو حدوث صانع صورت نظام نپذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع متعده متبصر نیز
هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت وجود همه یکپشت چیزند محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در
همه اشیا جزو احد احد نیست بواسطه آنکه مصور صور مختلف است و بسی منافرت و مناکرت میان مصنوعات ایشان ظاهر
میگردد و از ملاحظه این معنی و اخفات آن منقطن هوشمند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است
جزو حدوث صانع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون آیه کریمه **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا مَعْنَى** از آنست و اهل اعتبار
ادنی بنیاهی کانیست که **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ** تمام شد سخن محققان
و از تحقیقات سابقه معلوم شد که هر چنانچه وجود صانع بدی و فطر نیست و حادث او نیز بدی و فطر نیست و همگی رو بیک
اله دارند و مقیم بیکر رگها هستند و اتفاق عقول مستقیم بر این معنی واقع است و اکثر نبویه نیز مبدا اصلی را یکی میدانند و
میگویند نور و نور ذات قدیم است و ظلمت اهر من از او بمنزله سیده حادث است و قلیلی از ایشان بظاهر ظاهر را قدیم هر دو
و در نامی که اندام تا مقلی کنند از طایف بوحدت می نمایند و از هات و اهیه ایشان را هر جا هلی بشود و جلالت آنها را با لیدیه
میان دارند و از آنها موجب تقوی بل کلام است و حرف بنامیرالمؤمنین فرموده که اگر خدای دیگر میبود بایست نشانی در سوره
او نیز در حدیث و این بویها نیست قاطع زیرا که واجب الوجود نابد قادر بر کمال و فناء مطلق باشد هرگاه بک خدا صدق

و چنانچه از پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستند و خلق را هدایت کنند اگر العباد با الله خدای دیگر میبود او نیز باقیست
پیغمبری برای شناساندن خود و عبادت خود بفرستند پس با فادرنیست و عاجز است یا حکیم نیست و بیخیا و جاهل است
و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست و بر این مطلب که با بسبب او است و این رساله گنجایش ذکر اینها ندارد و اما
آنکه بنیها که جمادی چندند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست مخلوقی چند که مقهور و مغلوب قیاد و مطلق اند مستحق عبادت
نیستند از آن واضحتر است که احتیاج به بیان نداشته باشد و نفی آن ضروری درین اسلام است **فصل** آنکه حق تعالی مرکب
نیست و جنم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی نیست بلکه ذات است که موجود یا مرکب نیست یا بسبب و مرکب است که اجزا
داشته باشد یا در خارج مانند اشیاء که مرکب است از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر و اربعه یا در ذهن مانند حسی و عقل و بسبب
است که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسبب مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بان جزو
باشد بود و وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است و عرض
نیست مانند سفیدی و سباهی زیرا که عرض محتاج است به تحمل و هر محتاج ممکن است و جنم نیست زیرا که جنم مرکب است از اجزاء
مرکب محتاج است با جزا و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است با جنم است یا در جسم حلول کرده است و خدا
منزه است از هر دو حرکت و انتقال از مکانی به مکانی یا از محلی به محلی یا از حالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جنم است و جنم است
صانع عالم مثل فلان و چنانکه فرموده است لبس کماله شیء و تشبیه و نظیری ندارد که در حقیقت ذات و کینه صفات با او شریک
باشد و ضدی ندارد که با معارضه تواند کرد و در او فریدن اشیا معینی و باوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلام دارند که
حق تعالی رسول و ائمه هدی را فرید و خلق عالم را با ایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز بغیر از افعال بندگان نیست چنانچه
است که صانع عالم در بدنی نیست و بدیده سراد را که او نتوان کرد نه در دنیا و نه در اخوت و این ضروری دین شیعه است و آیات
و احادیث بسبب این بر این معنی وارد شده است آنچه تو فهم میکنی بخلاف این وارد شده است ما و اول است با و از بدیده دل
چنانکه حضرت امیرالمومنین فرمود نه بیند و زاد بدیدها مباحثه دین و بدیده است او را دلها بحقیقتهای ایمان و بیابان
داشت که کینه ذات و صفات کماله خدای عالم بغیر او کشی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان که اشرف مکنون است و افضل عارفانست از فر
بع فرموده و فرموده است که ما عرفناک حق معرفت یعنی بشناختن ما تو را چنانچه سزاوارشناختن تو است و حق تعالی فرموده
که و ما قدرنا الله حق قدره یعنی اندک از نکرده اند خدا را و تعظیم و نکرده اند چنانچه سزاوار او است و فرموده است که لا یبصر
و هو یبصر لا یبصر یعنی ادراک نمیکند او را و ادراک میکنند دیدها را در احادیث وارد شده است که یعنی بدیده دلها
ادراک کنند او نمیکند چه جای بدیده سراسر با بسبب او را و ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بویدن و لمس کردن و چشیدن
و بچوسان باطنه نیز ادراک او نتوان کرد مانند وهم و خیال **پنجم** آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه
او وارد شود مانند سهو و نسیان و خواب و لذت و مانندی و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و داشتن
ماع کردن و محل هیچ مقوله از مقولات عرض نیست زیرا که انصاف باین عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی
و احتیاج مبتر است و محل سخن در این باب است که آنچه از صفات کماله الهی است حادث نتواند بود و از او منفک نتواند
هم قدری زیرا که اگر اینها حادث باشد حق تعالی پیش از عرض آن صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود اگر از
حشوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال ناقص بر او نیست اگر آنچه حادث میشود و صفت ناقص باشد عرض آنحال
خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث نمیتواند بود مانند خالق و رازق و محی و ممیت زیرا که حق تعالی
در ازل خالق بوده و الا با به که عالم فانییم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که او عدم از غیر
او لازم آید بلکه آنچه صفت کمالست قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که میبخت انداخته نماید و از آن قدیمست و هرگز از حق تعالی
منفک نمیشود و گاه باشد که در ام صفت فعل ناقص حق تعالی باشد مثل آنکه هرگاه میبختد و ایجاد در بد در این روز بوده باشد
اگر پیش از این روز ایجاد کند خلاف میبخت است و موجب نقص است و هم چنین زیرا که توانگر کردن هرگاه خلاف میبخت باشد
و بعبارت دیگر نقص او خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات است که حق تعالی با او بود و بعد از آن موصوف

تواند بود صفت فعلی است که با آن صفت و صفتان موصوف تواند بود اما از آن مثل علم که علم الهی هر چه بخواهد کثرت
و بجهل مطلقا موصوف تواند بود و هر چه بخواهد قدر و جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن هست و عجز از هیچ وجه باو نسبت توان
دادن در تم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبوده خلق نکرده است
و زید را خلق کرد و پس را از خلق نکرده و بنده کردن موصوف کردیده و بمیرانیدن موصوف کرده و یکی را غنی و دیگری را
فقر کرد و اینها هم با آنها موجب تعجب و ذرات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدر او و قدرت کامل و علم
صایق و خیریت مختص است و اختلاف در قابلیت مواد ممکن است و هر چیزی را در خود قابلیت داده و مصلحت نظام کل
عمره از قبض شامل خود داده است اگر زیاده از آن عطا فرماید بخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مضایح کل
بلا تشبیه از بابت بازان رحمت که چون بسیار در هر چیز بیک نحو مبارک اما با عبا و اختلاف مواد و قابلیت در بیک
کل و سبیل میر و باند و بیکرین ظاهر بیکرین ظاهر بیکرین ظاهر و در بیکرین شجر و اثمار و در بیکرین آبها و انهار و بیکرین
و بیکرین خانه را آبادان میکرد و در بیکرین ویران و همه از بیکرین بار داشت هر چه هست از قاضی ساز و بی اندام مان
و در نه تشریف تو بر بالا کس کو تاه نیست و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست ششم آنکه جناب حق
نامهای بسیار هست چنانکه فرموده و تبارک اسماء الحسنی فدعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار است که بخواهند
او را باین نامها و اسماء بسیار و ایات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط آنست که خدا را بغير نامها که در ایات و اخبار
وارد شده است نخواند حق است که نامهای خدا در چند اند و مخلوقند و حادثند و بعضی از سنان قابل شده اند که نامها
خدا عین او نیست این معنی بعد از آن شیه است در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قائل شود کافر است و هر که عبادت
نام کند بی معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شک برقرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را و
اطلاق میکنند خدا را بیکرین پرستیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد نمیشود زیرا که اتحاد اشباح محال است و او را
زن و فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه بضاری میگویند که حضرت عیسی فرزند خداست یا خدا را و حلول کرده است
یا با او متحد شده است و اینها همه مسننم عجز و نقص حق تعالی است و عین کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی
عین شیا است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند و با او متحد
میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و هر چه بخواهد بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی
حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه از ایشان تبرک کرده اند و ایشان
لعنت کرده اند و امر قبیل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین جمعی از ایشان را بد و دهلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی
در قدیم بودن تبرک ندارد و هر چه غیر ذات جناب مقدس او است حادث است و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر
حدوث و قدم زاد و عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاق ارباب ملل است آنست که آنچه غیر حق تعالی است وجود
ابدائی دارد و از منزه وجودش از طرف اول متناهی است و غیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان
جمیع اهل ادیان است و ایات و اخبار که دلالت بر این معنی دارد بسیار است و فقیر در کتاب تجار قریب بدو
کتب معتبره خاصه و عامه در این باب بزراد نموده ام بادل عقیده جواب شبهه فلاسفه در احادیث معتبره و از
قائل شود بقیدی غیر از حق تعالی کافر است نهم در بیان صفاتی است که متعلق است بافعال حق
چند بحث است آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنست که فاعل
اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق ملامت و عقاب باشد و فعل را
فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع چنانچه حسن و قبح میباشند که مستحق مدح یا ثواب و ملامت یا عقاب که در دوازده وجه را گاه
هست بیده عقل هر کس بکند مانند بیکرین و است گفتنی که نفع رساند و قباحه روح گفتنی که ضرر رساند و گاه هست
که بفکر معلوم میشود مانند رساندن ضرر و بیکرین رساندن نفع رساندن که علم بحسن و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است
و گاه هست که عقول اکثر عاقلان را بکند و بیکرین بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میباید مثل حسن و زور و زور و زور و زور

و بعد قوه و زواول ما شوال حاشا عرنا و اهل سنت بسکونند که حسن و فاعل افعال ماهر و فاعی مشاوع است هر چه را و ا
مشاوع امر کرده حسن بشود و هر چه را فاعی ازان کرد فتح میشود پس اگر مردم را اگر مریز نامیکر و حسن میشود و اگر فاعی از غنا
میکرد فو میشود و بطالان بنویسند هب فاعل نظر از حکم عقل و ازان و اذات و ابلات و اخبا و سبنا و ظاهر است **بحث در**
الله صانع عالم فعل منبع نمیکند و محال است که از او صادر شود و نیز که فاعل منبع یا عالم بقدران فعل نیست یا هست اما فاعل در
سخران نیست یا محتاج است بان فعل منبع یا فاعل و بر اثر ان هست و احتیاج بان ندارد اما نصبت ان فعل نمیکند بنابراین اول
چهل خدایان میباشد و بنابر هم و بنابر احتیاج و بنابر چهارم سفاقت و هر چهار بر حق سبحانه تعالی محال است پس
فعل از او صادر نمیشود **بحث در** انکه حق تعالی بنندگان را بر افعال که احتیاجی ایشان نیست تکلیف نمیکند
بان مبر فعل آنها و نه بر اثر آنها و بنندگان در فعل خود مختارند و فاعل فعل خود ندخواه اطاعت باشد و نخواه عصمت
و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائلند و اشاعره که اکثر اهل سنت اند میگویند که فاعل همه افعال بنندگان خداست و بنندگان
مطلقا در آنها اختیار ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال جاری میکند و در اثرن فعل مجبورند اما بعضی از ایشان می
گویند که او را از بنده مقارونان فعل میباشد اما ان را در مطلقا دخلی در وجودان فعل ندارد و این مذاهب باطل است
چند وجه **وجه اول** انکه ما بیدیه عقل و وجدان خود میباشد که فرشتگان و افعال ما میان حرکت و عیش و بی اختیار
ناست و حرکتی که با اختیار خود میکنیم و همچنین فرشتگان میان آنکه کسی از بام بر افتد یا کسی از بام نیریزد و اگر هیچ فعل
با اختیار ما نباشد یا بنده اصلا فرشتگان میان این افعال ما **وجه دوم** انکه حق تعالی امر کرده است بطاعه
و عدا قواب بران کرده است و فاعی کرده است از عصمت و عید عقاب بران نموده است پس اگر افعال عباد با اختیار
ایشان نبود یا شد و تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و بیجا باشد مثل آنکه کسی دست و پایی غلام خود
ببندد و بگوید که بره فلان چرخ و امپایر و او را زند که چرخ پائیزی باکوبد که با سنان برود و زند که چرخ فرقی و استغنی فعل
منبع بر خدا و اطاعت و کسب ظالم نرا کسی که کمتر و معصیت دایرست و دل و زبان کسی با اختیار او جاری کند و او را
ایدا با دسیسایند در جهم میوزاند و خود در بسیار جای از قرار میفرماید که خدا ظلم کند بنده بنندگان و **وجه سوم** انکه
حق تعالی در مواضع پیشمار از فرزان مدح مفران بارگاه احدیه کرده است بر طاعت و عدم مرد و دان دوگاه غرب نموده است
بر کفر و معصیت پس اگر ایشان فاعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاقت و بی خردی خواهد بود و بر خدا تعالی و دانند
دو لادین بسیار و اهد شده است که نه جلوت ایشان و ابرفعال جبر کرده باشند و نه نقیض است که ایشان را مجبور و اگر آتش باشد
و بلکه امری است میان این دو امر و اکثر گفته اند مدح است که خدا جبر کرده است بنده را و بنده با او خود کرده است اما استیاض هم از
خداست مانند اعضا و جوارح و قوی بدنی و روحانی و آلات و ادوات که در فعل در کار است انصاف خداست و امر باین
در حدیث وارد شده است **مؤلف** بد خداست که مدخلت حق تعالی در اعمال عباد زیاده از انصاف زیرا که خدا بان خاص
و توفیقان خدای می کسی که مستحق آنها باشد بقیان و اعمال حسنه او و خلیست در فعل طاعات و خدایان خدا و اگر ایشان را نبود
در خلیست در فعل معاصی اما هیچ یک بعدی نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر نباشد در فعل یا نه مانند فاعی که دو
سر و و یک فعل مامور سازد مثل آنکه ببرد و بگوید که برادرید و فلان مشاع و از برای من یک بجزید
هر یک باین کار میکند صد بار یا او میدهد و هر یک که نکرده تا زبان و میزیم او بهین اتفاقا در باب هر دو یکی بکند و یکی نکند و آنکه
کرده است مستحق صد بار است و آنکه نکرده است مستحق ده تا زبان نه است و اگر یک غلام فرمان بردار نیست و خدا مانع بشود
او را دست فرماید و بعد از آنکه ببرد و ان تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را بقیضات میطلبد و ملاطفها و مهر باینها میکند
و ناکند میکند که البته فرمان خداست و این و شب از برای او طعام میفرستند و الطاف زیاده نسبت بان غلام میکند
و فرمان این غلام خداست و نمیکند او و نمیکند اگر این را صد بار بدهد و او داده تا زبان بزند کسی او را مذمت نمیکند
نیز که این غلام نه در کردن مجبور شده است و نه او را و فکر و هر چه با اختیار خود کرده اند و حجت ابر هر دو
تمام است این قدر مدخلت حق سبحانه تعالی در اعمال عباد از اذات و احبا و معلوم میشود پس این قدر انکشاف پیدا
کرد و جوهر بسیار و این مسئله میباشد که در غایت اشکال و محال اقرش اقدام است و فاعی بسیار و احبا و او فکر در

در این مسئله وارد شده است و چه چنانکه انکه لطف بر حق تعالی واجبست بحسب عقل و لطف بر حسب حکمت
تو بدین کرد اند بطاعت و دور کردن از معصیت مانند پند دادن و نصیب کردن اما مانع و وعد و وعید و ثواب و
عقاب و امثال اینها و چه چنانکه حق تعالی حکیم است و کاهای و منوط حکمت و مصلحت است و فعل عیث بتقاید
از اوصاف و نمیشود و او را در افعال اغراض و حکمتها عظمه ملحوظ میباشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید بر بندگان
میکردد و عرض و تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره که خدا را
خدا معال با غرض نیست و آیات و احادیث بسیار و بطلان این قول دلالت میکند و اگر امامیه را اعتقاد است که آنچه
اصح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجبست و بعضی از متکلمین با اعتقاد است که مبادا افعال الهی
متضمن مصلحت باشد و اصل بودن ضرورت نیست و ظاهر آنست که در این مسئله نیز ضرورت نیست - **باب چهارم در بیان**
نبوتست و در آن چند مقصود است اول آنکه امامیه را اعتقاد است که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا و از
که لطف بر خدا واجبست با جماع شیعه و تصویب متواتر و اولست بر آنکه جمیع انبیاء از اول عمر تا آخر عمر معصومانند از هر
کبره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب یاد کرده عقلیه و نقلیه قائم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی
البتة جایز نیست و اگر بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و افتاد و غیر از امور عاید و عبادات باز مشهور میان علمای امامیه
است که جایز نیست و بعضی دعوی اجتماع بر این کرده اند و این باب و بعضی از محدثین گفته اند که سهو و خطائی بر ایشان
جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول در نماز عصر یا ظهر سهو کرد
و در تشهد اول سلام گفت چون بخاطر آن حضرت وارد شدند برخواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند برای شفقت بر امت چنین
کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگران در ایشان کار خدائی نکنند و اکثر علمای این سهو را واقع نمیدانند
و احادیثی که در این باب واقع شده است حمل بر تقیه کرده اند و باید دانست که معصوم بر ترک گناه مجبور نیست ولیکن حق تعالی لطف
چند نسبت با او میکند که او با خنیا و خود ترک معصیت کند بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی
و ضعفه باطن از اخلاق فیه و قلیه آن با خلاق و حسن بر تبه و رسد که محبت جناب قدس الهی در دل او مستقر گردد و از قدس شهود
نفسانی و خیالات جسمانی رهایی یابد و پیوسته مشغول مطالعہ جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل جلوه کند پس بسبب
کمال معرفت پیوسته خود را منظر و نظر پروردگار خود ذاند و غیر از رضای محبوب و در داشت بر کرد خاطرش نکردد و اگر نادرا
خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی نکند و دیگر امون آن کرد و اصفا شرم نکند از آنکه حظ و چنین خداوند
جلالی که پیوسته مراقب و مستر تکب معصیت او کرد و با بن اسباب معصیت از اوصاف و نمودار شود و اگر چنان باشد
که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هر آنکه عصمت برای او کمال نخواهد بود و بر ترک آن
ثوابی نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیاء که متضمن خطای ایشان است
ما و اول است یا ترک یا مکروه و ترک اولی چون نسبت جلال مرتبه ایشان این نیز عظیم است تقیر از آن بمعصیت نموده اند
و وجوه دیگر دارد که در وجوه القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواتر ذکر کرده اند از قصص انبیاء متضمن خطای ایشان
اکثر از موضوعات و فقرات است که از کتب بود بر ذاشته از برای آنکه خطاهای خلفاء جور خود را هموار کنند
در کتب خود ابراز نموده اند و جمعی از افاضان شیعه نیز اظهار داشتند که خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرق اهل
بیت بسپار است که در کتب عرب و فارسی برادر نموده ام این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد پس با آنها اعتماد و اعتقاد
نباید کرد مفصل در همین طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجز است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی میکند بعضی دعوی
و نادر نتوان رد چنانکه گفته اند ای بسا ابلیس آدم و نوح هاست پس هر دستی نباید داد دست چنانکه شخصی دعوی
شد که من از جانب پادشاه به شما خا کم با بد طاعت من کنید بعض گفته او کسی از او قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه نماند
قبول ایشان را مخصوصا پادشاه باشد نداشتند و معجزه مثل است زیرا که معجزه فعلی است که دشمنان از آن بیچاره
ایستد و برخلاف معجزی عادت باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که از انبیاء صادر شود و از معجزه

نیست مثل آنکه گوید دو وقت طلوع آفتاب میسر نیست که آفتاب حال طلوع میکند و اگر مغرب دعوی پیغمبری نباشد آنرا که
 گویند معجزه مثل ما بعد از حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوی پیغمبری کند و گوید که خدا امر بر او و پاسداری و بدین خدای
 و رسانده دلیل من نیست که حق تعالی با اشاره من ماه را بدو پیغمبر میکند یا این مرد و از آن میکند و در هر انشاعتن امر واقع شود
 ما البته میدانیم که آن راست میگوید زیرا که خدا بر هر چیز قادر است و عیش بهیچ خاطر کرده است چنانکه بیان کردیم پس اگر این
 مرد کاذب نباشد دعوی او میسر خواهد بود و اطاعت ما و او را میسر است پس خدا عزای هر پیغمبر کرد و خواهد بود و این میسر است
 پیغمبر خدا محال است چنانکه معلوم شد و باید که معجزه و طوطی مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبر کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب
 صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسلمانی کذاب دعوی پیغمبر میکرد و باو گفتند که چهل بری گوری دعا کرد و روشن شد و گویی
 طلبی که یک چشمش کور بود دعا کرد آن چشمش روشن شد و گفتند که چهل بار میان مبارکش را در جای که خشک شد بود
 انداختن آن جای بر آب شد آن ملعون در جای که آب درین انداختن خشک شد و این پیغمبر میگوید خوانند **مقصود است**
 باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که تفضل مفضول عفو بیع است و باید که عالم باشد جمیع
 عالمی که امت با او باشد و باید که صفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و ذریرک و طاعت و قوه رای و شیاعین
 و کم و سخاوت و پاد و بکران بر خود و عزت و درین و وفات و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مذا و اولاد و پاد و دعا
 صفا و علما و اهل دین و غیره باشد از صفات ذمه مانند کتب و عقل و حسد و حرص و عین و بنا و حجت مال و کج خلقی و غیره
 امری که موجب فقر و خلق باشد مانند خوره و بیج و کوری و کوی و ککی و امثال اینها و از طبع در نسب که از اولاد از آن نباشد
 و شبیه نباشد و پدرانش دینی نباشند بلکه صفتهای دنی باشد مانند با شدن مثل جولای و حجامی و حجامی و بطاری و کاکا و
 که مثالی مروت نباشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان با و از او در حال راه رفتن و امثال اینها و اینها و در
 بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی معنی میبرد و پدران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول بوده اند همیشه مسلمان
 بوده اند چنانچه بعد از این ملوک و خواهد شد مانند سایر پیغمبران که از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند مانند
 نبی و ثابت نیست و دلیل عقلی و نقلی بر این قائم نیست و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر و عزرا و ادریس و ادریس
 و جلالش دارد و توقف در این باب اول است **مفصل چهارم** آنکه علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیاء و ائمه صلوات
 علیهم اجمعین افضل اند از جمیع ملایکه و بر این مضمون احادیث بسیار است و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان
 خلاف بسیار در این مسئله هست و عدد انبیاء ثابت نیست و مشهور و معلوم نیست و چهار هزار است یا پنج هزار
 که جمیع انبیاء و اوصیاء ایشان بر خوانند و آنچه در قرآن مجید واقع شده و بیوت ایشان ضروری و بر اسلام شده مانند
 حضرت نادم و شهاب و دس و نوح و هود و صالح و شهاب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسماعیل و اسحق و یوسف و داود
 و سلیمان و ایوب و یونس و ائمه السلام آخر و بیوت و حقیقت ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است
 و تفاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پیغمبر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و ایشان را اول العز
 مینامند و مرتبه ایشان تا شش مرتبه پیش است و افضل از همه حضرت رسالت است و بعد از آن حضرت ابراهیم و ادریس و سایر
 انبیاء افضل است و فرق مبنای نبی و رسول بوجه مختلفه ذکر کرده اند بعضی گفته اند که رسول است که ملک در پیداری و او
 قائل شود و نبی شامل آن است که در خواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند رسول است که مبعوث شود و هر جماعتی و
 نبی شامل آن است که بر کسی که مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول است که کتابی باشد یعنی داشته باشد و نبی شامل آن است
 که حافظ شریعت دیگری باشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران بر چهار قسم اند پیغمبری بود که بر خود مبعوث
 بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در خواب مبعوث است و صدای ملک را مبعوث شد و
 در پیداری ملک را نبی و با خود مبعوث بر خدای نبوده است و بر امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر و چنانکه بوده است مثل
 یونس و آنکه در خواب بیند و صدایش شود و ملک را در پیداری ببیند و خود صاحب شریعت باشد و امام است و در
 احادیث معتبره وارد شده است که نبی است که در خواب ببیند و صدای ملک را مبعوث شد و امامی نبیند و رسول
 است که بعد از او مبعوث شود و در خواب ملک را نبیند و در پیداری ملک را نبیند و امام صدای ملک را مبعوث شود

[illegible]

افعال و احوال و نسبت و جبر و حصار از جهت اشغال هر معارف و ثبات و زبانه و ان و فساد و میان و جبر و حصار
در اهل مکرم و طرب مثله بود و ان حضرت پیش از تعقیب با هیچ یک از علما اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت نمی فرمود و
معاشرت ببلاده بکر سبب و مقود که طلب علم کند و آنچه عجمکار و چندین هزار سال در معاشرت با کسی نکرد و در اهل
هر سوخته و آیه با حسن و جوی بیان فرموده و امری که مخالف عقول سلیمه و اتهام مستقیمه باشد مطلقاً از آن گفت و گو
آن حضرت طایفه عرب که بعد از علم و ادب مشهور و ثانی بود و ملاذ و فو و علم و محاسن ادب و مکارم اخلاق و مقبول
ساکنان سبع طایف که در بدند و علما جهان در آن کتب علم و اچان محتاج با ایشان شدند و جبر و حصار
از جهت اشغال بمراداب کریم و مشایخ فویه زبانه که در مکارم اخلاق و آنچه حکماء و علما در صالحات فکر کرده بودند و هر
اصناف ان بیان شده و در شرح قانون چندین ای انتظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و
معاشرت و حدود و احکام و حد و حرام و مفرد اند که در هر باب هر چند علما از زمان و عقاید جهان فکر نمایند خدا
در ان عینوا استدیان و در هیچ امر فاعله بهتر از انچه در کلام معجز نظام و شریعت سبیل انام علیه و علی الله التمسیم میفرماید
میشوایند صلاح و اگر کسی بعل خود رجوع نماید بداند که از این معجز عظیم تر میباشد و جبر و حصار
از جهت اشغال بر بعضی بینه سالنه و فزون ماضیه که در ان زمان مخصوص اهل کتاب بوده و دیگران را حصار
اهل کتاب نتوانستند که فکر بیان حضرت نمایند در هیچ جزئی از اجزای ان فضا و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود
حقیقت از اهل ایشان ظاهر گردانید مانند کشن و برادر کشید حضرت عیسی و آنچه در کتب ایشان بود و بر
مصلحت مخفی میداشتند و ایشان ثابت گردانید مانند فضا سنکسار و حلال بودن گوشت شتر و غیر اینها که قبلاً
در جبهه القلوب ابراهیم نموده ام و جبر و حصار از جهت خواص سور و آیات که چنان است که شفای
درد های جسمانی و روحانی و دفع شوبلاط نفسانی و وسوسه شیطان و امن از مخاوف ظاهری و باطنی
و دشمنان اندرونی و بیرونی و در آیات و سور و فرقای هست و بجزاب صادق معلوم گردیده و اثبات قرآن مجید
در جلا قلوب و شفاء صدور و و بجزاب مقدس و ثبات و عجایب از ضرر شبهات نفسانی بنیادهما است که چنان
در لی انکوان نماید با عاقلی و امجال نامت با شکر و جبر و حصار از جهت اشغال قرآن مجید است و بجزاب
مغیب که غیر حق تعالی را بر اینها اطلاعی نیست و اینها بنیاد مبراست که احصا توان کرد و ان هر دو قسم است
اول آنست که در سببهای از آیات که هر چند داده است باینچه کاران و منافقان در خاطرهای خود میکنند و با آیات
براز و پنهان مذکور میساختند و با و در خاطرهای خود میکنند و بعد از خبر دادن مذکور بان حضرت نمی
کردند و اظهار مذمت و انابت میکردند چون سخنی میکنند خلاف میشدند و میکنند و را میساخت
حیرت بان حضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثری از وجوه القلوب ذکر کردیم
قسم دوم آنست که در سببهای از آیات که هر چند داده است با مو و اینست که غیر خدا را بر اینها
اطلاعی نیست پیش از وقوع اینها کربو حی و الهام الهی مانند خبر دادن از عدم ایمان او بقلب و جمع
دیگر و خبر دادن از مذلت و پووان ناز و فساد و چنان شد و ناخال پادشاهی و میان ایشان بهم رسید
است و در هر شهر و دیار و بلای اهل و زکا و فد و عدالت ایشان مثل میزند و خبر دادن از هیچ بلا و باری
اهل اسلام و خبر دادن دخول مکه معظمه برای عمره و از فتنه که مشرب بر کشن ان حضرت هبوی ان بلد طبع و جبر
دادن از عصمت حضرت رسول و از شرم مردم و خبر دادن از غلبه و میان بیکران عجم و خبر دادن بسوره
کوثر از اطلاع و اولاد ان حضرت و برافزادن بنی امت و فسل اینها که حضرت را اثر کنند و خبر دادن از عدم اورو
بهودان امر کبر و چنان شد و اکثر در وجبات القلوب مذکور است قسم اول در بیان محاسن ان
سایر معجزات ان حضرت بدانکه حق تعالی هیچ معجزی و امعنه عطا نکرده مگر آنکه مثل اولاد و زیاده بر ان بان حضرت
عطا گردانست و معجزات ان حضرت را احصا نمیتوان کرد و در آن هزار معجزه در سبب کتب ابرار گردانده و در
معجزات ان حضرت چند قسم است معجزه اول آنکه پیوسته نوزان چوبین نور و انشای طالع بود و چون

کشی
و جوی
از این
مکان
و این
مکان
و این
مکان

ماه شمع جبین این معدن نور او برپا و در پناه او میاید و گاه دست مبارک را بلند میکرد انگشتان منور شد
و مانند شمع روشن میداد **معجزه نهم** بوی خوش انجناب بود چنانچه هر وقت انجناب از راهی میگذشت
ناد و و در و زیاد هر که ازان راه میرفت میدادست که حضرت ازان راه رفته است از محراب و عرفا انجناب جمع
کردند و هفتون عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلواپی نیزه ان حضرت را و در دل و کف آبی و در دهان
مبارک کرد و مضمضه کرد و در دلو و بخت ان آب از مشک خوش تر شد **معجزه دهم** آنکه چون در آفتاب میایستاد
ناراه میرفت و از سایه نبود **معجزه یازدهم** آنکه با هر که انجناب راه میرفت هر چند او بلند بود حضرت بل مرتفع
گردن از او بلند تر میبود **معجزه دهم** آنکه پیوسته بود در آفتاب بر سرش سایه میافکند و با او حرکت میکرد **معجزه**
ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پر را از منبر کرد و جانوری مانند مکر و پشه و غیر اینها بر حضرت نمی نشست **معجزه**
هفتم آنکه از عقیق میداد چنانکه از پیش روی میداد **معجزه هشتم** آنکه خواب و بیداری او یکسان بود و خواب
نوی او را از او را که معطل نمیکرد و سخن ملائکه و امیشتند و دیگران نمیشنیدند و ملائکه را میداد و دیگران نمی
دیدند و هر چه در خاطر آنها میگذاشت میدادست **معجزه نهم** آنکه هرگز بوی بد بمشام ان حضرت نمیرسید **معجزه**
دهم آنکه آب دهان بهر جای که میافکند در آن برکت بهم میرسید و بر آب میشد و بهر صلیب روی گوی میالید
شفای یافت و دست مبارک بهر طعامی که میرسانید در آن برکت بهم میرسید و از طعام طبل جماعه کثیر را سیر میکرد
چنانچه از بزغال و یک صاع جو خا بر هفتصد نفر اسیر کرد **معجزه دوازدهم** آنکه جمیع لشکرا و امی هم میداد و جمیع
الغان سخن میگفت **معجزه دوازدهم** آنکه در محاسن شرفش هفتاد موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب میداد
خشید و بزم مردم میرفت بر پشت مبارکشان جا گرفته بود و نور ان بر نور آفتاب زیادتر میکرد **معجزه چهاردهم** آنکه آب از
میان انگشتان مبارکشان جاری شد قدری که جماعت کثیر سیراب شدند و با شربش **معجزه** آنکه با شربش ماه را
بدونیم کرد **معجزه شانزدهم** آنکه سنگ بزره در دست خورشش نشین میگفت و مردم میشنیدند **معجزه**
هفدهم آنکه خنده کرده و غاف بریده و یان از آتش خون و غیره شولد شد و در وقت ولادت از پانزیر و آمد
نادر چون بزمن آمد بوی عطر از بوی مشک از او لایح و طایع گردید و جهان را معطر کرد پس روی بکعبه سجده افتاد
چون سر از سجده داشت دست سیوی آسمان بلند کرد و آفرین خود بخود آتیش حق تعالی و بر سالت خود پس نوری
از او ساطع گردید که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد **معجزه هجدهم** آنکه هرگز محال نشد و خواب شیطان
ندید **معجزه نوزدهم** آنکه فضله که ازان حضرت حمل میشد بوی مشک ازان میامد و کس از او نمیدید بلکه کثیر
ماده و بود که ان را خبر بود **معجزه بیستم** آنکه هر چهار یابی که ان حضرت بران سوار میشد و هوا را میشد و پیر میشد
معجزه بیست و یکم آنکه در وقت کسی بان حضرت مقاومت نمیشو است کرد **معجزه بیست و دوم** آنکه جمیع مخلوقات
و غالب حرم ان حضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذاشت خم میشدند از برای تعظیم و بران حضرت سلام می
کردند و در طفولت ماه که واره ان حضرت را می جنبانید بیست و هجدهم آنکه بزمن نرم راه میرفت جای پایش می ماند
و گاه بر سنگ صحت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست و چهارم آنکه حق تعالی ازان حضرت مهابتی در دلها افکند بود
که بان تواضع و شکستگی و شفقت و رحمت که داشت کسی بر روی مبارکش در ست نظر نمیشو آنکه کرد و هر گاه در منافق
که ان حضرت را میدیدان بر خود میلرزید و از راه و عباد و در دلهای کافران اثر میکرد و اثام انجناب دیگران حضرت
پن چند غم است **فصل نهم** معجزات ولادت با سعادت ان حضرت است خاصه و عامه بطرف متکثره
روایت کرده اند که دو شب هلاله کثیر الاسعاد ان جناب شیاطین را از صمود با سمانها منع کردند و با این
سبب شهیدان آسمان ظاهر شد و آنکه مردم ترسیدند که قیامت بزواله شد و علم کائناتان بر
طرف شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بقی که در عالم بود برود و افتاد و طاف کسری که یاد شاه عجم باه
ایمان است تمام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلزید و چهارده کنکرة اش و بخت و
از میانق شکست و ناز من دو حصه شد و غلظت شکستگی بغیر انها ندارد و فخری که

بغیر آنها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچه ساوه که از امیر سید
خشک شد و الحال بجای آن نمکی است که نزدیک کاشان است و آتشکده فارس که هزار سال بود که میر سید
انشب خاموش شد و رودخانه ساوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در انشب از طرف حجاز
شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پاشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز کال بودند و سخن نمیشنیدند
و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت و افراسعاد ان منبع سعادت حاضر شدند و رضوان
خان هشت با حور بان نازل شدند و ابرقها و طشها از طلا و نقره و زمهره هشت حاضر گردیدند و برای حضرت ان مشرب
افهشت آوردند که او شامید و آنحضرت را بعد از ولادت بایه های هشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر
گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش گرفت و در حجر پسندید که از هشتا و زده بود و پدید آمدند
و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدایت آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در عین
ولادت چهار درکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و تاج نبی حرمه مقدسه بپرده افتاد و غراب ولادت و معجزاتی که در آنجا
و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عد و احصاء است و برخی در جوده القلوب مذکور است ششم
معجزاتیست که متعلق با مورسما و تبار علوتهاست و آن بسیار است اول از آنها شومش که حق تعالی فرموده است
اقربب الساعة و انشق القمر یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این به وقتی نازل شد
که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگش مبارک اشاره بماه کرد بقدرت الهی بدو نیم شد چون از اهل بلاد
دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در انشب چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز هم پیوست و بعضی روایت کرده اند
که بنی بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ایوب قبش و نیم دیگر بر کوه انبیا افتاد و اینها از
اسماء بنت عمیس و غیره روایت کرده اند که روزی حضرت رسول حضرت امیرالمومنین را برای کاری فرستاده بود و بعد
از آنکه حضرت رسول الله از نماز عصر فارغ شد حضرت امیرالمومنین مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را در دامن
آنحضرت گذاشت و خوابید و در آنحال وحی بر آنجناب نازل شد تا آنکه نزدیک شد که افقاب غروب کند چون وحی منقطع
شد حضرت فرمود که یا علی نماز کرده عرض کرد نه یا رسول الله نوالستم سر مبارک تو را از زمین کنارم پس حضرت دعا کرد که
خداوند اعلی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود افقاب را بر او برگردان اسماء گفت والله دیدم که افقاب برگشت و بلند
شد و بجائی رسید که بر زمینها ناپدید و وقت غصبت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز افقاب بیکر فقه فرودفت
و مثل این معجزه از برای امیرالمومنین بعد از وفات حضرت رسول الله واقع شد ششم و پنجم ستارگان و سیاری شهب
در هنگام ولادت با سعادت آنحضرت چنانکه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهل بیت از آسمان پنجم
صواعق و عقوباتیکه بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد ششم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت و اسباب انجیر
در آنها ظاهر شد مانند ناله کردن چوب خرمائیکه حضرت بجزان پیش میداد چون میرزا سنا خندان از مفارقت آنحضرت طلبیدند
آنحضرت درخت را واجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و پروانها با اشاره آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن
درخت خشک در یک ساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنجناب و کشتن درختان خرما برای مسلمانان و در رسالت
بلند شدن و میوه دادن و فرود آمدن زمین پاهای اسب سرافرا و این ششم از معجزات زیاده از حد عد و احصاء است
ششم از معجزات سخن گفتن حیوانات است با حضرت مانند سخن گفتن اهووان و شتر و کرک و سوسمار و بز و عازیران
و ناقه آنحضرت در شب عقبه و دلا لنگردن شتر سفینه مولا علی آنحضرت را بر راه و کواهی دادن انواع حیوانات بر مسالشان
حناب و از این نوع بسیار است ششم چهارم مستجاب شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان و پیدایش
کودان و شغایان بینان و این نوع زیاده از آنست که حضرت توان کرد ششم پنجم از معجزات سیدالانجناب است
بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای باری نمودن آنجناب چنانکه در حینک بدو واحد و غیره
شد و آثارش بر مردم ظاهر گشت ششم ششم اسبیلای آنحضرت بر شینا طین و جیبان و ایمان آوردن جنسان

[illegible]

کروهن انجنا بهم رسيد باجمع اخلاق حسنه و اطوار حبيبه از علم و حلم و حياء و کرم و عفت و سخاوت و نجات و مروت
و سایر صفات کمال که علماء خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از عشا را از الحناء مکرده اند و بعضی
اعتراف نموده اند و قبلی از انرا در کتاب جنوه القلوب بزرگ نموده ام ايضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه بدان بزرگوار
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین همه مسلمان بوده اند تا آدم بلکه همه انبیاء و اوصیاء بوده اند و هیچ یک
کافر نبوده اند و آنرا که کافر بودید و حضرت ابرهیم نبود بلکه عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر میباشند بلکه
تاریخ بود و مسلمان بود و اخلاقی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر نقیصه است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بودند
و عبد المطلب از اوصیاء حضرت ابرهیم بود و هم چنین پدرانش تا اسمعیل همه اوصیاء بودند و حضرت ابوطالب پدر امیر
المؤمنین بعد از عبد المطلب وصی بود و هرگز نبی نبوده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را برای مصلحت از قوم خود مخفی
میداشت که رعایت حضرت رسول برای او بکنند و اغانی انجنا پیشتر خواند کرد و وصایا و وادیع و کتب ابرهیم و اسمعیل
و سایر انبیاء و اوصیاء نزد او بود و حضرت رسول در وقت مردن تسلیم کرد و در آنوقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث
وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کعب بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب
ایشان را مضاعف کرد و این متناهیین احادیث متواتره از اهل بیت وارد شده است و اسلام ابوطالب و ائمه واجداد
آنحضرت از ضروریات دین شیعیه است و در احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما بنیست هر که با سلام ابوطالب
قابل نباشد یا بد اعتقاد کرد که جدات انجنا و نوادرات ائمه همه عقیقه و نجیبات مکرمات بوده و الوده بنهی نبوده اند
در هنگامیکه نطفه ایشان یا ابناء ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند
مانند شهریار و یوسف و علی بن الحسین و نوادراتی که کثیران بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم آنها بود
بخلاف پدران و اجداد ایشان چون یوسف و نطفه آنها در رحم مادر در صلب ایشان بوده یا پدر که هرگز کافر نبوده و این مضامین
از ادله عقلیه و نقلیه ظاهر و مبهره است اما اکثر منافقین و متعرضین شده اند و الله الموفق فی هر شئ که خلاق است که ایا
آنحضرت بر ملائکه معوض بود یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود که پیش از ولادت انجنا و اوصیاء
او را از جمیع ملائکه گرفته بودند و جمیع ملائکه مطیع و منقاد ایشان شدند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان بتزیه و تقلید و تسبیح حق
تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای مری بر زمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام می آید و بعد از آن بیایند و کار میرود و جبرئیل
بهر خست داخل خانه حضرت رسول نمیشد چون داخل میشد مانند بندگان یا ذک و خدمت انجنا بی نشست و هر خلاف
است که حضرت رسالت پیش از بعثت یا بشر یعنی علی میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشری متعبد بود و بعضی گفته اند بود و بعضی
توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند بشری نوح عمل میکرد و بعضی گفته اند بشری بعد از بشری و بعضی
بشری موسی و بعضی بشری عیسی و بعضی همه شرایع و حق نزد فقیر است که بعد از بعثت انجنا بمبدا هیچ شرعی غیر شرع
خود نمی نمود و بشری انجنا تا سر جمیع شرایع بود و لهذا آنچه از انجنا سوال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیدادند
و هرگز در هیچ امری متمسک نگشتند بقرع نمیکردید و در حکم سنگسار زناکار و که خبر از توره داد برای تمام جهت بر میبود
تکذیب قول ایشان بود و اظهار علم خود بکتاب ایشان و ابای که اشعاری بر شایع انبیاء دارد محمول بر اصول دین است که
متفق علی جمیع ادیان است و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر بر تحمل شاقه است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله
عقلیه بسیار است که انجنا با اتمام در عبادات و تقیع مکات و اخلاق و اجتناب از محرکات و مساوی ادا بزیاده همه کس
مبغض نمود چون تواند بود که سایر مخلوق و خداست سن مکلف بشری با باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات را بجهل
سال مطلقا مکلف عبادتی نبوده باشد و از این خود را ندانند یا آنکه متفق است که آنحضرت انواع عبادت میکرد و سستی بجز
چ پیش از هجرت پنهان نگذاشت و ادب حسنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و قول خمرات و مکر و هفت و روزه و انواع عبادات
از انجنا بصادر میشد و نمیتواند بود که آنها متناهیین شریعت دیگران باشد بحدی که وجه و کمال آنکه اگر عمل بشری
میسیر میکرد و رعایت و خواهد بود و باید که آن پیشتر افضل را و باشد و این خلاف ضرورت دین است و جبری و غیر

آنکه شریعت آن پیغمبر را بایست بداند تا بتبع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده
 خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بفرهی دانست پس بایست از علماء آن ملک اخذ کرده باشد و از جمله
 صحف آن آنجنابان بود که خط و سواد نداشت و با علماء اهل کتاب معاشرت نکرد و قصص انبیاء را بنویسد و در کتاب ایشان
 بود بیان کرد پس چگونه از ایشان فراگرفت و امضا اکثر علماء اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بود و چگونه اعلاء بر گفته
 ایشان میتوانست کرد و جگر پستی آنکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان دنیا از حجت خدا خالی نیست
 اگر حضرت رسالت در ابتداء تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وحی عسی یا وحی برهیم را تتبع نماید و یا اهلان بیارزد و تابع
 او گردد و بایست این معنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتباً شایسته تازان و
 باشد و افضل حضرت بر سایر خلق ضروری در اسلام است پس گوئیم که پیغمبری آنجناب همیشه بود پس و سکنه بوحی و الهام
 الهی بشریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و ما مود کردید که مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه
 اول آنکه غامه و خاصه از آنجناب روايت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم در میان اب و کل بود احادیث بسیار
 وارد شده است که روح آنجناب را در عالم ارواح بروج انبیاء مبعوث گردانیدند و همه با او ایمان آوردند و ملائکه تسبیح
 و تقدیس الهی را از ارواح مقدسه او و اهل بیت او میخوانند و جگر پستی آنکه امیرالمومنین در خطبه فاضله فرمود که
 حق تعالی مقرر کرد انبیا به پیغمبر خود در هنگامیکه او از شیراز گشت تا نزد پادشاه بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که
 میکرد و از آراء مکارم افعال و عاقلان اهل عالم در شب و روز و همین است معنی پیغمبری معلوم شد که شرایع دین خود
 از ملک فرامیگرفت و جگر پستی آنکه در احادیث صحیح وارد شده است که حق تعالی حضرت را بهیم رسانده خاص خود گردانید
 پیش از آنکه او را پیغمبر گردانند و پیغمبر گردانیدند او پیش از آنکه رسول گردانند و رسول گردانیدند او پیش از آنکه خلیل گردانند
 خلیل گردانیدند او پیش از آنکه امام گردانند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی است که در خواب بی بیند مانند خواب بهیم
 و مانند آنچه میدید رسول خدا از اسباب خبری پیش از آنکه خبری بشود و بیاید و از برای او رسالت پس معلوم شد که پیغمبر
 قبل از رسالت بوده است و جگر چهارم در احادیث صحیح بسیار وارد شده است که رسول خدا را مژده هدی صلوات الله
 علیه از او و جزا آخر سن موبدان بروج القدس که ایشان را تعلیم و شدید میبخشید و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارد
 و جگر پنجم بنص قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاء است و هر فضیلتی و کرامتی
 که بر پیغمبری داده اند باز حضرت زاده از آن عطا کرده اند چون توانا بود که حضرت عیسی در کوهزاره پیغمبر باشد و حضرت یحیی
 در سق سبب نبوت فایز کرده و حضرت رسالت بار جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نبود و بعد از احادیث بسیار
 وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیه در وقت طغولت بلکه در هنگام ردن آثار علم و کمال ظاهر میشده و حضرت قائم
 در کودکی در زمان پد را از مسائل مشکله عامه جواب میداد و حضرت جواد در سن نه سالگی در سه روز سی هزار مسئله را
 بیان میکرد چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد و جگر ششم خلافت که حق تعالی آنحضرت را جزا این
 نامید اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در اخبار وارد شده است که نسبت بآدم القری که مکه مشرف
 است داده شده است و در این خلافتی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه بنص قرآن بر آن
 دلالت کرده است و خلاف در اینست که یا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه حق است که قادر بود بخواند و نوشتن
 چنانچه بوحی الهی هر چیزی را میدادند و بعد از آن کارهای که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست امتیاز برای مصلحت خود یعنی
 نوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالباً رقاب دیگران را امر بخواندن نامها مفرمود و از حضرت صادق متقولست که حضرت
 رسول نامه را میخواند و مینوشت و بسند متقولست که شخصی از امام محمد تقی پرسید که چرا حضرت زاتی نامیدند آنجناب
 فرمود که سبب آن چه میگفت میگفتند زیرا که نمیتوانست چیزی بنویشت فرمود که دروغ میگفتند لعنت خدا بر ایشان باد
 و آنکه آنحضرت میتوانست مینوشت و سبب آن را آنکه خدا او را ای نامید برای آنکه از اهل مکه است و ملک نام مکه ام
 القری است و جگر آنحضرت را خصایص بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریعتی نداشتند و آنکه نماز شب

و نماز و تر و اجتناب واجب بود و غیر فریانی بر آنحضرت واجب بود ستم بعضی گفته اند که مسوالت بر آنحضرت واجب بود چهارم مشورت کردن با اصحاب بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود پنجم هر بدی که میدیدند باید بپایستالین انکار کند ششم خبر کردن ایندن زنان که در کتاب خلایق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بر او و ذریت او و در حق زکوة سنت و تصدقات سنت خلاف است هشتم واجب بودن اداء دین کسیکه بگیری و فقیر باشد نهم آنکه گفته اند که آنحضرت سیر و پیاز میل نمیزمود و بعضی گفته اند حرام بود بر او ستم آنکه برهلو تکبیر کرده طعام میل نمیزمود و بعضی گفته اند که بر آن حضرت حرام بود یازم بعضی گفته اند که خط فوشن و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثاب نیست در آن ستم وصال در روزه برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است وصال آنست که در روز روزه بدارد و در میان افطار نکند یا افطار را تا صبح تاخیر نماید با قصد ستم بر آنحضرت زیاده از چهار روزه بعد از آنم جایز بود و بر دیگران حرام است چهارم بر آنحضرت حلال میشد زنت که خود را با وی بخشد بد و ن عقد یا تزویج آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیوة آنحضرت و بعد از وفات هر دو بر دیگران حرام بود ششم حرام بود که آنحضرت بنام ندانند که یا محمد و یا احمد بگویند و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندانفرموده است بلکه یا ایتها النبی و یا ایتها الرسول و یا ایتها المنزل و یا المدثر فرموده هفتم حرام بود مردم را که صدق را در سخن گفتن بلند تر از صدای آنحضرت کنند هیچ ستم حرام بود که از پشت حجرها آنحضرت را ندانند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمودیم **باب پنجم در کرامات** و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوا امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بخوبی که پیغمبر میگردد بنیابت و جانشینی پیغمبر بر سبیل استقلال و در آن چند مقصداست **مقصدا اول** در وجوب نصب امام است بدانکه امت خلاف کرده اند در آنکه امام یعنی که مذکور شد نصب کردن او ضروری واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت ایضا خلاف است که عقل حکم میکند بوجودش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافتهای ایشان ثمره ندارد و آنچه فرقه ناجیه امامت بر آن اتفاق کرده اند آنست که واجبست بر ورود کاز عالم عقلا و همه معاصی که در امام عقلا بچندین وجه و جهت اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند بر نصب امام نیز میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رهبری و سرکرده که در امور مختلف ایشان را بر او است هدایت نماید و در وقع خاصه و منازعه و مجادله و مغالیه ایشان را که بالضروره در معاملات و معاشرت ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب ایشان بکند و همه عقول بر این معنی موقوف اند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصاً بعد از حضرت رسالت که خام پیغمبر است و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست و خبر ستم آنکه نصب امام لطف است لطف بر خدا و واجبست عقلا ایضا اصل بر حق تعالی واجبست و شک نیست در آنکه اصل بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکی است علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رهبری پیغمبر است یا امام و در زمانیکه پیغمبر نباشد منحصر است بر امام و خبر ستم آنکه چون بعثت حضرت رسول مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت از برای ایشان کنایه آورد و مشربعی از جانب خدا مقرر شد و اذاب و سنن و هر امری حق خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الحلال و فتن از برای ایشان مقرر کرد و در فرایض و عواریث و قضایا و معاملات و احکام و اقبیه حق بوحی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و در آن مدت جمیع قلیلی ظاهر اذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقل بخیر آن میکنند که خدا در رسول اعظم چنین را تمام بگرداند و حافظی برای ملت و شهرت و کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغییر و تبدل باشد مقرر نکند و کتاب مجمل عام مضروب و جوهر و ظامی در میان ایشان بگذارد که هنوز از کتاب جمیع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در آن باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بخوبی فہم و مفسر یاز برای آن تبیین نفرماید یا آنکه از هزاران حکام ضروریتر در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نومسلمانی چند را که هر یک از انواع اغراض فاسده

داشتند یا شدند صاحب اختیار است که اندک هر باطل را که خواهند بر ای خود معین نمایند از آن جاهل یا طاهر هر امری که در
دهد صاحب را جمع کند و خود مانند خرد در کل مانده باشد و از آن پس دست تا بقضای اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد
هر که بخواهد قلیلی از عقل داشته باشد چنین امری را بر خدا و رسول روا نمیدارد و خداوند با آن لطفت و رحمت نسبت عباد
مخصوصا بر این مت پیغمبری با آن مهرتایی و شفقت در حق امت چگونه را حتی با آن جبریت و صلاحات نسبت با ایشان بشود
پیغمبر و کواری که آن از راه بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که بگریست دست از ایشان
برداشت و در پیشی برای ایشان قرار داد و دهقانیکه در دهی بیمار میشد برای شفقت بر و عبت خود و مزاج خود بیک کسی را
تعیین میکند و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر از زمان از دنیا میرود و دنیا
درین و ملت و کتاب و سنت و عبت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد
کرد و جبر چهارم آنکه مخالفان نیز میفرموند که عادت مقرر حق تعالی در جمیع انبیاء از آدم تا خاتم آن بود که تا ابد از ایشان
ایشان تعیین نمیکند ایشان از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت رسالت در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آن جناب از
مدینه مشرفه میفرمود آن بود که تعیین پیش و خلفه میفرمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته خاکی نصب میفرمود و امر
ایشان را بخود نمیکند این چون در این مفارقت کبری و سفری بنها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میکرد است
و جبر پنجم آنکه مرتبه امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل بنو است اگر امام مردم را اختیار توانست کرد باید که مردم
نمی دانند و خبر نتوانند کرد و این باطل است با اتفاق اصحاب بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم میتوان کرد و عقلاء
صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای شو قریه یا حکومتی تعیین مینمایند و در آن وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند
و تغییر میدهند پس بر این و دنیای عامه خلوص چون عقول مردم وفا کند ایضا عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم
خواهد شد و کسی بغیر حق تعالی بر آن مطلق نمیتواند شد و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله کجایش ذکر آنها
ندارد و اما ایانی که دلالت میکند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوبست بسیار است و ما در این رساله بچند ایه اکتفا
مینماییم **أَوَلَمْ يَأْتِ الْهَادِيَ الْيَوْمَ أَكَلْتُ لَحْمَ دَبْ بَكْرٍ زَا نَعْتِ عَلَيْكُمْ نَعْبِي** یعنی امروز که دبا را کشتید و گوشتش را خوردید و این شما
دین شما را تمام کرد ایندگر شما نعمت خود را و مثل نیستد را که امام از معظمرکان دین است و هیچ نفعی برای صلاح
دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام از برای امت کرده باشد یا آنکه احادیث مستفیضه
از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب میرالمؤمنین در غدیر خم نازل شد **وَلَيْسَ بَشَرٌ**
دَرَايَهُمْ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ هَٰذَا الرَّسُولِ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ هَٰذَا الرَّسُولِ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ هَٰذَا الرَّسُولِ
الْخَبْرُ الَّذِي تَقْتَضِيهِمْ تَوَقُّعُ بَعْضِ دَرَجَاتٍ لِّيُخْلَقَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرَ بَا وَرَحْمَةً وَتِلْكَ خَبْرُ مَا يَجْمَعُونَ مفسران
خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد این قرآن بر د و مرد عظیم از اهل مکه و طایفه مانند
ولید بن مغیره که در مکه بود و عروه بن مسعود که در طایفه بود که ایشان اموال و بسا این بسیار دارند حق تعالی در رد قول
باطل ایشان فرمود که یا ایشان شمت میکنند و حش پروردگار تو را یعنی پیغمبری تو را و هر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم
میان ایشان معیشت ایشان را در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تو کردیم از بعضی بحسب نیاز مد و حاجات بسیار را آنکه بیکدیگر
محتاج باشند و بعضی از ایشان را بکارهای خود بدارند و باین سبب اموال عالم مشتمل گردد و حال آنکه رحمت پروردگار و تو
بهر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما شمت اموال و ذخارف دنیا را که نزد ما ماکری
و اعتباری ندارد بایشان نکراریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه شمت نبوت را با این رفعت شان با اختیار و ایشان را بیک
و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوتست و بعد از نبوت هیچ رتبت و نفعی با امامت غیر سدیدین باید که از این
باخبار مردم نکند و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات که هر یک از مد و عصب و عناد
دیده بصیرت مخالفان را بنوشاند **لَيْسَ سَيِّمٍ** حق تعالی میفرماید که **وَرَبُّكَ خَلَقَ مَا يَشَاءُ وَخَلَقَ مَا كَانَ لَهُمْ الْخَبْرَةُ**
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی پروردگار تو را فرزند هر چه را میخواهد و بر میگرداند هر چه را میخواهد بنوده است ایشان را

اختیاری مقرر است خدا از آنچه ایشان شریک و میکردند و دلالت بر این نیز ظاهر است هر آنکه بزرگتر بنده برای امور دینی
و دنیا خداست نه خلق و مفسران عامه و اینست که اندک آن ببرد آنها را زل شد که گفته اند چرا این بزرگواران را بدیگری نداد
در این جهان ایات بسیار هست که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما قرآننا
فی الیکامیز شیخ بعضی تفصیل نکرده در کتاب از هیچ چیز و کل شیء فصلنامه تفصیل و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل
داشتن و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب بنین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر گشته است پس هرگاه حق تعالی
همه چیز را در قرآن مجید مقرر نموده باشد چون تواند بود که بعضی امام که اهل امور است بیان فرموده باشد چنانچه حق تعالی
فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی طاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان
امر اند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر
نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و صاحب حکمی میکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد و آنکه خطا
و غلط و دروغ و گناه و موهو از او صادر نشود و الا لازم می آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیز و چند از آنها که هرگز کرده است و
چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است و با اتفاق عترت اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحبان سر نیز
نیستند مفصل در حق در بیان شرایط امامت بنا بر قول متکلمین و مشهور است که در آن سه شرط معتبر است شرط
اول آنکه باید امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصاً در علم و الا تفصیل مفضول و ترجیح مروج لازم می آید و آن
محبس عقل قبیح است ایضا حق تعالی بفرموده است لا یهدی الامم الا لعلیهم ان یتبعوا الحق ان یتبعوا الحق ان یتبعوا الحق ان یتبعوا الحق
ایا کسیکه هدایت میکند بسوی حق تعالی سزاوارتر است یا آنکه مردم پیروی و کنند یا کسیکه خود هم هدایت نمیشوند یا یافت
مگر آنکه بگویی و از هدایت کند پس چه میشود شما را که بنی فهمید و چگونه حکم میکند بچیز عدم افضلیت امام و باز فرموده است
که هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتفرقوا فاما اولو الالباب یعنی یا مساوی میباشد با هم آنها که صاحب علم و دان
اند و آنها که صاحب علم نیستند مثل کوفه نشوند این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاستلوا الهل الذکر ان کنتم
تعلون یعنی سوال کنید از اهل علم و اهل قرآن که نمیدانند و چون حق تعالی خطاب کرد بملائکه که ای جاعل فی الارض خلقه بفرستید
که من میخواهم روزی بین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه گفتند ای اقرار میدهی در زمین کسی را که اسناد کنند روزی بر زمین و خلیفه
مردم را و ما شیع و نقد پس میکنیم تو را حق تعالی فرمود من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی اسماء را تعلیم آدم نمود
بان تحت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلاف سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است
و ایضا چون بنی اسرائیل قول پادشاهی طاعت نمیکردند حق تعالی فرمود که او را تفصیل دادم بر باقی علم و جسم پس معلوم شد که
مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است و هر چه از شرایط امامت عصمت است و اجماع علماء و امامت
منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر غیر از جمیع کلاه کبره و صغیره و احادیث متواتره بر این معصوم
وارد شده است و ایضا امام امین خدا است برین دنیای مردم پس هرگاه خود در احکام الهی خبیثت کند یا قایل امامت
خواهد بود بلکه عمل ملائکه خواهد بود بقول خدا که فرموده است فامرؤن الثامن بالیر و یستون انفسکم و انتم تسئلون
الکتاب اقل لا تعقلون یعنی یا امر میکنم مردم را بر نبی و فراموش میکنند نفسهای خود را با آنکه کتب خدا را میخوانند و با
عقل ندارند و قباح این امر را نمی فهمید و باز فرموده است بگروه مؤمنان چرا میگویید چیزی را که نمیکند حق تعالی بسبب
دشمن مباد که بگویند چیزی را که نمیکند و معلوم است کسی که مستحق این ملائکه باشد قابل خلافت و امامت نیست و ایضا حق
تعالی خطاب کرد با برهیم که من کرد ایندم تو را امام از برای مردم خلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و
گفت از درین منبر امام قرار ده حق تعالی فرمود لا ینال عهدی لظالمین یعنی غیر صد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب
معصبتی ستمکار است بر نفس خود و در وقتی از اوقات عمر خود که معصبت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت با او نمید
و ایضا عده فائده در نصب امام است که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصبت و خطا بر او روا باشد
امام دیگر باید که او را از معصبت منع نماید و خطا بیک از او صادر نشود و ظاهر سازد پس امام کل خواهد بود و ایضا امامت

و از عطا علی

واجب است

واجبست که اطاعت امام بکنند و قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم است اگر اطاعت نکنند بک امر هم ناپسند و واجب باشد
 هم حرام ایضا یعنی از منکر برایشان واجبست اگر بکنند غایت یا اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده
 خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس
 محتایرند را امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند بود پس سلسله ایست یا منتهی شود یا
 معصوم و این دلیل مجید دلیل بر منکر کرد و بعد از آن مقل معلوم میشود بشرط سیم از شرایط امامت نزد اهل بیت
 هاشمی بودن امام است و آن بنص صبیحه بر خصوص هاشم از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهند
 شد انشاء الله تعالی و دستبانی هیچ یک از این سه شرط قابل نیستند و این سه صفت را متکلمان ذکر کرده اند و گفته اند
 ناپسند صفا بلکه در پیغمبر مذکور شد و او باشد بانکه مشهور در حدیث نباشد و پدر ایشان دینی و مادر ایشان غیر عقیقه
 نباشد و از عیوبی که موجب نفی خلق است مبرا باشد مانند خوره و پستی و کوری و کثی و درشت خوئی و کج خلقی و غل و دنا
 صنعت مانند جلائی و حجابی و افعالیکه دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان الحقیقین نصیر الملک و اللہ بن رحمة الله
 در بعضی از رسائلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است بشرط اول معصوم بودن و از کاهان کبر و صغیر
 یعنی که حد کویشد بشرط دوم آنکه عالم باشد هر چه در امامت مندرج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه
 و مسائل مذنبه و اذاب حسنه و دفع دشمنان دینی و دفع شیقات ایشان زیرا که عرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود
 سیم شجاعت برای دفع دشمنان و قتلها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن حق زیرا که اگر او که سر کرده است بگریزد
 ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف که چنین بعضی از دعا یا چنانچه آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و قنوت
 و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از هر جهت خود کامل تر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا
 پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی که باعث نفی مردم گردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پستی و خواه در خلق مانند غل
 و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دناست و دسیس و دزدان و فساد و نسیب و یا پدران او خواه در فرع مثل صنعتها
 پست و افعال رکیکه که اینها منافات با لطف دارند ششم آنکه قرب و منزلت و نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد
 و عبادت و اطاعت از همه کس بیشتر باشد هفتم آنکه معجزات او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت
 ضرورت دلیل حقیقت باشد هشتم آنکه امامت و غلامت نباشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد مبانست
 و عین کرد و اثبات این مدعا باجماع و احادیث متواتره و اوست مقصد سیم در بیان صفات و خصایص امام است
 که از احادیث معتبره ظاهر میشود و انهادن احادیث ما بسیار است در رجوع القلوب مذکور است و در این رساله بعضی را
 ابراد می نمایم کتب معتبره از امام محمد باقر و ابی کرده است که امام زاده علامتست پاکیزه و قاف بریده و خسته
 کرده متولد میشود چون از شکم مادر زری آید دستها را بر زمین میکند و در صد اشهادتین بلند میگردد و خنم نمیشود
 و خجاست جنبان در او هم تمیز شد و بدیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیبرد یعنی آنچه واقع میشود در آنحال میباشد
 و خنبار و کمانش نمیکند و از پشت صریح بلند چنانچه از پیش روی بلند و فضله که از او جدا نمیشود بوی مشک از او
 میاید و زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند و فروردین چون زره حضرت رسول را میپوشید برق متشدر است
 میاید و هر کس دیگر که بپوشد خواه در از و خواه کوتاه بک شرباز قامتش زیاده میاید و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام
 عمرش و این بابویه از حضرت امام رضا و ابی کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بد قافق امور از همه
 در پیش است و پرهیزگرو و بر با و ترویجی و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایر نادر و شایع
 که مصلدان باشد که گاهی چنان است و از حضرت رسول دائمی باشد و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است باخبر
 از او بیرون آید و فرمود که بر مردم ظاهر نشود و بپوشش از مشک خوشبو تر است و اولی است مردم از جان ایشان که باید
 او را مقدم دارند بر نفس خود در هر باب و جان خود را فدای او کنند با آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت باو هم می بینند
 و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه

مردم را بان میبکشد خود زیاده بگران بان عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نمیبکند پیش از دیگران اهتمام در آن نمی
نماید و دعای او مستجاب است حق آنکه اگر بر سبکی دعا کند هر آنکه بدو نیت میشود و حربها و اسلحه حضرت رسول زود است
خصوصاً شمشیر و الفغار که از اسمانی برآمده و زود او نامه هشت که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت تار و زقیامت و آن
نوشته است و نامه دیگر زود او هشت که نامهای دشمنان ایشان تار و زقیامت و آن نوشته است و زود امام میباشد
جامعه و آن نامه است که طول آن هفتاد ذراع است و در عرض پوست کوسقندی و چون پیچیده میشود بکند یکی را بشیر
میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بان محتاج شود و زود او میباشد جفر بزرگ و جفر کوچک یکی از پوست برآ
و دیگری از پوست کوسقند و در آنها احکام حدود و غیر آنها هست حق ارش خراشی که در بدن کسی بکند و گاهی که نفر
آن یک تازیانه است ما نیم تازیانه یا ثلث تازیانه است و آن را حضرت رسول املاً فرموده و امر المؤمنین بنحو خود نوشته است
و مصحف حضرت فاطمه زود امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تار و زقیامت نوشته است و از برای این امر بان
حضرت نسبت میدهد که چون حضرت رسول از دنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و
جفاهای منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر
میکرد و حضرت امیرالمؤمنین منوشت و در آن کتاب خبرهای آینده هشت تار و زقیامت و در حدیث دیگر فرمود که میان
امام و حق تعالی عمودی از نور هشت که در آن عمود احوال بندگان خدا را میبیند و آنچه بر او مستند شود در آن نظر میکند و میداند
بسنده معتبر از حضرت امام موسی منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت خصلت اول آنکه امام پیش از او
نصراً امامت بر او میکند چنانچه حضرت رسول نصراً بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین کرد خصلت دوم آنکه هر چه از او
پرسند جواب شافی بفرماید و اگر نپرسند خود او ابتدا میباید خصلت سوم خبر میدهد مردم را باینکه خصلت چهارم
آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را بلفظ خود جواب بفرماید خصلت پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او
مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیض بلکه متوازه ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت
بود ماست مرده زنده میکردند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین مکرر مرده و زنده کرد و حضرت باقر و صادق ابو بصیر را میباز کردند
و صاحب خورده و پیسی را شفا دادند و در احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بفرستد داده بود همه را بر
رسول خدا و ائمه هدی عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار و بعد از آن زمان قلیلی طی میکردند و اندک
در یک روز و کمتر چندین مرتبه برودند بنا بگردن و گاههای جمیع پیغمبران را مانند زنده و انجیل و مصحف شریف و
در پس و ابرهیم و الواح موسی همه در نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابرهیم و پوست اسفند
موسی که دوازده چشم از آن جاری میشد و آنکس را سلیمان و بساط و سائر آثار انبیا زود ایشان بود و اکنون هم نزد حضرت
صاحب الامر است و حق تعالی بر او مستخر ایشان کرده بود که بران سوار شوند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد
و دو اسم اعظم حق تعالی را بپندارند که برای هر چه میخواهند نالیده مستجاب میشود و یکی از آن اسماء و اصف بن برخیا میباشد
که بان اسم تحت بلقیس را زد و ماهه را به یک چشم زد و نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صید
ملک میشدند و گاهی روح القدس که خلق است بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی با الهام حق تعالی
دودل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بکوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث
بسیار وارد شده است که عده علم ما علی است که در هر آن و هر ساعت از درای نامشائی علم الهی بر ما فایز میشود و آنکه
و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر و امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور ایشان در آن
شب مقرر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشتند و آینده همه نزد ایشان و هر علی که از آسمان بر زمین آمده نزد ایشان
هست و وارث علوم جمیع پیغمبران و ایشان متوهموند که هر کس نظر میکند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را میداند و در
هر درختی و روی و یکی و سبکی که امام نظر میکند از آن علی بر او ظاهر میشود و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن را هفتاد
بطن مخصوص امام است و جامها و حربه ها و مرکبها و آنکسرها و جمیع اسباب ظاهر و باطن حضرت رسول آنحضرت

امیر رسیده و نزد سائر آنه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیاء و علماء گذشته
همه در آن مضبوط است و از اجزای بعضی میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول در آن
مضبوط است و از اجزای هر میگویند و حضرت صاحب الامر از آن خواهد کسود و در آنجا دین معترف بسیار منقول است که
در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پرفیض امام زمان را و حضرت میگویند
که با هم آنها عروج نمایند تا معبرش اعظم الهی میسر کنند و بود و در آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قافله از قوافل عرش
دور کعبه نماز میکنند پس بسوی بدنه های شریف خود میروند و با سر و فرزان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از
این امت را از بندگان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و ماه عرض میکنند بروح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته
و بر امام زمان در راهها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بر آن
مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه در هنگام وفات جمیع علوم خود را با امیر المؤمنین تسلیم کردند و
حضرت امیر المؤمنین فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفقود فرمود که چون
مرا غسل دهی و کفن و حوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب از علم تعلیم
من کرد که از هر بابی هزار باب کشف شد و هم چنین هر مائید در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم
و تعلیم مینماید و امام را بغیر امام دفن و کفن و نماز نمیکند و اگر مائید در مشرق از دنیا رود و امام بعد از او در مغرب باشد
البته در آن وقت با عجا و امامت و طی الا رض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و آنچه را در پیشگاه خود میبیند
اکثر مردم مطلع نمیشوند چنانکه حضرت امام رضا در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و بتفصیل
در جلاء العیون از آن نموده ام و در آنجا دین متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از آنوار مقدس حق تعالی خلق
شده است و بدنها و دلهای ایشان از طیف عرش فریده شده است چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملک را
امر میکند که شریعتی از پر عرش بر میدارد و نزد امام می آید و او می شناسد و آن را از باب رفیق تراست و از مسکه نرم
تراست و از عسل شیرین تراست و از شیر سفید تراست و از زعفران سرد تراست پس امر میکند و از انجماع و نقطه امام از آن
اب منغذ میشود چون چهل روز میگذرد در رحم روح بر او دم میشود و بواسطه دیگر بعد از چهار ماه پس سخن میگوید
میشود و معین مائید ملک بر نازوی او میشود پس این امر را و تمت کلمه ربیب صدق و عدل لا یمیدل لکلمه ایله و هو السبع
العلیم و در شکم مادر در حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید چون متولد میشود مرتب نشسته
از جانب پائین بر مائید زمین مائید و بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب سمت راست میکند و صدا
بکلمه شهادت بلند میکند پس در میان دو دیده اش و دو کفش همانا پیرا نفس میکند پس فلانی از میان عرش باو میرسد که
ثابت باش بر حق که تو را برای امر عظیمی خلق کرده ام تو بر کرده امی از خلق من و محل را از منی و صندوق علم منی و امین منی بروی
من و خلق منی در زمین من از برای تو و هر که دوست میدارد تو را واجب گردانیده ام رحمت خود را و محبتشده ام بهشت خود را
باو و بجز و جلال خود سوگند باد میگویم که هر که با تو دشمنی کند او را دیدن عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا زیاده او را
فراخ گردانم چون ندای شادی تمام شود آیه شهادت را نا احرار جواب مینماید پس در آنوقت حق تعالی علوم او را و از آن
باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند چون بر تبه حبل امامت فائز گردد حق تعالی
در هر شهری مناری و عکلی از دیوای و بلند کند که اعمال بندگان خدا در آن به بیند و بر او پند و اندرز دهد و نورانی در آن
خانه ساطع گردد که پدر و مادرش از آن مشاهده نمایند چون بر زمین بید روی بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بجهت
بلند کند و ناف بریده و خسته کرده بیاورد و ندای شادی هر روز بیده باشد و بکشیانه روز نور زدی مانند جلال از دستهای او
ساطع باشد و در آنجا دین بسیار زود شده است که خانه های ایشان محل نزول ملائکه است و در خانه های ایشان مکرر نازل
میشوند و حضرت صادق فرمود که ملائکه با اطفال مائید از آن زمان و دست زده حضرت ببالشی از بالشهای خانه خود و فرمود
که بسیار تکبر کرده اند بر آنها ملائکه و بسیار مینماید که مائیدهای ایشان را بر میچسبند و جمع میکنند و بتوبه اطفال خود مینمایند

و ایشان بخت خداوند بر جمع جن و اقوام جستان بخشد ایشان می آید و در حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان
 فرما بگوشتند و آنچه ایشان از احکامات میفرمودند و بر سائر الهام میفرستادند و یکی از جن بصورت ازدهای عظیمی در مسجد
 نوبه بخند حضرت امیرالمؤمنین آمد و در قیاس که آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که خبر کن چون
 از خطبه فارغ شد و رسید که کعبی گفت منم عمر بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شده
 چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خود خلیفه کرد و اینها عجل است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلایق نمیتواند
 رسید و غریب احوال و خفایای سزا ایشان را نمیداند و تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملایک مقرب یا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 کاتبی که حق تعالی را و از امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور گردانیده باشد و در اخبار وارد شده است که ما را شریف
 خدا سگروانید و پروردگاری از برای ما قایل میشود و غیر اینها از فضل و کمال ایشان و ما اشیاء کیند که گفته
 خوا دید بود حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مِلًّا لَّانْکَبَرْنَا بِهِ وَ لَوْ کَانَ الْفَلَّاحُ غَیْرًا لَّانْکَبَرْنَا بِهِ وَ لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِلًّا لَّانْکَبَرْنَا بِهِ وَ لَوْ کَانَ الْفَلَّاحُ غَیْرًا لَّانْکَبَرْنَا بِهِ وَ لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِلًّا لَّانْکَبَرْنَا بِهِ وَ لَوْ کَانَ الْفَلَّاحُ غَیْرًا لَّانْکَبَرْنَا بِهِ
 عیش و مدد یعنی بگو با عقل اگر بوده باشد و با مدد برای نوشتن کلمات پروردگار من هر آنکه را میسر شود در باب پیش از آنکه تمام
 شود کلمات پروردگار من هر چند بنا و زیم بمثل آن در یا مداد و در احادیث وارد شده است که ما به کلمات پروردگار که در دنیا
 ما را احصاء نمیتوان کرد چنانکه گفته اند کتاب فضل تو را بجز کافی نیست که تو کنی سرانگشت و صفی و شمایری مقصود چهار
 در طریق شناختن امام است و آن پنج وجه میتواند شد و چهار اول که از همه ظاهر و آسان تر است و مناسب لطفت
 و حکمت الهی است است چنانچه دانستی نص حضرت رسول است امامت احدی از امت و نص امام سابق بر ما که حق چنانکه
 معلوم خواهد شد که اثباتی عشر صلوات الله علیه هم هر منصوص اند با امامت از جانب خدا و رسول و امام سابق و خبر
 افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و با جمیع امت امامت از ایشان بیرون نیست
 و چهارم ششمی مجزیه که مقدار دهوی امامت باشد و آنچه مستبان دعوی میکنند که امامت به بیعت معتدله قلیلی حاصل میشود
 شود اگر چه یک کس باشد چنانچه اگر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کند چنانچه عمر و شوره
 با جمیع پنج نفر گفتا کرد و زیاد از پنج نفر نگویند و این امریست که هیچ عاقل منصف بخیر از آن نمیکند که با وجود اقرار از آن
 و خیالات ساده همین که پنج نفر یا یک نفر یا جا هلی بیعت کند باید که جمیع خلوق را مورد بی و دنیا اطاعت و میکنند و
 اگر نمکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالف گفته علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین باشند
 و مردم اطاعت برید باید واجب باشد و قتل حسن بن علی جگر کوشه رسول خدا است و جوان بهشت برای مخالفت از ظالم
 جابر و ولد از ناء مشارب الحمر با نواع عیوب یا و استه جز بلکه واجب باشد و چنین بعضی که خبیث در سقیفه بنی ساعده با اتفاق
 چند منافق دشمن امیرالمؤمنین واقع شود بدون حضور حضرت امیرالمؤمنین و حسن بن علی و سلم و احدی از بنی هاشم
 و بدون خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سایر صحابه واقع شود از اجماع نام کنند و بجز امیرالمؤمنین
 و سایر صحابه را نکنند و به بیعت او و نظایر آن اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند یا عقل عاقل
 بخیر نمیکند که حق تعالی را باست غلامه دین و دنیا را که قالی و تبه بنوشت بر چنین طرز میباید گذارد و اگر کسی در دهری خواهند
 تعیین نمایند تا اکثر اهل ان قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین او را عقلانی پسند و تفصیل از انشاء الله بعد از این مذکور
 میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط به یکی از این سه امر است که مذکور شد و هر یک از این سه امر را به هر یک از ائمه
 صلوات الله علیه با اختیار و متواتره از ثقات و معتمدین و از مشیخه امامت که علم بصدق و صلاح و دیانت ایشان
 داریم بر ما ثابت شده است و بعضی البقی حقیقت آنها را میدانیم و اما اگر خواهم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث
 کتب معتبره ایشان را و ایشان حجت کرد اینها علماء ما و هم الله پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورد و ما را
 بر ایشان پس اگر ما اخبار کتب خود را بر ایشان حجت کردیم اینم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان حدیث موضوعه کتب
 خود را که در زمان استیلا و خلفاء جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما حجت
 کردند و ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطریق است یاد در کتب معتبره ایشان

مذکور است بر حقیقت مذهب خود اسناد لایکنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که سوا تو است در کتب معتبره نقل کرده باشند
استدلال کنند نه از القادیث موضوعه که خصوص کتب ایشان است و بلکه جمعی از علماء ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع
استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان در این زمانها اکثر کتبی که در احوال و سابقه میانه ایشان متداول
بوده و بر فضایل اهل بیت و مطاعن و مثالب خلفاء ایشان بوده است در میان ایشان متداول است فقیر در این رساله
از کتب معتبره مندرج در میان ایشان بر ادب میبایم که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که قالی قرآن مجید
میباشد و جامع الاصول ابن الاثیر که از احاطه علماء ایشان داشت و جمیع احادیث صحاح شده ایشان را که عیثا و ثانی
صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود و مستدرک حاکمی است در آن کتاب
جمع کرده است و مثل مشکوٰۃ که مؤلفش از مشاهیر علماء ایشان است و طبیبی و دیگران شرحها بر آن نوشته اند
و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند در اول کتابش میگوید که من این حدیث را از کتابی چند نقل کرده ام
که هرگاه حدیث را با ایشان نسبت دهیم چنان است که بحضرت رسول نسبت داده ام و کتاب استیضاب بن عبد البر که از
مشاهیر علماء ایشان است و کتابش در میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از احاطه
علماء ایشان است و کتاب در مشهور سبوطی که از مشاهیر فضلاء ایشان است و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان است
از آنست و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشابوری و بیضاوی و واحدی و امثال اینها از کتبی
که نزد ما موجود است و نزد ایشان متداول و معتقد است و احادیث اهل علمهم السلام را در کتاب جهوه القلوب
ابراهموده ام و بدانکه مذهب خرقه ناجیه است که خلیفه پیوسته بعد از حضرت رسالت بنیاد بقص خدا و رسول
صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و سببان میگویند که مردم ابو بکر را بعد از حضرت رسول نصب کرده اند و خلیفه
اول است و ابو بکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم است و عمر و وقت مردن هر سوری میان شش کس
قرار داد و امیر المؤمنین را داخل الشش نفر کرد و تدبیر کرد که یا امیر المؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند
و بر آنکه امیر المؤمنین را با عثمان و ذبیر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرده و گفت اگر هر یک از اینها
اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک بیشتر باشد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند و نفر
یک کس را اختیار کنند و نفر دیگر را نه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و نفر دیگر را اتفاق نکنند
انها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرت امیر فرمود که تدبیر خود را برای محرم کردن من تمام کرد زیرا که عبد الرحمن سیر
عم سعد است و عثمان را ماد عبد الرحمن است که این سه نفر از هم جدا نمیشوند و فاطمه است که طلحه و ذبیر با من باشند چون عبد
الرحمن در آن طرف است باید با من کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شد و روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر
جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن حضرت امیر المؤمنین گفت با تو بیعت میکنم
بشرطیکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابو بکر و عمر و حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت
شما عمل میکنم و برای آن سخن را گفت که میداد است که حضرت سیرت را و مبدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را
با عثمان لعین گفت و قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز مجبور بیعت کردند پس خلیفه سیم
او را میدادند محض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و
بر خلیفه برحق امیر المؤمنین بیعت کردند و لهذا انحضرت و خلیفه چهارم میدادند و قول دیگر بعضی از منافقان بخوش
آمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول عجب اسعیم حضرت دعوی خلافت کردند و او خلیفه است و بعد از آن
این قول بسی ظاهر است و اصحابان محمد الله منقرض شده اند و کسی نمائنده است و با ثبات خلافت حضرت امیر المؤمنین
بطلان این قول نیز ظاهر است مقصد پنجم در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین
میکند اول آیه وافی هذا بر ایمان و لیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
ذو یقون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی با مورثان مگر خدا و رسول و و انها که ایشان آورده اند انها که بر با میدادند

نماز و امید دهند زکوة زاد و خالی که در رکوع اند عاتقه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آن حضرت مازل
شده است حتی در جامع الاصول و صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدن مجتهد و سنو
و گفتن چون ما قصد بقی خدا و رسول کرده ایم مردم از ما گناه میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند
که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد و بلال ز برای نماز ظهر از آن گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز
شدند و بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند ناکاه سائلی سؤال کرد پس علی علیه السلام
در رکوع انگشت خود را با و داد و سائل بر رسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشت را بمن داد حضرت رسول این
آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کاه چاه زمزم نشسته بود و
حدیث نقل میکرد ناکاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد و گفت یا ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا این
دو کوش و الا هر دو کوشد و یا بن دو چشم و الا هر دو کوشد که میفرمود علی قاید و پیشوای بنی کوهک و انست و کشند
کافر انست یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و خد و لست هر که او را یاری نکند بد رستبکه من نماز کردم
در روزی از روزها بار رسول خدا نماز ظهر پس سائلی در مسجد سؤال کرد کسی با و چیزی نداد سائل دست بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوند آگاه باشد که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی بمن نداد و علی در رکوع بود و
اشاره کرد بسوی سائل با انگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشت را در آن دست میکرد و سائل آمد و انگشت
از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و آنرا مشاهده کرد چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند
کرد و گفت خداوند آگاهم بر آدم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگار اسبته مرا کشاده گردان و اسان گردان برای من کار
مرا و بکشاکش از زبان من که فهمند سخن مرا و بگردان از برای من و زیاری اهل من که آن هر و دست حکم گردان بآن از و
مرا و شهر بآن گردان او را در کار من پیش تو دعای او را مستجاب گردانیدی و با و خطاب کردی که بزودی حکم گردانم بازوی
تو را بگردان تو و برای شما هر دو سلطنتی و استبدادی بد هم خداوند منم محمد پیغمبر تو و بر کنیده تو پس بکشی برای من سیئه
مرا و اسان کن برای من کار مرا و بگردان از برای من و زیاری اهل من که او علی است حکم گردان ما و پیش مرا ابوذر گفت
هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلجل و گفت یا محمد بخوان پس این آیه را اینحضرت
خواند و سبوطی بسند های بسیار و فخر رازی بدین سند و زنجیری و بیضاوی و پیشابوری و ابن التبع و واحدی و سماع
و بهیمنی و نظری و صاحب مشکو و مؤلف معانی و صاحب مفسر و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن
بصری و اعمش و عنب بن ابی حکم و غالب بن عبد الله و نفیس بن الربیع و عبا بن ربیع و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان
روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و آنچه وجه دلالتش بر امامت آنحضرت است که انما کلمه حضرت است
و ولی در لغت بچند معنی آمده است یا ورود و است و صاحب اخبار و ولی تصدیف و دو معنی آخر نزد بکتابان بیکدیگر و دو
معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یا ورود و است مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان
که موصوف با بن صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یا ورود و است بیکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده است که
وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَلَأْنَاكَ نِيحِبُّ وَبِأَوْرَؤْمِنَانِ چنانچه فرموده است تَحَىٰ أَوْلِيَاءُكُمْ
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بلکه بعضی از کفار و عجب و باور بعضی از مؤمنان میباشد که گویند که آیه بلفظ جمع وارد شده چگونه
مخصوص آنحضرت باشد جواب گوئیم که در عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در
آیات که هر چه نیز بسیار است با آنکه ما دعوی اختصاص نمیکشیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سایر ائمه نیز در
این آیه داخلند و هر گاه می در قریب امامت البته با بن فضیلت قانی میگرد و صاحب کشف گفته مراد از این آیه هر چند آن
حضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابع آنحضرت میکنند و مؤید آنکه این آیه در شان آنحضرت است مراد بولایت
امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمر بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول لشکر فرستاد و حضرت
امیر المؤمنین را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت فتح کرد بکنترا از غنیمت برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش

نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون خدمت حضرت رسول برسند این را از حضرت عرض کنند و قاعده چنان بود
 که مسلمانان چون از جنگ بر میگشتند اول خدمت حضرت میآمدند و سلام میکردند و بعد از آن بجانهای خود میرفتند
 چون بمخدمت حضرت میرسیدند و سلام کردند یکی از این چهار نفر میخواست و گفت علی چنین کرد حضرت
 روی از او کرد این دوم برخواست و همان سخن را گفت تا حضرت رو کرد این سیم نیز گفت و حضرت روی از او
 کرد ایند چون چهار نفر گفت حضرت روی بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود سطر حضرت فرمود چه
 خواهدید از علی بد رستبیکه علی از مدست و من از اویم و او ولی هر مؤمن است بعد از من و این عبد البر در راسته بجای
 روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول بعلی بن ابی طالب گفت که تو ولی هر مؤمنی بعد از من پس معلوم شد
 که ولایت امر است که مخصوص باوست و ولی که در رایه است در شان اوست و از فقره اول در حدیث اول معلوم است
 که اختصاصی که حضرت را با این جناب بوده دیگر را نبوده و ابضا تخصیص بولی بودن بعد از خود در حدیث لیل بر
 خلافست زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نبوده و هر غایبی میداند که چنین کسی رعیت او نباشد و عثمان و عکرم حکم
 ایشان نمیتواند بود و تیمم آنکه ای کرمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای کرمه ایمان آورده
 بشما بعد از خدا و یا بشما با صادقین و راست گویان در هر چیز خصوصاً در دعوی ایمان بکنار و کردار و ظاهر است که مراد بود
 بایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار و آنکه میدان و جسد بایشان باشند زیرا که آن غایت و بیغایت و معنی
 امامت همین است و چون خطابه های قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمان هست با اتفاق امت پس باید که در
 جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق در جمله مراد اینست و الا لازم آنکه
 هرگز راست نبوی متابعت و واجب باشد و این با اتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد
 و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و با اتفاق غیر حضرت رسول و دو امام
 امام معصوم نیستند پس حقیقت مذاهب ایشان را امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سهو طبع و تفسیر و تشویر و تعلی و
 تفسیر مشهور و از ابن عباس و حضرت باقر و ابی تراب کرده است که مراد از صادقین در رایه حضرت علی بن ابی طالب است و از ابی
 بن محمد ثقیفی و خروشی در کتاب شرف النبی از اصحابی پسند از حضرت باقر و ابی تراب کرده است که مراد از صادقین محمد و علی
 و از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که فرمود صادقان منم و از حضرت صادق منقولست که فرمود که صادقین آل
 محمد اند و بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین آنهاست که خدا فرموده است در شان ایشان من اولی
 و جلال صدق تو اما عاهدوا الله علیهم فیهم من فقی حجه و منهم من یبظروا ما یبدلون ابی از جمله مؤمنان مرادانی چند
 هستند که راست گفته اند آنها را که با خدا عهد و پیمان بران بسته بود اند که بار رسول امین ثبات قدم بورزند و باد شمشان
 دین قتال بکنند و نکبر و ندانگشده شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان و قاعده خود کردند
 تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت میکشند و تبدیل نکردند عهد خود را و درین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث
 خاصه و عامه وارد شده است که این اید در شان اهل بیت نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین اند که عهد کرده
 بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر
 بودند و آنکه انتظار شهادت میکشید امیر المؤمنین بود و از جنگ نگر میخند مانند ابوبکر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل
 در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب التزول از طریق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود منم آنکه انتظار
 شهادت میکشم و تبدیل نکردم عهد خود را با خدا تبدیل کردنی و دو استدلال در این ای نقل میکنم برای استدلال این مدعا
 یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از عاظم علمای خاصه اول آنکه خبر از آنکه امام مستیا است در تفسیرش ذکر کرده است
 که حق تعالی در این ایله مراده است مؤمنان را که یا بشما پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن ناچیزی مشروط است
 بودن آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امتا جماعی بر باطل نکنند و این دلیل است
 بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابه های قرآن متوجه

جميع مکلفين است تا روز قیامت و ايضا لفظ ایه شامل جميع اوقات هست و تخصیص بعضی از ایه که از ایه معلوم است
موجب تعطیل حکم ایه است و ايضا حق تعالی امر کرده است ایشان را ببقوی و این امر شامل هر کس است که تواند بود که شیعه
نبا شد و خطا بر او جان نداشت پس ایه که میگوید لا تکلموا بکلام لا یغنی عنکم شیئا و این کلام را که میگوید کسی که از خطا است و خطا است که پیروی کند کسی را که
عصمت او از خطا واجب باشد و آنها بندگان خدا حکم کرده است که صدق و راستی و توبت حکم در این باب لا تکلموا بکلام لا یغنی عنکم شیئا
این واجب است بر خطا که اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد او را از خطای او و این معنی در همه زمانها هست
پس باید که معصوم نیز در همه زمانها بود و ما این را قبول داریم اما میگوئیم که معصوم جميع امت است و شیعه
میگویند که باب شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود واجب است که ما بدانشان سپیم که
ان شخص کسیت نامتابع است و کنیم و ما که ندانشان سپیم چینی کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه کلام پیشوای اهل من لا اله الا الله است و حق
تعالی بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با آنها متعاقب چنین جواب سستی گفته که عصمت و عبادت خود
بر خالیمان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ غافل ضعیفی این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجوه و را
جواب میگوئیم اول آنکه هرگاه تصریح کرده که در هر زمان احتیاج معصوم هست از برای تحفظ از خطای غافل تجویز میکنند که
در این اعصار که ملت حضرت رسالت پناه مشرق و مغرب عالم را فرو گرفته است احدی را ممکن باشد که علم با قوال جميع علماء
امت بمرساند که هیچ کس در مسئله مخالف گفته است خصوصا این تشبیه از واهو که در میان امت بمرساند است همین
فاصل که دعوی میکنند که تخری از همه علماء بیشتر است معلوم نیست که دو مسئله مذهب ما متبرر داد اند چنانچه سنا عمل
سایر فرق و اگر بر فرض غالی هم و باید دید و از همه بشنود از کجا معلوم شود که اعتقاد واقعی خود را با و گفته اند گاه یا شد
که تقبیح کرده باشند چنانکه در مذهب ما متبرر است و ايضا از کجا معلوم میتوانند شد که تا مردن بر این مذهب باقی
مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است و تحقیق اجماع دو ترم بر تقدیر سلیم که چنین اجماعی ممکن است و علمیه تحقیق آن
بیم میتوان رسالت در قلیلی از مسائلی خواهد بود پس رفع خطا با کلماتی میشود و این ظاهر است بلکه صریح است که ما مورث
مکون اجماع الصادقین غیر صادقین باشند و از این ظاهر میشود که بعضی بگویند که چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته
یکما که میبود میباید است ما بدانیم که کسیت مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود یا نیست
ما او را بدانشان سپیم و حقیقت او را بدانیم یا بهود گویند که اگر عیسی پیغمبر بود یا نیست که ما حقیقت او را بدانیم و حقیقت آنست که
این راجع به تقصیر ایشان است باید تعصب را بر کار گذارند و رجوع بکلام و اخبار و آثار بکنند و زوی انصاف را بمقتضای
الفرق بجا آورند و اینها که میگویند سبکنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردد و مظنون بظن صادق
است که حق بر ایشان ظاهر گردیده از برای حجت دنیا و متابعین و ای نفسانی اظهار نمیکند و اگر گویند و جوهری که در عدم
تحقق اجماع گفته بر علمای شما نیز وارد میاید جواب میگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر
دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر چند نفر از کس اتفاق کنند که معصوم در میان
انها داخل باشد حجت میدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جان است بر مجموع نیز جان است و علم بدخول معصوم
در اقوال علماء شیعه در اعصار و ائمه علماء هم قریب بآن ممکن است از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله علم
تحقیق این سخن نیست در برابر آنها از شیخ سید محمد مقید سوال کردند از تفسیر این ایه که میگوید و انکه در شان کی فاضل شده است
شیخ سید محمد قدس الله روحه در جواب فرمود که این ایه جلیل الدلالة در شان حضرت امیر المؤمنین (ع) فاضل شد و در
اولاد ایجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب ایدیت بسیار وارد شده است از مسابق
ایه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این ایه مردم را امر کرده است که متابعین نمايند صادقان را و از ایشان جدا نشوند
و باید آنها را که ندانند کرده و امر فرموده اند غیر آنها باشند که ایشان را ما مورد ساختن که با آنها باشند زیرا که کسی را
امر کنند یا خود یا شد و متابعین امر خود کنند پس گوئیم که ملائمه از صادقان یا جميع و است و گویانند یا بعضی از ایشان اول باطل است
زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است و در آن دعوی را است که گوشت پس لازم باید که همه مؤمنان را مورد باشند متابعین

خود و این خاکست و اگر بعضی از ایشان مراد است بعضی مجهود و معلوم مراد است که الف و لام از برای عهد و حاجی باشد یا
 اگر بعضی غیر مجهود مراد است بنا بر اول باید که انجاء معلوم و معروف باشند و غاطیان ایشان را شناسند و ایات با سیم
 و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند حدیث را بغير انجاء است که ما دعوی میکنیم باطل
 زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده است و معهود نبوده اند و خود معترف اند که در زمان حضور
 رسول تعین ایشان بخلاف گذشته و بنا بر دویم که بعضی غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعین و تخصیص
 آن بعضی بشود و الا تکلیف با سر مجهول خواهد بود که اتیان یا ن توانست کرد و آن خاکست و معلوم است که در غیر اینها
 کسی ادعای تخصیص و تعین نکرده و نمیتواند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند بصدا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشان
 اما دلیل عقلی زیرا که در این اثر کوچه مراد شده است که امت متابعت ایشان نمائند علی الاطلاق و تخصیص با مری دوزخ
 نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آمد که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان
 کنند و آن خاکست چون عصمت امر نسبت باطنی کسی بغير حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نفس بر امانت و عصمت ایشان
 شده باشد و با اتفاق نفس بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن
 صافان را باوصاف چند ستوده که در غیر حضرت امیرالمومنین آن اوصاف جمع نکرد بدیهه زیرا که فرموده است لَقَدْ اَنزَلْنَا
 وَجْوهَکُمْ فِی الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست یکی اینکه بگردانند روهای خود را بچهار جانب مشرق و مغرب و لَکِنَّ الْمَرْءَ اَمِنٌ بِاللّهِ وَ
 الْيَوْمَ الْاٰخِرِ وَالْاَوَّلِ الْکِتَابِ وَالنَّبِیِّینَ وَلَیْکِنْ یُبْکِوْکَ کَیْسٌ کَمَا یَمَانُ بِنَاوِزٍ یَخْلُو و در زقیامت و عباد نکر و کما یبک
 عباد و بغير آن و اِنَّ الْمَالَ عَلٰی خُبْرٍ دَرِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنِ وَ اِنَّ السَّبِیْلَ وَفِی الْاَوْفٰی و عطا کند مال را با محبت مال
 یعنی احتیاج بان یا محبت عطا یا محبت خدا یا بخوبیشان خود یا خویشان رسول و یقینا بی پدر و عسکینان محتاج و عساکران
 که بچانه خود نتوانند برگشت و بگردان سوال کننده و ازاد کردن بنده گان و اِقَامَ الصَّلٰوةَ و اٰتٰی الْزَّکٰوةَ و اَلْمُؤْمِنُوْنَ بَعْدَ هٰذَا
 غَاہِدُوْا وَاَلْعَابِرِیْنَ بِنِیِّ الْبَاسِئِ وَاَلْقَتْلَ وَاَلْعَبَاسِ وَاَلْکَلِیْنَ صَدَقُوا وَاَلْکَلِیْنَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ و بر پا دارند نماز را در اوقات
 فضیلت با داب و شربط و ازاد کنند زکوة را و آنها بندگان وفا میکنند بعهده خود که با خدا و مردم کرده اند و آنها بندگان که قسیر
 میکنند بر فقر و بد حالی و در مرض و در روز و در وقت جهاد دشمنان دین ایشانند که راست گفته اند و صادق اند و دعوی ایشان
 و وفای بعهود و ایشانند بر هینکاران دین شیخ رحمة الله گفته است که حق تعالی در این اثر شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس
 شهادت داده است برای کسی که اینها را و کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در
 ایشان بچهار شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را که باین ضم میکنند مفادشان این میشود که متابعت کنید
 صادقانی را که این خصلتها را ایشان مجتمع و کامل گردیده است مفاد در میان همه حضرت رسول بغير امیرالمومنین کسی را نمی
 یابیم که این خصلتها را و مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی و از شد و جمیع امت مامور باشند متابعت
 در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص با مری دوزخ مراد شده است و اما بیان اجتماع و کامل این اوصاف را حضرت آنست که در اول
 آیه ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان
 باینها آورده و باخبار و شواهد مبالغه و عامه و اول کسی بود از مردان که اجابت دعوت آن حضرت کرد چنانکه حضرت رسول
 بفاطمه گفت که تو را از هیچ کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تر است در اسلام و انقیاد او از همه کس پیشتر است و متواضع است که امیر
 المومنین که امیرالمومنین فرمود که من بنده خالص خدا و برادر پیغمبر و و نگویند است این سخن را پیش از من احدی و نخواهد گفت
 بعد از من مگر سپاه دروغ گوی فرزند و نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و پیغمبر بود که خداوند از من اقرار میکند بر
 احدی از من امت که عبادت کرده باشد تو را پیش از من و گفت در وقتیکه سخن از خوارج با حضرت رسید یا مگویند که علی
 دروغ میگویی من یک دروغ میبندم و بر خدا دروغ میگویم و خال آنکه من اول کسی ام که خدا را عبادت کرده ام و بر رسول او
 که اقرار ببنده ام و خال آنکه من پیش از همه کس با ایمان آوردم و تصدیق و یاری نمودم و حضرت امام حسن فرمود
 در صبح اسبی که حضرت از دنیا رفت و این کسی از دنیا رفته است که پیشینان بر او پیش نکرده اند و ایندگان در کمالان بان

در حدیث
 صحیح

نمیرسند و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن سوال تصدیق
فرمود و بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت اشاره در پیش است حق تعالی در سوره هل انی مبصر فایده
و بظلمون الظعام علی جنبه مسکینا و یتیم و اسیرا یعنی مجوز اهل طعام را با کوسبکی و محبتان یا از برای محبت خدا
مسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و روایان حاصه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی
و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و باز فرموده است الذین یفقیون أموالهم باللیل و النهار سیرا و علانیه قلکم
اجرهم عند ربهم ولا خوف علیکم و لا هم یحزنون یعنی آنها که اتفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا
پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خونی بر ایشان و نه ایشان اند و هتک میشوند یعنی در آخر
شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان امیرالمؤمنین نازل شده و خلافی نیست در آنکه
آنحضرت بکلیله خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرد که احصاء نتوان کرد و وقت نمود مزارع و دستان و باغهای بسیار
که بدست خود پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن بر پا داشت حق نماز و دادن زکوة و آن فرمود و آن نیز در شان
آنحضرت است بل لانت ایما و لیکنم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال کوع زکوة داد این آیه
نازل شد مؤلف گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر آن معنی کرده باشد بآنکه او و ابی و ابی و ابی که فخر باشد
بقرب این آیه و قریب آنکه ابناء مال سابقه را بر این آیه مد کوشیده و تاسیس اولی است از آنکه پس شیخ گفته است که بعد
از این حق تعالی فرموده و فایده بیکد و او هیچ کس از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باونداده باشد
مگر آنحضرت که کسی احتمال نمیدهد که نقض کرده باشد عهد را که با حضرت رسول کرده باشد در باوی و با نقضشانی
و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست پس حق تعالی صبر ببلایا و شداید جنبه کارا فرمود و معلوم است که
بعضی آنحضرت در جنبه کار و شداید صبر نکرد و او است که با اتفاق دوست و دشمن در هیچ جنبه پیش نکرد و نکرخت و از هیچ
خصمی نرسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرمود که ایشانند که صادق و راست گویند غیر ایشان
و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی انصاف و کما امرت باعیت و کرده ایم آنست که صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر
المؤمنین است و تعبیر از اهل طایفه جمع از برای تعظیم و تشریف اوست نیز که غریب لفظ جمع بر واحد اطلاق میکنند و زو قی
که خواهند اشاره بر غف و علو منزلت و کند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بآنکه جمع دیگر خبر یا و در این
امر شریکند و در اینجا نیز فراموش نماند بود زیرا که سایر ائمه و مرتبه و در این صفات جلیله با حضرت شریکند مؤلف
گوید که شایع در تفسیرش از جاهل از ابن عباس روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین چهار روز هم داشت مال چیزی بغیر آن
نبود پس بگذریم از پنهان و بگذریم و اعلام نبه و بگذریم و روز و بگذریم و شب تصدیق کرد پس این آیه در شان او نازل شد
الذین یفقیون أموالهم باللیل و النهار سیرا و علانیه قلکم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیکم و لا هم یحزنون
شان هیچ کس از آن قرار نگرفت و نازل نشده که در شان حضرت علی نازل شد ستم در احادیث بسیار از طرق موالف و
خالف تفسیر این آیه صدق و صِدَاق بان حضرت شده است چنانچه این مرد و بهر و حافظ نسیم در حلیه و سبوطی در رد و مشهور
و دیگران از ابن عباس و جاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی و الذین جاءوا بالصدق و صدق به و اولئك هم
المتقون یعنی آن کسی که راستی را آورد و تصدیق بان کرد ایشانند پرهیزکاران گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول
است و آنکه تصدیق بان کرد علی بن ابی طالب است و بنا بر این موصول در اوصاف مقرر است و کوفیان از اهل
عربیت مجوز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است و الذین آمنوا بالله و رسوله اولئك هم الصلحون
و الشهداء عند ربهم قلکم اجرهم و نورهم احمد بن حنبل و جمیع دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان امیر
المؤمنین نازل شده است و بر روایت دیگران عباس گفت که در شان علی و حمزه و جعفر نازل شده است یعنی آنها که ایمان
آوردند بخدا و رسولان و ایشانند بسیار و استخوانان و صدیقی که تکه کان و کوهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسالت
کرده اند از برای ایشان است مزد ایشان بر صدیق حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است و من

[illegible]

وهادی مرتبش: بنی هاشم و معلوم است که خود را ازاده فرموده چنانچه ثعلبی بعد از آنکه این روایت را از
حضرت امیر روایت کرده است گفته در نسخه یعنی حضرت محمدی از بنی هاشم خود را ازاده کرده است و عبد الله بن محمد
و ابن جنبل نیز در سند خود روایت کرده است از حدیث را و ابن ابی کرم به بنا بر تفسیری که در روایات مستفیض
خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنکه فرقه تابعیه امامیه و زوایان الله علیهم السلام با آنکه هیچ عصبه
خالی نمیشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی جمعی از ائمه که بعد از آنکه بنی هاشم را از بند خدا
و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانچه بعد از پیغمبر بر این شاخه است و آنکه الله الذی هدانا
لذلک و ما کنا لیه ناعیان کولا آن هدانا الله ششتم و من الناس من بشری نسته ایضا مخرجنا فی الذی و الله یوم
بالعباد یعنی از جمله مردم کسی است که میفرود شد جان خود را برای طلب خوشنودی خدا و خدا مهر ناست بر بندگان خود
و احادیث مستفیضه بلکه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این امیر در شان موعود و موعودان نازل شد
در شبیکه کفار قریش اتفاق کرد تا بر قتل حضرت رسول و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و پنهان
رود و کفار قریش در آتش بر کرد خانه آنحضرت را آمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر
المؤمنین را در جای خواب خود بخواباند که کفار و کمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت
رسول این بشارت را بحضرت امیر داد شد و بشکر این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان سرور عالمیان میکند
مجدد شکر بخدا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صدقه شمشیر بهشت مشرک را بر جان مکرم خود خرید و در آنوقت این امیر
کریمه نازل شد و نزول امیر در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر خود بطریق متعدده روایت کرده اند اما تفسیر
رازی در تفسیر و پیشا بویی و ثعلبی و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سماعی در فضایل و غیره را در اختیار
و سایر موقوفین و محدثین و شعرا و ملایک و این رساله بچند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکنای نمائیم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود
از سدی از ابن عباس روایت کرده است که امیر در شان علی نازل شد در شبیکه حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابی طالب
در فراش آنحضرت خوابید و بضاعت روایت کرده است که چون حضرت رسول ازاده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر
در مکه گذشت که قرنها علی آنحضرت را اذاکند و اما انتهای مردم را که نزد آنحضرت بود با ایشان رد کند و در شبیکه خواست
بغار رود مشرکان خانه آنحضرت حاضر کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که بر
خضری سبزی که من بخود میپوشم در شبها بخود پیوش و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مگر و هی
بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادر و قریب
داده ام و عمری که از شما و از ازاد دیگری که اندام کلام با شما دگر باز بخود اختیار میکند بطول زندگانی
خود بر نداشتند و اختیار طول جوده دیگری بخود نکردند حق تعالی وحی کرد با ایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب
نبودید که من و از ابی طالب برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد و ایند و زندگانی خود
اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو زمین آمدند و جبرئیل نزد پاک
سرحق پرور حضرت امیر نشست و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا کرد که بیه که است مثل تو ای پسر ابوطالب خدا
بتو میافهات میکند بر ملا که پس حق تعالی این امیر را بر حضرت فرستاد و در وقتیکه متوجه مدینه طبریه بود در شان علی
و حافظ ابو نعیم نیز قول این امیر در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم امیر که به نظر میرسد
ایما بر بنی الله لیکن هیبت عنکم ارجس اهل الکبیر و بطهیرکم تطهیرا یعنی ازاده نکرده است حق تعالی مگر آنکه بر طرف کند
از شما شرک و کاه و شک و هر چه برای اهل بیت پیغمبر و پاک کرد اند شما را پاک کرد تا بنده بی بدنه که احادیث معتبره از طرق
خاصه و عامه وارد شده است که این امیر در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین نازل شده و در جمیع صحاح غامه
در تفاسیر معتبره ایشان مانده است چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این امیر
در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد بضاعت ثعلبی و غیره از ام سلمه روایت کرده اند که گفت حضرت رسول

در بیان این روایت که حضرت امیر را در فراش آنحضرت خوابید و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مگر و هی بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادر و قریب داده ام و عمری که از شما و از ازاد دیگری که اندام کلام با شما دگر باز بخود اختیار میکند بطول زندگانی خود بر نداشتند و اختیار طول جوده دیگری بخود نکردند حق تعالی وحی کرد با ایشان که چرا شما مثل علی بن ابی طالب نبودید که من و از ابی طالب برادر کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد و ایند و زندگانی خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو زمین آمدند و جبرئیل نزد پاک سرحق پرور حضرت امیر نشست و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا کرد که بیه که است مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو میافهات میکند بر ملا که پس حق تعالی این امیر را بر حضرت فرستاد و در وقتیکه متوجه مدینه طبریه بود در شان علی و حافظ ابو نعیم نیز قول این امیر در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم امیر که به نظر میرسد ایما بر بنی الله لیکن هیبت عنکم ارجس اهل الکبیر و بطهیرکم تطهیرا یعنی ازاده نکرده است حق تعالی مگر آنکه بر طرف کند از شما شرک و کاه و شک و هر چه برای اهل بیت پیغمبر و پاک کرد اند شما را پاک کرد تا بنده بی بدنه که احادیث معتبره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این امیر در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین نازل شده و در جمیع صحاح غامه در تفاسیر معتبره ایشان مانده است چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این امیر در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد بضاعت ثعلبی و غیره از ام سلمه روایت کرده اند که گفت حضرت رسول

در خانه نمی بود و فاطمه حریه از برای آنحضرت آورد حضرت در صفت نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در پیش عیسا
خبر پی کسیده بودند و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی
و حسن و حسین آمدند و همه نشستند و مشغول حریه خوردن شدند در اینوقت حق تعالی این امر را فرستاد پس حضرت
رسول زیادتی عبارا گرفت و برایشان ^{بنا نهاد} و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند اینها اهل بیت من و
مخصوصان من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشان را پاک گردانید پس ام سلمه گفت پس من سر خود را
داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شما هم یار رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت تو بخیر است و مراد اهل نکاح بفاطمه علی بن
جمع روایت کرده است که گفت با ما دردم رفتم نزد عایشه مادرم سبب خروج او را بچنگل پرسید گفت امری بود آن
قضا و قدر خدا مادرم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت رسول
و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت تحقیق که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر
جامه جمع کرد و گفت خداوند اینها اهل بیت و مخصوصان و دوستان من اند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان
ایشان را پاک گردانید پس من خواستم داخل شوم گفت دور شو اینجا نزول بر زاد و نشان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار و
روایت کرده است و آنکه زینب زوجة حضرت خواست داخل شود و اخی نشد و از او آله بن سقعه روایت کرده است آنکه
حضرت فرمود اهل بیت من احق اند یعنی سزاوارتر اند بخلاف و هر خبری و این عیاس نیز روایت کرده است و صاحب جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت ای پدر خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته بودم گفتم
از اهل بیت فرمود که عاقبت تو بخیر است و توا را از زواج و رسولی و دنیا خانه تو را به حضرت رسول علی و فاطمه و حسن
و حسین بود نزد عیسا و برایشان پوشانید و گفت خداوند اینها اهل بیت من اند دور گردان ایشان رجس را و پاک گردان ایشان را
پاک گردانید پس و در جامع الاصول گفته است بر روایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس ام سلمه
استدعا کرد که داخل شود و ایشان حضرت قبول نفرمود گفت عاقبت تو بخیر است و توا را از صحیح ترمذی از عمرو بن ابی سلمه
همین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوٰۃ از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه ملعونه که روایت
حضرت رسول بیرون آمد و عیای ملون سنایی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین را داخل عیسا کرد و این امر را خواند
و نقلی نیز این حدیث را از عایشه روایت کرده است و ابن حجر که معتصب ترین علماء ایشان است در کتاب صواعق محرقه گفته است
که اکثر مفسران را اعتقاد است که این پدرشان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است با عیسا و آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمیع
صدتر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن ممره از زید بن ارقم پرسید که آیا از آنان آنحضرت
از اهل بیت او بند زید گفت نه بخدا سوگند زید مدعی با شوهر بسیار شد چون تلاقی گشت بخدا نشد پدرش میرود و بقیوم خود
ملحق میشود بلکه اهل بیت و خویشان او بند که صلوات بر ایشان است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که انس بن مالک گفت چون ائمه تطهیر در شان اهل بیت نازل شد تا قریب شش ماه حضرت رسول چون نماز میبرد و بیامد بر در
خانه فاطمه ایستاد و میگفت الصلوة یا اهل بی بی یعنی بنماز حاضر شویدی اهل بیت من پس ابرهه تطهیر و تلاوت می نمود تا آخر
ایر و خاصه و غایت بطریق بسیار از ابوسعد خدی و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و زینب و غیر ایشان روایت کرده اند
که این پدرشان را عیسا نازل شد پس با عیسا و متوازه خاصه و عامه ظاهر شد که این به خصوص این بیعتی است و زمان حضرت
رسول و خویشان آنحضرت داخل نیستند پس باید دلالت میکنند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و شک و شرک هرگاه معصومند
زیرا که اراده و ایجاد این معنی اطلاق میکنند اول اراده که بعد از آن مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده انما اخرجهم
اراد شیان آن بقول که کن فیکون یعنی نیست امر خدا مگر آنکه هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مرا از باش بران بسیار شد و هم
میرسد در تمام اراده یعنی عزم است و از حق تعالی خالصست که نباشد و ابرهه سابقه بر صریح است و آنکه اراده الهی مختلف از
مراد او نمیکند ستمی اراده بمعنی تکلیف است و این بمعنی در این به احتمال ندارد بچندین وجه اول آنکه انما با اتفاق اهل
عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب و حسن خصوصیتی با اهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حق گفتار مکلفانند یا این

وحق تعالی فرموده است من بنافریده ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بیم آنکه از سباق اخبار و متواتره معلوم
 که نزول این آیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص کرد ایند و عباد بروی ایشان پوشانید و فرمود
 که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس آیه مؤکد بنا کیدان عظیمه نازل شد چنانچه خبر از وی آن تعصب گفته است که
 عنکم الرعین یعنی جمیع کاهنان را از شما زایل کرد ایند و بطریق تظہیر یعنی خلعتهای کرامت خود را بر شما پوشاند و اگر مراد
 تکلیف بر کاهنان باشد که کفار و فاسق هم در آن شریکند چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود سیم آنکه
 در اکثر روایات مذکور شد که این آیه بعد از دعاء است دعاء آنحضرت نازل شد و آنچه حضرت استدعا نمود ذهاب جس
 بود نه از آیه که متبع حصول نباشد اگر این معنی مراد نباشد آیه مقتضی برود دعای آنحضرت خواهد بود نه جانی آن چهارم
 آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل عباد کند و حضرت جبرامضا بقیه میفرمود در دخول
 در این معنی که هر کس در آن داخل اند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه در میان آیه بیست که در آن آیه خطاب بر زنان آنحضرت
 شده است پس در این آیه نیز باید ایشان را خطاب باشد تا اطل است چندان وجه و جهت قیل آنکه تغییر ضمیر مؤنث بصمیر
 مذکور دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسیکه نتایج آیات قرآنی میجوید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است
 که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب کتبنا و میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان
 آنها خطاب باز و جات عدول بخطاب مؤمنان شده است و باز از امر محاطه ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسب نام ظاهر است
 اگر کسی تدبر کند زیرا که در این تغییر کلام تغییر نسبت بر زنان نیست که شما و اهل بیت آنحضرت محسورید بلکه معاشرت شما بیشتر است
 چرا شما مثل ایشان عیاشیاید و طهارت و زاهدت و رعایت آداب معاشرت با آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص
 هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت هم مثل آنها العباد بالله صادر شود و از برای بیان طهارت و قبول
 عصمت ایشان این آیه را در میان داخل کرده باشند و این دو وجه که بخاطر فقیر رسیده نسبت بوجهی که مفسران در ربط و نظم میکنند
 واضح تر و اسان تر است در ضمن آنکه اگر این معنی صورتی داشته باشد و میوجب میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد
 و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از بدین ثابت نقل کرده که بعد از آنکه قرآن را جمع کردیم آیه و قال صدقوا ما عاهدوا
 الله علیه باخرجه بن ثابت یا فیم و ملحوق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحوق
 نکرده باشند و از حضرت صدوق متعولست که در سوره احزاب فضایل مردان و زنان قریش بسیار بود و بزرگتر از سوره بقره بود
 و ایشان کم کردند و تحریف دادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن و افق نزول باشد زیرا که در بسیاری از سوره های بکره
 مضرب کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع
 دانسته اند که آیه نازل شده الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه با حاد ب صحیح متواتره خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه
 مخصوص اهل بیت است اگر چه ربط آیات بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراض آن دیگر ایشان را در کتب مبسوطه
 ابرار نموده ام و این رساله کجا بشود که آنها ندارد و هرگاه حق تعالی رجس را از ایشان زایل کرد ایند و باشد باید جمیع افرادش
 منتفی گردد خصوصاً هرگاه بعد از مبالغه در تظہیر واقع شده باشد که قرین و اخیر و عموم است پس باید از جمیع کتاهان
 مطهر باشند پس ثابت شد که معصوم اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت یافته نمیکند گوئیم همینکه عصمت فی الجمله مقیم
 رسید کما نیست زیرا که کسی از امت قابل نیست که در بعضی اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجماع
 مرکب است که از ایشان جانی نمیدانند با آنکه هرگاه که در قرآن مجید آمده باین صیغه وارد شده مراد از آن حصول بالفعل و لازم
 است مثل برید الله بکم البس و لا برید بکم البس و برید الله ان یخفف عنکم و برید و ان یبدلوا کلام الله و برید الشیطان
 ان یضیکم و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد اما ثابت میشود و در رجال ایشان باینکه در عصمت
 امام مذکور شد زیرا که با اتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آنکه مبالغه است فتن حاجات من من بعد
 ما جاتک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و کنائنا و کنائکم و انفسنا و انفسکم ثم یبدل فیمجعل الله فیهم
 الکافرین یعنی پس کسیکه جادله کند با تود را و حضرت عیسی بعد از آنکه آمده است بسوی تو از علم پس بگویند ای پسران ما را

و دیگران شما را و زمان ما را و زمان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباحله کنیم و نقتع کنیم نزد خدا پس بگردانیم
لغش خدا را و دروغ گوینان را و احادیث متواتره از ضربت خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شأن آل عبا نازل شده
چنانکه صاحب شکیوه و جامع الأصول و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباحله نازل
رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت الا لکم هؤلاء اهل بیتی ایضا در مشکوٰۃ و صحیح مسلم و جامع الأصول
از عابدیه روایت کرده اند که حضرت رسول با ملاذی مد و بوا و عبا ی ملتفتی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسن
آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد پس علی آمد و او را داخل عبا کرد پس آن آیه را خواند فاطمه ابونعیم
و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون اهل بختران آمدند و حق تعالی این آیه را فرستاد رسول خدا آمد با علی و فاطمه
و حسن و حسین پس با بیعتان گفت هرگاه من دعا کنم شما امین بگوئید پس اهل بختران با کردند از ملاعنه و صلح کردند بر خیر
و صاحب کشاف روایت کرده است که چون حضرت رسول نصاری را دعوت کرد بسوی مباحله گفتند مهلت ده ما را
تا بگردیم و فکری بکنیم و فرزایا بیا بیا چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبدالمسیح چه مصلحتی
بیتی گفت بخدا سوگند که دانستند ابکر و نصاری که بخا پیغمبر میسل است و در باب عبتی حجت فاطمه برای شما آورد
خدا سوگند که مباحله نکردند هیچ کردی یا پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کودک ایشان بزرگ شود و اگر مباحله
کنند همین ساعت همه هلاک میشوند و اگر ایضا الف با دین خود دارند و میخواهند از آن جدا نشوند پس با او صلح کنید
و بسلا خود برگردید پس آمدند نزد رسول و حضرت با ملاذی مد و بوا بود و حضرت امام حسین را در برداشتند
حضرت امام حسن را گرفتند و حضرت فاطمه در پشت سر او میرفت و حضرت امیرالمؤمنین از پشت سر فاطمه میرفت و حضرت
رسول با ایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما امین بگوئید پس اسقف بختانی گفت ای گروه نصاری من می بینم روی چندانی
که اگر خدا خواهد کوهی از جای خود بکند یا بی رویها میکند پس مباحله میکنند که هلاک میشوند و بر روی زمین نصاری
بمانند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابوالقاسم ای ما بران قرار گرفته است که با تو مباحله نکنیم و تو را بر دین
خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه با ما میکنند مباحله کردن پس مسلمانان شوند که بوده
باشند از برای شما انچه از برای مسلمانی است پس یا کردند حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما را طاق جنگ عری
نست و لیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ کنی و ما را از سر سانی و ما را از دین خود برنگردانی بشرط آنکه دو هزارار
حل بدیم برای جزیه هزار حله زاد و ماه صفر و هزار حله زاد و ماه رجب و سی زده عادی بدیم بدیم پس حضرت با ایشان
با تو خصله نمود و فرمود که بخداوند بگو جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن او و بخت شده بود و اهل بختران
و اشر مباحله میکردند هیچکس نمیشدند بصورت بوزینه و خولک و این وادی بر ایشان افتد میشد و هزارانه خدا و نه عالمان
مستاصل میکرد بختران و اهل از احق مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری هلاک
میشدند و تعلی در تفسیر نیز همین روایت را بنها نقل کرده است پس صاحب کشاف روایت عابدیه را ذکر کرده است و در
آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت ایما بربدا الله لیدهب عنکم الی خیر و مضمون قصه مباحله متواتر
میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی خصوصیات آن اختلافی کرده اند و خلاصه
مسند و اینکه مباحله با عبا شد و غیر ایشان کسی داخل عبا نبود و علی ای حال کالت میکنند بر حقیقت رسول و امام علی
مرتضی و مقتضای مجموع آل عبا علیهم الف الف الصاوة و التحبة و الثناء بوجوه شتی امیر آنکه حضرت رسول اگر ثبوت تمام
بر حقیقت خود نمیداشت باین جزئیات امدام بر مباحله نمی نمود و عزیز بن اهل خود را بدم شمشیر دعاء سریع الثاثر که روی کل ظن
حقیقت ایشان داشتند یا احتمال حقیقت ایشان میداد بدین روی آورد و فرمود آنکه خبر داده که اگر ما من مباحله کنیم عبا بخا
بر شما نازل میشود و مباحله میشود در تحقیق مباحله اگر چه بر حقیقت خود نمیداشت این مباحله کردن من مضمون سعی در اظهار
کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند یا آنکه با الله و جمیع ارباب ملل آنحضرت اخلا عتلاء هر زمان بود ستمی آنکه
نصاری مشاع از مباحله نموده و اگر عبا حقیقت آنحضرت نداشتند بایست بر آن از غیر آنحضرت و معدود و چند از اهل

بیت انحضرت نکند و حفظ ربی خود را در میان قوم خود بکند چنانچه برای این معنی اقدام بر خورب میله که میخوردند و زنان
فرزندان و اموال خود را در معرض سیر و قتل و هب بدری آوردند و با بسبب مذلت و خواری خیزد انخیزان نکند چنان
آنکه در اکثر اخبار مذکور است که نصاری یکدیگر را منع از میاهله می نمودند و مذکور میساختند که حبیب و بر ما ظاهر کرد
و معلوم شد بر ما که آن پیغمبر موعود است و باین سبب از میاهله امتناع نمودند پنجم از این قضیه شریفه ظاهر
میشود که حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت رسالت اشرف خلق خدا و عزیز ترین مردم نزد انحضرت
بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زحشری و بیضای و فخر زاری و غیر ایشان باین اعتراف غوده اند
و زحشری که از همه متعصب تر است و کشاف گفته است که اگر کوئی دعوی کند که در خصم بر میاهله برای آن بود که ظاهر شود
که او کاذب است یا خصم او این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت خصم کردن پس از آن جواب گوئیم که خصم کردن
ایشان در میاهله دلالت بر فوق و اعتماد بر حقیقت و فایده بود از آنکه خود به نهانی میاهله نماید زیرا که با خصم کردن ایشان
حران نمود بر آنکه اعتراف خود و یا رهای جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود و معرض فقر و هلاکت در آورد و اگر نماند
بجود به نهانی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دوع کو بود در خصم خود داشت که خواست خصم او با اعتراف و احببش هلاک
شوند و مخصوص کرد ایند برای میاهله پس از آن زنان را زیرا که ایشان عزیز ترین اهل اند و بدل بشن از دیگران محسبند و بسبب
باشد که ادای خود را در معرض هلاکت در می آورد برای آنکه اسپیی با ایشان نرسد و باین سبب رجنها زنان و فرزندان را با خود
میرده اند که نکر نزنند و باین جهت خدا تعالی در ایام میاهله ایشان را بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر
جان مقدم اند پس بعد از این گفته است که دلیل است که از این قوی تر دلیلی نمیشد و فضیلت اصحاب عینا تمام شد کلام
زحشری پس گوئیم هرگاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد انحضرت پس باید بهتر از خلق باشند در آن زمان
و بعد از آن حضرت چه بر هر غافل مثلین ظاهر است که محبت آن حضرت را زیادت میگردانند از جهت روابطیست نبود بلکه هر که
نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت را و از پیشتر دوست عبد است و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار و بسیار مذمت محبت
او کلام و عشاء و بد و محبت دینی وارد شده است بصفا از سیرت آن حضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود
دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و وفای را رعایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان
و مقداد و احزاب ایشان چنانچه حضرت سید الشاجد بن در وصف انحضرت فرموده است و آلی فیک لا بعد بن و عادی
فیک لا قریبن و هرگاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا و بهتر بامت باشند تعلیم دیگران بر ایشان عقلا فشیخ
خواهد بود ششم فخر زاری که از اعظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه از این
اسند لا میکند که علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که خوا
فرموده است بخوانم نفسهای خود را و نفسهای شما را و مراد از نفسها نفس محمد نیست زیرا که دعوت قضای مغایر میکند
و ادبی خود را نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و با اتفاق مخالف و مؤلف غیر از زنان و سپهران کسی که با نفسنا تعبیر کرده
باشند پیغمبر علی بن ابی طالب نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس
محالست پس باید که مجاز باشد و این معنی را اصول که حمل لفظ نفس بر اقرب جائز است بحقیقت و البسبب از حمل بر بعد
و اقرب جائز است استوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل برر گردد و آنچه با جماع بیرون و غیر است
پیغمبر است که علی با او شریک نیست پس باید که در کمالات دیگر شریک باشد و از جمله کمالات حضرت رسول است که او افضل
است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل را بنفصل تمام نقل
کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران
افضل اند از غیر پیغمبران و در باب فضیلت صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی ندانسته است و جوابی که در باب
پیغمبران گفته است نیز بطول آنش ظاهر است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر کو بد که اهل سنت اجماع
کرده اند اجماع ایشان ببنهایی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است

که اکثر علماء شیعه را اعتقاد داشتند که حضرت امیر و سایر ائمه افضل اند از سایر پیغمبران و احوال پیش از ایشان است بلکه متواتر
 از آنکه خود در این باب روایات کرده اند و سایر مقلدین آن نیز بسند و ضووح داشته اند است این فضل که امام مشکک میگوید
 او را تصرف نتوانسته است که در این مقام حضرت امیر و سایر ائمه را دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمال آن حضرت رسول است
 و بویا اطلاع است و آن غیر پیغمبر نیست پس باید آنحضرت امام باشد و افضل بودن از سایر انبیاء لازم دارد اعلام است
 امامت را قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبح است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید ممکنست دعوت نفس مراد باشد
 مجاز و مجازی از مجاز دیگر اولی نیست مجید و جویای میتوان گفت و ما در این رساله بدو جواب اکتفا میکنیم اول آنکه
 مجاز و اطلاقی نفس شایع تر از مجاز دیگر است و در میان عرب و عجم شایع است که میگویند که تو بمنزله جانشین و در خصوص
 حضرت امیر این معنی در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت
 رسول بحضرت امیر المؤمنین گفت انت عی و آما منک یعنی با علی توا منی و من از توام و در فردوس الاخبار روایت کرده است
 که گفت علی بمنزله سرمشقی از بدن من و بر دانت دیگر بمنزله روح منشت از بدن من بگو و هیچ از منافقان خطاب کرده که غلام
 کنید و زکوة بدید یا آنکه پیغمبرستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منشت یعنی علی و از این باب احادیث بسیار است و اینها همه
 قریب به این مجاز است و غیر آنکه این نیز کرم بر هر احتمالی دلالت میکنند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندع کفر
 بصیغه متکلم مع الضم فیه و ده است یا باعتبار دخول مخاطب است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است از برای
 داخل بودن نامت و بنا بر دو احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابناء و ندع ابناء کم و شک نیست در آنکه
 احتمالی اول ظاهر احتمال است و این نیز و احتمال دارد اول آنکه مراد از آن باشد که بخوانم هر یک از ما و شما فرزندان و فرزندان و نفس
 دوم آنکه هر یک از ما و شما ابناء و ندع ابناء و ندع ابناء کم و شک نیست در آنکه
 نموده اند و اگر چه اکثر وجوه داخل عبارت فیه ندارد اما از برای استنباط احتمال اول مذکور شد و اما جمیع ابناء و ندع ابناء
 و نفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای مخاطبین که تقدیر کلام از آن باشد که ندع ابناء و ابناء کم
 که عاده ابناء از برای رعایت لفظی باشد چون عطف بر ضمیر مجرور بعد از عاده جار مجروح است باین اهل بیت یا ائمه
 آن باشد که ابناء در نظر بظاهر حال محتمل بود که آنها صلاحیت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صفت عامی و چون
 کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت آوردند و تعیین خصوص انجاعت قبل از تحقق مباهله ضرر و
 نبود و هم چنین جمیع ضمیر ابناء و ندع ابناء و نفسنا همه احتمالات را دارد بغیر احتمال سیم و آن در اول فیه و نهایت
 بعد از آنکه معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمیع برای تعظیم باشد و مراد نفس آن
 شخص باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول بود و یا اتفاق روایات
 و اقوال حضرت امیر المؤمنین در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری میتوانند استدلالت که چرا او را
 آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند که آنحضرت از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بود و گویند
 بمنزله یک شخص بود نه لفظ او را آورد و این وجه با آنکه در این مقام نهایت بعد از آوردن مطلوب ما داخل خواهد بود و ضرر
 با ایشان بیشتر خواهد داشت اما وجه دوم میگوئیم که اگر امت با حکما به داخل در مباهله بودند چنانکه ائمه که حاضر بودند از
 ایشان در مباهله حاضر نشاخت مگر آنکه گوئیم حاضر کردن جمیع موجب غوغای عام و اختلاط اصوات میکردید و موهم آن
 بود که اعتماد بر حقیقت خود ندارند که این گروه انبوه را با خود آورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بترسانند
 یا در این باب اعتماد بدعای مردم کرده است چون خود حاضر شد که مقام هم بود و اولی بنفس بود نسبت به امیر المؤمنین
 را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ابناء انبای پیغمبر انبای او بودند و فاطمه چنانچه دختر
 پیغمبر بود و زوجه او بود پس باین اسباب آنحضرت را از میان سایر ائمه خود و صحابه اختصاص باین امر را دو هر دو از جانب
 خود و سایر امت مباهله حاضر شد ند چنانچه انجاعت نیز هر کرده جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر شده بودند و نیز
 این وجه نیز صریح خواهد بود در مقصودی و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب و از هر چند وجه را به دلالت بر نهایت فضل

انحضرت میکنند بسبب آنکه هرگاه دو میان جمیع امت و صحابه کسب که اهل بیت دخول در میان هلد داشته باشند بغیر آنحضرت و
زوجه و اولاد آنحضرت نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحات امامت ندارند و چون کسی که مذکور شد و
منع ایشان معنی اول را فایده ایشان نمیشناسند یا آنکه آن معنی مؤید باخبر و معتبره جانبین بوده باشد چنانچه دانستی و اگر
گویند حمل بر اقیحازات وقتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این معلوم است که این معنی را در مقام اظهار
نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال مینمایند جواب گوئیم که هرچند آن حادث که سابقا بیان اشاره کردیم اکثر کلام
میکند بر آنکه خص همین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه در این ضرورت نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن خلافت
که مطالبی اصلی ما است در این مقام حصول این معنی کافیست بقبری که مکرر مذکور شد **هفتم** و **تَجَلَّاهُ اُذُنٌ وَاَعْبَهُ**
یعنی وضبط میکند و حفظ مینماید یا ثمرانی و حقایق ثانی را کوشی که حفظ کند و نگاه دارنده است خاصه و عامه
بطریق مستقیمه روایت کرده اند که این پدرشان حضرت امیرالمؤمنین نازل شد چنانچه تعلیمی در تفسیر و حفاظت ابو نعیم
در حلیه و واحدی در اسباب نزول و طبری در خصائص و اخصیافهانی در محاضرات و ابن معاذ فی در مناقب و ابن
مردودیه در مناقب و اکثر رجال ثانی و مفسران خاصه و عامه از حضرت امیرالمؤمنین و ابن عباس و بزرگوار اسلمی و صفی و
جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیرالمؤمنین گفت که رسول خدا مراد بر گرفت و
گفتا سر کرده است مرا بر آورد کار من که تو را بخود نزد بیا که نام و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطلاع
پروردگار خود نمایم و در حق تو و تو را سرا و راست که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد بر این بفرمود
که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سؤال کردم که این را کوششای تو کردی و خدا مستجاب کرد
و عای سرافیه حضرت امیر فرمود که بعد از آن چنانچه از آنحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم چون تواند بود که فراموش کنم
بعد از دعای آنحضرت و بخشی و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و بخشی در کشاف
گفته است که مراد باذن و اعیه کوشی است که از نشان او نماند که هر چه را بشنود حفظ کند و ضایع نگردد و آنکه بزرگ
عمل باین پس این روایت اخیر را روایت کرده است که اگر کوئی که چرا خدا اذن را بلفظ معزود نکرده ادا کرده است جواب
گوئیم که از برای شعار یا نسبت که حفظ کنند بسیار کم است و سر زشتی است مردم را بر این امر و از برای دلالت بر اینست که
بنا کوش که حفظ کنند پس است و نزد خدا بمنزله کرده بسیار است و پروائی نیست جماعت دیگر هر چند تمام عالم را بر کند تمام
شد کلام و بخشی و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که فایده بیعت و نزول آیات در خصوص حضرت امیر
المؤمنین بعمل آمده است و او است حافظ علوم الهی چون تواند بود که او حکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام
محتاج او بودند و از او استفسار مینمودند و حق تعالی فرموده است **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** با سایر
ایات و ادله که سابقا بیان کردیم و مؤید آنکه آنحضرت علم ناس بود بلفظ و معنی قرآن آنکه این حجت ناصیه در صواعق محرقه
از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیر فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم در چه منزل شده
و در کجا نازل شده است و بر کج نازل شده است بدرستی که عطا کرده است مرا بر آورد کار من در این جمعه و وفای گو یا
ایضا گفته است که این سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی فرمود که سؤال کنید مرا از کتاب خدا بدرستی که هیچ
آیه نیست مگر آنکه میدانم که در مشافزل شده یا در روز و یا در صحرای نازل شده یا در کوه و گفته است باین آیه و از محمد بن
سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول بغلام قدس ارتحال نمود علی بیعت ابوبکر حاضر نشد و فرمود که سوگند بآن
کرده ام که در این روش نیندازم مگر برای نماز و قرائن را جمع کنم پس میگویند که جمیع قرآن را بر پیشانی که نازل شده بود جمع کرد پس
سیرین میگفت چه بود اگر آن قرآن را می یافتیم که علم در آنجا هست و روایت کرده است طبری از ام سلمه که گفت من از رسول
خدا که علی با قرآن است و قرآن با علی است و یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوضی کوفه بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است که
حضرت رسول دو مرض موافق خود فرمود آنها التماس نزد یکست که روح مرا بر روی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر
باشم اسحق منیکوم و عدل خود را بر شما تمام میکنم بدرستی که من در میان شما میگذردم کتاب پروردگار خود را و عترت خود را

که اهل بیت مستند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی باقر است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حق
تکبر بر من دارند شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه رعایت من در حق آنها کرده اید مؤلف گوید که هرگاه چنین متعصبی که
در اکثر احادیث متواتر مدح کرده است از آنهاست تعصب این احادیث را نقل کرده و رد نکرده است همین پس است از برای
علم با امامت و خلافت آنحضرت هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میرم و بعوض خود دو چیز در میان
شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید که این باقر است و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ
بر معنی قرآن با او است و مفسر قرآن او است و قرآن شهادت بر حقیقت او میدهد و متابعت قرآن بدو متابعت او و او انبیا
و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سؤال خواهم کرد که چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقل که در این
حدیث تأمل نماید و تعصب نوزد مبداند که این نص صریح است و خلافت قطع نظر از آنکه اعلمیت ثابت میشود و آن
کافی است از برای اولویت با امامت و همی اِنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا یعنی انا آنکه ایمان آورده
و عملهای شایسته کرده اند نزدی قرار میدهد از برای ایشان خداوند همرازی و دوستی را و تعلیمی گفته است که یعنی ایشان را
دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مؤمن می اندازد از اهل آسمانها و زمینها پس پسند خود روایت کرده است
از برای بنی غازی که رسول خدا انتخاب کرد با علی که بگو خداوند را یکدیگر از برای من در نزد خود عهدی و بگردان از برای من
در پسینهای مؤمنان محبت و مودتی پس حق تعالی این امر را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت را در کتاب غزالی من القرآن
فی علی پسندهای خود از برای بنی غازی روایت کرده است و اینها پسند خود از صحابه از این عباس روایت کرده است که این امر
در شان حضرت امیر نازل شده یعنی محبت او را در دلهای مؤمنانی افکند بضا روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت
که سر بلند کن و از پروردگار خود سؤال کن تا عطا کند تو را آنچه سؤال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوند را
بگردان از برای من نزد خود دوستی پس جبرئیل این امر را آورد و اینها از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این امر
که یعنی محبت علی در دل هر مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که یعنی هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی
هست و اینها از ابن عباس روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول خدا دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز
کرد و دو کوه بدو پس هر یک سوی آسمان بلند کرد و علی را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سؤال
کن که بتو عطا میکنم پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند را بگردان از برای من نزد خود عهدی
و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این امر را فرستاد و حضرت رسول را بر اصحاب خود خواند ایشان از این
واقعه تعجب و شگفتا کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار رجب است یعنی در شان ما اهل بیت مخصوص نازل
شده است و رجب دوم است دشمنان ما و رجبی در باب حلال و حرام است و رجبی در باب فرائض و احکام است بدو
که حق تعالی همه این آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزول این امر در شان آنحضرت که رحمت حق تعالی بر او
روایت کرده اند مانند نبی ابوری در تفسیر مشهور خود و از مردم در مناقب و سجستان در غریب القرآن و طبری در
خصایص و ابن حجر در وصوایع و غیر ایشان در کتب خود و اینها که در قطع نظر از احادیث مستفیضة مشعره که در این باب
وارد شده است و ما در این رساله آنها را از ادنی غایب و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده
باشد و مخصوص او بوده باشد غیر آن موقتی است که سایر مؤمنان یا یکدیگر دارند بلکه محبتی است که جزو ایمانی است و بزرگتر
آن که در اتفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت است و اینها را جمیع معروف بلام است و افاقه عموم میکند پس نکات
بر عصمت این حضرت میبکند و عصمت مذکور امامت است و اینها اگر اعیاناً یا ثبوتاً اوصاف میباشند بعضی لازم بود از
انجمنه و این منافعه و مودت و مودت غایبه مودت حق تعالی است و محبتی است که از ارکان دین و ایمان است بلکه
سایر اوقات که او را منزه از ظن آنکه نا محبت محبت همه مؤمنان واجب باشد و محبت و دلیل ایمان ایشان باشد آنست که
در مشکو از جمیع ترمیدی و پسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که دوست نمیدارد علی را منافق
و دشمن نمیدارد با او مؤمنی اینها را

دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت
 امیر گفت دوست منمیدارد تو را مگر مؤمنی و دشمن منمیدارد تو را مگر منافقی و حضرت امیر خود فرمود بخدا سوگند که
 عهد کرده پیغمبر را بسوی من که دوست منمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن منمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت فرمود که هر که دوست
 دارد علی را بجهنم که مراد دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بجهنم که مراد دشمن داشته است و هر که علی را
 از او کند بجهنم که مراد از او کرده است و هر که مراد از او کند بجهنم که خدا را از او کرده است و از جابر روایت کرده است که
 ما همیشه ناخیم منافقان را در زمان حضرت رسول مگر سیغض علی تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول
 از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر که حضرت رسول دست حسن و حسن را گرفت و فرمود که هر که مرا دوست
 دارد این دو تا را دوست دارد و پدر ایشان را و مادر ایشان را و دوست دارد با من خواهد بود در دجه من در روز قیامت
 ایضا از صحیح ترمذی از ابی دجانة روایت کرده است که گفت ما کرده انصار و مدینه ناخیم منافقان را سیغض علی و در حدیث
 صحیح ترمذی ام سلمه روایت کرده است ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و سنائی روایت کرده است که حضرت امیر گفت
 سوگند یاد میکنم با آن خدای که دانسته که دشمنان او است و یار و یارین او را و خلافت او را از من گرفته که عهد کرده فقی
 بسوی من که دوست منمیدارد مرا مگر مؤمنی و دشمن منمیدارد مرا مگر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت
 رسول روایت کرده است که چون عمر و اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود که مرا از او کردی عمر گفت پناه میبرم
 بخدا از آنکه تو را از او کنم حضرت فرمود که هر که علی را از او کند مرا از او کرده است ایضا ابن حجر روایت کرده است که
 بریده با حضرت امیر بمن رفتن بود چون رکعت با صحابه بخود گفت که حضرت امیر جابره را از خمس تصرف کرد منافقان
 صحابه را و گفتند این را بجهنم رسول بگو شاید علی از چشم او بیفتد حضرت رسول این سخن را از پدر و رشتنی پس
 غضبنا شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هر که
 علی را دشمن دارد بجهنم که مراد دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از مفارقت کرده است علی از من است
 و من از او و او از طینت من خلق شده و من از طینت او بهم خلق شده ام و من بهر من از او بهر پس از او خواهد بود و
 بعضیها من بعضی را الله و الله واسع عظیم ای بریده مگر نمیدانی که حق علی در خمس زیاده از آن جاریه است که او را داشته است
 و ابن مضمون را در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکو
 و دیگران بطریق بسیار از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود بدو سید که خدا مرا امر کرده است بجهنم چهار
 کس علی و سلمان و ابوذر و عمار رضی الله عنهم معلوم است که بجهنم آن سه نفر را این بود که در هیچ حال از حضرت
 امیر جدا نشدند ایضا ابن حجر بخیر بن سنان از حضرت رسول روایت کرده است که هر که علی را از او کند مرا از او کرده است
 ایضا از حضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول
 فرمود که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که
 علی را دشمن دارد خدا را دشمن داشته است و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است ایضا از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
 رسول فرمود که عماران صحیفه عمار مؤمن جنت علی است ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی فرمود که در عمار
 از یاغهای مدینه خواب بودم حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت تو را دو منی دیدم و فرزندانی منی و بعد از منی بشتن و چند
 خواهی کرد هر که دوست منمیدارد و در کینه نیست است و هر که بر عهد تو میبرد و وفا بعهد خود کرده است و هر که بعد از ترک تو بجهنم
 تو میبرد حق تعالی ختم او را با من و ایمان بکنم ما دام که افتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است اگر مرد
 جمع میشدند بجهنم علی بن ابی طالب و عمار و حاتم و اخیان میگرد و در فردوس اخبار بدی و کتب دیگر از خالفین روایت کرده اند
 از ابن عمر از حضرت رسول که بجهنم علی حسمه است که باز ضرر نمی رساند و بعضی علی بن ابی طالب که نفع می بخشد یا حسمه
 و ایضا از حضرت روایت کرده اند که بجهنم علی حسمه است که باز ضرر نمی رساند و بعضی علی بن ابی طالب که نفع می بخشد یا حسمه
 از عباده بن الصامت که گفت ما امتیاز میکردیم و لا خود را بجهنم علی بن ابی طالب پس هر یک را که میدیدیم که با حضرت داد و ست

نمیدارد

نمیدارد میده نشینم که حلال زاده نیست و اختیار در این باب از طرق مخالف و موافق مافوق حد و احصاء است از سیاق
 اخبار بر هر حال قلی مضمر و عالم خیر معلوم است که مراد از این اخبار یا امامت است یا مرتبه که فوق امامت باشد لازم دارد
 امامت از آنکه ممتاز بودن شخصی در میان امت یا آنکه تحتش علامت ایمان و حلال زادی و سعادت ابدی و دخول بهشت
 جاودانی و محبت و محبت خدا و رسول باشد و شمی او علامت نفاق و حرام زادی و شقاوت ابدی و دخول جهنم
 و د شمی خدا و رسول باشد نمیتواند بود مگر آنکه پیشوای و خلیفه خدا و جانشین رسول باشد و لا ینبغی و لا ینحی و لا ینحی و لا ینحی
 و اسلام باشد و بلکه مستلزم حصول ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جلیله امامت که قالی مرتبه بنوق کبری
 متصور نیست و سایر مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موثر ثواب است و از جهت ایمان بر میگردد اما چنان
 نیست که محبت ایشان فی نفس واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بعضی ایشان نیز از جهت معصیت اگر چه بد است اما
 نهائش است که اگر اظهار نکند گناه کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عذاب ابدی نیست پس
 معلوم شد که ولایت آنحضرت قالی شهادتین است و هم چنانچه بانکار و توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند
 بانکار ولایت بلکه ولایت محبت آنحضرت و ایمان بلکه از اسلام بدر میروند و اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفته لازم آمد که مرتبه
 آنحضرت بالا تر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگر چه انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول
 ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هر چند اقرار بنبوت با فضل است و از اصل است اما چون اقرار با امامت
 لازم دارد اقرار بنبوت را و اقرار بنبوت لازم ندارد اقرار با امامت و اقرار با امامت از جمله اجزاء ایمان است از این جهت
 اقرار با امامت موجب نجات است و اقرار بنبوت بقیهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است
 و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثلاً هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست
 البته حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید اشرقت از اقرار بر مسلمت اما لازم ندارد اقرار بر رسالت و اقرار بر نبوت
 لازم دارد اقرار بر وجود صانع و توحید او و اقرار بر هدایت و بقیهائی موجب نجات نیست اما اقرار با امامت با نهایض نشود
 و اقرار با امامت امیر المؤمنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار بشهادتین را و اقرار بنبوت را و اقرار بر معاد و پیوسته
 ضروریات دین را زیرا که او مکل ایمان عالمی است و بیان او همه اجزاء ایمان بر خلق ظاهر گردیده از این جهت ولایت آنحضرت
 موجب نجات و دفع درجانات و خلاص از عقوبت است ما فی من لیس الیه یان تا تو الی نبوت من ظهرونها و لکن
 الی من اتقی و اتقوا الی نبوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون یعنی نیست نیکی بانکه برود بخانهها را و داخل آنها شود
 از پشت آنها و لیکن بنکو کار کسی است که بر هر کاری نماید و داخل شود خانهها را از درهای آنها و پیوسته از خدا و عذاب
 او شاید رستگار گردد بدیققان و مفسران گفته اند که مراد از آنست که مورد نیای و عقوبت از راهش باید طلب کرد و علم و
 حکم را از معدن خدا باید نمود و راه علم و درگاه از امامت اند چنانکه از حضرت امام محمد باقر منقولست که ائمه اربعین را باید
 و پیوسته او بند و دعوت کنندگان و کشندگان مثل بسوی بهشت و دلالت کنندگان مثل در راه بهشت و زقیان و مؤید
 این معنی است آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده اند که رسول خدا فرمود انا مکیه العلم و علی بابها و در
 مشکوٰه از ترمذی روایت کرده اند که رسول خدا فرمود انا دار الحکمة و علی بابها و در استیعاب روایت کرده اند انا مکیه
 العلم و علی بابها من زاد العلم فکبها فیها من یابره در منافق خوارزی مثل این را روایت کرده اند و مضمون همه آنست که منم
 شهر علم و حکمت و علی درگاه است پس هر که علم خواهد یا بد بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواتر است و شد در این
 حدیث را همی غیر تعصب و شقاوت ندارد و مقتضای آنست که هر که بیداری طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت
 بیامد و عده احباج با امام از جهت تحصیل علم و معرفت با سر خداست از قضا یا احکام که اجرائی آنها موقوف بر علم است
 پس معلوم شد که اقرار با وجود بودن آنحضرت در میان قوی امامت دیگران عین خطا است و بدانکه این حدیث یک دلیل است از
 دلایل علم بودن آنحضرت و اعلیتش و اشراف او از اقباب موشن بر است این عبد البر که از افاضه علمای مخالفین سند دیکتاب استیجاب
 گفته است که حضرت رسول در حق صحابه گفته اقصاهم علی بن ابی طالب یعنی با نازنین صحابه بعلم قضا و حکم در میان

مردم آنحضرت و کسی تا در جمیع علوم ما هر نباشد مهارت در این امر غیبی باشد و از این عتبار روایت کرده است
 که عمر گفت تا علم ما بقضا علی است و گفته است که از عطا و سپید ندید که ایاد را حجاب و محجلی کسی از علی تا نانوید گفت نه والله
 کسی را از او تا نگوید نام و عطا از اکابر علی و عتدین ایشان است ایضا از ابن عباس روایت کرده است که گفت بخدا سوگند
 که داده شده بود علی نه عشر علم مخصوص او بود و بخدا سوگند که در یک عشر باقی با من و مردم شهر بود و از سجدت نیست
 روایت کرده است که عمر بنیاد میرد بخدا از مسئله مشکلی که او را ضرر و شود و علی حاضر نباشد و مگر میبکفت که اگر علی
 نبود عمر هلاک میشد و خبری از آن که امام مخالفانست و کتاب و بعضی گفته است از جانب شیعه که علی اعلم صحابه است آنها
 اجمالا برای آنکه هیچ کس را از اعی نیست و آنکه در اصل خلقت در غایت کمال و طمانت و استعداده علم و غایت حرص و طلب علم بود
 و رسول افضل فضلاء و اعلم علماء در نهان به حرص و تریب و ارشاد او بود و علی در طوبی و حجة تربیت او بود و در تریب
 و امان او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاکردی و خداوند
 چنین استاد بی با چنین خصوصیات احوال با تنها و معارج فضل و کمال میرسد و اما ابو بکر در بزرگی بخداست آنحضرت
 و سید در اوقات هم شبانه روزی بگوشه میرسد و آنکه در زمان پیشتر و خدمت نمینود و مشهور است که عالمی الضمیر
 کالتش فی الحجة العالم فی الکبر کالتش فی المد یعنی عالم در کودکی مانند نقش بر سنگ است که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی
 مانند نقش بر گل و خ است که مانند آسیمی قابل میگردد پس از این محجلی ثابت شد که علی اعلم است مؤلف گوید که مؤید این
 مطلب که از جانب شیعه نقل کرده است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر گفت
 که بودم در خدمت حضرت رسول که هرگاه سوال میکردم از حضرت رسول عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر بناست همیشه
 ابتدا میفرمود ایضا از صحیح نشانی روایت کرده است که علی گفت که مرا نسبت حضرت رسول منربی بود که احدی از خلایق را
 انزول نبود میفرمود و سحر بلند یعنی نوزد بدر خانه آنحضرت و میگفت السلام علیک یا نبی اگر تخم میکرد بر میکشتم و الا
 داخل میشدم و در مشکو روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول حضرت امیر را چینی فرستاد
 دیدم که دستهای مبارک را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوند مرا از دنیا مبرا علی را بمن ثانی و از این نوع
 احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص و دین و کوا را با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت حضرت
 امیر میکند بسیار است پس فرمود که است و اما تفصیل از پیچیده دلیل میشود اول و ثانی که در شان علی تا زلال شده است
 و هرگاه مخصوص باشد بزادتی هم مخصوص خواهد بود زیرا در بی علم دلیل و هم آنکه حضرت رسول فرمود که اقتضا که علی چه قضا
 محتاج است به جمیع علوم پس هرگاه او در قضا و هر کس را حاج باشد در همه علوم بر همه فایز خواهد بود ستم آنکه عمر چندین
 مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هلاک فرمود و از این باب چند قصه را در خود که ذکر آنها موجب تطویل است پس گفته
 است و امثال ابن قضا و خطایا غیر علی را بسیار بود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود
 فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده کرد و هر شبه حکم کنم برای اهل توفه
 بتوفه ایشان و میان اهل انجیل با انجیل ایشان و میان اهل زبور و یسایان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان و الله که هیچ
 نازل نشاید و صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان کی آمده و برای چه
 آمده پیغم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار و تحجید و علل
 و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد و انقدر که در کلام هیچ یک از صحابه شمره از آن یافت نمیشود ایضا همه فرق متکلمین منسوبند
 با و در این علم اما شیعه انتساب ایشان با آنحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند هر چه را که او بخواند
 و ایشان شاکردان او بند پس ثابت شد که همه فرقهای متکلمین که افضل فرق اسلامند شاکرد او بند و اما علم تفسیر از عتبار
 که در تفسیر مفسرانست شاکرد آنحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که پیغمبر در شان او فرموده اقتضا که
 علی را از انجیل علم قضا حدیث و معلوم است که هیچ یک از فضیلهای که بعد از او بود ندانند که از درجه او رسیده اند و از انجیل
 علم خواست و معلوم است که ابوالا سود مدقن این علم را شاد و اندوین این علم نمود و از انجیل علم مضیفه باطن است و معلوم

که نسبت این علم با و منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همه عالم است در همه صفات و فضیلتها
شریفه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اَمْضَا فَرَموده است بَرَقَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُوا
مَوْلَاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ باسما و یا نی که گذشت معلوم شد که مناسط شرف و کمال و رفیع در جانات ایمان و علم است و
زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز توضیح خواهد بود که در این حدیث
هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر عاقلانه و حقصنه معاونت بکند بکند در این راه و از او رسول پس خدا با او است
و جبریل و صالح مومنان یعنی شایسته ایشان خاصه و عامه بطریق بسیار روایت کرده اند که صالح مومنین امیر المؤمنین
در شواهد التشریفات آنحضرت با قرآن و روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول دست علی را گرفت و گفت
ایها الناس اینست صالح مومنین و حافظ ابو نعیم در کتاب غزوات از علی و تعلیمی در تفسیر این مرد و پیر در مناقب
از اسماء بنت عمیس و غیره روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح مومنان علی است و خیر زای در این
گفته است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی بن ابی طالب است و مراد جموع اینها یا و است زیرا که معنی که مشرک
باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مومنین بغیر از این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت بدو وجه
اول آنکه لفظ هو دلالت بر حضرت میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد و یا وری بنیست بپیر خدا و جبرئیل و صالح
مومنین یعنی علی و معلوم است که حضرت محمد اعظم مراتب طاعات است و بعد از آنکه صالح مومنین در آن زمان متحصرون آنحضرت بودند پس
جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام را زای و گوئیم از جهت دیگر نیز دلالت
بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنین در آن زمان متحصرون آنحضرت بودند پس
خود معلوم است که صلحاء دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاح اجتماع مائمه صلحاء
هم امری از امور خیریه از جمله آنها امامتست و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تکرار کنیم در اثبات فضل
آنحضرت بسیار صحیح و مشککی نیست **سَبِّحْهُمُ أَجْمَعَهُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كُنْ أَمْنٌ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوِي عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ رَجَاءَ عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی ایامیکردن اینها را دادن حاجبان را از جاه و عزیم و عمارت
کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسیکه ایمان آورده است محمد و در دو مقام و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند
ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند براه نیست کرده است که اینها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدین اسلام و جهاد
کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشان در دستکاران و در سبیل اند عقوبت
خود بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیه در شان حضرت امیر نازل شده حتی صاحب کشف
و خیر زای و بیضاوی با نهایت تعصب و نکار نکردند و تعلیمی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرطبی
که این آیه نازل شده در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامیکه ایشان معاخرت میکردند طلحه گفت من
صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است و اگر خواهم شب در میان کعبه بگویم و عتاس گفت در منم و ابی دانه
حاجبان بامنت و اگر خواهم در مسجد میخوانم حضرت امیر گفت عتاس شما چه میگوئید من ششماه پیش از همه کس دو بیدار نازل
میکردم و در راه خدا جهاد میکردم پس این آیه نازل شد و در جماع الاصول همین روایت را از سفین سنائی روایت کرده است
از محمد بن کعب قرطبی و سبطی در رد مشهور بسند های بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه و جماعت بسیار
دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی و عباس منازعه شد عتاس گفت من پیغمبرم و تو سپهرم و ابی سقایه حاج و عمارت مسجد الحرام
با من است پس حق تعالی این آیه را فرستاد و اوصاف روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عباس و ابن
عباس که از ادب بن مالک که عتاس و شیبه را بیکدیگر معاخرت میکردند عتاس گفت من اشرفم از تو و من عم حضرت رسول و شما
حاجبانم شیبه گفت من از تو اشرفم و امین خدام و خزینه دار خدایم چنانچه مرا امین کرده و تو را امین کرده است پس

حضرت امیر حاضر شد و ایشان را این سخنان را ملاحظه فرمودند حضرت فرمود که من اشرف از شما هستم و من اول کسی ام که ایمان
آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند بنزد حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی فرمود و در کشتن
پس بعد از چند روز این ایام تادمه نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حفظ ابونعیم در کتاب ما تزل من القرآن و علی بن
طریق از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس و شکیبایی ایشان و حق یاقی الله با سر و ابو
القاسم خضکانی از بریده روایت کرده است که روزی شبیه و عباس با یکدیگر تخاصم میکردند پس علی بر ایشان گذشت
و فرمود چه چیز می بیند عباس گفت خدا افضل است بنی ذاده است که بد بگری نداده است و از ابدا در خاجان است
شبیه گفت عمارت مسجد الحرام بنی ذاده شده است امیر المؤمنین گفت که خدا بنی ذاده در طفولت آنرا بشما نداده است
گفتند که است که نبوده شده است فرمود و شمشیر زدم بر بنی شما تا ایمان آوردند و رسول و پس عباس غضبناک
برخواست و دامن خود را بر زمین می کشید و لشکریان آمدند بنزد رسول خدا و گفت قی بنی که علی بر روی من چه می گفت
حضرت فرمود علی را بطلبند چون حاضر شد فرمود که باعث چه شد که چنین سخنی بر روی من خود گفتی گفت که با رسول
حق را بدو می گفتم هر که خواهد بغضب بدو و هر که خواهد را خبی شود پس جبرئیل نازل شد و گفت با محمد پروردگار
سلام میرساند و میفرماید این آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس ستر مرتبه گفت ما را واضی شدیم و
مؤیدانکه این آیات در شأن آنحضرت است آنکه در اینجا حق تعالی فرموده است ایشانند فایزین و معانی از علمای عامه
در کتاب فضائل آنحضرت از حضرت علامه محمد باقر روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول پرسیدند از حال علی
گفت شنیدم از حضرت رسول که میگفت بدو سبکی علی و شکیبایی و ایشانند فایزین در روز قیامت غیر ایشان مؤلف
گردد که چون میفل موات و موات معلوم شد که این آیات در شأن حضرت امیر نازل شده است پس معلوم شد که او را
واقع است با ما است زیرا که از این آیات بود روح و سبکی که منافع و فضل و فوز سعادت دارین ایمان و هجرت و جهاد
و باقیات کل آنحضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب ذلالت و رتبه سبقت داشت چنانچه ابن عبد البر در استیعاب قد
اگر خدا است از سلمان و ابوذر و مقداد و جنابه و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی اول کسی بود که اسلام آورد و
همین چنانکه فضیل مبدلند و از بر سایر صحابه و از محمد و اسحق نقل کرده است که اول کسی که ایمان بخدا و رسول داد
او مردی از علی بوده و این شهاب نیز چنین گفته است از من او بود و بعد از او خدیجه ایضا گفته است که روایت شده است
نسبت بسیار از سلمان که رسول خدا گفت که اول شهید و زار شدن من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه بنی ایمان
آورده است و او علی است و گفته است که او دعوات بسیار مندگوست و ایضا از ابن عباس روایت کرده است
که علی را چهار خصلت بود که احدی غیر او را نداشت و اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا آماز کرد و در هر یکی علم حضرت رسول
با او بود و در روز احد هر که غلبه بود و کثرت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و او را داخل قبر کرد و او را غفر
سمعی در خضای اهل الصحابه و بدلی و فرزدوس و دیگران را بود و با او بواب نصاری روایت کرده اند که رسول خدا فرمود
که صلوات فرستادند مرا که بر علی هفت سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بواب دیگر پیش از آنکه بشری سلمان
شور و فرزدوس روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله بن
احمد بن حنبل در مستدرک خود بسند های بسیار و سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب قبول است و احادیث
بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان آنحضرت و هر که بهر از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابونعیم در کتاب ما تزل من
القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا تقریر شده است صوره از قرآن را مگر آنکه علی امیر و شریف آن سورده
و تحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد را در مواضع بسیار از قرآن و گفته از برای علی مکر خیر و سبکی و نصاری و
کرده است که جمعی از مردم می گفتند که یا ایها الذین امنوا خطاب با اصحاب محمد است حدیقه گفت هر جا این خطاب و قرآن وارد
شده است لب و لسانش برای علی است و ایضا از جاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که تا نشنید
یا ایها الذین امنوا در هیچ ابی مگر آنکه علی سر کرده و امین است و بواب دیگر مگر آنکه علی سید و امیر و شریف آن است

و روایت

و بر روایت دیگر مکرانکه علی رئیس قایدان است و بر روایت دیگر مستد و شریفان است و این مظاہرین را حافظ و دیگر
مسند های بسیار از اعش و عابد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسی که روایت
او را نذر رد داخل مومنان نیست و آنکه عمل بان یا به پیش از هر کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت با سلام مخصوص
است چنانکه حافظ و دیگران از عابد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایها الذین آمنوا نیست مکرانکه
سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه بنوی اسلام و مؤید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه
و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردودیه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسند های بسیار روایت کرده اند که مبنای علی
و ولید بن عقبه برادر مادری عثمان نژادی شد و ولید بن حضرت امیر گفت که سناکت شوید و رستبکه تو کودکی و من و الله
زبانم از تو کشاده و تو نیزه ام شد و در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود که سناکت شوا بقا سق پس حق تعالی بقصد تو گفتار
آنحضرت را فرستاد ائمن کان مؤمنا کمن کان فایقاً لا یستون یعنی آیا کسیکه مؤمن باشد مانند کسی است که فاسق
باشد مساوی نیستند پس فرمود اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند پس از برای ایشان است بهشتانی که
ماوای دائمی مؤمنان است بسبب آنکه نذر ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان جهنم است
و بسند های بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و عابد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابی طالب
است و فاسق و ولید بن عقبه است و در دل این آیه و کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند
چون در باب فاسق واقع شده و جزم بدخول جنت او شده است و اگر در این سخن بود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت نماز
در این مقام کافی است **در بیان چهار حدیث** اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ یعنی آنها که ایمان آورده
و عمل شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاء هُم عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی جزاء ایشان نود پروردگار ایشان
با غستانهای قاصد است که جاری میشود در زیر آنها مضرها که همیشه آباد و در آنها خواهند بود خدا را خواست
از ایشان و ایشان را رضی اندازد این از برای کسی است که توسل از پروردگار خود بداند که در احادیث معتبره بسیار است
طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ
ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول آنحضرت
امیر گفت که مصداق این آیه توفی و شیعیان تو در روز قیامت خواهید آمد و تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از
شما راضی و خواهند آمد دشمنان تو غضبناک و غل در گردن ابضا بسند خود از حارث عور روایت کرده است که حضرت
امیر فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نمیتوان کرد مردی بنزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل استغراب به او
نقل کرد ابن عباس گفت مکر علی مثل پیغمبر نیست و آنکه او را بدیدم بکران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیه در شان علی نازل
شده است که اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ و ابوالقاسم حکایتی در شواهد التنبیه روایت کرده است از زید بن شریح که امیر
المؤمنین که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود رسول خدا فیض روح شده در خالیک بر سینه من تکبیر کرده بود پس در آن
حالت گفت یا علی شنیده قول خدا را که اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِّ پس فرمود که ایشان شیعیان
توانند و موعود من و شما در نزد حق کوثر است هرگاه جمع شوند امتها برای حساب و خواهند دید شما را بار و پنهانی
سفید و نورانی ابضا از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهل بیت او نازل شده است و ابن مردودیه و
سابقه محدثین عامه بطریق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این آنست که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود علی خیر البشر و من ابی فقد کفر یعنی بهترین بشر است و هر که با او کد کا فر است و ابضا
فخر رازی و غیر او از خلفای روایت کرده اند که رسول خدا در حجاب دو القدره فرمود که میکشد او را بهیمنی خلق و روایت
دیگر میکشد او را بهیمنی این امت و ابن مردودیه از ابی البشر ابضا روایت کرده است که گفت و شنیدم بنزد عابد بن سید
کی کشت ایشان را یعنی خوارج را که هم علی کشت ایشان را که مانع نمیشود مران عداوتی که در نفس مدست بر علی آنکه حق را

پیش از من و عمل بان نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه بخوانی است و من یکبار داشتم و دیده در هم فروختم و هرگاه
 خواستم و از ی بگویم یکبار هم تصدق نمودم تا آنکه آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود که یکبار من خدا تحفه داد این
 حکم را از این امت و سدی روايت کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول و از میکشند هرگاه حاجتی
 داشتند و این امر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب کرد ایند بر هر کس که خواهد در پنهان و از ی بگوید آنکه
 تصدق کند بمصدق پس مردم دست از آن گفتن برداشتند و برایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتابها نقل این
 القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روايت کرده است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت
 نازل شود تا آنکه پیشتر تصدق بیکبار پس اول کسیکه تصدق کرد علی بود و بنا بر این دیده در هم فروخت و ده را از حضرت
 رسول گفت و در هر از ی بگوید هم تصدق کرد و بر روایت دیگر از ابن عباس روايت کرده است که چون آیه نازل
 شد مردم ترک کردند نازل گفتن با آنحضرت و آنچنانکه در زید نداشت تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و در آنوقت
 و کسی غیر از او مسلمانان تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار دینش را دلجو دهد
 بدانکه اختصاص آنحضرت با این فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از آنجا معلوم میشود که این فضیلت از جمیع
 کرده اند از احادیث باطله که خلفای جور ایشان بدلا موالی عظیمه در راه دین کرده اند محض افترا است و معلوم است که
 اگر اعتنائی با مردم نمیداشتند و در عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه یکبار هم بلکه یکبار نه خرم تصدق کنند تا مورد این
 معانیات نکردند **هَذَا مِمَّا وَاعْتَمَدُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَقْرَأُ بَعْضَ مَا يَنْبَغُ فِي رِجَالِ هَذِهِ هَبْطًا وَ**
يُرَاكُنْدَةً مشوید حبیل خدا کتا به است از چیز دیگر حق تعالی سبب نجات این امت کرد ایند بود را خادیت بسیار
 وارد شده است که مراد اهل بیت رسول اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روايت کرده است از ایان بن ثعلب از امام
 جعفر صادق که فرمود ما بنیم حبیل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از
 ابو حفص ضایع از آن حضرت روايت کرده است و بعضا از ابو سعید خدری روايت کرده اند که رسول خدا
 فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبیل گذاشتم که اگر متمسک شوید با آنها هرگز گمراه نمیشوید بعد از
 من یکی بر سر کتاف دیگری کتاب خدا را بیهمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین و عرش من و اهل بیت من و بدو است که
 این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر من وارد شوند **هَذَا مِمَّا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ**
بَصِيرَةٌ أَنَا وَرَبِّي أَتَّبَعْنِي بَعْدَ بَيْتِ الْوَيْلِ و این میخوانم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و بینائی من و کسیکه
 متابعت من کرده است خادیت بسیار از اهل بیت منقول است که مراد آنکسی است که پیش از همه کس متابعت آنحضرت
 کرده است که او علی بن ابی طالب است و این مرد و نه از محدثان عامه از حضرت باقر بن زینب روايت کرده است و این آیه
 از امام محمد باقر منقول است که مراد از خداست و بعضا حق تعالی فرموده است **هُوَ الَّذِي أَنزَلَكَ بِبَصِيرَةٍ وَالْمُؤْمِنِينَ**
 یعنی خدا آنکسی است که نقیبت کرده است ترا باری خود و بمؤمنین و را خیار معتبره جانبین وارد شده است که مراد
 بمؤمنین علی است یا مراد بصیرت خدا نصر بن سبت که خدا بر دست امیر المؤمنین جاری کرده است و بنا بر اول مراد آنست که
 عده و سر کرده آنها علی است یا مراد بمؤمنان آنها بندگمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در رد مشور بسند خود
 از ابو هریره روايت کرده است که بر عرش نوشنه شده است **أَلَا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي أَنَا**
 بعلی و اینست آنچه حق تعالی فرموده است **هُوَ الَّذِي أَنزَلَكَ بِبَصِيرَةٍ وَالْمُؤْمِنِينَ** و حافظ ابو نعیم در حلقه و غیران از کلینی از
 ابو صالح از ابو هریره همین مضمون را روايت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن خبیر از ابو الجراح خادم حضرت رسول روايت
 کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشنه بود **أَلَا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَنَا**
بِعَلِي وَنَصْرَتُهُ بِهِ یعنی نقیبت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را با و حافظ ابو نعیم در سند از امام محمد باقر بن زینب
 کرده است که این آیه در شان علی نازل شده است **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی پیغمبر تو را
 بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده از مؤمنان و او علی است که پیش از همه کس او را متابعت کرده و عز محمد بن حبیل

گفته است و علی است که سر کرده مؤمنانست مؤلف گوید که از این آيات و اخبار مقوله الطریقین میرهن کردید که حضرت
 امیر مخصوص است عتبات حققی و یاری کامل واقعی حضرت رسول و همین پس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت
 و اینها ظاهر شد که دعوت برای خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص او است و حق
 و قیوهم انهم مسئولون یعنی باز دارید گافران را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب
 دیگر و ابوالقاسم خسکانی در شواهد التشریح و ابن شهر و بهر فرد و س الاخبار و ابن مردودیه در مناقب و غیر ایشان
 بسند های بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری و ابی ذر و ابی ثعلبه و ابی سعید و ابی ذر و ابی ثعلبه و ابی سعید و ابی ذر و ابی ثعلبه
 ابو نعیم در کتاب مناقب المطهرین بچند سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول
 بودیم فرمود که بحق خداوند یک خانم در قبضه قد و توست که از جای خود حرکت نمیکند و پای بنده در روز قیامت
 تا آنکه سوال میکنند از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیزی فانی کرده است و از بدش که در چه عمل کرده است و از
 نمازش که از یکا گسسته کرده است و در چه مصرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر کنای پیغمبر خدا چیست
 علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که
 او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از
 این احادیث گذشت بیستمی قل لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القربی و من یقریف حسنة قد که فیها حسنة
 موافق حادث خاصه و عامه معنی ایابینسکه بگوینا محمد من سوال میکنم از شما بر تبلیغ رسالت فرمودی مگر مودت
 خویشان من و هر که کتاب حسنه کند مودت ما زیاد میگردد اینم از برای او دوان پیکی و ثواب خود را و در جای دیگر
 فرموده است قل ما استلکم من اجر فهوکم یعنی بگوینا محمد آنچه سوال میکنم از مردان پس از برای شما است و نقصش
 بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن خبیر روایت کرده است که قرنی در این ایه فریاد ال محمد است و ابو حمزه ثمالی در
 تفسیر از ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول بمدينه طيبه هجرت فرمود انصار و غیره را حضرت با مدند
 و عرض کردند که بر شما خرجه ها وارد میشود در اموال ما هر حکمی که میفرمائی رواست پس این ایه نازل شد و ابضا از
 ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقتراف حسنة ال محمد است و بر وایت خاصه و عامه از
 حضرت امام حسن مجتبی منقولست که در خطبه خود فرمود که ما از اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر مسلمانی واجب
 کرده است در این ایه که قل لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القربی و اقتراف حسنة مودت ما اهل بیت است ابو
 القاسم خسکانی در شواهد التشریح از ابن خبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این ایه نازل شد صحابه نگفتند یا رسول
 الله کیستند آنها که ما مورد شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و بر وایت ابو نعیم و دیگر ایشان
 و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون را روایت کرده است و ابضا در شواهد التشریح از ابواسامه با هلی روایت کرده است
 که رسول خدا فرمود که حق تعالی پیغمبر را از درخت های منقرضه خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل
 آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین بموهب های انند و شبیهان ما و کما انند هر که در یک شاخه از شاخه های آن چنان کند
 نجات یابد و هر که از آن بصل بجا نهد بگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صحابه و سرور هزار سال پس
 هزار سال تا آنکه مثل مشک پوسیده شود و محبت ما را در بنا بر خدا او را بود در جهنم اندازد پس از اینها خواند حافظ ابو
 نعیم بسند های بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بسوی خانه طه رفت و فاطمه و حسن و حسین را با
 بودند پس دو عضاده دورا گرفت و گفت من جنم با هر که با شما جنک کند و صلح با هر که با شما صلح کند و ابضا این مضمون را
 از ام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده است و ابضا از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا نظر کرد بسوی علی و حسن
 و حسین و این سخن را گفت و از جا بر وایت کرده است که رسول خدا در عرفات بود و علی را دید و فرمود پس گفت یا علی بن ابی طالب
 من بیایس دست او را بدست گرفت و گفت من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین
 شاخه های آنند هر که بیک شاخه آن بچسبید خدا او را داخل بهشت گردانید و ثعلبی در تفسیر و بحکمنا منقول الله روایت کرده است

مرتبه ديگر از آنحضرت و پيديد نداشتند حضرت فرمود که دوختن است در هبشت که اصلش در خانه علي است و فرستادن اهل
هبشت است پيديد نداشتند که شما بکمر تيره فرموديد که اصلش در خانه من است و بار ديگر فرموديد که اصلش در خانه
علي است فرمود که خانه من در خانه علي در هبشت کي است و در باب مکاشف است و بدانکه اياتي که اماميه از متکلمان
روايت کرده اند در شان حضرت امير و ساير اهل بيت بسيار است و در کتاب جوده القلوب برآورد نموده ام و در اين
رساله همين اکتفا ميکنيم **مفصل ششم** در بيان حادثه متواتره است از جانب کي که دلالت بر اماميه
خلافت و فضيلت و جلال آنحضرت ميکند و معاني و مثالب اعداء آنحضرت و در آن چند فصل است **فصل اول**
در حديث غدیر خم است و نص صريح امامت که در آن روز حضرت رسول بر حضرت امير و امامت آنحضرت نمودند و بايکه
قصه غدیر از متواتر است و کسي که انکار روايت نمايد انکار روايت وجود مکه ميتواند نمودن را که چنانکه وجود مکه
و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در ميان مکه و مدینه متواتر است و ما حال اثران مسجد را قيس با اهل ان محل
و اطراف و نواح آن همه اين قصه را نقل ميکنند از يدان خود و محل قيام حضرت رسول را نشان ميدهند چنانکه حجر
الوداع و ساير عرصات حضرت رسول متواتر است حضرت در غدیر برای بيان منزلت جليله از منازل حضرت
امير المؤمنين را خطاب خود را جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسي در اين امور خلاف نکرده است و خلافي که
کرده اند در بعضي از خصوصيات واقعه و خطبه و دلالت برخلاف است و چون احاديث اين مطلب زياده از آنست که در
مختصرات احصا توان نمود مجلي از اين قصه را با احاديثي که در صحاح مشهوره عامه مذکور است برآورد ميکنيم مستبدين
طاوس در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول بر حضرت امير در روز غدیر با امامت از آن واضح تر است که اخراج
بيبان داشته باشد وليکن ذکر ميکنيم اسماء جماعتي را که در اين باب نصاف کرده اند و احاديث اين مطلب را برآورد نموده
از انجمله مسعود بن ناصر محبستاني است که از ثقات علماء اهل امان است در کتاب ولايت که هفده جزي است حديث غدیر را
از صد و هشت نفر از صحابه روايت کرده است و بخدين جزي بطريق صاحب تاريخ در کتاب رد علي المحرر صبه هفتاد و پنج طريق
روايت کرده است و ابوالقاسم خسکاني بطريق بسيار روايت کرده است و ابن عقده حافظ در کتاب الولايه صده و پنج
طريق روايت کرده است پس تفصيل اين قصه را از مؤلف کتاب النشر و الطبع نقل کرده است و او از کتب معتبره اهل امان
روايت کرده است از حد بغيري ايمران که گفت حق تعالي فرستاد بر پيغمبرش اين آيه **الَّتِي اُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ نَفْسِهِمْ**
اَبْرَاجَهُ اَمَّا تَمَّ وَ اُولُوا اَلْاَرْحَامُ بَعْضُهُمْ اُولَى بَعْضٍ **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اذْهَبْ إِلَى الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ اُولَى لَهُمْ شَيْءٌ مِمَّا رَزَقْنَاهُ يُوقِنُونَ**
از جانيهايشان و زنيهايشان و مادريهايشان است و خودشان در حق بعضي از ايشان اولى اند بعضي در کتاب خدا از خودشان
و مهاجران پس صحابه گشتند چيست اولي که شما با حق تعالي تو ما جانيهايشان مافرومود که شنيدني و اطاعت کردند پس راجع
خواهيد و نخواهيد ما گشتند شنيدني و اطاعت کردند پس حق تعالي اين آيه را فرستاد که **وَاذْكُرُوا اللّٰهَ عَلَيْهِمْ وَبَيِّنَا لَهُ**
الَّذِي وَاوَّلَكُمْ يَوْمَ بَدْرٍ وَ اُولَى لَهُمْ شَيْءٌ مِمَّا رَزَقْنَاهُ يُوقِنُونَ يعني ياد کنيد نعمت خدا را بر شما و پيمايي که حکم کردند بر شما در روزي که گشتند
شنيدني و اطاعت کردند و اينها در مدینه بود پس پيرون و فقيم بسوي مکه در خدمت حضرت رسول براي حجه الوداع
پس جبريل نازل شد و گفت پروردگار سلام ميبرساند تو را که علي را نصب کن که هادي مردم و پيشواي ايشان باشد حضرت
انقدر گريست که دوش جبار گشود و گفت اجبريل قوم من عهد ايشان بخا هلاست و گفتند بياست و بضر بشمشير
خواهي نخواهي ايشان را بدين درآورد و ما اطاعت من کردند پس حال ايشان چگونه خواهد بود اگر ديگر ابراهيم را بر ايشان مسلط
کرد انم پس جبريل بالا رفت و پيش از حج و ذاع حضرت رسول حضرت امير را بهين فرستاده بود و در مکه بآن حضرت ملحق
کرد بدروزي علي در نزد پاك مکه نماز ميکرد چون ركوع رفت سائلي سوال کرد حضرت در ركوع انگشت خود را با و داد
پس ايها نما و ليتكم الله نازل شد چنانکه در سينا ايات در شان او گشت پس حضرت رسول الله اکبر گفت و ايرضا بر ما
خواند و گفت برخيزيد تا به بينيم که اين صفاتي که خدا فرموده در کي ظاهر گردد بديه است چون حضرت رسول داخل مسجد شد
سائلي از مسجد پرسيد بر سر پيديد از کجا مياني گفت از تو دان مرد بکه نماز ميکنند اين انگشت را در ركوع نماز ميخواند پس

حضرت الله اكبر گفت و بجا بن حضرت امير و روانه شد و گفت امروز چه كار و خبر كرد علي بن ابي طالب گفت كه در كعبه
مستقيم استم الله اكبر گفت پس منافقان بيكديگر نظر كردند و گفتند دل ما تا با بن عباس و زده كه او بر ما مسلط نما شد
ميرويم و سوال ميكنيم كه او را بد بگري بدل كند چون اين سخن را بمحضرت رسول خدا و كردند حق تعالي اين امر را فرستاد
قل ما يكون لى ان ابدى كه من تلقاء نفسى و مضمون اين امر بنا بر اين تفسير است كه چون بر ايشان خوانده شود آيات و احكام
ما كو بنده آنها كه اعتقاد بيقين است ندارند و قرآنى غير اين قرآن يا بدل كن ذكر على را ازان بگو تا چنگ نميتواند بود از بزي
من انك بدل كنم انرا از پيش خود متابعت نميكنم مگر آنچه وحى كرده است بسوى من بد و سني كه من مستقيم ام اگر معصيت
كنم پروردگار خود را از عذاب و دوزخ پس جبرئيل آمد و گفت يا محمد تمام كن امر خلافت على را و حضرت فرمود يا جبرئيل
ايا مشيديدى ندير هائى منافقان زاده را بن باب پس جبرئيل بالا رفت و بر واپس غير حلقه حضرت رسول در ميان
مستبر و آمد و گفت اي گروه مردمان من بعد از خود در ميان شما و چيز ميكنارم اگر متابعت آنها بكنيد هرگز كرامت نشود
كتاب خدا و اهل بيت من بد و سني كه خداوند لطيف خير خبر داد مرا كه ايتها از هم جدا نميشوند تا در كوثر بر من وارد شوند
مانند اين دو انگشت و دو سبب بخود را بيكديگر چسبانيد و هر كه چنگ زند در آنها نجات يابد و هر كه جدا شود
كند هلاك ميشود ايتها الناس ايا من تبليغ رسالت خود كردم گفتند بلى يا رسول فرمود خداوند اوكا باش و چون
اخر ايام گشود شد كه سيزدهم ماه ذى الحجه باشد الله تعالى سورة اذا جاء رافرستاد و حضرت فرمود كه اين خبر مرگ
من است كه بمن داده اند چون دلاست ميكنند بآن كه كار دهن را تمام كردم تا بد متوجه عالم قدس شد پير و ميان داخل
مسجد خيبر شد و فرمود كه خدا كنند مردم را كه حاضر شوند چون حاضر شدند خطبه خواند و فرمود ايتها الناس
من در ميان شما و چيز بزرگ سني كن ميكنارم بكي بزرگتر است از بكي كه با خدا است كه بگيرد ان بدست خداست
و طرف ديكر ان بدست شما است پس چنگ زنيدي و ان و كو چنگ زن عترت است كه اهل بيت هستند و تقوي كه خبر
داد مرا خداوند صاحب لطف و دانائي كه اين دو را از يكديگر جدا نميشوند تا در كوثر بر من وارد شوند خداوند
انگشت من و جمع كرد ميان در انگشت شهادت خود نميكنم خداوند اجمع كرد ميان انگشت ميان و انگشت
شهادت كه بكي بر ديكرى زده باشد پس گروهى از منافقان جمع شدند و گفتند محمد ميخواهد كه امامت را در ميان
اهل بيت بفرار دهد پس چهارده نفر ايشان از ميان مردم ميرون رفتند و داخل كعبه شدند و نامه در ميان خود
نوشته و با يكديگر عهد كردند كه اگر محمد غير ديگر كشته شود نكزارند كه خلافت با اهل بيت او رسد پس حق تعالى
اين آيات را فرستاد اَمْ اَنْزَلْنَاهُ اَوْ اَمْ اَنْزَلْنَاهُ اَوْ اَمْ اَنْزَلْنَاهُ اَوْ اَمْ اَنْزَلْنَاهُ اَوْ اَمْ اَنْزَلْنَاهُ اَوْ اَمْ اَنْزَلْنَاهُ اَوْ اَمْ اَنْزَلْنَاهُ
بمعنى ايا حكم كردند از خود را پس ما نيز هم ميكنيم يا خود را بلكه كان ميكنند كه ما نميشويم سر از ايشان را بلكه
ميشويم و رسولان ما از ملائكه ترديد ايشانند و منبوسيند گفتا و كرده اى ايشان را احد بقدر حد بيت خود گفت پس
رخصت داد رسول خدا مردم را كه يار كنند و متوجه مدینه شوند چون بصحراي رسيدند حق تعالي امر كرد حضرت
رسول را كه امامت على را اعلام نموده بگويد پس در حقه فرود آمد و چون مردم بجاهاي خود قرار گرفتند جبرئيل
نازل شد و گفت امامت على را از ظاهر كردن حضرت گفت پروردگار را بد و سني كه قوم من نوسيلما مثل اكن اين امر ظاهر
كرد انم خواهند گفت و غايب پسر عرش كرد و مسعود بن فاصر سجستاني در كتاب ولايت روايت كرده است از ابن عباس كه
چون در حقه جبرئيل نازل شد حضرت مردم گفت كه ايا من اولي نيستم بمؤمنان از خانه اى ايشان گفتند بلى يا رسول
حضرت فرمود كه هر كه من و على اويم على و سني خداوند دوست دار هر كه او را دوست دارد و دشمنى دار هر كه
او را دشمنى دارد و يارى كنند و امانت كن هر كه او را امانت كند ان عباي گفت بخدا سوگند كه اطاعت
او را در روزي كردن مردم واجب شد پس در روايت اول گفت كه چون يار كردند جبرئيل نازل شد و اين را آورد كه
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْصِلُ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ يَحْيَىٰ رَسُولُ
خدا برسان مبرم آنچه فرستاده شده است بسوى تو از جانب پروردگار و تو را كه نكني پس نوسيلما بنده و سالار او را

و خدا نگاه میدارد تو را از شر مردم خدایه گفت و قی این آیه نازل شد که بعد پر خور سپیده بودیم و هوایم بریده کرم
 بود که اگر کوشش را بر زمین می افکندند بریان میشد پس فرمودند آن کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان
 و ابوذر و عمار را امر کرد که برود رخسار حار را بر زمین و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت
 رسول الله پس ساختند منبر را و خانه بر رویش افکندند و جناب رسول بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت
 فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت افرامیکنم از برای خدا و نفس خود ببندگی و کواهی منبر هم از برای او بخواند
 و ادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه اگر نگنم بلاء عظمی بر من نازل گردد و وحی کرده است خدا
 بسوی من یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک از این پس گفت بگو و مردم من تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه خدا
 بسوی من فرستاده است و این میکنم از برای شما سبب ترویج آیه را بدو رستبکه جبرئیل مکرر بر من نازل شد
 و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم و حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی را بجای طالب برد
 مدهست و خلیفه مدهست و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بر منافقانی که میگویند برانها
 خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را سهل و آسانی می نگرانند و نزد خدا عظیم است و مرا از آن کردند و باب
 علی را از بسیار بگوشه گفتند و کوشش است یعنی هر چه میگویند قبول میکند بسبب آنکه میداند که علی همیشه
 با من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حق تعالی فرستاد و میفرماید **الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ ذُنُوبُنَا** یعنی از
 جمله منافقان جمعی هستند که از پیغمبر میکنند و میگویند که او کوشش مجرم مردم است بگو با محمد و کوشش منکی است
 از برای شما ایمانی آورد از برای خدا و ایمانی داد از برای مؤمنان پس آنجناب فرمود که گویندگان را اگر خواهی نام
 ببرم میتوانم گفت و بداند که حق تعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب است بر
 است طاعت او بر مهاجر و انصار و تابعان و بر صحرا نشینان و شهریان و هر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بر بزرگ و کوچک
 و بر سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیکانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه رواست و گفتارش بر همه نافذ است و امرش جاری
 معلوم نیست هر که گفت و کند و مرحوم است هر که قصد بقی و کند بگروه مردم تدبیر کند و قرآن و بفهمد یا آن حکمت
 انرا و عمل کند یا نه و تتبع میکند متشابهات از این عباد سو کند که واضح نمیکرد اند تفسیر قرآن را مگر علی ابکر و مردم
 بدو رستبکه علی و طیبین از فرزندان من که از صلب او بهم میرسند ثقل کویک تراند و قرآنی ثقل بر کمر است و هر چه جدا می
 شوند قادم و حوض گویند من ایند و ملائک نیست مارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بفرایست
 زد و بازوی علی را گرفت و بالا برد و یکد رجبه پایش ترا از خود باز داشت تا بل بدست راست خود پس دست او را بلند کرد
 و گفت ایها الناس کیست ولی شما از جانیهای شما اصحاب گفتند خدا و رسول و پس گفت هر که من مولا ی اویم علی مولا ی
 اوست خداوند و نداد وستی کن با هر که با او دوستی میکند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی میکند و فاری کن هر که او را یاری
 کند خداوند و نکند او را هر که او را نکند بدو رستبکه کامل کرد خدا از برای شما این شما را ابولایت و امامت و هیچگاه
 نازل نشده است که خطاب با مؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا با او کرده است و شهادت داده است در سوره هلد
 مکر از برای او و نفرستاده است سوره هلد را مگر برای او و ذریه هر پیغمبری از صلب خود شاست و ذریه من از صلب
 علی است دشمنی نمیدارد علی را مگر شقی و بد بخورد و دوستی نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری و سوره عصر در شان
 علی نازل شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان از جمله روزیائند
 مگر آنها که ایمانی ورده اند بوقت علی و اعمال صالحه کرده اند و رعایت برادر از خود و وصیت کرده اند بیکدیگر و بحفظ دین
 حق که ولاست علی و اولاد اوست و وصیت کرده اند بیکدیگر و بصبر و فتنها و شدتها در غیبت قایم ال محمد ابکر و مردم
 ایمان بیاورید بخدا و رسول و توبه بیک خدا فرستاده است و رقیب این یاد کرده است ان نور امامت که در علی است
 و در امامان فرزندان او تا مبعدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حقهای همه را اهل بیت را ای معاشرا منم
 رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من هم هستم و هر چه ایشان بدو رستبکه علی موصوف است بصبر

و شکر و بعد از او امامان از صلب و هم میرهند ایما شرفا س کرامه شدند پیش از شما اکثر کسان شکیان منم صراط مستقیم
فرموده است خدا که امر کرده است شما را و در سوره حمد که سوال کنید از خدا هدایت بسوی او را پس بعد از من علی و
بعد از او پس از من از صلب و امامانند که هدایت میکنند مردم بحق و راستی و راستی بدو سپید که من بیان کردم از برای شما
و نهما بیند حق را بشما و علی بعد از من بشما میفرماید و من بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من
برسخت علی و اقرار کنید برای او با امامت و بدانند که من بیعت میکنم از برای خدا و علی میکنم از برای من و من بیعت
میکنم از برای علی و اینهاست که خدا قنن نکست قانما نکست علی نقیه و من اوفی بیا عاهد علیه الله فنبوئنه اخرج
عظیم ما بین کس هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و خورشید باو غایب میگردد و هر که وفا کند با حق
یا خدا عهد کرده است بر آن پس برودی خدا مرد بزرگ باو عطا میکند بکرمه مردم شما را زاده او است که همه با کف
خود با من مصافحه کنید تحقیق که خلاصه امر کرده است که از دنیا تهای شما اقرار میکنم که اعتقاد کرداید با ما را و علی
و امامان که بعد از من می آیند که از فضل من و فضل او و بعد چنانچه بگویم که در توبه من از صلب و هم میرهند پس حاضران
بیا بیان برستانند پس بگویند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و در اضمیم با حق رسانیدید و عا از جانب خدا بیعت
میکند با تو و این مرد های مایه و توبه های ما بر این عقیده و زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد می میریم و بر این
حال در قیامت مبعوث میشویم و تفسیر و تیدیل نمیکنیم و شک و ریب نداریم دادیم بخدا و بتو و علی و حسن و حسین
و امامها که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گفتی از دلهای خود و بدان بپایان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه
فرمودی خواهیم رسانید هر که به بینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم پس
خدا و امر رسول او را و ایمان آوردیم بان مدلهای خود پس هجوم آوردند بر حضرت رسول و حضرت امیر و دست
کشودند بر بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر و عصر را در یکوقت بخاورد و بقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز
شام و خفتن زانبر در یکوقت را فرمودند و اکثر شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه مختصر است از آنچه علماء امامیه
و مخالفان از حضرت امام علی باقر و غیره روایت کرده اند و در بخارا لا توارا براد عود ما و این خطبه مشتمل است بر
اکثر ایاتیکه در شان آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول جمع شتران را
بر مردم رسانید بفرج و ولایت در سال هجرت جبرئیل آمد بنزد آنحضرت و گفت خداوند عالم تو را سلام میرساند
و میگوید که من هیچ پیغمبری و رسولی را از دنیا نبرده ام مگر بعد از آنکه دین او تمام کرده ام و حجت او را بر خلق لازم
کرده ام و از دین تو و امر عظیم مانده است که مردم بر منانیده بکی فریضه حج و دیگری فریضه ولایت و خلافت
بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکردم و انبیا هم و بعد از این خالی نخواهم گذاشت و خدا تو را امر میکند
که جمیع مردم را از خبر کن تا اهل شهرها و اطراف و یاد به نشینان که با تو حج بیایند و شرایع و فرائض حج را از تو فرا
گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را هم بشنوند پس همه
ایمان ایشان متوجه حج شدند و عند ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هر فردا
از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت داشتگشتند و متابعت کوساله و سامری کردند و هم چنین
حضرت رسول از مثل این عدد بیعت خلافت حضرت امیر را گرفت و ایشان بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و
برگشتند و متابعت ابوبکر کوساله و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تبلیه از میان مکه و مدینه و چون
رسیدند بفرات جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عز و جلیل تو را سلام میرساند و میگوید اجل تو نزد است
و عسرت باخرو رسیده است و من تو را تکلیف میکنم با امری که چاره از آن نیست و البته ضرر و است مقلد مزار
و صلت خود را و آنچه نزد تو است از علم الهی و میراث علوم پیغمبران پیش از تو و صلاح و قیامت و جمیع آنچه نزد تو است
از علمان و معجزات پیغمبران همه را تسلیم کن بوقت خود و خلیفه بعد از خود که حجت کامله شد بر خلق من که او علی
پس از او بر بادار از برای خلق که نشاء راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را و بنیاد ایشان و پیمان

که در روز الست از او احوال خلاص گشته بودم که ولایت من و مولای ایشان و مولای هر مردی و زن مؤمنی
یعنی علی زین العابدین پیغمبر را از دنیا برده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت خود و دوستی و دوستی
خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال بکانه پرستی منست و تمام نعمت من است و خلق من که متابعت کنند او را
نمانند ولی مرا پس امروز کامل میگردد آنم از برای شما و بن شما و از تمام میگویم و شما نعمت خود را و پس بدیدم از برای
شما دین اسلام را بولی خود و مولای هر مؤمن و مؤمنه که او علی است بنده خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه من بعد
از او و حجتی بالبعث من بر خلق من مقرر است طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرر است طاعت هر دو و طاعت من هر یک
علی را طاعت کند مرا طاعت کرده است و هر که معصیت کند او را مرا معصیت کرده است و از انشائه قرار داده ام
میان من و میان خلق من هر که او را با امامت بشناسد مؤمن است و هر که امامت او را نکند کافر است و هر که در
امامت دیگر اثر بگذارد اندک است و هر که مرا ملاقات کند با ولا باشد داخل بهشت شود و هر که با عداوت
او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس با محمد علی را بمردم بشناسان و عهد و پیمان مرا بر ایشان تازه گردان کن
و این روزی بهرم بسوی خود پس انتخاب تر سپید از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کنه های ایشان
نسبت با امیر المؤمنین پیدا نیست و سؤال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دار پس تا خبر کرد اظهار امامت آن
جناب را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد و تاکید کرد تا خبر نگاه داشتن از شر ایشان را تا او در دین و ایمان مگر و بگو
بکرام القیم و سپید باز جبرئیل آمد و تاکید کرد انتخاب فرمود از جبرئیل منبرسم که نیکو است من کنایه سخن مراد حق علی
قبول نکنند چون یار دیگر بعد پر خم رسید که بکفر سخن پیش از حجه است جبرئیل نازل شد و هنگامیکه پنج ساعت از روز
گذشته بود باشد و تند و خطاب مقرر بقای و ضامن شدی عصمت او از شر منافقان اصحاب و گفت با محمد
خدا تو را سلام میرساند و میفرماید یا ایها الرسول بلغ ما اوتیك من ربك فی علی و انك تقبل فیما بلغت
رسالة الله و الله یعمل فی الناس و از احادیث ظاهر میشود که فی علی در آیه بوده است و آن
وقت اول قافله تودیک بحجه رسید بود پس فرمود که پیش قافله را برگردانند و عقب قافله را نگاه داشتند
و بجانب راست راه میل کرد و بر سر غدیر فرود آمد و خطبه طویلی کرد در سار کتب مذکور است خواند پس مردم
هیچوم آوردند بر رسول خدا و علی را باین طالبان از برای بیعت و اول کسی که بیعت کرد ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و
زبیر بود تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجرای این قصه و خطبه را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان
چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت جفا فی دارد بحجلی از این واقع را با چند کلمه از خطبه که با اعتقاد
باطل ایشان صحیح در امامت نیست نقل کرده اند و هر غافل میدانند که در قصه که اینقدر اثبات و تاکیدات را نازل
شده باشد و مردم را در چنین وقتی در چنین جای شرف داده و تاکیدات با این مطلب که ایشان را هدیه اند و این دو سه
کلمه میکنند و اکنون قلبی از آنچه در صحاح ایشان و کتب معتبره مشهوره ایشان در این باب مذکور شده ابراز میکنند
زیرا که این رساله کجا شرح کرده ندارد و در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از بن جابر از زید بن ارقم که
گفت روزی رسول خدا در میان ما ایستاد و خطبه خواند بر سر این که از انجم میگفتند در میان مکه و مدینه پس حمد و
شای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را بپادشاه آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و زود بیکس که بنیاد بسوی
من و سولی پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و پروردگارم بغلام قدس من و در چیز نزد در میان شما میگذارم اول
اینها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگردید کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس و غیب تجر بصر نمود در
باب کتاب خدا پس گفت و اهل بیت من خدا را بنیاد شمای آوردم در حق اهل بیت من و سر بر این زاف نمود پس حصین بن
سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت و از بنیاد از آن و از اهل بیت و نسبت کنند رنای او از اهل خانه و هستند
و لیکن اهل بیت و اینجا آنها بنده بعد از انتخاب و بعد از ایشان حرام است مانند ال علی و ال عقیل و ال جعفر و ال عیسی
گفت و اینها همه صدق حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت دیگر زیاد کرده است این را که کتاب

خدا و ان هدایت و نور هست هر که چنان زند در آن و عمل کند بان برهد بقست و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در
 روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگردم کتاب خدا که آن در میان خداست هر که متابعت آن کند
 برهد بقست و هر که ترک کند از او ضلالت است و اهل بیت من گفتند که پس شما اهل بیت او و طاعت او و نیکو گفتن
 بخدا سوگند زن چند کاهی باشد هر مینا شد و طلاقش میگوید و خانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت او و خویشان
 و عصبه او بند که جز او نیست بر ایشان صدقه مؤلف گوید که معنی اهل بیت را سابقا بیان کردم که مخصوص آل عبا
 و آنچه زید گفته است از پیش خود گفته است و اعتباری ندارد یا آنکه متضمن مطلب ما هست زیرا که خلفای ثلاثه
 البته خارجند و خویشان آنجناب کسی در آن زمان دعوی امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت آن حضرت داشتند
 و اگر کسی دعوی کرده باشد قائلان بان منقض شده اند و اتفاق مذهب حق سابقا بیان آمد باشد تا روز قیامت
 ثعلبی در تفسیر و اعجاز و انجیل الله جمیعاً و لا تقرقوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول
 خدا که گفت ایها الناس من دو میان شما دو ثقل عظیم میگذارد یعنی دو امر سنگین بزرگ که خلیفه من است اگر از کتب باطن
 گمراه نشود بعد از من هر یکی از آنها بزرگتر است از دیگری کتاب خداست و آن در میان نیست کشیده از آسمان
 بسوی زمین و عترت من اهل بیت منند بدو سبیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بنزد من آیند و این معنی
 و دیگران نیز این مضمون را بسندهای بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر کنید چگونه خلافت من
 در حق ایشان میگذرد و همین مضمون را در صحیح ابی داود مجستافی و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و
 عبد الله بن احمد جلیل در مسند خود روایت کرده است از برای بن غازی که گفت یا رسول خدا بودیم در سفری پس در
 حدیث پر خم فرمود آمدیم و ندانید که در میان مردم الصلوة جامع و میان دو درخت از برای انجناب روئیند پس بنابر
 ظاهر را ادا کرد پس دست علی را گرفت و گفت ایما نمیدانید که من اولی ام بمؤمنان از خانهای ایشان گفتند بلی سر گفت
 ایما نمیدانید که من اولی ام بمهر مؤمنان نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است
 پس گفت خداوند او دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی کوار را
 با تو را ای پسر ابوطالب کردیدی مولای هر مؤمن و مؤمنه ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرمود آمدیم
 یا رسول خدا در وادی که از او ای خم میگذشت پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما و جامه را بر روی درخت انداخت
 که آفتاب از دست ما منحصر نماند پس فرمود که یا کواهی نمیدانید که من اولی ام بمهر مؤمنان از جان او گفتند بلی گفت
 من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ابنا در مسند ابن حنبل و کتاب حافظ ابو نعیم
 روایت کرده اند از ابوالطفیل که حضرت امیر مردم را جمع کرد در رجسته کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در
 حدیث پر خم از حضرت رسول شنیده باشد که در حق من چه گفت بگوید منی نفر از صحابه در آن مجمع شهادت من مضمون این
 حدیث تا عاده من عاده دادند و در مسند از سند های بسیار از جاعل کثیری از صحابه این مضمون را روایت
 کرده اند و ثعلبی و ابن معاذی روایت کرده اند که در روز غدیر پر خم منفرق شدند مردم و دوی از آنحضرت اخبار کردند
 حضرت رسول امیر المؤمنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکبیرا بردست علی و گفت ایها
 الناس مکروه من کردید تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدانید مانند خویشان من ولیکن
 خدا علی را که دانیده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او را ضی است چنانچه من از او را ضییم زیرا که او
 بر قریب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است
 اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس مردم کمره و فترع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم زیرا که
 مینا از رخا طوفان با شیم و پناه میبریم بخدا از غضب رسول پس حضرت از ایشان را ضی شد و ابن عبد البر در کتاب
 استیعاب گفت که بریده و ابوهیره و جابر و برای بن غازی و زید بن ارقم همه از حضرت رسول حدیث غدیر را روایت
 کرده اند و در مشکوٰۃ از صحیح ترمذی از برای بن غازی و زید بن ارقم روایت کرده است حدیث غدیر را بخوبی سابقا گذشت

پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرده و گفت که او را باد تو این منزلت صحیح کردی و شام کردی مولا من و مولا
 هر مؤمن و مؤمنه و حافظ ابو نعیم در کتاب ما تزل من القرآن فی علی از اعجاز و عظمت روایت کرده است که نازل شد
 بر رسول خدا در شان علی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک تا آخر این و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را
 از ابو سعید خدری روایت کرده است و ابو بکر مشیر از وی و سر زبانی از ابن عباس روایت کرده اند و تعلیقی نیز
 در تفسیر خود روایت کرده است و در مناقب خواری از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که
 گفت رسول خدا علم را در روز خیر بعلی داد و برداشت و خدا فتح را روزی کرده و در روز غدیر او را باز داشت و اعلام
 کرد مردم را که او مولا من و مؤمنه است و باو گفت تو از منی و من از توام و باو گفت تو بر ما و ما بر تو و باو گفت
 خواهی کرد چنانچه من بر نیکو قرآن جنک کردم و گفت باو که تو از من بمنزله هر چه از موسی و من صلح با هر که باو
 صلح است و جنگ با هر که باو جنگ است و گفت باو که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه مشتبه شود بر ایشان بعد از
 من و گفت تو ای عروه الوثقی و گفت باو تو ای امام هر مؤمن و مؤمنه و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و
 گفت باو تو ای آنکه در شان او نازل شده است و اذین من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و تو این یا نث را
 بر مردم خواندی و گفت باو که تو ای که دست من اخذ خواهی کرد و دفع ضرر از ملت من خواهی کرد و گفت باو که من
 اول کسی ام که در قیامت محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت باو که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود و تو با من
 خواهی بود من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من حسن و حسین و فاطمه داخل خواهند
 شد و گفت باو که خدا وحی فرستاد بسوی من که بایستم در میان مردم و فضل تو را بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان
 تو گفته بود که بیان کنم بیان کردم و فرمود که تیرس و پیر همین از کتبها که در سینه جماعتی هست از تو ظاهر خواهند
 کرد مگر بعد از من لعنت میکنند لها و لعنت میکنند لها و لعنت کنندگان پس حضرت کریمت گفتند چرا
 میگری یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب من را و ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او
 جنگ خواهند کرد و فرزندان او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که
 ظلم از فرزندان ایشان وقتی را ببل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و کلمه ایشان بلند شود و امتیجبت ایشان اتفاق
 کنند و شمن ایشان کم باشد و کسیکه ایشان را نخواهد ذلیل باشد و مدح کنند ایشان بسیار باشد بن امود و
 ظاهر میشود که پیش از آن شهر شام متبر شده باشد و بندها خدا ضعیف شده باشند و از فرج نا امید گردیده باشند
 پس در آنوقت قائم ظاهر میشود در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام مدینست و از فرزندان فاطمه
 دختر مدینست خدا حق را با ایشان ظاهر خواهد کرد و بپند و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد شد و مردم
 متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس کریمت حضرت سنا کن شد و فرمود بشارت داد
 شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا رد نمیشود و او ست حکیم دانایید و سببیکه فتح خدا نزد ملک
 پس گفت خداوند ایشان اهل بیت من اند و باو که در آن از ایشان رخص و بد را بد کرد از ایشان را پانزده که اند و خداوند
 ایشان را محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزت کرد آن ایشان را و ذلیل مکن ایشان را و خلیفه من باش در میان ایشان
 بد و سببیکه تو بر آنچه خواهی قادی و در تفسیر تعلی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که یا ایها الرسول بلغ ما
 انزل الیک من ربک یعنی در فضل علی و از حضرت صادق روایت کرده است که ای چنین نازل شده است بلغ ما تزل
 الیک من ربک فی علی چون آید نازل شد دست علی را گرفت و گفت من کنت مولا و فعلی مولا و ایضا تعلی روایت کرده است
 که از صفیان بن عبید پرسیدند از تفسیر قول خداوند عز و جل که من کنت مولا و فعلی مولا و ایضا تعلی روایت کرده است
 الله ذی الکبر و العز یعنی سوال کرد سوال کننده عذابی را که واقع اینست از برای کافران و آن را دفع کنند و نیست از جفا
 خداوند بکه صاحب معارج است این آیه در باب کی نازل شده است گفت از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که از
 پدرانش روایت کرد که چون حضرت رسول بعد از بخم وارد شدند آید کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی را گرفت

وگفت من گشت مولاه فعلی مولاه و این را شایع شد و خبر بشهرها رسید طاووس بن نعمان فهری مدینه در وقت
که آنحضرت در میان صحابه بود و از نفاق خود فرو آمد و نفاق را خوا یا ناید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد
و گفت یا محمد مرا گردی ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوجه خدا و رسالت تو پس قبول کردیم از آنجا
و مرا گردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و مرا گردی که روزه ماه رمضان بداریم قبول کردیم و مرا گردی که
حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس با آنها راضی نشدی تا دست پیر غم خود را گرفته و بر ما ندادی او را و گفتی هر
من مولای اویم پس علی مولای او است بگو این از جانب خداست یا از جانب خدا حضرت فرمود که سوگند یاد میکنم
بحق آنکه آنکه بجز او خدائی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد طاووس و بر او حله خود
گفت خداوند اگر آنچه میگوید حق است پس سبکی از آسمان بر ما بیاردان یا بیار و بسوی ما عذابی در آورنده پس هنوز
بر او حله خود نرسیده بود که سبکی از آسمان بر سرش فرو آمد و از درش بیرون رفت و او را گشت پس حق تعالی این را
فرستاد و خشکانی نبر که از مشاهیر علمای مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حدیث بن الیمان روایت کرده
و در اکثر کتب مخالفین ابوالقاسم خشکانی و غیره از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از جمع روز غدیر بر
بودیم که این آیه نازل شد اَلْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا یعنی امروز کامل
کردم او برای شما این شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که بخواه
شما یا باشد پس حضرت رسول فرمود حمد میکنم خدا را بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و راضی شدن
پرو و کار رسالت من و ولایت علی و بر روایت دیگر فرمود الله اکبر الله اکبر بر کامل کردن دین تا آخر این
آیه نبر نازل شد اَلْیَوْمَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ یعنی امروز ما امید شد ندکا فرانی از
باطل کردن دینی شما پس من رسید از ایشان و بر رسید از من و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که کافران
تا امید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جماع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از
طریق بن شهاب که جمعی از یهود و نصاری که گفتند که اگر بر ما کوه بهود چنین آیه نازل میشد اَلْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ تا آخر آیه
و میباید انبیا که در چند روز نازل شده است هر این روز را عید خود قرار میدادیم و سبوطی در روز مشهور از این مرد
و این عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول علی را نصب کرد در روز غدیر و خم و صدای بلند
کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این آیه را آورد اَلْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و ایضا روایت کرده است
از ابن مردودیه و خطیب و ابن عساکر بسنده های ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هجده ماه و پنج است
رسول خدا گفت من گشت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و روایت کرده است از ابن جریر بسنده و از ابن عباس در آیه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر و خم و ولایت علی توان لیقتل
فما بلغ رسالتی یعنی اگر کمان کنی این آیه را و ایضا روایت کرده است از ابن مردودیه و بسنده و از ابن سعد که گفت در عهد
رسول خدا این آیه را چنین میخواندیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین و ان لم یقتل فما
بلغ رسالتی و الله یجعل من الناس تا آخر آیه و ابن جریر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است من گشت مولاه
فعلی مولاه را روایت کرده ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه ذکر کرده اند این عقده حافظ در
کتاب جدائی و بسنادی از سندها صحیح و حسن است و صاحب جهره از کتب مشهوره لغت است گفته است ختم اسم فوجی
که در آن موضع نص کرد رسول خدا بر علی و اکثر ارباب مناقب نقل کرده اند که این عقده دو کتاب ولایت حدیث غدیر و
بصد و بیست و پنج طریق روایت کرده است از صد و بیست و پنج نفر از صحابه و عجم و جبر طبری از هفتاد و پنج طریق
روایت کرده است و اینها حسن بن ثابت که با رسول خدا در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است
و از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی هر کس حق خود را بدو گواه میکند و از برای علی
ده هزار گواه در مدینه حاضر بود بود که همه در عقب او ایستادند و حق خود را بنواست گشت

و از ابو سعید همان روایت کرده است که شبی بظان بصورت مرده پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول آمد و گفت چه
 بسیار که است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پس رحمت حق تعالی این را بر او فرستاد و گفت صدق است
 ابلیس گفته فاقه فاقه من المؤمنین یعنی تحقیق که راست کرده شیطان هر روزم کجا خود را پس متابعت کردند
 او را مگر کرد و هم از مؤمنان پس جمع شدند با جماعتی از منافقان که عهد انحضرت را شکستند و گفتند در روز قیامت
 در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت هر چه گفت و اگر بعد بنه و کرد تا کید این بیعت خواهد کرد و مصیحت
 در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد چهارده نفر از منافقان در عقبه در کین
 انحضرت نشستند که او را هلاک کنند و آن عقبه بود در میان جحفه و ابواء پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت
 نفر چپ نشستند که چون حضرت با نجار سداقه را در دهنش چون شام شد و حضرت نماز کرد و بار کرد و صاحب حضرت
 پیش رفتند و حضرت بر ناله سدر روی سوار بود و چون عقبه بالا رفت جبرئیل نازل کرد انحضرت را که یا محمد این عیبتا
 در کین تودشستند اند که تو را بخیبر هلاک کنند پس حضرت عقبه نگاه کرد و گفت کیست این که در عقبه من است حدیقه
 گفت من حدیقه گفت که شنیدی آنچه من شنیدم حدیقه گفت بل و رسول گفت پنهان کن چون بنزد ایشان رسیدند
 کرد ایشان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون نهای حضرت را شنیدند بگریختند و داخل خانه شدند
 و شرهای خود را که عقاال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت ملحق شدند و حضرت بشیران ایشان
 رسید و شناخت که شران کدام جماعتست چون از عقبه بنزد آمد فرمود که چه حجت دارد که جماعتی در کعبه هم سوکنند
 شده اند که اگر محمد میرد یا کشته شود نکند از آنکه اسر خلافت باهل بیت و پس بعد از آن چنین قصدی نسبت
 بمن میکنند چون این را شنیدند بخلعت انحضرت آمدند و سوکنند با د کردند این را داده نکرده اند پس حق تعالی این را
 فرستاد بکافرون بالله ما قالوا لقد قالوا کلاما کفرا و کفروا بعدا سیلا بهم و هموا بما لم یأمنوا و ما یقو الا ان اعنهم
 الله و رسولهم فیضله فان یقووا بک خیر لهم و ان یقووا بعد بهم الله عذابا الیم فی الدنیا و الاخرة و ما لهم فی الارض من
 ولی و لا یقیر یعنی سوکنند یا میکنند بخل که نكفنه است آنچه با ایشان نسبت دادند و البته گفتند کلام کفر را و کافران شدند
 بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند بر آنکه با فرسیده اند کلکی بخواهد از مفسران عاقله گفتند اند که مراد است که
 قصد کرده اند که شر انحضرت را در دهنش و حضرت هلاک کنند عیبتا توانستند کرد و پس اسلام را مگر آنکه غیبت کرده اند
 ایشان را خدا و رسول و از فضل خود پس اگر توبه کنند بخر خواهد بود از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق خدا
 خواهد کرد خدا ایشان را عذاب دهد در دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوشی و نه باری و در حیات
 طولانی حدیقه مدگور است که از عقبه مستی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا کرد که مهار فاقه و یکشم
 و عمار را امر کرد که فاقه را از عقبه ببرد چون بسر کرد نگاه رسیدیم بر آن چهارده نفر منافق و بهار از برادر کرده بود
 از عقبه فاقه آمدند و بهار از بر نای فاقه انداختند و نزد یک بود که دم کند حضرت صد از د با و که ساکن باش بر تو بایک
 بنیست پس خدا فاقه را بسخی آورد و زبان عربی ظاهر کنند و فصیح و عریض کرد بخل اسوکنند یا رسول الله که حرکت نمیدهم
 دست را از جای دست و باز از جای پاتا تو بر پشت منی چون دیدند که فاقه نرم نکرد نزد یک آمدند که فاقه را بیدار از ند
 پس من و عمار و شمیر بر کشیدیم و رو با ایشان رفتیم و شتقاری بود پس ایشان را امید شدند از آنچه اراده کرده بودند و بر
 برقی ساطع شد و حدیقه همه را شناخت و حدیقه گفت نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن
 عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده جراح و معویه بن ابی سفیان و عمر بن عاص و یحیی و نقره و یکر ابو موسی اشعری بود و معویه
 بن شعبه و اوس بن حذافان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری مؤلف کونند که حدیث حدیقه اگر چه فواید بسیار دارد اما
 بسیار طولانی است و مناسبت این رساله نیست و سارا خادیت در این باب نیز بسیار است و آنچه از خودم از
 برای مصنفه کافی است و این کثیر شافعی و احوال طبری گفته است که من کثیری از او دیدم که احادیث خود را در این
 جمع کرده بود و جلد بزرگی بود و کتاب دیگر که در آن طرف حدیث طبری را جمع کرده است و از ابو المعالی جونی نقل کرده است

که او تعجب میکرده و میپرسیده در بغداد در دکان حقایق کتابی دیدم که روایات حدیث غریب را در آن جمع کرده بودند و پیش
 نوشته بودند که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث من کتب مولاه فعلی مولاه و بعد از این جلد بیست و نهم است پس
 از علماء مخالفین اقرار بقرائن حدیث نموده اند و مستند بر بعضی دو کتاب شانی گفته است که ما هیچ فرق از فرق اسلام
 ندیده ایم که آنکا را اصل حدیث غریب و کرده باشند بلکه اختلاف در دلالت بر خلاف کرده اند پس اکنون بعون الله تعالی
 اثبات دلالت آن بر امانت می نمایم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی یا مروالی بقصر که مطاع باشد در هر چه
 آمده است دویم آنکه در این مقام این معنی مراد است اول آنکه ما معنی الفاظ را باطلا و اکابر عربیت و بیان ایشان
 میدانیم و هم این معنی را در نظم و شعر خود بیان کرده اند و ابو عبیده که در لغت ملایم سخن او است در تفسیر قول
 حق تعالی که ما وکم التارهی مولکم گفته است که معنی مولکم آنست که آتش جهنم اولی است بشما و بیضاوی و زحری
 و سایر مفسران در این معنی از گفته اند و اتفاق کرده اند مفسران در قول حق تعالی و لیکل جعلنا مولی مما لکم الاولاد
 و الاقریون مراد آنست که ایشان را ولی و احقند میراث و قراء و سایر اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی
 بیک معنی استعمال میشود و اکابر بلغاء و شعراء در اشعار بسیار باین معنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام
 و ابوالقاسم انباری از برای ولی هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی بیتی است و این شهر در نهایت گفته است که اسم
 مولی در حدیث مکرر واقع شده است و آن اسمی است که برخاست بسبب اطلاق میکنند بر رب و مالک و منعم و ازاد
 کننده و بارودوست و تابع و سرپرست و هم سوکنند و کسیکه بجای او و پسند باشند و بنده و ازاد شده و کسیکه انعام
 بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام یابد و مولی و ولی از این امر است و از جمله اینست حدیث من کتب
 مولاه فعلی مولاه بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله حدیث اینست که هر زنی که نکاح کند بر خست مولای خود
 نکاح او باطل است و بر وایت دیگر و لیها وارد شده است یعنی کسیکه مولی را و بست و صاحب کشف گفته است که دو
 ایدانست مولی بمعنی قاضی و ماینیدکان تویم یا یاور مائی یا مولی امور مائی و اما دویم که مراد اولی در این مقام حبس
 اختیار کل و اولی بقصر و ندی میراث مراد است بچند وجه اثبات بنمایم اول آنکه گوئیم که ازاد شده و هم سوکنند معلوم
 که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آنحضرت نبود اول ظاهر است و ثانی از برای آنکه آنحضرت هم سوکنند احدی نمیشد
 که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند ازاد
 کننده و مالک و همسایه و داماد و پیش سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بمقتضای
 مانع از سر و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت و پی و اداری در دین و دلائی
 عقی زیرا که هر کس معلوم است و جواب ولایت و نصرت و مؤمنان و قرآن مجید ناظر است باین پس برای چنین امر و اتفی
 گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام جمع کند و هم چنین اگر مراد ولای عتی بود تعلق آن به سر و امر معلوم
 بود در جاهلیت و در اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ايضا گفتن عرا صبح مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه متنا
 این احتمال است پس میناید که مراد اولی بند بر او است و امر و حق ایشان باشد و این معنی اما نیست این وجهی است که مستند
 مرتضی ذکر کرده است و فقیر با چند تقریر دیگر بخاطر قاصد میرسد اول آنکه اکثر مخالفین مانند قوشچی و غیره احتمالی کرده اند
 انداز روی اضطراب است که مراد قاصد محبت باشد و بر هیچ غافل پوشیده نیست که بیان این معانی موقوف نبود بر جمع
 مردم در چنین وقتی و در میان راه مرود آمدن و بسیاری از احکام از این ضرورت بود که حضرت باین اهتمام در بیان آنها
 تصریح و باین حکم را مردم گفتن ضرورت نبود بلکه باینست که حضرت میراث مؤمنین را وصیت کند که باری کن هر که من او را
 یاری میگردم و دوست بدار هر که من او را دوست میدارم و در خبر دادن مردم باین امر فایده معشیه نبوده مگر آنکه
 مراد باین نوعی از محبت و نصرت باشد که امر از انبست بر عایا میباشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت به حضرت
 و واجب بودن متابعت ایشان از احوال یاری می کند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را بجهت ایمان
 پس از این معانی ثابت است و تیم آنکه بر نقد بر یک محب و ناصر مراد باشد بقراین خصوصیات این واقعه هر غافل که باشد

علم میرساند که مقصود اصلی امامت و خلافت است چنانچه اگر فرض کنیم که یکی از ائمه هدی از اهل بیت و فاضل جمیع
خود را جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقربا و اقرب و مخصوص ترین خلق باشد یا و بگوید هر که من دوست و یار
او بودم این دوست و یار او دوست بعد از آن دعا کند یا و او را و لعنت کند خدای او را و این سخن را نسبت بیکری
نگوید و خلفه دیگر از برای خود تعیین ننماید چنانکه امام امدی از رعایای او شک کند در آنکه مراد خلافت او است
و تطبیع مردم در نصرت و محبت و ترغیب ایشان در اطاعت و ستم آنکه هرگاه پادشاه ناقض احکام در حق مردم ضعیف
بمعاوی بگوید که هر که من یار او بودم فلان یار او دوست و یار او را لعنت کند یا پادشاه یاری هر کس نماید و از
آن مردم ضعیف اگر عانی نماید یا عانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه
باید که آن شخص که حضرت رسول این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک مرتبه انحضرت باشد
و اقلاً و لا یتی و نقاد حاکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را میتوان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت
بر امامت دارد و بعد از آنکه از وجوهی که دلالت میکند بر آنکه مراد جمعی اولی بتصرف و اما مستثناست که در اکثر احادیث
که مشهوره است بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرموده یا نیستیم اولی شما از جاهلانی شما و بعد از آن
فرمود پس هر که من یار او بودم علی مولای او است و هر که عارف با سالیب کلام است میداند که آن سؤال اول فرنی
را خلاصه است بر آنکه مراد جمعی اولی است که پیش از آنکه است و چون اولی در کلام سابق مقید بخیر و جمالی از احوال
نبیست پس افاضه عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند که حذف مطلق افاضه عموم میکند که فرنی بر خصوص
و جمالی بوده باشد و الا الفاظ در کلام لازم میباشد مخصوصاً که در اینجا من نفسکم مذکور شده وادی زاهست که هر
تصرف مشروع که خواهد بود پس هرگاه او اولی از نفس باشد پس رسد و از آنکه هر امری که خواهد نسبت با ایشان
بکند و هر تدبیری که محلیت دانند را مورد دین و دنیا ایشان بعمل آورد و ایشان را با و اخباری نباشد و معنی امیا
همین است و ابصار معلوم است که آنچه حضرت از ایشان سؤال نموده و طلب از ایشان فرموده مانع است که حق
در قرآن مجید برای انحضرت اثبات فرموده است که التی اولی بالموئین من انفسهم و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه
مراد از این آنست که بیان کردیم چنانچه زینب زینبی در کشف گفته است که اولی است یعنی مؤمنان در هر چیزی از امور
دین و دنیا از نفس ایشان و لهذا مطلق فرمود و مقید بقیدی نکرد پس واجبست بر ایشان که انحضرت احب باشد
نسوی ایشان از جاهلانی ایشان و حکم او نافذ و نافذ باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق و لازم تر باشد بر ایشان از حق
جاهلانی ایشان و شفقت ایشان بر انحضرت مقدم باشد بر شفقت ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند
نزد او و فدای او گردانند هرگاه امر عظیمی رود و جان خود را فدا و گردانند در جنگها و آنکه متابعت نکنند امری را
که نفسهای ایشان دعوت میکنند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را بان بخواند
و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و سائر مفسران نیز چنین گفته اند پس از سنیاق کلام معلوم است که مراد اثبات
آن اولوبست که حضرت رسول داشت از برای حضرت امیر و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی قوشچی و غیره گفته اند
که اللهم والین و الا له فرنیه اینست که مراد از مولی محب یا فاضل است بلکه فرنیه معنی اولوبست چنانچه در
اول آنکه چون از برای انحضرت اثبات ریاست عامه و امامت کبری نمود مشیت آن محتاج بود بعسا کروا عوان ناصح خیرخواه
و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب هيجان حسد و عداوت بود که مظنه ترك نصرت و اعانت
خصوصاً با وجود آنچه میدادند از کینههای پرینه که در سپینهای منافقان حاضر بود تا کید آن نمود بدعا کردن از برای
آن اعوان و لغز کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ابصار معلوم است که این قسم دعاها مخصوص امر و احاطه با کینه
و منافسان حاد رحمت نیست و تیم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامتست زیرا که اگر معصیت از او صادر
شود واجب خواهد بود بر کسی که علم هم رساند آنکه منعیش کند و ترك مواالاه بلکه اظهار معصیت از او صادر
از انحضرت برای کسی بدو نفعی دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز بر حال نخواهد بود که مستحق ترك مواالات و نصرت

کرد سبیل نکه اگر مراد بمولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود از این کلام طلب مؤالاه و متابعت و نصرت خواهد بود
 بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان
 پس دعا برای کسی که مؤالاه و نصرت او کند یا قول است خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است و چنانچه
 است که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که اینها هم اولی است که در روز غدیر نازل شد و سبوطی که از اکابر
 متاخرین مخالفین است در کتاب لئالی از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این آیه در روز غدیر
 غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد بمولی معنی است که با امامت کبری بر میگردد زیرا که امر به سبب کمال
 دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد بلکه اعظم ممتن آنها باشد اما منست که بان تمام میشود نظام دنیا
 و دین و باعث قیام بان قبول میشود اعمال مسلمین و چه چنان است که در اخبار مستفیضة عامه و خاصه وارد
 شده است که آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک تا آخر در این واقعه نازل شد چنانچه بعضی گفته است
 و غیر از این در تفسیر کبر از جمله احتمالات نزول این آیه که این آیه نازل شد در فضل علی و چون نازل
 شد دست علی را گرفت و گفت من کنتم مولاه فاعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس عمر و زاملافت
 کرد و گفت کوا و اباد تو و ای پسر ابوطالب صحیح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول این
 عباس است و و ابی بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و خسکانی در شواهد التشریل و جماعت بسیار روایت کرده
 که این آیه در غدیر نازل شد و این صریح است و آنکه مراد بمولی امام و خلیفه است زیرا که تهلل بد کرمین با نکه اگر
 تبلیغ نکند هیچ رسالت و تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ که مبایدا موجب آثاره فتنه بشود با آنکه حق
 ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد اینها هم دلیل است بر آنکه آن امر به که ما مور و تبلیغ او کردیده بود پس
 امری باشد که ابلاغ آن موجب صلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بان برای مردم قار و قیامت حلال و حرام ظاهر
 گردد و شرایع دین بان محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که
 ایشان در لفظ مولی گفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بان باقی میباشد چنانچه
 حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان بان منظم میگردد و امور مسلمانان و از جهت کینه که از آن
 حضرت در سینه داشتند مظنه ثوران فتنها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاه داشتن آنحضرت را از
 شر ایشان و چه پنجم است که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح در این واقعه نزد کسی که اندک اعتنا
 داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر از این منزل کنیم لا اقل قریبه میتواند شد بر آنکه مراد بمولی معنی است که مقتضی
 امامت است خصوصاً هرگاه ضم شود با آنکه جاری شده است عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا بر آنکه نزد یک بوفات
 خود خلیفه تعیین میکردند و در اکثر اخبار مذکور است که نزد یک شده است که من از میان شما بروم بان قراینی دیگر
 سابقا مذکور شد و چه ششم است که از نظم و ترتیب آنجا عتیکه و از جمع حاضر بودند ظاهر میشود که همه معنی خلافت
 فهمیده اند از این کلام مانند حسان بن ثابت که در کتب سیر و غیر آن مذکور است که از حضرت رسول مخصر شد و این
 باب قصیده گفت و حضرت او را تحسین کردند و سایر شعراء صحابه و تابعین مثل حارث بن نعمان قهری که این معنی را فهمیده
 بود و حضرت تصدیق و کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این قوی دلایل است بر آنکه مراد آنحضرت این
 بوده و عجبت از ما از بشری علماء مخالفین که در مقامات دیگر بقل بگراوی یاد و زوای اکتفا میکنند و بانند که ایمان
 و اشاره در کلام و مطالب عظیم است که لا میکنند و چون بمسئله امامت میرسند قناع حیا را از سر میکشند و در
 حصان منع میکنند عصمت الله و ایا هم من العصمة و العتاد و هدینا الی سبیل الرشاد فضل و کبر و کبر در حدیث
 مترقیست و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و مایه لا شرک الله است که حضرت رسول در مواطن بسیار بخت
 امیر فرمود که الله معی بمنزل هر روز من موسی و در آنکه یزیدان بن تمیم را دارد الا انه لا ینقی بعدی یعنی تو از من بمنزله هر روز
 از موسی و هر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و او را بان تمام اکتفا میکنند پیغمبر جدید است که در صحاح ایشان موجود است

چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که حضرت رسول
در غزوة تبوک علی را در مدینه گذاشت علی گفت یا رسول الله مراد میان زمان و اطفال اینست که از حضرت رسول
که آیا از حق نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه نیست پیغمبری بعد از من و در
صحیح مسلم باز روایت کرده است مجموع این روایت را و از این مستب روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد
بن رسید خواستم که مشافهه بن حدیث را از سعد بشنوم زقم بنزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا شنیدی
پس آنکستهای خود را در کوشای خود گذاشت و گفت بلی اگر شنیده باشم هر دو گوش من می گشت و ابضا در جامع
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از جابر بن انصاری مجموع این حدیث را و ابضا از حدیث صحیح مسلم و صحیح
ترمذی روایت کرده است که معاویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را میگردید و ابواو گفت چه مانع است از آنکه
سب کنی و دشنام دهی ابوتاب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سرچرخ که در حق علی شنیده ام هرگز او را سب
نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من میبود و در سر میداشتم از آنکه شران سرخ موی عالم از من باشد شنیدم از
رسول خدا که با و میگفت در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی گفت مرا باز مان گذاشتی
و ذکر کرد هما را که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا گفت الا الله لا یقوه بعدی یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری
بعد از من نیست پس سعد گفت شنیدم که در روز خبیر میگفت البته خواهم داد علم را از شما بگردم بیک دوست می دارد
خدا و رسول او را و دوست می دارد او خدا و رسول را همه ما کرد تا کشیدیم که شایر می آید پس گفت علی را طلبید
چون علی حاضر شد بدیده اش را دید داشت و در میگردید دهان مبارک خود را بر دید و او مالید و علم را با و داد
پس خدا بود دست او فتح کرد چون ایة مناهله نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت خداوند آنرا اینها
اهل هستند و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معجز ترین کتب ایشان است گفته است که حضرت امیر در هیچ غزوه از غزوة
که حضرت رسول در آن حاضر بود مخالف ننمود تا بعد بنه هجرت فرمود مگر در حین تبوک که حضرت رسول او را برای
خراسان مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و گفت ای منی بمنزله هرون من موسی الا الله لا یقوه بعدی
و گفته است این حدیث را جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند از ابی تریق روایت در صحیح ترین آنهاست روایت
کرده است از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقهها بعد از این است روایت کرده است این حدیث را از
ابن عباس و ابوسعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر بن عبد الله و جماعت بسیار دیگر از آنها تطویل
می انجامد و فاطمه دختر علی را روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا یا علی میگفت ای منی
بمنزله هرون من موسی الا الله لبس بعدی نبی و زوایا بن عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی صاحب
منی و ابن عقیله حافظ که جمیع طوایف او را نقل میدهند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص سندهای
این حدیث و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشان است این حدیث را بسند های بسیار از جمیع کثیری از صحابه
روایت کرده است و ابن شهر و تاریخ کامل از محمد بن اسحق و در بلخی و در قدوس اخبار از عمر بن الخطاب روایت کرده است که
رسول خدا یا علی گفت تو اول مسلمان فی داسلام و اول مؤمنانی در ایمان و تو از من بمنزله هرون من موسی و قاضی علی بن
محسن نوخی که از علماء غامه است این حدیث را از امیر المؤمنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر
انصاری و ابوهرون و ابوسعید خدری و جابر بن عمر و مالک بن الحویث و یزید بن عازب و زید بن ارقم و ابوزافع و عبد
الله بن اوی و برادرش زید و ابوشمر و حدیث بن اسید و انس بن مالک و ابوبکر بن اسلمی و ابوقباص و ابوعقیل بن
ابی طالب و حبش بن خبابه و معاویه بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن المسیب و امام محمد باقر و حبیث
ابی نایب و فاطمه بنت علی و شرح بن سعد روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول روایت کرده اند و ابن
حجر در کتاب فتح الباری و صحیح بخاری گفته است و شرح این حدیث که در روایت این مستب این روایت هست که بعد از آنکه حضرت
رسول این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر در مرتبه گفت و اخی شدم و گفته است که در روایت بر این غارب و در این

از قرآن یاد بی هشت که حضرت رسول با علی گفت یا من میباید در مدینه بمانم یا تو بمائی چون حضرت امیر از ایشان بیدار شدند و من
ماند پس شتید که جوی از منافقان میگویند که علی را از یزیدی بزد و مدینه گذاشت که از او از رده بود حضرت امیر از
آن حضرت وقت و گفت مرد چنین بیگویند حضرت فرمود یا زنی نیستی که از من بمنزله هرون باشی از موسی مگر آنکه
بعد از من پیغمبری نیست پس این سخن گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمرو ابو هریره و ابن عباس و جابر بن
عبد الله و براء بن عازب و قتیبة بن رقی و ابوسعید خدری و انس بن مالک و جابر بن سمرة و جیش بن خبابة و معاوية و اسامة
بنث عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و جمیع طرق از این عساکر در توجیه علی ذکر کرده است تمام شد سخن این خبر و
و مستند و حق الله عنه و در فتح البلاغة که مقبول لظرفین است روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین که حضرت رسول
با و گفت تو پیشروی آنچه من پیشنوم و تویی بنی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبری نیستی بلکه روزی بر منی و امور تو بخیر راجع
و از یزیدی الحدید که از مشاهیر علمای محدثین عامه است در شرح این سخن بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل
کرده گفته است دلیل آنکه آنحضرت و زید حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت است که حق تعالی از حضرت
موسی نقل کرده است که گفت و اجعل لی وزیراً من اهلی هرون اخی شد و یزید از یزیدی و اشتر که فی امری و رسول خدا
فرمود در حدیثی که اجماع بر روایت آن کرده اند جمیع فرقهای اسلام که توان من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه بعد از من
پیغمبری نیست پس ثابت کرد این را از برای آنحضرت جمیع مراتب او و منازل هرون را از موسی پس باید و زید حضرت رسول
باشد و حکم کننده پشت او باشد و تقویت کتله امر او باشد و اگر نه آن بود که خاتم پیغمبران بود هر آنکه بشیر باشد در
پیغمبری و هم میبود و یزید از برای الحدید در موضع دیگر از شرح فتح البلاغة گفته است که حضرت امیر المؤمنین در روز
شودی گفت بانی پیغمبر را بشیر است کرده بود آنها را در میان شما کسی هست پیغمبر من که حضرت رسول با و گفته باشد
که توان من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند نه و صاحب صواعق محرقه باین تعصب
عناد شد که اعدا عد و حضرت امیر است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این کرده است اما منع قوا ترش کرده است و
کدام متواتر از این واضح و قطعی تر میباشد که هر یک از محدثین ایشان از جماعی بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان
قول هر یک از آنها را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان ظاهر است و در کتب عقاید
در بسیار از اصول دین هر حدیثی که در یکی از صحاح ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره
که در طرق شیعیه که هر یک از ائمه روایت کرده اند و وجه استدلال باین سبب حدیث متواتر بر امامت آنحضرت بخیر
وجه تقریر آن میتوان کرد اول آنکه ظاهر بمنزله عموم است بحسب عرف خصوصاً هرگاه بعضی از منازل را استثناء کنند
اینصورت صریح میشود در عموم در تقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید که فلان مرد بمنزله من است پس آنرا
همه کس چنین میفهمند که در غیر وجود در کمال صفات دیگر مثل او است پس این کلام دلالت کرد بر اینکه جمیع نسبتها که در
میان موسی و هرون بود باید که در آن حضرت باشد پیغمبری و این معلوم است که از جمله نسبتها خلافت است
بود چنانچه گفت که اخلفنی فی قومی پس موسی غایب میشد هرون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت
امیر ثابت باشد و این غیر معنی پیغمبر نیست که استثناء شده است اگر گویند گاه باشد خلافت در حاکم اجوده مراد
باشد جواب گوئیم که استثناء پیغمبری بعد از وقت صریح است در این که مراد اعم است و الا احتیاج با استثناء نبود
با آنکه خلاف ظاهر لفظ است و دوم آنکه از جمله منازل هرون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی پس باید که حضرت
امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفصیل مفضل و قبح است عقلاً چنانچه دانستی و چه ستم آنکه از احادیث
متواتره معلوم است که حضرت رسول این سخن را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب بمنزله مخصوصی بود در وقایع
متباینه نمیشد و مثل آنکه در مسدود کردن دورها از مسجد و مفتوح کردن در خانه آنحضرت این را فرمود و در رستبه
حسن و محسن و محسن با ائمه اولاد هرون بشیر و مشیر این را فرمود و در استخلاف مدینه نیز فرمود و در
خداوند این را فرمود پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصاً منزلت خلافت و چه چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر

که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهاید و بکران گفته اند که در احوال
بسیار واقع شده است کثر کتب سنن من قبلکم خدا یعطی بالنعیم و القدر بالقدرة یعنی مرتب خواهد شد بر طبقه نیاز
که پیش از شما بودند مانند دمای غل که با هم موافقت و مانند پره های تبر که با هم برابرند و در بعضی از روایات وارد
شده است که اگر داخل سوزان سوسمار شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از خضر
عجل و سامری حادث شد پس باید که در این امت مثل آن نیز واقع شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بجز آن نبوده که
دست از متابعت خلیفه او برداشتن و او را ضعیف گردانیدن و منافقان را غالب شدن و مؤمنان را شکست
عامه و خاصه روایت کرده اند که چون امیرالمؤمنین از برای بیعت با ابوبکر عیسی را آوردند و بقیع حضرت رسول گرامی
و اثر را خواند که مشتمل بود بر تعظیم هرگز و توهین و شکایت از قوم خود و گفت یا بنی اُمّی القوم استضعفونی فکادوا
بقتلونی یعنی ای فرزندان من بدان و سپید که قوم مرا ضعیف گردانیدند و کشتند و فریاد بود مرا بکشند پیغمبر آنکه حاجتی از اهل
نقل کرده اند که وصایت و خلافت موسی منتقل شد با ولاد هرز پس از جمله منازل هرز از موسی است که اولاد او
خلیفه او و صیاء او بود ندان پس بمقتضای ترتیب با هر که حسرت و حسرت که با اتفاق عامه و خاصه مسیحی بنامهای پسرهای
هرزین شدند که خلیفهای حضرت رسول باشند پس بدو ایشان نیز با بدخلیفه آنحضرت باشد بمقتضای اجتماع کتب
و از جمله آنها که از علای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد شهربستانی است که در کتاب ملل و نحل در شأنی بنیان احوال
یهود گفته است که امر پیغمبر مشرک بود میان موسی و برادرش هرز چون موسی گفتا شر که فی امری پس هرز و موسی
موسی بود و چون هرز در حضور موسی فوت شد منتقل شد وصایت بر موسی که برساند بشیر و شیر اولاد هرز
بر سبیل استغفار و زرا که وصیت و امامت کاه مستقر مینماید و کاه مستودع ششم آنکه در خصوص غزوه تبوک
حضرت امیر را خلیفه کرد بعد بنده و عزلش معلوم شد پس باید که بعد از وفات خلیفه باشد و اگر از این منازل و مراتب
همه تشریف کنیم در این شک نیست که دلالت بر نهایی قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب منزلت هرز و بنی و انوار
ز و حافی و اختصاص جفا فی قرابت نسبی با مناقب جلیل که بر عالمان ظاهر است کسی را که هیچ جفا از جهات نداشته
باشد بجز از استیفاء و کفر که عین فقر است و شایسته کمال و اوانست مقدم داشتن عین خطا است و در هیچ عالم را
نیست والله الهادی الی سواء السبیل فصل بیستم در بیان اختصاص آنحضرت بجهت خدا و رسول و اظهار
آن معنی در مواظبت تعدیه شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس بن مالک که نزد
حضرت رسول مرعی آوردند حضرت فرمود اللهم انی باحب خلقک یا کل معی هذا الظبیر یعنی خداوند آید و بسوی من
محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من از این مرغ پس علی آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که زنی گفته
در این حدیث قصه هست و در آخرش است که انس با علی گفت که طلبد مرزش کن از برای من و تو از نزد من بشا رقی هست پس
بن حدیث نقل کرده و در مستند ابن حنبل از سفینه مولای رسول روایت کرده است که زنی از انصار در مرغ بر باز در میان
دو کمره نان گذاشته برای حضرت رسول بپزد آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوند آید و بسوی من
ترین خلق خود را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی آمد و صدای خود را بلند کرد و حضرت رسول پرسید که کس است که علی است
فرمود در را بکشا چون کشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تار و تار فرمودند و آن مغازی شافعی در کتاب مناقب پیغمبر
طریق این حدیث را روایت کرده است و از جمله آنها است که از انس بن مالک روایت کرده است که از برای حضرت رسول
مرغ بر بانی بپزد آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند فرمود خداوند آید و بسوی من احب خلق خود را تا بخورد
پس از این مرغ در خواطر خود گفته خداوند آید و از مرغی از انصار گردان پس علی آمد و در دهان او هسته گوید گفت که کس
منم علی گفت حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت بر کشت چون بخشد حضرت رسول رقم بپزد و فرمود خداوند
بپزد و بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد با من از این مرغ باز در خاطر کنز انبیا که خداوند آید و بکران او را
مردی از انصار در باز علی آمد و در او گوشتی که حضرت مشغول حاجتی است بر کشت چون نزد حضرت رسول

برگشتم باز این سخن را گفت پس علی آمد و در آن سخن گویند حضرت سه مرتبه فرمود در آن بکشا چون در آن کسودم و نظر
حضرت بر او افتاد سه مرتبه فرمود بسوی من بیای پس نشست و آن مرغ را هر دو تناول نمودند و روایت دیگر از او اینست
و دیگران چون حضرت امیر را اهل شد حضرت رسول فرمود چرا در کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین
خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر مرتبه سیم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که تو را
میاورد حضرت امیر گفت یا رسول الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه آن را بر کرد ایند حضرت با من گفت چرا چنین کردی
گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم خود را دوست میدارد و بر اویت دیگر فرمود مگر در
میان از انصاف و غیر از علی و فاضل از او هست و غامه و خاصه بطریق مستفیضه روایت کرده اند که از جمله مناقب که حضرت
امیر بر اصحاب شوری احتجاج نمود این منقبت بود و همه اعتراف بحقیقت آن نمودند و حضرت امیر از آن گواهی طلبید
گفت در خاطر من نمانده است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی مثل اشوی میری که نتوان پنهان کرد آن را از مردم بتمامه
بستن و بعد از آن که در او پیسی میبرد مگر میبکفت بنقر علی است و این مرد و بعد در مناقب از او واقع از آن کرده
عالم روایت کرده است که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر و مؤمنان دستهای مسلمانان
یا امام و پیشوای متقیان نزد من بود و با من از این مرغ میخورد پس حضرت امیر آمد و با او از آن مرغ خورد و آن خطب خواند و نیز
این حدیث را بخوستان از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک انصافی داشته و تتبع کتب خالفان بکند میداند
که فوق حد توان روایت کرده شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیه الا ولباء و بلاوری در
تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل الصحابه و طبری در کتاب الاکابر و ابن السعید در صحیح و ابو یعلی در
مسند و احمد بن حنبل در فضایل و قطری در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است از آن حدیثان محمد بن اسحق و
محمد بن یحیی از زید و ما زنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی و مالک و اسحق بن عیسی و عبد الله بن ابی صلیح و عبد الملك بن عبید
و مسعود بن کدام و داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی و بسندهای بسیار از آن و ابن عباس و امین و ابن بطیه
در ایامه بدیع روایت کرده است و ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقد و حافظ کتابی در طرق این حدیث و نیز
تصنیف کرده است و می بینیم نفاذ صحابه این حدیث را از آن روایت کرده اند و در فقر از رسول خدا روایت کرده اند یا آن
عذر و تی که اکثر ایشان با امیر المؤمنین گذاشتند و سعی را خضای فضائل او می نمودند و چون این حدیث ثابت شد دلیل
بر امانت آنحضرت زیرا که محبت خدا و رسول معنی ندارد بغیر آنکه او را مستحق ثواب و وفور طاعت و انصاف بصفات
حسنه از همه در پیش است و ثابت شده است که حق تعالی منزله است از آنکه محل حوادث باشد و تغییر و انفعال در ذات مقدس
او نمیشد و ایضا معلوم است که ثواب دادن حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقاید و انصاف بصفات حسنه و نیات صحیح
و اعمال صالحه نمیشد زیرا که تقصیل ناقص بر کامل و غاصی بر مطیع و جاهل بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جا
از قرآن مجید بیان این معنی فرموده است مثل قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی يحبکم الله یعنی بگو یا محمد اگر
هستید که خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی مرا کنید تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی ان اگر مکم تحب الله
اتبعکم بعد و سبب که گوی توین شما نزد خدا بر همه کار ترین شماست و فرموده است که خدا تقصیل داده است آنها را که جمعا
میکنند بآلهای خود و جانیهای خود بر آنها که نشسته اند و جهاد میکنند در جبهه بزرگ و فرموده است که مساوی نیستند
آنها که اتفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد از فتح مکه کرده اند و فرموده است فمن تعجل ميثقال
ذره خير لآبره یعنی هر که عمل کند بعد از تسکین ذره از خیر ثواب آنرا می بیند و فرموده است و ما نستوي الاخي والبصير
والذين آمنوا و عملوا الصالحات ولا المسكين قليلا ما تتلذذون یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند
و عملهای شایسته کرده اند با بد کردار بسیار کم مثل کرم پیشوند حق را و معلوم است که کوری و بینایی دل دارد است و
اکثر از آن مجید مشحون است با این مضمون و ایضا معلوم است که محبت حضرت رسول از قبیل محبت قرابت و بشریت نیست پس
کسی که محبت خلق یا شد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرونست با جماع و تقریر

آنکه حضرت خود قائل این قولست و با ثبوت افضلیت حق بودن بخلاف معلوم است چنانکه مکرر مذکور شد و متعینا
خالفان در اعتراض بر این دلیل کرده اند اول آنکه آگاه باشد مراد است خلق الله باشد خوردن مرغ و هر زیادهای
که اندک در بطی لیسجی داشته میسر اند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان اهل عربیت مقررات است که حد ف
متعلقات و اطلاقی از قبیل عموم است و اکل در کلام جواب امر است و قبل احببت نیست و در بسیار از روایان و
اکل مطلقا مذکور نیست با آنکه احببت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است باز مطلب ثابت میشود یا باعتبار
و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه و پیشانیان از آنحضرت بسیار بوده و شیخ مفید از
این اعتراض جواب مینویسند فرموده است که اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس این سخن را بیفکری
و حضرت را بر میگردانید و خود را مستحق سخط حضرت رسول میگردانید که این فضیلت برای اخصا و خاص حاصل شود و حضرت رسول
نفر بر او بر این فهم که دو فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد یا آنکه مکرر در میان انصار از او هینری هست و اگر آن مراد
بود بایست حضرت بفرماند که فضیلتی در این سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال میبود
چگونه حضرت امیر این را بجهت بر افضلیت و احقبت خلاف خود میگرد در شوری و آنها را قبول این میگردند بایست حد
جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام مفید قدس سره و ایضا
گویم که اگر این دلیل افضلیت میبود این سخن را از برای رغابت از منافقان کتمان شهادت میگرد تا مستحق نفرین حضرت امیر
شود و سپس کرده و در تمام آنکه ممکن است حضرت در آنوقت احب و افضل خلق باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده
باشند و جواب همانست که این خلاف اطلاقی و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ است که واجب جمیع خلق است بغير حضرت
رسول و جمیع احوال و از منتهی بر سایر انبیاء و اولیاء و دلیلی بر تخصیص ضرر کلام هست و ذکر خارج کلام و جوابها
سابق اکثر در اینجا خاص است خصوصاً فقه شوری و بعضی از فضلا و جواب گفتند که این خرق اجماع مرکب است زیرا که
جموع امت مرتدند باین قول و قول اول تفصیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات قول دوم تفصیل دیگری بر او در جمیع
احوال و اوقات و این احتمال که تو گفتی هیچ یک از این قائل نمیشوند بدانکه از بعضی احادیث مشیعه ظاهر میشود که آن
مرغ بر این را جبرئیل از هشتاد و نه مرتبه بر آن است که حضرت با آن سخاوت و قنوت انس و غیره و از حاضران نیز
نگردد و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام هشتاد و نه مرتبه بر او و آنست خوردن و بر این افضلیت آنحضرت
در این واقع مضاعف میگردد و دلیل بر عصمت و امامت هر دو میتوانند شد و تم تقبی است که در قرءه خطا هر شد
چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا در روز خیر گفت الله میدهم این علم را
بر مردی که دوست دارد خدا و رسول را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد غم نکند من دوست نداشتم اما رن و مکرر از او
و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بایست که از برای این امر را بطلبید پس حضرت رسول علی و طلحه و عمار را داد و گفت
برو و ببین که تا حق تعالی فتح را بر دست خویش جاری کند چون حضرت امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظری بعبق کرد و با او از
بلند با حضرت رسول خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود با ایشان قتال کن تا کوهی برهند و خدا تعالی
در سالن من هر گاه این را بکنند خون و مال خود را از تو حفظ کرده اند و حق و حساب ایشان بر خداست و ایضا صاحب
جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سلمه بن اکوع که علی با حضرت رسول بجنب خیر رفت از برای
آنکه دیده مبارکش رمد داشت و در میگرد چون حضرت رسول با سایر لشکریان و نه شد حضرت امیر با خود گفت که حضرت
رسول بجنب برو و من با او بروم پس از مدتی به پیاف آمد و با حضرت خلقی شد چون انشی شد که صباحی فتح خیر شد حضرت
رسول گفت فردا خواهی آمد علم را یا خواهی که رفت علم را مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او را گفت دوست میدارد
خدا و رسول را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد تا کاه دیدم که علی پیدا شد و امیر خدا شنید که او میاید پس مردم گفتند
علی آمد پس علم را بدست آورد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضا در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم هر دو از سهل بن سعد
روایت کرده است که رسول خدا در روز خیر گفت الله میدهم فردا علم را بر مردی که خدا فتح کند بر دشمنهای او و دوست

دارد خدا و رسول و زود و دست دارد او خدا و رسول و این مردم در تمام شب در این اندیشه بودند که آیا یکی خواهد داد
علم را چون صبح شد همه صحابه با ملا محمد بن ابی بکر آمدند و هر یک اسبشان را داشتند که با او بدهند پس حضرت فرمود کجاست
علی بن ابی طالب همه جدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد میکند پس علی را طلبید و در دپهای او رمی بود پس
آب دهان مبارک در دپهای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه کو با هر که در دپش نداشتند علم را
بدست او و این علی گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتاتی روانه شو تا نزول کنی بساحت
ایشان پس بخوان ایشان را بسوی اسلام و خبر ده ایشان را آنچه واجبست بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا انو کند که
اگر هدایت کند خدا بسبب تو بکرم را هبناست از برای تو از جمیع شران سرخ مو که در میان عرب بسیار معتبر است و
روایت سعد بن ابی وقاص که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول حق تعالی و
هَدَّيْنَاكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا روایت کرده است که حضرت رسول اهل خبی را عاصره نمود تا آنکه بر صحابه کمر سنگی شد پس
مستولی شد پس علم را بفرمود و با جمعی از صحابه او را بجنک اهل خبی فرستاد چون مقابل آنها شدند عمر و اصحابش گفتند
و بسوی حضرت بروکشند و او نشست میله را با اصحابش را بچین و بدلی و اصحابش نشست میله را و با بزرگ و با سر
و حضرت را در از و زد و در شفق غار رخ شد و بیرون نیامد و او بکر علم را گرفت و رفت و با اصحابش که بچین پس با عمر
علم را برداشت و شکست یافت و برکش چون این خبر بحضرت رسول رسید فرمود بخدا انو کند که فرما علم را
میله هم بر روی که دوست میله را خدا و رسول و زود و دست میله را خدا و رسول و زود و دست میله را خدا و رسول و زود و دست
علی را و وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد کردن کشیدند بسوی آن با بکر و عمر و مردانی چند از قریش و هر
یک اسب را و بودند که شایه علم را با و داده شود پس حضرت رسول سلمه بن اکوع را فرستاد و علی را طلبید و بیرون
حاضر شد و شری سوار بود و بزرگ حضرت رسول رسید شری را خوانا بنید و دپهای خود را از شدت و جوع بقطعه
از بر سرخ نمایی بسته بود گفت من دست علی را گرفته میکشیدم تا بترد پس حضرت رسول او را دم حضرت فرمود چه
میشود ترا گفت رمد در دپهایم همه رسیده فرمود نزد یک من بیا چون نزد یک مذهب دهان مبارک را زد و پاهای
های او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن تا در جوه بود در چشم ندید پس علم را بدست او داد و روانه کرد
و این معجزه از ابو هریره روایت کرده است که چون علی علم را بدست معجزه گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او میرفتم
و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خبی نصب کرد پس یکی از علماء یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو
کیستی گفت منم علی بن ابی طالب پس روی با صحابه خود کرد و گفت بحق خدائی که تو زنده ای و منی فرستاده است که او بر شما
غالب خواهد شد و بر روایت ثعلبی و دیگران حضرت خلافت پناه علم حضرت شیم را گرفت و حمله را خوانی پوشید پس چون
پای قلعه خبی آمد مرجع بغداد روزهای گذشته از قلعه بیرون آمد و خود مظلومی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگ
سوراخ کرده بر بالای خود بر سر گذاشته بود و در جز میخواست شروع کرد بر جز پیش رفت و در حضرت در میان
ایشان و شد پس حضرت شری بر سر او زد و او را که سنگ و خود و سران مردم را بد و نیم کرد و شمشیر بردن نهایی
او نشست چون یهود این حالت مشاهده کردند بقلعه کوچیدند و در قلعه را بسته و از دروازه بود از بقطعه سنگ
در میان سوراخی بود حضرت دست معجزه را از آن سوراخ کرد و در انجوی حرکت داد که تمام قلعه بارزید و در را کند
و مانند سپر از او سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر خواستند
که او را حرکت دهند تا او نشست حرکت داد و آن در از عظمت و سنگینی بمرتبه بود که آنرا چهل نفری بسند و چهل نفر
میکشودند و غراب مجزات آن ولی خدا در آن غره بسیار است که حد ثانی و موثران عامه و خاصه بطریق متعدده روایت
کرده اند و بعضی زاد رکاب جوه القلوب را زاد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما را به مقام اثبات محبت و
محبوبیت خدا و رسول است نسبت با حضرت و آنکه جمعی که غاصب خلافت حضرت بودند در این جنک کمر بستند و با آن
منقص از روی پیشی با از و مندان منزه عظمی و منقبت کبری بودند و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی

بچند طریق و این معازلی بدو از ده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطریق بسبار و ثعلبی بچند بن طریق و محمد بن یحیی از وی
و محمد بن جریر طبری و وادی و محمد بن اسحق و یحیی در دلائل النبوة و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشعری در کفایه عقاید
و ده بلی در فردوس الاخبار بطریق متعدده روایت کرده اند از علی و عمر و عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمه بن اکوع
و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان ذکر کرده اند که سابقا علم را با یو بکر و عمر داد و
ایشان که بچند و بعضی عثمان را نیز گفته اند و اشعار حسان بن ثابت که در این واقعیه حضرت رسول در مدح آنحضرت
فرموده مشهور است و هم چنانکه اصل غزوه خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است اما استدلال با این قصه
بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه مبتنی میتوان نمود که هیچ عاقل منصفانکار نتواند نمود وجه اول آنکه یو بکر
عاقلی معلوم است که اگر مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلما نازادان شریفی با آنحضرت هر اینه صحابه
با ان جویی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را عزیز میدادند و فدا کردند و علم را با ایشان داده شود و فدا
حسد بر آنحضرت در این باب نمیدادند و شعراء در مدایح خود ذکر نمیکردند و حضرت امیر و مفاخران خود ذکر نمیکردند
پس معلوم شد که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هرگز مخالفت ایشان را اخبار ننماید و جان خود را
بطیب خاطر در راه ایشان بذل کند و مراد محبت خدا و رسول آنحضرت است که دو همه امور و جمیع احوال و از جمیع جهات
محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانکه مکرر مذکور شد و اگر
بوجه دیگر بفرماییم و گوئیم که مراد محبت من جمیع الجهاد است یا محبت فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت به مؤمنی موجب اینها
هست و اختصاص بوجه است و محبت من جمیع الجهاد لازم دارد عصمت زیرا که هر صفت مرجوحی اقتضای یا مستلزم
است که از این جهت و از دست ندارد و اگر از این مراتب هم تزلزل کنیم در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و منفعت
عظمی هست برای آنحضرت پس تقدیم خبر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است و بر حکم علم خالصست و وجه دوم آنکه بعد از آنکه
تا قبل از عاقل یحیی نمی ماند که هرگاه اول علم را با یو بکر و بعد از آن بعد داده باشد و ایشان که بچند با شنید از کتب ایشان
از زوده باشد بعد از آن بفرماید که فرزدا علم را به شخصی میدهم که صاحب این صفات باشد و بدست او فتح بشود البتة
ان شخص مخصوص به این صفات باشد و از صفات در آنها که منزه شدنند بنیاد پس اگر از آنحضرت بجای این صفات
مبهرمود که فرزدا علم را به کسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در آنها که بشیر علم را گرفته بودند
بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا معلوم شد که ابو بکر و عمر و دست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول ایشان را
دوست نمیداشتند و شک نیست که آنکه اینها منافی رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است و چون تواند بود
که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول زاد و دست نداد و حال آنکه حق تعالی فرموده است **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** یعنی
انها که ایمان آورده اند محبت ایشان بجزا بیشتر است از محبت مشرکان بپناه او ایضا فرموده است که اگر خدا زاد و دست میداد
پس میروی که خدا شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات ایشان را قبول نکرده باشد
زیرا که حق تعالی فرموده است بدو سبب که حق تعالی دوست میدارد آنها را که قتال میکنند در راه او و فرموده است که
دوست میدارد تو به کنندگان را و دوست میدارد و مقصود از این مقبول نشده خواهد بود جهاد ایشان و توبه ایشان
از مشرک و تطهیر ایشان بهر معنی که باشد بکر میباید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از توکل کنندگان
و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسبار جایای که بهر محبت خود را نسبت با این جماعت یاد کرده است اکثر
ایشان یکی از این جماعت میبودند یا دست خدا ایشان را دوست دارد و یا بد که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را
با ایشان نسبت داده است مثل خاشین و ظالمین و کافرن و فوج کنندگان بدینا و مستکبرین و مسرفین و از حد تجاوز کنندگان
و افساد کنندگان در زمین و کفار و ایم و مخالفان خود و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از ایشان نموده
و کسیکه با این مشابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت است ندارد و هرگاه آنها استحقاق خلافت نداشتند
باشند خلافت منحصر میشود در آنحضرت با جماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است که این دو دلیل را بیکدیگر تمام کرد

بآنکه بگوئیم اگر را دعوت کامل است در جمیع احوال و در جمیع جهات پس دلالت میکند بر امانت آنحضرت چنانکه دانستیم
 و اگر را مطلق محبت است پس دلالت میکند بر خط معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانکه معلوم شد و بدانکه حق تعالی
 فرموده است یا ایها الذین آمنوا من برئ منکم عن دینهم فسوف یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونهم اذ لکم علی المؤمنین
 اعزۃ علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتی من یشاء والله واسع
 علیم معنی ابیرویی که ایمان آورده باشد هر که مراد شود و برگردد از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد داخل گروهی را که
 دوست دارد ایشان را و دوست دارد ایشان خدا را و دلیل و متواضع باشد برای مؤمنان و مشداید و غالب
 باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کنند این فضل خداست بعد از هر که خواهد
 و خدا واسع العطاء و ذاتا است و از این حادث کذب نشنیده ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف ایشان را در این
 ساخته حضرت امیر المؤمنین و اصحاب و بنده که با طهر و زبیر و معاویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصاف آنحضرت
 رسول الله امیر المؤمنین را با آنها وصف کرده موافق است با اکثر اوصاف این خصوصاً محبت و محبت و قطع نظر از آنکه
 معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از اینها جز نبی در آنحضرت کامل بود که کسی قدر بر آنکه
 آن جمیع است نمود و در طرق عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این اید در شان آنحضرت نازل شد
 و مؤمنان اینست که صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود و صحیح ترمذی از حضرت امیر روایت کرده که در جنگ حدیبیه
 بیرون آمدند بسوی حاجی اعمی از رؤسا و سرکردهای مشرکان و گفتند بیرون آمده بسوی جمعی از پسران ما و غلامان ما
 و از خدمت کریمانه اند پس دهیلانها را بسوی ما پس حضرت رسول غضبناک شد و فرمود که ای گروه قریش البته ترسیدید
 خالف امر خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که اگر در شما از اینند بشماران گروهی اند که امتحان کرده است
 خدا دل ایشان را برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند آنجا عرض نمود که از جمله ایشانست خاصه
 النعل یعنی پنبه کنند و نعل من و چون کارهایی که متعلق بحسد مبارک آنحضرت بود و سفرها حضرت امیر متوجه آنها شد
 در آنوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیر پنبه کند و حضرت امیر مشغول آنکار بود و عبد الله بن احمد حنبل
 در مسند بطریق بسیار این حدیث را روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ابی بکر و قریش ترک این سخن
 میکنند و الا میفرستد بسوی شما مردی از شما را که خدا امتحان کرده باشد دل و از برای ایمان که بر مذکر نهایی شما را
 از برای این گفتند یا رسول الله ابی بکر است فرمود و لیکن است که در حجر نعل میزنند و بر روایت دیگر از ابی سعید
 خدی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در میان شما کسی هست که بر تو اهل قرآن قال خواهد کرد مثل آنکه من
 بر تو اهل قرآن قال کردم ابی بکر گفت منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه لیکن است که نعل میزنند و بر روایت دیگر
 احادیث متفرقه است که در کتب معتبره عامه در این باب وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده است از صحیح ترمذی
 از راه بنی غازی که حضرت رسول دو لشکر فرستاد بسوی عین و ربیع علی را امیر کرد و پروردگری خالد بن ولید را و فرمود که اگر
 بکار و از من می شود علی بر همه امیر باشد پس حضرت بکلمه وافح کرد و از غنایم آن قلع مجاری را برای خود برداشت خالد
 شکایت علی برداشت جاریه را در نامه نوشت و بمن داد که از برای حضرت رسول آورد چون حضرت نامه را خواند و نعل
 مبارکش متغیر شد و فرمود چه بیعتی در باب مرده بکند و دست میدارد خدا و رسول و او دوست میدارد او خدا و رسول را
 من گفتیم بنام مبرم مجد از غضب خدا و رسول و من نقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را او دم و در صحیح بخاری نیز وارد شده
 و در اینجا این زیادتی که حضرت او از خمس زیاده از اینست که برداشته است و این بی حد بدین قصه را روایت کرده است
 و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت رو برو من و منقت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت و از ایشان
 که با ایند تا آنکه بریده اسلیمی که چهارم ایشان بود شکایت علی کرد و گفت جاریه از غنیمت از برای خود برداشت پس حضرت
 رسول عذری غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را از برای من بکار آید که علی از منست و من از
 علی ام و او را هر مؤمن است بعد از من و حضرت او از خمس زیاده از اینست که برداشته است پس این بی حد بدیده است

که این حدیث را احمد و مسند مجید بن سند روایت کرده است و اگر محمد بن ابی حنیفه این حدیث را روایت کرده اند و این حدیث را
جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و غیر ساند از
جانب من رسالت را مگر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت نوزدهم که ائمه بصیرتی داشته باشند و از کتاب معتبر
ابرهیم بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده که چون حضرت امیر قلعہ خیبر را فتح کرد حضرت رسول فرمود که اگر
نهان بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در حق حضرت عیسی گفتند هر چند امروز سخن در باب تو میگویم که هیچ کس
نکند ری مگر آنکه خاله گفت پای تو را بردارند و بقیه اب دست سشون تو را بگیرند و با آنها طالب شفا کنند و لیکن سیر است
تو را آنکه تو از منی و من از توام و تو وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هر یکی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد
از من و تو بری میگردانی ذمه مرا و قتال خواهی کرد بر سشون و تو در آخرت نزدیک ترین خلق خواهی بود بسوی من و تو بر
کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه کس در حوض کوثر بمن وارد خواهی شد و اول کسی که حله هشت میبوشد بمن
تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت میشود از امت من توئی و شیعیان تو پیغمبرهای نور خواهند بود و باروهای سفید
در درون من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسانیکان من خواهند بود و هر که با تو جنگ کند با من جنگ کند
و هر که با تو صلح کند با من صلح است و از تو از من است و اشکار تو اشکار من است و فرزندان تو فرزندان منند و تو و عیال
مرا بعد خواهی آورد و حق با تو است و حق بر زبان تو در دل تو و در میان دو دیده تو است و ایمان مخلوط است با کوشش
خون تو چنانچه مخلوط است با کوشش و خون من در حوض کوثر وارد نمیشود بر من دشمن تو و غایب نخواهد بود از حوض کوثر
دوست تو و با تو در حوض کوثر وارد خواهند شد پس حضرت امیر سر سجده گذاشت و گفت حمد میکنم خدا را که منت
گذاشت بر من ایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را و مرا محبوبترین خلق نزد پیغمبران و سرور مسلمانان کرد ایند بخض احسان
و فضل خود بر من پس حضرت رسول گفت یا علی اگر تو نمیبودی مؤمنان بعد از تو شناخته نمیشدند و فضل چنانچه در دنیا
اختصاص حضرت امیر است بحضرت رسول در آخرت و هم از بودن و مینا بر امور و در آن چند مطلب است مطلب اول
آنکه شست در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که چون حضرت رسول بر اداری قرار داد در میان صحابه
حضرت امیر کربان بن عمر بن خطاب و رسول آمد و گفت یا رسول الله بر اداری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر نکردی
حضرت رسول گفت تو را در منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا
یا علی گفت از من بمنزله هر یکی از موسی برادر منی و صاحب منی و از ابی اظفیل روایت کرده است که چون عمر بن خطاب
خلافت را بشوری قرار داد در میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد پس حضرت امیر با ایشان شمار را بجا آورد
میدهم که یا در میان شما پیغمبر من کسی هست که حضرت رسول بر اداری در میان او و خود قرار داده باشد و وقتیکه
مسلمانان را با یکدیگر برادر کرد گفتند نه پس ابن عبد البر گفته است که از جوه بسیار روایت کرده اند که علی میگوید که
من بنده خدا و برادر رسول اویم و این سخن را بغیر من کسی نمیکند مگر بسیار دروغ گوئی و قهقهه مواخات از متواتر است
و این جنبل در مسند هشت سنند روایت کرده است از جمعی و ابن مغازی هشت سنند روایت کرده است و ابن حنیبل
مالکی در فضول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست که حضرت رسول برادر کرد ایند هر یک از مهاجر
و انصار را با کسی که در سعادت یا شقاوت نظیر او بود چنانکه ابوبکر با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر
و سلمان را با ابوذر و هم چنین سایر صحابه را برادر کرد ایند و حضرت امیر را با کسی برادر نکرد حضرت امیر کربان شد حضرت رسول
فرمود تو را از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت علی از من است و من از اویم و او از من بمنزله هر یکی
از موسی و مضامین این اخبار صریحند و آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سایر صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی
که شایسته برادری او باشد نبود پس باید در امامت و ریاست بنشیند حضرت بوده باشد و در مسند احمد مجید سنند از
جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول گفت دیدم که در بهشت نوشته بودند و هر سال پیش از آنکه حق تعالی
آسمانها را خلقت کند محمد رسول خدا است و علی برادر رسول خدا است مطلب دوم آنکه آنحضرت صاحب از خدا و رسول

[illegible]

عزیزنا که همیشه بر علی کسی جز آن نبوده که با آنحضرت سخن بگوید و از عاقلان روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت
رسول علی را در کوفه و بوسید و گفت دو مرتبه دیدم فلانی تو بادای بگانه شهید چون علی حاضر نبود میفرمود که کجا
محبوب خدا و محبوب رسول او و این حجر جزو اول این حدیث را از عاقلان روایت کرده است و بسند های بسیار در
صحاح عاقله و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و او اینکند
از جانب من رسالت را مگر علی و این عبد البر در استیفاء گفته که رسول خدا دو سال و دویم هجرت دخر خود فاطمه
ستده زن از اهل بیت را نظیر عرم دخر عمران زویج نمود بعلی و با و گفت نوزاد تو بیج کردم بکسی که ستم و بزدل
خلق است در دنیا و آخرت و بد رستیکه اسلام او پیش از همه صحابه بود و علمش از همه بدیشتر است و حلش از همه
عظیم تر است اسماء بنت عیس گفت دیدم دو وقتیکه رسول خدا آن دو بر کعبه خدا را بباید کرد داد دغای بسیار از
برای هر دو کرد و دیگر و او را در عاقلان ایشان شریک نکرد و از برای علی دعا میکرد و میگوید که از برای فاطمه دعا میکرد و اینها
روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب کرد بکروه ثقیف دو وقتیکه بنزد آنحضرت آمدند و گفت
یا مسلمان میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از من است یا گفت مثل خان من است پس کردن شما را خواهد و در
فرزندان شما را سبی خواهد کرد و ما الهای شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که از روی مارت نکردم من سگ
در آن روز و سینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید بدیشتر پس رد بعلی کرد و دستش را گرفت و در مرتبه گفت و این
مؤلف گوید که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشتند از قسم و وعه پروا نداشتند است زیرا که این سخن را مؤلف همین در
جنگ خیبر و موطن دیگر گفته و البته یکی یا زیاد دروغ خواهد بود و چون شرم نداشتند بر او نداشتند است که مرده
از فحش حال او دانند که او دروغ میگوید و او از همه گس جریج بود بخلاف او اگر کو بنده مرادش این بوده که اهل بیت
این امر را در خود نمیدیدند این را نداشتند اما بایست که این مواظب فرار از او کند و در جامع الاصول از صحیح نسائی و در
مشکوٰه از صحیح ترمذی روایت کرده که ابو بکر و عمر فاطمه را از حضرت رسول خواستگاری کردند و حضرت نداد و عذر فرمود
که او کوچک است و علی خواستگاری کرد با و داد و احادیث در باب اخلاص حضرت امیر حضرت رسول زیاده از آنست که
در این رساله احصاء توان کرد و هر غافل که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه پادشاهی یا امیری یک
شخص از قاری خود را پیوسته مورد عنایت خود کرده اند و در امور کلیه و جزئیة با و توسل جوید و پیوسته او را محرم
اسرار خود کرده اند و در همه احوال در جمیع خلق مبالغه و مدح او کند البته او را برای خلافت خود مهیا کرده و این
اولی است بر مارت و نیاست و از آنکه صریح بگوید که او جانشین منست خصوصاً هرگاه این امور از کسی صادر شود که میگوید
است که محبت او تابع محبت خداست و منشی بر امور نبوت و روابط بشریت نیست پس اینها ادل دلائل اند بر افاضت و خلا
آنحضرت فضل و تجلیل در بیان آنست که بر او ایات مسنعه و اخبار صحیح که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است
که حق همیشه با امیر المؤمنین است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوانی از ابواللی روایت کرده است که رسول خدا
فرمود بعد از من فتنه خواهد بود چون آن فتنه ظاهر شود بر شما با تمیلا زمت علی که او جدا کنند حق و باطل است فلان
عمر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که از من مفارقت
از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بقا و گفت که اگر بر سبی علی بود
میرود و مردم بوادبی دیگر میروند تو بعلی بر و مردم بگذارد که او ترا در ضلالت داخل نمیکند و از هدایت بیرون نمین
و ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول فرمود علی با حق است و حق با او است و از هم جدا نمیشوند و چون
کوثر بنده من آیند و اینها از عاقلان روایت کرده است همین مضمون را و این حدیث بد کثیر این حدیث خود من قایتب
که حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است و حق با او است و او با حق است و هر جا که او گردد و جمیع شهر ستانی و محبوب
عالمی که در کشف الحق استلال باین حدیث کرده است گفته است که بود آنحضرت با حق و جدا نشد از او از حق و
است که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج با استدلال داشته باشد و این حجر با حق در صواعق محرقه روایت کرده است

از طرفی از آن سله که گفت شنیدم از رسول خدا که می گفت که علی را قتل است و قرآن با علی است و هم جدا نمی شود
تا در حوض کوثر بنزد من آیند و این مرد و پسران صغیر را بطریق متعدده از آن سله و عایشه روایت کرده است و مؤلف
کتاب فضائل الصلحیه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار از حضرت رسول روایت کرده است که گفت
خدا رحمت کند علی را خداوند حق را با او برگردان هر جا که او برگردد و کسی از خلفان تذرت برانکار این مضمون ندارد
و هرگاه مضامین این احادیث ثابت شد اما اثبات حضرت ثابت میشود بچندین وجه اول آنکه دلالت بر عصمت حضرت
میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است و دوم آنکه دلالت بر افضلیت حضرت میکند و تفصیل مفصول ترجیح
عقلاستیم آنکه از احادیث معتبره و خطب مشهوره حضرت امیر المؤمنین که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است
که حضرت امیر بقصد بوقی خلافت خلفای ثلاثه هرگز نکرده و همیشه ایشان را نسبت بچهره و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت
میکرد و هرگاه ایشان بخلاف حضرت باشند مخالف حق خواهند بود و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت
انحضرت از ایشان اگر چه احتیاج با ثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان از امیر علیه السلام صاحب جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم ترمذی و سنن ابی داود روایت کرده است از مالک بن انس که علی و عیسا بن امد بن بکر
عمر و طلب میراث رسول خدا میگرددند پس عمر با ایشان گفت که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابو بکر گفت من ولی
رسول خدا ام پس امد بن بکر و توطی میراث پسر را در دست میگردد و ابی طالب میراث زنش از پدرش میگردد پس ابو بکر گفت
که رسول خدا گفت که ما گروه پیغمبران میراث نمیکند از پیغمبر از ما میماند صدقه است پس شما او را دروغ گو و گناه کار
و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راست گو و نیکوکار و تابع حق بود پس چون ابو بکر مرد گفت من ولی رسول
خدا ام و ولی ابو بکر هم پس شما را دروغ گو و گناه کار و مکار خائن دانستید و خدا میداند که من راستگو و نیکوکار و
تابع حق من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق شده اند میگویند بمانده میراث را پس از این حدیث که در پنج
صحیح از صحاح ایشان وارد شده است با عتراف امام ایشان معلوم میشود که حضرت امیر از دو منافق از اعدای خدا و
و مکار و گناه کار میدانست پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا شیهه که ایشان در باب
خلافت ابو بکر در نظر مردم جلوه داده اند که از اجماع و امامت و ستم هرگاه امیر المؤمنین و عباس در آن داخل نباشند
کی اجماع محقق شده است و صاحب جامع الاصول و اصولی روایت کرده است از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه
در خرد سال و عیسا بن امد بن بکر و ابو بکر و طلب میراث خود از رسول خدا میگرددند و طلب فدا میگردد و حصه خود از
خیبر ابو بکر گفت من رسول خدا شنیدم که گفت از ما میراث نمی ماند از پیغمبر و صدقه است و مال محمد از این مال شیخ و
و کاری که پیغمبر کرده است من عیسا بن عتیکم چون از سر صدقه مدینه آمد عمر را و ابی و عباس داد و علی را متصرف شد
و حاصل خیبر فدا را عمر ضبط کرد و با ایشان نداد و گفتند پس روایت دیگر وارد شده است که فاطمه از رده شد و هجرت
کرد از ابو بکر و ابی و سخن گفت تا از دنیا رفت و حضرت از آن شب قیامت کرد و ابو بکر را برای نماز و خیر نکرد پس عایشه
گفت علی روی در میان مردم داشت تا آنکه در جوف بود و چون فاطمه از دنیا رحلت نمود روی مردم از او گردید و رعایت
او نمیکردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود پس زهری از او پرسید که پس علی شش ماه با ابو بکر بیعت
نکرد گفت نه والله نه او و فاطمه از بی هاشم تا شش ماه با ابو بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی که روی مردم
از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابو بکر پس پیغام کرد ابو بکر را که بیعتی با او کسی را با خود مباد و از برای عمر را با خود
نبارد چون شدت عمر را میدانست پس عمر را ابو بکر گفت که شما نزد ایشان سر را بر بگو گفت بخدا سوگند که شما میروم فلان
چه میتوانم کرد پس امیر بخانه علی و جمیع بنی هاشم را و انجا جمع بودند پس حضرت امیر برخواست و خطبه خواند و قضا
خود را ذکر کرد و جمیع خود را بیان کرد تا آنکه ابو بکر سکنین دل بکره افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخواست
و رختبه خواند و عیسا بن امد بن بکر را و ابی فدا کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت بیعت کرد پس هر عاقلی که
در این حدیث من اندیشاند که با عیسا بن امد بن بکر از خود و مدینه شش ماه اجماعی برخلاف ابو بکر نه طوعا و نه جبرا منعقد نشد و

ایشان در این مدت دو فرج و اموال و ادیان مسلمانان محض جبر و غضب بود و اگر در آخر مصاحبه شده باشد به این
البصره از محض خوف و قله اعوان و کثرت عادی بوده و اجتماع و جمعیت در حق هر پادشاه جابری و ظالم قهری و تحقیری
میشود و تتمه این سخن انشاء الله تعالی در مطاعین مذکور خواهد شد و احمد بن اعمق کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین
عالم است در تاریخ خود نقل کرده است که معاویه بنی امیة فوسف که ضمونش نیست اما بعد حسد شده جزو است جزو
آن در توانست و یک جزو در سنا بر مردم زیرا که امویان امت بودند با حادی بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بر دی بر او
و تعدی کردی بر او و اما دانشم این را از تو از نظر خشم بود تو و سخنان ناهموار تو و الهامی بلند تو و امتناع کردن از بیعت
خلفاء ترا می کشیدند بسوی بیعت مانند شری که مفاوش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آنکه نامش مشهور
اولین حضرت امیر در جواب فوسف که آمد نزد من نامه تو در اینجا فوسف بودی حسد مرا بر خلفاء و امتناع مرا از بیعت ایشان
و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمی خواهم از این امور نه بسوی تو و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا
رفت و امت و اختلاف کردند در قریش گفتند میباید امیر از ما باشد و انصار گفتند میباید امیر از ما باشد قریش گفتند محمد
از ما است و ما سرا و از تویم خلافت از شما پس انصار و کلایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد پس ما که اهل
بیت آنحضرت بودیم حقیق با این امر از غیر و چون مردم ما با او بگریختند و ندیدند و تو با بسفیان بنزد من آمد و گفت تو احمق بانی
از غیر تو و من باری میکنم ترا بر هر که خلافت تو کند و اگر خواهی پیمیکم مدینه را از سوار و پیادگان بر سر سیر ابو جعفر و من
قبول نکردم از تو من آنکه افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و این ابی جعفر را از کلبی روایت کرده است که چون علی خواست
بجانب بصره رود خطبه خواند و بعد از حمد و ثناء و صلوات فرمود بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بجا برد
قریش امر خلافت را از ما گرفت متصرف شدند و ما را امتیاز کردند از حق که ما سرا و از تو بودیم و همه مردم پس دانشم که صبر
کردن بر این ظلم بهتر است از آنکه کلبه مسلمانان را بر آکنده کنیم و خونهای مسلمانان را بر زمین و مردم نومسلمان بودند و در درخت
و اضطراب بودند و هنوز قرار نگرفته بود تا ندک ضعیفی فاسد میشد و یا ندک تا ملی متغیر میشد پس گروهی امر خلافت شد
که نهایت اهتمام در امر خود کردند و بدو را جزا رفتند و ايضا بطریق متعده روایت کرده است که حضرت امیر گفت
خداوند از تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غضب کردند و مرا بر او روایت بدو فرمود که طالب باری میکنم از تو بر قریش
بدو مستحکم ایشان قطع کردند و مردم مرا و غضب کردند و حق مرا و اجتماع کردند بر من از عه من امیر را که من ولی بودم با آن از ایشان
و هرگاه امیر المؤمنین این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیدانستند و ایشان را و از دوست داشتن
و از ایشان متادی شده بود و صاحت شکوه از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمنی و
دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمیشناسیم مگر بغض علی و
در استیجاب نقل کرده است که رسول خدا فرمود هر که علی را دوست دارد مرادوست داشته است و هر که علی را دشمن
دارد مرادشمن داشته است و هر که علی را اید کند مرا اید کرده است و هر که مرا اید کند خدا را اید کرده است و حق تعالی
میفرماید اَلَّذِينَ يُوْذُوْنَ لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهِ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ و کسی که خدا را و خداوند دنیا و آخرت لعنت
کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق امانت و خلافت نیست فصل ششم در بیان فضیلت آنحضرت
سابقه زباده و آنکه سابقا مذکور شد با قرار خانان ابی جعفر که از اعاظم علماء و خالفا داشت گفته است قول
بفضل امیر المؤمنین قولیست قدیم بسیاری از اصحاب و تابعین قابل بان بوده اند از جمله صحابه عمار و مقداد و ابو ذر و سلمان
و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن خبیف و ابوالهشیم و ابن تهمان و خرمه بن ثابت و ابوالفضل
و عباس بن عبد المطلب و بنی هاشم و بنی المطلب کافه و نیز از اول قابل بود و بعد از آن بر کشت و از بنی مضر جوی
قابل بوده اند از انجلی خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز و ثعلبی که از اعاظم مفتیان ایشان است نقل کرده است که این
آید در مصحف ابن مسعود که از صحابه کبار است چنین بود اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰ اَدَمَ وَ نُوْحًا وَاٰلِ یَرْهٰیْمَ وَاٰلِ عِمْرَانَ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ عَلٰی الْعَالَمِیْنَ
و این حجر ناصبی در صواعق از غمخواری روایت کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آنحضرت مسا و ساند و سلام که خدا

فرموده السلام عليك ايها النبي و فرموده سلام على آل بيته و در صلوات با ایشان در تشهد و در طهاره که فرموده طه یعنی
یا طاهر و فرموده و بطه که ظاهر و در تحريم صدقه و در محبت که فرموده فاتبعونی بحبیکم الله و فرموده قل لا استعبدکم علیکم
اجرا الا المودة فی القربی و ابن ابی الحدید گفته اما فضایل آنحضرت از کثرت و شهرت بجائی رسید که با وجود آن متعرض ذکر و
بیان آن شدن سماجت است و بعد از آن گفته چگونگی در شان مردی که اعتدالش اقرار و اذعان بفضالش کرده و خصمانش انکار
و کتمان فضایلش بنواستند کردن و معلوم است که بنی امیه با آنکه مالک مشرق و غرب شد و نهایت سعی و جلد و راطقه
نور و نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معایب او آفرید و وضع کردند و بر مناسبت و لعن او کردند و مادی خان
و مشیعیان و اهل حدیث و قتل و ضرب نمودند و مردم را از او ابی حدیثیکه دلالت بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند
تا حدیثیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان جاری کنند و هر چند ایشان در این امر اهتمام و سعی تمام پیش کردند
نام او بلند تر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند او را پنهان کنند بویش عقی نماید و مثل آفتاب که بیکت دشت
پوشیده نشود و بر مثال روز روشن که اگر یک چشم از آن نبیند چندین چشم دیگر ببینند و چگونگی در شان کسی که همه
فضایل منسوب با او و سلسله جمیع کمالات با او منتهی میگردد و سر کرده همه فضیلتها و سرچشمه همه مکرها و معد
جمیع فضایل او بوده و کوی سبقت از میدان همه متکارم او بوده و بعد از او هر کسی که نصیبی از فضیلت داشته از او
داشته و هر که بهره از کمال یافته از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا شناسی است و هر که
خدا را شناخته از او شناخته و لوای معرفت در شناخت هدایت ایشان و اخراخته و راه خدا بشمع کلام او روشن گشته
و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که از اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد گردیدند
شاگردان او بنید و اشاعره فیر غاشیه و دشمنان تک و پو و هواداران سر کوبند و پیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری
و او شاگرد ابو علی حنیفاً بنیست که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله و اصل بن عطاء است و او شاگرد ابو هاشم
عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش ابوالمؤمنین و امامیه و زید بن نفیس ایشان با آنحضرت ظاهر است و از
جملة علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی از او ماخوذ است و ابی عتب سرگشته است و مفسرین است اکثر این علم از او ماخوذ است
شاگرد او است و از او پرسیدند که علم تو با علم این عجم چیست گفت مثل قطره بازان بدریای مجیط و از جمله علوم علم
طریقت و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که از باب این فن در بلاد اسلام منتهی بار میشوید و شیخ و جنید
و سری و ابوزید بسطامی و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت دروغ فخر میکرده اند و خرقة که شعا و ایشان است
لبسند متصل با اعتقاد خود بان حضرت میرسانند و از جمله علوم علم نحو و صرف است و هر کس میداند که اختراع این علم او
کرده و ابوالاسود دلیلی استاد این علم بتعلیم او تدوین این علم کرده است و اصول و قواعد را او بیان فرموده از آنجمله
آنست که اقسام کلام اسم و فعل حرف است و کلمه منقسم میشود بمعرفه و نکره و اعراب منقسم است در رفع و نصب و جر و جزم و
فاعل مرفوع است و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین نزد بانی است که معجزه باشد و اگر ملاحظه
فضایل نفسانی و خصایص انسانی میدانی که رایت جلالتش در رفعت بجای رسیده و مشارق همتش از کلام مشرق دیده
اما شجاعتش شجاعت گذشته کار از باد مردم بوده و نام امیدکان را بر زبانها فترده عقاقتش در حرم و بیرون حرم و در
تأقیات معروف و مذکور است او است شجاعی که هرگز نگریند و از هیچ لشکر نترسید و هرگز خصمی را برش نیامده که از او
نجات یافته باشد و هرگز خبر پیروزده که احتیاج بضررت دیگر باشد شجاعی را که او میکشت قومش افتخار میکردند باینکه
کشته او است چنانکه بعد از آنکه آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواه عمر در مرثیه او شعری چند گفته که مضمونش این است
اگر کشته عمر و دیگری میبود تا زنده بودم براو میکردم اما چون قاتلش بجانم است در شجاعت ممتاز و بکر است سرافراز
کشتن او را غاری و کشته او را ننگی بنیست و پدرش پادشاه مکه بود و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بان افتخار
میسپرد و روزی معویه بنی بخت بر بخت خوابیده بود و بیدار شد پدرش را دید که سر زبرد در برابرش ایستاده عبد الله از روی
دشمنی با او گفت ای امیر اگر میخواهی منمیتوانم یعنی تو را کشت معویه گفت دعوی شجاعت میکنی گفت مگر انکار شجاعت

من میتوانی کرد من در صف قنار بر علی بن ابی طالب ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگویی ترا و پدر تو باید سبب
خود کشنده بود دست راستش بکارمانده طلب دیگری میشود بخلا اینکه شریک عی و مشرف و مغرب و اسلام میباشد
و بنام او مثل میزنند و اما قوت و زورش ضعیف است در هر افاق و هیچ کس بقوت او نبوده با اتفاق در خیر را بیکر است
از خاکند و چندین کس بنواستند که حرکت دهند و سنگ عظیم را از سر چاهی بر کوفت که تمام لشکر از تخریبش عاجز بودند
اما سخاوت و وجودش از آن مشهور تر است که تا بد گفت روزها و روزه میکرد و شبها بکر سبکی میکرد و ایند و قوت خود
بد بکران میداد و سوره هلق با بن سبب نازل شد و این که هر چه الل بن یعقوبن اموالهم باللیل و النهار سیرا و علانید
شان او آمد و رویت که برای خلافتی از یهود بدست خود اب میکشید نقد که دست حق پرستش مجروح میشد
اجرتش را تصدق میکرد و خود از کسب سنگ و شکم میشست و گفته اند که آنحضرت اسخای ناس بود و در سخاوت و
بختی بود که خدا خواسته و پسندیده و هرگز بسا باین گفته حتی آنکه منافعی از خدمت آنحضرت و گردان شده بود نزد
معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت با آنحضرت و نهایت سعی در همت عیب و منقصت او میشود گفت از پیش بخیل
ترین مردم آمده ام معویه گفت وای بر تو و این بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از گاه داشته باشد طلا را
پیشتر تصدق میدهد تا هیچ از آن نماند و دست که خانه ای عوار را تصدق میکند تا آنکه جوار و ب نموده بر جایش نماز
میکند و دست که عیالهای دنیا خطاب میکرد و میگفت دیگری را فریب میدهد که من شما را اطلاقی گفتم که هرگز رجوع
ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نداشت و اما حلیم و عفو حلیم ترین و عفو کننده
ترین مردم بود از کسی که با او بدی میشود و صحت این معلوم است از آنچه کرد با عدا عد و خود مروان بن الحکم و عبد الله بن
الزبیر و سعید بنی که در جنگ جل بر ایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند ده هزارها کرد و متعزضشان نشد
و قناری نمود با آنکه عبد الله بن زبیر در میان مردم از دشمنانام میداد و بلفظ لیم و احق نام میبرد و قتیقه او را اسیر کرد
او را سر داد و گفت برو تا تو را بدم و پیش از این نکشت و از آنچه عایشه با و کرد چون بر و ظفر یافت نهایت مهر نانی و شفقت
با و فرمود و اهل بصره شمشیر را و او را و لا دش کشیدند و ناسرا و لعن کردند چون بر ایشان ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت
و اما آن داد و اموال او را و لا دشان را نکذاشت غارت نکند آنچه در جنگ صفتن با معویه کرد که اول لشکر او سر را گرفته و از ما
آنحضرت را از اب منع کرد ند بعد از آنکه آنحضرت اب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بعضی ای بی ای را از محاب گفتند
تو هم برا از ایشان منع نمائ از تشنگی هلاک شوند و حاجت بخت نیا شد فرمودند و الله آنچه ایشان کردند من نمیکم و شمشیر
تبر معنی است از این و فرمود طرفی از اب را کشودند تا آنها را بر دارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست و دشمن را
که او سبب نجات این است بلکه جهاد مخصوص است و هیچ کس دیگر را بسوی وجهاد نیست و در این باب طناب بی فایده است
زیرا که جهاد آنحضرت را مورد ضرورت متوازه است و اما فضااحت آنحضرت نام فصحاء و سید بلغاء و استاد خطباء است بلغاء
گفته اند کلام او را که در حق کلام الخالق و فوق کلام المخلوق کسی از خدمت آنحضرت پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجز ترین مردم
در کلام آمده ام گفت وای بر تو و از عاجز میگوئی و الله که راه فصاحت و بلاغت را بر فرشت کسی غمرا و نکشوده و قانون سخنور را
سوائی و کسی تعلیم نموده و اما حسن خلق و شکفته روی و ضریا مثل است احد بیکر اعدایش او را با بن عیب کرد ند و عمر بن
عاص میگفت او بسیار در غایب و خوش طبعی میکند و عمر این را از قول عمر برداشته که او برای عد و اینکه خلافت با آنحضرت نداد
گفت باز بیکر است و صعبه بن صوخان و دیگر شیعیان در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود هر جا که میخواهند
میآمد و هر چه میخواستیم پیشینید و هر جا که میخواستیم نشست و با این حال از او منبر سیدیم ما ننذا سپردست سینه که کسی
با شمشیر و هت بر سرش ایستاده باشد و خواهد کردش را بنزد روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند او
الحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود بقیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود
ای معویه تو بظواهر چنین نمودی که مدح او میکنی اما قصد دشمنی کردی و الله که او بان شکفتگی و خندانی هبتش از همه کس
بیشتر بود و آن هبت تقوی بود که او داشت نه مثل هبتی که او را زلال و لثام شام از نو دارند و آن تا امر و از او و میان

دوستان و اولیای او مانده است و هم چنین در شئی و ناخوشی و بدخوشی در میان خالقان او مانده است و آثار و همدردی
دنیای او سپید و نهاد بود و همه زهاد و روی اخلاص با و دارند هرگز طعانی سپر نخورد و ماکول و ملبوس و از همه کس درشت
تر بود نان و ریزهای خشک را میخورد و سرانبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندان از روی مهر بانی ریزب یا روضه باز یا لایند
و جامه را پند میکرد گاه پیاره پوستی و گاه بلف خرمانی و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود و اگر اسبش دراز بود و پیر
و نمید و خشت و روشن رفته بر سر ستنش میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خودش با نان خرم کند و اگر کاهی میکرد
غلت یا سر که بود و اگر تزی میکرد سبزی بود و اگر از این هم تزی میکرد شیر و شکر بود که شست میخورد مگر کاهی و میگفت شکم
خود را مقبره حیوانات میکند و با این حال قوت و دوزش از همه بیشتر بود از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست مغرب
بود اموال پیش او می آمد و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعیان ناس بود و نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از
همه کس فزون تر مردم از آنحضرت نماز شب و اقامت نوافل را اموختند و شمع یقین در راه دینی از مشعل او فروختند چنانچه
گفت در عبادت کسی که یکشنبه از آن ایستد که در لیل الهی بر در صفت بین الصفتین نفعی برایش کسره بود و بران نماز
میکرد و ضراست و جپا و میکششت و در پیش او بر زمین میامد و هیچ بر او نمیکرد تا از روزه خود فارغ شد و پیشانی
روزانیش از طول سجود مانند پای شریبیده کرده بود و اگر نماز جان و دعا و اقیانوس را تا ماکول و از آن بزرگواران الهی که در
انها فرو رفته و تواضع و تذلل و خضوع که نمودند ملاحظه نمائی میتوانی دانست که چه مقدار اخلاص و اشتها و از کدام دل
بیرون آمده و بر کدام زبان جاری کرده و با علی بن الحسین که عبادت نشین بنیام رسیده بود پرسیدند که عبادت تو
با عبادت جدت چیست گفت چنانکه عبادت جدت با عبادت حضرت رسالت و اما قرائت قرآن و در این باب مرجع همه
بود و همه متفق اند بر اینکه در زمان حضرت رسول تمام قرآن را کسی غرض نمیداشت و در حفظ نداشت و بعد از آن حضرت
اول کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت و او را رجوع بکتاب قرآن کنی دانی که استادان قرائت هر شاگردان او بنده
قرآن همه منتهی با و ست و همه پناه با و میجویند و اما دای و تدبیر ایش از همه صواب تر و تدبیرش از همه صحیح تر بود
و در همه امور هر پادشاه و امراء رجوع با و مینمودند و عمر را و از هلاکت که داشت و عثمان را و اخلاص امر او را و این
یلتیه گذاشت اگر طاعت رای او میکرد جان خود را از آن بی خطر و بد و میبرد و آنکه دشمنانش کشتند که او صاحب دینی
نبود سبیش آن بود که موافقت شریعت مینمود و خلاف حکم دین نمینمود و چنانکه خود فرمود اگر نه رعایه تقوی بود من
از همه بزرگتر بودی و خلفای دیگر برای خود هر چه را صلاح میداشتند عمل میکردند خواه موافق شرع بود و خواه
نبود و ظاهر است که کسی که در اکثر امور رعایت دین کند و نباشد بی نظام تر از کسی است که بر وی دین نداشته باشد اما
سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و رعایت خویشان خود نمی نمود تا بدین گران چه رسد و این معلوم است
از آنچه را برادر و عقیل و امثال او کرده و آنچه بیان نمودیم خصایصش و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم بود
و امام همه عالم است و چه توان گفت از وصف کسی که گفتار و دشمنان یا تکریم بنیوت و عتاد ملک و آزاد و ست میداد
و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود مینگارند و جمعی از ملوک ترک و آل برت و برای تهنیت و تبرک صورت آنحضرت را
بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و صورت نکاشته و با خود میداشند و چویم در شان مردیکه همه کس میخواهند که از
او منسوب با و باشد حتی مردانگی و جوانمردی که مردان عالم او را ستند و بزرگ خود میدادند و خود را منسوب با و
میکردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول شنیدند که ملائکه ملائکه اعلیٰ می گفتند که
لا فتی الا علی لا سفه الا ذوالفقار و چویم در شان کسی که پدرش ابو طالب است سید بطی و شیخ قریش و رئیس
مکه گفته اند کم است ففیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابو طالب با کمال فقر بود و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول
بود از او صغیر تا اتمام کبر و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حمایت مینمود تا او در جبهه بود آنحضرت از وطن
خود محتاج به جبر و اختیار غریب نشد و بعد از وفات او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رود و دیگر توان
در اینجا ضروری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عمت خاتم النبیین و سید الانبیا و الاخرین

و برادرش جعفر طیار با ملائکه اخبار و زوجیه اش سیده الشاه عالمیانی و پسرانش سید شهاب اهل الجنان
پدرانش پدران رسول الله و مادرانش مادران خیر خلق الله گوشت و خونی بگوشت و خون او مقرون و نور و جوش
با نور او متصل و مضمون پیش از خلق آدم تا صلب عبدالمطلب و بعد از عبدالمطلب در صلب عبد الله و ابو طالب از هم
جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول مندر و ثانی هادی و چگونگی در شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت
نموده و بعد از ایمان آورده و اینکه همه کس مشغول عبادت او بودند و هیچ کس بر او در توحید الهی سبقت نداشتند مگر رسول
خدا که ذات سبقت و عالم افراشته اکثر خلایق بر آنند که او از همه کس پیشتر متابع پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلافت
این نکته مگر اندکی و شک و این نفوذ مکرر و کس با یکی و آنحضرت خود فرموده است انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول
اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلواتهم و هر کسی که تتبع احادیث نماید آنچه گفته شد یقین او میگردد و آنچه مادر
این مقام ذکر نمودیم اندکی است از فضایل آنحضرت و اگر شرح مناقب او بتفصیل کنیم محتاج شویم بکتابی بزرگ غیر این کتاب
تا اینجا ترجیح کلام مجلی از این بابی الحدید بود و اگر چه علمای ما اضعاف بنها را ذکر کرده اند اما از کلام او برادر نمودیم که برخلاف
حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب است که دشمنان بان شهادت دهند زیرا که این کراهی با این اهتمام که در ذکر مناقب آن
ولی خدا میباشد باز آن منافق جاهل چند بر او در خلافت مقدم میدانند و عداوتی از این بالا و تمییز شد و از همه عزیز است
است با آنکه خود اقرار میکند که اوست و اوستی بودی بود خلافت میگوید خود متعرض خلافت نشد و مردم را در ضلالت و
جهالت گذاشت و ترک دنیا کرده و با آنکه خود نقل کرده است شکایتها را که حضرت از ایشان میکرد و مکرر میفرمود
که غضب حق من کردند و قطع رحم من کردند و خود با ایشان گذاشته بود و خلافت ایشان بحق بود چرا چنین نزد کوی غاقر
اثم خود میبشد و این افراها در حق ایشان میکند و ايضا خلافت خدا و امامت کبریا که نالی مرتبه نبوت است مگر منصب نبوت
یا حطام دنیای فانی است که کسی دست از آن بر ندارد و دیگری که اهل بیت آن گذاشته باشند و اگر از پس بر هر غافل مانده
افتاب روشن و واضح است که هر کوی این جهات و مناقب و کمالات در میان امت باشد و دیگری که بهر از این جهات گذاشته
باشد خلافت را منصرف شود اگر خدا و رسول و از خلیفه کرده اند نهایت قباحه دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند
و مردمان کمالا تر عبت و کرده اند که با طاعت او را بکنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای کار را بر سبقت
جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام خود را اخذ حق خود نگذاشته
تا غافلان و منافقان بر او غالب شد ندانند که قوم موسی هرگز را ضعیف کردند و طاعت عجل سامری نمودند و سپهر
الذین ظلوا ائمتی منقلب بنقلون فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار که غافلان در کتب معتبره ابراد نموده اند
و اکثر فضیلت است و ایشان تغافل و جاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیار
باندکی گفتار اینجا هم نقلی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است از ابوالمحرر خادم حضرت رسول که حضرت
فرمود در شب هجرات دهم که بر ساق عرش نشسته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله بانه بعلی و نصرته بر و ابضا از جابر
روایت کرده است که حضرت رسول بعلی گفت که مردم از درختهای مختلفند و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوه از احمد
بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول با علی گفت در قوم مثل و شباهتی از عیسی هست بود او را دشمن داشتند بکار
که مادرش را هتان زدند و فضاوی و زاد و ست داشتند تا آنکه من برای او اثبات کردم که او را خبی بان نبود با آنکه او را
خدا و پسر خدا خواندند پس حضرت امیر فرمود که مردم در حق من مثل و شباهت میبندند و دوستی که افراط میکنند در دوستی من و دشمنی
که بر من بهتان میزنند و اینها از مسند ائمه است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا
دشنام داده است و این بابی الحدید در شرح فیجی الیافه گفته است اگر حضرت امیر در مقام معارف در این و خواهد فضا
و مناقب خود را بشمارد بان مرتبه فضاحت که خدا باو عطا کرده و او را مخصوص بان کرده است و جمیع فضیلتی عرب او را
مستحق است و معاوت گفتند نتوانند رسید بشری از آنچه رسول خدا در حق او گفته است و مردم من اخبار
مشهوره نیست که امامت بر امامت او است و لا میبکشد ما ناسخ میگرداند و غیر از آنکه گفت و گفته شد

وخبیر تبلیغ رسالت در هنگامیکه عیسی خود را در مکه جمع کرد و گفت هر که اول ایمان آورد و حق و خلیفه من است و اول
علی ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه و پیشوایان حدیث در شان او روایت
کرده اند و اندکی از بسیار و قلیل از آنها را در حق دیگری روایت نموده اند من اندکی از آنها را نقل میکنم و روایت کرده اند آنها را
علمای حدیث که در حق آنحضرت متهم نمیشوند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفضیل میدهند زیرا
که روایتی که ایشان نقل کنند نفس بان مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران نیست پس نیست و چنانچه حدیث روایت
کرده و ما در این رساله بعضی را از حدیثین ما و از حدیثین اهل بیت و از حدیثین اهل بیت و از حدیثین اهل بیت و از حدیثین اهل بیت
کرده اند که حضرت رسول یا علی گفت یا علی بدو سستی که خدا تر است تر است یا علی بدو سستی که خدا تر است تر است یا علی بدو سستی که خدا تر است تر است
پس بدی که محبوب تو باشد بسوی او ازان و ازین بر او و بیکو گار است نزد خدا و ازان و ازین بر او و بیکو گار است نزد خدا و ازان و ازین بر او و بیکو گار است نزد خدا
که چیزی از دنیا که نمیکنی و دنیا چیزی از تو که نمیکنی و بخشیده است تو حجت مساکین را پس گردانیده است تو را که
راضی هستی که آنها اتباع تو باشند و آنها را خلیفه اند که تو امام ایشان باشی و این جنبل این را زیاد کرده است پس
خوشحال کسی که تو را دوست دارد و صدیق تو کند و زوای بر کسی که ترا دشمن دارد و نکند پس تو کند و زوای
مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقا مذکور شد روایت کرده است که حضرت رسول بگروه ثقیف گفت سلطان
میشوید یا مفرستم مرد را که از من است یا گفت عدل بل نفس من است و او قوی عمر را نقل کرده است چنانکه گذشت و
گفته است یا احمد در کتاب فضائل علی نقل کرده است که مردی بر امیر مسلم که بنی ثقیف ازان من است بود رفتن در این
حالت در حجره خود بود و دیدم که عمر آمد و دست بر پشت من گذاشت که برو دشت گفت و او را یا منم و از من پرسید که
را کجا می داری که از او کرده گفتم ترا میبخش اهدا را میبخش اهدا که نقل و از این میگوید یعنی علی ستم حافظ ابو نعیم
در حلیه از او هر چه روایت کرده است که حضرت رسول گفت بدو سستی که خدا تر است تر است یا علی بدو سستی که خدا تر است تر است
پس در کار ایشان کن او را برای من گفت بشنو بدو سستی که علی علامت زاهدان است و امام اولیای من است و تو
کسی است که اطاعت من کند و او سست کلمه که لازم گردانیده ام متقیان را اشاره است با بر کرمه و از منم کلمه اتعوی
هر که او را دوست دارد مرادوست داشته و هر که او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است پس بشارت ده او را بانی پس
گفتم پروردگار من او را بشارت دادم گفت من بند خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بجاها من هست
و هیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام کند آنچه مرا بان وعده داده است پس و سزاوارت است با اینکه بکنند پس حضرت
رسول گفت من دعا کردم از برای او و گفتم خداوند جلایده دلش را و بهار او را ایمان بخود کرد ان خدا فرمود کرد اما او را
مخصوص گردانیده ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بان امتحان نکرده ام گفتم پروردگار او را برادر من و مصداق
من است فرمود که در علم من گذر شده است که او مبتلا و محقق است و مردم را بان امتحان خواهم کرد و بعضا حافظ ابو نعیم
نسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود بدو سستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی
من در حق علی که او را بت و علامت هدایت است و من را ایمان است و پیشوای دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است
علی امین من است در قیامت و علم دار من است و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینههای رحمت پروردگار من چنانچه
روایت کرده است احمد بن حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول خدا که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح و عیسی
او و بسوی ابراهیم در علم او و بسوی موسی در زبیری او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی مؤلف گوید خبر از این
این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضایل الصحابه بابین بخور روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او
بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلعت او و بسوی موسی در هدایت او و بسوی عیسی در عبادت او و نظر کند بسوی علی
بنی علی طایب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلائل میکند بر آنکه علی مساوی ان پیغمبر است و از صفات
و شک نیست که آنها افضل از او بگرفته اند و از سایر صحابه و مساوی افضل است پس علی را بدو افضل از ایشان
باشد پیغمبر حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن حنبل در مسند از حضرت رسول روایت کرده اند که هر که دوست دارد که در دنیا

کند بر و ش زنگانی من و بپر بروش مردن و چونک زند در شاخ زلفا قوت سنج که خدا از ابد است قدرش خود خلوق کرده است
بانکه گفت باشان بهر سبب پس باید که متمسک شود بولایت علی ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت
رسول در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدو دستیک حق تعالی بپاهاش کرد با ملائکه بجهت شام و عمو و کاهان هر دو
امر زید و مباهات کرد بعلی مخصوص و کاهان او را امر زید من سخنی میگویم و رعایت خویشی خود نمیکنم بدو دستیک سعادت مند
و کل سعادت مند و حق سعادت مند کسی است که علی زاد و وشت در جوفه او و بعد از موت او هفتصد حدیث احمد بن حنبل
که در فضایل و مسند روایت کرده که حضرت رسول گفت اول کسی را که در قیامت میطلبند من پس از اوست در جانب
راست عرش در سایه الهی پس جمله من میپوشانند پس پیغمبر را یکی بعد از دیگری میطلبند و از جانب راست عرش باز میگردانند
و آنها را بپوشانند پس علی را یکی طالب را میطلبند برای قرابتی که با من دارد و مترقی که نزد من دارد و میبدهند
بدست او علم را که آن لوی حد است و آدم و هر که بعد از او است هر دو زبان علم اند بعد از آن با علی خطاب کرد که پس
با علم مینائی تا پیستی مینائی و میانان برهم خلیل پس جمله بر تو میپوشانند پس منادی از عرش ندا میکند که بگوید دست
پدر تو را برهم و بگو برادر دست برادر تو علی بن ابراهیم باد ترا که ترا میخواهند هرگاه ترا میخواهند و ترا خلعت میپوشانند
هرگاه ترا خلعت میپوشانند و بتو عطا میکنند هرگاه من عطا میکنم هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است از
انس بن مالک که حضرت رسول روزی بمن گفت ای برای وضوی من حاضر کن پس برخواست و وضو ساخت و دو رکعت نماز
بخاورد پس فرمود اول کسی که بر تو داخل میشود از این در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و بصوب و منان یعنی پشت
ایشان و خاتم و صیاء و کشاند و رو سفیدان و دست و پا سفید است پسوی طشتش نش گفت من گفته خداوند او را مردی
از انصار کرد آن و دعای خود را بنهانی کردم پس علی آمد حضرت رسول گفت کی آمد گفت علی آمد پس برخواست پسوی
شاد و خندان و دست دو کرد و کرد و عرق و ریش را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله امروز بدینم که نسبت بمن کاری
میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود چرا نمکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا خلق خواهی رسانیدی و صدای مرا
نمایش خواهی شنوای و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه در آن اختلاف کنند بعد از من منم ایضا حافظ روایت
کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول گفت میطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید
عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدم و علی سید عرب است چون امام انصار را طلبید و گفت بگو و انصار میخواهند
دلالت کنم شما را بر چیزیکه متمسک شوید با آن هرگز گمراه نشوید گفتند علی یا رسول الله گفت و علی است پس او را دست
دارید بدو و سستی من و کرامی دارید بگو ام من بدو دستیک جبرئیل مرا از جانب خدا بآنچه گفتم بشما رسانم ایضا
حافظ در حلیه روایت کرده است که روزی علی آمد و رسول خدا فرمود مرحبا بپسند و منان و امام متقیان گفتند بعلی
چگونه است شکر تو را بنعمت گفت بیکم خدا را بآنچه بمن داده است و سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا که شکر کنم او را بآنچه
بمن عطا کرده است و بگوید که بآنچه بمن انعام کرده است یا زهری ایضا در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که هر که خواهد زندگانی کند بر و ش زنگانی و بپر بروش مردن و شاکن شود و رحمت عدلی که پروردگار من و او را کشته است
پس با بدو الاث کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان بعد از مرا بدو دستیک ایشان عمر کنند
و از طینت من فربه شده اند و فهم و علم مرا با ایشان داده اند پس زای بر آنها که نکند بپایشان کنند بعد از من از امت من
و قطع کنند در حق ایشان صله را خدا شفاعت مرا با ایشان و نمایند در از من از احمد در مسند و کتاب فضایل و
صاحب فرمود و اخبار روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بودیم من و علی نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را
خلق کند میخواهم ده هزار سال پس چون آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو و هر یک جزو علی بود و در
خرد و سی زبانه کرده است که پس ما منتقل شدیم در صلبها تا نصیب عبدالمطلب رسید پس از برای من نبوت شد
و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است که حضرت رسول خطاب کرد یا علی که نظر کردن
بر روی تو عبادت است و سر زوی در دنیا و آخر هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته و دوست من دوست

خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من دشمن خداست و ای بر کسی که تو را دشمن دارد چهار نفر است ایضا احمد در
کتاب فضایل روایت کرده است که در شب بدو رسول خدا گفت کیست که ای را برای ما بیاورد مردم همه امتناع کردند
علی تمسکی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و آمد بر سر چاه بسیار عمیقی و فرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد که
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که مهتابا شوید برای نصرت و یاری محمد و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان برآمدند
یا غلغل و صدای آنکه که هر که میشنید میسر میشد چون بنزد چاه رسیدند همه آنرا شنیدند که بر حضرت امیر سلام کردند برای ابرام
و اجلال او و ایضا این حدیث را احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده است که حضرت رسول
گفت یا علی در روز قیامت نافع از انقهای هشتاد و نهمی تو خواهی شد و زانوی تو بازانوی
من و زان تو بازان من خواهد بود تا داخل هشتاد و نهمی باشد از احمد در کتاب فضایل روایت کرده است که رسول
خدا خطبه خواند و در آن خطبه گفت ایها الناس وصفت میکنم شما را نعمت خویش من و بزرگ من و پسر من علی بختی که در دست
من دارد و او را مکر موافقی و دشمنی نمیدارد او را مکر منافقی و هر که او را دوست دارد پیغمبری که مرادوست داشته و
هر که او را دشمن دارد مراد دشمنی داشته و هر که مراد دشمنی دارد خدا عذاب کند او را یا قش شانیتر باز از کتاب
فضایل بن جبرئیل روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بن عطا کرده است که محبوب تر است
لبوی من از دنیا و هر چه در دنیا است اول آنکه او متکای من است در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق
دویم آنکه او ای جلد در دست خواهد بود و آدم و هیچ فرزندان او در زیران عالم خواهند بود سیم آنکه در کنار حق
من خواهد ایستاد و هر که را شناسد که از دوستان او است خواهد داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا
خواهد پوشانید و مراد من خواهد کرد پنجم آنکه بر او پیشتریم که کافر شود بعد از ایمان یا زانی شود بعد از احسان
هفتم آنکه از حلقه خافه بونعم روایت کرده است که حضرت رسول گفت یا علی من بر تو بادی دارم به پیغمبری زیرا که
پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر مردم خاصه میکنی و بر ایشان زیادتی داری بهشت چیز است که از قدرش را نماند
منازه نمیتواند کرد تو پیش از همه ایمان آوردی و خدا و پیش از همه وفا کنده بعد خدا و زیاده از همه بیاوردی و تری
با مر خدا و قسم میکنی که تری میان مردم بسوی تو عدالت کنده تری از همه در میان رعیت و ذاتا تری از همه بقضا و حکم
در میان خلق و مرتب و فضیلت نزد خدا از همه بیشتر است هجدهم آنکه از مسند احمد روایت کرده است که حضرت
فاطمه گفت رسول خدا که تزویج کردی مرا بپیغمبری که مال ندارد حضرت فرمود ترا تزویج کردم بکسی که اسلامش از همه
اقدام است و حشیش از همه بزرگتر است و علمش از همه بیشتر است مگر عیسی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان
همه شوهر تو را برگزید و تو را هم این را بحدید از تقییر ثعلبی روایت کرده است و در تفسیر من کور بال فعل موجود است
که چون سوره اذا جاء نازل شد بعد از بر کشتن از جنک چنین بسیار آمد و مت پیغمبر و حضرت رسول بر کشتن سحیان الله و
استغفر الله پس گفت یا علی امدانچه خدا مرا وعده داده بود فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج داخل شدند بعد
که هیچ کس از قوسن او را تر نیست بمقام من برای تقدیم که در اسلام بر همه داری و قلمی که بیا من داری و امداد منی و نزد
تو است بهترین زنان عالمیان و پیش ازین بوم ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق او در وقتیکه قرآن نازل شد و من
حریم و بسیار و همچو اهل که رعایت حقوق او در حق من زندش بکنم پس این را بحدید بعد از آنکه این حدیث نقل کرده است
گفته است من این اخبار را در این موضع از برای این نقل کردم که بسیار ری از انجاعت که مخبر خدا از آن حضرت جوی بهشت که
حضرت امیر از برای حدیث بنعمتهای خدا بر خود در خطبه فضاائل و کمال خود را ذکر میکند آنحضرت نسبت بکنیز و مخبر میدهند
و بعضی از صحابه نیز پیش ازین زامی گفته اند چنانچه بعد گفتند که ما را شکر و جنک را بعلی بکذا و گفت او بکثرت زیاده از آنست که
اینرا قبول کند و زید بن ثابت میگوید ما متکبر تر از علی و اسامه ندیدیم این حدیث ما این حدیث را از او کردیم تا بدانند که کسی که
این منزهت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آنحضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر با آسمان بالا رود و یا ملائکه و
انبیاء مفاخرت کند سر او را است و ملائمتش نباید کرد تا آنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردار و ظاهر و باطن و لطف

و کرم و خلق و تواضعش از همه بیشتر بود تا آنکه شتمناش او را بدعا بود و مزاج منقش میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آن حضرت
صادق میشد از باب جوشی بود که سینه پرورش از نالاطم امواج هموم میزد و ضرورت اظهار می نمود و آه مری بود که
از دل پروردگار میکشید و شکایتی بود که از عدم مساعده روزگار می نمود یا شکر نعمتهای الهی بود که با وعطا فرموده بود
و تنبیه بود و غافل از اگر اقرار بفضل او نداشتند و از باب سر معروف و بی غنکر او واجب بود که فکر بی از قضا بل خود را
ظاهر کرد آنکه مردم اعتقاد با جلال و حق او نکند و دیگر او را در فضیلت بر او مقدم ندهند و حق تعالی الهی کرده است
از این و گفته است آتین بهدی علی الحق آتین بهدی آتین لا بهدی الا آتین کدی قنالکم کتب تحکمون تا اینجا هر چه کلام این
ابی الحدید بود مؤلف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل ظالمان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا آنچه شایسته
باشد بر ایشان و بسیار غریبست که از هر مرد با از فضیلت این حادثه نقل کند و تصدیق بحث آنها میکنند و قبول میکنند
که صد بل این فضل بل در حق دیگران و او نه شده است و اقرار فضیلت آنحضرت از همه جهات میکنند و اعتراف و عطا و تشبیه
آنحضرت میکنند و بر آنحضرت واجب میدانند که بر سبیل حق از منکر اظهار فضل خود و نقصان آنها بکند و استشهاده میکنند
با این که هر چه است در آنکه با وجود علم امامت غیر علم جایز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میدانند و در حدیث و بیعت و بیعت
آنحضرت و از عتق آنها میدانند و آنها را نسبت با و امام واجب الاطاعه میدانند و اینها را شایسته و بجا میدانند و احادیثی که در این
فصل و فصول سابقه بر او آورده بودیم مخالفان نمیتوانند انکار و صحت آنها کرده زیرا که آنچه از شش صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق
علیه است و انکار و صحت آنها نمیتوانند کرد و آنچه از سایر روایات نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان نقل
کرده ایم مانند مستدرک احمد بن حنبل که مؤلف و ائمه اربعه ایشان است که یکی از چهار مذهب ایشان با و منتهی میشود و کتب
حافظ ابو نعیم است که همه توشیح کرده اند و کتب او را معبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از تفسیر مشهور ایشان است و در همه
تفسیرها نقل میکنند و سایر روایاتی که از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشان است و اکثر فضل و اعتبار ایشان نزد عامه
زیاده از مؤلفین صحاح ایشان است و چون از شش نفر تصدیب ایشان زیاده از دیگران است آنها را معبر شمرده اند و احادیثی که
ما بر ایشان بحث میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان هم روایت کرده اند و آنچه آنها را بر او و در حدیث
موضوعی چندان است که مطلقا در کتب ما اثری از آن نیست و آثار وضع با آنها ظاهر است و کسی که استشمام و آنچه از انصاف
کرده باشد میدانند که اکثر احادیثی که در این مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم بصحت آنها کرده اند و صریح است در امامان
زیر آنکه امامان در عرف حدیث و قرآن صریح است در خلافت و روایت کبری و کسی که عدل بنفس رسول باشد در حدیث غیر
تشیع شد و حدیث ابتلا صریح است در امامت و غضب خلافت در حدیثی که موضع و کسی که متصف بصفات مشهوره انبیاء
باشد و همه در تحت لوای او باشند و درجه ایشان رسول خدا و ابراهیم باشد در حدیث هر شقی لیث که چند منافق با او بیعت
کرده باشند بنیاد شد و حدیث و صفت نزد متصف بحار و باغات و مصطلحات اکثر فقهاء از دلالت بر امامت میکنند خصوص
امامان المتقیین و سید المسلمین و عبس و المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایای شایسته پیغمبر است
و روایات موراث و هدایت ایشان چنانکه وصیت انبیاء و دیگران معنی داشته و الا آنحضرت طفلی ندانسته که وصی برای او
تعیین کند و مانی ندانسته که در اوصیت کند خصوصاً بنا بر طریق عامه که میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث
و صواب آنحضرت متواتر است و این ابی الحدید را اکثر صحابه اشعار و بسیار نقل کرده است که متضمن وصایاست و ابضا آخر
حدیث صریح است در امامت زیرا که اداء و سالت از جانب رسول و صوت او را ایشان شنوا شنیدن یعنی آنچه از او شنوند
با اعتبار عصمت یقین دانند که فرموده آنحضرت است و کونوا صدای او را شنیدند و ابضا چون بمنزله نفس او جان او است
پس صدای او بمنزله صوت او است و ابضا بیان حق در اختلاف امت همه کار امام است و ثمره امامتست و در حدیث هم سید
و سر و جمیع عرب بودن و محبت او باعث هدایت بدی کرد بدین نالافراز و تبه امامتست و در حدیث صریح است در امامت بجهت
که مانع کور شد و از دهم صریح است در امامت و امامت اولاد و اولاد او و دهم با اعتبار وصیت و نهایت اختصاص
که امامت ظاهر است در امامت و هیچکس را که افضل است از سایر خلق بغیر آنحضرت و رسول که بحث کماله است بر امامان

بنظر می آید که مکرر مذکور شد و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت رسول خلافت برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدو
 خدا را می بیند و حق تعالی از او خواهد پرسید و رسولش میگوید تا آنحضرت مکرر این امر را از خدا شنیده بود و مردم اظهار می نمود
 و سنا بر اخبار صریح است در جلال و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او و تفضیل مفضل است و عقلا قبیح است و اگر متعصب
 در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اینها همه با هم موثر علم یقینی است با استحقاق آنحضرت امامت و خلافت را
 و کسیکه مقتضی و عناد دیده بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نبی را بدیده حق در دنیا از غایت نخواهد کرد و من بعد
 الله که قورافنا له من نور **فصل هشتم** در بیان مطالب انجاء عتیقه که عصب حق آنحضرت کردند و آنکه آنها قابل
 امامت نبودند پس حق مختصر را آنحضرت بود زیرا که با جماع حق مختصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها باطل
 شد خلافت آنحضرت ثابت میشود و در آن چند مطلب است مطلب اول در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است بقیلی
 در این رساله که فایده بسیار طعن اول آنکه حضرت رسول امور عظیمه که در مبدء بعثت و تقوین می نمود و هیچ امری را
 با ابوبکر تقوین نمود مگر خواندن آیات سوره براءه را و اهل مکه و چون روانه شد جبریل نازل شد و گفت که حق اینست که
 که داد انجاء کند رسالت را مگر تو یا کسی که از تو یا شد پس حضرت میرفت و آیات را از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگزید
 و آیات را در موسم با اهل مکه خواند و معلوم است که حضرت رسول امیر را بدین وحی الهی میگردانید پس آنکه حق تعالی اول
 امر کرد که با ابوبکر بدهد و بعد از آن ابوبکر را میگردانید و در آن ظاهر نیست بجز آنکه معلوم شود که او اهلیت مارت و خلافت
 ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند که ابوبکر از امامت خارج معزول شد و همراه بود و اگر تو یا یا حضرت
 ایشان نیست و خلافت در روایات ایشان هست اگر چه فائده از برای ایشان ندارد و آنکه جمعی دیگر گفته اند که خادع عرب
 آن بود که بزرگ ایشان عهد یکدیگر و میبایست آن عهد را از میان برداشته و شکند حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبره
 قد مای ایشان موجود نیست و این ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این از خادع عرب معروف نیست و این تا و بی است
 که متعصبان ابوبکر اختراع کرده اند و اصلاً اگر خادع معروف مقرر بود یا است و رسول مخفی نباشد و در اول
 ابوبکر را نفرستاد و اگر آنحضرت حق بود یا نیست بر ابوبکر و عمر و سنا بر صحابه که خادع جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد
 و ایشان آنحضرت را منتهی سازند که فرستادن ابوبکر خلاف قاعده است اصلاً اگر سبب این بود یا نیست و قبیح که ابوبکر
 خایب و محزون بر پشت حضرت ابن عدو را بفرماید و در هیچ روایی مذکور نیست که حضرت ابن عدو را فرموده باشد بلکه عده
 که در روایات مذکور است اینست که فرمود جبریل نازل شد و گفت که انجاء کند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد و از همه
 غریب تر آنست که ثابت پیش نمازی را که ثابت نیست که بگفته رسول باشد بلکه خلافت معلوم است و با اعتقاد ایشان هر
 فاجری امامت نماز میبایست کرد دلیل خلافت ابوبکر میکنند و عزرا ابوبکر و ذان یان را با امیر المؤمنین با مریدانشان فضیلت
 او نمیدانند طعن دوم آنکه حضرت رسول اسامه بن زید و اسیر و لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید
 کرد که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جمله ما مودین بودند و حضرت لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه
 و ایشان تخلف کردند و برای غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم که عرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه
 و تاکید و سرعت خروج ایشان از بود که مدینه از منافقان خالی کرد و خلافت بروحی او قرار گیرد و این مضامین بطریق معتدله
 در تواریخ و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید از کتاب احمد بن عبد الرحمن بن جوهری روایت کرده است
 از عبد الله بن عبد الرحمن که رسول خدا در مرض موت خود امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند
 و از جمله آنها ابوبکر و عمر و عبیده بن جراح و عبد الرحمن بن عوف و طلحه و زبیر بود امر کرد و از آنکه غارت برده بر موت بختان وضع
 کرد و در آنجا شهید شده بود و جنگ کند و را دی فلسطین و قناتل منجود اسامه و لشکرش و حضرت کاه مرضش شد بد
 میبشد و کاه سبک میبشد و در هر حال تاکید میفرمود و در واد شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت پدر رومادم فدای تو باد
 و حضرت میبدهی که چند روز نماز میبخت شما را شفا بدهد فرمود که بیرون رومید و برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم
 و بیرون دانی حال بکارم دلم از برای تو میجویم خواه بود فرمود و بی نصرت و غایت گفت یا رسول الله کراهت دارم از آنکه مردم

و احوال تو را از مرتبه دین پریم حضرت فرمود برو اطاعت من کن پس مرض بر حضرت غالب شد پس اسامه برخاست که
 متوجه بیرون رفتن شود چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکرا و زاپرسید گفتند بقیه میگویند باز مگر و فرمود که
 لشکرا اسامه را میروند کینند خدا لعنت کند کسی را که از او تخلف کند و با او بیرون نرود و مگر و این را میفرمود پس اسامه
 علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه و پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد و با او بود
 ابو بکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و کردهای انصاری تا آنکه اقامت گزیدند و فرستادند بنزد اسامه که بیاید پس که حضرت
 رسول در کار رفتن است اسامه چون بنخبر رسید همه انصاریان برخواستند و علم را برداشتند و داخل مدینه و علم را برد
 خانه حضرت نصب کرد و حضرت همه انصاریان را به عالم قدس ارتحال نمود ابو بکر و عمر تا مردند پیوسته اسامه را بعنوان
 امیر خطاب میکردند و با قادی و بلادی و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مومنان و محمد بن عاتقه که با او
 که ابو بکر و عمر داخل لشکرا اسامه بودند و نقل کرده اند که ابو بکر خیر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت
 من و لشکری که با منند ترا ولی نکرده اند و حضرت رسول مراد شما امیر کرد و عزل نکرد و شما را بر من امیر نکرد تا از نیافتن
 و تو و صاحب عمر بر خصم من برگشتید و امری بر حضرت رسول مخفی نبود و مرا و شما را همیشه با خود بر شما امیر کرد و
 شما را بر من امیر نکرد و ابو بکر خواست خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت پس اسامه برگشت و پرورد مسجد ایستاد
 و فریاد زد که عجب دارم از مردی که حضرت رسول مرا بر او امیر کرد و مرا عزل کرده و دعوی امارت بر من میکند و محمد
 شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است در بیان اختلاف آنها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت آن بود که حضرت
 رسول فرمود که کار سازی کنید اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند از لشکرا اسامه پس گروهی گفتند واجبست
 بر ما اشتغال امر آنحضرت بکنیم و اسامه را با امر آنحضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند مرض آنحضرت صعب شده
 و دل ما تاب نمی آید و در آنحضرت را در این حال بگذاریم پس صبر میکنیم تا به بینیم که امر حضرت بکجا منتهی میشود و در هر یک از
 این ابواب احادیث بسیار از کتب خالقان در بحال و انوار ابرار آمده ام پس بنواقعه از سه جهت دلیل است بر بطلان خلافت اسامه
 غاصب خلافت اول آنکه حضرت رسالت اسامه را برایشان امیر گردانید و معزول نکرد ایشان در تحت حکومت و امارت او
 بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مأمور باطاعت اسامه باشند و او با اتفاق خلیفه نبود بلکه
 واجب بود که هر که خلیفه باشد باطاعت او بکنند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود اطاعت خلیفه دیگر بکنند
 و تمام آنکه از حدیث اسامه تخلف نمودند و هر که از حدیث اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعون است و ملعون بودن
 با خلافت جمع نمیشود ستم نکرد ایشان توبی و اعتراض از امر حضرت کردند و هر که چنین کند مؤمن نیست بگفته حق تعالی و
 یقولون امنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یقولون من بعد ذلک و ما اولئک بال مؤمنین یعنی میگویند بخدا و
 رسول او رده ایم و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرموده ایشان را و میگردانند و اطاعت نمیکند بعد از این و این
 جماعت مؤمن نیستند ستم در میان جوئی که او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غضب
 خلافت اول آنحضرت از روایات صحیح که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقولست نقل میکنیم و بعد
 از آن بر هر چیزی از اجراء آن روایاتی که در کتب معتبره خالقین مذکور و مشهور است بر طبق آن ابرار میمانیم که معلوم شود
 که اجماع و بعضی که مخالفان متمسک شده اند و خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشانست نه خلافت ایشان شیخ طبرسی در
 احتجاج با ما بنید صحیح روایت کرده است و ائمه و ائیان متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون مرض حضرت
 رسول شد بد شد انصار را طلبید و تکبیر کرد بر علی و عباس و از خانه بیرون آمد و تکبیر داد بر ستونی راست و ستونی چپ
 و خطبه خواند و وصیت دو باب اهل بیت خود کرد و فرمود که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر آنکه خلیفه در میان امت
 خود گذاشته است و من در میان شما دو امر بزرگ میکنم کتاب خدا و اهل بیت من هر که ایشان را ضایع کند خدا او را عذاب
 کند پس در حق انصار وصیت نمود که رعایت ایشان بکنند و بعد از آن اسامه را طلبید و مبایعه نمود در باب بیرون
 بردن لشکری چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد و اسامه لشکر خود را بیرون برد و دیگر پیغمبری مدینه نرفت

[illegible]

او را دوست از سعد برداشتن و او بنماز ایشان حاضر نمیشد و حکم ایشان قابل نبود و اگر باوری می داشتند
 جنگ میکرد و پیوسته بر آن حالت بودند تا ابو بکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد و چون از خبر عمر ایمن نبود و رفت
 بشام و در آنجا مرد و با هیچ کس نبرد و سبب مویش آن بود که در شب تبری بر او زدند و او را کشتند و هفت مرتبه
 کشتند که جن او را کشت و بعضی گفته اند که جنال برای محمد بن مسلمه انصاری قرا دادند و او سعد را کشت و از حضرت
 امیر المؤمنین و ابی بکر کرده اند که مغیره بن شعبه او را کشت و سوارانضا و جمعی که در مدینه بودند بیعت کردند و حضرت
 امیر المؤمنین در این احوال مشغول بجهیز و تعسیل و تکفین حضرت رسول بود و سلیم بن قیس را لای گفت از سلمان
 شنیدم که چون حضرت بملا اعلی رجعت نمود و مردم کردند تخریدند ابو بکر و عمر و ابوعبیده آمدند و خاصمه کردند
 با نضار و حقی که علی با دست بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که اگر و انضار قریش احضار با مخرافات از شما
 زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران نیز از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انضار ذکر کرده است
 و ایشان را تقصیل داده است و حضرت رسول فرمود که اما ما از قریشند سلمان گفت من رفتم بخیلت حضرت امیر
 و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل و نشود پس گفت
 یا رسول الله کی اعانت میکنی مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضو که حضرت میخواست بشوید جبرئیل میکرد
 و آن عضو را ظاهر میکرد چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا حلقید با ابو ذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین و عمار
 در عقب صف بستیم و بر او نماز کردیم و غایتش در آن حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که نماز را ندیده پس بخصم داد
 صحابه را کرده نقره نقره اخل میشدند و بر دوش حضرت می ایستادند و علی ایمن و ملائکه مصلون علی النبی را از
 آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میفرستادند تا آنکه مهاجران و انصاریان داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند
 و نماز حقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر میدادند طبع میکردند که امامت نماز ابو بکر بکند پس سلمان
 گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را با چنان منافقان کردند در وقتیکه مشغول بغسل بود گفت حال ابو بکر بر من فرستادند
 و مرد مزاحی نمیشوند که بیکر است با او بیعت کنند و با هر دو دست و بیعت میکنند حضرت فرمود که یا سلمان دانستی که
 اول کسی که با او بیعت کرد در وقتیکه بر منبر حضرت رسول بالا رفت کسی بود که من و لیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت
 کرد بشیر بن سعد بود پس ابوعبیده پس عمر پس سالم مولی حد بنفیس معاذ بن جبل حضرت فرمود که او را نمیگویم از کسی را
 میگویم که در منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مردی را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو حیثش
 علامت سجده بود و بسیار معتدل میبود چون ابو بکر بر منبر نشست و او را بالا رفت و کرد بیعت و گفت الحمد لله فرمود تا او را در
 این مکان دیدم دست را بکشا و دست را از کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز دست مثل روز دادم پس این
 منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفت نه ولیکن سخن او را میدانم چنین
 میخورد که شهادت میکرد بوقایع حضرت رسول فرمود که او شبطان بود و خبر داد مراد رسول نماز که ابابکر و سرکرده ها
 اصحابش حاضر شدند و روز غدیر که حضرت رسول مرا خلافت نصب کرده یا مخریاد خبر داد مردم را که من و ابابکر ایشان
 از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن پس و مقرران اصحاب و با و گفتند که
 این است مرحوم و معصوم اند و ما را با ایشان دوستی خواهد بود ایشان پناه خود و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند
 پس شیطان غمگین شد و بر کشت و حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا فرمود که چون من از دنیا بروم مردم در آن بیعت
 ساعده یا ابو بکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد تراهند آمد و اول کسی که بر منبر من با بیعت شد شیطان خواهد بود
 بصورت مرد پیری متبدلی و چنین خواهد گفت پس بیرون تراهند رفت و شباهت این و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس
 ایشان را و اسبچه خواهند کرد و خواهند گفت ای سید ما و ای زبیر ما تویی که آدم را از هشتاد و سه بیرون کردی پس او در
 جواب خواهد گفت که کدام استند که بعد از پیغمبر خود کرده اند شما میفرمایید که من با ایشان را از بیعت با ابوبکر
 ایشان را و خلافت پیغمبر خود دانستم پیش از آنکه شما را از بیعت با ابوبکر منع کند خداوند است که از شما را از بیعت با ابوبکر منع کند

من المومنین یعنی بجهت آنکه راست کرد شیطان کما خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی از مؤمنان سلمان گفت چو شب
 شد علی فاطمه را برد از کوشی سوار کرد و دست حسن بن را گرفت و بخانه هربک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت
 و حق امامت و خلافت خود را بپا داشت و باری از ایشان کرد اجابت و نکردند مگر چهل و چهار کس و بپا داشت
 دیگر بیست و چهار نفر پس فرمود که اگر راست میگویند سرهای خود را بنواشید و اسلحه خود را بردارید و بپا داشت
 بنواشید بنزد من که بیا من بیعت کنید بر موث یعنی تا کشته نشوید دست از باری من برندارید چون صبح شد بقیع چاه و بصر
 هم کس نیامد سلمان و ابوذر و مقداد و غار و بربز و ابوبکر نجاشی و عمار و بصر است سر شب حضرت چنین کرد و در روز
 بقیع این چهار کس حاضر نشدند چون دانست که ایشان در مقام غدیر مکر اند و باری و نمیکشند رخت و در خانه نشست
 و مشغول جمع قرآن شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها و رفتهها و استخوانها
 پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من شوکند باد کرده ام که در دوش نگیرم مگر از برای نماز و نماز را
 جمع کنم پس چند روز صبر کرد و حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و سرش را مهر کرد پس از مسجد
 آورد در وقتیکه ابوبکر و عمر با صحابه در مسجد بودند و ندانند که با و از بلند که تنها الناس چون حضرت رسول آمد و بنا
 رفت مشغول غسل و تجمهر و گردیدم و بعد از آن مجموع قرآن را در این جامه جمع کرده و هیچ امه نازل نشده است مگر حضرت
 رسول من خواند ما است و تا و بپوش تا بمن گفته است در قیامت نگویند که ما از این غافل بودیم و نگویند که من شما را ایستاد
 خود بخواندم و حق خود را بپا داشت شما بپا و مردم و شما را بکتاب خود دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را
 پس است و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر کرد
 و بخانه خود برگشت پس عمر با ابوبکر گفت علی را بطلب تا بیعت ما و بیعت نکنند بمن پسیم ابوبکر و برستاد که اجابت کن
 خلیفه رسول الله و حضرت فرمود سبحان الله چه زود دروغ و حضرت رسول پسید ابوبکر و جمعی که برد و او بنده همه
 میدانند که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکردند بپا داشت که ابوبکر فرستاد که اجابت کن امیر المومنین ابوبکر و حضرت تجمیع نمود
 گفت سبحان الله اندک وقتی است که پیغمبر از میان ایشان رفتند است و خود میدانند که این نام از برای غیر من صلاحیت نداد
 و او هم انجمای بود که حضرت رسول ایشان را امر کرده بر من سلام کنند و مرا امیر المومنین پس او و فقیه عمر پسیدند
 که خدا این را امر کرده است حضرت فرمودند که بلی بحق و راستی از جانب خدا و رسول است و او امیر مؤمنان است و سید مسکین
 و صاحب علم غر مجتهد است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را بسوی هشت فرستند و دشمنان
 خود را بسوی جهنم چون این خبر را بردند در آن روز ساکت شدند پس در انشب باز حضرت امیر فاطمه و حسن بن را از برای امام
 جنت بخانه جمیع اصحاب رسول برد و از ایشان باری طلبید و بقیع این چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چرا اینها بیعت
 که علی را این چند نفر را از برای بیعت بپا و نند همه بیعت کردند بقیع اینها ابوبکر گفت کی را بفرستم عمر گفت فتنه را بفرستم
 که او مرد در شدت غلبه بیشتر میبست از قبیل بنی عدیست پس او با جمعی از اعیان فرستادند چون رفتند حضرت امیر
 رخصت نهاد که داخل شوند اصحاب فتنه و کشتند و گفتند رخصت نمیدهند که داخل شویم عمر گفت که بپا رخصت
 داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه سوگند داد ایشان را که بپا رخصت من داخل خانه من مشوید فتنه انجا ماند و اصحاب
 رخصت شدند و خبر آوردند عمر و غضب شد و گفت ما را بکشته زنان چکار است و امر کرد جمعی را که بر دور او بودند ناله بفرستند
 بر داشتند و خود نیز هیزم برداشت و بر دانه اهل بیت گذاشتند و حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن بن با سایر
 اهل بیت در آن خانه بودند و فرمودند یا علی میری بپا و بیعت کن یا خلیفه رسول خدا و الا آتش در خانه ات می افکیم
 پس حضرت فاطمه برخاست و گفت چه میخواهی اما ای عمر گفت در را بکشا اگر فتنه شما را یا تمام میبوزانم فاطمه
 گفت ای عمر از ندا میترسم و بخانه من میخواهی دو تا این بیعت را بکشتن طلبید و بدو خانه انداخت فاطمه فریاد یا ابی
 یا رسول الله بلند کرد و عمر سر غلاف شمشیر را بر پهلوی آنحضرت زد و باز با نوا بلند کرد و بر ذراع مشربش زد فاطمه
 خطاب کرد و بدو و کوا خود را که بدو افتاد گفتی کردند ابوبکر و عمر و حق اهل بیت خویش حضرت امیر را تاب شد و بر جنت

و کربان املعون را گرفت و بر زمین زد و بیانش را شکست و کردش را پیچید و خواست املعون را بکشد بطا را و در
و صیت حضرت رسول اکرم را بر گرد بصر و طعی از مقابل ایشان فرموده بود دست برداشت و گفت بحق اخذ اوند بک
محمد را گرای داشت بر پیغمبری ای پس صیقات اگر نه نقد بزی میبود از حقه که پیش کن شنه و عهده ای که حضرت رسول
در این باب با من کرده هراس به میل استی که بر خص من داخل خانه شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قتل کرد و اگر شمشیر
شمشیر بود است تو سید که شمشیر را بکشد و بیرون آید و بکیر ازنده نکند و بد بزند ابو بکر و قصه را فعل کرد این
گفت اگر علی زاده بیرون آمدن کند بخانه اش بیرون آید و او را بگیرد و اگر مانع شود افس در خانه اش بنشیند پس قضای
ملعون و اصحابش بیرون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست آنحضرت گرفتند و در میان در رکوی حق جوی مطیع
امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون آوردند و بر فاس عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد و حضرت هلال
شمشیر را از دست او گرفت و خواست بر او زند و حضرت را قسم داد و حضرت شمشیر را انداخت عمر فرستاد بنزد
قتل کرد اگر حضرت فاطمه مانع بیرون آوردن علی بشود پروا مکن و او را بزن و در و در کن چون حضرت را بد و خانه رسانید
حضرت فاطمه بنزد یک در آمد و مانع قتل در را برفت کشود و بر بهلوی فاطمه زد که یک دنده از دندهای بهلوی
مبارکش شکست و فرزند یک حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود سقط شد و باز مانع میفرمود تا زنا
بر ناز و بشرد ستوانش شکست و همچنین ضربتها شهید شد چون از دنیا رفت در باز و پیش کره بزرگی از آن ضربت مانع
بود پس حضرت امیر را با حال بیرون کشیدند تا بنزد ابو بکر آوردند و عمر را شمشیر و همنه بالای سر آنحضرت ایستاد
رخالد و لید و ابو عبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر منافقان
مکمل و مسلح بر دو ابو بکر ایستاده بودند سلیم بن قیس گفت بسلمان لعنم یا ابن جاحث بر خص من داخل خانه حضرت
فاطمه شد ند گفت ای و الله مقهره نیز بر سر نهاد است غایبه میگردد یا ایناه و بار رسول الله میگفت تو د بیرون
از میان ما رفتی و ابو بکر و عمر را اهل بیت تو چنین میکنند و من دیدم که ابو بکر و آنها که بر دو ابو بکر ایستاده بفر
عمر و خالد و مغیره و غیر میگفت ما را کار نیست بزنان و راهبای ایشان در هیچ امری چون علی بنزد بیاید ابو بکر او را زند
فرمود که بخدا سوگند که اگر شمشیر بر دست من میبود شما بر من دست نمی یافتید و الله که من ملائت خود نمیکند و آنکه
با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی شکستند من جاحث شما را بر اکنده میگردد و ولیکن خدا
لست کن آنها را که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر ابو بکر بر آنحضرت افتاد فریاد زد که دست از او
بردارید حضرت گفت ای ابو بکر چه زود بر حسب نهی رسول خدا و اذیت اهل بیت و بکدام حق و بکدام منزلت
سر د را بر بیعت خود میخوانی تو د پروا بر خدا و رسول خدا با من بیعت نکردی عمر گفت این سخنان را بکنار دست از
تو بر نهی ای بزم تابست بکی فرمود اگر نکنم چه خواهد کرد گفت خواهی گفت تو را بکشت و خواست بر حضرت شمشیر
کشته خواهد بود بنده خالص خدا را و نیز در رسول او ابو بکر گفت ای و بر وایت عباس عمر گفت که بنده خدا را قبول
داریم اما برادر رسول خدا را قبول نداریم حضرت فرمود که آنکه و بکشد که رسول خدا را برادر خود کرد از بهر کینه
بای پس حضرت مطالب کرد بصحابه که ابروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شمشیر بیاد و رسول خدا را در
عذر بکرد و حق من بر کشت و در غزوه تبوک چه گفت پس آنحضرت در حال علانیه و حق او گفته بود همه را ذکر کرد
ایشان همه گفتند که همه اینها را شنیدیم چون ابو بکر رسید که مردم او را باری کتد خود مبنا در ت کرد و گفت آنچه گفتی
همه حق است و ما همه را شنیدیم ای بگو شهای خود و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از آنها گفت که ما
اهل بیت را خلد بر کینه است و کرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا و خلافت و پیغمبری را
هر دو در مجمع نگرده است علی گفت ای ابا کبی هست که با تو این راهی را بدهد عمر گفت و است گفت خلفه رسول الله
من نترشیدم پس ابو عبیده و سالم مولای حدیقه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت فرمود که وفا کرد بدشما

پیچ نفرمان صحیفه که در میان خانه کعبه نوشید که اگر خد کشته شود یا بمیرد ننگ از بد که خلافت با اهل بیت و برسد
و این حدیث را در آن روز وضع کرد بدو بگو گفت توحید استی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر و ای سلمان
و ای ابو ذر و ای مقداد سوال میکنم از شما جود خدا و محقق اسلام که شما نشنیدید از حضرت رسول که این پیچ تقریاً تمام
برد و گفت چنین نامه نوشیدند و چنین بهمانه با یکدیگر لبسته اند هم گفتند بلی شنیدیم که حضرت رسول گفت
که ایشان چنین نامه نوشیدند و عهد کرده اند خلافت را از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و منادیم فدای تو باد
یا رسول اگر چنین کنند من چگونه فرمود اگر با وری بیایی با ایشان جهاد و قتال بکن و اگر نیایی خود را حفظ کن و خود را
بکشتن مده پس حضرت امیر گفت اگر آن چهل نفر که نام من بیعت کردند و قاصد جهاد میکردم یا ایشان از برای خدا و خدا
سوگند که این خلافت که ابو بکر و عمر از من عصب کردند با حدی از فرزند آن ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و اما
آنچه تکذیب قول شما میکند و افرای که حضرت رسول پسندید این است **اَمْ يَحْسَدُونَ لِلْاَنْسِ عَلَى مَا اَنْهَاهُمْ اللَّهُ مِنْ**
فَضْلٍ فَذَلِكُمْ الَّذِي لَا يَرْهِيهِمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ وَاتَّبَعْتُمْ مَلَكًا عَظِيمًا یعنی یا حسد میرند مردم را آنچه خدا عطا کرده است
ایشان را از فضل خود پس تحقیق که دادیم ال بر هیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم با ایشان ملک و پادشاهی عظیم را حضرت
فرمود کتاب پیغمبر است و حکمت مستناست و ملک عظیم خلافت است و ما تیمم ال بر هیم پس مقداد برخاست و گفت
یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهیمن شمشیر زخم و اگر فرمائی دست بدار باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد
دست باز دار و عهد حضرت رسالت را و آنچه ترا یان وصیت کرده است بیاد آور سلمان گفت پس من برخاستم و گفتم
بمحق اخلا و تدبیر که جانم بدست قدرش است که اگر دانم که دفع ظلمی میتوانم کرد و بدین خدا را عزیمتوانم کرد هر اسیر
شمشیر خود را میکشم و میرنم تا حق غالب شود یا برادر رسول خدا و وصی و خلیفه او را در امتش و بدین فرزندانش را با این
ملک میکشید و میباید پس بشارت یا دشمنان را برای خلافت و امید با شیدان نعمت و رجای پس ابو ذر برخاست و
گفت ای امتیکه بعد از پیغمبر خود جبران شده اید و بعضیان خود خدول گردیده اید حق تعالی میفرماید **اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ اٰدَمَ**
وَنُوحًا وَاٰلَ اِبْرٰهٖمَ وَاِلَ عِزْرٰنَ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ ذٰلِکَ بِبَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاَللهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ و ال محمد اصلا ف نوح اند و ال بر هیم اند
و بر کبریده سلاله اسمعیل اند و عنبر پیغمبر آخر الزمانند و اهل بیت بنوئند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد ملائکه
اند و ایشان مائتله سمان بلند محل رحمت اله اند و مانند کوههای زمین موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محرم
قبله عالمیان اند و مانند چشمه صاف محل علوم حق اند و مانند ستارهای درخشان هدایت کنند خلاق اند و شجره
مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید ولد آدم است و علی وصی و صباء و امام
مقبیان و قائم آخرتند پس است و اوست صد بوی اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولای فاس مؤمنین از
انفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است **الَّتِیْ اَوَّلٰی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَوَّلٰجُهُمْ اَمَّا هُمْ وَاَوَّلُوا الْاَوْحَیَّامَ**
بَعْضُهُمْ اَوَّلٰی بَبَعْضٍ فِیْ الْکِتَابِ یعنی پیغمبر ولی است بمؤمنان از جانهای ایشان و زنان و مادران ایشانند و خویشان
او بعضی ولی و احق اند بعضی در کتاب خدا پس ابو ذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و مؤخر اوید
هر که را خدا مؤخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را یکسوی بدید که خدا با و داده است پس در این وقت عمر برخاست
و گفت چه عبت بر بالای این منبر نشسته علی با تو در مقام کار بر است و در زیر منبر تو نشسته است و بر منی خیزد که با تو
بیعت کنند یا از منبر بر برای یا بفرمائی که کردش را ز نیم و حسن بن بر بالای سرید و نیز کوار خود ایستاده بود ند چون
حرف کشتن را شنیدند که رسیدند و صلا بلند کردند که یا حله یا رسول الله حضرت امیر ایشان را پس پیغمبر خود حسیبا
و فرمود که مکیید بخدا قسم که ایشان قادر بر قتل پدر شما نیستند و از آن ذلیل تو و بیقدر تر اند که این جرأت توانند
کرد پس ام ایمن مرتبه رسول خدا آمد و گفت ای ابو بکر چه زود ظاهر گردید جسد و نفاق خود را عمر گفت ما را از بعضی زنان
چکار است و گفت و را از مسجد بیرون کردند پس نهاده اسلمی برخاست و گفت تو یا برادر رسول خدا و پدر فرزندانش
چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش پیشناسیم با صفاتی که همه کس میدانند یا رسول خدا نکفت بتو ابو بکر که برید

بگوید و مردم را بر ایشان مسلط کرد. و این امت را از پس ایشان ازین برتر ندانند و گفت: ای من خدا لعنت کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشان را در خلافت حق نبود و ایشان و سایر مردم در این امر مساوی بودند و نداد بود و گفت پس چرا شما حق را بر اقصا و بقرابت رسول پس حضرت شام فرمود که ای سرچها که ما را در آن حق نیست و خلافت مخصوص تو و ابوبکر و فی ذات یسر زن خورده مکس است عمر گفت حال که بیعت کردی دست از این سخنان بردار غایب مردم بمصاحبت من را خجسته شد و نداد که من حبیب حضرت فرمود و لیکن خدا و رسول را خجسته نیستند مگر من پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و آنها که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب و خواری و وای بر تو ای پسر خطاب عیدانی چه کرده و چه عذاب از برای خود و مصاحبت خود مهیا کرده ابوبکر گفت ای عمر حال که در بیعت و ما از شر و فتنه او این شدیم بگذارد هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیکویم خدا را بیاد شما می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابودر و مقلاد و زبیر ای شما که از رسول خدا که گفت در جهنم تا بونی هست از آتش که در آن دوازده نفر هستند شش نفر از ام سابقه و شش نفر از این امت و از نابوت در جای است در قعر جهنم و بر سر آنجا سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد که جهنم را مشعل کند آنرا میفرماید آن سنگ را از آنجا بر میدارند و در جمیع جهنم از شدت حرارت آنجا مشعل میگردد پس علی فرمود من در حضور شماها از حضرت رسول سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینان پس را دم که برادر خود را کشت و فرعون و فرود و نفر و بنی اسرائیل که یکی هود را کراه کرد و دیگری نصاری را و ابله پس شش ایشان است و از این امت قتال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند و با یکدیگر اتفاق کنند بر عداوت توای برادر من و معاونت یکدیگر کنند بر غصب حق تو و آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس چهار نفر کواهی دادیم که مادر این واقعه حاضر بودیم و هر را شنیدیم در این وقت عثمان گفت که ای مادر تو و اصحاب حدیثی هست که در حق من شنیده باشند یا شنید علی گفت بلی شنیدم از رسول خدا که تو لعنت کردی و بعد از آن لعنت شنیدم که استغفار کرده باشی عثمان در غضب شد و گفت غیبا تو چکارا شنید در هیچ حال دست از من بر نهنداری نه در جبهه رسول خدا و نه بعد از وفات او و میر گفت بلی خدا یعنی تو را بر خاک بمالد عثمان گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت زبیر کشته خواهد شد مرگد از اسلام سلمان گفت حضرت امیرا هستند من گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد و بیعت مرا خواهد شکست و مرگد کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت مردم همه مرگد شدند بعد از رسول خدا و بغیر از چهار نفر و مردم بعد از رسول خدا بمنزله هرون و اتباع او شدند و بمنزله کوساله و اتباع آن پس علی بمنزله هرون بود و ابوبکر بمنزله کوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم از رسول خدا که گفت گروهی از اصحاب من بیایند از آنها که در ظاهر نزد من قریب و مترک داشتند یا شنید که بر شرط بکن و ند چون ایشان را ببینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان مرا نشناسند ایشان را از پیش من بر بایند پس من گویم پروردگار اینها اصحاب منند گویند من عیدانی که آنها بعد از تو چه کرده اند چون تو از ایشان مفارقت کردی مرا شد و ازین برگشتند پس من گویم دور بر باد ایشان را و شنیدم از رسول خدا که ترک خواهد شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را مانند هوا فقت و توفای با یکدیگر و پرهیزهای سیر با یکدیگر بشیر و ذراع بد و ذراع بیاع و ذراع و قرآن مجید بیکدیگر و با کلام و بدین صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساویند و از حضرت صادق منقول است که چون حضرت امیر را از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاضله بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آن حضرت بیرون آمدند و چون فاطمه نزد یک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عمم بردار یا بحق خدا و ند یکدیگر را بحق فرستاده است که اگر دست از او بردارم موی سحر خود را بر ایشان کنم و پسر این رسول خدا را بر سر اندازم و ناله بد رکاه خدا بلند کنم تا قه ضامع نزد خدا کوای از از منسوب و تخیل او کوای ترا و فرزند من نیست سلمان گفت من نزد یک تخت نشین بودم و بیدار سوگند که در دم دیوارهای مسجد از پیر کندن شد و آن قدر بلند شد که اگر کسی میخواست از زیر من بیرون رود میتوانست پس نزد یکا محنت رفت و گفته ای شنیده من و ذاتون من خدا بد و تو را رحمت عالم باز گردانیده بود تو سبب نزد عذاب ایشان شد پس حضرت از مسجد بیرون

رفت و دیوارهای پای خود فرود آمد تا آنکه غبار از پیراهنهای بلند کرد بدو داخل پهنهای مآشد و بر وایت پیکر حضرت
دست حسن زاکر رفت و متوجه سر قد حضرت رسول گردید که نفرین کند پس حضرت امیر سلمان را گفت برو و در خشم خود را دریا
که بی بدین پهلوانهای مدینه را که بجز کماله است و اگر او می سر را بکشد بدو که پیران چاله کند و نزد قبر پدر بزرگوارش
برود و فریاد بدرگاه خدا آورد این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بر زمین فرو میرود با اهلش پس سلمان خود را بان
حضرت رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برو کرد و صبر کن و باعث عذاب این امت مشوقا طه فرمود هرگاه او فرموده
است برو میگردم و صبر میکنم و با سنان پند میفرماید که روایت کرده اند از حضرت صادق که وقتیکه کریبان حضرت امیر المؤمنین
میگشاید تند و تیز میگری آوردند چون بنزد یک مرقد مطهر حضرت رسالت و سپیدان آید را خواند که باین ام آت
القوم است فحقونی و کادوا بقتلونی پس دست از قبر بیرون آمد بخان نبوی که همه شناختند که دست حضرت
رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند صدای آنحضرت است که اکثرت بالهدی خلفک من و اب ثم من نطفة ثم رسولك
رجلا یعنی یا کافر شدی بان خدائی که تو افریدی از خاکی پس از نطفه پس در ست کرد ترا مردی و ابضا از طرق خاصه از
حضرت صادق و از طرق عامه از زید بن وهب روایت کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار را نگار کردند
بر ابو بکر خلافت او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص که از بنی امیه بود و سلمان
و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار ابو الهشیم بن النہان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذوالشہائی
و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابواقوب انصاری چون ابو بکر بر سر منبر رفت تا یکدگر مشورت کردند بعضی گفتند
میرسیم و او را از منبر تری و اویم و بعضی بگر گفتند که اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است
خود را بدست خود بجا که میندازد پس ای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت حضرت امیر روند و با او مصیبت کنند
پس رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین ترک کردی حقی که تو اولی و احق بودی بان از ابو بکر زیرا که ما شنیدیم از حضرت رسول
که میفرمود علی با حق است و حق با علی است هر سو که او میرود حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر بر اویم
و آمده ایم که او را از این باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سو کنید که اگر چنین کنید باید با ایشان کاریه کنید و دشمنان
نشد با ایشان از بابت نمکد در میان طعام و از بابت سر می که در چشم کشند و خواهند مد بسوی من با شمشیرهای
برهنه مستعد قتال و ایشان بترد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا میکشیم پس با بدمن با ایشان قتال کنم و دفع ضرر
ایشان از خود بکنم و این خلاف فرموده رسول خدا است زیرا که آنحضرت پیش از وفات خود بمن گفت که بروی این امت با تو
غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو خواهند شکست و تو از من بمثله هر روزی از موسی و امت من بعد از من از بابت
هر روز و اتباع او و ساری و اتباع او خواهند بود من کفتم یا رسول الله هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر با و از بنایی
مبادرت کن و جهاد کن و اگر با وری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد من آئی و چون حضرت رسول
بملا اعلای ملحق شد و مشغول تغسیل و تکفین او شدم پس سوگند خوردم که رد او بردوش نگیرم مگر برای نماز یا فریاد یا
جمع کنم و کردم پس دست حسن زاکر فرمودم و کردم بدین بختانهای اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند ادم
ایشان را که رعایت حق من میکنند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند از ایشان مگر چهار نفر سلمان را و ابوذر و
مقداد و عمار پس از خدا شریک و سناکت یا شیدا از برای آنچه میدانید از کینهائی که در سینههای این جماعت هست و بعض
و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او اما همه با هم بروید و باین مرد و ظاهر کنید و انچه از حضرت
رسول شنیده اید در حق ایشان با حجت بر او تمام تر شود و او را عذری نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی
که او را ملاقات میکنند بدو تو باشد پس در روز جمعه که از شقی بر منبر فی صلی الله علیه و آله بالا رفت همه بود و منبر را جمع
شدند و اقول کسیکه از مهاجران منحنی گفت خالد بن سعید بود چون اعتماد بر ائمه داشت و گفت از خدا بترس ای
ابو بکر میدانی که رسول خدا در روزی قبر بطه گفت ای کرده مهاجران و انصار من شما را وصیتی میکنم حفظ نماشد بدو سوگند
علی امیر المؤمنین است بعد از من و خلیفه منست در میان شما باین وصیت کرده است مرا پروردگار من را حفظ نکنید

در حق او وصیت نمود و معاویة بیاری اوقات بسیار بختان خواهد شد و احکام خود مضطرب میشود و شما
درین شما و بدان شما و الی شما خواهند شد و بدو ستمی که اهل بیت من و اربابان میکنند و عیال کنندگان را ازارت منند
بعد از من خداوند هر کس را که از امت و خط کند در حق ایشان و سبقت من ایشان را محسوس کرد و آن در ذریع من
و از برای ایشان بجز کاملی از موافقت من نیست و ده که بان دو بایند و در دستکاری از حق و او خداوند هر کس را و بر خدا
من کند و اهل بیت من پس محروم کرد آن را و از بهشتی که عرض من مانند عرض ائمه اهل بیت من است و معاویة من شد
و خالد در حسب و نسب و قیام اعمال و سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو در این اهل بیت طاعت که حق
تعالی در قرات فرموده است که مثل او مانند مثل شیطان است و در وقتیکه یا انسان گفت کافر شو پس کافر شد گفت من پیغمبر
از تو پس عاقبت هر دو ان خواهد بود که در حجت خواهند بود همیشه و اوست خدای ستمکاران پس سلمان گفت من بر
خواستم و اول بفارسی گفتم که بد و فکر بد ندانند چکر بد پس عربی گفت ای ابو بکر هر که مسئله بد و دهد که خدای از
خواهی پرسید و هرگاه امی مشکلی بود تو سوال کنی بپای خواهی برد و چه عذر خواهی آورد و در آنکه تقدیم بتلی بر کسی
از تو دانا تر است و از تو قراتش رسول خدا بیشتر است و بتا و بل کنی خدا و سنت پیغمبر دانا تر است و رسول خدا او را مقدم
داشت در جهان خود و وصیت کرد با و فرود و فاش خود پس گفت او را طرح کرد بد و وصیت او را فراموش کرد و انکاشید
و وعده او را خلف کرد بد و عهد او را شکستید و عهد مارث اسامه را که رسول خدا ص و او را بر شما امیر کرده که شما را
از مدینه بیرون برد که این فتنه را نکند و بر امت ظاهر شود که شما در هیچ امری منافعت و نکرد بد بد و در این فتنه
عزت با حق خواهد رسید و با این وزیر عظیم بقدر خواهی رفت تا زود است توبه کن و این و یال عظیم را با حق من تحقیق
اینچه ما در حق علی شنیدیم تو شنیدی و آنچه ما دیدیم تو ندیدی و اینها از منافعت شد که از آنکه چنین امر عظیم را بکردن فتنه
پس او در برخواست و گفت ای کون و قوتش عجب قباحی کرد بد و دست از قرابت و رسول برداشتند و جماعت بسیاری از
عرب با این سبب مرید خواهند شد و درین بین شک خواهند کرد و او با اهل بیت پیغمبر خود میگذراستید اختلافی در
میان شما اهل بیت و سید اکون که چنین کرد بد هر که زودی بهم رساند خلافت را منصرف خواهد شد و خوفی را
در طلب خلافت بخت خواهد شد و سید اند و همه نیکان شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من
علی است پس از برای دو پسر حسن و حسین پس از برای طاهران از ذریع من پس طرح کرد بد گفت پیغمبر خود را و از حق باقی را بپای
فاق فرجید و سنت ائمه ای گذشت و منافعت کرد بد که بعد از پیغمبر ان خود کافر شدند و بزودی و بال
کار خود را خواهند چشید و جز اعمال خود را خواهند دید و خداستم کنند و سبب بر بندگان خود پس مقدم
بر خاست و او را بپای سبیلو کرد و گفت میدانم که پیغمبر علی در کردن است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نرا و عمر را در بر علم اسامه که از او کرد و حضرت رسول ص و امیر المؤمنین است داخل کرد و او را بر شماها
کرد و این جناب بخاطر شما نرسد و بار دیگر شماها را در بر علم معدن شقاق و تفاف عمر و بن العاص
داخل کرد و در غزوه ذات السلاسل و ان منافعی بود که در شان او ان نشانك هو الایم نازل شد و چنین
منافعی را بر شماها امیر کرد و سایر منافقان و عمر و شما را چاقوشان لشکر کرد و اینچاوشی یکبار و ثقی کی دی
بجلاف و بقیس میدانم که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب است حق و ابا و تسلیم کن پس بپای اسامی بر خاست
و گفت انا لله و انا الیه و رجوع چه بحث کشید حق از باطل ای ابو بکر آیا از خاطر رفت است آنکه رسول خدا امیر کرد
ماها را که علی را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم بر او و با ملون مؤمنان و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مؤمنان
و کشنده قاسط است از خدا ترس و حق را یکی که احق است با و بر کرد ان بر عمار برخواست و گفت ای کون و ثقی و ابو بکر و سوط
بدانید که اهل بیت شما اولی اند بخلاف و احقند بپای او و قیام با موردین پیش از همه میشوند خود و خط ملت رسول
میتوانند کرد و خبر خواه فرزند نبی با امت و همه کس پس بگوئید بصلح خود که حق را بکنند با اهل بیتش از آنکه مرستمان
سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانند که علی ولی شماست و عهد خدا را

در رسول و بعد از آنکه رفت گذشت حضرت رسول میان شما و آورد مواظب بسیار از آنها را و مسجدی مسدود کرد و بغير آن
دراورد و دختر خود فاطمه را با و داد و به حبیب طلبکاران نداد و گفت من شهرستان حکم و علی درگاه انست هر که حرکت
خواهند اندرگاهش بنیاد و همه شما را موردین با و همچنان هکشد و او در هیچ امر بشما احتیاج نیست با ان سوانی عظمی
دارد و هیچ يك از شما ندارد پس چرا از او میل بد بکوی میبکند و حق او را بفارغ پیرید بیس لفظا بمن بدلا پس ای بن
کعبه برخواست و گفت ای ابوبکر انکار میکنی حق که خدا برای بکوی حق را داده است حق را با هاشم زد کن و مصالح میباید
کرد و این حق برخواست و گفت ای اناس با عیند ایند که رسول خدا شما را در این نهائی قبول کرد و گفتند ای کعبه
پس من شهادت میدهم که شهادت از رسول خدا که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشان را اما
که پیرو ایشان باید کرد و گفت انچه میدانستم و ما علی الرسول الا الملاحه المبین پس ابوالهشیم برخواست گفت شهادت
میدهم بر پیغمبر ما که علی باز داشت در دوزخ و غیورم پس انصار گفتند او را باز نداشت مگر برای خلافت و بعضی
گفتند او را برای ان باز داشت که مردم بدانند که مولا ی هر کس باشند که پیغمبر مولا ی و ست ما جمعی با فرستادیم که از
انحضرت سوال کردند حضرت گفت که بگوئید که علی ولی مؤمنان است بعد از من و خبر خواه ترین مردم انست برای امت من و
شهادت با خیر میدانستم دادم پس هر که خواهد ایمان بنا و دهر که خواهد کافر شود در روز قیامت و عده گاه هم راستی
پس سهل بر حنیف برخواست و بعد از جد و صلوات گفت بکوی و قریش گواه باشید برون که گواهی میدهم بر رسول خدا
که دیدم او را در این مکان یعنی قوما بین فیه و منیر او دست علی گرفته بود و میگفت ایها الناس اینعلی امام من است بعد
از من و وصی منست در خیره من و بعد از وفات من و رضا کنند دین منست و وفا کنند عهد و وعده منست از ان کشت
است که با من مصافحه خواهند کرد بر جوض من پس خوشحال کسی که منافعت و پاری و کند و طی هر کسی که مخالفت نماید
او و پاری نکند او را پس برادرش عثمان با او ایستاد و گفت شهادت میدهم از حضرت رسول که فرمود اهل بیت من سنانهای این
پس بر ایشان تقدم نمایند و ایشان را مقدم دارند که ایشانند و ایشان من بعد از من پیرو می برخواست و گفت ایها
الله که اهل بیت تو فرمود علی ظاهران و فرزندان او دین میباشی ای ابوبکر اول سیر که کافر شود با بن حق و بیانست
با خدا و رسول او و بیانست نمازها و حلال نکند دین حق را پس ابوبکر و بن است و گفت بکوی سیدان خدا
ای بنده کان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و دین نماید حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است و بختی که شهادت میدهم
مثل انچه بر ابدان ما شهادت اند که در مقامات معتدله میگفت که اهل بیت من امامان شما اند پس بعد از ان و استاده بغیر
میگردد و میگفت این پیغمبر و بنیکوکارانست و کشته کافرانست و او را که از خدا او را را میگردد و در آنرا
پاری کند خدا او را پاری کند پس توبه کنید بسو خدا از ظلم خود بدو و بشما که خدا تو را و جمیع است حضرت رسول
که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نشو است جواب گوید پس گفت من و ابی شما شدم و بجز ان شما نشدم شاکا که بگوئید
مرا و شما من بر دارید پس عمر گفت بزیر بیا از منبر ای حق هر گاه تو حجتی ای فرزندان ما بنشین و گفتی چرا خود را در این
مقام باز داشتی و الله که من میخواهم تو خلع کنم و خلافت را بسا از مولا ی خدا بدهم پس ابوبکر از منبر بر پاشید
عمر را گرفت و بجا نه خود رفتند و ناسه نوزد اهل مسجد نشاند چون نوز چنان شد خالده بن ولید بلیلی با هزار
کسر آمد و گفت چه نشسته اید بخدا سوگند که بنی هاشم طمع افتاده اند که خلافت را منحصر شوند و سالم با هزار
آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و بلیلی لشکر بنیامدند ناچار هزار نفر منافق جمع شدند و میران آمدند با شمشیرهای
برهنه و عمر در پیش ایشان میانند فاد اهل مسجد حضرت رسول شد پس عمر گفت خدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما
معنی میگوید مثل انچه در روز گذشتنه که بنده سرش از بدن جدا میکنم پس خالده بن سعید برخواست و گفت ای پیغمبر
حلیشه دشمنهای خود ما را منبر شما با جماعت خود میخواهید ما را بر آکنده کنید خدا سوگند که شمشیرهای ما نیز
ترسانان شمشیرهای شما و ما با وجود کثرت عدد از شما بیشترین زیرا که حجت خدا در میان ما است خدا سوگند که اگر ان
که امام ما را منع میکرد از قتال و اطاعت او بر ما واجبست هر انچه شمشیر میکشیدیم و چنان میکردیم تا عند خود را از ان

اینکه پس حضرت امیر فرمود بنشین اینجا خدا دانست سعی تو در راه دین و ترا جای بنویس خواهد داد پس نشست و سنان
و خواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا و اگر نشنیده باشم کوشهای من که شوند که میگفت روزی خواهد
بود که برادر من و پسر من در مسجد نشسته باشند یا قری چند از اصحاب خود که ناکاه جماعه از سگان جهنم او را در میان
خواهند گرفت و از آده کشتن او را خطاب و خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنها بیدار کنید و بخواست که بر او حمله کند
حضرت امیر بر جست و کوبید و او را گرفت و او را بر زمین زد و گفت ای فرزندان صفا که حلیه اگر نه تا مرگ باشد که پیش نوشتن
شده و عهد یک از حضرت رسول پیشتر شده هر آنکه بگوید که کی یا و شصت توست و عددش کمتر است یک
با خطاب خود خطاب نمود و فرمود بر کوه بید خدا شما از رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد نخواهم شد
مگر بروشی که دو برادر من موسی و هرون داخل شدند در وقتیکه اصحاب موسی با او گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما
اینجا هستیم ایم و با شما بجنگ نیایم و الله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا یا از برای قضیه که بر مردم
مشبه شود و حکم بحق در آن میکنم زیرا که جایز نیست از برای حجی که رسول خدا در میان مردم مضرب کرده باشد آنکه مردم را
در حیرت بگذارد بدانکه این بجلی و قلبی است از آنکه از طرق معتبره شیعه در این قضیه ها بله وارد شده است و اکثر این
مضامین در کتب سیر و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد خواهد شد و بعضی از آنها را در کتاب بخارا و افوارا برادر
نموده ام از آنجمله این ابی الحدید گفته که روایات در فضیله سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند و جمع کثیر از علما
روایت کرده اند است که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت تا آنکه او را با کوه آوردند و وزیر امتناع نمود از بیعت گفت
من بیعت نمیکم مگر با علی و هم چنین ابو سفیان و خالد بن سعید و عتاس بن عمار و رسول و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث
و جمع بقی ها شام و گفته اند که زبیر شمشیر کشید چون عمر آمد و کمر و هی از انصار و تنبلی ایشان با او بودند گفت شمشیر
زبیر را بگیرد و بر سنان زبیر شمشیر را گرفتند و بر سنان زدند و شکستند و الله را بخیر زدند بنزد ابوبکر تا بیعت
کردند و کبیری بغیر از علی نماند و از برای رعایت حضرت فاطمه و از این رو نبأ آوردند و بعضی گفته اند بیرون آوردند و با
ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت کرده است و گفته که چون انصار بدیدند که خلافت با ایشان
تمیز شد گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثلاً این در سرده است علی بن عبد الله بن عمر
با بن ابی مرثد و بن ابی الحارث و بن ابی الحدید نقل کرده است که علی بعد از وفات حضرت رسول میگفت که اگر چهل نفر
از صاحبان عزمی با من جهاد میکردم اینها را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از اهل سیر نقل کرده اند و اما آنچه
اکثر محل شن عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند است که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازم
خانه خود را اختیار کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه از او فنا و غنا بعالم راحت و بقار حلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود
بیعت کرد و در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حوض بود و روی مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه
وفات یافت روی مردم از او برگردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حوض فاطمه بعد از او شش ماه بود
مؤلف گوید که از جمله غرائب است که با آنکه این مرد فاضل از صحابه خود نقل کرده است و در اول گفته است که بعد از فاطمه
طوعاً بیعت کرد و حال آنکه عمار بن حبیح بن جریج است در آنکه تا عنوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد
و چون روی مردم از او گردید مضطرب شد بیعت کرد و ابی الحدید از کتاب ثقیفه احمد بن عبد الله بن جوهري که پیوسته
او را توشیح و مدح میکنند نقل کرده است که چون ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه بنزد علی نزد میکردند
و او در خانه فاطمه بود و مشورت میکردند و او را مورد خود بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه حضرت فاطمه
شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی تو را از خلق محبوب تر نیست از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست
از تو بخدا سوگند که این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند از من و خانه تو را بر ایشان بسوزانم
پس چون عمر بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و میباید که این کار را نخواهد کرد و شما و بیکدیگر با این خانه
میان بید ایشان رفتند و ابوبکر بیعت کردند و با ابی الحدید گفته است که از یمنان مشهور و مغاوبه است که بید

نوشته کرد پرو بود که زنت را برد از کوشی و سوار کردی و دستهای دو پسر حسن و حسن را گرفت و در میان
ابوبکر بیعت کرد و نه و نه که ناشی حدی ز اهل بد رو و صل سوا بنی امکران که با زن و پسرانک بد و خانه ایشان و غیر
و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با حنیف رسول خدا و اجابت تو نکرد از ایشان مگر چهار نفر بانی نصر
و اگر حق میبودی اجابت تو میکردند و اگر من هم چنین را فراموش کنم این را فراموش نمیکم که با پدری رفتی در وقتیکه
مجنون است و از اجابت بد آورد که اگر چهل نفری یافتیم که صاحب عزم بودند قتال میکردم با ابوبکر و ایضا از کتاب جوهری
روایت کرده است که سلمان را بوده و انصاری میخواند بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان گفت اختیار را دست
کرد بد که با انصاری نداد بد اما خطا کرد بد که بعد از آن که علی باشد نداد بد و بر روایت دیگر گفت که خطا کرد بد که با اهل
بیعت پیغمبر نداد بد و اگر با ایشان میلاد بد و کس بر شما اختلاف نمیکردند و بر فاطمه و زینب کانی میکرد بد و ایضا جوهری
روایت کرده است از ابی اسود که غضب کرد مردانی چند از مهاجران در بیعت ابوبکر و غضب آمدند علی و زینب
و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها اسید بن خضیر بود و سلمه بن سلمه پس حضرت
فریاد زد و ایشان را بخلاف سوگند داد فاطمه نکرده و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زینب را گرفتند و پرده را زدند
و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید تا بیعت کردند پس ابوبکر ایشان را و خطبه خواند و غلج خواند
از مردم که بیعت من امری بود فتنه واقع شد و بی تاقل و خلا از شران نگاه داشت و ترسیدم که فتنه بشود و بخلاف
سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم و امر را بر کرده من نداختم که من طاقت نواندارم و از دست من برمی
آید و میخواندیم که قوه برین مردم بجای من میبود و از این مقوله عذر رها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت
دیگر گفته است که ناست بن قیس نیز با آنها بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند بر روایت دیگر عبد الرحمن بن عوف نیز
با آنها بود و محمد سلمه نیز با آنها همراه بود و او شمشیر زینب را شکست و با او از کتاب جوهری از سلمه بن عبد الرحمن روایت
کرده است که چون ابوبکر بر منبر نشست علی و زینب را کردند بی زینب ها شمشیر فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان
و گفت بحق خدا شک جانم در دست او دست میبرد زینب را شکست و بیعت با خانه را با شما میسوزانم پس زینب را شمشیر
برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را زد و بر کمر زد و زینب را بر سر و شمشیر زد دست و پیرافنا و ابوبکر بر منبر صعد از د
که شمشیر او را بر سنک زدند و بشکند بر سنک زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید خدا را آورد ایشان را
و جوهری گفته است که در روایات دیگر است که سعد بن ابی وقاص با ایشان بود و در خانه فاطمه و مقلاد نیز بودند
ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند و عمر آمد که انش در خانه بنزد پس زینب را شمشیر بر رویت آمد و حضرت فاطمه
بیرون آمد و میگرفت و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله بن موسی حسن بر سید نداشت
ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی که عبد الله بن الحسن گفت در وقتیکه از حال این دو کس از او سوال کردند
گفت فاطمه صدقه و معصومه بود و دختر پیغمبر و مسل بود و در غضبت بود بر جا عجم که این دو نفر از آنها بودند ما
نیز غضبناکم از برای غضب او و ایضا جوهری از امام محمد باقر روایت کرده است که ابن عباس گفت از عمر شنیدم
که گفت صاحب تو او کای ناس بود بخلاف بعد از رسول خدا مگر آنکه ترسیدم بر او از و چنین گفت که ام است آنها
گفت ترسیدم از کی سال او و محبت او با اولاد عبد الله پس ابی الحباب بد گفت استقامت امتناع علی و بیعت ابوبکر
تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بان نحو یکدیگر میزدند و میزدند و او با زینب و زینب را روایت کرده اند و شمشیر
انچه جوهری در این باب از رجال حدیث نقل کرده و همه نقل کنند و ما موند و غیره نیز نقل کرده اند که اصحاب
نمیوان نمود و ایضا روایت کرده جوهری از ابوبکر با هلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابوبکر بعمر گفت کجا است
خالد بن ولید گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید و علی و زینب را بنیاد بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد
و خالد بر در خانه ایستاد عمر نیز گفت این شمشیر چیست گفت این را میخواستم که ام برای بیعت علی و در خانه بیعت
لسبار بودند ما مثل مقلاد و جمیع بی ها شمشیر زینب را کشید و زد بر سنک که در وقتیکه بود و شمشیر زینب را

شکست و دست زبیر گرفت و بچرخانید و پیرن آورد و بدست خالد داد و خالد جاعث بیضا بودند که ابوبکر بمده
فرستاده بودند پس عمر داخل شد و با حضرت امیر گفت بچرخ و بیعت کن حضرت امشاع نمود دست حضرت را گرفت و کشید
و بدست خالد داد و سایر بر مسافران هموار کردند و میگفتند ندانمها را بعنف شدند و مردم جمع شدند و رشوات
مدینه و نظر میکردند و حضرت فاطمه بان نان لبیا از بی هاشم و غیر ایشان پیرن آمدند و صدائی و لوله و شبنون
لبند شد و حضرت فاطمه تمام کرد و ابوبکر را گفت خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا میخواست سو کند
که با او حرف نخواهد زد تا خدا ملاقات کند و چون علی و زبیر بیعت کردند و این فتنه فرود نشست ابوبکر آمد و شفاعت
کرد از برای عمر و فاطمه از او راجع شد و ابن ابی الحدید بعد از آنکه ابن دوا با نوافل کرده است که هیچ نزد من گفت که
فاطمه از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابوبکر و عمر و وصیت کرد که آنها را ناز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله ما
کناهان صغیره بودند و امر زیده شدند و لی آن بود که او را کوی دارند و رعایت حرمت او بکنند و اصحاب ابن ابی الحدید
گفته است که من نزد ابوجعفر نقیب شنیدم و خود میخواندم احدیث را که هبنا این اسود نیزه حواله هورج و بیعت خسر
رسول الله کرد و او ترسید و فرزندهای آن شکست سقط شدند و این سبب حضرت رسول در روز فتح مکه خون او را همد
کرد چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون کسی را که فاطمه را توسا پند و فرزندان او را هلاک کرد این ابی
او ظاهر حال است که اگر در جبهه میبوم مباح میکرد خون کسی را که فاطمه را توسا پند و فرزندان او را هلاک کرد این ابی
الحدیث گفت نقیب گفت که من این را از تو روایت میکنم که فاطمه را توسا پندند و فرزندان او را هلاک کرد و از او ساقط
نقیه کرد و گفت حجت و اهل دانش را هیچکس ازین روایت مکن که من در این باب توفیق دارم و باز این ابی الحدید روایت
بیعت سقیفه را همان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری و سکه معتدل ترین و بیخبر است از این روایت کرده است که
آمد با اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی بدر خانه علی و گفت پیرن آمدند و الا خانه را بر شما میسوزانم و این جز آنست در
کتاب عرا در زید بن اسلم روایت کرده است که گفت من این را میگویم که با عمر هجرت میرداشتیم و بعد از خانه فاطمه رویم در وقتیکه
علی و اصحاب ایشان امتناع نمودند از بیعت و عمر فاطمه گفت پیرن کن هر که در این خانه است و الا میسوزانم خانه را با عمر که
در این خانه است و در این وقت علی و فاطمه و حسین و جماعتی از صحابه و این خانه بودند فاطمه گفت یا خانرا بر من و فرزندان
میسوزانی گفت بلی والله تا پیرن آیند و بیعت کنند و این عبد رب که از مشاهیر ایشانست گفته است که با عمر هجرت
در خانه فاطمه نشسته بودند و ابوبکر بعمر گفت که اگر با کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر انشی برداشت و آمدند
خانرا را میسوزاند فاطمه گفت ای پسر خطاب آمده خانه ما را میسوزانی گفت بلی باز این ابی الحدید فضا سقیفه را از کتاب
جوهری مسبوط ترا آنچه سابقا مذکور شد بنان خود روایت کرده است تا اینجا که گفته است بنوهاشم در خانه عا جمع شدند
و زبیر با ایشان بودند و بر آنکه خود را از بی هاشم میبهر حضرت امیر فرمود که زبیر همیشه با ما اهل بیت بودند تا آنکه پسر هاشم
بزرگ شدند و او را از خانه بر گردانیدند پس عمر رفت با گروهی شبوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت بنیادند
بیعت کنید و ایشان امتناع نمودند و زبیر شمشیر کشید و پیرن آمد عمر گفت این سکن را بکمرید سلمه بن اسلم شمشیر
گرفت و بر دیوار زد و او را علی با کشیدند و لبوی ابوبکر بردند و بنوهاشم همراه بودند و علی می گفت من بنده خدا
و برآمد رسول اویم چون آنحضرت را نزد ابوبکر بردند گفتند بیعت کن حضرت فرمود من حقم با این اسرار شما و با شما
بیعت نمیکنم و شما اولی ایند با آنکه با من بیعت کنید شما این امر را از رضا کو فیند شیب نژاده با رسول خدا و من نیز همان
حجت باشا اینجا میبکنم پس اضاوت بدید که از خدا میسر شد حق ما اعتراض کنید چنانچه انصار میبوی شما انضا
کردند و الا معذرت شوی که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو بر بلندارم تا بیعت کنی علی گفت بیک باب
دیگر ساختن اید از تو برای او میگویم که فردا او تو بر گردانم میگوید سو کند که قبول میکنم سخن تو را و با او بیعت میکنم
ابوبکر گفت اگر با من بیعت نکنی من تو را کراه نمیکنم ابوجعبه گفت ای ابوالحسن تو که سالی و ایشان پیران قوم تواند تو
عقل ایشان را نداری و ابوبکر رت بر این امر پیش از تو داره و تاب برداشتن این امر پیش از تو دارد پس با و دوستی کن

و اگر نذر بمال و غیره نمود از شود نو باین امر بنوازد خواهی بود یا عیبار فضیلت و قرآنی که نواری و سواقی و جهادها که نو
واری و کرد علی گفت ای گروه مهاجران این خدا بر سپید و سلطنت محمد را از خانه او میرسد بسوی خانه ای خود و دفع
مکیند اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت حقیم ما را از شما نادیده مان ما کسی باشد که
کتاب خدا را خواند و داند و حفظ باشد و درین خدا و عاقل باشد است در سواجل و امور و عیبت و ابراه تواند در منزل
سوگند که اینها در دنیا است برست این نفس خود میکند که از حق دور میشود پس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصاف
این سخن را از او تو چنین از بیعت ابوبکر میشنیدند و کس بر تو خلاف نمیکردند و لیکن ایشان بیعت کرده اند پس علی بن ابی طالب
خود بر کشت و ملائق خانه خود شد تا حضرت فاطمه از دیار رفت با ابوبکر بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب تفسیر نقل کرد پس
از امام محمد باقر که علی فاطمه را سوار کرد و شب بخانه های انصار رفت و از ایشان طلب باری کرد و ایشان قبول نکردند و گفتند
ای دختر رسول خدا ما باین بیعت کرده ایم اگر پس عمر تو پیشتر این سخن میگفت ما از او بدیدیم که عدول نمیکردیم علی گفت من
رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم و پیش از عقیقه او بطلب خلافت می آمدم فاطمه گفت ای دختر علی که خوب کرد و انفاقا و
کردند که خدای ای ایشان را خواهد داد محمد را پس من فقیه که از اعاظم علماء و مؤرخین عامه است قصه سفینه را در
نارنج خود بخوبی که گذشت مبسوط تر از آن روان کرده است تا آنکه گفت است چون خبریابو بکر رسید که جمعی مختلف از
او کرده اند و در خانه علی جمع شدند عمر را بسوی ایشان فرستاد و انفاقا را طلبید چون با او دیدن و آمدن عمر بن خطاب
و گفت بحق اینانی که جان عمر در دست اوست با بیرون بیاید یا خانه را با هر که روان هست مبسوطا من مردم گفتند فاطمه و
خانه است گفت هر چند که او باشد مبسوطا من بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند باد کوه ام که فاطمه
و اجماع نکم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بود در خانه استباد و گفت من قومی بیچاره و بد کردار تو از شما ندیدم که جان
رسول خدا را در پیش ما گذاشته اند و بعد از مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدند پس عمر بن خطاب را بیکر آمد و گفت علی را که
تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاردی ابوبکر گفت فدا و گفت برو و علی را بیا و بقتل رفت و گفت خلیفه رسول الله
میطلبید حضرت گفت چه زود دروغ بود رسول خدا بنشیند چون این خبر را آوردند ابوبکر کوبست و گفت برو و بگو امیر المؤمنین
میطلبید چون اینرا گفت حضرت گفت سبحان الله ای را دعوی میکند که از او نیست چون فدا پس رسالت را آورد باز ابوبکر کوبست
پس عمر برخاست و جمعی را با خود برداشت و بعد از خانه فاطمه را آمد و در را کوبید و چون حضرت فاطمه صدای ایشان را شنید
گریان شد و صدای بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر عقیله چون مردم صدای کوبه را شنیدند
گریان برکشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره شود و عمر را جمعی مانند ناعلی را بدید و آوردند
ابوبکر و ساپند پس باو گفتند بیعت کن گفت اگر نکم نخواهد کرد گفتند بخدا سوگند کردند و امیر بن علی گفت پس بنده خدا بود
رسول را و خواهد کشت عمر گفت بنده خدا و برادر رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمیکفت عمر گفت با ابوبکر که در دنیا
او چه امر میکنی گفت من را و اگر امیر میکنم برامی فاطمه و پهلوی اوست پس علی علیه السلام بنزد مردم فدا مطهر حضرت رسول
رفت و فرمود که باین اوقات اقوام استضعفونی و کاد و انقیاد و بیعت بر عمر را ابوبکر گفت که بیا و بیعت فاطمه که او را به
عصبا آوردیم چون آمدند و در حضرت طلبیدند ایشانرا فاطمه در حضرت فدا پس بخت من حضرت امیر را آمدند و استند
کردند که او در حضرت طلبید حضرت امیر از حضرت فاطمه الهام کرد که ایشانرا حضرت فدا دهد و جامه بر روی حضرت انداختند
و چون داخل شدند حضرت فاطمه و دو از ایشان که داند بجا آمد و بوا در پس سلام کردند و فاطمه جواب فرمود
بوی که گفت ای حبیب رسول خدا من صله تراست رسول داد و ست فرمیدم از صله تراست خود من
و زو میکنم که کاشکی روزی که پدر تو مرده من میسرهم و بعد از وفاتا و منی مانند ابا که مان داری که
من تراست نامم و حق ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخواهم من شنیدم از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ما کون انبیاء میراث نداریم ایضا از ما می آید صدق است فاطمه گفت
که من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کنم آیا افراد باز میکنند گفتند بلی

تبری نرواندا خشن پس او کشته شد پس بوه مردم انداختند که جن او را کشته و این شعر مشهور از زبان جن وضع کردند
غن قلنا استبد الخرج سعد بن عباده فرستاد به همین نام خط فرزاده و نظام حضرت امیر را ایشان تا آخر ایام خویش
منوان است و آنچه از حضرت در جواب معویه نوشت صحیح است در آنکه با خنسا و خود بیعت نکرد ششم آنکه بر بقدر
نسبم تحقق بیعت بعد از ششماه پس پیش از تحقق آن جزا در این مدت مدید بدو نجات نصرت در نفوس و فرج
هدم و اموال مسلمانی میکردند و لشکرها با طراف و نواحی میفرستادند و امضای اسنی که ایشان در بیعت جماع اخذ
کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یکا سر در یک وقت زیرا که اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت
مناخران رای بر کرد پس جماعی ندیجی بویگر چه نفع میکند و از جمله غرایب است که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد
الدین در مقاصد و صاحب موافقت و سبب شریعت و دیگران چون دیده اند که متمسک با جماع چنین شد موجب فضیلت
است و نسبت از جماع بوداشنه اند هرگاه ثابت شد حصول امانت با عیاری و بیعت پس نیاج نیست با جماع جمیع
اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قایل نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست و بیعت
امامت و وجوب بیعت امام را اهل اسلام زیرا که مامیدانیم که صحابه با صلابی که در دین داشتند گفتا کردند در
امامت همین مثل عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقدش جماع هر که در میان باشد
چه طای اجماع امت از صلیای شهرها و کسی بر ایشان انگار نکرد و بر این امر از آن کمره اهل اعدا و بعد از آن تا این زمان
و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است که دلیل خلافت ابوبکر چند چیز است اول آنکه اجماع اهل حل و عقد هر چند
از بعضی بعد از شرط و توقیف بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند متا امیر و متکام امیر و ابوسفیان گفت بفرزندان
عبد مناف را می شد بد که بنی و الی شما باشد پس میگفت مدینه را از سواره و پیاده و در صحیح بخاری و مسلم و غیر آن از کتب
اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف بسیار بود و در فرستادن ابوبکر و عمر و ابوعبیده و ابوسوی علی سالک
اعلیٰ هست که ثقات بسندهای بسیار صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخنان بسیاری از جانبین و اندام
خلطی از عمر روایت کرده اند که چون علی آمد و بیعت کرد چون برخواست گفت خدا پرکت دهد شما را و اداری که مرا
از رده کرد و شما را شاد کرد ایند و آنچه روایت کرده اند که با ابوبکر بیعت کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر
تخلفت کردند پس ابوبکر و زبیر با اصحاب پس آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت مثل سخنان حنا
موافقت گفته است و غیر از آنی در نهان بقول گفته است که اجماع منعقد نشد در خلافت ابوبکر و زمان خودش بلکه
بعد از وفات او در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد با عاقل متدین نظر کن که شیطان چگونه فضیلتی
ایشان را همه مستحکم گردانیده است که از فضیلت اجماع که بخیانه و خود را بیلای بد تو فرستاد و کرده اند باز مانند کسی از ابوالوثر
بگریزد و خود را بیکویی بیدار زد هرگاه اجماع متحقق نشد پس حجت بودن این بیعت که اخبار سقیفه معلوم شد که بنایش بر
تقصیب و معاندت قبیل اوس و خزرج بود و توطئه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را و خلیفه کند و ابوبکر بعد از آن
خود او را خلیفه کند از یکجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم بیعت انجاء اجماع متحقق نشود عدم آنکار و چون معلوم میشود
و هرگاه ایشان بیعت با یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه با ابوبکر میکردند با بیعت چندین نفر را
کس بلکه میتوان گفت که اجماع برخلاف امامت ابوبکر و بر عدم اکتفاء بیعت اخا دامت متحقق بود زیرا که دو صاحب ایشان مذکور
که تا ششماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و اهل بیت هم در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت حجت است باعتبار
حدیث متواتر آنکه فیکم القلین و حدیث مشهور و مثل اهل بی مثل سقیفه فوج و صاحب کشف باشد تعصب و وابست
کرده است که رسول خدا فرمود که فاحص روح دل منست و دلپسش موه دل منست و شوهرش نور دیده منست و
امامان از فرزندان او میان پروردگار و منند و در سیمانی اندک کشیده شده میان او و میان خلق او و هر که چنان زندد
ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود و در جهنم فرود و آنچه از آنکه جمعی از فضلا و با دعوی
علم و فطانت و انصاف و دانات اکتفا نمائند در تحقق ریاست دین و دنیا و جوب طاعت خانه خلق با آنکه یک شخصی

با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل علم و فضل و صلاح در طرف دیگر باشند و اگر این شخص شهادت دهد که در حق من
از عمر و مصلحت شهادت را قبول نمیکنم و در تحقیق امامت بر بیعتش و اکتفای غایت و باین سبب نیز پدید و به سبب
عبد و اگر قرآن مجید را نیز از آن کرده اند خلیفه خدا و ابوبکر را باطل و باطل را حلال و حلال را باطل و باطل را حلال
بوم و نه خود کل آنرا پس با تمام مردم با چنین امامی محصور شوی و در روز قیامت با او مشورت و با او مشورت و با او مشورت
هرگاه با حادثات سابقه و اقرار مشایخ علمای عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش شش ماه هست تراغ
نموده میان حضرت امیر و ابوبکر و عمر و خلافت و آنحضرت قلع و در ایشان و در خلافت ایشان میکرد و ایشان را
بسیب مجور و ستم میداد یا باید قابل شوند یا نه که بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قابل شوند یا نه که
آنحضرت در این مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی تعصب نکار امامت بجمعی میکرد پس یکی از
ایشان نایب که اهل بیت خلافت نداشته باشند یا مشند و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بیعت این حدیث که
حضرت رسول فرمود که حق با علی است و علی با حق است یا او میکرد و هر جا که میکرد و غرضی با آن تعصب و رکاب
اجناء العلوم گفته است که هرگز صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است و در هیچ امری و در جمیع صحاح و
اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر از این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه در مختصر
گفته است و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از جمعی بن سید حبیب نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد امیر
بن علی حبیبی که پیشوای جنایله بغداد بود و مردی از حنا بله قرضی از مرد اهل کوفه طلب داشت و نیزه اسمعیل
امیر اسمعیل را و بر سپید یا غیر خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بزرگوار شدم از طلب خود در روز غدیر
رفتم بنزد قیر امیر امیر امیر که شایسته طلب خود را از او بگیرم حالش مشاهده کردم از فضیلتها و اقوال شریفه و سبب
صحایه علایقه بی خوبی و بی کسی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه کار دارند و الله که این راه را نکشود
و جرات نداد ایشان را بر این فضیلتها مگر صاحبان قیران نزد گفت صاحبان قیران گفت علی انمرد از روی استیجاب
گفت و ایشان را جرات بر این سر داده است اسمعیل گفت بلی و الله انمرد گفت اگر علی محقق بود در این سر پس ما چرا
اعتقاد به امامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر مصلح بود چرا او را امام دانیم زاری گفت که چون اسمعیل بنی سید را شنید
بر جست و گفتش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل و لذا از آنرا اگر جواب این مسئله را نداند و داخل خانه شد بخیم
السنکه هرگاه دانستی که اجتماع عمده دلائل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما همین احادیث که مستند جماع ایشان
است اثبات میکنند عدم استحقاق امامت آنها را بلکه گفت و تقاضای ایشان را زیرا که معلوم شد با اخبار ما و ایشان که هرگز
قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود یا سراپو بگریزای او را خانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود
و حضرت امیر و فاطمه و حسن بن علی در آن خانه بودند و او استحقاق و تقدیر و بیدای ایشان نمود و ایشان را انجشتم برزد بلکه
از و ابای مستفیضه محفوفه بقربان جلبه معلوم شد که حضرت فاطمه را ترسانند و بلکه از و باز نمود و سر شمشیر
بر او زدند تا آنکه او را مجروح کردند و فرزند او سقط شد و از ایشان از و در سارقت و صاحب جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است از آنکه حضرت رسول فرمود پس است و از قلل عالمیان بر من و خیر من از و خد بخیر
دختر خود و فاطمه دختر محمد و اسمیر زن فرعون و باز از ترمذی از جمیع بن عمر روایت کرده است که گفت با احترام بنزد
عائشه رفیقیم پس عمار بن یسید که از زنان کی محبوب تر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردانی کی محبوب تر بود
بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت کرده است و از جمیع صحاح ایشان حدیثی در شهادت
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که فاطمه باره من منست هر که او را از و میزند مرا از و میزند و هر که او را
بتعب میاندازد مرا بتعب میاندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود فاطمه هجرتی ز فاطمه است و بیرون است
عائشه هجرتی زنان مؤمنانست یا زنان این امت و ابی بن مردی از عائشه روایت کرده است که گفت نه
کسی را که شمشیر تر باشد بر رسول خدا از فاطمه پس بر و رفت و شش نفر از من و چون دانند خبر و بهانه است

بر میخواست و او را میبوسید و بجای خود میبشاید و ابضا از صحیح تومدی از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول
خدا بعلی وفاطه و حسنین گفت من جنم که با هر که شما با او جنگید و صلح با هر که شما با او صلح کرد و با از تومدی
روایت کرده است از حدیثی که گفت عبادم گفت من را رخصت بده که بروم بخدایت رسول خدا و نماز مغرب را
با آنحضرت بکنم و از او سوال کنم که اگر استغفار کند از برای من و از برای تو پس بخدایت آنحضرت رفتم و نماز مغرب و عشاء را
با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شد از بی آنحضرت روانه شدم چون صدای مرا شنید گفت تو حدیثی گفتی بلی گفت چه
خاجت داری خدا ترا و ما در برابر سر زدن ملک امشب بر من نازل شد که پیش از این بزمن بنامده بود و از پروردگار
خود رخصت طلبیده بود که میباید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد که فاطمه زهرا بنت اهل بیت است حسن
و حسین بهترین جوانان اهل بیتند و ابضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که حدیثی برای شما نقل کند
مصدق تو را بگفت و ثعلبی از رسول خدا روایت کرده است که حسن و حسین دو کوشواره عرش الهی اند و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم ترمذی روایت کرده است از برای آنکه پدرم رسول خدا حسن بن علی را در و ش خود سوار کرده بود
و میگفت خداوند من این زاد و ست میبارم پس قوا زاد و ست دار و از جمیع صحاح روایت کرده است از برای آنکه حضرت
رسول حسن و حسین را دید گفت خداوند من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از ترمذی روایت کرده
است از آنکه پس رسیدند از حضرت رسول خدا که گفت ام یاک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر است گفت حسن و حسین و
میگفت بفاطمه که بطلب از برای من و پس را پس ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و ابضا از ترمذی از ابوهریره
روایت کرده است که حضرت رسول دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوند من این زاد و ست میبارم پس دست
دار و از او هر که از زاد و ست از صحیح بخاری و مسلم ترمذی روایت کرده است و ابضا از ترمذی از اسامه
روایت کرده است که حضرت رسول حسن و حسین را بر آغوش خود نشاند و میبوسید و میگفت اینها دو پسر من و دو پسر
دختر منند خداوند من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و دستدار از ایشان زاد و ست دار و ابضا
ترمذی از بعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسن از من است و من از حسینم خداوند من این زاد و ست دار
کسی را که حسن را دوست دارد حسن سبطی است از اسباط و ابضا ترمذی از ابو سعید خدری روایت کرده است از
حضرت رسول که حسنین دو ستبر و مهر جوانان اهل بیتند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت کرده اند
که رسول خدا فرمود که حسنین دو ریحان منند از دنیا و حادث فضایل ایشان زیاده از آنست که احصا توان نمود و
در این رساله جمع توان کرد و احادیث منوثره وارد شده است که از ابی ابراهیم حضرت امیر اهل بیت رسول است و ابی
رسول ابی ابراهیم خداست و خدا بتعالی فرموده است آنها که اینها میکنند خدا و رسول و لعنت کرده است خدا ایشان را
در دنیا و آخرت و مهتبا کرده است از برای ایشان عذاب خوار کنند پس معلوم شد که آنها که این ادبها را با ایشان رسانیدند
ملعونند در دنیا و آخرت و بخاری و ترمذی روایت کرده است از اهل کفر و شقاق و نقابند پس چگونه صلاحیت امامت
داشته باشند چنانچه در حدیثی که در غیب فدا از ابو بکر و عمر و اهل بیت رسالت واقع
شد و اول از این است که بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤتدان را از اینها میباید تا معلوم شود
که فواید این حدیث معتبره در هر دو معتبر است و بجمالی در ضمیمه ها بله است که چون ابو بکر غصب خلافت حضرت امیر
نمود و بعد از آن در غیب فدا و کافران خود را حکم کرده طمع کرد در فدا که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی
از مردم بطمع مال بجای ایشان میرانند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان باشد چنانکه
تا کن است که باعث سبب منافقان از ایشان بجای آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال الهی نباشد
تا آنکه در میان پرستان از انجا که ایشان مخفی کردند و هرگاه قلبی از ما اینها را باشد ممکن است که بعضی از مردم
لبوی ایشان مایل گردند و خلافت باطل ایشان برهم خورد باین سبب در اول حال در وقتیکه صحیفه ملعون را میخوانند
این حدیث مغفای خبیث را وضع کردند که ما کرده انبیاء و میراث عیال را برهم هر چه از ما میماند صدقه است و فدا

از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت رسول درآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بود سست حضرت امیر جاری شد
اهل فدک و سائر قریای فواحی آن دانستند که تاب مقاومت آنحضرت ندارند و آنها را بدین جنگ تسلیم کردند و ایات
کریمه نازل شد که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است بعد از آن این آیه نازل شد و آن ذالقرنی که تیره
بدن بخوبی خود حق اوست حضرت از جبریل پرسید که ذالقرنی کیست و حق او چیست گفت ذالقرنی فاطمه است و
حق او فدک است پس حضرت فدک را با سر خدا بفاطمه داد که از او و ذریه او باشد و فرمود که اینها بیعت کردند
شده است و مخصوص منست و با سر خدا بتو دادم بیکر اینها از تو و فرزندان تو است تا روز قیامت پس ابو بکر چون
خلافت غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و وکلاء حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و اینها بوی و شیخ طبرسی و دیگران
بستندهای بسیار معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند که چون ابو بکر کار خود را چم کرد و بیعت اکثر مهاجران
و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کرد و حضرت فاطمه بسوی ابو بکر آمد و گفت
بچه سبب منع میکنی میراث پدرم رسول خدا را از من و بچه چنه وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا
با سر خدا او را بمن داده ابو بکر گفت باینچه میکنی کواه بنیاد حضرت فاطمه ام این را آورد و ام این گفت ای ابو بکر
کواهی نمیدهم تا حجت بر تو تمام کنم و باینچه رسول خدا و حق من گفته است ترا چنان قسم میدهم نمیدانی که حضرت رسول
گفت ام این زن بیست از اهل بیست ابو بکر گفت بی میدام ام این گفت پس من کواهی میدهم که حق خدای و حق رسول
خود که بده بدی ذالقرنی حق او را پس حضرت رسول فدک را بطعمه حضرت فاطمه داد با سر خدا و حضرت امیر نیز آمد
و همین نحو کواهی داد و بر او بیست دیگر حسن بنی نیشهادت دادند پس ابو بکر نامه نوشت در باب فدک و بفاطمه داد
پس عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابو بکر گفت فاطمه دعوی فدک کرد و ام این و علی را و کواهی دادند من
این نامه را نوشتم عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد و فاطمه گریان شد و بیرون رفت و روز دیگر حضرت امیر
نیز آمد ابو بکر آمد در وقتیکه مهاجران و انصار بر دروازه مجتمع بودند و گفت ای ابو بکر چرا منع کردی فاطمه را از میراثیکه
از رسول خدا باور سیده بود و حال آنکه در حجه حضرت رسول انوار مالک و متصرف بود ابو بکر گفت از فی همه مسلمانان
است اگر اقامت شهود بکنند بر آنکه او را رسول خدا باور داده و مخصوص او کرده اند ما است با و میدهم و الا او را در آن
حق نیست حضرت امیر گفت ای ابو بکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا و همه مسلمانان ابو بکر گفت نه حضرت فرمود
پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی باشد که مالک و متصرف باشند و بعد از آن من بیا هم دعوی کنم که از منست از
که کواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود پس چرا فدک از فاطمه کواه طلبیدی باینچه در دست او بود در حجه
رسول خدا و بعد از آن مالک و متصرف بود و از مسلمانان کواه طلبیدی چنانکه از من طلبیدی در آن فرضی که کردم
ابو بکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بکن و ما قوت احتجاج با تو نداریم اگر کواهان عدول بی روی میدهم و الا تو را
فاطمه را در آن حق نیست حضرت فرمود ای ابو بکر قرآن خوانده گفت بلی فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی انما يريد الله لیس
عنکم الرجس اهل البیت و بطهکم بظهور حق ما نازل شده است یا در حق غیر ما ابو بکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است
حضرت گفت پس اگر کواهان نزد تو کواه دهند که العباد بالله فاطمه را کرده است چنانچه کواهی کرد ابو بکر گفت بر او اقامه
حد میکنم چنانچه بر سائر مردم میکنم حضرت فرمود اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت چرا فرمود از برای
آنکه در کرده شهادت خدا را از برای او بطلها رن و قبول کرده شهادت مردم را چنانکه در کردی حکم خدا را و حکم رسول را
که فدک را بفاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که کواهی داد
که از پیغمبر میراث نمینا شد و فدک را از او گرفتی که غنیمت مسلمانان است و تحقیق که رسول خدا فرمود که کواه بر ما چیست
و قسم بر مدعی علیه نورد کردی قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون معنی با بیچاره رسید مردم گریستند و صداهای بلند
شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر کردند و حضرت بخانه برگشت و فاطمه بمسجد آمد و طواف کرد و بقیه پدر و زکوار خود و
شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان غدار که در و دیوار را بکر بر آورد پس ابو بکر و عمر بنی نیشهادت کردند

ابو بکر عمر را طلبید و گفت دیدی امروز علی با ما چه کرد اگر این مجلس بگویند معاوضه با ما میکنند کار ما را بر هم میزنند
در این چند تن بر بنیاد طوطی میزدند و میگویند که ای استغفار کن و ای استغفار کن و ای استغفار کن و ای استغفار کن و ای استغفار کن
بن و لید پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بر امر عظمی بداریم گفت و هر چه میخواهید بدارید اگر چه بر قتل علی
باشد گفتند ما نیز همین را میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشیم ابو بکر گفت در وقت نماز در مسجد حاضر شو
و در جلوی او بایست چون من سلام نماز را بگویم و بخیز و کوفتش را بزنی گفت چنین باشد اسماء بنت عمار که در آن
وقت زن ابو بکر بود و ما بقا از جعفر طیار و از شعبان جد و گزاردن بود این سخن را شنیدند و نخواستند عمل آنرا این
سخن را بحضرت رسانیدند بخود گفت برو خانه علی و فاطمه و سلام مرا بایشان برسان و در گذار این آیه را بخوان
که مؤمنان فرعون موسی پیغام کردند اِنَّ الْمَلَاَئِمَّ رُؤْنَ بِكَ لَيَقُولُنَّ كَا خُرُجِ اِنِّ لَكُنَّ الْمَاجِیْنَ یعنی شراف قوم فرعون
مشورت میکنند و باب تو گفتند پس بیرون روید و سبب که من از برای تو از خیر خواهانم و اسماء گفت اگر
من قتل نشوند پس مگر بخوان پس جاریه آمد و سلام مرا رسانید و بگفت و این آیه را خواند حضرت میفرمود که خافونترا
سلام رسان و بگو خدا نمیکند که از آیه ایشان بعمل آید و بر روایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند یا ناکان
و قاسطان و مارقان که جنگ خواهد کرد پس حضرت میفرمود است و مهابای نماز شد و عید آمد و پشت سر ابو بکر
ایستاد از برای تقبیر و نماز خود را بتهنایی بعمل آورد و خالد لعین شمشیر بینه و در جلوی ایشان ایستاد چون ابو بکر
بشهادت نشست از آن آیه ایشان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را میداشت و بشو
فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمیکند تا آنکه گمان کردند مردم که در نماز سهو کرده است پس بلند گفت
شد نسوی خالد و گفت بخالد مکن آنچه من تو را بان مر کرده بودم و بر و ابی سه مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را
گفت حضرت گفت بخالد چه بود آنچه ترا بان مر کرده بودی گفت ترا مر کرده بود که کمر دنت را بزنی حضرت فرمود یا میکردی
گفت ای خدا سوگند که اگر پیش از تسلیم مرا نمیگردانید ترا میکشتم پس حضرت را گرفت و بلند کرد و بوزن زد و عی
گفت بخالدی کعبه میکشدش پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر قسم دادند حضرت دستان از لعین برداشت و
بکر بیان عمرید که چسبید و گفت ای پسر خدا که نه وصیت رسول خدا و نقد الهی بود هر آنکه میدانی که کلام
از ما و تو که با و تویم و کم عدد تویم و داخل خانه خود شد و بر و ایستاد و بکرد و نماز صبح بود و انقدر تشهد را رسول داد
و فکر میکرد که نزدیک شد که آفتاب طالع شود و بر و ایستاد بود و حضرت خالد را با یکشت ستاره و مهابت گفت و فتنه
داد و از سر و زنه نزدیک بود که جان پلیدش بآید و جامه اش را بپوش کرد و دست و پا میزد و قدرت و سخن گفتن قدر
پس ابو بکر با عمر که با او مشورت شوم توانست من میل استم از حالت او خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که
نزدیک میرفت که با او از خانه بیرون میزدند و با او میگرد که از ترس بر میکشید پس ابو بکر عباس را طلبید
که شفاعت کند عباس نزد حضرت رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسن بن و مادر ایشان حضرت از آن دست
برداشتند عباس پیش از آنکه حضرت را بوسید و در کتب معتبره مد کور است که بعد از غضب فلک حضرت امیر
با ابو بکر فدا شد و در آنجا شدت و حدت و شداید و عید بسیار و از درج نمود چون ابو بکر نامه را خواند
بسیار و ترسید و خواست که خلافت را هر دو کنند عمر گفت من از برای تو اب زلال خلافت را صاف کرده اند
که بسیار شایسته و تو میخواهی شایسته چنانچه همیشه بودی و کرد نهایی کرد و کشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام و قدر
آن را میدانی این علی بن ابی طالب است که بر تو گمان قریش را کشته است و سلسله را بر او انداخته است و من میدهم
او را رام میکنم و تو از او بد و پروا مکن ابو بکر گفت ای عمر تو را بخدا سوگند میدهم که دست از این امسوتها برداری
بخدا سوگند که اگر او را زده کشتن من و تو کند بدست چوب هر دو را میکشد بی آنکه دست راست حرکت دهد و نماز
از او نجات ندهد اما من اگر سه خط اول آنرا ننهادم و باوری ندارم و تویم آنکه رعایت وصیت رسول خدا
میکند که او را مر کرده است که شمشیر نکشد ستم آنکه هیچ قیاب عرب را و کینه در دل داند اگر آنها نبود الحال

[illegible]

فدای است براد من تمام روایت کرده اند که چون ابو بکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدا را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه رسید
مقتضی مظهره و او سر بسخت و چادر عصمت را در بر کرده و روانه شد با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادر
بر پایش می پیچید از چادر و فشارش را از رفتار حضرت رسالت هیچ فرقی نمیتوانست کرد تا در مسجد نبرد ابو بکر یعنی آمد
و او در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی میارکش کشیدند و در پس آن پرده
نشست و قاله جاسوزی کشید که خروش از مردم برخاست و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که
صداهای فرود نشست و شروع کرد بخطبه غراء و ثنائی الهی کرد بخوبی که همگی حیران شدند پس درود بر حضرت
رسالت پناهی فرستاد و حقوقی غنیمت های آنحضرت را بر مردم شمرده تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مقدس او را قبض
کرد از روی رافت و رحمت و رعیت که دارا و راحت و آخرت را از برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید
و او را محفوف گردانید بملایکه امرا و خوشنودی پروردگار غفار و بخاور و ثروت خداوند جبار صلوات فرستد خدا
بر پدرم که پیغمبر او امین است بروحی او و بر کزیده او است از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد پس
خطاب نمود با اهل مجلس و فرمود که شما ای بندهاں خدا محل او امر و نواهی خدا بشد و حاملان دین و وحی او بشد بر شما
خوانده شد و خدا شما را امین گردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدین برادران برسانید و خود را چنین میدانید
و خدا ترا عهدهی در میان شما هست که قرآن مجید است و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت
او بند پس فضا بل قرآن را با بلوغ و جوه ذکر کرد و عدل او امر و نواهی حق تعالی را بیان کرد پس از خدا بفرسید و اطاعت
کنید خدا را در آنچه شما را باز امر کرده است یا نهی از آن فرموده است پس بدین سبب که پیغمبر خدا را مکر علماء پس
گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است آنچه میگویم و آنچه میکنم در آن تجا و زاهد و عدول از حق من تمام
پس ابر را خواند لغد جاء کم رسول من انفسکم یعنی بتجقق که رسولی مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود و بر
اغوا ب شما و حریص بود بر هدایت شما بمؤمنان مهربان و رحیم بود اگر سبب و زیاده او را بدیدید و بدیدید و بدیدید
و من در خیر اویم و من زنان شما و برادر او و پیغمبر منم نه مردان شما و چه نیگویم و زکواریست که این نسبتها را با و داد پس
رسالت خدا را ب شما رسانید و بتو خود را ظاهر کرد و ب شما نشان طریق معارضه مسلوله داشت و شمشیر در
میان قیام ایشان گذاشت و بنهای ایشان را در هم شکست و سرهای سرگردهای ایشان را ب تیغ سید رفیع شکافت و
راه حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظه و نیگو و جمیع بنهای ایشان را بر ایشان و شیخاغان ایشان را کمر بزدانید
تا خبیث صادق دین از ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره زینبی حق از پرده جهالت رخ نمود و اهل دین بر
مسند هدایت نشستند و اعوان شیطان طین و زان دین کال کشیدند و اذال اهل نفاق هلاک شدند و عفتها
کفر و شقیان کسوده شد و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام عام گردید و شما بسبب کفر و شرک بر کنار کودال جهنم بودید
و خوار و ذلیل اهل عالم بودید هر کس بر شما طمع استنبلا داشت و پای ترقع بر سر تکبر شما میکشید و هلاک و
استبصال شما را اسان تر از آب خوردن داشت و بودن میبند داشت متعین بمزوج بیول و سر کین شر را میخورد بدو
پوست بر باریک درخت را قوت میکرد بدو و با نهایت مذلت و خواری بسر میبردید و پیغمبر سید که دشمنان از دور شما را
بر نیابند پس حق تعالی شما را از این مهالک و مذلتها بیکرکت محمد نجات داد بعد از آنکه از آنها کشید و بیلاهای کوچک
و بزرگ متبلا کردید و بعد از آنکه گرفتار شیخاغان و کرکان و دزدان اعراب و سرکشان اهل کتاب شد و هر بار که آتش
حربی افرودختند حق تعالی آتش ایشان را با ب لطف خود فرو نشانید و هر مرتبه که شاخ از شیطا ظاهر شد یا فتنه عظمی
از مشرکان بدهن کشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت و از جنک رونگردانید تا فرق جرات ایشان را پامال کردم
شیخاغت خود کردانید و سرهای ایشان را در زیر پایهای خود دید و آتش فتنه ایشان را با ب تیغ سید رفیع خود فرو نشانید
خود را بتعب مباد کند در اعلاء دین حق تعالی و الهتمام می نمود در امر خدا و تزیین بود بر رسول خدا و از او جدا نمی شد
در هیچ حال و سبیل و لپای خدا بود و امن بر زده بوده در طاعت خدا و خیر خواه خلق بود خود بمشقت می افکند در

تخصیل رضای خدا و در این حال شما دروغا هیت عیش این بودید و در مهلهای منعم بودید و از برای من مستطیل بود
و قضا بودید و توقع اخبار و موخه می نمودید و چون جنگی رو می دادید بهلولی میکردید و در هتکامه ذوالبست بنشین
داده میکردید چون حق تعالی از برای پیغمبرش خانه پیغمبران خود را در آخرت ختیا و کرد و او را با ارمگاه بر سر
ظاهر شد در سینههای شما خا و کفر و شقاق و هویدا کردید در شما آثار عصبیت و نفاق و کینه شده و حاکمه دین و سخن
در آمدند کنز اهلان که از توس شمشیر همان بسنه بودند و پس شدند که نامی چند که از همه کس ذلیل نبودند و شتر اهل
اهل بطلان بصلا آمد و بچوکان در آمد در عرصهای شما و شیطان سر خود را از اینجا که فرو برده بود بدو که در شمار
صدا زد بدو که همه استیجاب او کردند و چشم بر عترت دنیا دوختند و گفت برخیزید سبکبار و برخواستید و شما را بجنب
او رد بر اهل حق دید که غضبنا کید پس بر سر دگر دایع ملکیت گذاشتند یعنی خلافت که خود دیگری بود بنام خود
کردید و حق دیگر را اینجا نه خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود و جرات مصیبت او مندم می نشده بود
و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده بودند و بهانه کردند که از فتنه فرسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم خطا است
کافران بهمان چه درواست از شما اند بر امور امت و چگونه شما درست میشود امر ملت و شیطان شما را بکدام جانب
میسرد و خال نکتاب خدا در میان شما است و اموران ظاهر است و احکام آن واضح است و نشانههای آن پیدا است
و امر و نواهی آن لایح و هویدا است انداختید آنرا بر پشت سر خود ایستادید و غیبت بقرآن نهادید یا حاکمی بغیر آن میخواهید
بدلایست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی میفرماید که هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از آن وقت که
عنایت شود و او در آخرت از زیانکارانست پس نقد رصبر کردید که خلافت باطل خود را بزور حکم کردید بدانگاه که شد و کردید
دو افر و سخن آتش فتنهها و پیدا کردن بدعتها و هر صدایی که از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد با یکسر دیدید
و آنرا در بن مین جلی و افر و نشانیدید و سینههای پیغمبر بکمر بیدید و آنحو کردید و در پرده مکر و جلد میخواهید که آثار دین را
محو کنید و اهل سینهها سینه میخواهید در لباس دین داری آنرا و شریعت را بپایان کنید و کینههای رسول زاد را اهل بیت و
تبارک کنید و ماصبر میکنیم و بضررهای شما مانند کسی که بگارد و نغیر او را پاره پاره کنند و چاره ندانسته باشد و از جمله
انها است که گمان میکنند که از پدر خود میراث نمیرم پس آنچه را خوانند که مضمونش اینست که آیا حکم جاهلیت را ملک
میکنید و یکسب شکو تو از خدا در حکم کردن از برای کسی که صاحب یعنی اندایا نمیدانید حقیقت میراث بلکه دانسته بپایان
میکنید و بر شما ظاهر است حق من مانند آفتاب تابان بگروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث پدر خود و شما صغیران
کنید ای پسر بوقی افه ای در کتاب خداست که نه از پدر و خود میراث ببری و من از پدرم میراث نبرم لَقَدْ خِشْتُ شَيْبَةَ قِرْبَةٍ
عجب افتراقی بر خدا بسندید یا عداوتی میکنید عمل کردن بکتاب خدا را و پس پشت خودی اندازید و بر آنکه میفرمایند
وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ یعنی میراث بود سلیمان از داود و در قصه یحیی بن زکریا گفته است رَبِّ هَبْ لِي ذَلِكِ وَفِيهِ رَحْمَتُكَ
مِنْ آلِ يَعْقُوبَ یعنی پروردگار مرا ببخش و لای که میراث ببرد از من و از آل یعقوب و فرموده است وَاُولَآءِ اَرْحَامُ نَعْتَمُ اَرْ
بَعْضُ فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی خویشان رحیمی بعضی اولی اند بعضی در کتاب خدا پس حضرت ایان میراث را که حق تعالی از برای جمیع
مسلمانان بیان فرموده خواند پس گفت میکنید میراث را میراثی نیست از پدرم و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست ایان
مخصوص کرده است خدا شما را ایان میراث و من و پدرم را از آنها بیرون کرده است یا میکنید که من و پدرم را اهل
بنا ملت نیستیم و با بن سبب من از میراث نمیرم یا شما دانستید بغلام و خاص قرآن از پدرم و پسر عیم پس چون قاطعه دید
که از آن منافقان صدای بر نیامد خطاب کرد به او بگو که بگویند از امر و دینی من از غی و مغایرتی تاد و روز حشر تو را ملاقات
کند و در مقام حساب از تو سوال کند پس بگو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامتست و در
قبایمت زیانکار خواهی شد و ندانمت فایده نخواهد بخشید و هر چیزی را قرار کاهی هست و بعد از آن خواهد دانست که
کیست آنکه بی بدبوسی او عذاب خواهد گشت و حلول میکند بر او عذاب ابدی پس خطاب بنصرا نمود و گفت ای بدبوسه شیطان
که خود را ایوان ملت میدانید این چه سستی است که در گرفتن حق من میکنید و این چه تغافل است در سستی که بر من میرود

میباید یا بد و من که رسول خداست گفت که باید حرمش هر کس زادر فرزندانش رعایت کند خوش زود و اخصی بید عنها
 شد بد و دست از جنابت ملت پیغمبر خود برداشتند و حال آنکه طاعت آنچه من از شما طلب میکنم دارم و وقت برپای
 من در شما هست و اگر میگویند که محمد غوث شد این مصیبتی بود که اژان در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد
 و ستارها سبب آن تیره کرد بد و حرمها ضایع و از آن عظیم تر مصیبتی میباشد اما این سبب آن نمیشود که شما از دین
 بر کرد بد حق تعالی میفرماید و نیست محمد مکر رسولی که گذشت است پیش از او رسولان یا اگر او بعید یا کشته شود شما
 از دین برخواهید گشت و هر که از دین بر کرد بد محمد را هر ضرر غیر رساند و برودی خواهد داد حق تعالی جزاء شکر کند کار را
 ابرق زندان قبل از آنکه بسم میراث بد و عز از من بکشد و شما ببینید و شنوید و مجتمع باشید و عدد دیسنا و اسلحه کارزار
 و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کند که جایت تمام بد و ناله سرشنوید و فریاد و سوز و گریه و حال
 آنکه شما موصوف بود بد شیخا عتو مردانکی و معروف بود بد بصلح و فرزانی با قیام عربیها که بدید و در معرکهها
 تعبها کشید بد هر می که میگوید طاعت میکردند و قدم از قدم ما بر میزدند تا آنکه حق تعالی بیکت ما استیلا
 اسلام را بگردش آورد و خبرات ایام جاری شد و آتش کفر فرو نشست و نظام دین محکم شد اکنون چرا حیران شده اید
 و از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان پس این را بخواند که مضمونش اینست که ایام قاتله نمیکند یا کوهی که نکست عهد
 کردند و از دین بر گشتند و خواستند که رسول را برون کنند و ایشان در اول حال ابتداء قتال با شما کردند اما منبر رسید
 از ایشان پس خدا سزاوارتر است بآنکه از او منبر رسید اگر ایمان دارید چون بدید که این سخن را در امتنا نشان از بی خود فرمود
 که بی بینیم که بجا نبستم و راحت مبل کرده اید و کسی را که حق است بخلاف دور کرده اید و از شدت بر فاهت ما بد
 کرد بد اید و آنچه از علم دین در کلاوی شما کرده بود نداندهای بیرون نکنید بد پس اگر کافر شوید شما و هر که در
 زمین است خدای بنا را است از عالمیان و میدانستم که غد و مکر خواهد نمود و فریادی خواهد کرد و لیکن در دنیا
 و المهاد و مسینه من جمع شده بود اظها کردم و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید پس
 بگردید و بر حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا خدای بلند و میدانم که میباید و نیز وی خواهند داد
 آنها که ستم کردند که باز گشت ایشان بجا خواهد بود و من دختران کسم که اندازی نمود شما را از عذاب شدن بد پس بکنید
 آنچه میخواهید ما میکنم آنچه حق میدانم شما منتظر باشید و ما انتظار میکنیم روزی که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر
 گفت بد خضر رسول خدا بد و تونست بؤمنان مشفق و گریه و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم و عقاب عظیم
 بود و او را که نسبت بد بهم بد توانست فرزندان بد و برادر شوهر دست نرد و ستان بد و بکار او را اختیار کرد بر هر چه
 و آوای او نمود در هر ار عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادت تمندی و دشمن نمیدارد شما را مگر هر بد بختی پس
 شما عزت پاکیزه و سولید و بیکان و بر کردگان و زه نمایان ما شد بسوی خیر و سعادت و جنت و قوتی بر کردگان و زنان
 و دختران بفرین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه سبب و غور عقل خود و کسی ترا از حق خود
 بر نمیکردا ند بخدا سو کند که من از رای رسول خدا تجاوز کرده ام و آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را کوه میکنم
 که شنیده ام از رسول خدا که گفت ما کرده ایم امیرا امیرا نمیکند از هم نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقار و نیست میراث ما
 مگر کتابها و حکمت و علم پیغمبری و آنچه طعمه ما است ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بجم خود و من چنان حکم
 کردم که آنچه تو از ما طلب میکنی صرفا سنان و اسلحه شود که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را با اتفاق مسلمانان کرده ام
 و در این امر منفر و تنها نبوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه ندادم آنچه خواهی بگر تو سبده امتیاز خود
 و شجر طیبه از برای فرزندان خود انکار و فضل تو کسی نمیتواند کرد و حکم تو نافذ است در مال من اما در اموال مسلمانان
 خالف گفت بد تو نمینوانم کرد حضرت فاطمه فرمود سبحان الله هرگز بدی من خالف احکام کتاب خدا نکرد و پیوسته
 پیروی آیات و سوره قرآنی نمود یا با سگری که میکنید افزا بدی و منی شد بد و این جمله بعد از وفات او شنیده است
 بان مکرها که در هلاک او کرد بد و ایام جنوه او اینک کتاب خدا حکم عادلست میان ما و شما میراث بچی و سلیمان

در قرآن مذکور است و قسمت هزار و پست در میان ذکر و انان در کتاب الهی در هیچ است بلکه نفسهای شما ازین آیه است
 برای شما امر بر این صبر میکنم صبر کنید و از خدایاری مطیع را آنچه وصف میکنند پس ابو بکر گفت خدا را است گفته و رسول
 خدا را است گفته و تو که دختر اوئی را است میکنی تو معدن حکمتی و موعظ هدایت و رحمتی و رحمتی و رحمتی
 بنید نمیدانم صدق گفتار تو را و انکار نمیکند خطاب تو را و این مسلمانان در میان من و تو حاضرند ایشان بگویند من انان
 خشنم خلافت را و با تقاضای ایشان گرفتنم آنچه را که فرم از برای خود نکر فخرم و ایشان گواه منند پس حضرت فاطمه را بگریز
 مردم خطاب کرد که بگریز مردم که بسوی قول باطل بسرعت میرود و از کردار قبیح چشم میپوشید یا ندانید که بگریز
 در قرآن یا برد لها قتلها زده شده است نه چنین نیست بلکه بدیهی اعمال شما راه حق را از لهای شما بسته است
 و گوشهای و چشمهای شما را گرفته است و بد تا ویلی کرده اید و بیدترین امور را غنائی نموده اید و ضلالت را بر سر
 هدایت اختیار نموده اید و بر روی بارش گران و عاقبتش را قرب خسران خواهید یافت و وقتیکه پرده از پیش
 دیدها کشوده شود و عذابها که در مکن عجب است نزد شما هویدا کرد و عذاب هر شود از برای شما از زیر و درگاه آنچه گمان
 نداشتید باشد در آنوقت زبانتان را میشویند اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرتد منور حضرت رسالت و کبریا بپایند
 و شعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها اینست بعد از رفتن توفیق و آشوب بسبب آن نمود که اگر تو مسبودی آنها
 روی نمیشود مای تو کلماتی بی باران سر و برک همه زمرده از سموم جفای بدکاران گواه حال ما باش و دل ما از
 بخار و تغافل بخراش و اهل هر بغیر را از امت قریب و مترقی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینههای سینههای خود
 چون رفتی و در خاک پنهان شدی و رها ترش کردند بر ما گریه و سبک شمردند حق ما را چون تو را بدیدند زمین زل
 برمانند کردند و بودی ماه تابان و نور درخشان که با و روشنی یافتیم بر تو نازل میشد از جانب پروردگار عزت و کبریا و
 جبرئیل با ایات قرآن مونس بود پس توانا پیدا شدی و جمیع خبرات پنهان شد کاش پیش از تو ما را امر که روی یافت چون
 رفتی تو جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم بیلائی چند که هیچ اندوه ناکه از خلافتی بمثل آن مبتلا نشده بود
 نه از عجز و نه از عیب پس حضرت فاطمه بجانب خانه برگردید و حضرت امیر انتظار معاودت و میبکشد چون بمثل شریف
 قرار گرفت از روی مصلحت خطابههای شجاعانه در پشت بایستاد و صبا نمود که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و
 مثل خاشاک در خانه کوخته و بعد از آنکه شجاعانه در هر از رخا که هلاک افکندی مغلوب این فاسد آن کردید و است
 پس با وقافه بظلم و جبر محسوسه پدرم را و معیشت فرزندانم را از من میگیرد و با و از بلند بامن خاصه و بواج میگیرد
 و انصار را باری نمیکند و مهاجران خود را بکجا و کشیده اند و سایر مردم بدیدها پوشیده اندند و اخراج دارم و نه
 مانعی و نه باوری و نه شایسته شمتان بیرون رفتم و غمناک برکشم خود را ذلیل کردم در روزیکه دست از سبک
 خود برداشتی که گمان میدادند و میبزدند و تواز جای خود حرکت نمیکند کاش پیش از این مذلت و خواری مرده بودم
 و ای بمن در هر صبحی و شبی محل اعتماد من مرد و با و من سست شد شکایت من بسوی پدر من است و شایسته من
 بسوی پروردگار من است خداوند احوال و قوت توازه بیشتر است و عذاب و نکال توازه بیشتر است پس حضرت
 امیر فرمود و بل و عذاب بر تو نیست و دشمن تو است صبر کن و آتش خون خود را فرو نشان اید خسر بگریز و غلبان و ان
 باقی مانده از زین پیغمبری من سستی را مردم بن خود نکردم و آنچه از جانب خدا ما مورد عجل آورد و ما پیغمبر بود
 از طلب حق خود در آن تقصیر نکردم روزی تو و اولاد تو را خدا ضامن است و آنکه کفیل امر است ما موافقت و این حق
 مهتر کرده است در آخرت بهتر است از آنچه این شقی از تو قطع کرده اند پس اجر از خدا طلب نما و صبر کن حضرت فاطمه کون
 خدا پس است مرا و بنکو و یکی است از برای من و ساکت شد مؤلف گوید که در این مقام تحقیق بعضی از امور ضروری است اول
 دفع شبهه چند که ممکن است در خاطر ها خطور کند اگر کسی گوید که اعراض حضرت فاطمه با حضرت امیر با وجود عصمت
 هر دو چه صورت دارد جواب گوئیم که این معاوضه محمول بر مصلحت است از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر از خلافت
 رضای خود نکرده و بجنب فدا راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معانیات با حضرت رسول شده و غرض نقد بد

و تا دسب دیگر است و از این قبیل است آنچه از حضرت موسی صادر شد در وقتیکه بسوی قوم برگشت و ایشان عبادت
کوساله کرده بودند از انداختن الواح و سرور پیش هر روز و اگر قش و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هر روز نقصان از
تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعتهای عمل ایشان و مانند عتایی که حق تعالی با حضرت عیسی خواهد کرد که ایات و کفایت هر دم
که مژ و مادر و از خدا بداید با آنکه میدانند که او نکتته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مینا لثه حضرت
فاطمه در دعوائی فدا شد و در جماع حاضر شدن و خطبه خواندن منافات با تقدس و نتره و زهد و بیابا و کمال معرفت
آنحضرت ندارد و وجه جواب میتوان گفت اول آنکه حق مخصوص آنحضرت نبود که از سرافشان بگذرد و ایشان بگذرد بلکه
ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت تا روز قیامت در آن شریک بودند و مستأهل در این امر موجب تصدیق حقوق آنها
میشد و بر آنحضرت واجب بود که بقدر قوه در عدم تصدیق حقوق ایشان سعی نماید و تیم آنکه عرض آنحضرت محض
است و فدا شدن نبود بلکه عمده غرض اظهار کفر و نفاق اعدای دین مبین بود که مردم ایشان را شناسند و بتسویبات
ایشان فریب بخورند و بر حاضران حجت تمام شود و بر غایبان تا روز قیامت برای شجاعت حجت بوده باشد چنانچه
حضرت در آخر خطبه اشعار باین فرمود که با آنکه میدانستیم که شما یاری خواهید کرد گفتیم آنچه گفتیم برای آنکه حجت را
تمام کنیم و همین منازعه حضرت امیر بآن متقلبان در باب خلافت و در مدت عمر شریف خود ظلم و اظهار
شکایت کردند چنانکه کائنات از جهت محبت و تبا و حجت جاوه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتدادان جماعت
بود تا حجت بر ظالمین تمام شود و در تیم بیان کفر ابو بکر و عمر از اخباری که در این واقعها ظاهر دارد شده است بخند
و از آنکه اول آنکه از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیران در مناقی را ظالم و غاصب
و غاصبی میدانستند در این واقعها و آنها نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلاف حق و حقائق نام میدانستند
یکی از دو فرقه ناید حق باشند با آنکه مخالفان در صحاح خود روایت کرده اند بطریق بسیار که هر که از اطاعت امام
میروی و در مقام اجتماع کند و میرد بمرکب جاهلیت مرده است و اجتناب روایت کرده اند که هر که بقدر بشری
از طاعت سلطان بد رود بمرکب جاهلیت می میرد و هر که میرد و بد کردنش بیعت مای نباشد بمرکب جاهلیت
مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه از ابو بکر را ضعیف و اهل بیاطلاق و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت
پس هر که با امامت ابو بکر قایل باشد باید که قایل شود که مستبد و نساء عالمیان و کسی که خدا او را از هر چیزی پاک
گردانیده بمرکب جاهلیت و کفر و ضلالت از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قایل نمیتواند شد
و جماع الاصول از صحیح مسلم و صحیح بخاری و او در روایت کرده است که حضرت فاطمه سؤال کرد از ابو بکر که قیمت کند
از برای او میراثش را از آنچیز رسول خدا مانده است و از آنچیز خدا باور کرده مانده است و انقال پس ابو بکر گفت رسول
خدا گفت ما میراث نمیداریم آنچه از ما میماند صدقه است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین
بود تا از دنیا رفت و بعد از رسول خدا ششماه زندگانی کرد تا چند شب و فاطمه سؤال میکرد نصیب خود را از آنچه
خدا بمحضرت رسول داده بود از خبر وفات و از صدقه رسول در مدینه ابو بکر قبول نکرد و نداده و عمر نیز چنین کرد
اما عمر صدقه مدینه را بعلی و عباس داد و خبر وفات را نگاه داشت و نداده ایشان و در صحیح بخاری بعضی از
این روایات کرده است و ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابو بکر وفات را از فاطمه گرفت
و از احباب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز با تو سخن نخواهم گفت ابو بکر گفت که والله که هرگز از تو دوری
نخواهم کرد فاطمه گفت والله ترده خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر گفت بخدا سوگند که از برای تو دعا خواهم کرد و چون
هنکام وفات حضرت فاطمه شد و صفت کرد که ابو بکر را و نماز نکند و در شب و رادق کردند و عباس بر او نماز
کرد و میان وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود در صحاح ایشان مذکور است که حضرت امیر و اهل بیت از
بنی هاشم در جوفه فاطمه را ابو بکر بیعت نکردند پس باید که با خلافت ابو بکر باطل و در اخذ فدا غاصب و در رد
حدیث از حضرت رسول کاذب باشد یا حضرت امیر با عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق غاصبی و ظالم و غافق

اما خود باشد و ايضا عدل او را ميراث مبین علامت کفر و نفاق است و کدام عدل او شد بدتر سنا شد از آنچه در
این واقع و غیران نسبت بان جناب کردند حق آنکه این ای الحدید از کتاب سفینه جوهری روایت کرده است که چون
ابوبکر خطبه قاطبه را شنید در باب فدک و منبر رفت و گفت آنها الناس این چه کوش دادن است بهر سخن از روزی
چرا در عهد رسول خدا نبود این قصه از باب رو با هدیست که گواهی شد و او بود و او ملازم جمیع فتنهاست چه
خواهد فتنه میر شده و اجوان کند استعانت مجبور باضعیفان و باری میخواهد از زنان مانند ام طالع که در
ترین اهل و بسوی وزن زنا کار بود و اگر خواهی میتوانی گفت و اگر بگویم ظاهر خواهی کرد تا مرا با حال خود میگردانند
سنا کنم پس گفت ابی بکر و انصاری رسید و است سخنان سفیهان شما و من دست و زبان نمیکشایم تا کسی مستحق
آن نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید بگفت این ای الحدید که گفت است که من بقیب استاد خود گفتم
که ابوبکر این کتابها را باکی داشت بقیب گفت کتاب به نسبت صریح است و مرادش علی بن ابی طالب است من تعجب
کردم و گفتم این قسم سخنان را با او داشت گفت بل یا دشاه بود هر چه میخواست میکند و میکرد و چون بدید که انصار
از جای آمدند ترسید که ایشان عانت حضرت امیر نمایند بعد از ایشان اساکت و ساکت گردانید و بقیب گفت
که ام طالع زن زنا کاری بود در جاهلیت و بنای او مثل من بود مؤلف کویدا بطلب حق در این خبر تا مثل کن و انصاری
بدید که کسی که نسبت بستی او صبا و سپهر و برادر رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضایل که دوست و دشمن روا
کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان بن قسم سخنان کویدا هلیت خلافت دارد یا از اسلام بر
میدارد و میماند که نکند بقیب حضرت فاطمه نمودن باثبوت عصمت حضرت منضم برده قول خدا و رسول است چنانچه
تحقیقا به تظہیر دینی و ايضا از طرق عامه و خاصه متواتر است که رسول خدا فرمود قاطبه باره من است پس هر که
او را بقیب آورد و مرا بقیب آورد و مرا از او کرده است هر که او را از او دهد چنانکه گفت و این دلیل عصمت
آنحضرت است زیرا که اگر معصیت از او صادر تواند شد ایضا او بیکه اقامت حد و تعزیر بر او لازم خواهد بود و رضایت
او در آن معصیت موجب رضای خدا و رسول نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که او اگر در آن روزی ستم و ظلم انداخت
حضرت رسول است و خوشحال گردن او در طاعت مستلزم خوشحالی حضرت رسول است جواب گوئیم که تخصیص خلاف اصل
و حدیث عام است و ايضا اگر این مراد باشد در میان آنحضرت و سایر مسلمانان نخواهد بود و در این کلام مدحی و
تثنی بر ای آنحضرت نخواهد بود و با اتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ايضا بقیب بر این برآورد
تن آنحضرت بودن بقتل او نخواهد بود زیرا که دیگران نیز در این امر با او شریک اند و ايضا حادثی که در صحاح ایشان وارد
شده است که من در میان شما و جبریز که میگذازم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت کنید آنها را گمراه نمیشوید و
در مشکوٰۃ و غیران از ابوذر روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن
سوار شد نجات یافت و هر که مخالفت نمود از آن هلاک شد و گذشت حادث بسیار از صحاح ایشان که علی و قاطبه و
حسنین از اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت ایشان سبب هلاک باشد پس باید
گفتار ایشان حق و کردار ایشان متبع باشد و از جمیع کتاهان توه و فعلا معصوم بوده باشند و مخالفت ایشان هلاک
و ضلالت و گمراه و ملعون بوده باشد ستم آنحضرت ابوبکر دعوی کرده که پیغمبر را میراث نمینا شد محض کذب و افترا بود
بچندین جهات اول آنکه مخالفات کثیره است در میراث بردن حضرت بنی از زکواتا و اگر گویند مراد میراث علم و پیغمبر است
جواب گوئیم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت و عرف میراث مطلق گویند منصرف میشود بمیراث مال
خصوصا آنکه در این قرآن هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است که او را از آنچه در پسندیده و صالح
گردان و معلوم است که پیغمبر چنین میباشد پس این شرط بیفایده است و ايضا خوف از موالی و خویشان نامال مناسبت
دارد نه پیغمبری و علم چنانکه تا رسد و مضایقه داشته باشد از آنکه خدا از قاریا و پیغمبران و علماء مقرر دارد و در
مال ممکن است که داند که مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد و هم چنین مخالفات پیغمبر است

سلمه از است از او بوجهی که مذکور شد و ایضا خالفایات میراث است و چون تواند بود که نبوت موجب حرمان از آن
 او گردد از میراث و در کتب مشهوره ایشان در کتاب قرآن نیز آمده اند و تیمانکه ابو بکر شهادتی که بر روایت داده است
 منصفی جریع است و متمم است در این باب از چند جهت اول آنکه میخواست بن اموال در تصرف او باشد و بفریاد خواهد
 بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که در آن روز بسوی ابو بکر
 طلب میراث پدر خود کرد ابو بکر گفت بشنیدم از رسول خدا که میگفت که هر که در حق پدر یا برادر یا برادر
 که تمام یا سه شلایست میباید بعد از او بگریزید و آنکه از قرآن مطهر بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که
 مردم میل باین ایشان نکنند و ایشان منازعه در خلافت با او نتوانند کرد و همین از برای همت کافیهست و این اقوی است
 از جهتیک که ابو بکر و شهادت حضرت امیر المؤمنین علیسبب همت جریع نمود و چند نفر دیگر که میگویند قصد بقا و کردند
 همه شریک در آن صدق بودند و بعد از اهل بیت معروف بودند و همت در ایشان نیز ظاهر بود و تیمانکه از اخبار
 مستفیضه معلوم است که حضرت امیر از خبر موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن
 اوس روایت کرده است که عمر بنی و عباس گفت که ابو بکر گفت که رسول خدا گفت ما میراث نداریم و آنچه از ما
 میباشد صدقه است پس شما او را دروغ گو و کلاه کار و مکار و خائن دانستید و خدا میداند که او را استخوان و پیکر
 و تابع بود حق را پس ابو بکر مرد و من گفتم و رسول خدا و ابو بکر پس مراد روغ و کلاه کار و مکار و خائن دانستید
 و خدا میداند که من را استخوان و پیکر و تابع حتم در صحیح بخاری نیز مثل این روایت کرده است و این ابی احمد بدین
 این مضمون را بخند بن سند از کتاب سفینه روایت کرده است و احادیث صحیح و مستفیضه کن شد که حق از علی جدا
 نمیشود با این نظیر اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها که در این زودی گذشت و هم چنین آنکه و حضرت فاطمه حقیقت
 این حدیث را حقه فاطمه است بر بطلان سیم آنکه اگر این حدیث حق بود یا نیست حضرت رسول این حکم را بحضرت
 فاطمه تعلیم نمائید تا دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را بفهمانند تا ننگ اورد
 که او دعوی ناحق بکند و هیچ عاقل بخیر این نمیکند که سید زنان عالمیان این حکم را از پدر و خود شنیده باشد و مع ذلک
 اینقدر مبنا لغو و تظلم در این باب بکند و بجمع مهاجر و انصاریان با امام مسلمانان نیز فاسد شما
 بکند و نسبت ظلم و جور بآید و مردم را تحریک بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمیع کثیر از مسلمانان
 ابو بکر را غاصب و ظالم دانند تا روز قیامت او را عوانش را لعنت کنند و اگر امیر المؤمنین میدانست که فاطمه حقیقت
 ندارد و حق با ابو بکر است کی بخیر این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه کی منازعه با عیسا س در میراث میکرد
 و جمیع آنها منفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود برای اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول بخیر چنین
 مسأله و مسأله در مورد بن و بنی این احکام الهی خصوصاً نسبت با اهل بیت خود و برادر خود و یار و تن خود
 میباید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث محض کذب و افترا بود چهارم از شواهد کذب این حدیث
 آنست که حادث ناس جاری شده است و آنکه امریکه خلاف معهود و متعارف بین امتا باشد بسیاری روایت
 کنند و این نیز معلوم است که سنت میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در هر عصری
 جمعی از انبیاء بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند بعبط احوال انبیاء و سیر ایشان و احوال
 اولاد ایشان خصوصاً امری چند که مخصوص ایشان است پس چون شده است که چنین امر عظیم خلاف معنای
 در هیچ کتابی از کتب انبیاء و تواتر بخیر ایشان مذکور نشده و بغیر ابو بکر و بنی فاطمه و سینه منافق دیگر بر این امر
 غریب مطلع نشده و بکبار و باین امر و عصری از اعصار سابقه تراعی نشده که باین تقریب در تواریخ اعم سابقه
 نقل کنند و یک کس نقل نکرده است که عصای موسی یا خاتم سلیمان یا اسلحه فلان پیغمبر را بعد از بقاء آن شخص
 داده اند یا او خیر کند که ثواب فلان پیغمبر بن و سینه پس کسی که اندک شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع
 کرده اند و بی تدبیر افتر کرده اند و فکر در خلافتش نکرده اند و آنچه از صاحب ایشان ظاهر میشود و این ابی احمد بدین اعتراض

کرده است بان است که غیر ابو بکر کسی این حدیث را نقل نکرده است و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز صدق آورده
و این قول را نادیده می دانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بروایت یک صحابی عمل می توان کرد با آنکه بروایت ابو بکر
بقیه های بان حدیث عمل کردند اما روایت کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس خاصه کردند نزد او و به ایشان شهادت
طلبید از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ایشان از اوس با اتفاق شهادت دادند طعن دیگر از جمله
اموریکه ابو بکر برخلاف حکم خدا و رسول کرده در حق فاطمه و اهل بیت آن بود که منع کرد حق ذی القربی را از ایشان که بنوعی
قرآن را از ایشان بود چنانچه این ابی الحدید گفته است که مردم گمان می کنند که نزاع فاطمه و ابو بکر در و امر بود در میراث و در
بخشش و در حدیث وارد شده است که در امر ثانی نیز نزاع کرده بود و ابو بکر با و نداد و انهم ذی القربی بود چنانکه در
کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه بنزد ابو بکر آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت
صدقات را و از برای ما در غنا هم سهم ذی القربی قرار داده است در آنمجلس ابو بکر گفت این ابی را خوانده ام اما نمیدانم
که تمام این سهم از شماست فاطمه گفت ای مالک تو واقربای تو است گفت نه بلکه بعضی از بر شما اتفاق می کنیم و بانی را در و شما
مسلمانان صرف می کنیم فاطمه گفت این حکم خدا نیست ابو بکر گفت این حکم خداست اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی
کرده است بگو من بصدق تو می کنم و بتو و اهل تو می گذارم فاطمه گفت در این باب مخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم
از آنحضرت در وقتیکه این امر نازل شد گفت بشارت باد شما را آل محمد که توانگری مدیسی شما ابو بکر گفت من از این ابی
نمی فهمم که همه را بشما بدهم ولیکن نقد که شما را پس باشد بشما میدهم و عمر نیز در این باب بصدق او کرد و حادثی دیگر
بان مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول می بیند بن سند از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا
سهم ذی القربی را بخود ایشان خود قسمت میکرد ابو بکر و عمر نمی کردند و همه را با ایشان ندادند و از حضرت باقر و صادق
منقولست که حق تعالی تصبیحی از خمس از برای آل محمد فرض کرد و با آنکه ابو بکر از آنکه مضییب ایشان را بدهد بسبب حسد و
عناد و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند یا آنچه فرستاده است خدا پس ایشانند فاسقان و احادیث از طرف
اهل بیت در این باب بسیار است و ظاهر اینست که همه اصناف مساوی باشند در حصص چنانچه فقهای غایه
و خاصه می گویند در باب قار و روضا یا و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت را شرط نکرده است پس انچه ابو بکر کرد
خلاف اینست و هر که خلاف حکم قرآن حکم کند بنصر قرآن فاسق و کافر و ظالم است طعن دیگر از جمله طعنهائی
که بر ابو بکر کرده اند در این واقعه آنست که زوجات رسول خدا را امتیگن ساخت از تصرف در حجرهای خود با تقاضا و
نکست که آنها صدقه است و این بعضی از حکمست که در باب فدک و میراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجرها
بانها یا از جهت میراث بود یا از جهت بخشش اولهائی حدیث موضوعی است که از اوایت کرده و ثانی محتاج بی ثبوت بود
و از ایشان کواهی طلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او در این امور غرضی غیر از اضرار اهل بیت نداشت
سخن ظریفی این ابی الحدید در این مقام نقل کرده است از علی فارسی که مد و سمد رسته عریته بغلاد بود از او پرسیدیم
که آیا فاطمه در دعوی فدک صادق بود گفت بل گفت پس چرا ابو بکر فدک را با و نداد تبسم کرد و گفت اگر از روز فدک را بعضی
دعوی با و میداد فردا می آمد و ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد و بعد از آن ابو بکر را ممکن نبود عدل و کفایت و
مدا فاعل کردن چون پیش از این خودش به بیته و شهود حکم بصدق او کرده بود بعد از آن ابی الحدید گفته است که
اگر چه این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفت اما راست گفت و سخن در این مقام بسیار است اما این رساله کجا پیش
زیاده از این ندارد و در کتاب بحار الاثر ذکر کرده ام و بسط تمام داده ام طعن دیگر آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه
و کتب لغت ایشان روایت کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کانت بیعت ابو بکر فلتة و فی الله المسلمات
فمن عاد الی مثلها فقتلوه یعنی بیعت ابو بکر امری بود که بی تدبیر و مشور و رویت واقع شد خدا نکاه داشت مسلمانان را
از شران پس هر که عود کند مثل آن را و بکشد و کسی که اندک شعور و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر از این
نمی توان گفت در مذمت ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست گفته است پس ابو بکر انقدر در و راست از اهل بیت خلافت

که شخص شتر مسلمین است تا حدی که موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت
عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر بود چون تواند بود که قلع کند و از آن ناحیه و از آن مکرری که او داشت جواب گوئیم که چون بر
خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هببت و دعای او در دلها جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او برهم
نمیخورد و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد و میسر شد که خلافت بعد از او با امیرالمؤمنین برسد باین سخن را گفت که این
راه را بپسندد و تند میرشوری شوم او جاری شود چنانچه این بی الحاد بد از حافظ خوابت کرده است که چون عمر
شنید که عمار میگوید که من با علی بیعت خواهم کرد لهذا این سخن را گفت و بجاری و غیر او را بابت
کرده اند که عمر در خطبه اش گفت شنیده ام که قایلی از شما میگویند است که اگر امیرالمؤمنین یعنی خودش میرسد من
بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور مشوید با آنکه بیعت ابوبکر فائز و پیروز شد و تمام شدن آن چنین بود ولیکن خدا
سزاوارتر دفع کرد پس معلوم شد که عدل و امیرالمؤمنین او را بدیناب کرد و این بر زبان جاری شد و مطلبش قطب
مثال آنحضرت بود چنانکه در شوری نیز کرد طعن ششم است که چون خلافت مغضوبه یا بویکوشه منقرض شد خالد بن
ولید بلیه را فرستاد بسوی قبیله بنی ربیع که زکوة اموال ایشان را بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول مالک بن نویره را
فرستاده بود که زکوة آنها را جمع کند و چون خبر وفات آنحضرت با و رسید دست زکوة کشید و گفت دست
نکاه دارم تا معلوم شود که امر خلافت بر کی قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه میباش آن بود که مالک از
حضرت رسول سوال کرد از حقیقت ایمان حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی من است و اشاره کرد
بعلی چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم آمد بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر رسول دید پیش آمد و گفت کی
بر این منبر بالا بروم و خالد آنکه رسول خدا علی را وصی خود کرده اند و امر کردند اموالا و ابوبکر امر کرد که او را از مسجد
بهرین کنند قفل و خالد او را میردن کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت داغی چه گفت من این منبر را از آنکه در کار
مرا خسته بیندازد که اصلاح نتوان کرد و ابوبکر پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان شب باز و بعد از جناح کرد و او را
سپیده مانند بن اثر در رکام مل و غیر روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند و نماز کردند
و صبح را لماعیت و انقیاد نمودند چون شب شد آثار غدا را ظاهر شد ایشان احیاء کردند و اسلحه را بخود برداشتند
اصحاب خالد گفتند ما مسلمانانیم چرا اسلحه برداشتید ایشان گفتند ما نیز مسلمانانیم چرا شما اسلحه برداشتید ایشان گفتند
شما اسلحه را بپندارید تا ما هم بپنداریم چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسپر کردند و دستهای ایشان را
لبستند و بنزد خالد آوردند بوقیاده که بان لشکر بود خالد گفت که اینها اظهاری اسلام کردند و شما ایشان را امان ندادید
خالد الفتاوی بگفت و نکرد با اعتبار عدل و بی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد بقتل سردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را
اسپر کرد و در میان لشکر خود قهقهه کرد و زن مالک را بجهت خود برداشت و در همان شب با او جماع کرد بوقیاده سکون
یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد هرگز نرود و بر اسب خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را با و نقل کرد
عمر چون این واقعه را شنید انکار و بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر و گفت قصاص بخالد واجب شده است چون
خالد بر کشت داخل مسجد شد با همه اهل حرب و تبرها بر عمامه اش بند کرده بود عمر تبرها را از سرش کشید و شکست
و گفت ای دشمنان خدا مرد مسلمان را کشته و باز نش زنا کرده و الله تو را سنگسار خواهد کرد و خالد سناک بود و هیچ
تمبکفت و گمان داشت که ابوبکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریکست چون خالد بنزد ابوبکر رفت و عدل رهای ناموجه
گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد و کتا به چند بجهت و رفت و جمعی از عامه روایت
کرده اند که لشکر خالد شهادت میدادند که انقوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر مالک عمر را شفیع کرده نزد
ابوبکر آمد و از خالد شکوه کرد و عمر گفت او را قصاص نایب کرد ابوبکر گفت ما مصاحب خود را برای غریبی نمیکشیم و
بروایت دیگر که صاحب نهایی روایت کرده است گفت خالد شمشیر خداست من در علاف نمیکشم شمشیر را که خدا بر مشرکان
کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدس را بهر ستمها خالد را بقصاص ما لک بکشم و حصه که از غنائم برای او جدا کرده

بودند بصره نکرده و ضبط کردند و قبضه خلیفه شد پس حصه خود را و هر چه از زنان و دختران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت و بمردان و صاجان ایشان داد و ایشان را مقرر نمود و اکثر زنان و دختران حامله بودند و چون خالدا زوده کشتن او ترسان و همیشگی از او گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالک مبروم و سعد بن عباد را امپاشم و رفت و سعد را کشت چنانکه گذشت و عمر را زاری شد و پیش خود طلبید پیشانی او بوسید و چون برآمد مالک آمد و گفت بوعده وفا کن و خالدا را بکش گفت من خلاف آنچه جاحب رسول الله ص کرده نمیکند و در روایات شیعیه وارد شده است که چون سیر از ابنزاد بویگر آوردند مادر فخر بن خنیفه در میان آنها بود چون چشمش بر خیم منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و اهل بیت تو اینها امّت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران بویه و دلم و بخدا سوگند که کجائی ندانم بگریه و ناله اهل بیت ترا در سینه خود کاشتم و اقرار بقتل ایشان نمودم پس بنکی زایدی نکاشتم و بدو زان بنکی پنداشتند توانقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد و گفت ما را چرا اسیر کرده اید ما را بوجده انت خدا دارم و وسالت رسول و گفتند گاه شما است که زکوة را نداده اید گفت اگر راست گوئید مردان ما ندادند گاه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالدا برخاستند که او را بجزیه خود بکشند گفت نه والله مرا مالک نمیتواند شد کسی و نیست شوهر من کسی مگر آنکه خبر دهد مرا که در هنگام ولادت من چه بر من گذشتنه است در انوقت حضرت عمر حاضر شد و فرمود که من خبر میدهم چون مادر تو وضع حمل نزدیک شد گفت که خدا یا وضع این حمل را بر من اسنان کردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی هم اساعت زبان کشودی و ادای شهادتین نمود و بمادر خود گفتی که چرا اهل مالک من راضی بودی زود باشد که ستیدا و لا دادم مرا نکاح کند و سبیدی از من بوجود آید چون مادر این سخنان را شنید فرمود آنها را بر یار و عیسی نقش کرده در زمین دفن کردند و در وقتیکه ترا اسیر میکردند تمام اهتنام توان بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه او را برداشتی و بر بازوی خود بستی بعد از آن میالعه عثمان و دیگران از لوح را کشودند همان عبارات که فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت را گرفت و بختنه اسماء بنت عجم فرستاد تا برادرش آمد و او را با حضرت ترویج نمود و از احادیث عامه ظاهر میشود که یکی از اسباب کشتن خالدا مالک را آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مؤلف روضه الاحباب نقل کرده است که چون مالک را آوردند بکشتن زنی که نام تیم دختر منهل بود و مقبول زن اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی مالک انداخت مالک گفت دور شو من کشته نشده ام مگر بسبب تو و زخمی در اساس البلاغه و این اثر در نهان در لغت قبله این مضمون را و اذیت کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و موافق زاد را بنواقع شنیدی بدانکه بویگر در انبواقع از چند جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریک است اول آنکه بیگانه و تفصیل شرعی لشکر بر سر قبیل از مسلمان فرستاد و بقتل و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذر بیکه از برای این عمل شنیع میگویند است که بسبب منع زکوة مرتد شد و درخواست است که هر لشکر خالدا شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و از آن گفتند و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول فرمود که هر کس شهادتین بگوید و نماز کند مسلمان است و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را با بویگر نمیدهم بلکه بویحق پیغمبر میدهم تا خود بفهمد میدهم بلکه طبری در تاریخ روایت کرده است که مالک منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد و نصیحت کرد ایشان را که با ولاه اسلام متنازع نباشند و چون پراکنده شدند خالدا آمد و ایشان را گرفت بغد و و مگری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج از خطائی نقل کرده است که مانع از زکوة هر گاه با صلح بن قابل باشند کافر نیستند و معنی لغوی اطلاق رده بر ایشان کرده اند پس حکم کفار بر ایشان و اولاد و نساء ایشان جاری نیست و اصحاب ساریه و جیره و بیعت باغبان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان بنده آیدند و باید که امام امین یا صحی را بفرستند که از ایشان مال کند عتق بقی ایشان را اگر عتق نطلبی باشد که بر ایشان واقع شده باشد از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند یا شهادت رفع شبهه ایشان بکند و اگر هیچ یک از اینها نباشد ایشان را موعظه و نصیحت کند و اگر اصرار کنند اعلام کند ایشان را که ممانعت

[illegible]

میگوید و اظهار ایشان می نمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عطف کرد و بر وایت دیگر گفت من و آل شما شدیم
و بهتر بن شما نیستیم اگر راست بروم مرا متابعت کنید و اگر کج بروم مرا برادر است بدو و بدو و سببیکه عواش طایفه
هست که عارض من می شود در هنگام غضب من در وقتیکه مرا غضبناک بیا بیداز من اجتناب کنید تا تاثیر نکند در
موهای شما و پوستهای شما و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را از خود
فاضلتر میدانسته و امامت مفضولتر است و اینها اتفاق است که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است
اگر این بشیطانی که عارض او می باشد او را از عقل و تکلیف بیرون میبرد و مصروع می باشد پس شرط اول که عقل است
مفقود بوده و اگر بدو تمیز و ضبط خود نتوانسته است کردن پس فاسق بود و شرط ثانی مفقود بوده و اینها اقاله
امام یا جایز است یا جایز نیست اگر جایز نیست پس با دیگر جایز کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطراب نکرد تا کشته
شد و گفت نمیکند بپراهنی تا که خدا بر من پوشانیده و حالا مذکور خلافت اظهار کرده و اکل میبرد و تخم خنجر با ضرورت
جایز است پس معلوم شد که برای عثمان از اینها همه بدتر بود پس قبح در یکی از این دو خلاف البتة لازم می آید و هر که اندک
شعوری دارد میل ندارد شواهد احوال آن محمل مکار و دروغش که اینها همه محض مکر و حیل و مواطئه با یکدیگر بود تا مردم را
در این باطل محکم نکند چنانچه آن فقره خطبه شقیقه شاهد حق است بر این هشتم آنست که جاهل بود با کثر احکام دین
و تقاضای اهل نظر آن که اکثر صحابه میل داشتند در بسیاری از مواضع پس این طعن مشتمل است بر چند طعن و ما در این ساله
چند موضع یاد کردیم اول معنی کلاله را که اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادر یاری آنها یا مادر یاری آنها
باشد موافق روایات اهل بیت چنانچه از آیات سوره نساء نیز معلوم میشود و بعضی از مفسران گفته اند که مناعداي
والد و ولد است و از اب و بکر پسیدند و ندانست چنانچه عامه و خاصه روایت کرده اند که از او پرسیدند و ندانست
بعد از آن چنانکه صاحب کشف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر صواب باشد از خدا است و اگر خطا باشد
از من و از شیطان است و خدا از آن بود است کلاله ما سوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده که خود را قریب شیطان کرده
چنانچه در جهت قریب او خواهد بود و ممکن است که مرادش از شیطان عمر نباشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف بجهل
تفسیر قرآن برای خود کرده و بغوی در مصابیح و غیره از عامه بطریق بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن
گوید بنای خود را در آنش مهتاز اند و بر وایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده است و بر وایت دیگر حضرت رسول جمعی را
دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود که جمعی پیش از شما بودند بهین هلاک شدند که کتاب خدا را بر هم زدند هرگاه
برای خود گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد که در آنها اختلاف است و حکم خدا خلاف ندارد و همه با هم موافق است هر چه
دانید بگوئید و هر چه را نمیدانید بگویی که میدانند و اگر ندانید و ای ندانستن پرسیدند بن هم روایات ایشان است
و فقره رازی گفته است که عمر میگفت کلاله ما سوای ولد است و وایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من چنان
میدانستم که کلاله کسیست که فرزندان نداشته باشد و من شرم دارم از آنکه مخالفش بودم بگوئیم مؤلف کو بد عجب است
از کسی که شرم از حضرت رسول نکند و سخن او را بنیان نسبت دهد و از اب و بکر شرم کند و از برای رعایت او از رای
خود برگردد و اگر قول اول بی مستند بود و ای بر او کبی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته و ای بر او
که از برای رعایت اب و بکر در وقت مردن از آن برگردد و واضع روایت کرده که در وقت مردن میگفت که سرختر است که اگر
حضرت رسول از برای ما بیان کرده بود بهتر بود تر از دنیا و هر چه در آنست کلاله و خلافت و بر این پس معلوم شد که
انچه در باب کلاله میگفتند همه برای خود و خواهرش بقس خود میگفتند اندکی مستندی و هم چنین در باب خلافت اب و بکر
شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر هوای باطل و مصالح دنیوی بوده و مستند بدلیلی و حجتی
نبوده اند و دلیل جهل اب و بکر همین پس است که با وجود آنکه او را سابق اسلام میدادند و از جمله مخصوصان و مصاحبان
انحضرت میشدند و مدت بعثت حضرت زباده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است آنکه بسیاری از آنها
معلوم است که موضوع است مثل حدیث مبرات انبیاء و اشیاء آن و ابوهریره و مدت قلیلی چندین هزار حدیث روایت

کرده است دویم آنکه اب که بعضی کپناه و مرغای حیوانا داشت و هر خری میداند و ندانست چنانکه صاحب کشف روایات کرده است
که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین برابر میدارد و کدام اسهانی بر من ساینده افکند اگر ندانستند در کتاب خدا سخن گویم
سپتم آنکه در دنیا گفت بعبود دست راست و دست چپش را بریدند و غرض از این گفتار است که بریدن دست چپ در مرتبه
اول خلاف اجتماع مسلمانان است چهارم زنی میراث خود را از فرزند زاده خود خواست گفت دو کلام خدا و رسول از برای
جانه مضییعی نمی یابم پس مغیره و محمد بن سلمه شهادت دادند که رسول خدا بچهاره سلسله داد و بسیدس حکم کرد پنجم آنکه خواجه
سلمی که اطاعت نکرد با تش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان تش شهادتین با و از بلند میگفت تا سوخت
و قبول توبه نکرد و با تش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب موافقت نیز نقل کرده است که او دعوی
اسلام کرد و عدوی که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علماء گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بوجهی است
زیرا که در روایات از ابو بکر بن نقل نکرده اند که او غارت کرد جماعتی از مسلمانان را و این باعث زندیق گردید و روایت
طی از بغداد بپا تش نزد عامه از روایات صحیح است و در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است و این را
الحل بد نیز روایت کرده است هم آنکه چون آثار موت در خود مشاهده کرد و بانی که در ایام خلافت تحصیل کرده بود از
برای عذاب خود که توقع داشت ناقص دانست بخواست و بال شتایع اعمال عمر را نیز باز ختم کند و اینها خواست و نمکند
پان عهده بکه با عمر کرده بود و باز میدانست که بغیر عمر کسی مانع عود حق با امیر المؤمنین نمیتواند شد عمر م کرد که بعد از
خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان را طلبید و گفت
و حسب مرابنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهد بست که عبد الله بن عثمان بسوی مسلمانان میگردد اما بعد این را گفت
و بهوش شد عثمان نوشت که بختی خلیفه کردم بر شما پس خطاب را چون ابو بکر هوش آمد گفت بخوان چون خواند
ابو بکر گفت الله اکبر تو سپید بکه اگر من در این مجلس میهم مردم اختلاف کنند در باب خلافت عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا
تو اجرای خبر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد او را که بر مردم بخواند پس و صدبها عمر را پس طبع
داخل شد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مگردان ابو بکر گفت مرا بخدا میسرسانی اگر خدا بپرسد خواهی گفت
هیر بن امت را بر ایشان خلیفه کردم و در این تعیین خلیفه چند بن خطا کرده اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه
از برای مردم تعیین کند بلکه خلافت رسول خدا کرد که با اعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرده و تاسی بحضرت رسول
نبص قرآن واجب است دویم آنکه گفت عمر هیر بن امت است با آنکه علی در میان امت بود و با هادیه تواتره از هیر بن
امت بود چنانکه گذشت و خود گفته است بخیرم و علی فیکم سپتم آنکه عثمان را چه نسبت بود که بنی رخصت خلیفه را خلق
تعیین امر عظمی برای چنین فظ غلیظ جاهل فثا لک بی باکی بکنند یا دست و زرع کند که چرا چنین کردی چه جای آنکه
او را تحسین و جزای خبر از جانب اسلام و اهل اسلام با و بدهد رسول خدا در امور جزئی چند روز انتظار و حتی الهی
میگشاید و برای کامل خود سخن نمیکفت بنی جاهلان بی باک یا از آنحضرت فضل و اکمل بودند که چنین امر عظمی را برای خود
تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و از اینجا لازم میاید که شفقت این دو منافق نسبت با امت زیاد از حضرت رسول
باشد که رحمة للعالمین بود و او تعیین خلیفه نکرد برای ایشان و ایشان کردند و هر غافل از اطوار مشافه و اقوال متباینه
بی یابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه معهود و محروم کردن ایندن اهل بیت رسالت از خلافت بود و
اقوال و افعالی که عامه و خاصه نقل کرده اند که در این خال از او ظاهر شد دلالت بر ضلالت و بطلان خلافت او میکند
سپار است و این رساله کجا نشخ کوانها ندارد و دویم در بیان قلیل از بدع و قباچه اعمال و شتایع افعال عمر است که خلیفه
دویم ستیاد است بدانکه مطاعن و مشالب انمنع فن و معدن بن زباده از اسنکه در کتب مبسوطه احصا توان کرد نکفت
این رساله و در جمیع مطاعن با بکر شریک بود بلکه خلافت با بکر شعبه از فتنهای او بود لهذا از مطاعن مخصوصه و قبایلی
در این رساله از او بدینها هم اول در بیان حدیث و روایات و قلم است و امشاهان و این طعن مشتمل است بر چندین طعن غزالی
و محمد شهنشانی و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافتی بود که در اسلام هیر سپید و سبیش عمر

بود شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفی که در عالم شد مخالف مشیطان از امر الهی سبی داد و به ذوال اول
خلائی که در اسلام شد منع بود از کاغذ و قلم و این قصه از جمله متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده اند و کسی انکار
ان نکرده است و بخاری با آن تصبیه و هفت موضع از صحیحش با ندک تفاوتی و مسلم و سنن و محمد ثانی بقرین سنن و
کرده اند و معصوم مشرک میان همه است که این عباس گفت روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و انقدر روایت کرده اند و در این
سنن و بیهزارا تو کرده و بروایت دیگر مانند سرارید قطران عیال بر کونهای درویش جاری بود گفتند کدام است روز
پنجشنبه گفت شد بد شد و جمع و از رسول خدا پس گفت کتی بیا و بد بروایت دیگر گفت و دواتی یا لوح و دواتی بیا
که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن که راه نشوید پس عمر گفت آن را جلایم یعنی این مرد هدیایان میگوید و مروایت
دیگر گفت رسول خدا هدیایان میگوید و بروایت دیگر گفت چه میشود این مرد را یا هدیایان میگوید است تمام کنید که چه
میگوید و بروایت دیگر در دو بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست پس است ما را این عباس گفت پس
اختلاف کرده اند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صلحها بلند شد بعضی گفتند گفته گفته
رسول خداست و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است نباید آورد دوات و قلم را و نزاع بسیار شد
حضرت فرمود و بخیر باد و نزد من و بیهود و سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس این عباس گفت مصیبت تمام مصیبت
در وقتی بود که خایل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صلحها که بلند
کردند و در جامع الاصول نیز از این حادثه بیهوده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلاء
مشهور و ایشانست در کتاب شفا از این مبسوط و روشنی تر روایت کرده است و بر نافع بصیرت مخفی نیست که امر به حضرت
خواهد در این حال تنگ و وقت قبل بر کتی بنویسد جمیع مشایخ دین بخواد بود پس باید امر محلی باشد که مشتمل بر مصالح
جمیع امت باشد تا روز قیامت و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد بخیر
مصالح امت و عموم مسایل دین و خطا را و در آن باشد و همه امت را و بر یک طریق بدارد و قرائت آنرا باشد لفظاً و
معنای ایشان بیان کند تا طرق ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود گردد و چنانچه در حدیث ثقلین فرمود که کتاب
خدا و اهل بیت خود را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد و روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون
حضرت میدادند که آنها را با وجود اتمام حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تاکید حجت در این وقت بفرماید و
نوشته صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر این معنی را یافت و منافقان تمهیدی بود که او با منافقان
دیگر در این باب کرده بود این شبهه را در میان انداخت که عرض بر آنحضرت غالب شده و هدیایان میگوید حضرت دیگر آن
پیمان در حقه آنحضرت انکار و قول و میکنند و منافقان با او موافقت میکنند دانست که اگر در این باب اتمام بفرماید و چنانچه
نوشته شود مانعون خواهد گفت هدیایان گفته و اعتبار ندارد و اکثاف بصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود
و ایشان را از حجة طاهره بیرون کرد و اینها چون مشاجره آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود و سبیل از آنکه مبادا بعد
از نوشتن نامه منازعه شد بد شود و کار بکار و از منتهی شود و منافقان را می بیند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه
حضرت امیر با این سبب غی از مقابل و امر بمسأله ناعدم اعوان نمود و اینها معلوم است که وصیت و عهد بیکه مناسبان
وقت و آن حال است تعیین وصی و وصیت با حوال باز ماندگان است و جمیع امت باز ماندگان آنحضرت بود و چون توان
بود که احوال ایشان را مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح
ترمذی و ابوداود از رسول خدا روایت کرده اند که گاه هست که زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ
تقصیر در وصیت میکند آنرا برایشان واجب میشود و در جمیع صحاح خود روایت کرده اند که آدمی بنا بدیکشود و در شب بر او
بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر سرش باشد و مؤتلفه مذکور شد است که این ابی الحدید از ابن عباس روایت کرده است که
گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم که بر سر خود سوار است و شهادت میبرد من زنی اورفتم که ای پسر عباس من
شکایت میکنم تو از پسر عمرت یعنی علی سؤال کردم از او که با من بنا بدی قبول نکرد و همیشه او را با خود غنیمت داشت و با من تو چنان

داری غضب و شتم و از چه جهت است گفتن تو هم سببش را میبانی گفت کجا دارم که غضب و برای فوٹ خلافتش از او کفتم
سببش همین است و چنین میدانند که رسول خدا خلافت را برای او میخواست گفت هرگاه خدا خواست که با و رسد خواست
پیغمبر چه فایده کرد رسول خدا امیر را خواست و خدا غیر از او خواست مگر هر چه پیغمبر میخواست میشد رسول خدا خواست که
عمر او و بوطالب مسلمان شود چون خدا نخواست نشد پس این ابی الحدید گفتند است که در روایت دیگر چنین است که عمر
گفت رسول خدا خواست که در مرض موت خود از برای خلافت او از کنگد پس من مانع شدم او را از ترس فتنه و از برای آنکه او
اسلام را بکنده نشود پس رسول خدا دانست آنچه در نفس من بود و نکفت و خدا آنچه مقتدر کرده بود شد و ایضا و واجب
کرده است از این عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در ایام خلافتش و از برای او یکصاع خرمای بروی حصیری ریخته بودند
پیغمبر مرا تکلیف نمود بکدام نبرد داشتم و همه را خورد و سبویابی در پیش او گذاشته بود بداشت و بیاضا مید و نکبه
دبر بالمش و حمد خدا بجا آورد پس گفت از کجا میبانی ای عبد الله گفتن از مسجد گفت پسر عمت را بر وجه حال گذاشتی کجا کردم
عبد الله جعفر را میگوید گفت با هم سنان خود بازی میکرد گفت از آنکه بگویم بزرگ شما اهل بیت را میگوید گفت در نخلستان
مشغول بکشدن بودند و تلاوت قرآن مینمود گفت ای عبد الله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران بر تو لازم باشد اگر کتمان
کنی که ایاد در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است گفتن بلی گفت یا کما میبکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است
گفتن بلی و زیاده بر این هم بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا دعوی
او کماهی منحنی چند صاع در میشد که اثبات حجی نمیکرد و قطع عذری نمی نمود یعنی صریح نبود و کماهی از جهت حجی که با و داشت
میخواست مصل از حق بسوی یا طل در باب او بکند و در مرض موت خواست تصریح با اسم او بکند و من منع کردم او را از این
از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام و بحق خانه کعبه سوگند که قریش هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را
بگیرد قریش بر او در اطراف زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یا فتم که او چه در خاطر دارد ساکت
شد و تصریح با اسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقتدر شده بود تا اینجا روایات ابی الحدید بود و از این روایات معلوم
شد که از اول تا آخر رسول خدا تعیین حضرت امیر را میخواست و میفرموده و این منافق مانع و ساعی در ابطال آن
بوده و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول اعلم میدانست و عین صانع امت و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند
شورید و مهربانان او را از کرامات و حسنات بکرده اند بشوئی تدبیرات او بود که بعد از فوت حضرت رسالت او
نگذاشت که حق بحضرت امیر برگردد که موافق طریقی رسول خدا در میان ایشان عمل کند و حادث داد مردم زاد عرض
بسیست و پنج سال با نکه رؤسا و سرکرده ها را اموال بسیار بدهند و ضعفا و زبردستان را ذلیل گردانند و هر چه
مصلحت دنیا را در آن دانستند بکنند و دست از حاکم خدا بردارند لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق
فرموده خدا و رسول خدا عمل کند و قسمه با لستوت بکند و با شریف و وضع بیک نحو سلوک کند مردم تاب نیاوردند تل
و ظلم و زبردند شدند و فتنه بصره برپا شد و معاویه را دانسته در شام تعیین کرد و با او تمهید کرد که اگر حق با امیر المؤمنین
برگردد او اطاعت نکند و میدانست که او کافر منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و خوارج و شهادت آنحضرت
بر این مرتبت شد و از غلط تدبیر خدا و رسول نبود خون شهدا تمام در گردن او و چون بر کفایت این فتنه مطلع شد
و اخبار متفق علیه بنی القریه بنی اشجید بی کفون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق و خطای و بچندین جهت لازم
آید اول آنکه نسبت همدان بحضرت رسول داد و حال آنکه با اتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است از آنکه در
کلامش غالی و اضطراری و خلاف واقعی صناد در شود نه بعد و نه بسو و نه در محنت و نه در مرض و نه بعنوان جلف و مزاج
و نه در حال رضا و نه در حال غضب چنانکه قاضی عباس در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح
مسلم تصریح با این نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و ما نطقی عن الهوی ان هو الا و حی بو حی یعنی حضرت رسول
سخن نمیکوید از روی خواهش نفس خود و نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا با و میرسد و هم آنکه سخن از ابن خواد کردن
متضمن فحاشا بی ادبست و بی حیائی که در لیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید یا واکذا و یا واکذا هذیان

میگوید یا چه شده است و از آنکه هدی آن میگوید هر کس اندک حیا و ادبی داشته باشد نسبت به او بی کسی چنین سختی
 کو به چه جای جناب خاتم الانبیاء که حق تعالی در قرآن مجید همه جا با القاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده مثل یا ایها
 الرسول و یا ایها النبی و ایضا فرموده که لا یجملوا دعاءه و لا یسئلوا رسولکم کدعاء بعضکم بعضا یعنی مگردانید خواندن آن
 حضرت را در میان خود مثل خواندن و ندان کردن بعضی از شما بعضی را و فرموده صدای خود را بلند و از صدای او مکنید
 و ایضا بر هر غافل ظاهر است که این نوع سختی دلالت بر نهایت بی پروایی و عدم محبت او نسبت به آنحضرت است که در چنین
 حالی مجنون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود چنین نزاعی و مضحکی در میان خانه آنحضرت که محل نزو و ملائکه
 مقربین است برپا کند بلکه دلالت بر ضعف و شادای و شمائت او میکند که در این حال فرصت بدرست و اوقات داده
 و آنچه خواهد میکند ستم نکند و حکم الهی کرده که در چندین موضع فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول یعنی طاعت
 کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و فرموده ما ایتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا یعنی آنچه را که رسول از
 برای شما پس بپذیرد بپذیرد و قبول کنید و آنچه نهی کرده است شمارا از آن ترک کنید و باز فرموده است و ما کان من و لا
 مؤمینا اذ اقصی الله و رسوله امر ان یکونکم الحزبه من امرهم یعنی هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را امری است که هرگاه خدا
 و رسول و حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را در کار خود اختیاری و هیچ جائز فرموده که فرقی میان صحت و بطلان
 آن حضرت هستند بلکه در بیماری از و سالک عز و دل است و نکند که در هنگام مرض طاعت او مکنید و حرف او را مشغول
 و در جای دیگر فرموده که کسی که حکم نکند یا آنچه خدا فرستاده است پس ایشان را سقا کنند و ظالم اند و کافرانند چنانچه
 آنکه در روایت ابن ابی الحدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت در آنوقت میخواست قصری بنام علی کند من مانع شد
 و این عین مشاققه و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین که الهدی تا آخر ایضاً
 هر که مشاققه و معارضه کند با رسول خدا بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مؤمنان را که طاعت رسول
 او را بگردانند و از خود و از او بپای و آخر بجهنم فرستیم و بدجایشت جهنم از برای ایشان بجز آنکه آنحضرت را از او کرد و بغضب آورد و بحد
 که با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده و او را رحمت عالمیان گفته و از ایشان گردانید و اعراض فرموده
 ایشان را از پیش خود و دود و دود را حدیث تواضع وارد شده است که از آنحضرت را از خدا است و حق تعالی فرموده است و الذین
 یؤذون رسول الله لهم عذابا لیم یعنی آنها که از او میکنند رسول خدا را از برای ایشان عذاب در دوزخ و باز فرموده است ان
 الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعطاهم عذابا مسموماً یعنی بد و ستمی که آنها را میدهند خدا و رسول
 او را لعنت کرده است خدا ایشان را در دنیا و آخرت و مهتاب کرده است از برای ایشان عذابی خوار کننده را ششم آنکه در قول و سب
 کتاب الله چندین خطا کرده است اول آنکه از جهل حضرت رسالت یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا بر او است
 این اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست و صحبت کند خطا و فعل لغوی کرده و تم آنکه ایاتی که استنباط احکام
 از آنها کرده اند یا نصلاً یا است تقریباً و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمیشود و آنچه مستنبط میشود در غایت
 اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم آیات و احکام از آنها شده و بعضی گفته اند حکم تری یا تکریم یا تروا
 و قریب بصد تشابه در آن است و در قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و مآول و عام و خاص و مطلق و مقید
 و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا را از برای رفع اختلاف کافی باشد و ایضا اگر کافی نبود چه خود در مسائل چنان میشود
 رجوع بدیگران میکرد و میگفت لولا علی لهدک عمر و مکرراً و اقرار بجهل میکرد و میگفت هر کس از عمر علم است حتی زنهای در جمعی
 و در پس پرده است آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول کتاب را باهل بیت مقرون نمیکرد چنانکه گذشت در حدیث ثمالین
 و غیره فرمود که از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بمن وارد شوند پس کتاب با ما میگرداند مفسر کتابت کافی است نه کتاب
 بتنهائی و لهذا امیر المؤمنین فرمود من کلام الله ناطق قطب محی شری که از علمای مشهور و شافعی است و اهل حال صوفیه
 گفته است در مقام خود که راه براه نمیشود و نمیتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست همروشد
 چه حاجت بآن مانده که بعضی کو بد چون کتب طب هست که اطباء نوشته اند ما را باطباء مراجعت نباید کرد چه این سختی خطاست

برای اینکه نه هر کس را فهم کتب متبر است استنباط از آن میتوان کرد و راجع باهل استنباط باید کرد و مورد توجه
 رسول و اهل کلام از منبر کلمه الدین کسب خبر میهن کتاب حقیقی صد و اهل علم است بل هوایات بدینان فوسل
 الدین از حق العیلم نه بطون و فخر چنانکه حضرت امیر قمر مؤدیه انا کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت نا اینجا کلام قطب
 بود که حق تعالی بر فلش جاری کرده است و افق ردی بر امام جاهل باطل خود کرده است چهارم آنکه خوف و مخالفت این سخن کرد
 است در چند موضع اول در مورد سقیفه که پیش از آنکه از بنی خنجر و غنمیل و دفن و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند و
 در برادرش و چند منافق و دیگر و پدید آمدن سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مردان ایشان عبد ریکه میگویند
 برای ایشان است که از حد و ثقت ترسیدند اگر کتاب خدا از برای دفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهست شد و چون
 که و فتنه حضرت رسول میخواهد که غصب خلافت کند و از نصیب همدان میدهند و چون خود تعیین خلیفه نا حق
 میکنند صلاح امتا سف و ضرر است و ایضا وقتی که ابوبکر و سرکران مؤمن بودند و عثمان را طلبید که نصیب خلافت
 بکند و پیش از آنکه نام شوم او را بر پیشکش کرد و پیشکش نمود و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت و بعد از آنکه شیعو
 او را دعا کرد و بر او از نصیب همدان نداد با آنکه همدان از جهه شقی با او نبی بود و بر احسبنا کتاب الله را در اینجا گفتند
 و فتنه که شوری قرار داد چرا از آن گفت پس عاقل خیر از این اقوال و احوال مختلفه علم هم میرساند که از اول نا ابرایشان
 از این اقوال متناضیه مطایفه بغیر از محرم کردن اهل بیت رسالت از خلافت نبود و این اول قاروره بود که در اسلام
 شکستنا دشمنی و پیوسته در موطن متعده معاوضه میکرد و راضی بکفنه و کرده انحضرت نبود چنانکه بخارج متبر است
 از اتحاد بد و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند که چون فاطمه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان
 بسوی مشرکان برود پس بد هفت و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیاید یا نشان پس هفت عمر و غضب و کبر حضرت
 آمد و گفت ثور رسول خدائی گفت بلی گفت فاطمه ما مسلمانیم و اینجا که فخر حضرت گفت بلی پس چرا این فتنه را در دین خوفا
 و هیم حضرت فرمودا بچه خدا را با امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد و یاری خواهد نمود عمر گفت تو بکفنه
 که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا شد حضرت فرمود که من نکفم امسال خواهد شد بعد از این خواهد
 شد پس غضبناک برخواست و گفت اگر باوری مییافتم با اینها جنک میکردم و بنزد ابابکر آمد و شکایت و مندرشت حضرت
 کرد ابابکر کرد و او را معنی کرد چون رؤف مکه شد و رسول خدا کلبه کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون حضرت آمد
 فرمود ایشان را بچه خدا را و عده داده بود و دروغ نکفم و در بعضی روایات نقل کرده اند که عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم
 شک در پیغمبره او نکردم مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است که عمر بکفنه حضرت رسول را خوشتد و دلشک بود از
 حکم انحضرت و حق تعالی بهمز نماید فالو ربک لا یومرؤن حق یحکوک فینا انجر بیتهم ثم لا یجدوا فی انفسهم رجما منا
 قضیت و لیسوا اشیاء پس نه بحق پروردگار قسم که همان می و رند تا ترا حکم کنند در منازعه که در میان ایشان شوم
 پس بنابند در نفسهای خود هیچ حرجی شکی در آنچه تو حکم کرده و منقاد کردند انیفاد کردن کمالی پس معلوم شد که او مؤمن
 بوده با آنکه شک در گفتار انحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا گفته تو بعل بنامد و ظالم میشود که حضرت از او دلشک شد
 بود و او داشت کند میمانست و نقد خاطر خطیر اجتناب رنجایند بود که در خاطر داشت و متر صد اثبات صد خود
 بران منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید و فرمود که آنچه میکنم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها است
 که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه ابرار نموده است که ابوهریره گفت دوزی
 من پی حضرت رسول رفتم نا آنکه در باغی از باغهای انصاف ان حضرت را یافتم حضرت خلیل خود را بمن داد و گفت این بود
 و بعل را ببر و هر که را در بر دین باغ به پلنی که شهاز و بعد بلا اله الا الله و در دل خود یقین بان داشته باشد که پس
 بشارت ده او را به پیش ابوهریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها چیست ای ابوهریره پس من
 کفتم نعلها حضرت رسول الله را با اینها فرستاده که هر که را بر پلنی ان بشارت را با و دهم پس سنی بر سینه من زد که
 من به پیش فنادم و گفت بر کرد ای ابوهریره پس بر گشتم حضرت رسول و میگویند و عمر از پی من می آمد پس

رسول خدا گفت چه میشود ترا ای ابوهریره من قصه را بفعل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و من در کم
فدی تو باد ایاب تو بغلای خود را با ابوهریره داده که آن بشاوت را بدهد گفت بلی عمر گفت مکن اینکار را که مرده اعناد
بر این خواهند کرد بکناد مردم اعمال خیر بکنند حضرت فرمود پس بکن را اعمال خیر بکنند اگر چه آثار وضع تا آخر این حدیث
ظاهر است چنانچه هر عالمی نیست ولیکن از احادیث صحاح ایشانست و دلالت بر شری و بیحیائی و بی ادبی عمر میکنند
و در قول حضرت رسول کرد و آن شرک است و ابوهریره بیکناه را زد و وقت رسانید و آخر حدیث را است یا شد حضرت
از برای مصلحتی در انوقت قول اظهار این سخت فرمود و شاید مصلحت آنکه معارضه و بیحیائی آن ملعون باشد و ایضا بخاری
و مسلم هر دو و صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله بن ابی منافق مرد سپر و آمد بنزد رسول خدا و سوال نمود که
حضرت پسران خود را شفقت فرمایید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت باو عطا کرد یا از التماس کرد که حضرت بر پدر او
نماز کند حضرت برخواست و نماز کند عمر برخواست و جامه حضرت را گرفت و پدر کشید و گفت که نماز میکنی بر او
و حال آنکه می کرده است پدر و دکان تو را از آنکه بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون پسر یا مبالغه
کرد حضرت فرمود خدا مرا بخیر کرد و فرمود استغفر لهم و لا تسئف لهم ان تسئف لهم سبعین مرة و اگر چه آنکه زیاده از
هفتاد بار است غفار کند خدا او را میا سر زد زیاده خواهم کرد باز عمر گفت که او منافق است حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن
ایشان از صلوٰه قائل شد پس عمر گفت من تعجب کردم از جراتیک بر حضرت رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید مردم تعجب
کردند از جرات عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول از برای تالیف قلب پسر
عبد الله یحنا زه و او حاضر شد عمر گفت مگر خدا تو را همتی نکرده است از آنکه بر قیر و با سی حضرت جواب نکت عمر این سختی را باز
دیگر اعاده کرد حضرت فرمود ای بر تو چه میبانی که چه گفتی من گفتم خداوند را بر کن شکمش را از آتش و بر کن قبرش را از آتش و او را
بسوزان یا قش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون مصلحت حضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد امریکه میخواست ظاهر شود
و در دل پسر عبد الله بشکند و بر هر تقدیر نهائیت بی ادبی و بیحیائی را و بظهور آمد در این مقدمه نسبت با دنی کسی چنین حرکتی
روایت نیست که خامه اش را گیرند یا کربانش را از عقب بگیرند و بکشند و شک نیست که این مضمین از او هانت و استخفاف
با حضرت است که احضارش بر غالمیان واجبست و جز اسلام است و ایضا آنکارا فعل آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلطو
خطا داد و ایضا در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون خاطب بن ابی بلتعہ خیر فتن حضرت رسول را بسوی مکه
بعشکان نوشت و جبریل خیر داد که او نامه بر بنی داده و در فلان باغ است و حضرت رسول حضرت امیر و میر ابو مرثد را فرستاد
و نامه را گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مؤمنان کرده است بکن او من کردش از منم حضرت
مخاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله من این را از جهل ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی را قضا
نشدم که حجاب ایشان بکنند خواستم نعمتی را ایشان اثبات کنم که در حجاب عیال من بکنند حضرت فرمود راست میگوید بگویند
نسبت باو منکر خبر باز عمر گفت بکنار کردش از منم او خیانت کرده است حضرت فرمود که او از اهل بد راست و شاید خطاب
کرده باشد اهل بد را که هر چه خواهد بکنند من پشت را بر شما واجب کرده ام و اگر چه این حدیث مخالف روایات
شیعه است اما الزام بر آنست میتوان کرد بعد از آنکه حضرت تصدیق خاطب کرده باشد و عذر را و از قبول فرموده باشد
و گفته باشد مگویند از برای او مگر خبر یار دیگر نسبت خیانت باو دادن و از داده زدن کردن و در قول حضرت رسول است
و مخالف جمیع آنحضرت است و ایضا ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند ابن
حنبل و تصحیح سندش کرده اند از ابو سعید خدری که گفت بوبکر آمد بنزد رسول خدا و گفت یا رسول الله من قبل از ادبی
گذشتم مرد خوش همت با خشوع بدم که نماز میکرد حضرت فرمود که برو و او را بکش چون بوبکر رفت و از نماز دید بخواب
او را بکشد و بر کشت پس حضرت بعمر گفت که برو و او را بکش او هم رفت چون وارد نماز دید نکشت و بر کشت پس علی را گفت تو
برو و او را بکش چون حضرت رفت و از نماز دید رفت بود پس حضرت رسول فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از جنبه
کردشان نمیکند و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانند بد و رود و بعد از آن هرگز بدین بر نخواهند گشت و این

حج گفته است که شاهد حققت این حدیث حدیث جابر و رجال آن همه نقل اند و در روایات ابن ابی الحدید چنین است که بعد
از حضرت رسول فرمود که اگر این کشته میشد اول فتنه و آخر فتنه بود یعنی دیگر فتنه نمیشد پس فرمود که از نسل این کروهی
بیرون خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه میزند و این مضمون را با زحاف ابو نعیم در حلقه و موصی در
مسند و ابن عساکر و ربه در عقده و دیگران بسند های بسیار روایت کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را بیست و
عبادت حضرت شمشیر خود را با یو بگرداد و امر کرد بقتل او بهمان روش روایت کرده اند و در آخرش حضرت فرمود که اگر
او کشته میشد در میان امت من هرگز اختلاف بهم نمی رسید پس معلوم شد که نکشتن ابو بکر او را غالی صریح بود برای امر
رسول خدا و نماز کردن و عذر نبود زیرا که بعد از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او
کرد و در حدیث سابق بعد از آنکه ابو بکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود امر بکشتن او فرمود و مخالفت عمر از آن سوا
تر بود زیرا که بعد از آنکه ابو بکر عذر نماز را گفت حضرت نپسندید و باز امر بقتل او کرد و مخالفت کرد و همین عذر را موجه
گفت و معلوم شد که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنها شد تا روز قیامت هم چنانکه منع دوات و قلم باعث
ضلال امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده ظاهر شد که این قسم امور با اعتبار و نفاق باطنی
از او مکرر صادر میشد و مخالفت خدا و رسول طریقه و عادات او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهر نمیباشد چنانکه
گفته اند بیک خطا یا سه خطا ایمان در بخطای بیفتد و خطا ده تیم اندک انکار کرد امری که بر هیچ عاملی وقوع آن محتمل
بود چنانکه غامه و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول معلوم شد ابو بکر حاضر نبود عمر ندا
کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا امزده است و بر خواهد گشت و دستهای مردانی چند را خواهد بود
که نسبت مرگ او داده اند تا آنکه ابو بکر حاضر شد و گفت یا نشنیده این امر را که آنکس مبین و انهم مبتون و این امر را و ما
محمد لا رسول قد خلت من قبله الرسل فاشق مات اوقیل انکم علی اعقابکم یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند
مرد و نیست محمد مکر رسولی که پیش از او رسولان گزشتند اند یا پس اگر او میرد یا کشته شود مرگ خواهد شد و از پس
پشت بر خواهد پدید گشت عمر چون این آیات را شنید گفت کون این یا تو هرگز از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقع را
این شیر در نهان و صاحب کامل و زنجیری در اساس لغت روایت کرده اند کسی انکار این واقع را نکرده و نیست و این حالی از
دو صورت نیست یا آنکه انقدر جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضرورتات دین بود و حضرت رسول
مکرر میفرمود که بعد از من چنین خواهد شد فرمود که علی ولی هر مؤمن است بعد از من و فرمود که یا علی مقالت خواهی کرد
بعد از من یا انکار و قاتل و در حقه الوداع مکرر فرمود رفتن من نزدیک شده و در میان شما دو چیز بزرگ است
و زود قبی که دوات و قلم طلبید شعار باین فرمود و ایضا از کجا بر او معلوم شد که دست و پا های مردم را خواهد برید
و شناخت این واقع زیاده از آنست که بیان باید کرد یا غرضش مکرر جبهه بود که میباید آمدن ابو بکر مردم با حضرت
بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود این سخن را در میان انداخت تا ابو بکر حاضر شود چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین
کرده و جواب اعتراضات مخالفان را بنفصل در جای دیگر آورده ام ستم انکرام کرد حج تمتع و متعمد ضیاع را با آنکه حضرت رسول
انها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافت نبیست در میان امت و آنکه اصل متعمد همان حضرت رسول مقرر
شد و خلافتی که کرده اند را آنست که یا نسخ شد یا حاکش با قبست و اهل بیت جماع کرده اند بر آنکه حاکش باقی است و
نسخ نشده است و در حکم منعه نازل شد باین آیه فما استمتعتم به منهن فأنوهن أجورهن فیهن باینکه اگر واضح تفاسیر
و تفسیر از بی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند امت بر آنکه متعمد مباح بود در صد اسلام و گفته است که روایت
کرده اند از حضرت رسول که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند صحابه حضرت رسول
از او و حضرت حضرت فرمود منعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و صاحب الاصول روایات بسیار از تفسیر و جابر
و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول و خصم متعمد داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نعیم روایت کرده است که
این عیسا سر هر یک از مردم را جمعه و عید الله و میر هنی میگردان من این را بجا بر نقل کردم گفت این حدیث بود ستم من جابر

شد ما منع کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد گفت بدرستی که خدا حلال است که از برای رسولش آنچه را
میخواست و بدرستی که قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنی حج و عمره را چنانچه خدا امر کرده است شما را
و نکاح زن را و اقامه و قرار دهید اگر بیاورند نزد من بجز آنکه زنی را تا اجل نکاح کرده است البته او را سنگسار نخواهم کرد
و عاقبت بطریق متعدده از ابن عباس و حضرت امیر روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پس خطاب نمی کرد از منع زنا می
کرد مگر اندکی از مردم و غیر از وی نیز در تفسیر این روایت کرده است و ابضا در تفسیر از عمر بن خطاب و ابن عباس کرده است
که متعد در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن نازل نشد که انوشیروان گفت و امر کرد ما را بان رسول خدا و منع کردیم و
عمر مان را از آن نمی نکرد بعد از آن گفت مردی برای خود آنچه خواست و حج تمتع اجماعی مسلمانی است که مشروع است
و حکمش باقیست و فقهائ طامه خلائی که کرده اند در این است که آیا آن بهتر یا انواع حج است یا نه و این تمتع بالعمره
الی الحج دلیل مشروعیت آن است و در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از
جابر انصاری و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت رسول متوجه حج و اقامه شد
با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا و طلحه و زبیر و دیگران با خود بناورده بود و حضرت امیر چون درین بود حضرت یار
نوشته که از آن راه حج بیاید و چون بمقام رسید نیت کرد که احرام می بندم مانند احرام رسول خدا و حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم با خود آورده بود و حضرت امیر را شربک در هدی خود کرده اند و این یکی از مناقب مخصوصه آنحضرت است که در
مقامات متعدده بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شدند حضرت بر مروه ایستاد
و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعد از حج تمتع خواهد فرمود هدی با خود می آوردم پس هر که هدی با خود
نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند و عدول نیت بعمره پس سراف بن مالک روایت کرده که رسول الله این مخصوص این سال
یا همیشه خواهد بود حضرت نکستهای بکست مبارک خود را در نکستهای دست دیگر داخل کرد و فرمود داخل شد
عمره و حج بان روش و همیشه چنین خواهد بود و چون حضرت امیر احرام خود را تا بایع احرام حضرت کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام
خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست خود خر کرد و حضرت امیر باقی را خر کرد و بخاری و مسلم از زبان
بن الحکم روایت کرده که در عسقلان نزاع شد میان علی و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را از حج تمتع چون حضرت امیر
انرا شنید صدا بلند کرد بنسبیه عمره تمتع و گفت لبیک بجمعه و حجه عثمان گفت من مردم را منع میکنم از حج تمتع و تو نصیحت
مخلاف من میکنی حضرت فرمود که من دست از سنت حضرت رسول بر نمی دارم از برای گفته احدی و در صحیح مسلم از
مطرف روایت کرده است که عمر بن خطاب بن حصین بن کثف که از سر و بنو حنیث نسل میکنم شما بد خدا تو را بان منع کرده اند
بعد از امروز بدانکه رسول خدا امر بعمره کرد طایفه از اهل خود را در عشر ذی الحجه و ایة نازل نشد که حکم را نسخ کند و طایفه
از این نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی از برای خود آنچه خواست گفت و بر این مضامین روایات بسیار از صحیح مسلم روایت
کرده است و در جامع الاصول همه را برادر نموده و در بخاری و الا نوار و اهر را با جواب شبهه های ایشان ذکر کرده ام و طامه و
خاصه بطریق متعدده متواتره روایت کرده اند که عمر بن خطاب را از بلند میگفت عثمان که انما علی عهد رسول الله و انما
احرامنا و عاقبت علمها منع النساء و منع الحج یعنی و منع بودند در عهد رسول خدا و من احرام میکنم هر دو را و
حقا میکنم بر هر دو یکی منع زنان و دیگر حج تمتع و هر که اندک بطرفه از شعور دارد میداند که عبا و صبر است در
مشاقد و معانده یا خدا و رسول و در حکم ایشان نمودن پس داخل است در تحت این و من بشاق الرسول تا آخر این که ترجمه
گذاشت و ابضا حکم نکرد با آنچه خدا فرستاده و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند با آنچه خدا فرستاده است پس
ایشانند که اقرار بعضی از طامه نقل کرده اند که مردی منع کرد از او پرسیدند که حلال بود منع از آنجا که انوشیروان کی فرما
گویی گفت از عمر گفتند که عمر طایفه را از آن و عتاب میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بمن میگفت که و متعد در عهد رسول خدا
بودند و من این روایت را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بوده و قبول نکردم را که از پیش خود اخبار کرده طعن می آورم
است که بعمره بنسبیه از جمله رؤساء منافقین و دشمنان علی بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که بیخ نفرت

بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه با یکدیگر متفق باشند و آنکه نیکان نیکه خلافت بر اهل بیت
بود و یکی از آنها معمر بود و سالها بر سبب آنحضرت گردیدند و آنکه این ابی محمد پید گفته است که آنجا بعد از یون
ما گفته اند که کسیکه اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترمذ بر سبیل مصلحت بود و خاندان ایشان بود
که در آنجا متواتر و از گذشته است که پیوسته بر منبرها لعن بر علی میکردند و بجای خود و میان عمرش علی را با
و آنکه از خواهش فرج و شک نمیکند و مفارقت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در عزیمت طاعت خدا صرف میکرد و چنین
کسی را چراغ امام در دست داریم و چراغ فتنه را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از آن احببنا روایت کرده است و آن ملعون سبب حضرت امیر
بر منبر میکرد و مردم را با بر منبر میزد و مردم چنین اعراف کرده است این ابی محمد پید که معمر و در جاهلیت و اسلام شمشیر را
بود پس در دست داشتن عمر چنین مرد را معلوم است که از برای چه عرض بوده و اصل این قصه طولی دارد بجای آن از اینها
نمیگویم که این چنان است که عمر چون معمر با آن فضایل را و الی بصره کرد و مدینه رفت بود که او را جمعی میبگفتند از بنی
بنی هلال و معمر بنی هلال را فرود میکرد و چون اهل بصره با این مطلع شدند بسیار عظیم شرمند بر این را و طبری روایت
کرده است که خانه ابو بکر و خانه معمر نزدیک یکدیگر بود و همین شایع در میان فاصله بود و در مسکنشان بود و در
مقابل یکدیگر بود و هر یک از عرفها و روزگار داشت که بسوی دیگری مفتوح میشد و روزی ابو بکر در عرفه خود نشسته بود
با جمعی صحبت میداشت ناگاه بادی وزید و در روزگار نشود ابو بکره خواست که در روزگار بند و نظرش بر عرفه معمر افتاد
دید که باران از آفتاب مفتوح نموده و او در میان پایانی نشسته است پس ابو بکره با جماعت گفت نظر کنید و بر خبر بدین
چون نظر کردند گفت گواه باشید که گفتند این از کس است گفتند ام جلیل و خضر ایشان گفتند ما را بی چند را دیده ایم اما
روها را ندیده ایم ایشان صبر نمودند و مشاهده حرکات مینمودند تا فایده شد و چون بخوانستند همه شناختند که ام جلیل
در آن وقت معمر منو شده مسجد شد که با منافقان مثل خودش نماز عبادت بکنند ابو بکره آمد و مانع نازا و شد و آنوقت
نوشته و معمر نیز دوغی چند در این باب هم رفت چون نوشتهها بفرستید ابو موسی اشعری را که دشمن حضرت امیر بود
و الی بصره که در سفر سواد و معمر را با کوهان میدیدند طلبید این ابی محمد پید از کتاب غانی ابو الفرج اصفهانی که معمر بن
کتابهای مخالف داشت روایت کرده است از عمر بن شیبه که پس از ابو بکره را طلبید و پرسید که با اویدی معمر را در میان
و انهای ام جلیل گفت بلی والله کوپای بدیم که اثر ابله در راههای او بود معمر گفت نظر لطیف دینی کرده ابو بکره گفت
تقصیر نمیکند و در امر بکره خدا خوار کند ترا حبیب الله گفت نه والله تا شهادت ندی که مانند میل در سورمه دان دیده که در
میکرد و میزدن میبگشاید قبول نمیکنم گفت والله چنین شهادت میدهم در این وقت رنگ عمر تغییر شد و حضرت امیر گفت ای معمر
رجع نرفت و بعضی گفته اند عمر اینرا گفت پس نافع را طلبید و از او پرسید گفت کواهی میدهم مثل کواهی ابو بکره عمر گفت
والله تا کواهی ندی مانند میل در سورمه دان ناپدید نماند و نافع گفت چنین کواهی میدهم که دیدم تا بر سوار نشستی
تا بر عظمی و عمر ظاهر شد و علی با عمر گفت نصف عمر رفت پس شیل بن معبد را طلبید که کواهی سیم بود و هم چنین شهادت داد
پس علی با عمر گفت که سیم ربع معمر رفت و نافع عمر چنان تغییر شد که کواهی خاکستر بر ویش و میخند و زیاد که کواهی چهارم بود
هفوز داخل مدینه شده بود و معمر میکشید و بنزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب و شفاعت کنند
و نزد زو جان حضرت رسول میرفت و میکشید پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند
تا زیاده حاضر شود و چون زیاده حاضر شد عمر نشست و ایشان را طلبید و رؤساء مهاجران و انصافا حاضر شدند چون زیاده
پیدا شد گفت من مردی را میبینم که هرگز خدا خوار نخواهد کرد بر زبان او مردی از مهاجران را این عبارت تعلیم او کرد
که بنا بد شهادت را تمام گفت چون نزد یان رسید و دید جوان مغرور و شایسته را حرکت میدهند و میاید بخاطر
عشش رسید که او را تهدید میهم باید کرده ها بنزد عمر را و چون ناموی میان عرب و عجم معروفست بعدای بلند در شوق گفت
چهار کواهی نزد داشت ای کاه و عتبات کواهی مدح و ذم هر دو در این عبارت هست و بعد از کلام راوی حدیث گفت که چون
ابو عثمان نقل روایت عمر میکرد و خواست صدای خود را صدای انا هوار عمر کند چنان نغمه نهد که نزدیک شد من غش کنم پس

از خاوی این احبار معلوم میشود که با عباد و جیشتی که میان عروان فاسق بود سعی بسیار کرد که بر مغیره نفاش و روان شده
نفر بیگانه را لعل خوش بزند و فطیل حد و داهی سعی روان کردن مطلقا نداشت و اگر مضیق حد زن چندین بیکاه باشد
میخیزد و شمع تراست و انبساط اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را بیک مخوف نشاند بودند و این اختلا
بجمله و هندی بلعمر هم رسید و ابوالفتح اصفهانی گفته است که بسیاری از روایان روایت کرده اند که زیاد گفت
دیدم مغیره زاپاهای ام جیل را بر نهشته بود و خصبها او دادیدم که نزد میکور در میانهای او و صدای طبعی
نفس نندی می شنیدم ابوالفتح گفته است که هر را گفته نهاد و نفس شهادت دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد
و گفته است بعد از آنکه ابوبکر را حد زدند گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد و عمو را ده کرد و بار دیگر حد زدند او را حضرت
امیر و دانی گروان و قمر مؤد که او را حد زدند من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا معلوم میشود که نزد حضرت ثابت
شده بودند نای مغیره و از روی گفته او را حد زدند و بعضی از سنن توجیه دیگر کرده اند این سخن را و ابوالفتح گفته است
که عمر ابوبکر را امر بنویسد که ابوبکر گفت مرا نویسد که گواهی مرا قبول کنی من عهد کرده ام که گواه نشوم میان دو کس را
در میان ناشی با من در دنیا باشم و گفته است که چون گواها را حد زدند مغیره گفت الحمد لله که خدا شما را خواهد عفو کرد
ساکت شو خدا جان را بکیم و بروایت دیگر نفس که شو خدا و کند امن کافی را که اینها تو را در امکان دیدند ابوالفتح
گفته است که عمر بعد از این حج رفت و ام جیل و مغیره هر دو حج آمده بودند و عمر مغیره گفت وای بر تو با نجا اهل میکنم بر من
عمر سو کند که من کان ندانم که ابوبکر بر تو روع گفته باشد و هیچ و فنی نورانی بدیم مگر آنکه میترسم که از آسمان مرا سنگ
باران کند پس توجیه آن نیز میسر بود که اگر بر مغیره ظفر بایم او را سنگباران خواهیم کرد و هر که نامل کند در این اخبار
او را سنگ نماند و در آنکه زنا می مغیره نزد حضرت امیر و قمر نیز ثابت بود و عمر دانسته از برای عتاب مغیره فطیل حد
الحق و حق او را میستند بخور و ظلم بر بیگانه ای چند کرد و پیچید گفت که خن رازی و این ابی الحدید و سایر محدثان عامه و خاصه
روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صدای خود نپاوه از مهر نان پیغمبر گرفته است پس
خواهم گرفت و بروایت دیگر در بنی مال مسلمانان خواهم گذاشت پس فی برخواست و گفت خدا تو را بخصت نداده است
که این کار بکنی میباید که اگر نظاری بکسی زن را و خود را به ناسب از ایشان هیچ چیز را بیکم بدی عمر گفت همه مردم و انا نور
فقیه ثنائی عمر حق زنان پرده نشین در خانه ها و بروایت ابی الحدید عمر گفت بخت نمیکند از امام بیک خطا کرد و زن بیک
حق را یافت و با امام شامعه روضه کرد و بر او غلبه مند و بروایت خن رازی از آن گفت ای پسر خطاب خدا چنانچه را بامعطا کرده
و تو از مانع میکنی پس عمر با جواب خطاب کرد که همه مردم ناظر و فقیه ثنائی از آنجا که از آن گفته خود بر گشت و از این روایت
هائیت جمل او بکتاب سنت ظاهر میشود و چنین کسی که با عراف خود زنان محدثه از او فقه باشند قابلیت ریاست عامه
مسلمانان ندارد و خصوصاً فقیه عالم جمیع علوم و در میان امت باشد ششم که از اعظم جمیع طعنها است و صریح است در
در معاند خدا و رسول و اکثر علماء امامیه نیز منقطع شده اند و از جمله مطاعن او ذکر کرده اند و انکار حکم
تیمم است چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند و احیاً مع الاصول نیز روایت کرده است
و هر از شقیق روایت کرده اند که گفت من شنیده بودم یا عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت
اگر مردی جیب شوی بیکاه ابی بنیاد تیمم خواهد کرد که نماز کند پس چه میکند یا ایه سوره مائده فلم یجد و انما یفتی
صعباً طیباً پس ابن مسعود گفت که اگر حضرت دهند ایشان را هر وقت که ابی بر ایشان سر خواهد بود تیمم بخارند
کردن گفتند از برای این معنی گواهی دادند از تیمم گفت بل پس ابو موسی گفت یا فقیه ای سخن قمار را که عمر گفت
که رسول خدا را بر ابی حاجی فرستاد پس من جنب شدم و ابی بنیاد در میان خاک غلطیدم چنانکه دایره معتلطد پس
چون حضرت عرض کردم حضرت فرمود که پس بود ترا که چنین کنی پس شاهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و
و دو اسب کرد عبد الله گفت مگر نیکویدی که عمر فاع شد ببول عمار و بخاری بروایت دیگر این قصه را روایت کرده است
طایفا بسند دیگر روایت کرده است از شقیق بن سله گفت من نزد ابن مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت که اگر

کسی جنب شود آب بنیا بد چه کنایه مسعود گفت نماز نکند تا آب بنیا بد او موسی گفت چه میکنی قول بخار را از مسعود
 گفت که غدا بد بیک عمر باین قاع نشد او موسی گفت قول بخار را بیکبار آب بنیا بد چه میکنی عبدالله نواست جواب گفت آن عذر
 ناوجه سابق را گفت و ابضا بخاری از سعد بن عبدالرحمن از پدرش روایت کرده است که مردی بنزد عمر آمد و گفت من جنب
 شدم و آب بنیا فتم عمر گفت نماز مکن بخاری بنیاسر عمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری بودیم و جنب شدیم و تو نماز
 نکردی و من در حال غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول و اقامه ذکر کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین
 کنی و دستها را بر زمین زد و پیکر کرد و درود ستها را مسبح کرد و بر آب مسلم چون بخاری بنیاسر گفت عمر گفت از خدا بترس
 ای بخاری پس عمر گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل کنم و بروایت دیگر بخاری گفت اگر میخواهی بسبب حق که بر من داری
 این حدیث را با حدیثی نقل کنم و صاحب جامع الاصول بعد از آنکه روایت بخاری و مسلم را روایت کرده گفته است که
 در روایتی از او چنین است که عبدالرحمن گفت که من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت مادر من بمکانی بگماه و دو ماه پیش
 آب منی یا بپیم عمر گفت اگر من نهم نماز نمیکند تا آب بنیا بد عمر گفت یا بخاری طرنداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب
 شدیم و من در حال غلطیدم پس امدم بخد مت حضرت رسول و عرض کردم و کیفیت تهمتم را حضرت تعلیم من نمود پس
 عمر گفت بخاری از خدا بترس عمر گفت اگر خواهی والله این حدیث را ذکر نخواهم کرد عمر گفت ما تو را بیک عمر خودت میگذایم
 مؤلف گوید که این حادثه از صحاح ستین نقل شده و ایشان انکار صحیح آنها نمیتوانند نمود پس میگوئیم خالی از رو
 صورت نیست یا آنکه عمر در وقتیکه سرگردست اهل زاد و هنکام بنی قریظ اب تریک نماز بکند و از عان قول بخاری نکرد و
 گفت اگر من باشم نماز نمیکند تا آب بهم برسد عالم بود بانکه خدا تهمتم را بر فاق آب واجب کرده اند و منکر آنرا بود که حق تعالی
 بر داد و در دوایه تصریح بان نموده و در خواطر داشت از حضرت رسول و اب تهمتم و بیان کیفیت آن کردن یا جاهل بود
 و نمیدانست فرموده خدا و رسول را اگر شوق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است انکار او حکم تهمتم را در تصریح
 خواهد بود بر خدا و رسول بجان آنکه این حکم مستلزم معسده است و نسبت جهل و مرتجع بخدا و رسول خواهد بود
 و کفری ازین مرتجع تر و ظاهر تر میباشد اگر چه از او غریب نبود و مدار او باین بود چنانکه حق علی خبر العمل را از اذان انداخت
 و منع دوان و قلم نموده و سایر امور بیک از او متوار است بعضی گفت شت و بعضی خواهد آمد و اگر شت و تم باشد که جاهل
 باین حکم باشد و باین حدیث مطلق نشده باشد پس دلیل خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بی ادبانی و که در مدت
 زیاد از بیست سال که در خدمت آنحضرت بوده چنین امر عام البالوائی را که متعلق است با عظم اعمال دینیه که نماز
 باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بان بسیار واقع میشود و او ندانند پس چنین کسی چگونه صلاحیت ریاست عامه دین
 و دینای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرایب است که در وقت حرکت کنند چرا عبدالله سر خود را خلفه نمیکند
 چون میدانست که او مغایر ضمه با حضرت میترسید و نمیتواند نکرد و امامت رود بحضرت میسر بخواهد گفت قبول نکرد و عذر
 که گفت این بود که کسیکه نداند چگونه طلاق زن خود را بگوید قابل امامت نیست و اتیانش چهل چنین حکمی را که میان آن و
 طلاق از جهات شتی فرق هست مانع امامت و نکردن آنند با آنکه پسرش بعد از تنبیه منکر شد و بر کشت و عمر مصر
 بر نکرمانند و نکرد که بعد از قول تمام رجوع بسا بر خطا به بکند و اگر جاهل باشد این حکم را معلوم کند و از اینجا معلوم میشود
 که این غایب و اکثر مواضع بان مقتضاست میشود که چون کسی انکار نکرد فعل خلافی خود را باید که حق باشد یا اطل است زیرا
 که چنین امر واضح بقی را که خلاف کتاب و سنت و اجماع است بود حکم کرد و نقل نکرد و اندک حدیث از صحابه را و مغایر ضمه کرده
 با شتند مگر عمو که بعد از اظنه و حق باز نوسید و گفت اگر میخواهی من این حدیث را دیگر روایت نکنم هر گاه در این امور جزئی که
 که چند آن غرض نبوی بان متعلق نیست ایشان قدرت بر انکار آن نداشته باشند و امور خلافت و سلطنت نمیتوانستند
 انکار کردن هفتم آنست که در وقایع بسیار حکمهای خطا میکرد و سایر خطا به و از تنبیه میکرد و در میبکشت چنانکه
 حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا و زن حکم هست و بر فرزند بیک در شکم او است حکمی نیست و از حکم
 خود بر کشت و در مناقب خواری روایت کرده است که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سوال کرد و اعتراف

کردن پس عمر امر کرد که او را سنکسار کنند در راه حضرت امیر ایشان را ملاقات کرد و از او قهر سوال نمود چون مقلع
شد گفت بر کرد ابتدا و از آمد بنزد عمر و فرمود که امر کرده که ایتر اسنکسار کنند گفت بلی اعتراف کرد نزد من نیز حاضر
فرمود تو را و سلطنت داری و آنچه در شکم او ست سلطنت نداری پس حضرت فرمود شما ملا و از آمد بیی کرده با بیی
و نوسانیده با شی پیش گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا فرمود که حد نمینا شد بر کسی که اعتراف
کند بعد از حد پس کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر گفت آن زن را رها کرد ند و گفت عاجز ند زن از آنکه مثل علی
از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک میشد و ایضا از مناقب خواری و مسند ابن جنبل روایت کرده اند که زن
دو آتش را آوردند بسوی عمر که زن را کرده است عمر خواست که او را سنکسار کند حضرت امیر فرمود مگر نشنیدی که رسول
خدا فرمود که قلم تکلیف بود آشنه شده است از سه کس از دوانه تا غافل شود و از طفل تا بالغ شود و از کسبیکه در
خواب باشد تا بیدار شود پس دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضاة و ابن ابی الحدید تلقی بقبول کرده اند
و از این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله کفایتش در آنها ندارد هشتم در عتباتی است که او در بر خدا کرد
برای خودی مستندی یا براد قلیل را یا بخیال اکثرا میباید اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک و رمضان و اوافل است
بجاعت بخاوردند و دلیل بر بدعت بودن آن است که خود اعتراف بان کرده چنانچه صاحب نهائیه و اکثر محدثین ایشان
روایت کرده اند که چون بمسجد آمد در شب ماه رمضان و دید که باغوا ای شیطان مسجد پر شده است گفت نعم البدعة
خوب بدعتی بود که مرا کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند که ابو سلمه از عافیه سوال کرد که نماز تراویح
خدا در ماه رمضان چگونه بود عافیه گفت در ماه رمضان و غیر آن زیاده بر نازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد و پس
که چه مقدار نیکو و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکو و طول پس سه رکعت دیگر میکرد من گفتم
یا رسول الله پیش از تو بخواب میروی حضرت فرمود ای عافیه بدعتی من بخواب میرود و در صحیح بخاری و در روایت دیگر
مسلم روایت کرده است که عافیه گفته است که نماز آنحضرت در ماه رمضان و در غیر آن سیزده رکعت بود که ناقل صحیح داخل
در آنجا بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و روایت کرده است که رسول خدا حجرت در مسجد از حصیر و در ماه
رمضان ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا کنند حضرت بر کشت و بخانه رفت
و شب دیگر بیرون بنام ایشان گمان کردند که حضرت خواب آورده است بعضی تخمین میکردند و بعضی سبیل ریزه برد
میزند حضرت غضبناک میگردید و فرمود پیوسته در این امور منالغ میبندند تا آنکه میسریم بر شما واجب شود و از
همه بیرون بنام ایشان التماس در خانه های خود نماز کنید بد رستبکه بهترین نماز است که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز
واجب که بجاعت کردن بهتر است و ایضا از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من امروم
و در بهلولی آنحضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون یافت که نماز رعب و بهلولی و ایستاده ایم نماز را
سبیل کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن فرمود که چون شما اقتدا کردید من توله نماز و مسجد کردم و از
این باب احادیث بسیار از آنحضرت در صحاح خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر میشود که حضرت رسول در ماه
رمضان مطلقا ناقل وضاعت نمیکردند و اگر میکردند از اضی بوده اند که بجاعت واقع شود پس این عدد مخصوص را در شهر
مقرر کردن و بجاعت مستحب گردانیدن و سنت مؤکد قرار دادن معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از
طریق عامه و خاصه وارد شده است که هر بدعتی ضلال است و هر ضلالی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر
روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنهای کتاب خداست و بهترین هدایاها اینست که خدا
و بدترین اموراتهاست که تازه بهم میرسد و هر بدعتی ضلال است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که
هر که سنت مرا بخواند از من نیست و فرمود چه سبب دارد که جماعتی کراهت دارند از کار یکدیگر میگویند بخیال سوگند که
من دانا تو را از همی خدای و خوف و خشیت من از خدا از همی بیشتر است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابوداود روایت
کرده است که زینهار که احضار کنی از امور یکباره بهم میرسد زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلال است و آنچه حجتی

از عامه برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بی پایه قسم منقسم میشود و خالف حدیث عامه و خاصه است و از خصوص
صریحه مستفاد میشود که هر امری را که در بدعت است کثرت کند در شرعیت خصوصاً با عموم و وارد نشده باشد بدعت است
و حرام است و هر فعلی را که بیهوده عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عاقبی یا خاص مستفاد نشده باشد بدعت
و تشریعیست خواه فعل مستقل باشد یا صفت عبادتی باشد که اصلش از شارع منافی شده باشد مثل نیکو واجب
بیت است کنند یا ستیج را به نیت واجب عمل آوردند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را
بیماعت بکنند یا عدد خاصی از عبادت را در وقت مخصوص است قرار دهند مثل نماز باشد که بدعت دیگر است
از عمر هم حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند و بی پایه قسم منقسم کرد اندک شک نیست که داخل بدعتی عمر است
و حرام است و در آنکه عیسی را بدعت کرد که شبها کرده و در مجلس احوال مردم کند یا آنکه حق تعالی الهی فرموده ازان
و گفته است و لا تجسوا این را بدعت بدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شیخی برای عیسی یکست از خانه صدای شنید
از دیوار بالا رفت مردی را با دینی دید که مشک شرب از خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا کجا میروی که خدا بر تو خواهد
پوشید و تو مشغول معصیت و بی ان مرد گفت بخیل میکنم اگر من یک خطا کردم یا تو سه خطا کرده خدا فرموده است
بخشش میکند و بخشش کردی و فرموده است و اتوا البیوت من ابوابها یعنی داخل خانه از درهای آن بشوید و از دیوار
بالا آمدی و فرموده است اذا دخلتم بيوها فسلکوا یعنی هرگاه داخل خانه شوید پس سلام کنید و توسل نام نکرده
عمر گفت اگر از تو عفو کنیم اختیار و شرف خواهی کرد گفت بلی و الله این کار را نخواهم کرد عمر گفت برو از تو عفو کردم ستم نگذارد
متوالی را بدین رجوعی یک حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر بعد از آنکه سه سال از خلافت او گذشت بسمه
طلاق حساب کرد چنانچه صاحب جامع الاصول از صحیح بود او در سنائی روایت کرده است از ابن عباس چندین طریقه و حدیث
که گفته است آنست که مردم بر طلاق و جرات نکند اگر آن علت جزای سه طلاق میشود بایست خدا که علمش هیچ چیز احاطه
کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور و منظر روحی الهی میشود و بعقل کامل خود حکم نمیکرد عمر را چه نسبت است که
احکام الهی را بعقل شوم خود تغییر دهد چهارم آنست که از ائمه اهل بیت بطریق معتبره منقولست که مقام ابرهیم در زمان
ابوهم و بعد از او متصل بدیوار خانه کعبه بود تا آنکه کفار و مشرکین در جاهلیت از انجا بیرون داشتند و در موضع عیبه که حال در
انجا است گذاشتند چون حضرت مکه را فتح کرد مقام را بر کرد و آمدند بجا بیکه در زمان حضرت ابرهیم در انجا بود و پیوسته
در انجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و حج رفت و رسید که کیست که بداند که مقام در زمان جاهلیت در کجا بوده است
مناقود بگر گفت من ندانم و او ابیهم بر داشتند و نگاه داشتند عمر را طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را
بر داشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در آن موضع است و حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه
گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است و الحال جای مقام را که در زمان حضرت ابرهیم در انجا بود کوثر
گذاشته اند و مقام جبرئیل میگویند و صاحب کشف نرا اشاره بخوبی مقام نموده است و گفته است عمر از مطلب
ابی و زاعیر رسید که میدانی موضع قبر جاهلیت در کجا بود گفت بلی و نشان او دادیم موضع را و ابی الحنفی بدکشته است
که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود که اقرار کرد که نافله ماه رمضان میباید بکنند و شهرها نوشت که چنین کنند و خدا
رو بسد ثقیف را سوزانید که بنید میفرودخت و اول کسی بود که عیسی و شب کردی را اخبار کرد و اول کسی بود که تازیانه بر
نادید مردم مقرر کرد و میگویند تازیانه عمرها پیش از شمشیر حجاج پیشتر بود و اول کسی بود که حال خود را جریه کرد
و نصف موال ایشان گرفت و او مسجد حضرت رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانه عباس بود و از
مقام عزت افتاد و موضع که حال در انجا هست و پیشتر متصل بخانه کعبه بود و معاند با حضرت رسالت از این واقع تر و صریح
غیبا شده است حضرت زاده است بر طرف کند و بدعت جاهلیت گفت و ایضا کند پنجم آنکه چون از حضرت رسول و حضرت
امیر شنیده بود که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری نمیکرد
مقرر کرد که قریش و تهم از عجم و عجم خواهند و عجم دخر نگیرند و قریش دخر نگیرند و عجم دخر نگیرند و عجم دخر نگیرند

دهند پس عرب را نسبت به غیرت و عصبانیت در بخت و عجز و نصاری قراداد و حال آنکه رسول خدا فرموده سبأ انان
گفتو بگو بگو و در جابجاء و حصول انو طای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد است از اینکه مهرش عرب را بچند
عجی که در میان عرب معهود شده باشد و این منضاده صبح است با اسکا مهرش که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته
ششم آنکه در مهرش عول و نصیب قراداد و ان مخالف کتاب است و سیاقش طوی دارد که مناسب است به رسالت
هفتم آنکه اعتنا و خبر من القوم و انان نماز صبح زیاد کرد چنانکه در جابجاء از عوطای مالک روایت کرده است هشتم
آنکه است که بپن مال و عظام و قوی داد در زمان حضرت رسول و در زمان ابوبکر با استو به قهق میگردند و عمر از ابرهم
زد و زو جات حضرت رسول در زاده داد و عایشه را سالی دوازده هزار درهم میداد و سیزده جات را ده هزار درهم و ششم
اهل بکر در از عطا جوان پنج هزار درهم و از انصافها هزار درهم قرار داد و هم چنین سایر مردم به تفاوت میداد و بخاری و
مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول با انصاف گفت در مقام استی که بعد از من دیگران را بر شما روایت خواهند
داد پس صبر کنید تا در کوفه بنزد من آید و این ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را عطا کرد
و نعمت با استو و را بنهره ادم بود و این معلومست که منضم جور بر جاعتی است که حق ایشان را کرد و اگر فتنهای
زمان حضرت امیر منفرع بر این بدعت شد زیرا که حضرت امیر خواست که سنت حضرت رسول و در میان ایشان جا داد
کند که با اصحاب حضرت بان را حق نشدند مانند ظلمه و فتنه بصره بر پا شد و فتنهای دیگر بر پا شد و کوفه و یکه
جای بود و تفصیل در ممتد است حضرت امیر با نوره ان فتنهای عظیم بان منشی مینماید که انقدر و هم در درگاه خلافت
هم نرسد و باعث قوت معبود و دیگران نشوای ابی الحدید و در شرح طبع البیاض گفته است که اگر کوفی نگذا یا بکر نشد
فتمت با استو و در چنانچه حضرت امیر کرد و کسی نکا و بر او نکرد چنانکه انکار بر حضرت امیر کردند و علی گویند که زمان ابوبکر
منصل بزمان حضرت رسول بود و نسبت او عمل کرد و کسی بر او اعتراض نداشت که چون عمر خطبه ششمی کار و انقباض
این داشت و مردم بان الفت گرفتند و گفت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دلد ایشان محبت مالک
که بر عطا اثر او گرفت و انفا که مظلوم شدند عادت بان کردند و فتنه نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم
بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم بان طریق به محکم تر شد و چون خلافت حضرت امیر رسید خواست بر گرداند مردم را به احوال
زمان حضرت رسول بعد از آنکه بنیت و در سال با مردم بگردان کرده بودند و ان سنت را فراموش کرده بودند و ان
قول ان بر ایشان گران بود و بعد بیکه بهشت لانه را شکستند و بان حضرت خروج کردند و بیکه را که عمر ایشان را
تفصیل میداد گمراه کردند و با خود شریک کردند و سپهر حضرت را انداخت میگردند و بدعت عمر را مدح میکردند و انان
اکثر و انان حضرت عمر را بپندند و وقت گوید که اگر بیک ناممل کنی میدانی که فتنهای بیکه در اسلام بهم رسید و ظلمها
که بر اهل بیت و سالت واقع شد همه از بدعتها و فتنها و اندیشه های این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه
غریب نمود و تفصیل در عطا ان از او بیک کرد و بنده بهر شوری را بسیار آورد و نا ظهور قائم ال محمد هر ظلم و جور که بر اهل
بیت و شیعیان ایشان واقع میشود او ثمرات آن شجره ملعونه است فلعنه الله علی من عنتها و سقیها و امیر معاویه و ابی الحدید و ابی الحدید
و رقیبه ستوری است که از اعظم فتنایع و اشنع فضایاست و محجل ان فضله باطله هاله چنانچه ابی الحدید و ابی الحدید و ابی الحدید
مخالفان ابراهیم و در انداختند که چون ابولولو عمر را زخم زد و زخم کرد که چشمت را اصل خواهد شد فایع نشد با آنچه در باب
حرفان اهل بیت از خلافت و نفص فریده ایشان در حال حیات کرده بود شروع کردند به امری چند که مقرران باشد که
بعد از او نیز هر که از خلافت بر ایشان مستغفر نکرد و نود عوام محو و بوده باشد و کسی کان جمله بنهر با او را بفرست
ایشان است اول صورت کرد با اصحاب این باب گیتی برای خوش آمد و گفت عید الله پس خود را خلیفه کن از برای آنکه
او را صاحب عرض نمایند و بنه میداد است که اگر او بشود براه نمینواید بر دو حق زود صبا حبش میگرد و قبول نکرد و
نروا الله ان لا خطاب و کسی مرکب این امر نمیتواند شد پس است عمر بنی آنچه کرد خلافت را برای او و خود خیر منکم و در جبهه
و بیات هر دو فتح این امر بنشوم بعد از ان که بن تحقیق کرد رسول خدا چون اندین رفت از شش نفر راضی بود و عثمان و

طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف بخاطر م پیوسته که خلافت میان ایشان بشوری قرار دهد تا برای خود هر
یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان
با من خلافت آمده اند و بروایت ابی الحدید گفت ایاهم شما طمع در خلافت دارید بعد از آن چون دو مرتبه اعدا و این
سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و
نه در قرابت حضرت و سالت بعد از آن گفت میخواهید بگویم شما چگونه مردم میدان گفتند بگو اگر بگویم مگوید است از ما بر
نخواهی داشت گفت اما تو ای زبیر بدخوی و معسدی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری کا هی استانی
و کا هی شیطانی گمان هست که اگر خلافت بتو رسد همان روز برای یک چهار باب جو خود را برداری و بی نهایت اگر خلیفه
شوی روزی که شیطان یا شی امام مردم کی خواهد بود و با اینکه تو با این صفت باشی بکا و امت نبائی و اما تو ای طلحه
بجفتی که رسول خدا از زنده از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیه حجاب گفتی این ابی الحدید گفته که شیخ ابو عثمان
جائز گفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد طلحه در حضور جماعتی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امر فرماید
بر سر زن خود میکنند بزودی خواهد مرد و ما زناش را نکاح خواهیم کرد بعد از آن برای تو نازل شد و ما گمان کنم آن تو بودی
رسول الله و لا آن شکو از واجه من بعد آید یعنی شما را نمی رسد و جان نیست که رسول خدا را بر تاج بپوشد و نه آنکه زن او را
بعد از او هرگز نکاح کند و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکا و خلافت نبائی و اگر ریاست دهی با تو باشد از عهد
آن نبی نبائی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای عبدالرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری
و بنی زهره را با بنی کار نسبی نیست و اما تو ای عثمان و الله که سر کبی هراس است از تو و اگر تو خلیفه شوی خودشان خود را بر مردم
مسلط کردانی و همه اموال بیت المال را با ایشان دهی بی بیمه و قریب تر از امام میکنند و قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را
بغی مسلمانان اختصاص دهی بعد از آن کرکاتی از عرب بر تو بشورند و تو را بکشند و بعد از آن رو بعلی کرد و گفت اگر تو مزاح و
شوخی نمیداشتی برای اینکا خوب بودی و الله اگر ایان ترا با ایان اهل زمین بسنجند و هر زبانی کند بعد از آن حضرت
برخواست و بیرون رفت عمر گفت و الله فلان مرد را میدانم و میریاش را میدانم اسم او را خود را با و او را کذا و بد شما را بر
حق واضح و راه روشن بدو پسیدند که کسب آن گفت اینکا از میان شما برخواست و می رود اگر او را صاحب اختیار کنید
شما را بر او خدایتی نیست پس چه مانع است که با و نمیدهی گفت میخواهم که باری بگوین کار روزی که مردی بر دوش من
باشد و بروایت دیگر در روز غیر شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکند و بروایت دیگر که است
بعد از آن عمر گفت اگر ابو عبیده جراح یا سالم مولای حدیقه زنده می ماند مرا هیچ تسویش و مرده نبود و ایشان برای این
کار مناسب و معیبت بودند بعد از آن عمر ابو طلحه و انصار را طلبید و گفت بنی کس از انصار بر داورین شش نفر را در خانه جمع
کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بروی خانه بایستید و قیام کن و پیش از سه روز مهلت آمده تا ایشان با هم مشورت کنند
و یکی از این چهل خود را برای این کار اختیار کنند و اگر هیچ کس متفق نشوند و یکی مخالفت نماید کردن از این و اگر چهار کس
اتفاق نمایند و دو کس مخالفت ورزند هر دو را کردن زن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبدالرحمن و میان ایشان باشد بقول
او عمل کنند و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند کردن ایشان از این و اگر سه روز بگذرد و اتفاق برامری نکند کردن
همه را زن و مسلمانان را بکذا و تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفی کردند ابو طلحه با بنی کس همه با
شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیر بر دایان مستفیضه مخالفت و موافق قریب بعد منقب از مناف غیر متنا
خود را بر ایشان شمرده و همه تصدیق کردند و با یکدیگر مشورت کردند و گفتند اگر خلافت با و داده شود هیچ کس با و بدی
زیادتی نخواهد داد و همه مسلمانان از امتنا و خواهی که دیان سبب مخالفت و راضی نشدند و چون طلحه از خلافت خود مایوس
شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمیرود و با بنی هاشم عداوت داشت گفت من حصه خود را بخشیدم بعثمان و بپیر
چون عه داده حضرت امیر بود برای جهت قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص نیز چون
میدانست که خلافت با و نمیرسد گفت من حصه خود را با بنی عم خود عبدالرحمن را دادم چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن

عبدالرحمن گفت من هم از حصه خود گذشتم و میان علی و عثمان گذاشتم و بعلی گفت با تو بیعت میکنم بکتاب خدا و سنت رسول
خدا و طریقه شیخین ابابکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بکتاب خدا و سنت رسول و آنچه خود دانم و راهم بان تعلق کرد
بعد از آن همان بخوبی عثمان گفت عثمان گفت همین شرط قبول کردم با بکر و بعلی و عثمان گفت همان شرط است هر سه و هر سه
عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی شرط طریقه شیخین را قبول نمیکند دست برداشت عثمان را داد و گفت
السلام علیک یا امیر المؤمنین پس علی فرمود والله که تو با او بیعت نکردی مگر همان امید که عمر را با بکر بیعت کرد خدا میان شما
جدائی نهد و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد و میان ایشان فساد و عناد هرگز بر سر نیامد که هیچ یک
با دیگری سخن نمیکشید تا آنکه سرگذشت در میان ایشان جدائی نکند این بود قصه بخوبی که محمد بن و موثق بن عامر روایت کرده اند
و در مقام احتجاج مسلم دانسته اند و بر عاقلی مخفی تواند بود اشتیاق این قضیه از جهات شش بر طعن و کفر و ضلالت و خطای
ابابکر و عمر و عثمان و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه گفت بسی است عمر را آنچه کرده در جوه و ممان و محمل این کار و بندشوم اگر این کار
حق و موافق امر الهی و حضرت و سالت پناهی درضا و طاعت ایشان بود چرا از آن احتراز و استنکاف میکرد و از تحمل آن سبکتر
و اگر خطا و باطل و خلاف و ضا و طاعت ایشان بود چرا در جوه خود و محمل میشد و بکدام حجت خدا و رسول و متمسک شده
حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابابکر و بعد از او برای خود و دوم آنکه اول گفت که رسول خدا از همه این شش نفر را ضعیف بود از
این جهت همه را بخلاف اند بعد از آن برای هر کس عیبی گفت که با عقائد منافق است و اکثر آنها اگر کفر نباشند بی شک
معصیت هستند پس باین عیب چون بخوبی خلاف ایشان کرد چگونه آنحضرت از ایشان را ضعیف بود و این ابی الحدید را با خط
روایت کرده است که اگر کسی بچهره میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر را ضعیف بود پس چون حالا بطلی میکنی
که از تو از ده اند نه رفت و اینها نقیض یکدیگر اند اما کی جرات میکرد که کفر از این سخن را بگوید با وجهی باین سبب آنکه عیب
کرده امیر المؤمنین را بجز آنکه از جمله صفات حمیده و اخلاقی حسنه انبیاء و اولیاست و حق تعالی رسولش را باین صلاح
کمره و خلافتش را ملامت کرده و گفته است فمنا رحمته من الله لئن لم یلوکنت فظا غلیظ القلب لا نقضوا من حولک و اگر
ملا داد و بد عابد و مزاح امری باشد که منافق نمکین و وقار و تقوا و حکم و مضمتن طهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است که
آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و وعشده رد لهای کافران و منافقان بمقتضای ذلک علی الکافین اعترف
علی المؤمنین بر توبه متمکن بود که نامش را که میشنیدند بدیشان میسر میداد و باین سبب قبول خلافت و نمیکردند و غیر خود
او را نسبت بخیر و تکریم میداد و از این عیاس روایت کرده اند که چون آنحضرت سناکت بود ما جرات نمیکردیم که با او سخن بکنیم
و این ابی الحدید از زیرین بکمال روایت کرده است که عمر با بن عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود پیشتر هم عجبی
که او داد و او را از راه میرد و باز این را بنا روی روایت کرده است که علی آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او جماعتی بودند چون
برخواست یکی از حاضران او را نسبت بکبر و عجب او عمر گفت سزاوار است مثل او را که تکریم کند که اگر ششپرو نبود ستون
اسلام را است نمیشد و او در قضا از همه عالم است و از او است سوابق و شرف این امت پس کسی گفت هرگاه چنین است چرا
او را خلیفه نمیکند گفت ما از خلافت او کراهت داریم بخیر آنکه کم سن است و فرزندان عبدالمطلب را دوست میدارد
و ابضا روایت کرده است که عمر با بن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسران هم او شد چرا قوم شما خلافت را از شما
نکذاشتند این عیاس گفت نمیدانم هرگز بغیر از این چیزی از برای ایشان در خاطر نداشتم عمر گفت بخوانند قوم شما از
برای شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما یا سنان بالا و بید از نخوت و تکبر و شما بد شما گویند که اول کسی که شما را از
خلافت دور کرد ابابکر بود او مطلبش این نبود ولیکن امری روداد که علایجی بغیر از آن داشت و اگر نه رای ابابکر بود در حق من
هرگز نه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما کوازا نمیشد زیرا که قوم شما نظر میکنند بسوی شما مانند نظری
که کا و میکند بقضای که از شما میکشد و باز این ابی الحدید از عبد الله عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس
گفت که پیشانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما بدهند گفت نه عمر گفت ولیکن من میدانم که گفت آن چیست عمر گفت
کراهت داشتند قدیش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت و بکار مردم را با حال کنید پس قدیش از برای خود تدبیر

کرده اند و اخبار نمودند و توفیق یافتند و روی درستی اختیار کردند و ندان عتباس گفت یا خلیفه غضب خود را از من دور میگردان
 که جواب این سخن را بدینگونه عرض کنست بگو آنچه خواهی این عتباس گفت اما آنچه گفتی که قریش از برای خود اخبار کرده اند حق تعالی
 میفرماید وَ ذَٰلِكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ يَعْنِي بَر و دکار و تو خلق میکنی هر چه را میخواهی و اخبار میکنی از برای
 ایشان آنچه خبر ایشان در آنست و تو میدانی که خدا اخبار از خلقش از برای خلافت از آنکه اخبار کرده اند قریش از برای خود
 اخبار کرده خدا را اخبار کرده اند حق است و الا باطل است و آنچه گفتی که نخواهند که برای ما جمع شود پیغمبر و خلافت
 پس حق تعالی حال اینجاست را ذکر کرده است و گفته است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی بسبب آنست که
 ایشان نخواستند آنچه را فرستاده است خدا پس خدا پس خدا حفظ کرده است عملهای ایشان را و ثواب آنها را بر طرف کرده است
 اما آنچه گفتی که اگر چنین میشد ما مردم را پامال میکردیم اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی نیز
 میتوانستیم کرد و لیکن خلقهای ما مشتاق است از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است که تو بر خلق عظیمی و بضای
 با و خطاب کرده است که بکشا و بیست کن مال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان عمر گفت هموار باش
 ای پسر عتباس دلهای شما را از غش و مکر است در امر قریش غشی که هرگز منغیر نمیشود این عتباس گفت بتای برادره روای پادشاه
 مؤمنان و دلهای پیغمبرها شام را نسبت بغش و فریب مده بدرستی که دلهای ایشان را زدل رسول خداست که خدا پاک کرده
 و پاکیزه گردانیده است از او همه عیبها و بدبها و ایشان خانه داده اند که حق تعالی اینه قطعه را در شان ایشان فرستاده
 است و اما آنکه گفتی که عدل و کینه شما در دل ما هست چگونه کینه ندانسته باشد کسی که حقش را غضب کرده باشد
 و در دست دیگر آید پس عمر گفت اما تو ای عبداللہ از تو سخن بمن رسیده است که میخواهم تو بگویم و منزلی تو نزد من
 زایل شود این عتباس گفت کدام است عمر خبر ده اگر باطل باشد خلافتش را ظاهر کنیم و اگر حق باشد نیا بد از حق برنجی عمر گفت
 میباشم که مکر و میگوئی که این خلافت را از روی ظلم و حسد از ما گرفتند این عتباس گفت اما حسد پس شیطان حسد بر مردم
 آدم و اورا از طشت بیرون کرد و منافران آدم و حسد بر ما بسپار و میرند و تو میدانی که صاحب این حق کیست پس گفت
 ای خلیفه یا حجت بن مکیکند عرب و عجم که رسول خدا از ما است پس ما نیز بر سنا و قریش این حجت را فارم عمر گفت الحال بر خیز
 و بخانه خود برو چون بخواست و روانه شد عمر از عقب او صدای زد که ای نکه میروی بدرستی که من با هر چه از تو صادر شود
 دست از غایت حق تو بر نمیدارم این عتباس رو و عقب کرد ایند و گفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیم هست بسبب
 حضرت رسول خدا هر که آن حق را غایت کند بهره خود را حفظ کرده است و اگر از اضايع کند بهره اش را باطل کرده است
 این را گفت و رفت پس عمر با حاضران گفت مر جبا این عتباس گفت هرگز ندیده ام او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر
 آنکه بر او غالب میباشد مؤلف گوید که از این اخبار متناقضه بر عاقل خیر محقق نمینماید که ان منافق پیدا است که خلافت
 حق امیر المؤمنین است و این و سنا بل و جیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک از این کلمات دلیل واضحی است بر کفر
 و نفاق و مثل آنکه گفت نمیخواهم در جوه و ثمنات متخیل این امر شوم هرگاه میدانی که حضرت امیر صاحب این حق است و اگر
 خلیفه شود مردم را راه خدا میبرد و همیشه میکند و لا علی لخلق عمر پس چرا بعد از موت او نمیدهی شایسته که بعضی از
 کداهان نو بشود و اگر میخواهی در اصل متخیل شوی چرا باقی وجوه متخیل شدی و تدبیرات کردی که از کسی که با عترت او
 احق و اولی است منع رفت کرد و دیگری منتقل شود که با عترت او و بحسب واقع سر کبی از او بفرست است و از غایت فضیحتی که شده
 میشود و آنکه گفت نبوت و خلافت از برای بنی هاشم جمع نمیکند این عتباس جواب شافی در این باب گفت و حق تعالی میفرماید
 اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهٗ لِلَّهِ یعنی بدو رستید که امرها را خداست و فرموده است لَا تَقْلَبُوا وَ اَبْنِیْ بَدْیَ اللَّهِ وَ رَسُوْلَهُ و آیات و اخبار
 بسیار در این باب گذشت و بنی هاشم چه تقصیر دارند که قابل امامت و خلافت نیستند سوای آنکه معدن نبوت و ابواب
 علم و حکمت و اعلام هدای و منار تقوی و راه نمایان راه خدا بند و چرا در سنا بر انبیاء مانند نوح و ابراهیم و اسمعیل و
 اسمعیل و یعقوب و داود و غیر ایشان پیغمبر ایشان ملایع خلافت اهل بیت ایشان شدند و در پیغمبر خاتم الزمان که اشرف
 پیغمبران است مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت هر دو با شما با برای ما هیچ نمی ماند محض عدل و وحسب حاجت جاه و ریاست

هرگاه خدای ایشان خلافت را پسندیده و شما را قایل نماندند پس باقی را بقصر می بخوابد و اما خدا را که
هرگاه کسی مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف و یحیی و سلیمان و امثال ایشان مانع خلافت نیز نباشد و حق آنحضرت
و از برای بقوت و رسالت و عاقبت آن نبیاء بودن هرگاه چهل سال کافی باشد و زیاده از چهل سال در خلافت آنحضرت
کافی نباشد و چنانکه آنحضرت برای حمل سوره براءه و در غزوه تبوک برای عزت هر روزی و خلافت که چند سال پیش از
این بود که بنود و بعد از وفات رسول که چند سال بعد از آن بود که بود و عدد دیگر که بخویشان محبت دارد هرگاه که عیسی و یحیی
از برای خلافت باشد و مرد رسالت رسول خدا باشد چنانکه این معلوم شد که این خطا مشتمل است بر خطاهای بسیار
اول آنکه خود روایت کرده اند در روز سقیفه که آنهمه بیعت با اقریش با شدند و انصار و عیال و مطیع و منقاد شدند و در
روز شوری گفتند که سلام مولای جدی بفرموده من در خلافت و شک تمیز کردم و حال آنکه از قریش نبود و این مناقضه صحیح
با خلافت نص و اتفاقا اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شد و این اثر در کمال از عمر بن مهور روایت کرده است که چون
عمر از خیمه زدند و باو گفتند که اگر کسی را خلیفه میکردی رفع نزاع میشد گفت اگر ابو عبیده زنده میبود او را خلیفه میکردم
و اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم که از پیغمبر شنیدم که او امتیاز بنی قریظ است و اگر سلام زنده بود او را خلیفه
میکردم اگر خدا از من سوال میکرد میگفتم از پیغمبر شنیدم که میگفت سلام بحضرتش بخدا شد بد است و بعد از منی از یاد
روایت کرده است که بعد گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود هر چه بدی و خلافت بی بدی و من بانی شش نفر میگفتم
رسول خدا که از دنیا رفت و ایشان را خبری بود و بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را بی باقیم سلام یا ابو عبیده خلافت را باو
میکند ان شاء الله و اعتماد بر او میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است و طبعی در آن نکرده است و اما مقدمه
دویم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش و از این
امر تابع مسلمانان ایشانند و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و اصحاب هر دو از این عمر روایت کرده اند که حضرت
رسول فرمود که پس من این سر در قریش است و دشمنی نمیکند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را بر او بجهت بی افکند
ما دام که پیش از یزید دارند و قریش را از عمر بن العاص روایت کرده است که حضرت رسول گفت که قریش و انبیا مردم اند
در خبر و شر و قیامت و قاضی القضاة در معنی این روایت را نقل کرده است که در روز سقیفه این روایت را کسی رد
نکرده و همه شهادت بر حقیقت آن دادند و مجمل استفاضة و سیل پس معلوم شد که در این تفریق و حکم با استحقاق سلام از برای
خلافت هم نقیض گفته خود کرده و هم مخالف گفته مخصوص واقع نموده و اصحاب عذر دیگر از برای خلافت سلام پیدا کرده بود با آنکه
بجموع است معلول هم هست زیرا که شدت حبس مرئی نیست که مستلزم اجماع جمیع شرایط امامت و شدت بر تحمل بار کربان
خلافت باشد و اگر این حدیث در باب سلام موجب قطع عذر باشد چنانکه حضرت امیر و جد پیش طهر متواتر با آنکه او
احب خلق است بسوی خدا و حجت تامه امامت و نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالا تراست از محب خدا بودن و شدت محبت
مستلزم و فضیلت جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد و قطع نظر از این متکاثره و نصوص
متواتره دیگر کرد و بعضی از اکابر گفته اند که این قریش را خصم است بر آنکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابو بکر
و عمر و ابو عبیده و سلام را آنکه امامت را نکند و قریش را که بی هاشم برسد و اگر این نبود چه معنی داشت از وی وجود این و نفر
کردن که هیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود آنکه بر صحابه که با انواع فضایل و سوابق ممتاز و معروف بودند پنج آنکه
اول شمر خورد که بعد از وفات من متحمل بنشوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد و چه دلیل بر رجعت شوری که مبنای هر خلافت
کبری تواند شد تنها بقی است که مبتنی بر مشروطیت اجتهاد باشد و بنقد و تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود
اصحاب خود که خود را خلیفه میدانستند اجتهاد نکردند که یکبار تعیین کنند رجوع با جتهاد دیگران کرد که محتاج با سرقت و الهنه
تشیب و تمهید بود و تو عید شود و اگر با جتهاد و استخودا که استمرو چنانکه ابو بکر در خلافت او کرد و البته از فتنه و آشوب اسلام
بود و فی الحقیقه منشأ مناقله جمل و صفتی و هر زمان هیچ سری بهیچ شوری نبود چنانکه این ابی الحدید از معاویه نقل کرده است
که امر مسلمانان را هیچ چیز برانگیزد و خواهشهای ایشان را منفرق نکردند پس مگر شوری که عمر در میان شش نفر قرار دادند

که آن باعث این شد که هر یک از آنها داعیه خلافت بهم رسانیدند و اگر عمر بن کس را خلیفه میکرد چنانکه ابو بکر گردان اختلافی
بهم نرسید و تمام کرد بر آنچه این فتنه را با آنکه بطبع انداخت معویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معویه و اعوان است
و عمرو بن العاص را حاکم مصر زده بود برای آنکه عدالت ایشان را نسبت به امیر المؤمنین میدانست پس با ایشان داد برای آنکه
اگر روزی خلافت با مختصت برگردد شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از جوفه ما بوس کرد بد گفت ان صاحب محمد
خبر خواه بلکه بگو یا شیدا اگر نشاید در خلافت غالب میشوند بر شما عمرو و معویه چون این سخن با ایشان رسید داعیه
خلافت بهم رسانیدند و در زمان حضرت امیر سر بر آوردند و ابضا ابن ابی الحدید و جعفر بن مکی حاجب روانه کرده است
که محمد بن سلیمان حاجب انتخاب مرد عاقل ظریف ادبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تقصیب مذهب مخصوص نمیکشید
من از او سوال کردم از احوال علی و عثمان گفت این عدالت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبدالمطلب و بعد از سخن بسیار در
این باب گفت سبب دوم در اختلاف در امر امامان بود که عمر خلافت را بشوری قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس
در نفس هر یک از ایشان قرار گرفت که اهلبیت خلافت و پادشاهی دارند و پیوسته این امر در خاطرهای ایشان مرکوز بود
و چشم بر این دوخته بودند و انتظار این امر میکشیدند تا آنکه نزاع میان علی و عثمان قوی شد و کار منتهی شد بقتل او
و اعظم اسباب قتل او طلحه بود و شک و شبهه نداشت که خلافت بعد از عثمان با و خواهد رسید با اعتبار سابقه او و
آنکه پیشتر عم ابو بکر بود و ابوبکر در نفوس اهل آن عصر منزلت عظیم داشت و سماحت وجود هم داشت و با عمر در جوفه
ابو بکر نیز در خلافت متنازع کرده و پیوسته بان سبب سعی میکرد در تصدیع عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلهای
اهل مدینه و اعراب و اصل شهرها را از او منحرف کرد و زیر تیرد ران باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای خود می
خواست و امید این دو نفر در خلافت کمتر از امید علی نبود بلکه طمع ایشان قوی تر بود زیرا که علی را ضایع کرده بودند و ابوبکر
و عمر او را در نظر مردم بقدر کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و ان جماعتی که خصائص و فضایل
و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده بودند و جماعت دیگر بعرض آمده بودند
که او را نمیشناختند و او را مانند سایر مسلمانان میدانستند و از فضایل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه بعضی
عمر رسول و زوج بقول و پدر سلطان است و سایر مناقب و فضایل او را فراموش کرده بودند و از برای آنحضرت اتفاق
افتاده بود از قبض قریش و اخلاف ایشان از آنحضرت افتد که از برای هیچ یار از دیگران اتفاق نیافته بود و قدش طلحه وزیر را
دوست میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبوده و در آخر اتام عثمان تالیف قلب قریش میکردند و ایشان را
وعده عطا و افضل میدادند و هر دو خود را در میان مردم خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نصر بر ایشان
کرده بود و از برای خلافت پسندیده بود و عمر در حال جوفه خود و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال او را
پی پسندیدند و چون عثمان کشته شد طلحه را داده اخلا خلافت کرد و بسیاری رحیم بود بر آن و اگر اشرو و شیخان عرب که او
بودند خلافت را در علی قرار میدادند با آنحضرت نرسید و چون خلافت از دست طلحه وزیر بدو رفت از رخنه عظیم
در خلافت آنحضرت کردند و غائبه را بعراق بردند و فتنه جنک حمل بر پا شد و جنک حمل مقدمه و تمهیدی بود از برای
جنک صفین زیرا که اگر جنک بمصر نبود معویه جرأت برخلافت نمیکرد و بوهم اهل شام انداخت که علی فاسق شد بخارجیه
غالبه و مسلمانیان و آنکه طلحه وزیر را کشت ایشان از اهل جهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل جهشت را بکشد و از اهل
جهنم است پس بعد از آنکه شد که فساد صفین از فساد حمل و کلد شد و فرع ان بود و از فساد صفین و همراه شدن معویه
شا هر فساد دیگری که جاری شد و ایام بنی امیه و فتنه عبداللّه بن زبیر فرعی از شروع قتل عثمان یعنی بود زیرا که عبداللّه
دعوی کرد که جرن عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان بن الحکم و جمع دیگر بر این گواهند پس
بنی امیه که سلسله این مورچگونه بیکدیگر پیوسته است و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بدو خونی پیوسته است
از فساد بنی امیه از فساد است و همه منتهی میشود بشجره خبیثه نهایی که عمر در زمین فتنه و ضلالت غریب نمود و گفت
پس ترا بر این بود که عمر گفتند که سعد بن عاص و معویه و اکثر منافقین که در اشل مؤلفه قلوب مردم بودند و اسپر شده های

جنگ و سرزدن ایشان که بجز این از امام و دیگر حاکم و والی کردی و علی و عباس و طلحه و زبیر و طلحه را مطلقا و لایق و حکومت
ندادی در جواب گفت که اما جلی تکبیرش زیاده از آنست که از جانب قبول حکومت بکنند و اما این جماعت دیگر از قریبش
مبترسم که منتشر شوند در شهرها و فساد بسپار و بکنند پس کسی که از حکومت ایشان خائف باشد که فساد کنند و هر یک
دعوی خلافتی او برای خود کنند چگونه نرسید در وقتیکه شش نفر از مرتبه خلافت مساری قرار داد از آنکه فساد
بکنند پس معلوم شد که جمیع فتنهای اسلام منقرع و شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر شد علیها و علی
اعوانهم لعنة الله ولعنة اللاعنین الی یوم الدین ششم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که با خیار و اتفاق فائده
صحیح متفق علیها از جمله اهل بیت و راستگوترین اهل زمین و ملازم حق و با مراد محبوب حضرت رسالت و شیعیان حضرت
امیر بودند و عباس عم حضرت زاد شوری داخل نکرد و جمعی را که با قرار خودش محبوب همه عیوب بودند و معدن نقای
و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم آنکه در قضیه فدا که امر جزئی بود متعلق بدعی دعوی و شهادت
چهار معصوم را که جناب حدیث و حضرت رسالت شهادت بصحمت و طهارت و صدق و حقیقت ایشان داده اند بهیئت
جر نفع رد کرد و در باب امامت که ریاست تمام امت در جمیع امور و احکام دین و دنیا و آخرت رجوع بجای نمود که همه
شرایک در آن امر کرده بودند و هفتم جر فتنی اصلا مانع نشد هشتم آنکه اگر چه بحسب ظاهر حضرت امیر را داخل شوری کرد اما
تقسیم از ابوجحی نمود و حیل کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت برگردد و بغض او ظاهر شود که دلیل واضح است و کفر او
چند و نه نهایت ظهور بود که طلحه با وجود آن بغض نسبت بحضرت رسالت با عتراف عمر و عدالت حضرت امیر با عتبار و ربط
او با ابابکر و معارضه حضرت با او در خلافت و هم چنین عبدالرحمن با خویشی عثمان و سایر نسبتها میان ایشان جای نداشت
نیکو داشت و هم چنین سعد که از جمله بنی زهره و بنی امیه بود جانب عبدالرحمن و عثمان را نمیکداشت و ایشان با وجود او
بخلاف حضرت واضح نمیشدند و زبیر که با قرار عمر و بنی امیه و بنی امیه بود جانب عبدالرحمن و عثمان را نمیکداشت و ایشان با وجود او
در خدمت آنحضرت افتاد و پیوسته بود و بویقت و بیکه سعد هم با ایشان موافقت میکرد و سه نفر پیشند عبدالرحمن
و طلحه البته موافقت نمیکردند پس در هیچ یک از این سه صورت خلافت با آنحضرت نمیرسید و این را باید گفت که شیعوی در کتاب
شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند که سهل بن سعد نصاری که گفت چون حضرت امیر و عباس از مجلس عمر برخاستند
در روز یک بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان می رفتم شنیدم که آنحضرت بعباس گفت که یا بنی امیه عمر خلافت از دست
ما برد و عباس گفت چگونه دانستی حضرت فرمود نشنیدی که میگفت در جانبی باشد که عبدالرحمن و عثمان است و سعد
خالفت عبدالرحمن نمیکند زیرا که پسرم است و عبدالرحمن نظیر عثمان را و اما داد است و هرگاه اینها در یکطرف جمع شوند اگر
از دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد کرد چه جای آنکه من امیر بشوم و بلکه یکی از آنها بهترند و ما این مراتب مطلب عمر
این بود که بفهمانند بمردم که عبدالرحمن افضل است از ما و بخدا سوگند که اول ایشان که ابوبکر بود بر ما فضیلت نداشت چه شما
عبدالرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر را بنی امیه من خاطر نشان و خواهم کرد بدی عاقبت آنچه را از اول تا آخر با ما کرد و اگر
بمیرد و البته خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگیرد و اگر بکنند جزای خود را از من خواهند یافت و الله
که من و عیبت بنی امیه ندارم و در دنیا را نمیخواهم و لیکن میخواهم که از شما مردم ظاهر گردانم و قیام نمایم با حکام خدا
و سنت رسول خدا اگر کسی گوید که حضرت امیر است که خلافت با و نمیرسد جزا داخلش می شود و میباید که بگویند که چون
ابوبکر و عمر و زبیر و عثمان و علی و عباس و طلحه و زبیر و سعد و عمار و مقداد و عمار و مقداد و عمار و مقداد و عمار و مقداد
و در خاطرهای مردم مرکب شده بود اگر حضرت داخل شوری نمیشد هرگز احتمال خلافت ببنی هاشم نمیدادند و حق با و
بر نمیکشت چون حضرت با سر او داخل شوری شد دانستند که از وایت موضوع و آن حرف بی اصل بوده است چنانچه این
با بوبکر حضرت صادق روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول صحیفه نام عثمان را نوشت و علی را
در آخره نوشت عباس بحضرت گفت که تو را بعد از همه نوشته است و تو را میرز خواهند کرد از من پیشتر داخل شوری
مشو حضرت جواب داد و نکست چون با عثمان بیعت کرد عباس گفت که من چنین نخواهند کرد حضرت فرمود که ای عباس

من سبب داشت که بر تو مخفی بود نشستی که غیر بر منیر گفت که قتال برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من
خواستم که او بگوید خود فلان بی خود بکند و مردم بداند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ماضی است خلافت
داریم پس عباس بی آنکه بشد و اجتناب و امور و افعال ایشان مصلحت نیست و راست که عقول ناقصه ما یا آنها نمی رسد و ایضا
این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت داخل در شوری غصب جبر میکردند آنحضرت را بیعت یکی از آنها و شکن بود که مردم نوحه
کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده و با آنها بیعت کرده است خلافت نکه داخل در شوری شود و طلب حق
بکند و محتاجان ایشان تمام کند که قهر و رضا و اختیار بر طرف شود چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبدالرحمن
با آنحضرت گفت که یا علی بر جان خود را می کشا که کشته شوی من نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان کسی را معادل عثمان
نمیدانند پس علی بیرون آمد و فرمود که آنچه مقدر شده است خواهد شد و در ذات دیگر طبری چنین است که چون
مردم با عثمان بیعت کردند علی مضايقه کرد در بیعت عثمان را این بهر آن خواند که دو شان خود را و مثال او که بیعت
رسول را شکستند نازل شده و من نگفتم قاتلایم تنگت علی گفت تا آخر این چون حضرت بنی تهمید را شنید بر کشت
و بیعت کرد و میفرمود که مگر کرد و ند و عجب مگری کرد و ند و مستبد مرتضی از بلادی که از معتبرین و مؤثرین عالم است و را
کرده است که چون عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر ایستاده بود و نشست عبدالرحمن گفت بیعت کن و اگر نکنی
کردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر از او شمشیر نداشت پس علی غصبتناک بیرون رفت و خطاب شوری از بی او رفتند
و گفتند بیعت کن و الا جهاد میکنیم پس بوکر دانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال و خصوصیتها هر چه ظاهر
شد که بیعت از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شایسته اختیار میباشد یا نه یا بقتل و جهاد و سست
گفته است که اول مگری که عبدالرحمن کرد آن بود که اول خود را از میان برد و کرد که مردم او را بقتل یا سست و هر چه بگوید
قبول کنند و مگر دیگر آنکه بر حضرت امیر عرض کرد خلافت را بشتر طریقه عالم داشت که حضرت با این شرط قبول نمیکند بآنکه
گفت بشرط آنکه بسیرت ابو بکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میدانند و قبول این بشرط
نخواهد کرد و نمیتوانست حضرت ظاهر این کرد که سیرت ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قلع در او میکردند و ایشان
حال بود عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و با این مکر و اخراج چنین امر باطلی را از پیش بردند
طعن هم آنکه در چهار صورت امر قبیل این جماعت خود غالت یا عبدالرحمن یا سایر اولیای عثمان یا بر چیزی قرار گرفتن
رای ایشان و اینها چه معصیتی بودند که باینها مستحق قتل شوند و امر او را عبدالرحمن و دیگران بجهاد دلیل حجت بود
و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب طاعت ایشان نمود که غالت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنقض شران
قتلشان حرام و از اکبر کبار است شود طعن دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر نمود بلکه امر بقتل نبود مگر برای
آنحضرت و اتباع او چنانچه از جمله تقسیم ظاهر شد تا آنکه پسند های صحیح از طریق غالت و موالت ثابت شده که حیات
ایمان و بغض و کفر است و حرب رسول خدا و مسلم و مسلم آنحضرت است باز دهم آنکه بر تقدیر وجوب طاعت رای این جماعت
و ایجاب غالت ایشان قتل مسلمین را خصوصاً آن معصوم بزرگوارا کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این ملت کرده که اگر
سرمه و بگذرد واجب القتل میشوند و از دهم آنکه حضرت امیر را با آن مناقب و مناقب و روایات صحاح ایشان ثابت شد
و اکثر کنند شت که از حق و قرآن جدا نمیشود و باب مدینه علم و حکمت است و امام حق و حجت بر جمیع خلوق است با سایر امتا
که مذکور شد امر کرد که اطاعت عبدالرحمن بکند که از همه مناقب غاری بود و میدانست که بنای عثمان که عم زاده و دامادش
بود نمیکند و در با عزت خود دشمنی را می و محبت قوم خود بود و با این علم قابل خلافت نیست و رای او را بر رای آنحضرت
ترجم داد و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلافت رای او کند او را بکشند عناد و کفر و نفاق و خدالت از این بالا تر
نمیباشد پس دهم هرگاه با قنای و مخالفت و موالت حضرت امیر قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و صفیتهای
و اعلم امت است و بطریقه شیخین از حق نشد و همین سبب از خلافت که حق مخصوص او بود کدشت از این واضح تر دلیلی
نمیباشد بر خدالت ایشان و بطلان طریقه ایشان زیرا که اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود چرا حضرت

ان را قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا با آنکه او را قبول کرده بود عبد الرحمن بسبب قبول نکردن این خلافت آنحضرت را راضی
 نشد و اگر مخالفان بودند مخالفت خدا و رسول عین کفر است چنانچه هم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان خلافت
 و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ابضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی و عثمان اگر بجهد نبودند پس عبد هب سستیان
 قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم خلافت نزد ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشان را داخل شورای خلافت و
 عبد الرحمن تکلیف بیعت کرد و اگر بجهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که باجنها دخود عمل نکنند و از اجتهاد
 ابا بکر و عمر تجاوز نمایند و چرا عثمان قبول این شرط میکرد و اگر این شرط جایز است پس فایده شرط اجتهاد در خلافت
 چیست و ابضا هرگاه باجنها مخالفت حضرت رسول که واجبست متابعت او بنصوص قرآنی جایز باشد چنانکه سستیان
 تجاوز میکنند و خطاهای ابا بکر و عمر را بآن توجیه میکنند چرا مخالفت آن دو جاهل باطل جایز نباشد و وجوه دیگر از
 خطا در این قضیه هست که استنباط آنها موجب تطویل کلام است و آنچه مذکور شد برای خاتمه استدلال کافی است
 طعن بآنرا هم آنکه ابا بکر و عمر را نه حضرت رسول دفن کرده و وصیت کرده که او را نیز در آنجا نه مقلد سر دفن کردند و آن
 جایز نبود بچندین وجه اول آنکه تصرف در ملک غیر بغير جهت شرعی جایز نیست و چه دو تیم آنکه حق تعالی از داخل
 شدن در خانه آنحضرت بغير اذن وجه سیم آنکه کلنگها در نزد قبر شریف آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی هنی کرده از
 آنکه صلا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مؤمن خصوصاً آنحضرت در جوفه و موت یکی است و در هر دو حال رعایت
 آن واجبست و تفصیل سخن در این باب آنست که موضع قبر رسول تعالی از آن نیست که یا تا وقت وفات بر ملکیت آنحضرت
 باقی بود یا در حال جوفه از آنحضرت بعاد باشد منتقل شده بود چنانچه بعضی از سستیان ادعا کرده اند و بنا بر اوقالی از آن
 نیست که میراث بدو بگوان رسیده یا صدقه بود اگر میراث بود پس جایز نبود ابا بکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان در آنجا مگر
 بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ وجهی و خبری نقل نشده است که از ورثه رخصتی طلبیده باشند یا بچندین و امثال آن
 از ایشان گرفته باشند و اگر صدقه بود یا نیست که از مسلمانان خریده باشند یا رضای تحصیل کرده باشند و اگر انتقال
 در حال جوفه بود یا نیست در این باب حجتی یا شاهدی از عبادش بطلبند چنانچه از حضرت فاطمه طلبیدند و از برای آنکه در نظر
 عوام شوبلی کند فرستاد نیز عابدش و از او رخصت طلبید و بر هر تقدیر بر وفای خیر ظاهر است که رخصت عابدش فایده نداشت
 زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و رخصت عابدش فایده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از
 قسمت بدو رخصت سایر ورثه حرام بود و از آن عابدش بقیه ای فایده نداشت و روایت کرده اند که فضل بن حسن روزی
 گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه را اجاعت بسیار از شاگردان نشسته بودند و مشغول فایده بودند بآرفین خود گفت والله نا ابوحنیفه را
 و ملازم نکند از این موضع نروم پس خبر بدین رفت و برایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد
 از حضرت رسالت علی است و من میگویم که بهترین مردم بعد از حضرت رسول با بکر است و بعد از او عمر دلیل برای من بگو که
 بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعی سر بر انداخت پس سر برداشت و گفت براس است از برای کرامت ایشان و تخرایشان آنکه ایشان
 هم خوابه آنحضرت اند و قبر و کلام حجت از این واضح تر میباشد فقال گفت من گفتم این را با برادرم و گفت اگر انموضع از حضرت
 رسول بود پس ایشان ظالم کردند بدفن کردن در موضعی که حق در آن نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت بخشیده بودند
 بد کرده اند که رجوع و بخشیده کردند و عهد را شکستند ساعی سر بر پافکند پس گفت ایشان با ذای مهر و خندهای خود
 در آنجا مدفونند گفت من گفتم برادرم گفت تا حضرت مهر نماند از امیداد بر او حلال نمیشد چنانچه حق تعالی فرموده است
 اِنَّا اَحْلَلْنَا لَكَ اَزْوَاجَكَ اللَّائِي اَنْتَ جَوْرَهُنَّ اَبُو حَنِيفَةَ گفت بگو میراث دخترهای خود در آنجا مدفون شدند فقال گفت
 من گفتم برادرم گفت که حضرت رسول که از دنیا رفت نوزن داشت و مجموع آنها هشت بلد آنجا نه میرسید پس بهترین حصه
 از نه حصه از هشت یک میرسید و آن بقدر شری نمیشد چگونه بان بزرگی زاد فر کردند و ابضا ایشان فاطمه و امیراث
 نداشتند و گفتند آنحضرت و امیراث نمیشد چون شد که عابدش و حصه میراث بردند چون سخن بانجا رسید ابوحنیفه گفت میراث
 کنبد این را که خود را فاضل است و برادری ندارد و آنچه در کتب مبسوطه از دناش نیست و حسب عمر و ولد از نا بود و بعد از او

این رساله گنجایش ذکرها ندارد مطلب ستم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است قبایح اعمال او مشهور و توانا است که احتیاج
بذکر داشته باشد و اندکی از آنها را در این رساله بیان میکنم بنیم طعی اول آنست که افراب کافر منافق فاسق چند را که
اهلبت هیچ امری نداشتند خاکم و زالی مسلطانان کرد و بر نفوس و فروج و اموال ایشان مسلط کرد این چنانچه ولید بود
مادری خود را و الی کوفه کرد انید و انواع فسوق و معاصی از او صادر شد و مدارش بر شریع بود و ابن عبد البر در
استیعاب و اکثر رجال ثقات و مؤرخان روایت کرده اند که روزی سکت بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس
دو اشائی نماز ایشان گفت که اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت هم میکنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفت استیکم این
قصه از مشهور است و ثقات روایت کرده اند از اهل حدیث و اهل اخبار پس گفت است که خلافتی نیست میان اهل علم
بنا و بلای که میان جائه کم فاسق بیکای قلیلی و در شان ولید نازل شده است و حق تعالی او را فاسق نامیده است و صلت
مصرف الذهب و دیگران روایت کرده اند که فسق و فجری شایع شد که بر منبر و استیلا از آن کردند و او را مدینه آوردند
حضرت امیر و از احدی شرب خمر را اگر چه عثمان را ضعیف بود و مردان منافق را در خلافت خود دخیل کرد که هر چه و و عدوانی که
خواست کرد و عبد الله بن ابی سرح را امیر مصر کرد و چون مصر را از او شکوه کردند و نفری از مدینه آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده
فرستاد و بنیان عبد الله نوشت که چون این جماعت بیابند سرودیش بعضی از ایشان از ایشان و حبش کن و بعضی را بر دار
بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بعد بنه برکشند و باین اسباب کشته شدند و بیم حکم بن ابی العاص را که حضرت رسول
او را از مدینه بیرون کرد بسبب کفر و نفاق و او با دای بسیاری که از او با حضرت میر سپید و حضرت در جوفه بود و از آنست
دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا و حلت کرد باعتبار قرابتی که با عثمان داشت و اتفاق که در نفاق با بکر داشتند
عثمان نیز با بکر آمد و او را شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد و با بکر را ضعیف شد و چون عمر خلیفه شد
با و استبداد کرد و عمر را ضعیف شد و چون خود خلیفه شد او را و امثال او را با عزت و اکرام مدینه آورد و هر چند حضرت
امیر و زبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و عمار و سائر صحابه در این باب سخن با و گفتند و این عمل را با و نکند و ندانند و نگردد
و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود و هم مخالفت شیخین که شرط کرده بودند که بطریق ایشان عمل کند و این امور را
و افندی و ابن عبد البر و دیگران بطریق بسیار روایت کرده اند ستم نکند او بر ذکری از احادیث و غایه و فضیلت و سبق
اسلام و بزرگواری او شک ندارند و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده اند چون مکر عثمان را بسبب
ظالمها و بدعتها که میکردند طعی میکرد و در کوچهای مدینه میکشت و میکشت بشر الکافین بعد از ابی بکر عثمان
و از او از مدینه بیرون کرد و در شام فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و ستمها میدید و پراوانکار میکرد و فضایل
حضرت امیر را روایت میکرد معویه هر چند میخواست و از اقبال را ضعیف کند قبول نمیکرد و نزد یک شد که اهل شام را بر او
بشوراند و معاویه عثمان نوشت که اگر تو را احتیاج بشام هست بود در آنجا بیرون کن عثمان با و نوشت که او نیز من بهتر
بر مری در نهایت درشتی و ناهمواری پس معاویه آن بزرگوار را بر شری درشت و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ عنب و
بر او موکل نمود و مقرر کرد که شب و روز بر آند و نکند که خواب کند و آرام بگیرد و چون آمد ضعیف را بان عفت آورد و قاصد
مدینه را نهاد بر خر و ج شد و کوشنها بشو و بخت و چون از آنبرد عثمان را آوردند و سب از نهی مکر بر نداشت و احادیثی که در
این زمانه است و خود ایشان از حضرت رسول شنیده بودند نقل کردند عثمان را بدید کرد و حضرت امیر فرمود او در دروغ
نمیکوید پس که من از رسول خدا شنیدم که گفت آسمان سیرینا بر منبکند و زمین کرد او بر نداشتن ستمی کوفی را و استکون
از او بدو نداشت پس چون که حاضر بود ندیده شهادت دادند که ما از حضرت رسول اینرا شنیدیم که در شان او بدو بود
عثمان که نیت یا حیا که بگوید که من حکمت با تو میکنم و روغ کویت او را احببتم یا بکشم یا او را از بلاد بیرون کنم یا بکشم
جماعت مسلطانان از آنکه حضرت امیر فرمود من گویم در حق او آنچه مؤثر از فرعون و حق موسی گفت پس آن
که میرزا خواند که غمخوار نیست که اگر دروغ میگوید بگویم دروغش و از ستم و کراهت میگوید و خواهد رسید
ایشما بعضی از آنها که ستم را وعده میداد بدو ستم خدا هلاکت نمیکند کسی را که عاصی و دروغ گو باشد پس عثمان

[illegible]

[illegible]

عذری بخوانم و او بگردن بر من حجتی نداری من بر تو حجت دارم و تابع ستم عثمان گفت که والله تو از اعوان و انصار شتره
و ما فان خبری غمار گفت من خلافت این را از حضرت رسالت می شنیدم و روزی که از نماز جمعہ مرا حجت کرده بود تو آمدی و
دیگری نمود من سپید و گردن و دوی من با و تا او بسپیدم من موید تحقیق که تو ما را از دست عبدلاری و ما تو را از دست عبدلاری
و تحقیق که تو از اعوان خیر و ما فان شتره عثمان گفت چنین بود اما شاید از آن تغییر کرد عثمان دست با غبار داشت و گفت این
عثمان این بگو و سر بر نه گفت خدا تعالی تغییر دهد که این تغییر داد و این حکایت از جهت چند دلیل است بر من و ظلم عثمان ابدای عتبار
چند بار و هر یک بار و سه بار و نسبت شتر با فقال حضرت عمر خنجر و اهل شتر گفتن حضرت و بعضی بعد از آن حضرت که خود
دعوی کرد که دروغ گفت منقبطه که هر و اگر است گفت عینی که نزد که معلوم است که آن حضرت با مؤمن و مسلم التبع بعضی
و بعد از آن عتبار کرد و بعضی و با آن حضرت که از کلام خود من مستفاد است عین تفاوت و حکم است شتم آنکه حسن مخصوص اهل
بیعت است و اموال عین المال و من اموال مسلم آنان را با و لا و اقرار خود را داده از حد و اندازه دارد از آن جهت که بجهار کس
که چهار درخت خود را با ایشان داده بود چهار صد هزار در بنار داده که نفر با بجا این زمان منصب هزار تومان است و از
مثال فرقیته بر و آن صد هزار در بنار و بر و این کلیبی و شهرستانی و دست هزار در بنار که سی هزار تومان باشد با و دارد و
بر و این و افندی هزار مال را با و دارد و گفت که عثمان می گفت با بگو و عمر از این مال بخودشان خود میدادند من هم بخودشان
خود میدادم و انضا او و این بوده که مال عظمی از بعضی او زنده را جمع کرده یک کاسه و میان اهل و اولاد خود قسمت کرد و هم
او و این کرده است که شتر سپید از کوه آوردند و در میان تجارت بن الحکم بن ابی داود و حکم الخاص را و لی نکون فضا ع کرده و بسبب
هزار در بنار سپید این ابی الخاص را و مردم طعن و ملا متوجه می کردند و این کرده اند که سعید بن ابی وقاص کلید های بیت
المال را در دست میدادند و گفت من دیگر خازن بیت المال نمیتوانم بود این سلول و که بطریق رسول الله سپید هزار در بنار
میداد و او معتقد و این کرده است که عثمان نوشت عبد الله بن ارفم خازن بیت المال که عبد الله بن خالد که از خودشان
عثمان بود سپید هزار در بنار یک تجمیع که و فی او بودند صد هزار در بنار میدادند و نوشته داد و کرد و آن مبلغ را انداخت عثمان
گفت فی خازن مالی هر چه میگویم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلم آنان میدادم خازن تو غلام تو است کلید های اموال را
آورد و بر منبر او و حجت و بر و این دیگر پیش او انداخت و قسم داد که هر که منو جابر می شود و عثمان کلید ها را با او اموال غلام
خود داد و ولایتی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت فرمود که سپید هزار در و هم از بیت المال از برای عبد الله
بن ارفم برد و گفت امیر فرستاده که صرف عیال و اقارب خود کنی عبد الله گفت مرا با این حال حاجتی نیست و من برای آنکه عثمان فرزند من
میداد خدمت بیت المال نکردم و بخدا سوگند که اگر این اموال مسلم آنان است کار من بگذشت نیست که من سپید هزار در و هم
باشد و اگر از مال عثمان است بخوانم که نقصان با و میرم تا هم که او بیت المال را بجز که خواهد بخری بدهد و این ابی الحارث
کرده است از زهری که جوهری از خزینه یاد شاه عجم نزد عمر آوردند که چون کتاب بران میباید مثل مثل انشعاع
عش ملید میشد بخازن بیت المال گفت این جوهر را میان مسلم آنان قسمت کن که کان دارم که بر سر این بلا و فتنه عظمی میان
مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بجز هشتاد و نه نمیتوان کرد و کسی نیست که از عهده تقییش بر آید که این را بجز
و شاید سال دیگر حق تعالی فتحی مسلم آنان را روزی کند که کسی را بقدر قدرت هر رسد که تو اند خیر بدین را گفت پس
در بیت المال ضبط کن و آن کوهر بود تا عمر کشته شد عثمان را از این خبر از خود داد و ابی الحارث را روایت کرده است که
مری بخد مت حضرت نامبر آمد که از عثمان برای چیزی بگری فرمود که او حتمال خطا با است و والله هر گز نبرد او بشفاعت
و صاحب اسبغاب و در بکران روایت کرده اند که بعد از کشته شدن عثمان سوزنازا و مامند و بعضی چهار زن کشته اند
که از من نر که او هر یک را هشتاد و سه هزار در بنار و سپید که مجموع دو دست و چهل و نه هزار در بنار سپید و سی
و دو هزار باشد که مبلغ اخر تقریباً از یک پنجاه هزار تومان باشد و هر این باب اخبار و روایات بسیار است که این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلم آنان خصوصاً حسن و قوی القدر از برای خود و اقارب خود
تقلب نماید که صرف حق و مجور و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقر و مساکین در مشقت و عسر بود و با شدت اهل بیت

عامه مسلانان دارد با آنکه خلافتان شرطی است که هر را که بر او قرار کردند که بطریق ایا بر و عمل کند و اگر نقصان
در عطا او بدعت کرد اما بنویس که در نظر عوام مشبه میشد و جهالت داشتند و از قیاس و حد رعایت میکرد و خود که تشریف میبرد
و عثمان و سوانی و انجلی و بنای که چنانکه و شفا و ثوبی و عابان ظاهر شد تا آنکه تقبل او متعنی شد پس هفتم آنکه جمع
کرد مردم را بر قرأت و تدبیر ثاب و پس برای آنکه عثمانی بود و در مشران اهل و منبر بود و چون خواست مثالی از این
و مثالی از عدای ایشان از قرآن بیندازد و او برای جمع قرآن بخواند کرد و باین سبب قرآن که حضرت امیر بعد از وفات
حضرت رسول جمع کرد با آنکه علم حق بود بکتاب و سنت و رسول قبول نکردند و چون عمر خلف شد از حضرت امیر این
قرآن را طلبید که این را خواهد از آن بردارد و آنچه را آنچه خواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود من نمیکنم آن مصحف را
مطهر آن قرآن ندان من و ظاهر میشود آن فایم از اهل بیت من شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن بداد و عثمان
چون خواست که قرآن را جمع کند و بدین تائبه امر کرد که جمع کرده و او مصحفهای دیگر را که عبدالله بن مسعود و دیگران
داشتند بجمع گرفت و سوزانید و بعضی گفتند چو شایند در دین و بعد از آن سوخت تا کسی از اینها اطلاع بهم نرسد
با این سبب در آن مسعود و اهانت او این بود که از حق میباید که مصحف خود را با ایشان بدهد بآن خفت و اهانت از او گرفتند و
در آن وقت مصحفی که الحال در میان است و مشهور بمصحف عثمان است آن نسخه است که از آن برداشته اند و چون این خبر پادشاه
در مسجد گفت گفتوا احراق الصلح بعضی بکشد بسیار سوزانند مصحفها را و این عمل را از چندین جهت متعنی طعن و
استخفاف بر او است اول آنکه در کلام حق تعالی کرد و آن که راست چنانکه فرموده است *أَفُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ*
وَمَا يَكْفُرُ إِلَّا الْفِتْرَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و آن که *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* بعضی از کتاب ایمان می آورند
و بعضی کافر میشوند پس بدین سبب برای کسی از شما که این کار کند مگر خدای عظیم در دین او در و نجات بر او میگرداند پس بوی
بدترین عذاب و این مصدق خالان بد مال است که در دنیا میخوای کشته شد و بعد از عظیم آخرت رسید و این کار
داشتن از قول بعضی بآن که هر که و این موجب عتال است چنانچه حق تعالی فرموده است *وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ*
أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و بعضی سبب است که نحو استند آنچه را که خدا فرستاده است پس خدا جبار و عظیم است
ایشان را و اویم آنکه همانا استخفاف بکلام الهی و مصالح بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفاف بکلام حق
نوازه چو شایند و سوزانیدن بکتاب ستم آنکه ترجیح فرات از بدین تائبه از جمله قرآن ترجیح بر روح و متعنی
و در حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده
و حضرت رسول منع نمیکرد مردم را از قرائت مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است که رسول
فرمود که هر که بر هر یکی از این حرف خواند و من بپوشد از او طلب زیادت میگردم و او زیاد میکرد تا هفت حرف
و بعد از آن در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابوداود و ترمذی و نسائی و سننهای ایشان از عمر بن الخطاب
روایت کرده است که گفت شنیدم از عیسی بن ابی سفيان بن حرب که او را از رسول فرمود که او سوره قرآن را میخواند پس گوش
دادم شاه و از آن بسیار خواند من آن حضرت رسول شنیدم بودم نزد یک مثله در اثنای غزای او و معاویه
پس میگردم تا سلام گفتند ای او را در گردن او میگردم و گفتم این قرآن را آنکه خواندی از آنکه شنیدی گفت از
رسول خدا گفتم و روغ میگوئی من از رسول خدا شنیدم بکوشیدم و میخواندم و میخواندم آن حضرت فرمودم هفتم
من سوره قرآن را از این شنیدم که میخواند بخیران نحو یک از تو شنیدم بودم حضرت فرمود درها کن و او این گفت با هشام
بنان هشام خواند بنویس که من از او شنیدم بودم حضرت فرمود که چنین نازل شده است پس گفت بخوان این را من خواندم
بنویس که سید استم فرمود که چنین نازل شده است بدین سبب که این قرآن بر هفت حرف نازل شده است و بخوانید
آنچه متذکر میشد از آن فرمودی گفتند است این حدیث صحیح است و اینها در جامع الاصول از مجموع صحاح حشده مذکور
از این که کتب مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این هستند پس روایت کرده اند که در کتب
رجحان اولی و کمال است پس جمع کردیم باین قرآن و این قرآن را منع از قرائت دیگران آن حکم رسول است با عتقاد ایشان و

و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرائت سبعه مشهوره است آن باطل است زیرا که با قضا قرائت این اختلاف در
خواندن مصحف عثمان بود که هفت مصحف نوشت و یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را با طرف بلاد فرستاد
و چون برسم الخط نوشتند بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود باین جهات اختلاف قرائت در مصحف
عثمان بهم رسیده و اختلافی که در روایات ایشان وارد شده تفریل بر این میتوان نمود و صاحب کتاب نشکره امام قز
وقدوة ایشانست تصریح نموده است باینکه این سبعه حرف نیست که در روایات وارد شده است و از
اشترک لفظ سبعه بعضی از جهات این قوه گرفته اند بدانکه این را ایشان الزام میبخشیدیم باعتبار احادیثی که در صحاح
ایشان وارد شده است و در متون استدلالی که در احادیث آمده ظاهر میشود که قرآن حرف واحد است و از نزد خداوند
واحد نازل شده است و از مصحفی است که حضرت امیر آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع است
و آنها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آنحضرت را قبول کنند و اختیار و زیاده و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد
از آنها است که چون قرآن جمع نشده بود و متفرق بود تجویز فرموده باشند که آنچه میدانند از آیات و سوره را بخوانند و غیر
آن بخوانند و اما توجیه هر جرحی زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه این مسعود و متابعت قرائت را هیچ است
از دید بلکه دلالت میکند بر آنکه متابعت قرائت او واجبست و ترک قرائت او جایز نیست چنانچه صاحب استیعاب روای
کرده است که حضرت رسول فرمود که قرآن را از چهار کس بیاموزید و این را از این مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی
بن کعب و سالم مولای حدیقه و افرمود و فرمود که هر کس خواهد قرآن را از این کس و تان بخواند بروشقی نازل شده است بقرآن
این امجد بخواند یعنی این مسعود و از ابو بکر روایت کرده است که گفت شنیدم از ابن مسعود که میگفت من ذاتا از این
این اتمم بکتاب خدا و بهتر بن ایشان نیستیم و در کتاب هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در هر چیز نازل شده است
کی نازل شده است و ابو بکر گفت شنیدم کسی بن سخی را بر او انکار کند و از ابو ظبیان روایت شده که گفت بن عباس
از من پرسید که بکدام یک از دو قرائت قرآن میخواهی گفت بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است گفت بلکه آن قرائت اخرا
جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر حضرت رسول عرض میکرد و در سال دیگر از دنیا مفارقت میکرد و مرتبه بر او عرض کرد و در
آنوقت ابن مسعود حاضر بود پس دانست آنچه بقبر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ابصار و آیت کرده است که از علی سوال کرد
ایضا این مسعود شریع قرآن را خواند و سنت را دانست و همین پس است از برای او از شقیق روایت کرده است از ابو
و ابی که چون مراد عثمان در مصاحف انچه امر کرد عبدالله بن مسعود بر خواست و خطبه خواند و گفت امر میکند پس از آنکه
قرآن را بقرائت زید بن ثابت بخوانم بحق خدا بشکوه جانم بدست است و شنیدم که من از دهان حضرت رسول هفتاد سوره یاد گرفتم
و زید در آنوقت کاکلی در سر داشت و با او دکان باز میگرد و میخواند سوگند که از قرآن نازل شد چیزی مگر آنکه بپایان آمد
چیز نازل شده است و هیچ کس ذاتا نیست از من بکتاب خدا و اگر میدانم کسی را که از من ذاتا باشد بکتاب خدا
و شمر را بنزد او میتوان رساند هر بنه الله بنزد او میرفت پس شمر کرد از گفتن خود و گفت من بهتر بن شما نیستم شقیق
گفت من در حلقهها که اصحاب رسول در میان آنها داخل بودند شنیدم و شنیدم کسی را که این قول را بگوید و در جامع
الاصول اکثر این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را که این روایات صحیح ایشان در فضل
او و امر با خدا قرآن را وارد شده است ترک کردن و سوزاندن و جمع کردن مردم بر قرائت زید که عشر بن فضایل را
در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفصیل مفضول و رد قول رسول است و چون در استیعاب
گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ یک از جنگهای حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم میشود که باعث بر ترجیح
مصحف او عدل او آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت و مشایب اعدای ایشان را نتوانند بیرون کرد و از جمله مصحفها
که اعتبار نکردند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر با خدا قرآن را ایشان وارد
شده است بطرق متعدده چنانکه بعضی گذشت طعن هشتم که از اعظم طعنهایست آنکه کجا و حجا بکه با جماع و اتفاق جمع
خلفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را حجت میدانند شقیق و تکفیر عثمان کردند و شهادت بر کفر و ظلمش را دادند مثل

عمار که بطریق بسیار روایت کرده اند که مکر میبکشت که سه بار در قرآن کواهی بر کفر عثمان میفرمودند و من چهارم آنها را میخوانم و اینها پسند و من آنرا حکم میخوانم آنرا که فرموده قَدْ أَفْلَحَ الْكَافِرُونَ یعنی هر که حکم نکند با خیر خدا فرستاده است پس ایشان را کشتند که فرموده و در آیه دیگر فرموده است که ایشان فاسقاند و در جای دیگر فرموده که ایشان ظالمانند و من کواهی میدهم که او را حکم کرد بغیر آنچه خدا فرستاده است و ابو بکر را روایت کرده است که عمار میبکشت که عثمان را می در میان مردم نداشت سواي کافر تا آنکه معویه را می کشد و اعظم در قروح روایت کرده است که عمرو بن العاص از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و این را بنی الحارث روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را علی کشت گفت خدای علی کشت و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دهد او را کشتیم و مثل او در این مسعود چنانکه کشت و حذیفر گفت مجد الله در عثمان شکی ندارم اما شکی که دارم این است که قاتل او کافر بود که کافر را کشت یا مؤمنی بود ایمان من از همه مؤمنان افضل که بنده خالص مرتکب قتل او کشت ایضا حدیثی میبکشد که عمار اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد در روز قیامت کاهش بیشتر است از کاه جیحی که کوسا له پرسیدند و از زید بن روم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسبب وجه مالی خدا را اسبابه بنی و دولت اغنیاء کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل عمار و رسول کرده و بغیر کباب خدا عمل کرده و عایشه بنی حضرت رسالت را بدست گرفت و کشت هنوز این پیراهن کهنه نشده و خود بنی او را کهنه کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه با سکنه بودند از مهاجران و انصار و سائر مردم بلاد که بعد پنهان آمده بودند اجتماع کردند بر قتل او بعضی که مرتکب آن شدند و بعضی اعانت کردند و بعضی را خبری بودند و انگار نمودند و یاری و نمودند مگر چند نفر قلیلی که در آن ظالمها و بدعتها با او شریک بودند پس مستحبان که خلافت را با یکر و با جماع اشیاء میکنند باید قایل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است از کفر و یا فسق و کبیره که موجب قتل باشد و معلوم است که هر دو منافی استحقاق خلافت اند و خلیفه واجب القتل معنی ندارد یا اعتراف نمائند بطلان اجتماع خلافت با یکر و با اکثر انجاء عت در این اجتماع داخل بودند و کثرت آنها علی اختلاف اقوال ده هزار و یا توده هزار و یا بیست و پنج هزار گس بودند که بر هر قوی اعتصاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترتب اعانت و نصرتش کردند حتی عایشه و معویه چنانکه در تاریخ اعظم و سنا برکت ایشان مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با حضرت امیر بخون عثمان را بهانه نکرده عالم را برهم زدند و قتل اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند غایبش را ده حج کرد و هر چند مروان التماس کرد که حج را ناخبر کن و مردم را از این کار بازدار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جولای باشد و او را در دنیا افکنند تا هلاک شود و او را بغل میکند بر سبیل مذمت یعنی ریش را و از حق با یکر گفت و یا تشبیه میکردند او را بمردهودی و صاحب نهایی و سنا بر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عایشه مکر میبکشت قتل او تعسلا قتل الله تعسلا یعنی بکشد بنی پیر حق را یا این مرد یهودی مانند را خدا او را بکشد و این را بنی الحارث پادشاه و استاد خود ابو یعقوب معتزلی نقل کرده است که گفت هر یک از بنی مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب می نمود غایب بود و چون معویه را بعد طلبید گفت تا او اطاعت خدا می نمود خدا هم رعایت و میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و چهره بدید دین خدا را نگاه نداشت خدا هم او را واگذاشت و کسی را که حق تعالی رعایت نکند من اعانت نمیکنم و اینها مورد همان مثل است که و بکران کفر نموده و مثل با ذر و عمار و سنا بر صحابه بکار در این اجتماع بودند که انجاء خالف نمودند حتی حضرت امیر چنانچه سابقا از استی انجاء بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و از هم مجبور و اگر اه و اینها بقول بسیار ریاضتشان قوی بقتل او داد و بقول دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بود و گوشت قتل الله و انا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمیع که اتفاق بر قتل عثمان نمودند و مبنا شرقت او بودند همان جماعت بجهت بعد از فراغ از آن اجتماع برخلاف حضرت امیر نمودند و ما او بیعت نمودند و مستحبان حضرت را با جماع خلیفه و واجب الاطاعه میدانند چرا اجتماعشان در اینجا معتبر است و در اینجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چندین طعن از برای اخضرار با یکدیگر

ضم کردیم شهادت حضرت امیر که ملازم حق و قرین قرآن و باب مدینه علم است و متفق علیه بین اهل حق است بظلم
و فسق او چنانچه خطبه شگفتیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است دلالت بر آن دارد و ذکر
آنها موجب تطویل کلام است و ایضا شهادت آنحضرت با بحث قتلش و مضایقه نشان دادن از کشتنش برای کثرت
شق و تشکا قریب و احتیاج با دعای اجماع نیست چنانکه ابن ابی الحدید روایت کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت
فرمود خوشم نیامد و بدم نیامد و ایضا رسیدند که راضی بقتل او بودند فرمود نه گفتند از زده شدی گفت نه
و ابن ابی الحدید بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهر میشود که آنحضرت امر بقتل او و نهی
از آن هیچ یک ننمود پس خوشش و بدش او مباح بود و مباح بودن خون او و تود آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی
و فسق عظمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بقتلش دلالت بر اسلام و خوبی او ندارد بلکه از آنجهت بود که حضرت
میدانست که قتل او سبب حد و ثقتهای بسیار و سبب رفتن کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس
خواهد شد در جبل و صقیق و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل با یک کافر مسلمان از این همه فتنه و کفر و قتل چندین
هزار مسلمان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضایقه نشان دادن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر
اینکه ظلم و کفر و عدوان و بمرئیه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که یا این همه فتنه و آشوب برای برتری میشود
بلکه زیاده از مضایقه نشان دادن اظهار سرور و قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه علامه روایت کرده اند که
آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار بر سر پرچم خلافت موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طالع طالع
و لمع لامع و لاح لاح و اعتدال مایل و استبدل الله بقوم قوما و یوم یوما و انظروا النظر انظارا المجرب المطر و اما لا اله الا الله
قوام الله علی خلقه و عرفاه و علی عباده لا بدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا بدخل النار الا من انکرهم و انکره یعنی اقبال
خلافت از فوق و لا بد طالع کرد بد و قتل ما من از برج حق ساطع شد و کوکب هارث در فلک و حساب در خشید و اموریکه
از اینها برج حق مایل نیاید طالع کرده بود معتدل و راست کرد بد و حق تعالی قوی را بقوی تبدیل نمود و در حق و ابدل روزگار
با طلال و زود و ما منظر تغییر و ثلثی باطل بود چنانچه مردم در ساطعهای خط منظر بازان و رحمت میباشند و اثم و بیثواب
دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند کانداز جانب خدا یا موز خلق و و شناسند کاند موکل بر بندگان و داخل بهشت میشوند
مگر کسیکه ایشان را شناسد با مامت و ایشان را و شناسند با ایمان و داخل جهنم نمیشود مگر کسیکه متکبران ایشان و ایشان
متکرا و باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت است با آنحضرت و از فقره
چهارم اعوجاج امور که در اواخر زمان عثمان بود و فقره پنجم اشاره است بتبدیل جناب سبحانی عثمان و شیعه او را بجای و
شیعه او بعد از آن گفته است که اگر کوبند با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی و خلافت
چه بود جواب گوئیم که طلال از جهت جاه و اعتبار از آن نبوی بود و سرور از جهت مامت دین و خلافت حق و احبابی شریعت و
ملت بود بعد از آن گفته است یا جائز است بمذهب معتزله که علی منظر قتل عثمان باشد مانند انتظار بازان در سال قط
و این چنین مذهب شیعه است جواب گوئیم که انتظار تغییر گفت نه انتظار قتل عثمان پس تواند بود که منظر عز و خلعت باشد
بسبب اختراعاتی که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست پس از این کلمات شریفه حضرت امیر موافق آنچه ابن ابی الحدید
نیز اعتراف نموده ظاهر شد که آنحضرت شاد و خوشحال بودند از قتل او و همین پس است برای شقاوت و نقل کرده اند که در
زمان امیر تیمور کورگانهای ما و زاء التهر اتفاق نموده محضی نوشند که بر همه کس واجب است بغض علی بن ابی طالب اگر چه
بقدر جوی باشد بسبب آنکه قوی بقتل عثمان داد و امیر را بر این داشتند که با این حکم کند و در مقابل خود رواج دهد امیر
فرمود که حضرت از زده شیخ بنی الدین با بکر بردند تارای او را بر این باب معلوم شود شیخ در پیشان محض نوش که وای بر عثمان
که علی مرتضی قوی بخون او دهد امیر را نوشته او خوش آمد و محض را باطل و امیر کرد هم اندک طغیان و عصیان عثمان مجدی
رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل او تجویر غسل و غفر و نماز را فرمودند چنانکه مداینی در مقل عثمان و وافی و اعظمی
و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن او سه روز اهل مدینه و اکابر

مسفرند بر وایت آنها و عکرمه گور شد که احتیاج بر وایت چند بنا بد کرد که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت
گرفته باشند چنانکه ما کردیم بر وایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول ندانیم با ششم و عده روایت ایشان که بنابر
روایت کرده است ناصبی چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و ابن عمر است که با امیر المؤمنین بیعت نکرد و بنابر عده
نمود و در میان آنحضرت بود و بنای حجاج کافر با سبق بیعت نکرد و حدیث عشره مبشره را امیر المؤمنین در روز جمل رد
و نکبیب نمود چنانکه شیخ طبرسی در کتاب احتیاج روایت کرده است که چون حضرت امیر با اهل بصره ملاقات کرد
در جنگ جمل زیر از طلبید و با طلحه و زبیر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا سوگند که شما هر دو با جمیع اهل علم
از اصحاب حضرت محمد و عائشه مبدل اند که اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا و غایب و نا امید است کسی که لعن کند بر آن
حضرت زبیر گفت چگونه ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل هجرتیم حضرت فرمود اگر شما را از اهل هجرت مبدل استم قتال
شما را احلال میداد استم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن قنبل را که روایت کرد از رسول خدا که ده نفر از
قریش در هجرت اند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را ایمنان نقل کردند در ایام خلافت او زبیر گفت کجا دارم که
این حدیث را دروغ بر حضرت رسول نسبت حضرت فرمود که من جواب ترا نمیدهم تا بگوئی که این ده نفر کیستند زبیر
گفت ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن
قنبل حضرت فرمود نه تا از شما دوی دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی از برای من هجرت را و ایمنان
برای خود و یا از خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت یا کجا دارم که دروغ بر حضرت رسول نسبت
حضرت فرمود که کجا ندارم و الله که یقین میدهم که اقرار کرده است بر آنحضرت و بخدا سوگند که بعضی از آنها را که نام
بردی در تائیدی اند و در ده در چاهی در اسفل در که جهنم و بر سر آنجا سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را
برافروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر آنجا بر میدارند شنیدم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا ترا
بر من ظفر بدهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر نشنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را بر تو
بسوی جهنم ببرد پس زبیر یکشت بسوی خطاب خود و میگردید و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن عمرو و عبد
الرحمن بن عوف روایت کرده اند و هر دو داخل عشره اند در این روایت تمام اند با آنکه اکثر متکلمین اما مبره بیهیز
عقلیه اثبات نموده اند که جان نیست عقلاً که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت و البته هجرت است زیرا که حق
اغرای او نیست بر هیچ و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم نبودند و با اتفاق از ایشان یکا بر صنادید شدند
ایضا اگر این خبر واقع بود چرا ابابکر و زبیر و سقیفه و غیر آن در مناقب خود از او شمرده و هم چنین عمر و دیگر مقام این را
ذکر نکرد و عثمان در وقتیکه او را محصور کردند انبند و اراده قتل او داشتند و مناقب خود را بر سر می شمرده چرا
متمسک باین خبر نشد و اگر بنا صلی الله علیه و آله و آفات و نفع بود از چیزی که بگوید که مذکور ساخت و ایضا این خبر با کواضع
بود که احتمال داشت که اگر مهاجرین بر آن یقین و قتل او کنند و چون ایشان خصوصاً حضرت سیدان و عسائ را خبر
میدادند که مردی را که یقین داشت که از اهل هجرت است بان مذکرت در منزل بدیدند و بر او نماز نکردند و چراغوان
و انصار و این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد لازم می آید که کفر طلحه که با اتفاق احلال میدادست قتل او را
و ایضا لازم می آید که عسکر طرفین در روز جمل کافر باشند زیرا که بعضی عشره در این طرف و بعضی در آن طرف بودند و
هر یک قتل دیگری را احلال میدادند و ایضا اگر این خبر ثابت بود بایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حدیث سعید
که با رسول خدا از منافقان شمرده اند و ایضا میگوید که خبر اهل بیت را عمر لعنت بر ظاهرش چنانچه این بی حدیث باقی میماند
است که رخصت عام با ایشان داده اند و مغفرت شامل کاهان کنند و البته همه هجرت یا تجویز و تخصیصی در آن مبر
و بنا بر اول لازم می آید که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در کتاب جمیع حرمانات و صفی
و کیره هر چند آن فعل مؤدی بکفر هم باشد مانند استخفاف یا محبت مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دینی است و کسی
دعوی عصمت در اهل بدر نکرده است مگر در حضرت امیر و شکی نیست که غیر آنحضرت مرتکب کاهان نمیشدند پس

اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عاتی را اغراء بر منیع است و ای منبع و صد و روش از حق تعالی محالست و بنا بر ثانی که بخیر
و تخصیصی در آن رود یا تخصیص میکنند و خصیصه را بصغایر و تعمیم میکنند مغفرت را در کجاها ان گذشتند از جمله
و این با آنکه مخالف اجتماع است فایده ایشان می بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از
صغایر مکرره بوده است یا تخصیص می نماید مغفرت را بکجاها ان گذشتند و مراد با عمل و اما بیستم مبالغه در حسن
عمل ایشانست در بدو و اظهار رضا از ایشان سیبب آن عمل شایسته پس فایده از برای ایشان نمیکند و اینها
بر نفس نیست که تسلیم کنیم که عثمان در این عمل با اهل بدو و شراب است و ان میتوان مبتنی بر و اب ضعیف بن عمر است که خالیست
سنا بقا مانده و شد و اما مستلک بیعت رضوان بر تقدیر تسلیم صحت و وایت بیعت حضرت و سؤل از جانب و استدل
بان بدخولست از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلوق گردانیده رضا را و با بر ایمان و بیعت هر دو و بیعت تنها و اینها
عثمان و احزاب و ممنوع است و احادیث بسینا و از اهل بیت دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکنند و بیم آنکه قول فلا و هم
که الف و لام المؤمنین برای استغراق است خصوصاً آنکه در این آیه بعد از این و صنفی چند مذکور شده است که دلالت بر
اختصاص می نماید خاص می کنند زیرا که فرموده ایمست بعد از اینکه پس خدا را دانستند و در نهایت ایشان است پس سکنه
و اطیبین و از ایشان نازل گردانید و ثواب داد ایشان را نفع خود یک و فتحی که بلا فاصله بعد از بیعت رضوان بود فتح خيبر
بود و رسول خدا ابو بکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و کر بخشد و غضب آمد رسول و حضرت علی را فرستاد و فتح نمود
چنانچه کشتن پس آنحضرت مخصوص است حکم آیه و آنها که یا او بودند و عثمان با آنحضرت معلوم نیست پس داخل
بود نشود و حکم آیه معلوم نیست از جواب از بعضی از محققان متکلمین شیعه گفته اند سیم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیه
و شمول آن عثمان را و احزاب را و امثال آنست که تحقیق را ضعیف شد خدا از مؤمنان در وقتیکه بیعت میکردند با خود و بر خود
و این کی دلالت میکند بر آنکه رضای از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا
یا شد صادر نخواهد شد و مرتکب نخواهند شد و ایشان را وفق مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند
معلوم است که بسینا و از ایشان مرتکب حریمات و کبایر شدند و اگر اقامتی غلای داشتند یا شد و بکرو کار خوبی بکنند
و اقامت بکرو یا و که من از تو را ضعیف شد در وقتیکه فلان کار کردی و در وقتیکه بکرو نافرمانی عظمی بکنند و از او در غضب شود
او را عذاب و تعدیب میکند هیچ کس او را ملائت نمیکند و او را انست بقنا بعض نمیدهد خصوصاً آنکه آیه که در همین سوره
قبل از این آیه باندک فاصله واقع شده است صریح است در آنکه قبول این بیعت مشروط بموافقات است و ممکن است که این
بیعت را بر هم زنند زیرا که فرموده است ان الذين يبغونك ايها النبي يقولون الله يدا له فوق ايديهم قتل نكث فاما ابتك
علي نفسه ومن اوفي ايماء اهد عليه الله فسيؤتيه اجر عظيم يعني بد رستبکد آنها که بیعت میکنند با تو بیعت نمیکند
مگر با خدا دست خدا بالای دست های ایشانست پس هر که بشکند این بیعت را پس بشکسته است مگر بر نفس خود بعضی ضرر آن
بر خودش غایب میشود و هر که وفا کند با آنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس بزودی خدا عطا خواهد کرد و از امر دی بزرگ
پس معلوم شد که فایده این بیعت وقتی با ایشان میرسد و رضای خدا شامل حال ایشان میشود که امریکه مخالفان باشد
از ایشان صادر نکرد و اول در جنگ خيبر بخشد و بعد از آن معاذات با اهل بیت خبر او کرد و بدین احوال کردند
و شرايع او را بر هم زدند و وصی و خليفه او را معزول کردند و باره ن او را شهید کردند با این اعمال قبیح حکم آن بیعت
خوشنودی خدا کی با ایشان ماند و ما این مطلب را اندک بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیه و اخبار را بر عموم
شیعه شبهه میکنند و گاه هست که ایشان از جواب غلج می شوند و اما مطاعن عثمان پس آنها را زاده از دانست که در این
و سنا را احصا توان نمود لهذا در این رساله همین تحلیل اکفنا نموده و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید بکتاب
بحار الانوار و هر چنین مطاعن معویه و حله و ذی و طایفه و حفصه و خلفای بنی امیه و بنی عباس و سایر اشقیاء و ارباب
بدع و احوال بدان کتاب و سنا بر کتب اصحاب خود هم مقصد هفتم در بیان امامت سنا بر ائمه است صلوات الله علیه لاجلین
بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المؤمنین و بعد از حضرت رسالت خلیفه داند و امامت را عتی

عشرت و باو کسی اطلاق میکنند همه دوازده امام را باقی حضرت مهدی را امام و رسول و اندر ایشان
 عصمت را و امام شرط میدانند و بعد از رسول خدا علی را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را و بعد از
 او امام زین العابدین را و بعد از او امام محمد باقر را و بعد از او امام جعفر صادق را و بعد از او موسی بن جعفر کاظم را و بعد
 از او علی بن موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی نقی را و بعد از او علی بن محمد نقی را و بعد از او حسن بن علی عسکری را و بعد
 از او محمد بن الحسن مهدی را و امام میدانند و حضرت مهدی برآورده و غایب از اکثر خلق میدانند و البته ظاهر خواهد
 شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را بر آن عدالت خواهد نمود و مذاهب خود را میان مذاهب فرق شیعه ایست
 پس اکثر زیدیه و اسماعیلیه و افضحیه و واقفیه و کبسانیه داخل شیعه هستند امامیه و اثنی عشرتیه نیستند و شیعه باین
 معنی فرقهای بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی و صاحب واقف و دیگران نقل کرده اند و از هفتاد بلکه
 هشتاد متجاوزند مثل کبسانیه که بعد از حضرت امام حسین محمد بن حنفیه پسر حضرت امیر را خلیفه میدانند و بعضی گفته
 اند او نموده است و مهدی او است و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند
 او مرده و امامت باو داده و رسید و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده الحمد لله که همه منقرض شده اند و مثل زیدیه
 که بعد از حضرت امام حسین یا امام زین العابدین یا قبل با امامت زید پسر امام زین العابدین شده اند و بعضی از ایشان
 حضرت امیر را بیضا صلح خلیفه میدانند و باین سه خلیفه باطل نیز قابل شده اند و مانند اسماعیلیه که اسمعیل پسر حضرت
 امام جعفر صادق را امام میدانند و اسمعیل در زمان حضرت صادق فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و بر او
 نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق از برای تقبیل از منصور و ابی اوی
 پنهان کرد و اظهار موت و کرد و بعد از حضرت امام قبل زنده بود و امامت باو داده و رسید و بعضی گفته اند که او در حوض
 حضرت فوت شد و وصی امامت بوطرف نشد و بعد از حضرت باو داده اسمعیل منتقل شد و اکثر از فرقهها بعد از مرگ ایشان
 ملحد شدند و همه عناقث را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از این فرقه قلیل در این ایام پنهان هستند و مثل
 ناصیه که میگویند حضرت صادق نموده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد و او مهدی است و مثل
 افضحیه که بعد از حضرت صادق علیه الله افضل پسر زین العابدین حضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معبود بود و باین سبب امامت
 باو منتقل شد و امام میدانند و بعد از او امام موسی را امام میدانند و بعد از او امام جعفر را و بعد از او امام
 صادق زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگویند که حضرت امام موسی زنده است و پنهان شده است و او مهدی
 و بعد از او امامان دیگر را قبل نموده اند و چند فرقه نادیده نقل کرده اند و از جمله این فرقهها تا حال که سال هزار و صد و
 از هجرت بیست و پیش از سه فرقه نموده اند امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سایر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان
 بجز ناصیه نمانده است مانند قایلان با امامت محمد پسر حضرت صادق و قایلان با امامت موسی مبرقع و محمد مکرکانه
 امثال ایشان اما باطل بودن مدعیانها که منقرض شده اند حایج بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از ایشان ظاهر
 نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف الهی از
 برای ایشان بکند و مکلف بتعلیم و معلوم ایشان بوده باشد تکلیف مالا بطلاق است و ان عقلا قبیح است و باجماع امت
 اتفاق دارند بر آنکه مذاهب حق در میان امت مبایه باشند تا روز قیامت و این باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی
 ماعادی مذاهب موجوده و اما اثبات امامت اثباتی عشره و باطل است و مذاهب خواه موجود باشند و خواه منقرض
 شده باشند بیخ طریقی میتوان کرد طریق اول طریق نقل است و از آن خواست یکی محل و دیگری مفصل اما محل چند قسم
 قسم اول آنکه صاحب جامع اصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمرة روایت کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا که
 گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود پس کلامی که گفت که شنیدم از ابی ایوب که گفت شنیدم که چه گفت فرمود که همه از قریش
 و بویات دیگر فرمود که پس ستم مردم ماضی و جاریست ما را که دوازده مرد و ابی ایشان باشند و مسلم پسندد و دیگر روای
 کرده است از جابر که گفت نابدرم رفتم بخیرت رسول خدا شنیدم که میگویند که پیوسته این دین عزیز و غالب و منبع و بلند

مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که هر از قریش اند و باز بستند بیکدیگر همین مضمون را روایت کرده است و بجای
 دین اسلام گفته و باز در جامع الاصول همین مضمون را از صحیح و معنی و سنائی روایت کرده است و در بعضی از روایات
 آنست که از آنحضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهند بود فرمود هیچ و در بعضی از روایات چنین است که پیوسته این
 دین قائم و برپاست تا ابدی ایشان باشند و ازده امیر و ایضا در صحیح مسلم از عمار بن سعید بن وقاص روایت کرده است
 که نوشتم بسوی خایر بن سهره که خبر ده مرا بچیز بکه شنیده از رسول خدا پس من نوشتم که شنیدم از رسول خدا فرمود که
 ده و پسینی که اسلمی را سنکسار کرده گفت پیوسته این دین برپاست تا قیامت برپا شود و برایشان دوازده خلیفه خواهند
 بود از قریش و در روایت دیگر گفته این حدیث است که پس بیرون می آیند دروغ گوئی چند نزد یک قیامت و در کتب معتبره ایشان
 بچند بن سنان از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما میخواند پس مردی برخاست
 و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدید که چند خلیفه بعد از او خواهند بود عبدالله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را
 از من پرسیده بلی سوال کرده هم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود عدده نقیانی بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود
 و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بکن دوازده خلیفه که هم
 از قریش اند و از این روایت کرده که حضرت رسول که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان
 بروند زمین بوج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبدالله بن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که بعد از من
 دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده اند که ابن عمر گفت با بی الطویل که دوازده خلیفه پیش از بعد از آن هیچ
 و مرج و قتل و قتل خواهند بود و ایضا مرویست که از عابدیه پرسیدند که چند خلیفه خواهند بود از برای حضرت
 رسول گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود گفتند که گفتند که نامهای ایشان نزد من نوشته
 هست با ملای رسول خدا گفتند بگو یا اگر دونه گفت و بر این مضمون با الفاظ بسیار دیگر روایت کرده اند و در صحیح
 بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول خدا فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش خواهند بود
 ما دام که از مردم دو کس باقی باشند و از اسحق بن سلیمان عتاسی روایت کرده اند که گفت هرگز از رسول خدا خبر داد
 از این روایت از عتاس که حضرت رسول فرمود ایعم از فرزندان من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور و کبریه و شد
 عظیمه و خواهند داد پس مهدی از فرزندان من بدو خواهند داد و خدا امر را در یکشب با صلاح خواهند داد
 پس زمین را بر او عدا خواهند کرد بعد از آنکه پرا زبور شده باشند و زمین خواهند داد تا نقد که خدا خواهد
 پس در حال بیرون خواهند آمد و وجه دلالت این حادث بر خلافت ائمه اثنی عشر است که از جمیع فرقه اسلام هیچ
 فرقه قابل وجود این عدد از خلفا و دوازده امام خصوصاً که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق
 دنیا باشند نیستند مگر فرقه اثنی عشریه از فرقی ششصد پس همین حادث است که در جمیع صحاح ایشان مکرر روایت شده
 مدعیان اثبات شد و همه مدعیان هب دیگر باطل شد و از برای تعصبات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته اند
 که این حادثه را موافق مذهب خود گردانیده گفته اند در خلفای اثنی عشر سه خلیفه اول امیر المؤمنین و اهل بیت
 و هفت دیگر از بنی امیه اند و بعضی گفته اند که مراد صلحاء خلفا بنده ایشان بعد از آن حسن بن عبدالله و زبیر و عمر بن
 عبدالعزیز و یحیی بن زید و یحیی بن عتاس اند و این دو وجه در غایت مخالفت و زوال که همه خلفای بنی امیه و بنی عتاس و شقی
 و ضلالت وجهات شیعیه بیکدیگر بودند مگر عمر بن عبدالعزیز که بعضی از اطوار حسنه داشت پس در میان آنها بعضی را
 انتخاب کردند و بعضی را رد کردند بوجه است و ایضا ظاهر همه حادثات اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی
 صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و بعضی مذکور است که تا روز قیامت با اهلها یعنی چون این
 امامان بروند زمین با اهلش بوج می آید و نظام عالم بر طرف میشود و بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقی است
 پس معلوم شد که این تاویلها فائده برای ایشان نمیکند و این حادث در اثبات مدعیان وافی و کافی اند و تمام حادثات
 اثبات است و مثل آنها که دلالت میکنند بر آنکه حضرت رسول امر بتابع قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از

بیکدیگر جدا نمیشوند تا روز قیامت و در همان خفا ایشان منتهی شده اند و بجلالت حدیث و دلیل دلیلی و دلیل عقلی
اشهر است که بعلت آنکه با باشند فاسق ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین مشرکین و بتسبیح و تحقیر و انواع معاصی مشغول
و هیچ غافل نمیگردانند و با ایشان نمیکند و زبده نیز در اصول دین خود متمسک بجای نمیکنند و باعث فساد ایشان هر فاسق
نسبی که خروج نسبت کند امام است و آنکه که الحال ایشان دعوی امامت آنها میکنند اگر نسبت ایشان ثابت باشد باید
که عارف با حکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه ضایق باشد مقارنه ایشان با کتب و حال آنکه اکثر ایشان
جاهل اند بکتاب و سنت و در معرض دین خود را کثرت است و بدان یوحینف اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهان
ندارند و نه نفی بر امامت خود دارند و برهان و اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه
استیلا پادشاه میشوند و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت و افاضل اهل بیت با قریب صادق را سب میکنند
و ناسزا میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت ایشان دارند و از این جهت ایشان
مانند خوار چند و لحد را خاد و پیش اهل بیت وارد شده است که زبده نیز در آن خالفان و زبده که خالفان با شیعیان
عداوت دارند و با ماعدا و آن نمیکند و زبده با ماعدا و آن میکنند ستم این را احدی از صاحب جلیله الاولیاء روایت
کرده است و در فضایل احمد بن حنبل و خصایص نظری فیهند که در آنست که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی
او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در حقیقت عدل که خدا بدست قدرت خود آن را غرس نموده و منزلت
ساکن شود باید که بعد از من و ولایت علی را اختیار کند و پیروی کند اما مان و اوصیاء از فرزندان او باید و سببیکه ایشان
عزت مند و از طاعت من خلع شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی مضییع و دوزی ایشان کرده است پس ذای جرحی از
امت من که متکبران ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و غایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا ایشان نرسد
چهارم زنجیری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که فاطمه هجرت و سرور دل من است و در پسرش موهبه دل مشد و
شهرش نور دیده است و اما مان از اولادش ایشان پروردگار منند و در پیمانی اند کشیده میان او و میان خلق او و
هر که چنگ زند در متابعت ایشان خفا نماید و هر که از ایشان تخلف نماید جدا شود بدینک اسفل و اصل کرد و از این
باب احوال ثبت در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد نمودیم اما نقص مفصل چون خلافت
حضرت امیر ثابت شد نقص آنحضرت بر امام حسن و نقص امام حسن بر امام حسین و هم چنین نقص هر یک بر دیگری تا حضرت
مهدی در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین نفر از ایشان در هر بلد و ناحیه بوده اند متواتر است
در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را داعی بر این بغیر دینان و حقایق نبوده زیرا که همیشه
ملک و پادشاهی با خالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند و با آنهاست خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار منتهی
اگر عرض ایشان در دنیا بود بایدست خلفای جور و خالفان متوسل شوند و از بیم و خوف نجات یابند و عزت و مکرم باشند
با آنکه میدانیم اکثر ایشان را اهل صلاح و سداد بوده اند و نه با احتراز از آنکه بیهوده اند و هر که با این قرآن و جهالت
ملاحظه این روایات نماید البته از علم حاصل میشود بحقیقت آنها و در طرق معتبره شیعه احادیث و از ده امام و نامها
مقدم ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین متواتر است و هم عقرون با عجا از است زیرا که اسماء
وصفات و آثار و امثال هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا عجب امام دوازدهم و احوال او و خلفای مبعلا و او
و کتب که مشتمل است بر این احادیث از زمان حضرت امام زین العابدین تا زمان حضرت قائم میان شیعه و سنی معروف و متداول
و مضبوط بوده پس در این لحاظ و راه شل و شبهه نیست و دویم فضیلت است و شایان نیست که هر یک از ائمه را
افضل بوده اند و جمیع اهل عصر خود خصوصاً خلفا بلکه غصب حق ایشان کرده بودند در علم و صلاح و زهد و عروج و
فضایل و مناقب و مخالفت و موافقت با حق دارند بر این و در مشکلات مسا بل و دقایق و وقایع علما و فقهائ با پیش از بیوع
مبنی بوده اند و معنی ایشان را حجت و متبع میدانند و مرجع کافه امرا و عا یا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس
ایشان را مستحق مقام خلافت میدانند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ و احادیث عامه و خاصه مشحون است

باین مراتب و فضایل و مناقب خصوص حسن زاده از آنکه احصا توان نمود و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
 و ترمذی از برای بن عازب روایت کرده است که گفت دیدم رسول خدا حضرت امام حسن را برد و من خود سوار کرده بود
 و میگفتم من این زاد و دشت دارم پس خداوند را و زاد و دشت دار و ابضا همه از برای او روایت کرده است که حضرت رسول و
 حسن زاده پس گفت خداوند را و اینها زاد و دشت دارم پس تو ای پسر ازاد و دشت دار و ابضا در جامع الاصول از صحیح
 ترمذی از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا امام حسن را برد و من خود سوار کرده پس مردی را امام حسن گفت
 پر نیکیو مرگی سوار شد ای کودک حضرت فرمود او نیز نیکیو سوار است و ابضا از صحیح ترمذی از انس روایت کرده است
 که از حضرت رسول پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر اند فرمود و حسن و میگفت فاطمه که بطلب از
 برای من و دوسر را چون بی آمدند ایشان را میبوسید و در بر میگرفت و بخود میبست و ابضا از صحیح ترمذی از ابو هریره
 روایت کرده است که رسول خدا بودم بسیار از روزی من سخن نگفتم و من با آنحضرت سخن نگفتم تا وقتیکه بنا را بر بیعت
 پس بر گشت تا آمد منزل فاطمه و گفت یا کودک من اینجا است یعنی امام حسن پس دیدم که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید
 و دشت در گردن بکد بگراوردند پس حضرت رسول فرمود خداوند را من این زاد و دشت میدارم پس دشت دار تو و را و
 دشت دار هر که دشت دار و از او از صحیح بخاری نیز از مضمون را از ابو هریره روایت کرده است که حضرت رسول
 آمد بخانه فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بستند بودند چون حضرت را دیدند
 کشتند و او را در بر گرفت و گفت خداوند را من و زاد و دشت میدارم پس تو و زاد و دشت دار و هر که ازاد و دشت میدارند
 دشت دار پس ابو هریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت شنیدم هیچ کس نزد من دشت تر نبود از حسن بن
 علی و ابضا از صحیح ترمذی از اسامه روایت کرده است که شبی برای حاجتی بخارجت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت
 چیزی بر روی رانهای خود گذاشته است و جامه بر روی آن پوشانیده است چون از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم
 که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت دیدم که حسن و حسن بر روی رانهای او خوابیده اند پس گفت اینها
 پسر منند و دوسر دهنمند خداوند را من اینها را دشت میدارم پس تو اینها را دشت دار و دشت دار هر که اینها
 دشت دار و ابضا از صحیح ترمذی از ابی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که حسن از منست و من
 از حسنم خداوند را دشت دار هر که حسن را دشت دار و حسن سبط است از اسباط و ابن اثیر در جامع الاصول در
 شرح این حدیث گفته است که سبط فرزندان فرزندان است یعنی از حمله اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده اند یعنی
 کویا که یکی از پیغمبر است و در نهان به لغت باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است یعنی بمنزله امتی است
 از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است که حسن دشت دار و سبط رسول الله اند پس گفته است
 یعنی دشت دار و دشت دار و قطعاً اند از آنحضرت و ابضا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که رسول خدا گفت
 حسن بن هبیر بن جوفان اهل بیت اند و ابضا از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که صدی از عبد الله بن عمر
 پرسید از خونی پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از سر دم بکائی گفت از سر دم عراقی بن عمر گفت نظر کنید با بن عمر
 که سوال میکند از من از خونی پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و من شنیدم از رسول خدا که گفت در حق او و برادر او که
 ایشان در وکل بوستان منند و دنیا و گفت که ایشان دو سید و مهربان و جوانان اهل بیتند و ابضا از صحیح نسائی
 روایت کرده است از عبد الله بن شداد از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن را
 برد و ش داشت پس پیش ایشان را و از بر زمین گذاشت و تکبیر غماز گفت و در آتشای نماز یک سجده را بسیار طول داد من
 سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز سجود بر کشتم چون حضرت
 از نماز فارغ شد سر دم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه ما گمان کردیم که کاری حادث نشد
 یا وحی بر تو نازل شد فرمود که اینها نبود و لیکن پسر من سوار شده بود بخوایستم تعجب کنم و از آن حاجت خود پرسید
 و لذت خود را بآید و از بخاری و سنن ابی داود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت کرده است که ابی بکر گفت من

دیدم حضرت رسول را و منبر و حضرت امام حسن را و پهلوی ایشان بود و کاهی نگاه میکرد و مردم و کاهی بر او و بیعت با
فرزند من مستند و بنزد او راست و شایسته و اصلاح کند میان گروه عظیم از امت من و از صحیح بخاری و ترمذی
از ایشان روایت کرده است که احدی شبیه تر بود بر رسول خدا از حسن و حسین و احادیث در فضایل ایشان زیاد
از حد و احصا نیست و آنچه کنش از منزلت به مظهر و مباهله و غیر آنها در فضیلت ایشان کافیهست و اکثر آنها
صریح است در امانت ایشان خصوصاً احادیث محبوب خدا و رسول بود چه معلوم است که محبت رسول تابع
محبت خداست و محبت آنحضرت از راه قرابت و بشریت نبود چنانکه مکرر بیان شد هرگاه ایشان محبوب خدا
و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قریب نزد حق تعالی و در کمالات از همه امت زیاده
باشند مگر امیر المؤمنین که بدلائل خارجیه فضیلتش معلوم شده و در تفسیر این احادیث در بسیاری از روایات
مذکور است که او بخواهیم منما یعنی پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود بخلاف امت از جمیع
خلق خصوصاً از آن منافقان که در زمان ایشان بحیر مقتدی خلافت شدند و حضرت ایشان را در مواظبت معصومه
لعنت کرده بود و ایضا کسیکه دوستی و مستلزم محبت خدا باشد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین باشد
و هرگز آلوده بکاهی نگردد و باید باشد و الا عدالت او از جهت او تکالیف معصیت واجب خواهد بود و ایضا کسیکه
ان اختصاص بحضرت رسول داشته باشد که فرما بد که او از من است و من از اویم و تشبیه کرده باشد و با سبط
بنی اسرائیل که انبیاء و اوصیای دنیا بوده اند احق است با ما من از دیگران و هم چنین بفرمان جوانان اهل بهشت بود
دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان الا ما اخرجه الدلیل زیرا که با تقای اهل بهشت همه جوانانند و میر و بهشت
همینا شد و اگر آدمی باشد که جوان از دنیا رفته باشد و نشاندن خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت
شهید شده اند با آنکه باز مدعیان ثابت میشود زیرا که بسیاری از غیر از ما اند حضرت محمدی جوان از دنیا رفته
هرگاه افضل باشند از ایشان البتة معصوم و معتدل و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوان
بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند از نیز بوجه است زیرا که ایشان در آنوقت در
سبق طفولیت بودند نه در سن شباب و بر تقدیر تسلیم ما از مطلب ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن شباب بجهت
باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز از فضیلت ایشان بوجه اتم ثابت میشود و از غراب است که غایب خواهند
در برابر این حدیث فضیلتی از برای بامیر و عمرانیات کشتل حدیثی وضع کرده اند که با بکر و عمر سید پیران اهل بهشت اند و غافل
از اینکه در بهشت پیرانها شد و آن احتمال دگر یا حلال است چنانکه دانستی با اینکه این حدیث ضعیف که خود منفرقتند
بنقل آن و از پسر عمر نقل کرده اند که متهم است در این باب بحیرت و بعد از آن حضرت امیر معروفست منافات ندارد با حدیث سید
شباب اهل بهشت که غایب و خاصه بطریق متواتر روایت کرده اند و ایضا منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره خود روایت
کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات و مهتران و بزرگواران اهل بهشتند من و علی و جعفر و زید
ابوطالب و حمزه و حسن و حسین فامهدی و اگر گویند ملا دانست که ایشان بهترند از جمیع از اهل بهشت که در آنوقت در سن
کهولت بوده اند با آنکه بسیاری بعد از آن نفعی با ایشان نمی بخشند زیرا که دلالت نمیکند بر تفصیل ایشان و جمعی که در آنوقت در سن
شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسن و حسین و مثل اینست از حدیث که در برابر امام بنی العلم و علی با بها وضع کرده
و الحاق کرده اند که عمر سقفا غافلند از اینکه شهر سقف نمیدارد ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت بر بزرگوار
قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترکان اذاب و سنن جماعت که در آن تحقیق مطلوب است نماید از برای آنکه
خواهش او بعمل آید که مبادا غافل بریند و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت کافی نباشد شک نیست که از مجموع
اینها معلوم میشود مرتبه فضیلت که مخصوص ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان از آن شریک نبوده اند پس احق و اول
خواهند بود با ما من زیرا که ترجیح مرجوح و تفصیل مفضل معقول قبیح است ستم عصمت است و بیانش است که بپیران و غیره
و نقلیه و جوب عصمت را ثابت کردیم و هیچ فرقه سوای شیعیان را قابل بوجوب عصمت همی نماند که خود را عوی میکنند پسند

پس همه مذاهب باطل و مذاهب اثنی عشریه حق است طبق حق است و از هر یک از ائمه معجزان پیروی و احصا نمودن شد
 و در میان شیعه ایشان متواتر گردیده بلکه میان عامه نیز متواتر است چنانچه این طایفه شافعی در مطالب السؤال و این صیغاع مکی
 مالکی در فصول مهمه و ملاجای در شواهد التیوه و دیگران از غرض ای غایت در کتب خود ابرار نمودند و اینها را از کلمات امام
 کرده اند حق بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر معجزات عظیمه جاری میشد که باین سفار و نیابت ایشان از امپد
 بیجم اجماع است و باینست که همه امت متفق اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست از مذهب که در میان احناف و ان مذاهب
 دیگر و اما باطل کردیم بدلیل عدم نصر و عدم عصمت و عدم افضلیت با اتفاق زیرا که اکثر این طوائف قبل باین
 امور مذکور در همه ائمه خود که دعوائ امامت ایشان میکنند نیستند و طوائفی که قبل باین امور هستند مثل تاو و سیه و قضا
 و اصل امامت با اثنی عشریه بر یکدیگر پس امامتشان باجماع همه ائمت و دعوائ وقت و عتبت و جوده مخصوص ایشان
 بنصوص متواتره ثابت در وجوب عدداً اثنی عشره در خصوص ایشان و وثبوت موت ایشان باطل است و طرق دیگر از برای اثبات
 امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها قائل
 کند البته هداً بی با بد اول علوی که از ایشان در میان جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علوم بی که هر یک از مشاهیر علما
 بیک علم از آنها ممتازند جمیع آنها را ائمه ما جمیع است چنانکه بنا بر مقام مذکور شد که جمیع علما همه و عتبت حضرت امیر اند
 و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب با و میکردند و جمیع علوم از اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن
 و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و اذاب و علم اخلاق و معاشرت و سبناست و نجوم و غیر اینها و همه از آنحضرت نقل کرده اند
 و کلام را از متبع دانسته اند و از ما اعتراضی بر آنها نکرده اند باین عدلی که اکثر فرق از برای اغراض باطله یا از اشتباه
 و هم چنین جمیع این علوم را از ائمه ذریه او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک نکرده
 در زمان حضرت امام زین العابدین چون ملاعین بن ابی امیه مستوفی شده بودند و کفر عالم را کفر بود و تقبی شد بود
 و مردم را بخود راه نمیداد اگر سایر علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده مانند صحیفه
 کامله که بیک سمویه شبیه است و معلوم است که با الهام الهی بر زبان معجزان جاری گردیده و باین سبب و از باب تحیل
 اهل بیت و زبورال محمد ملقب ساخته اند و سایر ادعیه که این شکسته چندین برابر صحیفه از ادعیه آن حضرت جمع کرده ام
 و حقا که اگر آنها نبود مردم طریقی مناجات با قاضی الحاجات را نمیدانستند و اذاب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده
 آنحضرت که کتب خاصه و عامه باینها زینت یافته برای زیارت حال و احتیاج زهد و ریاضت و کمال سر مشقی است که باین کفا
 میتوانند نمود و چون در زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق که اواخر زمان نبی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود
 از آن دو بزرگواران نقل از مسایل حرام و حلال و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر اینها از
 غرائب علوم منتشر گردید که عالم را فرو گرفت و محدثان شیعه در اطراف عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظر است
 مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق روایت کرده اند و اکثر ایشان
 صاحب تصانیف بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج بر رجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج بایشان بودند و ابو جعفر
 و سایر علما و قضای ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران میشدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او از احتیاج آن حضرت
 مینمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در طاق الحامل کوفه دگانی داشت و قدر علمای ایشان را در مناظر
 و مباحثات عاجز میکرد که آن ملاعین و از اشبظان الطاق میکشند و شیعیان را و امؤمن الطاق مینامیدند و هشتاد
 بن الحکم و هشتم بن سالم و محمد بن مسلم و زاره و امثال ایشان در غنای علوم و خصوص هشام بن در علم کلام چندان هما
 گردیده بودند که در مجلس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند و حضرت امام موسی
 نیز در نشر علوم در این مرتبه بود تا آنکه هر روز ملعون او را احبس کرد و حضرت امام رضا در مدینه قلیلی که در خراسان بود
 انقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفید در این باب جمع کرده اند و ما مؤن علمای جمیع ملل را جمع کرد
 که با آنحضرت مناظره کنند شاید معجزات آنحضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار با امامت آن حضرت کردند و بدین

حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی در سن نه سالگی امام شد و در سال اول امامتش حج رفت و اکثر شیعیان از اطراف
 حج آمدند که بخدمت برسند و اکثر ایشان فضیلتی مشهور بودند در سوره و آیات معنی هزار مسئله کلامی و غیر آنرا
 بر پنج حق جواب فرمود که هر خبری شدند و در مجلس مامون با یکی از اکابر و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کردند و همه
 ملزم شدند و اکثر بقتل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی تقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما
 بسبب محبوس بودن ایشان در سمرقند ای اگر چه مردم کم بخدمت ایشان میرسیدند و احادیث ایشان کثرت یافته
 است اما هر سال عزائم بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را مینویشتند و مسائل کثیر خلفا مشیبه
 میشد بر ایشان عرض میکردند و قول ایشان را بر اقوال سایر فقههای خود ترجیح میدادند و کسی دعوی نمیتواند کرد
 که ایشان بن علوم و از علمای مخالفین یا رویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هر کس کسی احادیث ایشان را ندیده بود که نزد
 احادیث از علمای خود کرده باشند و بعضا علوم ایشان بن علوم دیگران و مخصوصا ایشان است و همه علمای محتاج بایشان
 بوده اند و علم و ایشان محتاج با حدی نبوده اند پس معلوم میشود که این علم لدنیست که از جانب خدا و رسول بایشان
 رسیده و حق تعالی ایشان را مخصوص باین کرده اند تا مفرغ و پناه امت باشند و این را معجز ایشان گردانیده چنانکه
 معجز جلد ایشان حضرت رسالت این بود که علوم اولین و آخرین و قصص دنیا و مرسلین را بدین و آنکه در کتابی بخوانند یا
 از احادیث بشنوند و در دو نیم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت ایشان و هیچ کس قدری نکرده که قتل
 در احادیث از ایشان بیکدی یا ضعیفی و عیبی بایشان نسبت دهد یا بن معی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و اسدالایشان
 در خطب بر ایشان میگویدند و هر که اظهار عدالت ایشان میکرد مقرب خود میکرد و اینست و کسی را که جان و مالش
 محبت ایشان با و میرسد و دور میکردند و محروم میکردند و اینست بلکه در مقام قتل و استیصال او می آمدند و بر اینست
 اکثر خلق اعتقاد با ما میبیکه تالی و ثبت و تفسیر نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان را اطراف بلاد منتشر کرده اند
 و دعوی صحت و معجزات و عصمت از معاصی و فلاحت برای ایشان میکنند حتی آنکه غالبان باعتبار غریب احوال رحمت
 صفات و اخبار از مضیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد بغيره و بعضی اعتقاد خدائی در حق ایشان
 کرده اند و باین مراتب یا قور و عدالت و حسادت و انو استندافترائی در حق ایشان میکنند یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان
 میدهند یا آنکه بی بینم که عبادت چنین جاوی شده است که کسی که اندک منزلی در تبت در میان مردم بهرسانند در علم و
 صلاح از زبان دشمنان مسلمانی ممانند و البته عیبی چند از برای اثبات میکنند و امری چند در حق و افترا میکنند که قدر او را
 نیست کنند و او را از مرتبه خود بدین اند پس این از جمله معجزات ایشان است که حق تعالی دست و زبان دشمنان را بسته
 و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن بر تبت ظاهر گردانیده است که کسی را از ای همتی و افترائی در حق ایشان ندارد و ستم
 آنکه جمیع فرقا اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق نموده اند بر فضیلت
 و عدالت و علو قدر و طهارت ایشان مگر قبلی از خوارج و مشایبه ایشان که از فرقا اسلام خارج اند و هم قول ایشان را
 حجت میدانند و روایات از ایشان نقل میکنند و در کتب خود ایشان را با آنها تعظیم و تکریم نقل میکنند و در آن نیز شکی
 نیست که جمعی کثیر از فضیلتی اصحاب باقر و صادق و سایر ائمه بوده اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس و غیر ذلک
 مانند ذره و محمد بن مسلم و ابو بکر بن ابی بصیر و هشام بن حران و بکر و مؤمن الطاق و بان بن تغلب و معوی بن
 عمار و جماعت بسیار که احصاء نمیتوان نموده و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطور وند و ایشان رؤسای
 شیعه بوده اند و در فقه و حدیث و کلام و کتبها تصنیف کرده مسائل را جامع نموده اند و هر یک از ایشان اتباع
 و شاگردان بسیار داشته اند و موسسه بخدمت ائمه می آمدند و احادیث می شنیدند و بعضی از آنها و سایر بلاد
 بر میگشتند و در کتب خود ثبت میکردند و از ایشان روایت می نمودند و معجزات از ایشان منتشر میکردند و اینها
 و اختصاص ایشان با ائمه معلوم است چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر کوفان بوحیغه یا و اختصاص شاکر
 شافعی با و غیرهم کس معلوم است و شاکر نیست که ائمه را اقوال و احوال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دشواری نیست

یا اینجاست در آنچه نسبت بان حضرت میباید هند از مذاهب شیعه راست میگویند و محققان باید روغ میگویند
و سبطانند که صادق اند در آنچه نسبت بان خود میباید هند از دعوائی امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از
ایشان و فسق و کفر مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر در روغ میگویند چرا اینجاست ایشان با علم
با حوصله و اقوال ایشان تبری از ایشان نفرمودند و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند و چنانکه تبری از مذاهب باطله اهل حق
و معبره بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال نمودند و اگر اینست غرض کرده اند و مقصود با قول و افعال مذاهب باطله
ایشان نموده اند پس البتة خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بانها بودند و زکوة و اخلاص ایشان را قبول
مینمودند و هیچ مسلمانی این مرتب را با ایشان نسبت نمیدهد و ایشان را چنین میخوانند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را
همه شپور و محبول بر تعظیم و تحجیل ایشان ساختن حتی خلفای جور امراء ایشان که نهایت عداوت با ایشان داشتند تعظیم
و توقیر ایشان مینمودند و انکار و جلالت و فضل ایشان نمی نمودند چنانکه خلفای ثلاثه که غصب حق امیرالمومنین نموده
بودند در ایام امامت خود ظاهر در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسن بن نهاب مبالغه می نمودند و هم چنین آنها که نکست
آنحضرت کردند با آنکه در مقام مقاتله و مجادله در آمدند با آنکار و فضیلت آنحضرت نمیکردند و هم چنین معویه با آنکه
بنای همه کادش بر فساد و عناد بود باز آنکار و فضیلت و مناقب آنحضرت نمی نمود و بغیر شرکت در قتل عثمان نفسی با آنحضرت
نسبت نمیداد و همین قانع بود که حضرت سارث و زبیری و باقی بدارد و قتل کنند بخلاف آنحضرت و بیعت کند و مکرر
مناقب و فضایل آنحضرت را در حضور او مذکور و میساختند و آنکار نمیکرد و نیز بدان قبایح اعمال باز آنکار و فضل حضرت
ستیدار شهیدان نمیکرد و حضرت امام زین العابدین را تعظیم می نمود و در واقعه حرة مسلم بن عقبه را سفارش کرد که حرمت
آنحضرت و اهل بیت را در و بی مروان نیز آنحضرت را نهایت اکرام و اعظام می نمودند و هم چنین سایر خلفای
بنی امیه و بنی عباس هر یک را از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند حتی آنکه متوکل یا
ان عداوت و عناد و عصیت حضرت امام علی نقی را نهایت تعظیم می نمود با آنکه همه ائمه مجوس ایشان و زبردست ایشان
بودند و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین شخص را بلیت ایشان کرده بود که در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تحجیل
مینمودند و قدوت بر حقیر و اهانت نداشتند و مؤید اینست آنچه حق تعالی بتجیر کرده است دلهای طواغیت حشمت
خلق را بر باور قور و مقتدره و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بیدیه با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت
ایشان میشدند و حوائج عظیمه نزد حضرت اچ مطهره ایشان طلب مینمادند و امید جایب میدادند و برآورده میشد و در
شداید خطیر پناه بر وضاعت مقدسه ایشان میسپرد و امان میباید و مخالفان این اعمال را نزد قور خلفا و ائمه که اعتقاد
دارند بعمل نمی آورند و پناه بر این ضرایع می آورند و امضا خلفای بنی امیه و بنی عباس با آنکه اکثر عالم از ایشان بود و اکثر
پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع ایشان از عاف شیعیان ائمه ما بودند و قور ایشان مندرس و ممتروک
شد و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفونند و نادیده که معلوم است کسی رغبت بر زیارت ایشان نمیکرد و بعضی از
سادات که نسبت ایشان بمحضرت رسول در مرتبه ایشان یا نزدیک ترند و ظاهر آنست علم و زهد و ورع و عبادت بسیار
داشتند اندر و در وجوه و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قور ایشان از برای آنها نمیکردند و اگر قور بعضی از
ایشان را فی الجمله تعظیم و رعایت میکنند باعتبار انتساب با ایشان است مثل حضرت معصومه و عید العظیم پس این از جمله معجزات
ایشان است که حق تعالی شیخ قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال جوه و بعد از وفات نموده با آنکه داعی و جهات دنیوی
با ایشان نبوده و مردم از خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان منصرف میشدند باز نیک تعظیم و اکرام ایشان نمی نمودند
و خلفای جور سعیها کردند که مردم تولد زیارت ایشان نکنند خصوصاً حضرت امام حسین را که متوکل خواست که جای قور
آنحضرت و سایر شهدا را شخم و ذراعت کند که موضع قبر مقدس منطس شود نتوانست و کاه که شخم بکنند بودند چون
نخچه بر میسپیدند داخل غنشینند و کاه و بسیاری را کشتند و داخل شدند پس جمعی را فرستاد که به بیل و کلنگ از قبر و اخوان
کند از جمعی از قور بابت قبرها هر شدند که نمیشناختند ایشان را و مانع شدند سر کرده ایشان گفت که ایشان را شریک از کیند

[illegible]

یا از اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و بکند زمین را از عدالت چنانچه بر از ظلم و جور شده باشد و بر دایت
دهد که منصفی نشود دنیا تا پادشاه عرب شود مردی از اهل بیت من که فاش موافق نام من باشد و از ابوهریره روایت
کرده اند که اگر یاقی نماز کند در دنیا مگر یک روز خدا طول دهد تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد
نام او نام من و از سنن ابوداود روایت کرده است از علی که حضرت رسول گفت که اگر از دهر و روزگار یاقی نماید مگر
یک روز البتة برانگیخته اند خدا مردی را از اهل بیت من که بکند زمین را از عدالت چنانچه بر شده باشد از جور و اوجت از
سنن ابوداود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت فرمود که مهدی از فرزندان فاطمه است و از ابوداود
و ترمذی روایت کرده است از ابو سعید خدری که حضرت فرمود که مهدی از فرزندان من کشاده پیشانی و کعبه بینی
باشد و زمین را بملو کند از غسوط و عدالت چنانچه بملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت
کرده اند که ابو سعید گفت که علامت رسیدیم که بعد از پیغمبر بیعتها هر سال پس سؤال کردیم از آنحضرت فرمود در اقامت
من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بتردد
خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن من حضرت انقدر زود و دامنش برزد که دامنش بر شود و از سنن ترمذی
از ابو اسحق روایت کرده است که حضرت امیر نظر کرد روزی پیغمبر خود و حسن پس گفت این پس من است و مگر قوم است
چنانکه حضرت رسول و از استبد نام کرد و از صلیب و مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است با او
در خلقت و شبیه است با او در خلق و زمین را از عدالت خواهد کرد و حافظ ابو نعیم که از محل ثمن مشهور غایت است
چهل حدیث از صحاح ایشان روایت کرده است که مشتمل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله اینها از
علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت روزی بمحل من حضرت رسول دو خالی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد
و حضرت فاطمه زهرا سر آنحضرت نشسته و میگردید چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول سر بجانب او
پرداشت و گفت ای حبیب من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است فاطمه گفت منترسم که بعد از تو امانت تو مرا خدایع
گذارند و در غایت حرم من نکنند حضرت فرمود ای حبیب من مگر نمیدانی که خدا مطلق شد بر زمین مطلق شدی پس این اختیار
کرد از آن پدر تو ایس و مبعوث کرد از ایند بر سالت خود پس یار دیگر مطلق کرد بد و بزرگتر بد شوهر ترا و وحی کرد بسوی من
که ترا با و نکاح کنم ای فاطمه خدا بیا عطا کرده است هفت خصلت را که با جدی پیش از زمان داده است و با جدی بعد
از ما خواهد داد ممتخام پیغمبران و کورای تو این ایشان بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی خدا و من پدر تو ام و وصی من بهترین
اوصیانست و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهیدانست و محبوب
ترین ایشانست بسوی خدا و او حمزه عجم پدر و شوهر تو است و از زمان است که دو بال خدا با و داده است که بر و از
میگذرد و شبست با ملائکه هر جا که خواهد و او پس عجم پدر و تو برادر شوهر تو است و از زمان است دو مسیحا از امت
و آنها دو پسر تو اند حسن بن و ایشان هم برین جوانان شبست اند و پدر ایشان بحق انتخابی که مرا بحق فرستاده است
بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خدا و ندانم که مرا بحق فرستاده است که از حسن و حسین هم خواهد رسید مهادی این
امت و ظاهر خواهد شد و وقتیکه دنیا بر از هرج و مرج شود و فتنها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت
آورند مردم بعضی بر بعضی نه بری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند بر پسر خدا برانگیزد و در آنوقت از فرزندان
ایشان کسی را که فتح کند قلعه های ضلالت را و دلهائی را که غافل از حق باشد و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان
چنانچه من قیام نمودم و بر کند زمین را از عدالت چنانچه بر از جور شده باشد و بعد از آن مباحث و کسیر ممکن
که خدای عز و جل و جبر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منتریتی که نزد من داری و بحق که از تو در دل من است و خدا را
تزویم کرده است یکسری که حسبش از همه بزرگتر است و منصفیش از همه کرای تر است و جبر و تو بر مردم است بر رعیت
و عادلترین مردم است دو مشیت بآلست و بدینا تو بر مردم است با حکام الهی و من از خدا سؤال کرد که تو اول کسی
باشی از اهل بیت من که من ملحق شوند و علی فرمود که فاطمه نماید بعد از حضرت رسول مگر هفتاد و پنج روز که بید

خود ملحق گردید مؤلف گوید که رسول خدا حضرت مهدی را بحجت میبرد و نسبت داد برای آنکه از حجت مآد و از نسل
حضرت امام حسن است زیرا که مآد حضرت امام محمد باقر و دختر امام حسن بود و چند حدیث دیگر روایت کرده است
که از نسل حضرت امام حسن است و در ارفعی که از حدیثین مشهور و عظام است همین حدیث را طولا فی ابواب سعید
حدیثی روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که اقامت مهدی این امت که عیبی در
عقب و تمانز خواهد کرد پس دست زد بر دوش حسن و فرمود که از این بهیم خواهد رسید مهدی این امت است ایضا
ابو نعیم از حدیث یقه و ابوامامه با هلی روایت کرده است که مهدی رویش میآیند ستاره در رخسار است و بر جالبت است
روی مبارکش خال سیاهی هست و بر و ابی عبد الرحمن بن عوف دندانهایش کشاده است و روایت عبد الله عمر بن شریح
آبری سنا خواهد کرد و بر بالای سرش ملکی نازل خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خداست پس از امتا بیعت کنند
و بر و ابی جابر بن عبد الله و ابوسعید عیسی پیش سر مهدی نماز خواهد کرد و صاحب کفایت القابل محمد بن یوسف
که از علمای عاقله است گاهی نوشته است در باب مهدی و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و پنج باب و گفته است
که من هر را از غیر طریق شیعیه روایت کرده ام و کتاب شرح السنه حسین بن سعید بغوی که از کتب مشهوره معتبره عاقله
نسخه قدیمی از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و در آن پنج حدیث در اوصاف مهدی از صحاح
ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فرادر مصابیح که الحال در میان عاقله متداول است پنج حدیث در خروج مهدی
روایت کرده است و بعضی از علمای شیعیه از کتب معتبره عاقله صد و پنجاه و شش حدیث در این باب نقل کرده شده است
و در کتب معتبره شیعیه زیاده از هزار حدیث روایت کرده است در و کات حضرت مهدی و عیبت او و آنکه امام دوازدهم
و نسل امام حسن عسکریست و اکثر این حدیث موقوف با غیاث است زیرا که خبر داده اند بشرقیه ثقه نا امام دوازدهم و عاقله
ولا دنا حضرت و آنکه آنحضرت زاد و عیبت خواهد بود ثانی دوازدهم از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد یا سایر
خصوصیات و جمیع این مراتب واقع شد و گئی که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سالها پیش از ظهور این مرآت مصطفی
شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین جهت دیگر افاده علم مینمایند و ایضا ولا دنا حضرت و اطلاع جمیع کثیر
بر آن ولا دنا با سعادت و دیدن جماعت بسبب آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولا دنا تشریف تا عیبت گیری و بعد از آن
نیز معلوم است در کتب معتبره عاقله و عاقله مدکور است چنانچه بعد از این مدکور خواهد شد انشاء الله و صاحب فضول
مهمه و مطالب السوال و شواهد النبوه و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولا دنا حضرت را با سایر خصوصیات
که شیعیه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولا دنا باء اطهار و آنحضرت معلوم است ولا دنا حضرت نیز معلوم است
و استبعاد بیک مخالفان میکنند از طول عیبت و خفای ولا دنا و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمیکند و امور دیگر نیز همین قاعده
ثابت شده یا شد بحض استبعاد فی انها نمیتوان نمود چنانکه گفتار قدس اشکار معاد می نمودند بحض استبعاد که استخوانهای
پوسیده و خالک شده چگونه زنده میشوند یا آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده در احادیث خاصه و عامه وارد
شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده مثلاً در این امت واقع میشود و از آنجمله حضرت بر هیچچون عیبت نمودن و زنجیر داده
بودند که در این زمان شخصی هم خواهد رسید که در ملک شمارا بر هم زند و عمر و دامت کرده بود که مردان و زنان از آن بیکدیگر جدا
کنند و پدر و حضرت بر هم در پنهان یا مآد او و مقاربت کرد حضرت مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و موسی نیز چون
عیبتان خبر داده بودند که از بنی اسرائیل کسی هم خواهد رسید که سبب هلاکت فرعون یا شد فرعون حکم کرد بکشیدن پسران
بنی اسرائیل و حمل و ولا دنا موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است و بعد از آنکه از فرعون کربحت سلاها و حوالی مصر بود
و فرعون بان سلطنت و استیلا بر مکان و مطلق نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف نیز فاصله بود و یوسف را به شاه
بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی مجتواست ثواب و اعظم کرد با آنکه سالها بر وجود و ز خود و احوال و مطلع نشد پس چه
استبعاد دارد که چون خلفای جور و شنیع بودند که حضرت رسول و ائمه خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد عالم
پراز عدالت خواهد کرد و خلفای جور و سلاطین ظالم را بر طرف خواهد کرد و شیعیه پیوسته با ظلم وجود و ظهور و ادعای کیشند

وادیشان تسبیح را طغای این نور میگردند و لهذا امام علی نقی و امام حسن عسکری زاد در سمن رای مجوس گردانیده بودند و پیوسته
 از محل ولادت آن سرور خبر میگردیدند و در مقام تصدیق آن که هر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده محل مادر
 آنحضرت را مستور گردانیده و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده او را بحفظ و حمایت خود از شترخانان دوزخ
 کرده باشد چنانچه ولادت آن سرور کواثر از امور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان با ثار و اخبار و کاشمش و راجعه
 آنها و ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی که اسماء ایشان معروف است برولادت با سعادت
 آنحضرت مطلع شدند مانند حکیم خاتون و قایم که در سمن رای همسایه ایشان بود و بعد از ولادت ثا و فاضل حضرت امام
 حسن عسکری اجماعت بسیار و بخت آنحضرت رسیدند و معجزاتی که در وقت ولادت آنحضرت و در نوجس خاتون مادر
 آنحضرت ظاهر شد زاده از حد عد و احصاست و در کتاب بخارا انوار و جلال العیون و رسایل دیگر از آن نموده ام و
 اشهر در تاریخ ولادت آنحضرت آنست که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شده و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند
 و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته اند و بنا بر مشهور میان عامه و خاصه وفات حضرت امام حسن عسکری در سال
 دویست و شصت بوده پس سن شریف آنحضرت در وقت امامت بنا بر قول اول تقریباً بیست و پنج سال بود و بنا بر قول دوم چهل
 سال و بنا بر قول سیم دویست و سال و مع ذلک آن معجزات و غرائب خالاک آنحضرت بظهوری آمد و آنحضرت زاد و عید بود
 یکی صغری و دیگری کبری و در عید صغری آنحضرت جمعی از سفر و ثواب داشت که مردم عزایض با ایشان میدادند و دست
 میبردند و جواب بخت شریف آنحضرت بیرون میآمد و خمس و نذرهای که میردند ایشان میگردیدند و بخت حضرت عرض
 میکردند و حضرت میفرمود که بسیار ذات و فقرای شیعیان بر من است و جمیع کثیر هر سال در موضع بود و در وقت و زمان
 سفر معجزات عظیمه ظاهر میشد که مردم بیعت میدادند که ایشان از جانب آنحضرت منصوبند چنانچه مقدمان را می گفتند
 و نام کسی که مال را فرستاده میبردند و آنچه برایشان در راه گذشت بود خبر میدادند و موت و بیماری و وسایل احوال ایشان
 ایشان را میفرمودند و همان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور میآمد و در این عید صغری جماعت بسیار از
 غیر سفر آمدند و آنحضرت رسیدند و مدت این عید تقریباً هفتاد و چهار سال بود و سفر بسیار بود و اما سفرهای
 معروف که همیشه شیعیان ایشان را میباشناختند و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان بن سعید
 امسوی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند
 که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما میگوید و بعد از آنکه او بر حجت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قایم مقام او گردید
 بنصر امام حسن عسکری و بنصر پدرش از جانب حضرت صاحب و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان محمد نامش نوشت که اما
 الله و اما الله و اجمعون سلیم میکنیم امر خدا را و اوصی شده ایم بقضای او و پدر و قویا سلطنت زندگانی کرد و مردم همیشه
 و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را با اولیاء و مؤالی و برادران که پیوسته اهتمام کنند به او در امر ایشان
 و سعی کنند به او در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی حق تعالی روی او را متوجه گردانند و لغزشهای او را
 بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر بنیکو ترا کرامت فرماید و مصیبت او بپوشد و عبادت او را بپوشد
 و مفارقت او را و ما را نیز بوحشت افکند است پس خدا او را شاد گرداند و بازگشت او را بخیرت و از جمله کمال سعادت
 او است که حق تعالی او را از زندگی مثل نور روزی کرده است که با نشین او باشد بعد از او و قایم مقام او باشد با سر او
 و ترجم کند بر او و میگوید الحمد لله که نفوس را ضعیف اند بجان تو و آنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری
 کند و تقویت کند و اطاعت نماید و توفیق دهد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقع و توقع از آنچه مقدسه
 مشتمل بر سفارت و برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور بابا و
 و جریع میگردید و معجزات او ظاهر میشد و کتبها در قفسه تصنیف کرد مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری
 و از حضرت صاحب و از پدر خود شنیده بود و این بابا و پسر او را این کرده است که گفت بخدا سوگند که صاحب الامر
 هر سال در موسم حج در کعبه و مشاعر حاضر میشود و مردم را می بیند و میباشناسد و مردم او را می بیند و میباشناست

و از او پرسیدند که تو صاحب این سر را دیده گفت بل و این ترید یکی در پیچ که بپزد نه های کعبه حبس شده بود در مستحار
 و میگفت خداوند این انتقام بکشد از دشمنان خود و این بابو به و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از علی بن احمد
 که لقی که گفت روزی بخداست محمد بن عثمان رفتیم که بر او سلام کنیم بدیم تخمه در پیش خود گذاشته و نقاشی را
 نشان میدهد که آیات قرآنی بر آن نقش میکنند و اسماء ائمه را بر حواشی آن نقش میکنند بدینکه ایستد من این تخمه چیست
 گفت این را برای قبر خود میسازم که بر روی آن مراد فرزند کند یا بر پشت من در قبر بگذارد که مراد آن تکبر بدهند و بر
 خود را گذارد ام و هر روز داخل قبر خود میشوم و یک جزو قرآن در آن میخوانم و میروم بخوابم و چون فلان روز از فلان ماه
 از فلان سال بشود من از دنیا رحلت خواهم کردم و با این تخمه در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم
 آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سالی که گفته بود بر حمت خدا واصل شد
 و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم دختر او و دیگران نیز بهین طریق روایت کرده اند و روایت کرده اند که
 در سال سیصد و پنجاه و پنج او بر حمت ایزدی واصل شد و چون نزد یک وفات او شد حضرت صاحب الامر او را امر کرد که
 ابو القاسم حسین بن روح را قایم مقام خود کند و جعفر بن محمد بن شیل نهایت اختصاص عجل بن عثمان داشت و اکثر کارها
 حضرت را با او میفرمود و اکثر مردم را که از آن بود که او را نائب خود خواهد کرد جعفر گفت من در وقت احضار و محمد بن
 عثمان بر یالین او نشسته بودم و با او سخن میگفتم و سؤالاتها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود
 پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بن فرموده است که حسین را وصی خود کنیم و او را نائب گردانیم پس من بخواستم
 و دست حسین بن روح را گرفتم و او را بر جای خود نشانیدم و خود رفتم و نزد یک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر و
 خدمت حسین میبود و بجز این اوقات او قیام می نمود و جماعت بسیار از عجل بن شیعری روایت کرده اند که چون نزد یک
 وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و همه گفتند که اگر مراد را بدینا بر نائب و سفارت یا ابو القاسم
 حسین بن روح فوجی است و از جانب حضرت صاحب الامر شده ام که او را نائب کنیم بعد از من در امور خود با و
 رجوع کنند پس جمیع شیعه با و رجوع میکردند و زیاده از بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و جمیع جمیع
 شیعه بود و بخوی نقیبه میگردد که سستی از او خود میدادند و نهایت عجب با و داشتند تا آنکه در ماه
 شعبان سال سیصد و بیست و شش بر نایب هشت او تهاش نمود و با مر حضرت صاحب شیخ جلیل علی بن محمد سمری را
 وصی و قایم مقام خود گردانید و سفارت و نیابت با و متعلق شد و سه سال مر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان
 سال سیصد و بیست و نه بر حمت حق واصل شد و این بنا بر خیر بود که اکثر علما و عجل بن شیعری در این سال بغلام
 بقا ارجح نموده اند و ابتدا عینت کبری شد و آثار امانت ظاهر از منقطع گردید و ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
 و رئیس محمد بن علی بن بابویه را این سال بغلام بقا ارجح نمودند و واحد بن ابیهم گفته است که ما با مشایخ شیعه
 رفتیم محمد بن علی بن محمد سمری چون حاضر شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن ابیهم که با و برقی را که در این ساعت
 بر حمت الهی واصل شد پس مشایخ را رنج آن روز را خواندند بعد از آن بعد از هجده روز یا هجده روز خیر رسید که علی در همان روز
 هجده ساعت بر حمت خدا و فقه بود و حسین بن علی بن بابویه این خبر را همان بخور و ابی کرده است و این بابو به و شیخ طوسی و
 دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب که گفت ما در بغداد بودیم در سالی که سمری بر حمت الهی واصل شد چند روز قبل
 از فوت محمد بن علی بن محمد سمری فرمودی از حضرت صاحب امر آورد که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری
 خدا عظیم کرد اندا جر برادران تو را در مصیبت تو ناشش بفرزد بگو تو اندنیا مفاوت خواهی کرد پس جمع کن کارهای خود را و
 کسی را وصی و قایم مقام خود مگردان بعد از وفات خود که غیبت تا قه واقع شد و بعد از این ظاهر میشوم از برای حدی مکر
 بعد از آن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین
 مملو شود از ستم و جور و بعد از این جمیع از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد هر که دعوی کند که مراد بده است پیش از
 خروج سفیانی و صفیانی او دروغ گو و افراشته است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی اعظم حسن گفته که ظاهر

ششم از فرمان را نوشتم و از نزد او بیرون آمدم چون روز ششم شد بخدا رفت و رفتیم و در حال احضار تاخیر کسی باو گفت
 که وصی تو بعد از تو می خواهد بود گفت خدا را امری و حکمی هست که آنرا عمل خواهد آمد یعنی عقیبت کبری این را گفت و بعد از
 علی ارتحال نمود و مؤلف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند که در عقیبت کبری آنحضرت زادیده اند و از وقت
 نشناختن او و بعد از مفارقت شناختن او پس ممکن است که در این حد بشمارد آن باشد که اگر دعوی کنند که در وقت
 دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند و اگر نای دعوی میباید و دعوی بنایب و سفارت کنند دروغ میگویند و تمام محضر
 که بر دست و زبان سفر جاری شده و زیاده از آنست که این رساله کجا پیش ذکرها داشته باشد و شیخ این باب را میگوید که
 که خبر داد مرا ابوعلی بغدادی که من در بخارا بودم این خبر را شنیده شمس طلائع بن فاذ که در بغداد و بعضی بن روح بدین در راه یک
 شمش که شد من یک شمش یوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و بنزد حسین بردم چون آنها را کشودم از میان آنها اشاره کرد بان
 شمش که خریدم بودم و گفت بردار آن شمش را که عوض کم شده خریدی زیرا که کم شده بهما رسید و دست دراز کرد و شمش کم
 شده را بمن نمود و شناختم و ابوعلی گفت من زنی را در بغداد دیدم که میسر رسید و کل حضرت صاحب کعبت یکی از شیعیان
 او را بحسین بن روح نشان داد از آن آمد بنزد حسین و گفت یکومن چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم حسین گفت آنچه آورده ببین از
 میان دجله تا یکومن که چه چیز آورده پس آن وقت آنچه آورده بود در دجله انداخت و بر کشت بنزد حسین چون داخل شد حسین
 بخادم گفت حق را بیاور چون خادم حق را آورد حسین گفت این حق است که آورده بودی و در این دجله انداختی و در این حق
 یک جنت دست ریخت طلاست و حلقه زرکی که در آن دود آن منصوص است و در حلقه کوچک که دانه دارد و در دوا نکشتر که یکی
 نکشتر عقیق است و دیگری پیروزه پس حق را کشود و آنچه گفته بود در آن حق بود چون زن آن حالت را مشاهده کرد بهشت
 شد و جمیع دیگر از سفر بودند غیر این چهار نفر که بعضی از شیعیان با ایشان رجوع میکردند مانند حکیم خاقان عمی حضرت
 که سابقا مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و ابو شام و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم بن العلاء که مدت آنها با پناشاه بود
 و هفت روز پیش از وفاتش با عاز حضرت صاحب بیتا شد و حضرت خیر و وفات او را باو نوشت و گفت او برای او فرستاد
 در آن روز با عاز و جمیع دیگر بودند که بعضی خود را در آنجا میبردند و بعضی توسط سفرای اربعه عتاب بودند
 و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و روایت کرده اند از زهری که گفت حضرت صاحب را طلب بسیار کردم و قال جز بی صرف
 کردم و با این سخاوت فانی نکردم تا آنکه بخدا رسید محمد بن عثمان عمری که از نوایب حضرت بود و فقه و مدتی خدمت او
 کردم تا آنکه روزی التماس کردم که مرا بخدا حضرت برساند باو چون تضرع بسیار کردم گفت فردا اول روز بیا چون
 بنزد او رفتم دیدم که او ای باد و جوان خوش رو و خوشنوی با او همراه است بسیار تجارت و متاعی را سپین خود دارد پس عرض
 اشاره کرد بان جوان که اینست آنکه میخواهی من بخدا بروم و آنچه خواستم سؤال کردم و جواب فرمود پس بدر خاتمه رسید که
 معترف نبود و اعتنائی بان نداشتیم خواست اخل خانه شود عمری گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخواهی دید چون
 رفتم سؤال کنم گوش نداد و اخل خانه شد و فرمود ملعون است کسی که تاخیر کند نماز مغرب را تا آنکه ستاره در
 آسمان بسیار شود و ملعون است کسی که نماز را مدام از ناخیر کند تا ستاره ها بر طرف شوند یعنی از برای طلب
 فضیلت تاخیر کند و قطب را و ندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مدائن که گفت با رفیق حج رفتم و در وقت
 عرفات نشسته بودیم جوانی نزد یک مانده نشسته بود و از آوی و ردائی پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را بعد از نگاه دنیا
 می رسیدند و فعل زردی در پاداشت و از سفر او ظاهر نبود پس سبیل از ما سؤال کرد و او را زد کردیم نزد بان جوان
 رفت و از سؤال کرد جوان از زمین چیزی برداشت و باو داد سبیل او را دعای بسیار کرد و جوان برخاست از ما غایب
 شد نزد سبیل رفتم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز بود که آنقدر او را دعا کردی بجا نمودی و نزد طلایی که
 مانند یک دانه آنها داشت چون رفتیم به بیت شمس بود رفیق خود گفت که اما ما و مولای ما نزد ما بود و ما نمی
 دانستیم زیرا که با عاز او سبک روزه طلایی شد و در جمیع عرفات کردیم و او را تا فقه و پسیدیم از جماعتی که
 در دوا بود و در اهل مکه و مدینه که این مردی بود که در مدینه است و در مدینه است و در مدینه است و در مدینه است

دو نفر از حسن مشرق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن علی بن ابی طالب در آن حاضر بودم و در آنجا
حضرت صاحب و عنایت حضرت مد کور شد و من استعین می کردم با آن محتاجان در آن حال عوی من حسن داخل
مجلس شد و من با او همان محتاجان را می گفتم که شما بفرزندان من نیز اعتقاد ترا دارید و آن باب تا آنکه حکومت من را دادند
در وقتیکه اهل قم و عاصیه غاصبی شده بودند و هر جا که می رفتند و می گشتند و اطاعت نمی کردند و من لشکری
دادند و بسوی قم فرستادند چون بنا به طرز رسیدم لشکرا رفتم شکاری از پیش من بدو رفت از پی او رفتم و بسیار
دو روز رفتم تا به نهری رسیدم در میان نهر دو آن شدم و هر چند می رفتم و سخت پیشتر می شدم و با این حال سواری پیدا شد
بر اسب شاهی سوار و غلامی خرسبزی بر سر داشت و بغیر چشمهاش در زین آن می نمود و موزه سرخ بر پا داشت من
گفتم ای حسن و مرا می بیند و بگفت نیز یاد نکرد بلکه از روی محقر نام مرا برداشت چرا عیب می کنی و سبک می بینی
ناحیه ما را از او چو حسن مالت را با صاحب و نقاب ملا می پندیدی و من مرد صاحب و قاصد شایع بودم که از چیزی نمی پرسیدم
از سخن او باز می دادم و گفتم می گفتم این چه فرمودی گفت هرگاه برسی یا موضعی که متوجه آن کردی و یا سائلی
بدون مشقت قتال و جدالی داخل شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا می بخشم و پستان گفتم شنیدم و اطاعت
می کنم پس گفت برو و بگو و صلاح و عنایت اسب خود را که در این روزها شده و از نظر من غایب گردیده و ندانم که کجا
رفت و از جانب راست و چپ او را بسینا رطلب کردم و بنام من ترس و وعب من زیاد شد و بگو گفتم بسوی عسکر خود
و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و مکان داشتم که با ایشان کار می خواهم
کرد اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب و بسوی ما می آمد ما با او غاصب می کردیم و
چون توانا می و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر هر چو که خواهی کنی مدتی در
قم ماندیم و اموال بسیار زیاد از آنجا بوقوع داشته جمع کردم پس امری خلیفه بر من و کثرت اموال من حسد بردند و مدت
من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و بگو گفتم بسوی بغداد را و اول بجای خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بجا نشد و برگشتم
و نزد پدرم رفتم و من می آمدند و با بنی خالد بن عثمان عمروی آمد و از هر مردم گذشت و بر روی مسند من نشست و بر پشت
من تکبیر کرد من از این حرکت او بسینا و بخشش مردم و پیوستن مردم می آمدند و می رفتند و دستش بود و حرکت نمی کرد و عت
لسان عیسی من بر او زیاد می شد چون مجلس منقعی شد بنزد من می آمد و گفت میان من و تو سستی هست و بشو گفتم بگو
گفت صاحب سبب اشکب و فخر می گوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه را می دادم و گفتم می شنوم و اطاعت
می کنم و بجان من می دهی و برخواستم و دستش را گرفتم و باند روزی در نزد خود را کشید و خمس هر را تسلیم
کردم و بعضی از اموال را که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن من در امر حضرت صاحب
نگردم پس حسن نا صراحتی که گفت من نیز تا این قصه را از عم خود شنیدم شکایتی از من را نداشت و بقیه مردم امر حضرت را
و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند که علی بن بابویه علیه رضیه بخلت صاحب توست و بحسن بن روح داد و سؤال
کرده بود در آن عرض که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندش را با و عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کنی
از برای تو و خدا ترا در این زودی و فرزندت بگو که روزی خواهد کرد پس در آن روزی از کنیزی حق تعالی او را دو فرزند
داد یکی محمد و دیگری حسن و از محمد قضا سف بسیار ماند که از جمله آنها که با حضرت العقیبه است و از حسن پس بسیار
از محمد ثنی و فضلا بهر رسیدند و محمد فخر می کرد که من بدعای حضرت قائم هم رسیده ام و استادان او را محبت می کردند
و می گفتند که مرا و اوست کسی که بدعای حضرت صاحب هم رسیده باشد چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه رسیدند
صیحه از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت امام حسن عسکری و می خواستم از آنحضرت سؤال کنم که امام بعد از
او کی خواهد بود حضرت پیش از آنکه سؤال کنم فرمود که ای احمد خدای عزوجل از روزیکه آدم را خلق کرده است تا حال زمین را
خالی زحمت نکرد اینده است و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و میراث و دفع کنند
بله ها را از اهل زمین و بسبب او باران را از آسمان بفرستند و بر کفای زمین بیاورند گفتم یا بن رسول الله پس کی خواهد بود

امام و خلیفه بعد از تو حضرت برخواست و داخل خانه شد و بیرون آمد که در دو و شش بود اما تنه ماه شب چهارده و سه
 ساله می نمود و گفت ای احمد اینست امام بعد از من و اگر نه این بود که تو گواهی هستی نزد خدا و جنتهای او این را بتو می نمود
 این فرزند نام و کتبت او موافق نام و کتبت حضرت و رسولت و زمین را بر او عداوت خواهد کرد بعد از آنکه بر او جو
 و ستم شده باشد ای احمد مثل او در این امت مثل خضر و مثل ذوالقرنین است بخدا سوگند که غایب خواهد شد و شهادت
 شد فی کتبنا تا بد از عیب کرد و از اهل الانه شدن و گمراه کرد بدن مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول با ما آمد
 او و توفیق دهد خدا او را که دعا کند برای تجمل فرج او گفتیم ایامی معجزه و علا متی ظاهر می شود که خواطر من مطمئن
 کرد و پس انکود که یعنی آمد و بیعت فصیح عربی گفت منم بقیه خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از بدین
 دیگر طلب خبر مکن احمد گفت که شاد و خوشحال از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدا متعصفت رفتم و گفتم
 یا بن رسول الله عظیم شد سر و دمن با نچه انعام کردی بر من بنان کن که سنت خضر و ذوالقرنین که در آن جنت خواهد
 بود چیست حضرت فرمود که آن سنت طول عین است ای احمد گفتیم یا بن رسول الله عین او بطول خواهد انجامید
 فرمود بل بحق پروردگار من انقدر بطول خواهد انجامید که برگردد از دین اکثر آنها که قایل با ما نیستند و با ما
 نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد و ولایت قرار داده و شایق از او گرفته باشد و در دل او بقل صانع ایمان را
 نوشته باشد و او را مؤید روح ایمان کرده باشد تا ابد و از او و عزیزش خدا است و در از بیست هزار هکتار
 پنهان او و عیبی است از عیبهای او پس بکبر آنچه بتو عطا کردم و در آن روز که کنش کان تابش تا روز قیامت
 در عین و رفیق ناباشی و ایضا از یعقوب بن قیس روایت کرده است که گفت روزی تخلص حضرت عسکری ۳ رفتم
 بروی تختگاهی نشسته بودند و از جانب راستان حجره و در حجره بود نگاه آن او می نمود و گفتم ای سید من کیست صاحب
 امر اما است بعد از تو فرمود پیرده را بر او چون بر داشتیم کودکی بیرون آمد که قامتش پنج شبر بود و تقریباً بیست هشت سال
 یا شش یازده ساله با جبین کشاده و روی سفید و دیدهای درخشان و دستهای قوی و زانوهای پیچیده و بر خدایست
 خالی بود و کاکلی بر سر داشت آمد و بر آن پدر و بر کوه او خود نشست حضرت فرمود اینست امام شما پس آن کودک برخواست
 حضرت فرمود این فرزند کرامی بر تو و اوقه معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد
 پس حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره است داخل شدیم و کردیدم هیچ کس را در حجره ندیدم و ایضا پسند صحیح
 از محمد بن معوی و محمد بن ابوب و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده که همه گفتند که حضرت عسکری ۳ سپر خود حضرت صاحب را
 نمود و نهاد و متر آنحضرت بودیم و چهل نفر بودیم و گفت اینست امام شما بعد از من و خلیفه من و شما اطاعت او میکنند و پیران
 مشوید بعد از من که هلال خواهد شد در دین خود و بعد از این روز او انخواهد بد پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدم
 و بعد از آنکه روزی حضرت عسکری ۳ از دنیا مفارقت نمود و ایضا روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کتاب
 منازعه کرد در باب میراث و خود امام حسن حضرت صاحب از کار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی
 جعفر متحیر و سناکت شد پس حضرت غایب کرد بعد از آن جعفر تحتسب و سپار کرد از بی نهایت آنکه جده مادر امام حسن جنت
 خدا و اصل شد و وصیت کرده بود که او را از خانه دفع کنند چون خواستند و حق کنند جعفر آمد و مانع شد و گفت خانه من است
 در اینجا دفن میکنید حضرت ظاهر شد و فرمود ای جعفر این خانه رست و غایب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی از اسمعیل
 بن علی فویجی روایت کرده است که در خدمت حضرت صاحب در سامره واقع شده رساله و بیست و پنجاه و شش و کتبت او ابو القاسم
 بود و وصیت کرد حضرت رسول که اسم او اسم من است و کتبت او کتبت من است و لقب او مهدیست و او ست حجت و منظر
 و صاحب آثره از اسمعیل گفت من رفتم بخدا امام حسن عسکری ۳ دو مرتبه که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و او نشستم
 در آنحال عقیدت داشتم که اب مصطفی از برای من میجویشان پس مادر حضرت صاحب قدح را آورد و بیست آنحضرت داد چون
 خواست میاشامدم دست مبارکش را زبهر قدح برداشته و از آنجا پیش رویم و از دست گذار شد و عقیدت داشت داخل این
 خانه شود و کودکی که در سجده است نیز دمن میا و عقیدت گفت چون داخل خانه شدم دیدم که کودکی در سجده است و آنکشیهای

ستیانه را هسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم تراز را سبک کرد و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتیم سید من
 شما را امر میکنم که بنزد او میاید پس ما در حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت نهاد و چون داخل شد برید و خود
 سلام کرد آن طفل نیز گوار رنگش درخشان بود و موهایش پیچیده بود و دندانهایش کشاده بود و چون نظر حضرت بر او
 افتاد کرکیت و گفت ای سید اهل بیت خود را بمن ده که من بسوی پروردگار خود میروم آن طفل قدح آب مصطکی را برداشت
 و لبهای خود را بر لبهای حرکت داد و آب را سید نیز گوار خود داد و چون آب را بپاشا میدفروود که مگر برای نماز مهیا کرد
 پس دستمالی در دامن حضرت نهادند و حضرت صاحب انحضرت را وضو داد و سرپای انحضرت را مسح کرد پس حضرت
 صاحب گفت ای فرزندان من ای قوی صاحب الزمان و قوی مهدی و قوی خدای در زمین و تو فرزند منی و وصی من و از
 من متولد شدی و تویی محمد و پسر حسن و تو فرزند حضرت رسولی و تو خاتم امامان طاهری و پاکیزه و رسول خدا بشارت
 داد بتو امت را و نام و کنیت را بیان کرد و این عهد بیست از پدر و پدر از من که بمن رسیده است و در انصاعت انحضرت
 بر باض جبت انقال نمود و محمد بن عثمان عمری روایت کرده است که چون آقای ما حضرت صاحب متولد شد حضرت
 امام حسن عسکری پدرم را طلبید و گفت که هزار رطل که قریب هزار من باشد نان و ده هزار رطل گوشت نصیقت کنند
 بر بنی هاشم و غیر ایشان و کوسفند بسیاری بپسارای عقیقه بکشند و بنیم و ما و یه کنیزان حضرت عسکری روایت
 کرده اند که چون حضرت قائم متولد شد پدر و مادر او نشست و انکشتان شهادت بسوی آسمان بلند کرد و عطسه کرد و
 گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس گفت کجاست که ندانم انکشتان کجاست خدا بر طرف خواهد کرد ما را و حضرت
 سخن گفتن بد همد خدا شکی نخواهد بود و ایضا بنیم روایت کرده که یکشب بعد از ولادت انحضرت بخدا و رقم و عطسه
 کردم فرمود بر حمت الله من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی بشارت دهم ترا و عطسه کنی من فرمود اما شایسته ترک
 ناسه روز و ابو علی خبر دانی از جابر حضرت عسکری روایت کرده است که چون حضرت قائم متولد شد قوری دیدم که از
 انحضرت ساطع کرد بد و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید دیدم از آسمان نری آمدند و بالهای خود را بر سر
 و رو و صا بر بدن مبارک انحضرت میمالیدند و بر او میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت عسکری عرض کردم
 خندید و فرمود اینها ملائکه آسمانند فرود آمده اند که بتبرکات خود بنمایند با حضرت و اینها یاوران و خواهند بود در قیامت
 که خروج کنند و در پیشگاه فرزند گوار شیخ محمد بن بابویه فی و شیخ طوسی در کتابهای عیث بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن
 سلیمان بوده فرمود که از فرزند ابوباقا بنضاری بود و از شیعیان خاص امام علی علیه السلام و امام حسن عسکری و هسبانی
 ایشان بود در سرزمین رای گفت روزی که فورخادم حضرت امام علی بنی بزرگ من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت انحضرت
 رفتم و بنشستم فرمود که تو از فرزندان انضاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت
 رسول تا حال و پو سنه محل اعتماد ما بوده اید و من اختیار میکنم ترا و مشرف میکردم بفضیلتی که بسبب ان بر شیعیان سبقت
 گیری بر ولایت ما ترا و از اینها مطلع میکردم و خبر بدی نگیری میفرستم پس نامه را کینه نوشتند بحضرت و لغت فرنگی
 و مهر شهر بن خود را بر آن زدند و کسبه و زنی آوردند که در آن دو بیت و بیست اشرفی بود و فرمودند که بکیر این نامه و روز را
 و متوجه بغداد شود و چاشت فلان روز بر سر حجر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسیدن جمعی از کثیر از ازان
 کشتیها خواهی دید و جمعی از مشربان از وکیلان امرای بنی عباس و قبلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند
 شد پس از دور نظر کن میرده فروشی که عمر بن یزید نام دارد در تمام روز قاهنگای که از برای مشربان ظاهر سازد کثیر را
 که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و طاهر چرخیده پوشیده است و با او مانع خواهد نمود
 ان کثیر از نظر کردن مشربان و دست که از انکشتن ایشان را و خواهی شنیدی که از پس پرده صدای رومی را و ظاهر میشود
 پس بدان که بزبان رومی میگوید وای پرده عظم دریده شد پس یکی از مشربان خواهد گفت که من بسید اشرفی میبدم هم
 بقیعت این کثیر و صفت و مرزا غیب زکره اند پس ان کثیر بلفظ عربی بان شخص خواهد گفت که اگر بنی سلیمان بن داود ظاهر
 شوی و یا دشااهی او را بانی من تو غیب خواهی کرد مال خود را ضایع میکنی و بقیعت من مده پس ان برده فروش کوبد منی برای

[illegible]

قلک نامت و عفو و زود کانون سپهر مستعل میشد و سر نایه صبر و قرار و تاید فنا میداد تا بحد بکفورد و استقامت
 بر من حرام شد و هر روز چهره کا می میشد و بدن میکا میداد و آثار عشق نهانی در میر و ظاهر میگردید پس در شهرها طبع
 غما و کماله کلام برای مخاطب من حاضر کرد و از دایه در من از او سوال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون از راه حج در
 من مابوس کرد بدو روی من گفت ای نور چشم ایاد و خاطر من هیچ از دوی در دنیا هست که برای تو بجا آورم گفت آنچه من
 دوهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنج و از او از اسپران مسلمانان که در زندان تواند وضع غمائی و بندها و
 زنجیرها را از ایشان بکشائی و ایشان را از او بکشی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش من غاصب نباشد پس چون چنین کرد اندک
 صحتی از خود ظاهر ساخت و اندک طعامی تناول نمود پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسپران مسلمانان را از زنجیر و کوا داشت
 پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالم باقی فاطمه علیها السلام و حضرت مریم علیها السلام را که در کینه و حویا
 هبشت در خدمت آنحضرت میباشند پس مریم من گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر و شوهر داشت امام حسن عسکری
 پس من بدان منباز و کنش را و بچشم و کریم و شکایت کردم که حضرت امام حسن من جفا میکند و از دین من بایع نماید
 پس آنحضرت فرمود که فرزندان من چگونه بدین تو بسیار بد و حال آنکه بخدا شکر می و روی و بر مذهب ترسانائی و ایست
 خواهرم مریم دختر عمران بزرگوار پیجو بدایسوی خدا از دین تو اگر میل داری که خدا و مسیح و سر من از تو خوشنود گردند
 و حضرت امام حسن عسکری بدین تو بسیار بد پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه
 طبعه تلقظ نمود حضرت سید و نساء مرا بسپار خود و حسینا بنید و دل داری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندانم
 باش که من از ابسوی تو میفرستم پس بدار شد و آن دو کلمه طبعه را بر زبان میزدند و آنظار ملاقات کرامی آنحضرت
 میبرد چون شب آمده دوامد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید که من بدوست من بعد از آنکه
 دلم را اسپر حجت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود منرا چنین جفا دادی فرمود که در آمدن من نزد تو نبود مگر
 برای آنکه مشرک بودی و اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواه بود تا از من آن که حق تعالی ما و تو را بظاهر
 میباید بگو برساند و این هجران را بوصول میل کرد تا اندیش از آن شب تا حال یکشب نکند نشسته است که در ده هجران مرا
 بشربت وصال و از فقر ما بد بشیرین سلیمان گفت که چگونه در میان اسپران افتادی گفت منرا خبر داد حضرت امام حسن
 عسکری در شبی از شبها که در فلان روز عید لشکر و عینک مسلمانان خواهد فرستاد پس از عقیبا ایشان خواهد
 رفت تو خود زاد در میان کنیزان و خدمتگاه و آن بدندان بهائی که ترا نشناختند و از بی جاد خود روانه شو و از فلان راه
 برو چنانی کردم طبعه لشکر مسلمانان بیا بخورد و دوام و اسپر کردند و آخر کار من از بود که دیدی و تا حال کسی
 بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه روم و مرد پیری که در غنیمت من محضه او افتاد من سوال کرد که من
 نوحس نام دارم گفت این نام کنیزانست بشیر گفت این محب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت که بل
 از بسیاری حجت که جلد من داشت و میخواست که مرا بر باد گرفته و از آب حنظل در دوزخ منجمی و از زبان عربی و فرنگی هر دو
 میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی من می آموخت تا اینکه زبان من لغت جاری شد بشیر گوید که
 چون او را بستر من رای بردم و بخدمت امام علی بن ارساتیدم حضرت بکثیر از خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی تو را
 عزت دین اسلام و مددک دین رضای و شرف و بزرگواری بخشید و اهل بیت او را و گفت چگونه وصف کن برای تو ای فرزندان رسول
 خدا چنانچه که تو بهر میبانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا از حاجی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار شرفی تو
 بدهم یا تو را ایشان ده بشیر ابداً گفت بلکه بشارت بشیر بدار میخواهم و حال میخواهم حضرت فرمود که بشارت را ترا
 بفرزند که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و تو بمن را بر او عمل و داد کند بعد از آنکه بر او ظاهر وجود شده باشد گفت این
 فرزندان من بجا خواهد آمد فرمود که از آن کسی که حضرت رسالت پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت
 مسیح و معنی او را بقتل که در آوردند گفت بعد از فرزند تو امام حسن حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که مگر از آن
 شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی که نشسته است که او بدین من تباد پس حضرت کا فور خادم طلبید و فرمود

که برو خواهر حکیم خواتون را طلب کن چون حکیم را اهل شد حضرت فرمود که این کتبی است که میبکشی بکیم خواتون او را
 در برکت و بسبب نوازشش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که این خبر رسول خدا میرود از خانه خود و واجبات و ستندها را باو
 بیا تو که از حضرت امام حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان است و مشایخ عظام ذوی الاحرام محمد بن یعقوب
 کلینی و محمد بن بابویه و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از حد ثانی عالیشان بستند های معصوم را بستند
 از حکیم خواتون که روزی حضرت امام حسن عسکری بخانه من تشریف آوردند و نگاه شدی بنحیث خواتون کردند پس عرض کرد
 که اگر شما را خواهش و هست بخد مت شما بفرستم حضرت فرمود که ای عیبه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که در این روزی خدا
 از او فرزند بر گزید و روزی که عالم را بر از عدالت کند بعد از آنکه بر از جور و ستم شده باشد گفتیم که پس بفرستم بنزد
 شما فرمود که از پدر و زکوارم بخصت بطلب دایم باب حکیم خواتون کوید که جامهای خود را بپوشیدم و بختا نه برادرم اما
 علی نفی رفتم و چون سلام کردم و نشستیم بی آنکه من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز و ابدا فرمود و گفت ای حکیم زوجه بنیست
 برای فرزندم گفتیم ایستادن از برای همین مطلب بخد مت تو آمده بودم که در این مرکز رخصت بکیم فرمود که ای زکوار
 صاحب برکت خدا میخواست که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بفرقه عظیمی از خبر و سعادت بتو که امت فرما بدک ترا واسطه
 چنین امری کرد این حکیم خواتون گفت بزودی بخانه خود بر کشم و زفافان معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع
 ساختم و بعد از چند روز آن سعدا کبریا با آن زهره منظر بخانه خود رسید انور یعنی والد مطهر و بودم و بعد از چند روز آن
 مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری و امامت جانشین او که بدرین بوسه
 بغداد مقرر شده زمان پدر بخد متان امام البشیر میر رسید پس روزی زوجه خواتون آمد و گفت ای خواتون من یاد دارم تا
 گفتن از پادشاه بیرون گتم تو خواتون و صاحب من و هرگز نکرارم که تو گفتن از برای من بکشی و مرا خد مت کن بلکه من تو را
 خدمت میکنم و منت بردیده خود منم چون حضرت امام این سخن را از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عیبه پس
 در خدمت آنحضرت نشستیم تا وقت غروب افتاب پس صدارم بکیم خود که بیا و جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عیبه
 امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی نزد خدا که حق تعالی باو زنده میگرداند و من را بعلم و ایمان
 و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشبوع کفر و ضلالت گفتن از کی هم میرسد ای سید من از فرزند من در زوجه هیچ اثر
 حمل نمی یابم فرمود که از جنس هم میرسد نه از پدری پس جنس و شکم و پشت زوجه را ملاحظه کردم هیچ گونه اثری نیافتم
 پس بر کشتم و عرض کردم حضرت نسبت فرمود گفت چون صبح میشود اثر حمل را و ظاهر خواهد شد و مثل و مثل مادر موی
 که تا هنگام و لا در هیچ تغییر چه را و ظاهر نشد و احدی بر احوال او مطلع نگردد بدینرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکا
 برای طلب حضرت موسی و خاله این فرزند نیز شبیه است بحال موسی و در روزی که پسران حضرت فرمود که حمل ما او صبا
 بچهره از شکم منبیا شد و پهلوی منبیا شد و از ورم بیرون نمی آیم بلکه از آن مادران فرود می آیم زیرا که ما نود های حق
 ایم و چو نه و کشف است و از مادر و گردانیده است حکیم گفت که بنزد زوجه من و این احوال را با و گفتن گفت خواتون
 هیچ اثری در خود نمی بینم پس شب ذرا تماشا ماندم و اظهار کردم و نزد یک زوجه خواهم بود و در هر ساعته خبر از او میگویم
 او حال خود خواهد دید بود و هر ساعت خبر تم زیاد می شد و در این شب پیش از شبهای دیگر بنماز قیام برخاستم و نماز
 شب را کردم و چون بنماز و ترو سپیدم زوجه از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح
 کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دم شکی بدیدم از او عده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن
 از حجره خود صدا زدند که مشک من که وفتش و سپیده است پس در این حال در توجس اضطراری مشایخ اهل کرم پس او را
 در بر گرفته و نام الهی را خواندم حضرت را و از دادند که سوخته اما از لثه القدر را بر او بخوان پس از او پرسید
 که چه حال داری گفت ظاهر شد از آنچه مولا بهم فرموده پس چون من شروع کردم بخواندن سوره ها تا التلا شنبدم که آن طفل
 در شکم با من همراهی میکرد برخواندن و بومن سلام کردم من تر سپیدم پس حضرت صدا زدند که تعجب کن از قدرت الهی
 که خوردن ما را بجهت گویا میگرداند و مادر و پدری بخت خود ساختند است در زمین پس چون سخن امام تمام شد زوجه

از دیده من غایب شد کویا پرده میان من و او خایل کرد بدین دین و بدم بسوی امام حسن فریاد گنان حضرت فرمود که پر کرد
ای عجز او را در جای خود خواهی دید چون بر کشتم پرده کشوده شد و در زجس نوری مشاهد کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت
صاحب الامر را دیدم که دو بقیله سید را افتاده برانوها و انگشتان ستایر را بسوی آسمان بلند کرده و میگوید ایشا ان الله
الا الله وان جلی رسول الله وان ابی امیر المؤمنین ولی الله پس بچک ما ما ترا شمره تا بخودش رسید و فرمود اللهم انجرب
وعدی و اتیمی امری و ثبت و طابی و املک و الا رضى عذرا و قسطا یعنی خداوند و عده نصرت که بمن فرموده و فان و
استیلا و انتقام را از دشمنان ثابت گردان و بر کن زمین را بسبب من از عدل و داد پس حضرت امام حسن مرا و از داد که
ای عمه فرزندانم را بر گیر و بسوی من بیا و چون بر گرفتم او را خسته کرده و ناف بریده و پا کنه یافته و بر زوایع و اسعش پوشیده
بود که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضحل شد و بخو کرد دیده بدی رستی که باطل مضحل
شدنی است و ثبات و بقا نمیدارد پس حکمی گفت که چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر و زکواش بر دم نظرش بر دید
افتاد سلام کرد پس حضرت او را در بر گرفت و زبان مبارک بر هردو دیده اش مالید و بر دهان و هردو گوشش زبان کرد
و بر کف دست چپا و انشا بنید و دست مطهر بر سر انسر و مالید و گفت بفرزند سخن بگو بقدر الهی پس حضرت حیات
استغاده فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و زبانی من علی الله بن استغفوا فی الارض و یجعلهم ائمه و یجعلهم الابرار
و نمکن لهم فی الارض و نوری فرعون و هانمان و جنودهما منهم ما کانا یخجلون و انی ایزکرهم موافق احادیث معتبره در
شان انحضرت و ایاء یزکوا و افاضل شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست که من گدایم بر جماعتی که ایشانرا استمکان
ضعیف گردانیده اند و زمین و بکر را بنیم ایشانرا پیشوایان دین و بکر را بنیم ایشانرا و ابرارین زمین و تمکین و استیلا
بخشیم ایشانرا و زمین و بنمایم بفرعون و هانمان یعنی ابوبکر و عمر و لشکرهای ایشانرا و ان اما مان انچه را احد و دیگر
بر کشتم بزرگوار حدیث حضرت صاحب علیان و حضرت و هانمان و حضرت و جمیع اما مان فرستاد تا پدر و زکوا
خود پس در این حال مرغان بسیار بنزد یک سر انحضرت پیدا شدند و یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و بنیکو
خافظت نما و هرگز تو دیگر نبیند ما بنیا و و مرغ انحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عفت او
پرواز کرد تا امام حسن فرمود که سپردم ترا باینکه که ما در موشی با و سپردم موسی را پس زجس خواتون گریان شد حضرت فرمود
ساکت شو که بشیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی و را بسوی تو بر میگردد اند ما مانند حضرت موسی که همادش بر گرد
چنانکه حق تعالی فرموده است که پس بر گردانیدم موسی را بمادش تا دیده مادرش با و روشن کرد پس حکمی بر سبک این
چهره بود که صاحب را با و سپرد بد حضرت گفت که این روح القدس است که موکل است بائمه ایشانرا و موقوف میگردد انداز
جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشانرا بعلم زینب هدیه حکمی گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت انحضرت رفتم
چون داخل خانه شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ایستد من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود
که او را دیغیران و اوصیان ایشان هرگاه امام یا باشند بخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و بکاه ایشان مانند بکاه
دیگرانست و ایشانرا رشکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیخواری ملائکه
فرمان ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکمی فرمود که هر چهل روز یک مرتبه بخندم و میر سپیدم
زمان حضرت امام حسن تا آنکه چند روزی قبل از وفات انحضرت او را ملازمت کردم بصورت مردی کامل و او را نشناختم
بفرزند بزراد خود گفتم که این مرد کیست که مرا بمهرمائی که نزد نبشتم فرمود که این فرزند زجس است و خدیفه منست بعد از
من و عقیب من از میان شما میروم باید مثل او را قبول کنی و اسرار و اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری
بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر را در صبح بنام ملازمت بتمام و از هر چه سوال تمام مرا خبر میدهد
و گاه هست که میخواهم سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن عبد الله مطهری رواست کرده است که بعد از
وفات حضرت عسکری رفتم بخدمت حکمی خواتون و سوال کردم از محبت و امام زمان و خبر دادم او را از خبری که سر دم را
عارض شده است گفت چون شنیدم گفت ای محمد خدا من را خالی نمیکند از از محبتی که با نااطاق است و علائمه دعای امامت میکند

و یا خاموش است و تقیّه میکند و بعد از امام حسن و امام حسین امامت دود و برادر و غنی باشد و این فضیلتی است که حق احسن بر
 برسانیده داده است و خدا فرزندان حسن را زبانی داد و بر فرزندانش و ایشانش را مخصوص کرد ایند با امامت چنانچه فرزند
 هر دو را زبانی داد و بر فرزندانش موسی و مخصوص کرد ایند ایشانش را از پیغمبری و وصایت هر چند موسی بهتر بود از هر دو و حجت بود
 بر او و فرزندانش هر چند همیشه فضیلت دارند بر فرزندانش موسی تا روز قیامت و با چاراست این امت را از حیرتی که بشکافتند
 اهل بطلان و خالص کردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجت نمایند بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات
 عسکری خواهد بود گفتیم ای خواندگار! از امام حسن عسکری فرزند زنی مانده تقسیم کرد و گفت هرگاه فرزند مانده باشد
 پس کی حجت خدا خواهد بود بعد از او من گفتم بنوک بعد از حسن امامت دود و برادر نخواهد بود گفتیم ای سید من مرا خبر ده
 که ولادت آنحضرت و غیبش و چگونه بود حکیم خواند قصه ولادت را بخوبی که در حدیث گذشت مدکور شد بیان فرمود و در
 روایت دیگر وارد شده است که حکیم خواند گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب مشقای لقای آنحضرت شد
 و در نیم بخت حضرت امام حسن و پر سیدم که موی من کجاست فرمود که سپردم او را بآن کس که از ما و تو با و احق و اولی بود چون
 روز هفتم شود بیاید و من بعد از آن روز هفتم که وارد دیدم بر سر که وارد دیدم موی خود را دیدم چون ماه شب چهارده بود
 بروی من میخندید و تقسیم میفرمود پس حضرت را و از دادند که فرزند مرا بیا و چون بخندیدم بر دم زبان زد در دهان
 کرد ایند و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب شهادت من فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سائر ائمه فرستاد
 و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبرانش فرستاده
 پس ایند کرد و صحیفه ام در زبان سرزانی خواند و کتاب در پس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحیفه برهم و تورات و
 و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن مجید همه را خواند پس قصهای پیغمبر را یاد کرد پس حضرت امام حسن عسکری فرمود که چون
 حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود و ملک فرستاد که او را بر دهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی با خطاب
 نمود که مرجع ای بنده من که تو اخلق کرده ام برای باری دین خود و اظها را سر شریعت خود و قوی هدايت یافته بندهکان من
 قسم بذات مقدس خود میخورم که با طاعت تو ثواب میدهد و بنا فرمائی تو عقاب میکند مردم را و بسبب شفاعت و هدايت
 تو بندهکان را از امرم و مخالفت قوا ایشانش را عذاب میکند ای دو ملک بر گردانید و را بسوی پدرش و از جانب من و از اسلام
 برسانید و بنوکید که او در پناه و حفظ من است و را از شر دشمنان حراست و محافظت میکنم تا هنگامیکه او را ظالمین
 و حق را با و بر پا دارم و باطل را با و سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال جنود حضرت
 عسکری و بعد از وفات آنحضرت از ابد و اند و معجزات او مشاهده نموده اند از آنچه مشیخ جلیل تقدیر با بویه فی
 روایت کرده است از ابوالدیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری را میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها میبرد
 پس روزی در بیماری که در آن مرض بجام بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمدا این و فرمودند که بعد از
 پانزده روز از داخل ساروه خواهی شد و صدای شبون از خانه من خواهی شنید و مرا در آنوقت غسل دهند ابوالدیان گفت
 که ای سید هرگاه این واقعهها بگذرد و ده سال مرا مات با کسب فرمود که هر جواب نامهای مرا از تو طلب کند و اما من بعد
 از من گفتم دیگر علامتی بفرما گفت هر که بر من نماز کند و یا نشیند من گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید و همیان چه چیز است
 او امام شماست و ما به حضرت مانع شد مرا که پرسیدم که کدام همیانی پس بیرون آمدم و نامها را با اهل مدین رسانیدم و جوابها
 که بر گشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل ساروه شدم و صدای شبون از منزل من و از امام مطهر بلند شد
 بود چون بدو خانه آمدم جعفر کذا برادر پدرم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت و وفات برادر
 و طعنت با امامت خود میکنند پس من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق که اهل بیت
 امامت دارند چرا که پیشروا پیشوا حتم که شراب میخورد و قمار میبازد و طینور و منواعت پس پیش و فقه و تعزیت و طعنت گفتم
 و هیچ سوال از من نکرد در این حال عقیدت خودم بیرون آمدم و معجزه خطاب کرد که ای سید مرا در تورا گفت کرده اند بیاید و برانما زن
 جعفر بخواند و شیعیان با او همراه شدند و چون بصبحی خانه رسیدم که حضرت امام حسن عسکری را گفت کرده بروی بخش

کذا شنیدم پس جعفر پیش ایستاد که بر پدر اظهر خود نماز کند و چون خواست که تکیه بر کوبید مطلقا کند کم کون بچیده مو کشا
دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و زای جعفر را کشید و گفت ای پسر ما ایست که من سزاوارتم نماز بر پدر خود نماز تو پس جعفر
عقب ایستاد و دو تکبیر متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی حضرت امام علی
نقیه کرد و متوجه من کردید و فرمود که ای بصری باده جواب تمامها را که یافتی است پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که در
نشان از آنها که حضرت امام حسن فرموده بود ظاهر شد و این علامت مانده است و بیرون آمدن پس حاجو و شا جعفر گفت
برای آنکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که کی بود این طفل جعفر گفت و الله هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم پس را و احوال
جامعته از اهل قم آمدند و سوال کردند از احوال حضرت امام حسن و چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امام
با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس توبه یک رفتند و تعزیت دادند و گفتند با ما ما مشرومانی چند هست
بگو که نامها از چه جماعت است و ما لها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر بخواند و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند
و احوال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب و گفت با شما نامه فانی شخصی و فلان و فلان هست و همیانی هست که در
این هنر را شرفی است و در آن میان ده اشرفی هست که طالع دار و کوش کرده اند انجاعت نامها و ما لها را تسلیم خادم کردند
گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و ما لها را بگیری و امام زمانند و مرا در حضرت امام حسن همین همیان بود پس
جعفر کتاب رفت بفرموده معتمد خلیفه بناحق از زمان بود این وقایع را نقل کرد و او خدا منکا و آن خود را فرستاد که صیقل کثیر
امام حسن را گرفتند که آن طفل را بمانند و وانکا کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت من حلی دارم از آن حضرت باین سبب
او را باین ابی لشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود او را بکشند بناگاه عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه سر و دست
از سجده و بصره خروج کرد و ایشان بحال خود در ماندند و کثیر از خانه قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی بر او ایستاد بگو
از مشفق روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا یاد و نفر دیگر طلب خود و مرا کرد که هر یک را و انسب بخود برداریم
و یکبار اسوار شویم و دیگر را بجهنم بکشیم و سبکبار و تجلیل برویم پس امر و خانه حضرت امام حسن را بمانند و داد و گفت بدو
خلقه میرسد غلام سباهی را از در نشسته است پس داخل خانه شوی و هر که را در خانه بباید سرش را برای من بیاورد
چون خانه حضرت رسیدیم در دود هلیه خانه غلام سباهی نشسته بود و بند زبانه در دست داشت و میبافت پس رسید
که در این خانه هست گفت صاحبش هیچ گونه ملتفت نشد باینجا و ما او را نکرده چون داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه
دیدیم و در مقابل پرده مشاهد کردیم که هرگز از آن هلیه ندیده بودیم که کوبا احوال از دست کارگر بیرون آمده است و در
خانه هیچ کس نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که کوبا در آن ایستاده و در میان آن حجره ایستاده و در رفته های حجره
حصیری بر روی آب کشیده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است بکوتری مردم بحسب هیت و مشغول نماز است
و هیچ کس بخانه الفات نمیرسد و احد بن عبدالله یاد حجره گذار است که داخل شود در میان بغرق شد و اضطراب بسیار کرد
تا من دست دراز کردم و او را بر زانو بردم و بهوش شد و بعد از ساعتی هوش آمد پس رفیق بگرا واده کرد که داخل شود و
حال او بدین منوال گذشت پس من متعجب ماندم و زبان بعد خواهی کشودم و گفتم معذرت بطلبم از خدا و از توای مقرب رکه
خدا و الله که ندانستم که نزدیکی بیایم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس هیچ وجه متوجه
گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را الهی عظیم در دل بهم رسید و بر کشیم و معضدا نظار ما میکشید و پدر را ناانگشت
کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را بترد او بر ندیس در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را نقل کردیم پس رسید
که پیش از من یاد دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این
واقع را بدیگری نقل کرده اند هرگز از من و ما این حکایت را نقل نخواهیم بکنیم مگر بعد از مردن او و بعد از تصویب
کلیه و اینست که ده است از یکی از لشکران خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه بفرزنی را میامد و در ظاهر
حضرت امام حسن عسکری را شکست بعد از وفات آنحضرت پس حضرت صاحب الامر از خانه بیرون آمد و تبریزی در دست داشت
و سیماء گفت که چه میکنی در خانه من سیماء بر خود بلرزد و گفت جعفر کتاب میگفت که از پدر فرزند میماند است که خانه

لذت داشت تا بر میگردیدیم از خانه بیرون آمدیم علی بن قیس را وی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمدن از پیشانی
 او حکایتی کرد آن شخص نقل کرد یا ایها الناس است گفت کی تو اخیر را دگفتی یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر و ظالمی نمی ماند
 شیخ این باب بود بکران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری بود معین بن عبد الله را
 که از ثقات است با خود برد بخندست حضرت که از آن مسئله چندان میخواست که سوال کند سعد بن عبد الله گفت که چون بود
 دولت سرای حضرت رسیدم احمد و خنک دخول از رای خود و من طلبیدم و داخل شدیم احمد یا خود همبانی داشت که
 در میان بناینها کرده بود و در آن همبان صد و شصت کسب از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخندست
 حضرت فرستاده بودند چون بسعادت ملازمت رسیدیم در دامن حضرت طفلی نشسته بود ما تند مشری در کمال حسن
 و جمال و در سرش و کاکل بود و نزد حضرت کوئی از طلا بود شکل نازک و تنگینهای زیبا و جواهر کز اینها مرصع کرده بودند
 و یکی از کاکل بر بصره هدیه بود و از حضرت فرستاده بود و در دست حضرت فامه بود و ککایت میفرمود و چون از طفل مانع می
 شد آن کوی دایمی را داشت که طفل از پی ن میرفت و خود ککایت میفرمود چون احمد همبانی را اکشود و نزد حضرت گذشت
 حضرت با او بیعت فرمود که اینها هدایا و تحفه های شیعیان است بکشا و متصرف شو آن طفل یعنی حضرت صاحب گفت ای وکلای
 من یا جابر است که من دست ظاهر خود را در نزد کم بسوی مالهای حرام پس حضرت عسکری فرمود که ای پسر اسحق بیرون و آنچه
 در همبانی است تا حضرت صاحب حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کسب را بیرون آورد حضرت فرمود که این از فلان
 است که در فلان محله قم نشسته است و شصت و دوازده در این کسب است چهل و پنج اشرفی از قیمت ملک کسب که از پدر و مادر
 رسیده بود و فروخته است و چهارده اشرفی قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سردینا را است حضرت امام
 حسن فرمود که راست گفتی بفرزند بگو چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست
 لبیکوری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخ فلان نفس است و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقرر شده ناقص هست
 که یکدینار و نیم است و حرام در این کسب همین دو دینار است و وجه هر قشایش که صاحبش در فلان سال و فلان ماه او را
 نزد خود داشته که از همسانیکاش بود مقدار یکمن و نیم و دینار بود و مدتی بر این گذشت و زدن او را بود و امروز چون گفت
 که از آن زد برد قصد نقش نکرد و تاوان از او گرفت و دینارانی که زد زده بود دینار و وزن داد که او را یافتند
 و فروخت و این دو دینار از قیمت آن جامه است حرام است چون کسب را اکشود و دینار و دینار علما آنها که حضرت صاحب
 اکامه فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس حتره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب فرمود که مال فلان
 است که در فلان محله قم میباشد و پنجاه اشرفی در این حتره است و ما دست بر این دینار نمیکنیم و رسید که چرا فرمود که
 این اشرفیها قیمت کند مینای و و برزگرافش مشرب بود و حصه خود را زیاده کمال کرد و گرفت و ممال نهاد از آن
 میناست حضرت امام حسن عسکری فرمود که راست گفتی بفرزند پس با احمد گفت که این کسبها را بر دار و وصیت کن
 که بعد از من بر ما نماند که ما می خواهیم و اینها حرام است تا آنکه همه را با این بخویم فرمود و چون سعد بن عبد الله خوا
 که مسائیل خود را بر سر حضرت عسکری فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بخبر صاحب کرد پس جمیع
 مسائل مشکله را بر سرید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سوالها که از خاطرش محو شده بود حضرت از باب اعجاز
 بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولا نیست و در سار کتب یاد نموده ام و کلینی و ابن بابویه و بکران روایت
 کرده اند بسنده های معتبر از غایم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب خود در شهر کتیم بودیم از بلاد دهند و چهل نفر بودیم
 و در دست راست پادشاه آن ملک بر کسبهای نشینیم و همه تورت و انجیل و زبور و صحف بر هم را خوانده بودیم و حکم
 میکردیم میان مردم و ایشان را تا ما میکردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را در حلال و حرام ایشان و همه مردم
 رجوع بما میکردند پادشاه و غیر او و وزی نام حضرت رسول را مذکور ساختیم و گفتیم ان پیغمبری که در کتابها نام
 او مذکور است ما را بر ما غنی است و او احبست بر ما که تقصیر کنیم احوال و از او ایثار و او بر ما پس وای همه بر این قرار
 گرفت که من بیرون هم و از برای ایشان احوال حضرت را تحسین نمایم پس بیرون آمدم و ممال بسیار با خود داشتم پس دوازده

گاه که چند م تا بر دیان کابل رسیدم حاجتی از نوکان بر خوردند و زخم بسبب لاری من زدند و اموال مرا گرفتند و کما علی بن
بر احوال من مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آنوقت خلایق من مجلسی برای من بود و چون سخن با او رسید که از برای طلب
دینی حق از هند بپردازد آمده ام و اجرت قاری می آموختم و من ملاحظه و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا مجلس خود
طلبید و فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند گفتیم من از شهر خود بیرون آمده ام که طلب نمایم و نجستس کنم بغیر
که قام او وصفا و زاد و کتب خود خوانده ام که گفتند تمام او چیست گفتند گفتند ان پیغمبر ما است که قوا و اطلب همتانی
حق شرایع دین آنحضرت را از ایشان پرسیدیم بپایان کردند بایشان گفتیم میبایست که گفتد پیغمبر است اما میباید آنکه که شما را بگوید
آنست که من او را طلب میکنم یا نه بگوید او در کجا میباشد تا بر من بیاید او سوالاتی که از او علامت و دلالتی که نزد من است
و در کتب خوانده ام اگر آن باشد که من طلب میکنم بپایان بیاورم یا و گفتند و از دین بگویند است گفت و وصی و خلیفه او کس است
گفتند یا بگو بگو گفت نامش را بگو بپایان کس است و سئو گفتند نامش عبد الله پسر عثمان آنست و نسب او از القریش گفت کردند گفتیم
نسب پیغمبر خود را بپایان کنید گفتند گفتیم ان پیغمبر نیست که من طلب و میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او برادر او است
و در دین و پیغمبر او است در نسب و شوهر و خرد او است و پدر و فرزندان او است و از پیغمبر و از فرزندی نیست بر روی زمین
پیغمبر فرزندان را بی مرد بگوید خلیفه او است چون فقهای ایشان این سخن را شنیدند و بچشیدند و گفتند ای امیر این مرد از شر نهد
آمده است و ذات اعلی گرفته شده است و خوش حلال است من گفتیم ان قوم من دینی را بر او و پدر و خود و متهم و از دین خود معذور است
منتی که من نادیده نبوی توانم که از دم بنایم من صفات ان پیغمبر را خوانده ام در کجا بهائی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است و من
از بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از غزنی که در آنجا داشتم از برای طلب و چون نجستس کردم مرا پیغمبر شما را
از آنچه شما بپایان کردید موافق نبود با آنچه من در کتب خوانده ام دست از من بر دار پس والی بلخ فرستاد و حسین بن اسکب
که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری بود طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت صلیک الله نزد تو فقها و
علما هستند و ایشان بصیر و عالم اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم با او مناظره کن و او را خلوت بپرویا و اموال را کن
و خود بمناظره نشانی و کن پس حسین مرا خلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفت و بر مطلب من مطلع گردید گفت ان پیغمبر
که طلب میکنی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفه او را غلط گفته اند ان پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است
و وصی او علی پسر ابوطالب پسر عبد المطلب است و او شوهر قاطع دین محمد است و پدر حسن و حسین است که دختر
زاده محمد اند تا من گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم پس دینم بخانه دالود والی بلخ و گفتم ای امیر
یا فتم آنچه طلب میکردم و نا اشتهان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار دین کرد و احسن
گفت که تفقد احوال و بکن و از او با خبر باش پس دینم بخانه او و او را و انس گرفت و مسایلی که بان محتاج بودم موافق شد
شعبه از نماز و روزه و سایر فرائض را و اخذ کردم و من بحسب گفتن ما در کتب خود خوانده ایم که محمد خاتم پیغمبر است
و پیغمبری بعد از او نیست و امر او بعد از او و وصی و وارث و خلیفه او است و پیوسته امر خلافت خدا جاری است
در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کسب وصی و حق محمد گفت امام حسن و بعد از او امام حسین است
محمد و همه را شمرده تا حضرت صاحب کرامت و بیان کرد آنچه حادث شد از غایب شدن آنحضرت پس همت من متوجه
شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخندم و توانم رسید و از وی گفت پس خانم آمد بقم و با اصحاب اهل محبت
داشت در سال و بیست و شصت و چهار و با اصحاب مارفت بسوی بغداد و با او رفتی بود از اهل سند که با او رفتی شده بود
و بحقوق مذهب حق خانم گفت خوشم نیامد از بعضی از اخلاف ان رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل سامر شد
و رفتم بحسب بیعتی که با او کرده بودم و نماز کردم و متفکر بودم در آن امری که در طلب ان سعی میکنم تاگاه مردی بترم
من آمد و گفت تو قزاقی و مرا بپای خواند که در هند داشتم و کسی را از مطلع نبود که من بلی گفت خدایت کن مولای خود را که تو را
مطلبید من با او روانه شدم و مرا از راههای غیر ماوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم دیدم مولای من نشسته است و بغیر
هنگام گفت خوش آمدی ببلان چه حال داری و چگونه شدی فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد

و احوال هر طایفه را بر سید و آنچه بر من گذشت بهر دو خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی میفرمود و گفت پیغمبر و حج و روزه
 یا اهل قم گفتیم بلی ایستادن فرمود با ایشان هر دو این سال بود که در سال آینده بروین بسوی من آمدن حضرت صریح فرمود که خود را
 گذاشته بود و فرمود این را خارجی کن و در بغداد بجا نماند فلان شخص مرود و از بهر این مطلق مکرر از آن فرمود که بعد از آن غنائم
 بر کشت و بیج رفت بعد از آن قصد همدان آمدند و خبر آوردند که حاجیان در آن سال از عقبه بر گشتند و معلوم شد که حضرت
 او را برای این منع فرمودند از رفتن بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بیج رفت و حجاز را منان بر گشت و ایستاد
 برای آنکه از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان ماند تا آنکه بر حجت خدا و اصل کردید و قطب را و تندی از جعفر بن محمد بن قولویه
 استاد شیخ رسید و او را بگفته است که چون قرامطه را یعنی اسمعیلیه ملا حده کعبه را خراب کردند و حجره را سود را بکوفه آورده
 در مسجد کوفه نصب کردند و سال سیصد و سی و هفت که از اهل عتبات کبری بود خواستند که حجره را بکعبه برگردانند و در حجره
 خود نصب کنند من بامید ملاقات حضرت صاحب الامر در آن سال راده حج کردم زیرا که در احادیث صحیحی وارد شده است که حجره را
 کسی غیر محصوم و امام زمان نصب نکند چنانچه قبل از بعثت حضرت رسالت آنکه سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول او را
 نصب کردند و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبدالله زبیر خراب کرد چون خواستند بسازند هر که حجره را گذاشت روزی بدار و قرار گرفت
 تا آنکه حضرت امام زین العابدین را از ایحای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه حج شدم چون ببغداد رسیدم علم
 صعی مرا غار رخ شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم که بیج رفت پس ناچار خود کسر دانه دم مردی از شیعه را که او را این هشتم
 میگفتند و عربی بن محمد بن حضرت نوشتم و سرش را مهر کردم و در آن عربی بن سؤال کرده بودم که مدت عمر من چند سال خواهد
 بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و این هشتم را گفتم مقصود من آنست که این دفعه را بدیهدی بدست کسی که حجره را ایحای خود
 میکند و در جوابش را بگیری و تو را از برای همین کار میفرستم این هشتم گفت که چون داخل ملک شتر فرستادم مبلغی بخدا کعبه
 دادم که در وقت گذاشتن حجره را احاطت کنند که درست تو آنم دیدی که حجره را ایحای خود میکند و از دحام مردم مانع بدین
 نشود چون خواستند که حجره را ایحای خود بکنند و در خدمه مراد و منان گرفتند و حمایت من می نمودند و من نظر میکردم هر که حجره را
 میکند اشت حرکت میکرد و میزد و قرار نمیکرفت تا آنکه جوان خوش روی خوش بوی خوش موی کندم کوفی پیدا شد و حجره را از
 دست ایشان گرفت و ایحای خود نصب کرد در دست ایستاد و حرکت نکرد پس خوش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و دروازه شد
 و از مسجد بیرون رفت من از عقب او دسریخ روانه شدم و مردم را مبدشکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدیدم و می
 گمان کردند که من توانه شده ام و چشم از او بر نمیداشتم که مباد از نظر من غایب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و در قفا
 اهستکی و اطهسان میرفت و من هر چند میدیدم و با و نمی رسیدم و چون بجای رسید که بغیر از من و او کسی نبود ایستاد و بسوی من
 ملامت شد و فرمود من بدیده ایچرا خود داری دفعه را بدستش دادم نکشود و فرمود با و بگو بر تو خوشی نیست در این علت و غما
 می یابی و اجل محموم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را مشاهده کردم کلام محضر نظام مشرا شنیدم خوش عظیم
 بر من مستولی شد بحدی که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر باین قولی رسید یقین او زیاده شد و در حقیقت بود تا سال سیصد و
 شصت و هفت از هجره در آن سال اندک از او میسر میماند و صحت کرد و هفت کفن و جنوط و ضرورتان سفر اخراج و گرفت و
 اهتمام تمام در این امور میکرد و مردم با و گفتند از دسینا و داری این قدر تعجیل و اضطراب چرا میکنی گفت این همان سال است که
 مولای من مرا وعده داده است پس در همان علت بمنازل رفیع هشتاد و نه سال خود الحقه الله بموالیه الا طهار فی دار القاد
 و سید علی بن طاووس رضی الله عنه نقل کرده است که من در مسامره بودم در شهر شب سیزدهم ماه ذی قعدة الحرام سال
 ششصد و سی و هفت صدای حضرت را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکند و از انجیل میفرمود که زنده کرد
 یا بانی عالم و ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما و ملک ما و دولت ما و شیخ این باب و کعبه را بگفته است از احمد بن فارس که گفت
 من وارد شهر همدان شدم و همی را سستی یافته بغیر یک حلقه که ایشان را باین را شد میگفتند و همی شیعه اما می مذ هب بود ندان سبب
 تشیع ایشان سؤال کردم مردی پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت او ظاهر بود گفت سبب تشیع ما آنست که جدا علای ما
 که ما هم با و مدسوییم بیج رفت و رفت بود گفت در وقت مراجعت پناه ده می آمدم چند منزل که آمدیم در بادیه دوزی در اقل قافله

خوابیدم که چون خرقه قلبه برسد بیدار شوم چون خواب رفتم بیدار نشدم تا آنکه کرمی افتاد مرا بیدار کرد و قافله گذشتند بود
 و جاده بیدار نبود بتوکل روانه شدم اندک راهی که رفتم رسیدم به صحرای سبز خرم توکل را که که هرگز چنین مکانی ندیده بودم
 چون داخل بستان شدم قصر عالی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بدو قصر رسیدم دو خادم سفید بدم نشسته
 سلام کردم جواب بنکویی گفتند و گفتند بنشین که خدا خبر عظمی نسبت بخوانسته است که ترا باین موضع آورده است
 پس یکی از این خادما داخل آن قصر شد و بعد از آنکه از زمانی آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مستطیل
 کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پیرده بر در خانه او بجنبه بود پرده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل
 کردم دیدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است و شمشیر را زنی مخاذی سر او از سقف او بجنبه است که نزدیک است که
 سرش بشیر مناس بر او نشود و از جوانان اندماهی بود که در تاریکی درخشان با شد پس سلام و با آنها ملاطف و خوش بیا
 جواب فرمود و گفت بیداری من کیستم گفتند نه والله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروخ
 خواهم کرد و شاهه باین شمشیر کرد و زمین را پرازدستی و عدالت خواهم کرد بعد از آنکه پرازدی و جور شده باشد
 پس برود و افتادم و روزی بزمین ما رسیدم گفت چنین ممکن و سر بردار و تو فلان مردی از مدینه و از بلاد جیل که او را همدان
 میگویند گفت بلی راست گفتی ای فای من و مولای من پس گفت میخواهی بر گردی بسوی اهل خود گفت بلی ای سید من میخوا
 بسوی اهل خود بروم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شده پس اشاره فرمود بسوی خادم و او دست مرا
 گرفت و یکسره زری بمن داد و مرا از بستان بیرون آورد و باین روانه شد اندک راهی که آمدم غار تها و درختها و مناره مسجد
 پیدا شد گفت بیداری و پیشنمایی این شهر را گفتند نزدیک شهر ما شهری هست که از اسد آباد میگویند گفت همان
 جبر و با شد و صلاح این را گفت و با پیدا شد من داخل اسد آباد شدم و در یکسره چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همان
 شدم و اهل و خودشان خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادت که حق تعالی برای من مبستر کرد و ما همیشه
 در خبر و غم بینم تا آن اشرفیها در میان ما هستند و شیخ طوسی و طبریزی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار
 و بعضی از علی بن ابراهیم بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدا حاجت مرا برسم و مبستر
 نشد شبی در میان رخت خواب خود خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزندان مهزیار امسال بنا میخورد که خراج امام
 زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرجناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم
 و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیق چند هم رسانیدم و متوجه راه شدم چون داخل کوفه شدم تجسس بسیار نمودم
 اثری و خبری از حضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طبره شدم تجسس بسیار نمودم و خبری بمن
 نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته میان امید و ناامیدی متردد و متفکرم
 بودم تا آنکه شبی از شبها در مسجد الحرام انتظار میکشیدم که در مکه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بضرع
 و ابتهال از بخشندگی زوال سوال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راه نمائی کند چون خلوت شد مشغول طواف شدم ناگاه
 جوانی با ملاح خوش روی خوشبوی داد و طواف دیدم که دو بر دمی پوشیده بود یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش آکنده
 و طرف را را برد و بر کمر کرد و آید چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود از کدام شهری گفتی از اهواز
 گفتا بنی الخصیب را پیشنمایی گفتم او بر حمت الهی و اصل شد گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها
 بعبادت می ایستاد و تلاوت قرآن بسیار می نمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن مهزیار را پیشنمایی گفتم من آنم
 گفت خوش آمدی ای ابوالحسن و گفت چه کردی آن علامتی را که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری بود گفت باین است
 گفت بیرون آور بسوی من پس بیرون آمدم آنکشت بنکویی را که بران محمد و علی نقش کرده بودند و بر دایره دیکر با الله یا محمد
 یا علی نقش آن بود چون نظرش بران افتاد انقدر که گریست که ما میانش تر شد گفت خدا رحمت کند ترا ای ابوجحیم بختی که
 تو امام عادل بودی و فرزندان ما مان بودی و پدر ما امام بودی حق تعالی تو را در فردوس اعلا بآید از خود ساکنی را بید
 پس گفت بعد از حج چه مطلب داری گفت فرزندان ما امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت عجل خود رسیده و از ما بسوی تو فرستاد

بروی منزل خود و متهای سفر شو و غمی دار و چون ثلث شب بگذرد دنیا بسوی شعب بنی عالم که بطلب خود میری این مهر را
 گفت بخانه خود برگشتم و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه شدم چون شعب
 رسیدم آن جوان را دیدم چون ملا دید گفت خوش آمدی و خوشا حال تو که تو از خصم ملا رفت دادند پس همراه او
 روانه شدم تا از منی و عرفات گذشت و چون بیا بین عقبه طایف رسیدیم گفت ای ابوالحسن پیاده شو و بقیه نماز بکن پس
 یا او ناله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح را بخضر ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز سجده رفت و در میان
 مالمید و سوار شد و من سوار شدم تا بالای عقبه رفتم گفت نظر کن چیزی می بینی پس نظر کردم بقیه سبز خرمی را دیدم که کجایه
 بسیار داشت گفت نظر کن بالای قل را یک چیزی می بینی چون نظر کردم خیمه را زمو دیدم که نو از تمام آسمان و آن وادی را
 روشن کرده بود گفت منتهای روزها در اینجا است دیده آن روشن باد چون از عقبه بیرون رفتم گفت از مرکب بز بپاک
 در اینجا هر صبحی ذلیل میشود چون از مرکب بز پامدیم گفت دست از مهار شتر بردار و از راه کن گفتم ناله را یکی بگذاردم گفت
 این حرمیست که داخل آن نمیشود مگر وی خدا و بیرون نمیرود مگر وی خدا پس در خدمت او رفتم تا بنزد یک خیمه مطهر منور
 رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو و خصم بکرم بعد از آنکه زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو تو از خصم دادند چون
 داخل خیمه شدم دیدم آنحضرت بر روی نمایی نشسته است و قطع سرخی بر روی نماد افکنده و بر بالشی از پوست بکرم
 است سلام کردم بفرز سلام من جواب فرمودند و روی مشاهده کردم مانند ماه شب چهارده از طیش و سفاقت متبرانه بسیار
 بلند نه کو تا اندکی بطول مایل کشاده پیشانی با بروهای باریک کشیده و یکدیگر پیوسته و چشمهای سیاه کشاده و بینی
 کشیده و کوفتهای روهوار و برینا مده در نهایت حسن و جمال و بر کوفته راستش خالی بود مانند فئات مشکلی که بر صفحه سقره
 افتاده باشد و موی عنبر روی سباهی بر سرش بود نزدیک بنمرگوش و پنجه از پیشانی نو از پیش نور ساطع بود مانند
 ستاره دوخشان با نهایت سبک و وقار و جفا و حسن لقا پس احوالش چنان را بچکان از من پرسیدند عرض کردم که ایشان
 در دولت بن عباس در نهایت مشقت و مدلت و خواری زندگانی میکنند فرمود روزی خواهد بود که شما مالک ایشان باشید
 و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جایی که پنهان تر
 و دور تر از جاهای باشد تا آنکه بر کار یا شرم از مکار اهل ضلال و متمرکزان جهال تا هنگامیکه حق تعالی رخصت فرماید بلکه ظالم
 شوم و بامن گفت ایفرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات عباد را خالی نمیکند از رحمتی و مانی که مردم بی روی و غما بند و محبت
 حق تعالی با و بر خلق تمام باشد ایفرزند گری توانیک خدا مهتبا کرده است ترا برای فشر حق و بر انداختن باطل و اعدای دین
 و اطفای ناره مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین و در بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از نهان
 و بداند که اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود بسوی تو مانند مرغی که بسوی آشیان خود پرواز کنند و ایشان
 کرده چندانند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند و من در حق تعالی گرامی و عزیزند و اهل فناء اند و چنگ در دامان
 متاع اهل بیت زده اند و اسنبد طردن از آثار ایشان میبمانند و خواهد محبت با اعدای دین میکنند و خدا ایشان را
 مخصوص کرده است بآنکه صبر نمایند بر مدتها که از مخالفان دین میکشند تا آنکه در دار قرار بعثت ابدی بزرگند
 ایفرزند صبر کن بر مصداق و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت ترا مهیأ گرداند و علمهای زود و دیانت
 سفید در میان حطم و نرم بر سر تو بچکان در ابد و فوج فوج از اهل خلاص و مصافات نزدیک حجرا لا سود بسوی تو
 بیایند و با تو بیعت کنند و حوالی حجرا لا سود و ایشان جمعی باشند که طبع ایشان پاک باشد از الودگی نقا و دهک
 ایشان پاکیزه باشد از نجاست شقاق و طبایع ایشان نرم باشد برای قبول دین و منصلت باشد در دفع فتنهای
 مضلین و در آن وقت خدا بقولت و دین بیارابد و صبح حق و رخشان کرد و حق تعالی بتو ظلم و طعن را از زمین براند
 و هیئت امن و امان را طراف جهان ظاهر شود و مرغان رسیده شرایع دین مسین با شیانیهای خود بگردند و امطار فرخ
 و ظفر سنا بین ملت و اسیر و شادایک گردانند پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار
 نمایی مگر بجهتی که از اهل صدق و وفا و امانت باشد مثل این مهر را گفت چند روز در خدمت آنحضرت ماندم و مسائل

مشکله از انصاف سوال انکار هر شخص فرمود که با اهل خود مساوت نمایم و در روز دوع زیاده از آنچه هزار و دهم
با خود داشتم بهید به خدایت حضرت مردم و التماس بسیار کردم که قبول فرمایند بستم نمود و فرمود استغاثت بحیوان
مال در بر کشتن بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیار در حقین فرمود و بر کشتن و حکایات و اخلاص
در این باب بسیار است و این رساله کتبش ذکر آنها ندارد و این باب و بهر از خدایت بن عبد الله کوفی روایت کرده است که او
احصا نموده است عدد انجمنی را که بخدمت حضرت رسیده اند یا معجزات حضرت بر ایشان ظاهر گردیده است و کلا
و غیر و کلا و ایشان از جماعت اند عثمان بن سعید عمروی پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه غاصبی و از اهواز محمد
بن ابیهم بن مهران و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسای و محمد بن ابی عبد الله اسدی و از
اهل اذربایجان قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان بنهاهم و کلا بوده اند و از غیر و کلا ابوالقاسم بن ابی جابس و ابو
عبد الله کندی و ابو عبد الله جندی و هر روز قرز و بنی و ابوالقاسم بن دبس و ابو عبد الله بن فروخ و مسعود طباح از اکرده
امام علی بنی و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوخت و صاحب بوسیندینا و صاحب صرصره و صاحبان
محمد بن کثمره و جعفر بن حمدان و محمد بن حمدان و محمد بن هرون بن محمد بن هرون و احمد پسر برادر او ابو
الحسن و از اصفهان بن بادشاه و از صهر زبدان و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن
بعقوب و اهل ری قاسم بن موسی و پسر او ابو محمد بن هرون و صاحب سنک ریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر
رفوکر و از فروین مرداس و علی بن احمد و از قاسم و مرده و از شهر روز پسر خالو و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزاره بنیاد
و صاحبان در قعر سفید و ابوثابت و از نیشابور محمد بن شعبک بن صالح و از بن فضل بن زید و حسن پسر و جعفری
و ابن الاعرجی و شمشاطی و از مصر صاحب مولود بن و صاحب مال بنگه و ابو جاب و از نصیبین محمد بن و جابر و از اهواز حصینی
و انچه در کتب معجزات مذکور اند زیاده از هفتاد نفر میشوند و غیره اگر در این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته متواتر
یا معنی میشود و شیخ ابی بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که قاسم ما را اغیبتی خواهد بود که غیبت او
بطول خواهد گشت اما بعد گفتیم چرا این رسول الله فرمود که حق تعالی البته ستمهای پیغمبران زاد رغبتهای ایشان در این امت
جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت ستمها کند جمیع مدت های غیبتهای هر را حق تعالی میفرماید بکثرین طبعاتی که
یعنی مرتکب خواهد شد ستمهای پیشینان را مطابق آنچه واقع شده است و ابضا از عبد الله بن فضل روایت کرده است
که حضرت امام جعفر صادق فرمود که البته صاحب این امر اغیبتی خواهد بود که هر ستمی بمای شک کند که پیغمبر
فرمود که ما را از خصت نداده اند که عاقلش را بیان کنیم که هر چه حکمت در غیبت حضرت خواهد بود فرمود همان حکمت که
در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت
بیان نکرد حکمت سوره اخ کرد کشتی و کشتن پسر و بر باد اشق دیوار و امکرد و وقت جلا شدن از یکدیگر ای پسر فضل بن ابی
از امور غیر بیخه خدا و ستر است از سر خدا و غیبی است از غیب خدا و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید بدین
با نکه افعال و همه منوط بحکمت است هر چند وجهش و ما معلوم نباشد و کلینی روایت کرده است که اصحی بن بعقوب و غیره
نوشته بخدمت حضرت صاحب و محمد بن عثمان بنیاد و بخدمت حضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مرد و چنانچه
میرزا از حضرت در حال غیبت حضرت در جواب نوشت اللهم اعز غیبت حق تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تنالوا
عن شیان و ان تبدلکم نشؤکم یعنی اگر و هی که ایمان آورده اند سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آورده شود
بدو ستم کند یا حدی از پدران من مگر آنکه در کردن او یعنی واقع شدن برای خلیفه ظالمی که در زمان او بود و مرد و قوی
خواهد آمد که باعث حدی از ظالمان و غاصبان خلاف در کردن من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع مردم از این
در غیبت من مانند انتفاع افتاب است و روقی که غایب کرده باشد از انرا از بد ها و بد رستیکه من امان اهل زمین از عذاب
الهی چنانچه ستارها امان اهل سما تند پس به بند بد و دهای سوال را از چیزی که نفعی بشما ندارد و تکلف میکند را مگر که شما را
تکلیف خدایتان نکرده اند و دعا کنید که حق تعالی ما را برودی فرج کرامت فرماید که فرج شما دارا است و سلام خدا بر تو باد

و بر هر کس که متعجب است از این که این با یوم بدست معجز از جبار انصاری و زانکه که ما است که او سؤال کرد از رسول خدا که این شیعیان
 منافع خواهند شد بحضرت قائم در ایام غیبت او فرمود بلی بحق خداوند بکه مراد پیغمبری نیستاده است که منافع میشود و یاد
 و روشنی میباشد بنور ولایت و در غیبت او مانند تنافع مردم با غائب هر چند از روز او پوشیده باشد مؤلف گوید
 که ششصد و نود و پنج سال از انوار امام است بحمد چنانکه بعد از انوار ائمه و معجزه نور وجود و علم و هدایت و سایر برقبوض و کالان
 و حضرت میراث ایشان خلوص میرسد و میراث ایشان و شفاعت ایشان و توسل ایشان و معارف شیعیان ظاهر میگردد
 و بلاها و فتنه از ایشان رفع میشود چنانچه حق تعالی فرموده است و ما کان الله معکم و انت فیهیم و عامه و خاصه و وقت
 کرده اند از رسول خدا که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندکی بنور
 ایشان متورش شده باشد میداند که هرگاه ابوابی خرج و کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلبی دینی مسئله
 مشکلی بر او پیش آید که نمیتواند متوسل به روح مقتدر ایشان شود بقدر توسل الیه ابواب رحمت و هدایت
 بر او مفتوح میگردد و در آنکه هم چنانکه ابواب که با بر پوشیده باشد با وجود انفعالی بنوع او انا فاما منظر رفع سحاب
 و کشف حجاب هستند هم چنین شیعیان مخلص بهوست در ایام غیبت منظر فرج هستند و ما بوس نمیکردند و ثوابهای عظیم
 میرزد استم که منکر وجود آنحضرت با وجود منطوع افوار و ظهور آثار و انجانب ما متدنکر انجانب است هرگاه پوشیده
 نباشد یا باشد چنانکه چنانچه مستور بود از انجانب سحاب گاه هست که از برای عینا و اصلح است هم چنین گاه باشد
 غیبت آنحضرت از برای شیعیان با وجود انفعالی ایشان با آثار ایشان اصلح باشد از ظهور آنحضرت بوجهی که ذکر آنها
 موجب تطویل است بچشم آنکه نظر بقرآن انجانب اکثر بدینها را ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده شود
 هم چنین دیدن چشم شمس جمال آنحضرت را بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد و چنانچه بسیاری از مردم پیش از
 بعثت انبیا ائمان با ایشان پیدا کرده و بعد از بعثت بسبب اغراض ناسده افکار میکردند مانند یهود مدینه و در نهیست که
 اکثر ایشان از شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در روزی بعضی از مردم اقبا را از فرجهای بینند و بعضی
 نمی بینند و هم چنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت
 صادق فرمود که حضرت قائم را در غیبت خواهد بود یکی کوتاه و یکی دراز و در غیبت قول نخواهند دانست جای او را
 مگر خواص شیعیان را در غیبت و بیم نخواهند دانست مکان او را مگر مخصوصان موالی و در روایت دیگر آمده است که
 که می نرفت از مخصوصان آنحضرت خواهند بود یعنی هر یک که بپیر نهد بگری بخای او خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و ائمه
 اطهار و علیهم السلام مانند ائمه در عوم نفع و کسی بغیر کوری بهر از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کور
 باطنان فرموده است من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اصل سبب او جوه دیگر بسیاری است که این رساله کجا بشود
 ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دل قاطعه و حادثه متواتره وجود حضرت قائم شده باشد انکار آنحضرت کردن
 محض استبعاد از طول جنوه آنحضرت بی صورت است با آنکه مثل از اهر غامضه وجود حضرت خضر قابل شده اند
 و قابل اند بمرحمت نوح بزاده از هزار سال و موافق روایات معتبره و هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن
 عاد از سه هزار سال قابل شده اند و عمر دجال بن صاعد از زمان حضرت رسول تا نزول عیسی از آسمان قابل
 شده اند و عمر حضرت عیسی از زمان ظهور حضرت مهدی قابل اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت
 مهدی را در مدت مدیدی باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج او داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در
 وجود امام غایب چه فایده است این سؤال بوجهی است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بر وایت مسیحه
 بین القریبین واقع شده یا شد و رسول خدا مدتها در شعبای طایب و در غار تا ظاهر شدن در میان
 از اکثر خلق پنهان شده یا شد هر فایده که در وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت آنحضرت میتوان بود و کسی
 فایده بغیر آن نباشد که شیعیان را در اعتقاد با امامت وجود آنحضرت و انتظار ظهور آنحضرت بردن ثوابهای عظیم
 متناهی حاصل میشود و کافیهست چنانچه منقول است که از حضرت امیر المؤمنین پیر سپید دل که امام عمل محبوب تر است

و خدا حضرت فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین منقولست که فرمود که غیبت امام و از دهم باشد
 خواهد شد و اهل زمان غیبت و که قابل باشند با امامت او و انتظار ظهور را محضرت کشید بهترین اهل زمان خواهند
 بود زیرا که حق تعالی از عقل و فهم و معرفت نفوذ ایشان عطا فرموده است که غیبت خود ایشان بمنزله مشاهد کردید
 و خدای عز و جل ایشان را در زمان غیبت جبار عتی گردانید که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشیر ایشانند غلظت
 بحق و شیعیان را تندی برآست و دعوت کنند که اند خلق را بسوی دین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن
 از بزرگترین فرجه است و اینست از محضرت منقولست که هر که ثابت بماند بر ولايت امام و غیبت قایم ما عطا کند با حق
 ثواب هزار شهید از شهدایان بدر واحد و بسند های بسیار از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هر که انتظار حضرت
 قایم کشد و ببرد بمنزله کسی است که در روز خیمه حضرت قایم بماند از حضرت باشد بلکه مثل کسی است که در پیش روی او
 شهید شد و وجه او کند بلکه بمنزله کسی است که در خدمت حضرت رسول شهید شده باشد و از حضرت صادق منقول
 که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب شود از ایشان امام ایشان پس خوشحال آنها که ثابت بمانند با سر ما در زمان و
 کثرتی که برای ایشان خواهد بود افسس که خدا کند حق تعالی ایشان را اگر ای بندگان من ایمان آورد بدشمن و قصد حق نمودید
 بغیبت من پس بشاوت با و شما را ثواب بگو از جانب من بدو استیکر شما ای بندگان و کثیران من از شما قبول میکنم عبادت را
 و پس از شما عفو میکنم گناه را از غیر شما و شما را میا مردم و بیکر شما با را میفرستم از برای بندگان خود و بسبب شما
 دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمی بود بدعا بخود را و ایشان میفرستادم راوی گفت یا بن رسول الله چه چیز است هیر
 کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زانگاه داشتن و ملازم خانه بودی و حادثه در این باب زیاده از حد و احسن
 با آنکه از کجا معلوم است که منافق از حضرت ظاهر مردم نمی رسد و بر وجهی که از ایشان سند چنانچه وارد شده است که از حضرت
 هر سال پنج ای باب و مردم را پیشنا سده و مردم را از پیشنا سند و چون از حضرت ظاهر شود گویند که ما او را میباید بدیم
 و نمیشناسیم و از حضرت امام جعفر صادق منقولست که صاحب این مرشد است بحضرت یوسف بن سنان اشماه بخود
 چرا آنکار میکنند این را برادران یوسف عفا و دانا یان و اسباط پیغمبران بودند و رفتند بنزد آنحضرت و با او سخن گفتند و
 سوداگر شدند و برادران او بودند و او را شناختند تا آنکه خود را با ایشان شناسا شد پس چنانکه میبکنند این امت حیران که
 حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان و در میان ایشان ترقه د کند و در بازارهای ایشان راه
 رود و با بروی فرشتهای ایشان گذارد و ایشان را و ایشان را شناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را با ایشان شناساند
 چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را برادران خود بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجبست که حجت خود را
 نصب کند زیرا که لطف بر او واجبست و اگر مردم او را خا بکنند استدر او غایب کرد و نقص بر مردم خواهد بود و حجت خدا
 بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که در این باب نقصی ندانند باشند بشند ثوابهای عظیم بفر خواهند کرد بد خصوصاً در وقتی که
 اخبار کائنات را ایشان منتشر کرد بد باشد و مسلمانان بدین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را
 هادی بن مردم گردانیده باشند و مردم را از رجوع با ایشان در مسلمانان بدین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان خبر
 برای شیعیان ایشان خواهد بود چنانچه حضرت امام جعفر صادق فرمود که حق تعالی در هر عصری عادی چند را و بان حادثه
 اهل بیت را مقرر گردانیده است که حق میبکنند از این بدین تحریف کردن غالباً از او بر خود بسند خدا بطله میبند عا ترا و تاویل
 کردن جاهلان را و فرمائنها و توفیقات از حضرت صاحب شیعیان رسیده که در
 ایام غیبت ما رجوع کنید بر او بان حادثه که ایشان حجت منند بر شما
 و من حجت خدا بر همه یار ایشان را از دلا بل و مصوصی که ما
 بر امامت آنحضرت قایم نموده ایم احباج با بن سخنان
 نداد و الله هدی من الله و انما المستقیم
 نامش در جلد اول از کتاب خلیفه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقصود نهم در اثبات رجعت است بدانکه از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه حق حقیقت رجعت است
یعنی پیش از قیامت در زمان حضرت قائم جمعی از بندگان بسیار نیک و بدان بسیار بد بنا بر میگردند بندگان برای آنکه بدین
دولت ائمه خود و بدین ایشانات روشن گردند و بعضی از جزای نیکبهای ایشان در دنیا با ایشان برسد و بدانها برای عقوبت
و عذاب دنیا و مشاهد اضعاف آن دولتی که میخواهند با اهل بیت رسالت برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان
و سایر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت محسوس شود و چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند
در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سایر مردم پس ایشان را مجال خود میکنند و اندوخته علمای امامت
دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند مانند محمد بن یاقوب که در رساله اعتقادات و شیخ مفید و مستدرر رضی و شیخ طوسی
و سید بن طاووس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و پیوسته در اعصار و ماضیه میان علمای امامیه و مخالفین در این مسئله
تراجع بوده است و بسیاری از علمای و محدثین شیعه رساله مفیده در این مسئله تألیف نموده اند چنانکه از باب رجال ذکر
نموده اند و شیخ ابن یاقوب در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق که از ما نیست کسی که
ایمان بر رجعت مانده باشد و معتد و احلال نداند و این حقیر در کتاب بحار و الا نوار زیاده از دو بیست حدیث از زیاده از
چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پیچاه اصل معشیر از او نموده اند میرون نوشته ام هر کراشکی باشد یا کتاب رجوع
کند و یا یاتی که تفسیر آنها رجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است و یوم تبعث من کل امة فوجا یعرف
بکتاب یا یاتیا یعنی روزی که معوض گردانیم از هر امتی فوجی از آنها که تکیه میکنند بایات ما و در احادیث بسیار
از حضرت امام جعفر صادق منقول است که در این باره رجعت است که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و ائمه فوجها
است که فرموده است و حشرناهم فلم یغادر منهم احدا یعنی محسوس کردیم ایشان را پس ترك نکنیم احدی از ایشان را که زنده
نکنیم و فرمود که بایات امیر المؤمنین و ائمه اند و در حق تعالی فرموده است و اذا وقع علیهم القول علیهم اجمعین آخر جنانا
کلمة ذابته من الارض تکلمهم ان الناس كانوا یا یاتیا لا یوقنون یعنی چون واقع شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتیکه نازل
شود عذاب بر ایشان نزد بیک قیامت بیرون آوریم از برای ایشان ذابته از زمین که معنی گوید یا ایشان بدرستی که مردم
بودند که بایات ما یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این ذابته علی است که نزد بیک قیامت
ظاهر خواهد شد عصای موسی و انکسرت سلیمان با او خواهد بود و عصا را در میان دو دبه مؤمن خواهد زد و نفش
خواهد بست که مؤمن است حقا و انکسرتا بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نفش خواهد گرفت که او کافر است حقا
و غامقه من مثل این اخبار و روایات خود از عتبار ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و صاحب کشف روایت کرده است
که ذابته از صفا بیرون خواهد آمد و با او عصای موسی و انکسرتا بر میان دو چشم کافر خواهد زد و نفش خواهد گرفت که او کافر است حقا
زد یا در میان دو دبه اش پس نقطه سفیدی هم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره
درخشان یا آنکه در میان دو چشمش نوشته میشود مؤمن و انکسرتا بر بینی کافر میزند و سپناه میشود و جمیع رؤس را
تیره میکند یا در میان دو دبه اش نوشته میشود کافر و گفته است بعضی از قراء تکلمهم باشد بخوانده اند یعنی جراح
میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه و اقوال است که حضرت امیر المؤمنین در خطبها مکرر میفرمود که من صاحب عصا
و میسم یعنی چیزیکه یا نواغ کنند و غامقه از ابوهریره و ابن عباس و اصبع بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که ذابته
الارض امیر المؤمنین است و این ماهها در کتاب ما نزل من القرآن فی الاثمة روایت کرده است از اصبع بن نباته که گفت
معه من خطابی که در وقت شما کرده شیعه کمان میکنند که ذابته الارض علی است من کفتم ما منکم به تنها بهود نیز
چنین میگویند معویه فرستاد و اعلام علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتب خود ذابته الارض را میباید گفت
بلی معویه گفت چه چیز است گفت مردیست معویه گفت میدانی چه نام دارد گفت لبنا معویه گفت لبنا چه نزد بیک
بعلی ستم قول حق تعالی ان الذین قرءوا کتابک الفراق را اولی معادی یعنی بدو ستی که آنکه بر تو واجب گردانیده

قرآن را همراه نور را بر میگردد اند بسوی معاد یعنی محل عود و احاد بی بسا و او شده است که مراد رجعت حضرت
رسول است بسوی دنیا چهارم موافق قول خدا و کُنْ قَائِمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُوْمِتُمْ لَآئِي اللَّهِ تَحْشُرُونَ یعنی البته
و اگر کشته شوید در راه خدا یا بجزایر یا بر سر راه بسوی خدا محشور میشوید منقولست بطریق بسبب آنکه آید در رجعت
است و سبیل الله راه ولایت علی و ذریه او است هر که ایمان یا نبی یا مژده اش را بشمارد و از کشته شدن و مرگ
هست اگر در جهات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر میگردد تا ببرد و اگر ببرد در رجعت بر میگردد
تا در راه ایشان کشته شود و این فرمود در تفسیر قول حق تعالی کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شود مرگ را
نمیشد و است و البته در رجعت بدنیا بر میگردد تا مرگ را بچشد بچم قول حق تعالی وَاِذَا خَلَا اللَّهُ مِشَاقَ الْبَيْتَيْنِ لَمَّا
اَتَيْكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَوْ تُؤْمِنُ بِهِ وَاَنْتُمْ كَافِرُونَ ثُمَّ عَلَيَّ ذَالِكُمْ
اِخْرِي قَالُوا اقْرَءْنا قُلْ فَاشْهَدُوا وَاَوْفَاكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ یعنی بنیاد او روحی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را
که همراه بنیاد او ام بشما از کتاب و حکمت پس بنیاد بسوی شما پیغمبری که قصد بق کنند شما با شد البته ایمان
بیاورد و بنیاد پیغمبر و یاری کنید و از کشتن با اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس
گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواها نام و در احاد بی معتبر بسبب آنکه مراد شده است که پیمان حضرت در رجعت
خواهد بود چنانچه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود
یعنی ایمان بر رسول خدا خواهند آورد و حضرت امیر المؤمنین را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سو کنند که
هر پیغمبری که خدا مبعوث کرد آینده است از آدم و هر که بعد از او است جمیع اقشیا را بر میگردد و مانند بنیاد قتل و رجعت
کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین و شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحد از حضرت یافرا
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که بدو رستبک خداوند عالم را و احد و بیکانه و بی مثل و نظیر است و منفرد
بود در بیکانگی و کسی با او نبود پس تکلم بکلمه پس ای کلمه و افوری کرد اند و از آن نور تجلای و ذریه سراسر از آن نور خلق
کرد پس سراسر از آن نور تکلم بکلمه و بیکدیگر نمود از آن روحی بهم رسید و آن روح را در آن نور ساکن کرد اند و آن نور را در بدن نهایی
ساکن کرد اند پس ما هم روح بر کمریده خدا و کلام خدا که در قرآن ذکر کرده است و تمام آنچه خود را بر خلق تمام کرده است و ما
پیش از خلق آشیاء در زیر سقفی بودیم از نور سبز و در وقتیکه نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب بود و نه روز و نه دیده که نظر کنند
عبادت میکردیم خدا را و نترسید و تقدس و شیب و میگرددیم و اینها پیش از آن بود که خلق را با ما آفرید و چون روح پیغمبر را
خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت که ما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت بنیاد را خواند و گفت یعنی ایمان بیاورید
تجدد یاری کنید و ما را و همه پیغمبران یاری و خواهند کرد و بدو رستبک حق تعالی گرفت پیمان را و پیمان محمد را که یاری
یکدیگر بکنیم و تحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشته شدم و دشمنان او را و فرمودم از برای خدا آنچه کوفته
از من از ميثاق و پیمان در نصر و یاری محمد و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران و رسولان خدا و بعد از این در رجعت
یاری من خواهند نمود و ما بین مشرق و مغرب زمین هر از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتمهم
پیغمبری و رسولی که بوده باشد و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن و انس
و چه بسا رنجبار است و چگونه تعجب نکنم از مرده های که خدا ایشان را زنده گرداند و کرده از قبرها بر وزانند لبیک گویند و بان خدا
بلند کنند که لبیک یا داعی الله و در میان با و از راهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه برد و شهای خود کشته باشند
و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنده زنجاران و اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است
در قرآن که و عَذَابُ اللَّهِ لَئِنْ اَمْنَا مِنْكُمْ مَا اَخْرَا بِهٖ بَعْضُ خَلْقِکُمْ مَا اسْتَفْهَمُوا وَاَنْتُمْ اَعْمٰی اَمَّا اَمْرٌ اَمَّا اَمْرٌ اَمَّا اَمْرٌ
کرده اند البته ایشان را اخلاص کرده اند و زمین چنانچه خلیفه کرد بنده بود آنها را که پیش از ایشان بودند و البته متمم کرد
از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان که عبادت کنند
مرا و هیچ چیز را بر من نکرده اند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالی که این باشند و نترسند از احدی از بندگان من

و محتاج نباشند بقیه کردن از کسی و بدستی که مگر بر کشتی بعد از بر کشتن و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب کشتی
و انتقام کسبید آنها و دولتهای عجب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم
خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا بآید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع کننده
سردم بسوی خدا و منم اسماء حسنی خدا و امثال علیای او و ایات کبرای او و منم قسمت کننده هشت و درخ سنا کن
میگردانم اهل هشت زاد و هشت و اهل جهنم زاد و جهنم و بامدست خروج اهل هشت و باخبر از من است عذاب اهل جهنم
و باز کشت خلق بسوی من است و حساب خلق بامدست و منم از آن گوینده در اعراف و منم که نزد قرص افتاب ظاهر خواهم شد
و منم ذاب آله الا رض و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را از یکدیگر جدا میکند و منم امیر مؤمنان و پادشاه متقیان و از پیشوا
و زبان سخن گویند و آخر اصحابی و اسطه پیغمبران و وارثان نبیاء و خلیفه خدا و صراط مسقیم پروردگار و ترازوی عدالت
روز جزا و حجت خدا و اهل اسمائینا و زمینها و هر که ما بین اسمائینا است و منم آنکه خدا با رجعت تمام کرده است بر شما و آیتها
خلق شما و منم گواه غلابه و روز جزا و منم آنکه نزد مدست علم سرکها و بلادها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از
باطل و مبدل انتم نسبهای مردم را و بن سیره اندایات و محجزات و کتابهای پیغمبران و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا
مستخرج من کرد اینده است برها و در عدها و برق و تار و یکی و روشنائی و بلادها و کوهها و دریاها و ستارها و افتاب و ماه و زل
و منم فاروقی بن امت و منم هادی بن امت و منم آنکه عدد هر چیز را مبدل انتم بان علی که خدا بن سیره است و بان را زنها
که مخفی بر پیغمبرش و حی فرستاده است و ان را زنها و اینها پیغمبر من گفته است و منم آنکه خدا نام خود را بن بخشیده است
و کل خود را و حکمت خود را و عا خود را بن عطا کرده است و مکر و مردم از من سوال کنند پیش از آنکه مرا نباید خدا و ان من
تو را گواه میکنم و طلب میکنم که مرا باری دهم بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ششم و کتلت بقیه من من
العذاب لا دینی دور العذاب لا کبر لکم بر حیون یعنی البته همیشه ایم ایشان را از عذاب نبرد بکسر یا نیست تر پیش از
عذاب بزرگتر باشد ایشان بر کردند حضرت امام جعفر صادق فرمود که عذاب نبرد بکسر عذاب رجعت است که بیش از این است
عذاب خواهد کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از بر کشتن و زنده شدن و رجعت است هفتم و ریتنا ائمتنا
ائمتن و احببتنا ائمتن یعنی ای پروردگار ما میرانیدی و بار و زنده کرد ایندی ما را و بار و زنده کرد شده است
که بک زنده کرد ایندن در رجعت و دیگری در قیامت است و بک میرانیدن در دنیا است و دیگری در رجعت هشتم انا
کنظر و سلکنا و الین من امنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یوم الا شهداء یعنی بد رسیده که ما البته باری میکنم رسولان خود را
و انهارا که ایمان آورده اند و زنده گانی و نباد روز یکی استند کواهان برای کواهی دادن بر مردمان یعنی در دنیا و آخرت
هر دو باری میکنم ایشان را اعلی بن ابرهیم و سعد بن عبدالله روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق فرمود که باری دنیا
در رجعت است مگر عبادانی که بسپارای از پیغمبران باری کرده نشدند در دنیا ناکشته شدند بلکه این باری در رجعت خواهد
بود و ایاتی که تاویل بر رجعت فرموده اند بسپار است در این رساله همین گفته بودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی و سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که شیطان لعن الله از
خدا سوال کرده که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده میشوند حق تعالی با کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم
وقت معلوم چون روز شود ظاهر شود شیطان یا جمیع اتباعش از روز بیک خدا ادم را خلق کرده است تا از روز و حضرت
امیر المؤمنین برگردد و این آخر بر کشتنهای آنحضرت راوی گفت مکر رجعتیهای بسپار خواهد کرد فرمود بلی و هر مانی
که در قری بوده یا شد نیکوکاران و بدکاران زمان او بر میگرددند تا حق تعالی مؤمنان را از کافران غالب کرده اند و مؤمنان
از ایشان انتقام بکشند چون از روز شود حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بآید با اصحابش و ملاقات
ایشان در کنار فرشت واقع شود نزد یک بگو فیس قنای واقع شود که هر کس مثل آن واقع نشده باشد گویای بد است صاحب
حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردد و باری بعضی در میان اب فرات داخل شود پس باری بزروار با اسما
که پر شده باشد از ملائکه و رسول خدا حرا بزار فرود دست داشته باشد و در پیشان بر آید چون نظر شیطان بر

آنحضرت افتاد از عقب برگرد و او صاحبش با و گویند که اکنون که ظفر باقی بجای می‌بوی او گویند من می‌بینم آنچه شما
می‌بینید من می‌بینم از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول با و برسد و حربه را در میان دو کفش بزد که او صاحبش
همه هلاک شوند پس بعد از آن هم مردی خدا را بیکایکی می‌رسند و هیچ چیز را با خدا شریک نکرده‌اند و حضرت امیرالمؤمنین
چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه بگردد از شیعیان آنحضرت هزار و دویست و نود و یک نفر را و متولد شود همه پسر هر سال
یک نفر زنده پس در آنوقت دو باغ سبز که حق تعالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه می‌رسد و ابضا آنحضرت
روایت کرده است که حساب خلافت با حضرت امام حسین خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده است که اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت حضرت امام حسین خواهد بود و آن مقدار
پادشاهی خواهد کرد که از پیری موهای او بر روی دیده اش او بچند شود و از حضرت امام موسی روایت کرده است
که هر که زنده در رجعت ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها حق خود را از ایشان استیفا کنند هر که
ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او بگیرند و اگر ایشان را بخشیده باشد با مشن او و بخشش او و ندادن او و بخشش او
بعوض بگیرند پس می‌ماند بعد از مردن دشمنان خود زنده گانی کنند و بعد از آن همه دو یک شب بگذرند و ایشان پیغمبر
طیبت برگردند و دشمنان به بدترین عذابهای جهنم برگردند و ابضا روایت کرده است که از حضرت امام جعفر
صادق پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی و جعلکم ملوکا یعنی و گردانید شما را پادشاهان و گردانید
شما را پادشاهان فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریه او و پادشاهان ائمه اند را وی
گفت چه پادشاهی شما داده اند فرمود پادشاهی هشت و پادشاهی رجعت علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت
کرده است از شهر بن خوشب که گفت حجاج یا من گفت در قرآن آمده است که تفسیرش مرا عاجز کرده است و پیغمبر از آن
ابن است و آن من اهل الکتاب یا کومین یقبل موته یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه البتة ایمان می‌آورند
بحضرت عیسی پیش از مردن او و بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهود و نصرانی را میزنند و نظر میکنم که لب او
حرکت نمیکند تا پیغمبر من گفت ای امیر این مراد نیست که شما فهمیده اید که گفت چه معنی دارد گفت حضرت عیسی پیش از
قیامت از آسمان زمین خواهد آمد پس نمی‌ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت عیسی می‌آورند پیش از مردن
حضرت عیسی و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از کی شنیده گفت
از حضرت امام محمد باقر شنیده ام که بخدا سوگند که از چشم صافی برداشته و ابضا روایت کرده است و در بیان
در تاویل قول حق تعالی بل کذبوا بآیاتنا لم یحیطوا بعلمه و کذبوا بآیاتنا لم یحیطوا بعلمه یعنی بلکه نکران میکنند با آنچه احاطه نکرده
بعلم آن و هنوز تاویل آن با ایشان نرسیده است حضرت فرمود که این آیه در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت
آنها نیامده و ایشان کذب بآیاتنا می‌نمایند و میگویند نخواهد بود و پسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان اهل
بیت در رجعت خوراک ایشان عدوه ایشان خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است ان که معیشة ضنکا و ابضا
علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعد از هلاک
کرده است در رجعت برخواهند گشت چنانچه خدا فرموده است و حرام علی قریبه اهل ککها انهم لا يرجعون و در
اخبار معتبره وارد شده در تاویل این آیه و توبیخ آن من علی الذین استضعفوا فی الارض و جعلناهم ائمة و جعلناهم
الوارثین و منکم ظلم فی الارض و نری فرعون و هان و جنودهم امنهم ما کافوا تجدون که این مثل آنست که خدا زنده
برای اهل بیت رسالت که موجب تنبلی آنحضرت گردد زیرا که فرعون و هان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و ایشان
و اولاد ایشان را میکشند و نظیر ایشان در این امت ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و مضع
اهل بیت رسول خدا حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که هم چنانکه ولادت موسی را مخفی کرد و او را از فرعون غایب
گردانیدم و بعد از آن او را ظاهر ساختم و فرعون و اتباعش غالب گردانیدم و همه را ببردست و هلاک کردم هم چنین
حضرت قائم و اولادش را پنهان خواهیم کرد و از فرعون و اتباعش زمان خود را مستور خواهیم گردانید و در رجعت ایشان را بر دشمنان

ایشان غالب خواهند کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل یافت چنین است و میخواهم که منت گذارم بر آنها که ایشان را
 ضعیف کرده اند و زمین که اهل بیت رسالت و دیگر دانیان ایشان را امانان و بگردانید ایشان را و اوان زمین که پادشاه
 روی زمین برای ایشان مسلم کرد و تمکن و اقتدار بدید ایشان را و زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنیام
 بفرعون و همامان یعنی بویکو و عمر و لشکرهای ایشان و اینها بندگان غصب حق الهی کردند و منت نهادیم بر ایشان و از آنجا که حذر
 میکردند از کشتن و عذاب و هم چنین حضرت امام حسین را صاحب با و زنده کنند و کشتند کافران ایشان را و منت نهادیم بر آنها که انتقام
 از ایشان بکشند چنانچه قطب و اوندی و دیگران از جای از امام محمد باقر را وایت کرده است که حضرت امام حسین در صحرای
 کربلا پیش از شهادت فرمود که جدم رسول خدا این گفت که بفرزند ترا بسوی عراق خواهند برد و زمین که پیغمبران و اوصیا
 ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمو و امیکو بند و در آنجا شهید خواهی شد و یا تو جانی
 را و اصحاب نوشهید خواهند شد که در دوزخ و آله بریدن این باب ایشان نخواهد رسید چنانچه آتش راحی تعالی بر حضرت ابراهیم
 برد و سلام کرد و ایند هم چنین آتش جتلی بر حق و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما و اوشاد باشد که من
 میر و پیغمبر خود میر و پیغمبر پس میماند و عالم اقتدار که خدا خواهد پس دل کسی که زمین شکافند و میشود و از زمین میر و پیغمبر
 آید من خواهد بود و میر و پیغمبر از موافقی اقتدار با بیرون آمدن امیر المومنین و قیام قائم مائیس نازل میشوند بر زمین که روی
 از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بر زمین غرور ننهادند تا باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و
 فرود می آید محمد و علی و من و سرادرم و جمیع آنها که خدا را ایشان منت گذارند است از انبیاء و اوصیاء و سوار شد بر اسب
 خدا فی ابلیق از نو که هیچ خلوق پیشتر از آنها سوار نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست میکشد و حرکت میدهد
 و شمشیر خود را بدست قائم مایم میدهد پس بعد از آن که خدا خواهد میماند پس حق تعالی بیرون می آید و فرود از صیحر که چشمه
 از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنکه حضرت امیر المومنین شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و
 مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خوش را بریزم و هر بی که بیست و نه تا آنکه زمین هند و همه و جمیع بلاد دهند
 فتح کنم و حضرت زانبال و پو شع زنده شوند و بیایند بسوی حضرت امیر المومنین و گویند راست گفتند خدا و رسول بود
 و عدها که دادند پس هفتاد نفر را ایشان بفرستد بسوی بصره که هرگز در مقام مقاتله در آید و از آن بکشند و لشکری بسوی
 بلاد روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر جوان حرام کوشش که باشد بکشیم تا آنکه بفرطت و بیکود و روی زمین نباشد
 و جز به از طرف کفر و یهود و نصاری و سائر ملل را تحریک کنیم بنان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منت گذاریم
 و هر که اسلام را نخواست خود را بریزم و هیچ مرد از شیعیان مانده مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی
 او پاک کند و زنان و مترا و زاد و بخت با و بیاورد و هر که روزی بکرم و مبتلائی که باشد خدا بیکرک مایه اهل بیت از بلاد
 از او دفع کند و حق تعالی بیک را از آسمان بر زمین فرستد بر تیره که شاخهای درختان میوه و از او بسیار میوه بپاشند و
 میوه ناستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان ببارد و اینست معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند
 و برهنه کار گردند هر آنکه بکشایم بر ایشان بر کشته از آسمان و زمین و لیکن تکرر بیکرک نماند پیغمبران ما را پس کرمین ایشان را
 با نچه کسب کردند و بخشند خدا ایشان را مگر آنکه حق تعالی بماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حق تعالی آنکه کسی که
 خواهد احوال خانه خود را بداند خدا او را الهام کند با نچه ایشان میکنند و این بابو به بسند معتبر از حسن بن جهم رواست که
 که ما مون از حضرت امام رضا پرسید که چه میگوئی در رجعت فرمود حق است و در ایم سا بقیه بوده است و قرآن مجید بیان
 ناطق است و رسول خدا فرمود که سبنا شد و این امت آنچه در ایم سا بقیه بوده مانند دوتای نعل که با یکدیگر موافق اند و
 مانند پره های بیکر که با یکدیگر مستاویند و حضرت فرمود که چون مهدی از قریه نندان من بیرون آید عیسی از آسمان بیرون آید و
 در عقب او نماز کند و عیسی از حضرت امام جعفر صادق رواست کرده است که فرمود که خلفای جور نای بر خود گذارند
 و خود را امیر المومنین میگویند و این نام مخصوص علی بن ابی طالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است
 راوی گفت تاویل آن خواهد بود فرمود که آنوقت خواهد بود که حق تعالی جمیع کفار در پیش روی او پیغمبران و مومنان را

تا یاری کنند و اینها حق تعالی فرموده است و آخذ الله ميثاق التائبين تا آخر آیه که گذشت پس در آن روز میسر شد
رسول خدا علم را بجای بنی طالب پس او امیر جمیع خلائق خواهد بود و خلافت هم در زیر علم آن حضرت خواهد بود و او
امیر و پادشاه همه خواهد بود و اینست تاویل امیر المومنین و معنی آن در کتاب سلیم بن قیس همدانی روایت کرده است که ابان
بن ابی عیسی گفت رفتم بخانه ابی الطفیل و او حدیث و حدیث رجعت را از برای من روایت کرد از جماعتی از اهل بدر و از سلمان و مقلاد
و ابی بن کعب و ابی الطفیل گفت من عرض کردم اینجا را ایشان شنیده بودم بر علی بن ابی طالب در کوفه پس گفت این علم خاصی است
که با بداهت بدست آورد و در کتب علم خصوصاً از اینجا پس اینجا را ایشان شنیده بودم با حضرت عرض کردم و هم را تصدیق
نمود و آیات بسیار از قرآن تفسیر کرد و رجعت تفسیر شافی و واضحی تا آنکه چنان شدم که بغیر من بقیامت زیاده نبینانم
پس رجعت پس پسید که محض رسول خدا در دنیا خواهد بود و یاد و آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود پسیدم که
مردم را از محض دور خواهد کرد فرمود که من بدست خود خواهم کرد و دست خود را بر سر محض خواهم آورد و عثمان
خود را نشسته خواهم برگردانید پس از آن حضرت تا آیه الا وضی بر سلیم حضرت مضایقه فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود
که آن آیه است که طعام میخورد و در بازارها و راه میبرد و باز آن میاشن میبندد گفت با امیر المومنین او کیست فرمود که حسن
زین است که زمین با و سنان میگرد گفت با امیر المومنین بگو گفت او فرمود که صدیق و فاروق است و عالم ربانی و
ذوالقرنین است با و گفت میان فرما که کیست فرمود آنست که خدا در شان او کهنه و بتلوه شاهانه و کهنه است که ای
عنده علم الکتاب و کهنه است و آلهی جاء بالصدیق و صدق به و تصدیق کرد او پیغمبر را در وقتیکه همه کفار بودند گفت با امیر
المومنین نامش را بگو فرمود که گفت ای ابی الطفیل خدا سوگند که اگر عاقله مشیجان مرا بنزد من بیاوردی که اقرار بطاعت من میکنند
و مرا امیر المومنین مینامند و جهاد مخالفان مرا حلال میدانند پس حدیثی که بعضی از آن پیغمبران از او روایت میانی که خدا در قرآن
فرستاده است و محمد را بنده هم منقرضه را کند شوند مگر طایفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر صاحب است و ادعای
با حدیث ما دشوار است و همیشه سدا نهاده و اقرار با آنها نمیکند مگر ملک مقرب یا پیغمبر سلی یا مبدء مؤمنان و عیسی که خدا
انتخاب کرده باشد دل و از برای ایمان ابی الطفیل چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه منقرض و منزه و گمراه شدند و
انها که خدا ایشان را بزرگ ما اهل بیت نگاهداشت و در منتخب الصواب از سعد بن عبد الله روایت کرده است از جابر جعفی از
حضرت امام جعفر صادق که علی را در زمین رجعتی خواهد بود تا فرزندش حسن با علم خود خواهد آمد اما انتعام بکشد از
بنی امیه و معاویه و معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس خدا یا و از آن و از اصل کوفه زنده کند و هفتاد هزار
کس از سباه مردم پس ایشان ملاقات کند در صحن مثل مرتبه رب تاهیه و بکشد و کسی از ایشان باقی نماند که خبر بر او بد
پس خدا ایشان را بر دسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس یازد یک امیر المومنین رجوع کند با رسول خدا و او خامنه
باشد بر زمین و سائر ائمه عالم را و با شکست و اطراف زمین را بعبادت حق تعالی اشکار کرده شود چنانچه پیشتر بنیان عبادت
کرده بودند و اصناف آن عبادت خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد بقدر پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزیکه خدا
خلق کرده است دنیا و از روزیکه دلهای دیگران بر طرف شود تا آنکه حق تعالی و فاکند بوعده که او داده که غالب گرداند
او را بر همه دنیا هر چند نخواهند مشرکان و عیاشی از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که اول کسی که بدینار میگرد
حضرت امام حسن است و اصحاب و وزیر و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانچه حق تعالی
فرموده است ثم ردناکم الیکم علیکم و امانناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر تقیرا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه
بر ایشان را و امانت کردیم شما را بچهارا و پسران و گردانیدیم لشکرها را از بناده از لشکرها و شیخ کشی و شیخ مفید در
ارشاد و در مجلس بسندهای بسیار از عیاشی اسدی و اصبح بن بنانه و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المومنین
که گفت منم سبیدم و مهر پیران و در حق سبعتی از اوتوبت هست بخدا سوگند که حق تعالی از برای من اهل مزاج خواهد کرد چنانکه
از برای اوتوبت و لا و از زنده کرد و جمع کرد و بر او است بگر چنانچه از برای یعقوب و لا و از جمع کرد و ابضا شیخ کشی از حضرت
امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود که من سوال کردم از خدا که اسمی را بفرستد مرا بعد از من باقی بماند با گردانیدن

افضل شما و افراد را در بر جفت شلو انکار نمیکند قدرش خدا را بر هیچ چیز و قابل نیست و مگر با آنچه خدا خواسته است و متنا
 کامل از آن از حضرت امام جعفر صادق و باقی از برای حضرت امام حسین و وایت کرده است و در آن زیارت مذکور است
 که پادوی من از برای شما مهیاست ملکم کند خدا و معیوت کرد اند شما و این باشد شما و این بود نه یاد شن بشناس من از امام که
 ایمان را در بر جفت شما و انکار نمیکند هیچ قدرش خدا را و لکن بیهوده نمیکند هیچ مشتعل او را و نمیکند هیچ چیز را که خدا خواهد
 منتهوا ندود و نسید هیچ در زیارت دیگر هیچ مضمون دارد وایت کرده اند و این است که غیر از زیارت دیگر از برای حضرت
 امام حسین و جمیع ائمه و وایت کرده است و در آن زیارت مذکور است که خداوند معیوت کرد آن را و در مقام پسندید
 که اقتضای کتب و از برای دین خود و کتب و موشن خود را بدینست که او را و او را کرده و توفیق پروردگاری که خلف و عا
 نمیکند و کتب و روح معیوت و مؤمن از حضرت امام جعفر صادق و وایت کرده است و در حدیث طولانی که فرمود پس
 روح مؤمن از زیارت میکند و در بعضی از معنی و معنی و در باب ایشان از طعام ایشان و بی اسامی ایشان از شراب
 ایشان و یا ایشان معنی میکند و در مجالس ایشان ناخن و یکند تا ایمان ال محمد پس فدا میکند خدا ایشان را پس بیایند
 تلبیس که فان فوج فوج پس در آن وقت بشک می افتند لعل بلان و مصلی میشوند عطا لسان و از این جهت بود که رسول خدا
 حضرت امام را مؤمن گفت که و عاگاه ما و نوادی اسلام است یعنی شرف و دروغی که در سرفاقت عینت حضرت
 صاحب آباد خوانند مذکور است که پروردگار او فرمود که با طاعت قائم مقام تمام و در وقت و یا شمس و از مصیبت او
 اجتناب تمام و اگر می پیش از دنیا میری پس بگردان مرا می پروردگار من از آن جماعتی که بر من گردند در رجعت او
 و پادشاهی میکنند و در دولت او و متمکن میگردند و را تمام او و در دوزخ علم سعادت شیم او میباشند و محشور میشوند
 و در زمین او و در شمشیر میشود و ایشان بر وینا او و در کتاب قبائل و مصالح و وایت کرده است که توفیق از حضرت
 صاحب میران آمد بسوی ابو القاسم با لعل که و در سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین است که اینک
 باید بخوانند و دعا فرمود تا آنجا که فرج ایش است که در مدح حضرت امام حسین است و میفرماید که پسندید است و
 لطف کرد که شد است حضرت در روز و در جنت و بعضی شهادت با و داده اند که امامان از غسل او باشند و شفا در دنیا و
 باشد در دستگار کرد فرمود پروردگار او و بر کشتن او و بر کشتن او و بعد از قائم و عینت و با طلب خون خود و محاربه
 خود میکنند و خداوند جبار را از او که داند و در آخر دعا فرمود که ما میانه بغیر او میاوریم و انتظار بر کشتن او میکشیم و
 کتب و عیاشی و شیخ معین و سید بن طاووس پسند های خود را وایت کرده اند از ابو بصیر که گفت شوال که در آن حضرت تمام
 جعفر صادق از تفسیر قول خدای و افسو یا الله جهنم ایام از آن که معیت الله من معیوت یعنی و شمس معیوت و بعد از بمبالاته تمام
 که خداوند نمیکند و عاگاه که مرده اند بلکه زنده میگرداند و وعده از پیشتر خدا و لیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت فرمود
 سببان چه میگرداند و توفیق میگرداند و این که هفتم مشرکان میگویند و سوگند یاد میکنند که خلاصه دهر را در قیامت فدا
 میکند حضرت فرمود که هلاک و زبانتار باید کسی که این سخن را میگوید پس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا بود و با
 و عری ابو بصیر گفت فدای او شوم هر ما معنی را حضرت فرمود که چون قائم ظاهر شود خطای اعدای او و شعبان ملاز برای
 او زنده کند که شمشیر هار و ش که داشته مهتای جند نیازی از حضرت نیابند چون بر خبر جمعی از شعبان مایوسه که نزد
 باشند که فلان و فلان و فلان از فرما معیوت شد و در خدمت حضرت قائم آمد و از ایشان که ایشان گویند که
 ای کرده شعبان و دروغ میگویند فلان این زمان دله شمس است هر دو می گویند و الله که فدا شده اند
 و قائم است و فدا خواهند شد و خدای در این حکایت قول اینها را فرموده است و اینها کتب از حضرت امام جعفر صادق
 و وایت کرده است و با قول خدای و شعبان الی بنی اسرائیل الی کتب و تفسیر دینی از این مرتب یعنی و می گویند پس
 اسرائیل در کتاب که اول آنها خواهد که در زمین دو مرتبه و حضرت فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام حسین
 و خبر دادن بر آن حضرت تمام حسین و تعلق عاگاه که و طغیان خواهند کرد که طغیان از وی که حضرت فرمود که اشاره است
 بقتل حضرت امام حسین و قاتل جله او و اینها پس هرگاه بیاید و عاگاه اول ایشان فرمود هرگاه بیاید و عاگاه تمام خون

حسن بن علی که جناب الانا اولی باشد بدینجا مواخلاق لایق باربعی فرستادیم بر شما بنیدکانی را و اما که صاحب باس
و قوت عظیم بودند و جنگ بجز کردیدند در میان خانه های وای کشن و اسیر کردن شما حضرت فرمود که اشاره است بجای که خدا
ایشان را معیوش خواهد گردید پس از بیرون آمدن حضرت قائم پس بخوانند که داشت کسی را که احدی را زایل نمود را کشتند و شد که
انکه او را خواهد کشت و کان و عهد معقود و بود و عده کرده شده فرمود که اشاره بقیام قائم است ثم رددنا الکم الکره علیکم
اشاره است بخروج حضرت امام حسین با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلقا بر سر داشتند و باشند که هر خودی دور
داشتند و باشند و مردم گویند که این حسین است که پیروز آمده است و مؤمنان شکر و او میکنند و بدانند که دجال و شیطان
نیست و حضرت قائم در آنوقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت
قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین او را غسل دهد و کفن و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در محل بگذارد و اگر کسی که او را
بغیر وجهی مرتکب غیبت شود مؤلف گوید که اگر کسی گوید که حضرت امام حسین را کی غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت
در این دنیا شهید و مقرر که بود احباج بخیل ندارد و ائمه بعد از آنحضرت که بدینا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز
کنند بر او تا بنیغ صورتی شود و این ائمه اگر چه عجب ظاهر در شان بنی اسرائیل واقع شده است اما چون آنحضرت در این دنیا
واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت واقع میشود حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است پس اشاره
است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ بنید و شیخ طوسی بسندهای معتبر از امام محمد باقر روایت
کرده اند که گفتا سوگند که مردی از ما اهل بیت پادشاهی خواهد کرد بعد از وفاتش پس بیصد و نه سال گفتیم این چه وقت
خواهد بود فرمود بعد از آنکه قائم از دنیا برود گفتیم قائم چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده و سی سال و بعد از آن
آنحضرت هج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا فتنه سال پس منصرف یعنی تنقیص کنند و بنیاد خواهد آمد که امام حسین
است و طالب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد و اقل و بکشد و اسیر کند که مردم بگویند که اگر این وقت و این غیر آن بود
بغیر از امام حسین کشت پس بعد از آنحضرت سقاح بیرون آید یعنی جناب امیر المؤمنین و کلینی و صفار بسندهای بسیار از
حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که خدا شش چیز بر ما داده است و انهن مرقها و بلاها
و حکم بحق میان خلایق و منم صلح و جعتها و منم صاحب دولتها و منم صاحب عصا و منم ذابته که باری مردم سخن خواهد
گفت و در میان بوع و در کاف و روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق که در روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا احدی را
زنده کند و زنده ها را بکشد و حق و باهاشتی برگرداند و بر پا دارد دینی را که از برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن
ابرهیم روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق که حق تعالی خبر داد رسول خود را و ایشان را داد و از امام حسین پیش از
آنکه فاطمه را حامله شود یا آنکه امامت در فرزند آن و خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را با آنکه امام حسین
خواهد رسید و کشته شود و جسدش را در خودش و در فرزندانش پس غرض داد او را از شهادت با آنکه امامت در حق
او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته خواهد شد پس خدا او را بدینا بر خواهد کرد و ایند و یاری خواهد کرد تا دشمنان خود
بکشد و او را پادشاه روی زمین خواهد کرد تا بنید چنانچه در قرآن مجید فرموده است که میخواستیم منت گذاریم بر آنها که
اینها را ضعیف گردانیدند و زمین و بکر را بین ایشان را اما ما مان و یارشان روی زمین و فرموده است که تحقیق که نوشیدیم
در روز و بعد از آنکه حضرت رسول که زمین را بکشد و خواهد کرد بنیدکان شاید ما پس خدا ایشان را داد پیغمبرش را
که اهل بیت تو ما را از زمین خواهند شد و بسوی زمین بر خواهند کشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی بن
عبد الحمید در کتاب احوال مضیه روایت کرده که از حضرت امام جعفر صادق سؤال کردند از رجعت که آیا حق است فرمود بلی
و رسیدند که اول کسی که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از حضرت قائم بر
خواهد آمد یا احباجش که یا او شهید شد و هفتاد پیغمبر با او خواهد بود چنانچه آنحضرت موسی معیوش شدند پس حضرت
قائم آنکس را خود را با او خواهد داد و او را زنده خواهد کرد و آنحضرت را غسل بدهد و حنوط خواهد کرد و او را در
قبر خود خواهد گذاشت و احباج فضل بن شاذان روایت کرده است از امام جعفر صادق که چون قائم ظاهر شود و در احوال

گویند و شود حق تعالی از ایشان که در عبادت خداوند صدق و امانت و اهدا کرد تا بید کرد در میان اصحاب و یاران او
باشند و این قول بود در کمال الزام و توبه استند معبر و بر عجل و ایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از اسمعیل که خدا او را در قرآن صادق اوعده گفت است یا اسمعیل پس او هم است حضرت فرمود نه بلکه اسمعیل پس خرق
که پیغمبر بود و خدا او را معوض کرد تا بید بسوی قومش پس تکیه کرد و پوشت سر و روی او را کند و حق تعالی غضب
کرد بر ایشان و سخطا طایل ملک عذاب را بنزد او فرستاد و گفت پروردگار عزت بر بسوی تو فرستاده است که قوم ترا
عذاب کنم بخت تو برین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت که مرا احببای پس حق تعالی با و وحی کرد که پس حاجت تو چیست
ای اسمعیل گفت پروردگار تو عهد و پیمان کنی از برای خود بپروردگاری و از برای محمد پیغمبری و از برای وصیای او
یا امامت و خبر دای خلو خود را یا نه امت او نسبت بحسین خواهند کرد بعد از پیغمبر ایشان و وعده دادی حسین را
که او را بدینا بر گردانی تا اتمام یکصد و آنها که این ستم را نسبت با و کرده اند پس حاجت من بسوی تو است ای فرزند
من که مرا بر گردانی بسوی دنیا تا اتمام خود را بکشم و آنها که نسبت بمن این کار کرده اند چنانچه حسین را بر خواهی گردانید
پس حق تعالی اسمعیل را خرق کرد و وعده داد که چنین کند خدا او را حضرت امام حسین بدینا بر خواهد گشت و ایضا
از خبر روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار که است بقیای شما اهل
بیت در دنیا و چه بسیار از جمله ای شما یکدیگر با احتیاج عظمی که خلق شما را دارند حضرت فرمود که هر يك از ما
صیغه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بان عمل کنیم در مدت حیات خود چون اینها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما
رسیده است و در آنوقت حضرت رسولی آمد و خبر وفات ما را با ما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را با ما بشمارد میدهد
و حضرت امام حسین صیغه خود را خواند و در آن صیغه نوشته بود ندا می دهد در حال حیات خود کند و آنچه باقی ماند بعد از آن
خواهد کرد پس رفت بقبال با مر خداوند و الجلال و الشهد شد و از جمله اموریکه باقی مانده بود که کرد و همی از ملائکه رخصت
خلیدند که بسیار و بیایند چون بر زمین آمدند حضرت شهید شده بود حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبر باشند
تا از قبر بیرون آیند در رجعت و بار می آید و می کنند پس که می کنند بر او و آنچه از شما فواید شده است از برای او و شما مخصوص کردید
بیتاری و در کسین بر او و برین ملائکه را و می گردانند و چون برین ملائکه را و از آن و خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس بن
ما هبنا و وفات بر او هم و مناقب شادان بر جبرئیل از امام جعفر صادق روایت کرده اند در بار قول حق تعالی یوم رجعت
الرجعة لتبعها الا و قد یعنی روزیکه سیر از حرکت کنند و متحرک میگردند آنها که ساکن بودند و از برای او بیاید آنچه در دفع
است فرمود که واجبه حسین بن علی است و از دفع علی بن ابی طالب است و اقل کسیکه در رجعت از قبر بیرون می آید حسین بن
علی است یا هفتاد و پنج هزار کس است تا در بار قول حق تعالی انا انقضی رسالتنا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تزییل
روایت کرده است از جناب امام جعفر صادق که کلاً سوف تغلبون یعنی در رجعت تم کلاً سوف تغلبون یعنی در قیامت و محمد بن
العباس پسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی ان شاکل تزل علیه من من السماء اینه فطالت
اعنا فتم طنا خاضعین یعنی اگر خواهی پیغمبر منم بر ایشان از آسمان ابق پس میگردد کرد نهی ایشان از برای ان اینه از حضرت
فرمود کرد نهی بنی امیه برای ان اینه خاضع و ذلیل میگردد و اب استند علی بن ابی طالب در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد
نزد قرص آفتاب از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب و پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه بنی امیه مردی از خود را در پهلوی
درختی پنهان کند درخت بسختی بدو فرماید که این مرد پست از بنی امیه است چنانچه پنهان شده است و او را بکشد و شیخ حسن بن
سلیمان از کتاب ابن مایه را که از اکابر محمد بن شجاع است روایت کرده است از ابو مروان که گفت از حضرت امام جعفر صادق
سوال کردم از تفسیر قول حق تعالی انا الذي قرص عليك القرآن لراؤك الى معاد فرمود که دنیا آخر نمیشود تا جمع شوند رسول
خدا و امیر المؤمنین در ثوبیکه موضعی است از کوفه در آنجا میگری بیا کنند که دو از ده هزار و دوازده شصت باشد و ایضا از کتاب
بشارت سید علی بن طاووس روایت کرده است از عمران که مجموع عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت ساری
مردم است و هشتاد هزار سال ایام دولت محمد و آل محمد خواهد بود و سید بن طاووس گفته است که در کتاب پنجمین مرتبه

[illegible]

تو گفت بی پس خدا هم ایشان را زنده کرد بدعا ای پیغمبر و با او رفتند پس از جماعت مردند و بدینا برکشند پس با جالهای خود
 مردند و بضاعت و قرآن مجید قصه حضرت عمر را آورد شده است که حق تعالی او را امیر اند و بعد از صد سال زنده کرد و استبداد
 بعد از آنکه سالها زنده ماند با جال مقلد خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد نفر را که حضرت موسی از قوم خود
 اختیار کرد و با خود بطور پرچون کلام خدا را شنیدند گفتند ما نصیب تو نمیکیم تا خدا را نپسندیم پس بسبب ظلم
 ایشان و گفتن و بد ایشان صاعقه با ایشان رسید و همه مردند پس موسی گفت پروردگار اچو کم با بنی اسرائیل چون برگردم
 و ایشان را با خود ببرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدینا برکشند و خودند و اشامیدند و مقاربت کردند و فرزندان هم
 و سنانند پس با جالهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی خطاب کرد که میاد و رو قی را که زنده میکردی مردگان را باز
 من و جمیع مردها را که زنده کرد باذن خدا برکشند بدینا و مدت تمام اهل مدینه و بعد از آن مردند با جالهای خود و احباب
 گفت سیصد و هفتاد سال مردند و خدا ایشان را زنده کرد و بدینا برکشند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند بر آنکه
 رجعت در ایم سابقه واقع شده است و رسول خدا فرمود که میباید این امت مثل آخر در ایم سابقه واقع شده است
 مانند موافقت دو قایق و پره های تیرا یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان ما نفل کرده اند که
 چون حضرت قائم بیرون آید عیسی از آسمان فرود آید و در عقب او نماز کند و نزول او زمین زنده شدنی بعد از مرگ است
 زیرا که حق تعالی فرموده است *يُنْفِئُكَ وَرَأْفَتُكَ إِلَى* و بعد از آن بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند را یاد
 نموده و آنچه در باب موقوف حضرت عیسی و احباب گفت فرموده نزد فقیر محل ثامل است و در جوه القلوب و بحار الاقوال مذکور
 است محقق آنها و ختم میباید این بحث را با برادر حدیث مشهور و مفصل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر و روایت
 کرده است پسند معتبر از مفصل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق که آیا آن ما میباید مردم انتظار ظهور او
 میکنند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان و وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی
 آگاهان خود را از اینک از برای ظهور او و قیام تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که ایاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت
 در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت ناوَل شده است و هر کس برای ظهور و مهدی موعود معینی قرار دهد خود را
 با خدا در عین غیبت شریک گردانیده است و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است و مفصل گفت که ای کوی من چگونه خواهد بود
 ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بخیر ظاهر خواهد کرد بدو و آشوب بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی با اسم و کتب
 و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود و آن حجتی که مایه خلقت از ماسخین و احوالش را بیان کرده ایم تمام
 و نسب و کتبش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کتبش مثل نام و کتب جلال و است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب
 او را نمیدانستیم پس خدا و از همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است *كَلِمَةً عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ*
 و کَوْرَهُ الْمُسْرُكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و در حق او و غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کسرا هست
 داشته باشند آنها که خدا شریک بی و نند و ذابند بر فرموده است *وَقَالُوا هُمُ حَقٌّ لَا نَكُونُ فِتْنَةً وَبُكُونُ الدِّينِ كُلِّهِ* یعنی
 قتال کنند یا کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها هم از برای خدا پس فرمود که و الله ای مفصل
 بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین بدین حق برگردد و از هیچ کس پیغمبرین حق قبول نکنند چنانچه حق فرموده است
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ ذَلِكَ سَلَامٌ دِينًا فُلْكَ بِقَبْلِ مَنَّهُ وَهُوَ الْآخِرَةُ مِنَ الْخَالِ سِرِّ بَعِي هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او
 قبول نکنند و او در آخرت از دنیا نکازان باشد مفصل پرسید که در آتام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او
 سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و انس و غیبتش بیرون خواهد آمد بسوی معتقدان و نایبان آنحضرت که ششست
 برسانند و الله بمفضل کویای پیغمبر آنحضرت را که داخل شود و بر حضرت رسول در بر و عمامه زرین بر سر داشته باشد
 و در پاهایش و نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بی چند ریش نداشته باشد تا کسی او را
 نشناسد و باین هیأت بیاید بنزد خانه کعبه و بنها و پیغمبر حق پس چون شید و ابد و بدینا بحجاب رود جبرئیل و میکائیل و صف
 صف قیامت را و نازل شوند پس جبرئیل کویای قای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صناحیل که مرد است

بر روی مینا اول کشت و کو بدجهل و سينا س خلد و ندر بر اسراست که وعده ما را راست گردانید و زمین هشتاد و بر ما میراث داد
که هر چا که خواهیم قرار بگیریم پس بنکو نزد بیست مرد کا دکان برای خدایس بایستند میان و کن حجره سود و مقام بر بهیم و بصلای
بلند نماند که ای کرده بر کواران و مخصوصان من و انها که حق تعالی ایشان را برای باری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن
من بر روی زمین بیا شد بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان و در هر جای عالم که باشند از مشرق و
مغرب عالم و بر هر جایی که بوده باشند پس بشنودند هم بیک و از و هم یکی متوجه آنحضرت شوند و بیک چشم و هم زدن هم
حاضر شوند و در آنحضرت در میان رکن و مقام پس عود می از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی
زمین باشد از آن روشنی بآید و آن نور در میان خانهای مؤمنان درآید و جانهای ایشان بان فرج بآید اما آنقدر که قائم
العمل ظاهر گردد بده است پس چون صبح شود سپید و سپرده تن که بطی لا حق از اطراف عالم بخشد آنحضرت حاضر
شده اند هم در و خدا متشابه است بآشد پس بیست بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور
عالم و روشن کند پس گوید که هر که یا این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کنی اول کسیکه دستش را بیوست
و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس بنا بر ملائکه یا او بیعت نماید پس پنجپان جن بشری بیعت بر سندان پس سپید
و سپرده نفر نقیبه بیعت و سرافراز کرده نماند نگاه مردم مگر فریاد برآوردند که بیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر
شده است و چه جانشانها که یا او بند پس بعضی گویند که صاحب همان بوهاس است که داخل مکه شد پس بعضی گویند که
هیچ بانا از اصحابش نمیشناسید گویند که نمیشناسیم هیچ یک را مگر چنان که کس از اهل مکه و چنان کس از اهل مدینه که آنها را
بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند
با و از بلند که اهل آسمانها از زمینها بشنوند که بگروه خلافت این مهدی آل محمد است و بنام و کتبت جلالش و از باد کند و نسبت
دهد و از ابا امام حسن بدوش امام یازدهم و دیگریدانش را بشمارد تا حسن بن علی یا او بیعت نماید تا ابد تا هلاکت مینا بید
مخالفات و تمام آید که کمره میشود پس اول کسیکه آن نیا را بلیک میکند و اجابت میکند ملائکه پس مؤمنان جن پس سپید
و سپرده نفر نقیبه آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب کوشی از خلافت بنما ند مگر آنکه از صلا را
میشنوند و متوجه میشوند خلافت از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزد یک بغروب آفتاب شود از مغرب آفتاب
شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی لباس ظاهر شده است و او عثمان غنی است از فرزندان پزیر من موعود یا او
بیعت کنید تا هلاکت یا بید و مخالفان میکنند کمره میشود پس ملائکه و جن و نقیبه او را انگیز کنند و دانند که او شیطان
و گویند که شنیدیم اما با و نکریم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر ازماء برود و در تمام آن روز حضرت
صاحب بیست بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند یا دم و شب و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و
شمعون پس نظر کند من که علم و کمال همه ناممست و هر که خواهد نظر کند بنجد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسن پس نظر
کند من و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است آنچه آنها مصلحت ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم و هر که کتب
اسمانی و صحیف پنجبر را میخواهد بباید و از من بشنود پس بپندارد کند و صحیف آدم و شیت و انجیل از مائاد دم و شیت گویند
که اینست و الله صحیف آدم و شیت که هیچ تغییر نیافته است و خواند بر ما از آن صحیف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحیف نوح و
صحیف ابرهیم و تور بن موسی و انجیل عیسی و زبور داود و این علمای از ملتها هم شهادت دهند که اینست آن کتابها پنجبر
از آسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بجا نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را
بخوبی که حق تعالی بر حضرت رسول نازل ساختن آنکه تغییر یافته باشد و بنید بل باقی باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده
پس در این حال شخصی بنا بدیخت آنحضرت که رویش بجانب بیست کشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر و اسر کرد مرا ملک
از ملائکه که بخبر من تو بنایم و ترا بشارت دهم هلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت بنما بد که قصه خود و برادرش برای مردم
نفل کن بشیر گوید من و برادر دم در میان لشکر بودیم و خراب کردیم دنیا را از مشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب
کرد سر ما هم شکستیم و اسرهای ما در میان مسجد مدینه سر کن انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرها را با صبی صمد

هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم پس بصرای پیدا رسیدیم که در دعوی مدینه
طبیعه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیداهل که کرد این گروه ستم کاران را پس زمین شکافت شد
و تمام لشکرها و باجها و یان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بر روی زمین بجز از من و برادر و مرا نگاه مسلکی
بفرموده و راههای ما را بدشت کرد ایند چنانچه بی بی پس تا برادر و هم گفت که ای بنی بر و نبرد سفیان ملعون در دشت مشق
او را بر منان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیداهل که کرد ایند و ما من گفت که ای
بشیر ملکی شو بحضرت مهدی دو مگر و او را بشاوت ده بهلا اند شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت که توبه تو را
قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک را بر روی بشیر علی الد و بحالت اولی و کرد و با آنحضرت بیعت کند و در لشکر
آنحضرت بماند مفضل پرسید که ایستد من ملائکه و جن در از زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله بمفضل
و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی یا اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند
بود فرمود بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آنکه و فرمود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش
در آنوقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار جن و بر و اب و دیگر چهل و شش هزار از جن و خدا با این لشکر
او را بر عالم ظاهر خواهند داد مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهند کرد فرمود که اول ایشان را بجهنم و موعظه
بحق دعوت خواهند کرد پس چون طاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گردانند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه
طبیعه شود مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهند کرد فرمود که خراب خواهند کرد و از بنائی که حضرت ابوهیم و اسمعیل
گذاشته بودند بنا میکنند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکنند و از اساس و لشکر
بنا میکنند و مسجد کوفه را نیز خراب میکنند و از اساس و لشکر بنا میکنند و قصر کوفه را خراب میکنند که هر که در آن بناها ده مصلحت
مفضل پرسید که در مکه معظّم مقام خواهد نمود فرمود که نه بمفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد
کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی مکه معادوت نماید پس بایست بجهت
آنحضرت سرد ریز برافکنند و کربان و قترع کنند و کوبند و مهدی آل محمد توبه میکنند توبه ما را قبول فرمایند ایشانرا پس دهند
و از حقوق دنیای و آخرت بفرستند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید و از احوالی را بکشند نگاه بداران خود را
از جن و نفیاسوی ایشان بر گردانند که با ایشان بگویند که برگردند بخواب هر که ایمان بیاورد و از آنجا بشد و هر که ایمان نیاورد
او را بقتل رسانند پس چون عسکر فروزی از بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان بیاورد و مفضل پرسید که آنکس از من
خانه مهدی و محل اجتماع مؤمنان بخواهد بود فرمود که نای تنها آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکم مسجد
کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد میله خواهد بود و موضع خلوتش تحت شرف خواهد بود مفضل
پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا در سوا
بکوفه باشد و در از زمان قیامته جای خوابیدن بک کوفه و در از زمان شهر کوفه و سعادتش بقدر نیاید
و چنانکه میل یعنی مسجد فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکریلای معلّا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی که بلا را پناهی و جایگاه
گرداند که پوسه محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی از زمین مقدس را بسیار با بخت مرتبه گرداند و چندان
از بركات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هزار بار بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو
گزارند پس حضرت امام جعفر صادق اهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستی که بقعتهای زمین با یک دیگر رضا خیز
گردند پس کعبه معظّم بر کربلای معلّا تفرّد کرد حق تعالی و حی فرمود که کعبه که ساکت شود و خبر مکن بر کربلای مدینه و بسپار که آن بقعه مبارکه
است که در آنجا ندای فی انا الله از شجره مبارکه عبوس رسیده و آن مکان همان مکان بلند است که هر چه عیسی را جای داد و در
موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند و در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در دشت
و کادت غسل داد و خود را آنجا غسل کرد و آن هجرتی بقعه است که حضرت رسول از آنجا عروج نمود و خبر و رحمت را بیاورد
مشیتان ما در آنجا مهتّا است تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ایستد من پس حضرت صاحب الامر را بر کربلا متوفی نمود

شد فرمود که نسوی مدینه جلد م رسول خدا و چون وارد مدینه شد امری عجیب از او مینمود و خواهرهای او را که موجب شادی
مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرستید که آن چه مراست فرمود که چون بنزد قبر بنی نذر کو خود و مسلم کو بد که اگر چه
خلاف بنی نذر جلد م رسول خدا است کو بنید بی ای مهدی آل محمد کو بد که کیستند اینها که تا او دفن کرده اند گویند که دو مصفا
و هم خوابه او ابو بکر و عمر پس حضرت صاحب در حضور خلق از وی مصلحت پرسید که کیست بنای بکر و کیست عمر و چه مصیبت
از میان جمیع خلافی با جلد م دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم کو بنید ای
مهدی آل محمد غیر ایشان در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بودند و پدر زنان
آنحضرت بودند پس فرماید که ای آن کسی هست که اگر می بیند ایشان را بشناسد کو بنید علی خلیفه معین ما پس باز فرماید که
ای آن کسی هست که شک داشته باشد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند کو بنید نه پس بعد از آنکه روزی از فرماید که دیوار را
بشکافند و هر دو را از قبر بیاورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند همان صورت که داشته اند پس بفرماید که گفتند
از ایشان بد بیاورند و بکشند و ایشان را بجا کشتند بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال اندرخت سبز شود
و اگر بر آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان داشته اند کو بنید که اینست والله شرف و بزرگی و ماوستکا
شد پس عجیب ایشان و چون این خبر منتشر شود هر که در دل بقدر حجت از حجت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی
از جانب قائم ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو هم خوابه رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیگ جانب
با نیست پس خلق دو خطایقه شوند یکی دوست دار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت مفرماید بود و ستان ایشان
که دیناری جوید از ایشان و اگر نه بعد از الهی گرفتار میشود ایشان جواب کو بنید که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدایم
که ایشان را نزد خدا قرب و مترقی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز میزار شویم از ایشان و حال آنکه کرامت بسیار از
ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان نتواند آورده است و از هر که ایمان
نیاورده و از هر که ایشان را یا بن خواری بد را آورده و بر دار کشیده پس حضرت مهدی آفرماید یاد سینه ای را که بر ایشان وزد
ایشان را بجلالت رساند پس بفرماید که آن دو ملعون را بر آورند و ایشان را بقدر ظلمی زنده گردانند و مفرماید خدا بقدر آنکه هر یکی
جمع شوند پس هر ظالمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده کنا هشی را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش آفرینیدن در خانه
امیرالمومنین و فاطمه و حسین و حسین برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال ایشان و پس عمر
و یاران او اسیر کردن در به رسول و ریختن خون آل محمد در هر زمینی و هر خونی که بناحق ریخته شد و هر فرجی که بجز امام جماع
شد و هر سودی و حریمی که خورده شده و هر کاهی و ظلمی و جور که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را با ایشان بشمارند که
از شما شده و ایشان اعتراف کنند زیرا که اگر در روز اول غضب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها نمیشد پس مفرماید که از برای
مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نماید پس ایشان را بفرماید که از درخت برکشند و آتش آفرماید که از زمین بیرون آید
و ایشان را بسوزاند باد درخت و باد را مفرماید که خاکستر ایشان را بدربارها باشد مفضل گفت که ایستد من این آخر عذاب
ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیرالمومنین و فاطمه و زهرا و حسن
مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته داشته و هر که کافر
محض بوده همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار
مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خدا بفرماید که خواهند ایشان را ببرد و معذب بکشد اند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه
شود و در میان کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سیصد و سی هزار تن از فقبا مفضل
پرسید که زود که بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و زای بر
کسی که در آنجا ساکن باشد از علمهای زود و از علمهای مغرب و از علمهای شکی از نزدیک و دور و متوجه آن میکرد و والله
که بز آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها
ندیده و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلیش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود و الله که بک وقت

چنان یازان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانه و قصرهایش بهشت است و دخترانش حورالعین اند
و پسرانش ولدان بهشت اند و کان کنند که خدا و عزی بندگان را امتحان نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر
از افزای بخدا و رسول و حکم بناحق و کواهی نافع و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن
انقدر که در تمام دنیا افتد و نباشد پس خدا خراب کند از این فتنها و لشکرها بمرئیه که اگر کسی گذرد و نشان دهد
که اینها زمین است کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجا لب دلم و قزوین و با و از صبح نداند
که بفرماید در میدان آل محمد مضطرب پیاده را که از شما یاری میطلبید پس اجابت نما بندد و آنچه های خدا در طاقان چه
کجیها را از نقره و نواز طلا بلکه مردی چند مانند یارهای هنر در شجاعت و عزم و صلابت بر یار یوهای اشهب همه
سوار مچکل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در
کوفه ساکن میشود و با و خبر میرسد که مهدی و احبابش بزرگ کوفه رسیده اند پس با احتیاط خود میگوید که بیا ای
برویم و ببینیم که مرد کجاست و چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما ما طلبش است که با احتیاط
خود ظاهر سازد و حقیقتا آنحضرت را پس حسنی و برادر حضرت مهدی می آیند و میگویند که اگر راست میگوئی که تو
مهدی آل محمد بگذاشت عصای جلد رسول و انکشتی او و پرده زده او که از افاضل مینا میداند و شما را که کتاب
میگفتند و اسبش که بر بوع میگفتند و نافه اش که غضبنا میگفتند و اسبش که دلدل میگفتند و حمارش که بعفور مینا
و یاقه و کوه صحنه امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر سازد و حق عصای آدم و نوح
و توحید و درود و غیره را بر او بهم و صناع بر سف و کیکل و تازی شعیب و عصای موسی و قایم موسی و زره دار و انکشت
سلیمان و تاج او را سپارد و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت منور علی علیه السلام حضرت و سواران را بر سر ساعت میباید
و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر و زور سواران باشند پس حسنی کو بداند که اگر در آن روز داد و از آن روز که با او بیعت
کنم ایضاً رسول خدا پس دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکر بیعت کنند بغیر از چهار نفر از یاران که با او شکر او
باشند و معجزاتی را در کردن چنان کرده باشند آنها که بر آن که اینها سحر بر دل نهاده پس حضرت مهدی را در چنان آید از آنکه
و معجزاتی نماید و دی بختد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل برسد که دیگر کار نمی آید کرد فرمود که
لشکرها بر سر صفاتی خواهد فرستاد تا آنکه او را بکشد در دمشق و بر روی حجره بیت المقدس فرج نماید پس حضرت را ام حسین
ظاهر شود و از زده هزار صلیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست
پس بیرون آید صاحب ابی کبیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام طالب و برای اوقیه در نجف اشرف نصب کنند که بان و گشت در نجف اشرف
باشد و یکی در جرجین و یکی در صنعای بن و چهارم در مدینه طیبه و کوبای بدین قند بلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را
روشنی میدهد و زباده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول یا هر که ایمان آورده باشد با حضرت از مهاجر و
انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی را که نیکو بپا آنحضرت کرده بودند و
شان میگویند در حقیقت او بار و گفته او میشودند میگویند سحر است و کاهنست و دوازده است و بخواند و بخواند و بخواند
و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند و هم چنین بر میگردانند بیکای از آنکه را تا آنکه
و هر که یاری ایشان کرده و خوشحال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه پیش از آخرت بعباد و خواری دنیا مبتلا نگردد
و در اوقت ظاهر میشود تا و بل آنکه گویم که ترجمه اش گذشت که و نیز یاران آن علی بن ابی طالب است و عفوای لا و ضا تا آخر مفضل
برسد که مراد از فرعون و هارمان در آن مجلس حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است مفضل برسد که حضرت رسول خدا و امیر
المؤمنین با حضرت صاحب الامر خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حق پشت کوه قاف و آنچه در
ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و درین خدا زاد و آنجا برآید پس فرمود که
گو یای من مفضل آن روز را که ما کرده اما مان زود جد خود رسول خدا آیت داده باشیم و با حضرت شکایت کنیم آنچه بر ما
واقع شد از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بر ما رسانیدند از نیکب و زود گفتیهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما

و ترسانیدن ما بکشتن و بدیدن خلفای جو و ما را از حرم خدا و رسول شهرهای مالک خود و شهید کردن ما بفرموده
کرد ایندین ما پس حضرت رسالت پناه کران شود و بفرماند که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجهت شما
پیش از شما واقع شده بود پس ایندین کند حضرت فاطمه و شکایت کند از ابو بکر و عمر که ندادند از من گرفتند و چند آنکه
چنینا افتاده بودم سوخته اند و نامه که تو برای من نوشته بودی برای قتل عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و اربابها
تجسس خود را بران افداخت و پاوه کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و ابابکر و عمر بیعتی بنی ساعد
رفتند و با منافقان اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیرالمؤمنین غصب کردند پس چونکه آمدند که از ابی بکر بیعت
و ابابکر هرگز بدو خلافت من جمع کردند که اهل بیت و سالت را بسوزانند پس من صلا از دم که ابی بکر این چه جرات است که بر
خدا و رسول میبانی میخواند پس بفرموده از زمین براندازی عمر گفت که پس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه
بنابند و سروطنی از آسمان بیایند و علی را بگویند و بیعت کنند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم
خداوندنا بنوشکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صلا زد
که حرفهای احق از آنرا بگذارد که خدا پیغمبری و امامت را هر دو بنشینان داده است پس عمر تا زمانه زد و دستش را شکست
و در بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وای ای پناه و رسول الله دختر تو فاطمه را
در روغ گویند و تا زمانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که یکسو بکشانم امیرالمؤمنین را و دیدم مرا
بسیار خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمة عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که محقره از سر نکشانی
و سر را بمیان بلند نکنی و الله که اگر بکنی یک جنبند در زمین و یک پرده در هوا بینند پس برکشم و از آن در و از آن شهید
شدم پس حضرت امیرالمؤمنین شکایت کند که چندین شب با حسن بن فخر و انصار رفتم و از آنها بیکه مکر و تو بیعت
خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب باری کردم و همه وعده باری کردند و چون صبح شد هیچ کس بیاری من
نیامد و بی محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزندانم از
مید و سببیک قوم تو مرا ضعیف کردند و نزد یک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و از آن چند کشیدم که هیچ
وصی پیغمبر از امت او مثل او نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضررت عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن بر خیزد و گوید
که ای جد چون خبر شنیدم پدرم بمعوبه رسید زاده و زاده را با ناصد و فحاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادر من
و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا بیعت کنیم با معوبه و هر که قبول نکند کردش را بزنند و سرش را برای معوبه بفرستند
پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را باینکه معوبه خوانندم بغیر از بیعت کس کبی جواب من
نکفت پس رو با آسمان کردم و گفتم خداوندنا تو گواه باش ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امروطنی کردم
و ایشان مرا باری نکردند و در فرمان برداری تو و من مقصر شدند خداوندنا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از
منبر بر آمدم و ایشان را واکذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معوبه لشکرها بانبا و کوفه
فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بیکاه و آکشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که
شما را وفا نیست و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معوبه بخواهید رفت و بیعت مرا بخواهید شکست و مرا مضطر
خواهید کرد که با معوبه صلح کنم آخر شد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس بر خیزد امام شهید حسن بن علی با خون خوش
خضاب کرده با جمیع شهدا بیکه یا او شهید شد پس چون حضرت رسول نظرش بر او افتاد بگوید و جمیع اهل آسمانها
بکر بر آنحضرت کران شوند و حضرت نوره بن زید که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت
و رسول یا آسمند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید زید بن ابی طالب حضرت رسول او را بسینه خود
چسبانند و بگوید ندای تو شوم ای حسن دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام
حسن حرمه سید الشهداء باشد و از جانب چپ ابی جعفر طیار و عیسی را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسلم مادر امیرالمؤمنین
برداشتند و بر فریاد گران و حضرت فاطمه را به بالا و فریاد کرد که ای بیست توجه ظاهر لفظش ایست از و شما که شما وعده

مبدأ وندامه ز میباید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد از او میبندد که کاش
میان او و آن کاه و زشت فاصله دوری باشد پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که روشن مباد و بدی که
نزد فکریان قصر کربان نکرده پس مفضل گویند و گفت ای مولای من چه ثواب دارد که گشتن بر ایشان فرمود که ثواب غیر
منتهای اگر شصت باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هر چه بد و کوبد خداوند و فاکر بود
که با من گرفته در باقی آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا عصب کردند و مرا زود و مجروح آوردند بسینه خدائی که بر جمیع فرزندان
من کردند پس بگویند بر او ملائکه اسمانیهای هفت کاند و جامه های عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در رحمت
الترقی است همگی حرومش را آورند پس تمامند احدی از کشتن کان ما و مستمکان بر ما و آنها که را حنی بودند بستیهای
ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قابل
نشدنند که شما و وستان شما و وستان شما و از آن روز و زنده خواهند شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله
را و سخن ما اهل بیت را که مکر و جن و دوا و ایم از رحمت مکر نشنیده اند این ابر و اولاد یقیم من الغلاب الا ذی ذی الغلاب
الا کبر فرمود که عذاب نیست قرع عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب دنیا نیست پس حضرت فرمود که پس جمعی از
شیعیان که در شناخت ما نقص کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که با و شاهجی برگردد و مهدی ما پادشاهی کند
و ای برایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا با برگردد و پادشاهی بخوت و امامت و وصایت همیشه با ما
ماست ای مفضل اگر ندرت نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در مصیبت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این ابر و اگر و زید
ان بمن علی الذین استضعفوا فی الاخر من الذین نا احرایه که مکر که ترجمه اش گذشت و الله که نازل آید در حق اسرائیل
و تا ویش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمر ای پس فرمود بعد از آن بر خیز و جدم علی بن
الحسین و پدیدم امام محمد باقر علیه السلام پس شکایت کنند بعد از رسول خدا ایخرازم که دان برایشان رافع
شده است پس بر خیزم من و شکایت ایخرازم من و رافعی من رسید است پس بر خیزد فرزندم امام موسی علیه السلام
و شکایت کند بعد از او و شکایت پس بر خیزد علی بن موسی الخضر علیه السلام و شکایت کند از امامون ملعون و شکایت
پس بر خیزد و امام محمد باقر علیه السلام و شکایت کند از امامون ملعون و شکایت پس بر خیزد امام علی بن موسی علیه السلام و شکایت
کند از متوکل پس بر خیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتزل پس بر خیزد مهدی آخر الزمان هم نام جلد حضرت
رسول با جانه خوف او و محمد و در روزیکه پیشانی نورانش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند
و بخون او ده شد و ملائکه بر او و او باشند نا بایستد پیش جدم ایخرازم و بگوید مرا نصف کردی برای مردم دلائل فرمود
و نام و نسبت و کتبت مرا از برای ایشان بیان کردی پس امت توانا که حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند مولد
نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و او میبواند نقد را غایب بنمایند پس صبر کردم از برای خدا تا احوال گرفته
مرا رخصت فرمود که ظاهر شد پس حضرت فرمود که الحمد لله الذی صدقنا وعده و آوینا الاوصی بنوا انا احرایه و گویند
که آمدن باری و فتح الهی ظاهر شد کفر حق تعالی و هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدنیا
و الاخره و لو که المشرکون پس بخوانند انا فخرنا لک فخرنا مبینا لیفقر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتبع علیک
هدیک و یتبعنا و یتبعنا الله و یتبعنا من بعد من بعد حضرت رسول که حقیق منیر باید که نابینا در
از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است و کنایات تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت امام جعفر صادق
فرمود ای مفضل رسول خدا را که خد ندان کنایات شیعیان برادر من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزند من که اوصیا
من اند کنایات که شمر و پند ایشان و آثار و صفات من با رنگ و مراد صیغه بربک کنایات شیعیان رسوا کن پس
حقیق کنایات شیعیان را بر حضرت با رنگ و مراد صیغه بربک کنایات شیعیان رسوا کن پس
بر ما برکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان اهل بیت و اهل مکه و
جایگاه در مصیبت خدا رحمت میطلبند و بهانه میبندند از غیبت فضیلت میکنند و مرا میکنند پس ما هیچ فایده ای حاصل

ایشان غیبت و پنهانی را که حق تعالی مقرر فرموده که شفاعت میکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شیعیان از نسبت
 ترسانند و مفصل بر سید که این است که حضرت رسول خواهد خواند که بظهور علی الدین کلمه ولو که المشركون مگر انحضرت
 در اینها متوجه غالب شده اند و هر دوای مفصل اگر بر همه غالب شده بود مذنب بود و مضاری و محوس و ضایعات و غیر
 ایشان از پنهانی یا طالع و زمین پنهانند بلکه این دو زمان مهملی و رجعت حضرت رسول خواهد بود و ان ایام نیز از زمان
 بعمل خواهد آمد و قریلوهم حتی لا تكون فتنه و تكون الدین کلمه پس حضرت امام جعفر صادق فرمود پس و کرد حضرت
 مهملی کسی که وفی و حق سیمانه و تعالی از اسمان بشکل ملخ از طلائع ایشان بیارند چنانکه و حضرت با یوب بارید و شفقت
 شما بد و اصحاب ایشان گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفصل بر سید که اگر یکی از شیعیان شما غیره و قرصی از بزرگان و غیر
 در دشت و یا شد چگونگی خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهملی نذر فرمایند در تمام عالم که هر که قرصی بر ایشان
 شیعیان نداشت با شایب بیا بد و بگوید پس هر را بد و او را فرمایند حتی با یک کلمه سپرد و بیکانه خردل و این حدیث از ابن طلحه
 تراست و ما با یغدر که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم **باب پنجم** در اثبات معاد است و بیان
 مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضاء امر عالم و در آن چند فصل است **فصل اول** در اثبات معاد جسمانی
 نیست و در آن تمهید مقدمه ضروری است بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف تمام شد
 مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و آنچه بعد از آن احوال خلق با آن مشغول میشود با بدیهه را از اذعان کرد و راه ناپایل در
 آنها نماند که شود زیرا که اعظم اسباب الحاد و تضلیل فحش با بزراد و قابل است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است
 چنانچه در احادیث بسیار و از آثار اطهار منقول است که هر چه را ما بشمار و رسد از اذعان و تسلیم نماید و اگر عقل شما بر آن نرسد
 بظاهرش اقرار نماید و در او انکار نکنید شاید ما گفته باشیم و تکتب و و در قول ما تکرر می شود و خداوند عز و جل
 و ابتدا با اثبات معاد نمودیم زیرا که از اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت و قبر و قیامت و از آنست بدانکه معاد در
 لعنت بسته معنی آمد و است اول عود و رجوع بجائی یا بجای که از آن منتقل شده باشد و هم مکان عود و هم زمان عود و در
 در آنچه عود روح است بمحله برای یافتن جزای اعمال که در مدت جوده دنیا کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر
 سوره بسیار چیز میگرد و در آن روحانی و جسمانی میباشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن که از اسعد
 باشد معلوم و کمالی که در دنیا اکتساب نموده باشد و در دوزخ باشد و اگر از اشد بکشد بکشد و در سبط و
 و صفات و چیز که در آن باشد کسب کرده است معذب و معنوم باشد و فلا سفیه همین معاد را بدیند و بیشتر و دفع و نوا
 و عقاب و نوا و بل با به و خالت میکنند و معاد جسمانی آنست که این بدن را در قیامت عود کنند و بار دیگر از اح با ایشان معلوم
 میگرد و در آن اهل ایمان و سعادتمندان داخل هستند و باقی شوند و در آن اهل کفر و شقاوتند داخل جهنم شوند و باقی
 جسمانی معذب گردند و این از ضرورت و باقی دین اسلام است بلکه اتفاق جمیع اهل ملل است و وجود و مضاری غیر این قابل انکار
 و الشریکهای الهی یا معنی ناطق است خصوصاً فرائی مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست
 چنانچه خداوند و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان پوسیده را آورد و بنزد حضرت رسول و دست خالی و بر نه کرد
 و گفت تو مسکونی که خدا این استخوانهای پوسیده را در قیامت زنده میکند حضرت گفت که بلی و ترا زنده میکند و داخل
 جهنم میکند پس این را که هر چه قائل شد و ضرب کلمات و فتنی خلقه چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی تفسیرش مذکور
 خواهد شد و شک نیست و را نکرانکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار فرائی مجید و انکار حضرت رسول و آثار
 هدایتی همه مسلم چنانچه هر رازی گفته است که انصاف دانستن که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان و ایمان یا طاعت یا الهی و مبای
 انکار و حشر جسمانی و فلا سفیه حکما انکار این معاد نموده اند با اختیار و انکار معاد و هم را غایب میدارند و معتقد بشبهه
 چند شده اند که هر که اندیشه شور و دلشسته باشد و در آنها قائل کند میل کند محض شبهه و تعلیل بلای است و دلش
 بعضی را ایشان که از ایشان این مدعا عارض شده اند در چنین مسئله غامض که محل نظر و فکر و محققان است دعوائی بدیهه
 کرده اند و گوی که با عینا و چنین شبهه دست از دلائل قطعی کتاب و سنت و گفته خدا و جمیع انبیاء و ائمه هدایتی بر دار معلوم

که چه مفدا و رهبر از اسلام و ایمان و یقین دارد و آنکه قول بحشر حیات و توفیق بر بخیر عماره معدوم ندارد چنانچه بعد از
این میان خواهد شد انشاء الله تعالی و جمع کثیر از متکلمین خاصه و عامه هر دو قابل شده اند یعنی روح بعد از انفار
بدن باقیست و لذات و الام روحانی و جسمانی هر دو دارند در دنیا که ارواح با بدن بر میگردند بهشت یا جهنم میرند بعد
در بهشت لذات روحانی و جسمانی هر دو دارند و شقیقتا در جهنم الام روحانی و جسمانی هر دو دارند و محقق و موافق
در شرح قواعد گفته است که معاصی جسمانی از جمله امور دنیست که ولجیست اعتقاد بان و منکران کافر است اما معاصی روحانی
اعمال اند از حق بعد از مفارقت بدن و نال از لذات و المای غفلت تکلیف تعلق نگرفته است با اعتقاد بان و منکران
کافر است اما معاصی نیست شرع و عقلا از ایشان انحراف از بعضی از نصایق نفس گفته است اما فانیان و معاصی جسمانی
و روحانی هر دو است و معاصی جمع کنند میان حکمت و شریعت و گفته اند عقل دلائل کرده است بر آنکه سعادت و شقاوت
و سعادت و شقاوت و سعادت اجساد و در آن محسوسات رتبع میان این دو سعادت و شقاوت در این دنیا کاین دنیا است
نیست زیرا که ادوی مشغول بودن در دنیای انوار عالم قدس ممکن نیست و در آنکه منافعت شود بسوی چیزی و از لذات
جسمانی و با استغراف او در استیفای این لذات جسمانی ممکن نیست و در آنکه منافعت شود بسوی لذات روحانی و برای
که ارجح بشری در این عالم ضعیف اند و در دنیای که مفارقت کردند بدنهای مریات و اسیر از قوت از عالم قدس و در این ظاهر
کردند قوت ایشان را هم میبرد که جمع میان امر میخوانند و در شبهه نیست در اینکه اینها لذات علای و رفاهت کالالت
و انصافی مثالی سعادت و لذات و دانی گفته است که قول هر دو در بعضی جمع بین این است بلکه بر هر دو بهمان فایم
شده است چنانچه شیخ ابوعلی در شفا و نجاة گفته است هر چند در کتاب معاد یعنی حشر جسمانی کرده است مؤلف گوید
که این مذهب بقای مذهب است و منافاتی میان لذات جسمانی نیست و اخلاص نیز در آن است بر این دارد چنانچه عیاض
و غیران از حضرت امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آمدند و داخل شوند و دوستان
خدا در مسکن و منازل خود و هر مؤمن از ایشان بر تخت خود نیکه کند و خود متکا طبق برود و با ایشانند و بهشتی ها و بهشتی
باشد بر سر او و چشمها بر او و بچویش آید و از زیر قصر او هر جا جای شود و مسند ها برای بکستارند و مشکهای
مستعد برای او بکند و هر چه خواهد گفت حد متکبران برای او حاضر گردانند و پیش از آنکه از ایشان بطلبند
خوربان سیاه چشم از باغستانها بسوی او بفرستند و در این نعمتها بمانند چنانچه خدا خواهد و در جوار ایشان از آنکه
که آید و نشان من ذلیل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهد خیر هم شمارا بچیز که بهشتی است از آنچه
در آن هستند گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهد گفت و بگوید
مالک منبرم از نعمتها داریم و در جوار رحمت پروردگار خود هستیم چون بار دیگر ندا بایشان برسد گویند بلی ای پروردگار
ما بدو آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خوشنودی من از شما و محبت نسبت بشما و عظیم تراست
از آنچه در او هستند پس گویند بلی ای پروردگار ما در دنیا تو از ما دوری و ما در بهشت تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما
بان شاد تر است پس حضرت ابن ابراهیم گویند که مضمونش اینست که وعده و است خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را با غنای
و بهشتها که جاری شود در دنیاها و همیشه در آنها خواهند بود و مسکنها و قصرها خوشبو و نیکو و در جنان عذرا
و خوشنودی از جانب خدا بزرگتر است از اینها اینست فوز عظیم و سعادت بزرگ و کلبی از حضرت امام جعفر صادق روایت
کرده است که حق تعالی میفرماید کای بندگان صلیق من شمع کمیند بعبادت من و دنیا بدرستیکه بان شمع خواهد بود و در آخر
و ظاهرش اینست که باصل عبارت شمع خواهند بود و نه بروجه تکلیف بلکه بیسیا که عظم لذات ایشان در عبارت شمع
و مناجات و تخیل قریب و است و این را بگوید اما مالی از حضرت امیر روایت کرده است که هر که شری را بعبادت حق تعالی
حق تعالی او را در بهشت از هر مونس صد هزار شهر عطا کند که در هر شهری هر چیزی باشد آنچه نفس بر او خواهد گفت و دیدن از آن
و آنچه در خاطر حضور کرده باشد سواي آنچه ایشان را عطا کرده است از برای او از کرامت من بدو و در جمیع ایام و احوال
سپارد از حضرت رسول که است که هر چه در بهشت است که در دنیا نیست و در دنیا نیست که در بهشت نیست

و بعد از آن
خدا

و بعد از آن

صوت

صوفی است و اقل شش بند یا مستند است بر شش مضامین شیطان بلکه بتسبیح و تحمید و تقدیس حق تعالی و بر واجب دیگر فرمود که در
هشتاد و پنج هست که حق تعالی بآن وحی کرده که بشنودان بیندگان میگوید و در نهان دیگر و عبادت من مشغول شدند و ثواب
که بدست شدند صدای و بطرفای و این صدای بلند شود از آن در حجت بتسبیح و تحمید و در دعا و کلمات حق که مثل آن صدای
شدند یا شدند و این باب و در مسائل عبادت گفته است که اهل هشتاد و پنج اند بعضی از ایشان تقیم میکنند بقدیس و
تسبیح و تحمید و تکبیر حق تعالی یا لا اله الا الله و بعضی تقیم میکنند باطوار خوردن و آشامیدن و میوه ها و تخمها و خوردن
و خدمت فرمودن نیران و نشستن بر مسند ها و پوشیدن سندس و حریر و اسبیراف هشتاد و پنج است و هر کس لذت میبرد باین مضامین
و هفتاد و پنج است و باور دارد میشود این خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت امام جعفر صادق فرمود که در هشتاد و پنج
مرد که حق تعالی را عبادت میکنند بر سه صنف اند صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را با مبدء و ثواب بر این عبادت
خدا میکنند و صنفی از ایشان عبادت میکنند خدا را از نور حق بر این عبادت علامت است و صنفی از ایشان عبادت
میکند و از برای محبت او بر این عبادت بر نیکو از آن و گویند است و شیخ مفید در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل هشتاد
و پنج از جمله مشرب و منظر و منافع است و آنچه از آن میکنند بواسطه آن از چیزها تنبیه مطبوعه اند و میل بسوی آنها و از آن
میکند از خود را بظفر ناخن یا آنها و تنبیه در هشتاد و پنج است که بپایان بعضی آنها و قول کسی که در هشتاد و پنج است
لذت می یابد بتسبیح و تقدیس و خوردن و پوشیدن که شایسته است در اسلام و آن ملعون است از ضلالتی که میگوید که افکار
در دنیا اطلاع حق تعالی کرده اند در هشتاد و پنج است که میخورند و نمی آشامند و جماع نمیکند و حق تعالی تکذیب قول ایشان
کرده است بلکه فریب نموده است غافلان را و عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه میگویند این قول میکنند و غافلان
که این خدا را عبادت میکنند و عبادت می دهد و اجماع بخلاف آن منع است مگر آنکه در این باب تعلیم می کرده باشد که تعلیم او بر این
باب عمل بحدیث موضوعی کرده باشد موقوف بر کلامی که کلام مضید منبر است و در احادیث معتبره این مضمون بظن رسید است
حقی از اهل هشتاد و پنج است که مطا از لذات جسمانی بلند شوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است در آن هرگز
او نمیکند و بر آنکه از آنکه حقی در وقت عبادت هشتاد و پنج در و زنج منظوم نباشد لازم نمی آید که از نعم هشتاد و پنج لذت نبرند و خدا
در عبادت نعمتهای دنیا منظور ایشان نباشد و مع هذا از نعمتهای آن لذت میبندد بلی مگر است که لذت جسمانی و روحانی
از برای جوی حاصل باشد چنانچه عقیقو کریم با آنکه ممکن است که ایشان از در ضمن لذت از لذت جسمانی لذت و روحانی حاصل
شود زیرا که لذت از لذات جسمانی است و در جانب و در جانب میبندد بحدیثی که از اهل هشتاد و پنج است و بعضی از آنها هم در اینها
هشتاد و پنج است و مثل حیوانات از نعمتهای آن و صرف میکنند چنانچه در دنیا لذت می یابند و لذت از غریب و وصال و محبت و کمال
بهره داشتن باشند و بعضی هستند که هشتاد و پنج را از این جهت میگویند که دارا من خلاق و دستان و دست و لذت
از نعمتهای هشتاد و پنج است چنانکه علامه گویند الهی است و محبوب ایشان را برای ایشان میباید که از این لذت
پس از هر کل و در میان بوی لطف خداوند و رحمت است تمام میباید و از فاکت و طعمی طعم رحمت بیعاید و از اینها
و هم چنین سایر نعمتها بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را میباید پس دو هشتاد و پنج است روحانی
و جسمانی قابل هشتاد و پنج است و چنانکه صورت عبادت در دنیا قابل محبت و معرفت و اخلاص و
سائر مکارم عبادت است پس کسی که در دنیا بجای روحی از عبادت کمال لذت گرفته در هشتاد و پنج جسمانی یعنی
لذت جسمانی لذت نمی یابد و کسی که در دنیا روح عبادت را فهمیده است و لذت عبادت را حسیده او را مشغول
عبادت کرده است و اسرار بندگی را یافته است و با اخلاص و خضوع و حضور و سایر ادب ظاهر و باطن بعمل
ورده است در هشتاد و پنج جسمانی نیز لذت روحانی می یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب عن الجب و کتاب
بجاد ابراهیم فرموده ام و ذلک بما آفر الله علی باطنه و هو ولی التوفیق و دو اشیای معاد جسمانی که تفسیر بیایم میباید که باطن
متکلم صریح ثوبن باطن قال سبحانه و صریح لانا مثلا و فی حلقه سبب نزول این باب ساقا مذکور شد و فی رازی گفته است
در این باب غریب بسیار است نقد از مکتوبی که میگوید که منکر عبادت بعضی ملامت بلکه شبیهه نین

نیز نشده اند و اکثراً بعض استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اگر چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت دارد مثلاً
این آیه قال نَحْنُ الْعِظَامُ وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت کی زنده میکند استخوانها را در حال پستی که در پیوسته شده است پس
این انکار بعض استبعاد بود حق تعالی ابتدا کرد با بطلان استبعاد ایشان فرمود و گفت خَلَقَهُ یعنی یا فراموش کرده است
که ما مخلوق کردیم و از انحاء و از منطقه متشابهه الاجزاء از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از اینها
مقرر کردیم و اکثراً باین کردیم بلکه در این حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل و غیره و از اینها
که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سایر حیوانات ممتاز شده اگر بعض استبعاد اکثراً میکنند چرا که باینها از اینها
نطق و عقل و عمل خود میکنند که غریب تر است و مخصوص ایشان استخوان را باین که از برای آن بود که از جنود و دروغها و سبب درستی
کرده اند از اینها پیوسته شدن و در پیوسته شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و منقرض گردیدن اجزاء موجب زیاده استبعاد است
و حق تعالی رفع استبعاد ایشان گردید بکمال علم و قدرت و انحاء و اندک اینها را بر میگرداند پس فرمود که از برای ما مثل من میگرداند
یا استخوان پیوسته یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده و فراموش کرده است خلقت عجیب و افریدن غریب خود را
در اول خلق او پس بگو که زنده میکند اینها را انحاء و بیکه از کم عدم بوجود آورد و در اول بار و او بهترین خلق کندگان و علیم و دانایان
و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از متکبران معاد شبهه ذکر کرده اند که چه خوش است بعد از آنکه در آن بود و وجه است
اول آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود آن کردن و حق تعالی اشاره باین
شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود و او را افریدیم چنین و او را بر میگرداند هر چند معدوم
شده باشد و شبهه دوم آنست که میگویند که کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم را گشته باشد و بعضی از اینها
در بدن و در اندکان داخل شده باشد و بعضی جزو اجزای او و کوزه ها و مثل اینها شده باشد چگونه جمع میشود و از این
بعید تواند که اگر آدمی دم دیگری را بخورد و اجزاء ماکول جزو بدن اکل بشود اگر در حشر و کبرند اگر آن اجزاء در بدن اکل داخل
شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود اکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی
برای بطلان این شبهه فرموده است و هو بکل خلق علیم و وجهش آنست که در اکل اجزاء اصلیه هست که از منی پسر سید
و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است پس اگر انسانی را انسانی بخورد اجزای اصلیه ماکول
اجزای فضلیه اکل خواهد شد و اجزای اصلیه اکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است و حق تعالی
همه عالم است میداند که اجزای اصلیه و فضلیه هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلیه اکل را و روح را و در آن میدهد
جمع میکند اجزاء اصلیه ماکول را و نفخ روح را و آن میکند و هم چنین اجزای دیگر در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت
شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرمود اَلَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ
نَارًا یعنی انحاء و ندیکه از درخت و که مبان آتش و میزاند آتش آتش سوزاننده بیرون می آورد اشاره است بآنکه در درخت
در یادیه میباشد که یکبار میگویند و دیگر بر اعقار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را
بیکدیگر میزنند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز حاصل میشود مگر درخت عتاب و اما از این دو درخت هر
بجلی ای بد فایده آنست که توفیق پس ناکاه شما از آن آتش می آید و لباسی که از آن آتش می آید و لباسی که از آن آتش می آید
میشکلهم بلی و هو الخلاق العظیم یعنی یا نیست آنکسی که افریده است آسمانها و زمین را قادر بر اینکه خلق کند مثل ایشان و ابل قادیان
و او است بسپار خلق کننده و بسپار دانا و اما از این گفته است که وجه ذکر درخت سبزه آنست که آدمی مرکب است از بدن که در پیوسته
میشود و حیاتی که در اعضای و سناری شده و از آن لازم خرافات غریب است که در جمیع بدن جار و سبب و اگر استبعاد میکنند
همه پس بدن خرافات و حیوان را و پس استبعاد میکنند زیرا که بودن آتش در درختی سبزه که آب را از چکاند عجیب تر و غریب تر است
و اگر استبعاد میکنند خلق جسمش را پس خلق آسمانها و زمین بزرگتر است و خلق بدنهای شما و هو الخلاق اشاره است بآنکه خداوند
او کامل است علیم اشاره است بآنکه علم او شامل است مؤلف کو بیکه از جمله آیاتی که مشتمل است بر اینها و عقلی را اشاره نماید
اعمال و جسمانی و روحانی اینها شریفه است الْحَسْبُ اللَّهُ مَا كُنَّا لِنَظُنَّ أَنَّ اللَّهَ لَيَفْعَلَ مَا نَحْنُ لَكُم بَشَرًا لَّيْسَ لَكُم مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِندَ بَشَرٍ مِّثْلُكُمْ وَلَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

خلق کرده اند و شما بسوی ما باز گشت نمیکنید و نخواهید کرد این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است و راه شک در آن نیست
 تا طبعیست بر ثبات معاد نیز که بیزاهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقول ثابت شده است که جناب مقلد من پرپی حکیم است
 و فعل عبت از او جدا نمیشود و گاهای و همه منوط بحکیم و مصلحت است پس خلق کرد از آسمان و زمین و حیوانات و نباتات و کائنات
 باید برای حکمتی باشد تا عبت نباشد و حکمت معلوم است که بقعی نیست که بجناب مقلد من دعا بد کرد زیرا که او غنی بالذات
 و کامل من جمیع الجهاست و احتیاج به غیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعی باشد که یا ایشان دعا بد کرد و اگر نشاء دیگر نباشد
 و منحصر باشد در این نشاء فایده منافعی این نشاء که مخلوط است با ضعافات از آنکه و ذات جسمانی و روحانی و مصالحی و مضایق و امراض
 و فتن و تلف و غصب اموال و بیواری و موت و لا و اجتناء و سایر و ذات قابل این نیست که مردم را از برای این خلق کند و این شایع
 است بآنکه کسی شخصی را خیار کند بخانه که ملو یا شد از انواع درندگان و مود بان و شیر و میر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور
 و غیر اینها و چون وارد شود طعامی بنزد او حاضر سازند و هر قلمی که بردارد چندین زنبور بدستش و زبانش بزنند و شمشیر را
 در بر او برش ایستاده باشند و در هر ساعی و او حمله کنند و پدرش از آنکه آنچه متوقع است بجهل پیدا و اگر درین زند هیچ عاقل
 ضابط چنین زانی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خداوند متعال با و بفرمان بد و او را وعده کند که چون این از اوها بکشی
 تو را بمناسبت عظیمه سرافراز میکنم و انعامات جزیله بتو میدهم چنانکه روزی از او بکشی و بعد از آن مدت تهای بسیار در حکومت
 و رفاهیت خواهی بود و هر عقلا و او را استقامت میکنند چه جای آنکه مدت مشقت متناهی و قلیل باشد و مدت راحت و نعمت
 غیر متناهی فضل و جبر در دفع مشقه های معاد جسمانی و آن موقوف است بر ذات حق و روح و بدن انسان
 بدانکه در حقیقت روح انسان خلاف بسیار هست و فقیه در کتاب بخلاف آنکه از او زباده از نیست قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند
 که چهل قول در این باب هست و آنچه اکثر محققین قابل شده اند آنست که انسان مرکبست از روح و بدن و این دو جوهر در حقیقت
 که میان ایشان با غایب استثنائی نه است بیکانگی است که خلقت یکی از طبیعت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری از خاک که جن
 خلقت و مرکب عالم سفلی است و هر کدام را اثر و عملی است که آن دیگری را نیست آثار و افعال بدن و بدن و شنیدن و پوشیدن
 و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست با این اعضا و قوای ظاهره و لدن و المشر در حصول و عدم اینهاست که
 صفات و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است بدن توان گفت که جوهر و شجاع و عالم و مؤمن است بلکه افعال
 جزئی حسی که از بدن و اعضا و اوصاف و میشود مثل بدن و شنیدن و هم کار روح است و بدن و اعضا برای اینها ایجاد
 چنانچه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و گفته ام زبان پس من عبادت از روح و ذات تو همانست و این افعال و افعال
 و این اعضا و قوای همه آلات و ابواب است که قلم نمیتواند در حقیقت توصیف کند و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام
 روح گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن است همه اعضا و قوای ظاهری چنانکه از احوال خواب ظاهر است که بدن و قوای آن همه
 بی خبرند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خودی بد و میبرد و در شهر بشهر میبرد و میگوید و میشود و همه کار
 میکند اما در این کلام معنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلات است و بعضی گفته اند
 روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور و روشنی همه از چراغ است و فانوس پیرده خلقت است که چراغ را بی پرده مشاء
 نمائی ضیاء جمالش را قوای ذاتی و دانست و اگر روح بی بدن از ملاحظه نمائی قدر کمالش را قوای شناخت و اوقاف و افعال که فانوس
 نقص و عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانیست از هبوب ریاخ محتاج به فانوس و مثالیست و بهمار
 تا بچیف و رنجور است مخاف و پوشش و راضی و امثال و مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج به پیرهن و نسیم بهار
 نیست و در کتاب بصائر الدجانات از حضرت صادق روایت کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق
 جوهر را که بر داشتند صندوق را می اندازند و اعضا ایشان او نمیکند و در کتاب علاج الیقین روایت کرده است که کسی از انجمن
 پرسید که سبب این چیست که کسی در شهری میخوابد و خود را در شهری دیگر می بیند در خواب منور و روح مثل افق است که
 مرکزش در آسمان است و مشاعش در جهان است و اعضا و اعضاء او از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که روح
 نمرود بدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سر و پشی است بر بدن که محیط است بلیق و حاصل خلاف در روح باین بر میگرد که با راج

جسم است یا جسمانی یا نه جسم است و نه جسمانی بلکه مجرد است و عده آنها که جسم پیدا شد از متکلمان بدو قول قابل شده اند
 یکی آنکه عیناً و نسبت از این هر یک محسوس دریم آنکه در بدن اجزای اصلیه است که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای
 فضلیه میباشند که زود داده و کم و منفی و متبدل میشود و انسان که مشاء و الله است عین و انان اجزای اصلیه است و بعد از
 حشر و ثواب و عقاب برانست و بعضی از متکلمین اما متباین قابل شده اند و این قول بعضی از اخبار و دلالت میکند بر این
 معنی که روح است بلکه آنچه از بدن انسان در حال حیات و در قبر باقی میماند و در حیات محسوس میشود و در حیات غیر محسوس چنانکه
 بعد از این انشاء الله منکر و خواهد شد و آنها که جسم پیدا شد و عرض جسمانی میباشند اقوال متخالفه دارند که قابل نقل
 نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکما چند و بعضی از قدامای معتزله و غزالی و زاعب اصغرهانی و شیخ مفید از علمای
 امامیه اگر چه بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین و بعضی از متأخرین گفته اند که
 از بسبب اراده از اخبار و این معنی مستفاد میشود و فقیر حدیث صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار داده اشعار
 یا ابهامی باین معنی داشته باشد محض اینها جرم باین قول نمیتوان کرد و دلایلی که بر نفی تجرد گفته اند اگر چه تمام نیست اما
 اخبار و بسبب آنکه در باب تنبیه حق تعالی وارد شده است ظاهر دلالت میکند بر آنکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است
 و اکثر احواد پیش قبض روح و همراه بودن روح و امین بنده اهل خود و منتقل شدن بادی السلام و امثال آنها دلالت
 بر تجسم میکنند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بحسب مثالی و چنینی احادیث خلق و روح پیش از اجساد و بودن آنها بر دو عرش
 و امثال آنها که دلالت بر جسمیت میکنند مگر آنکه تاویل کنند آنها را باینکه بعد از بدو در صورتی از طریق او باب دیانت
 پیدا است پس بقای و اثبات هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه را باین معنی فهمیده اند که هم چنانکه
 خدا را نمیتوان شناخت نفس را نیز نمیتوان شناخت و حضرت رسول فرمود ساکت شو بدانچه خدا از آن ساکت شده است
 و حضرت امیر المؤمنین فرمود که تکلم میکند انسان چیزی را که تکلیف علم آنها بشما نکرده اند که بسا باشد و خلاف حق قابل شود
 و معدوم باشد پس خبر خدا اگر چه آنچه گفته اند که قول ببقاء روح بعد از مفارقت بدن و معاد و روحانی موقوف بر قول تجرد است
 میوه است و ممکن است روحی باشد که صانع محلی و جاعل در یکجا است دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارتست از جسم نورانی
 از عالم سموات و از خطراتش و جمیع معاش و در این بدن از باب چراغ است در غرقه از ضوئ نورش هر سدی بجمیع اجزاء بدن و
 موتش بیرونی آمدن است از بدن و مفارقت از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر اجسام سمویه باینهاست لطافت و شفافیت
 است بقدر الهی محفوظ میباشد چنانچه شیخ ابوطالب طبرسی در باب کرده است که زنده بقی از حضرت امام جعفر صادق سؤال است
 کرد و بعد از نجابت شدن مسلمان شدن از جمله آنها پسید که ماز خبر ده از چراغ که خاموش میشود و روشنی از چه میشود حضرت
 فرمود که میرود و بر نمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مرگ نکند روح مفارقت نکند و بر نگردد حضرت فرمود
 که قیاس نادرست کردی زیرا که انش و اجسام باینهاست و اجسام با عینها قایم اند مانند سنگ و آهن پس هرگاه یکی از آنها را
 برد دیگری زنده باشد در میان آنها ساطع میشود و از انش میگریزد و چراغی از فروزند پس انش در آن اجسام ثابت است و ضوئ
 معدوم میشود و میرود و روح جسم و قیاسی است که توان قالب کثیف پوشا شده اند و از باب چراغ نیست که تو گفتی بدستی که
 آن خداوند بیک خلق کرده است چنین در روح از اب صافی و مرکب گردانیده است در آن انواع مختلفه از عروق و اعصاب و عظام
 و موی استخوانها و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از قنای آن بر میگردد اند گفت پس در کجا است فرمود که در زیر زمین
 در جایی که بدن در آنجا است تا وقتی که معبوث شود گفت کسی را که بر دار کشند روح او در کجا است فرمود که در گد است ملک است
 که از اقباض کرده است تا او را بر زمین بسپارند گفت یا روح بعد از آنکه از قالب درآید برآیند و میشود یا باقی میباشد فرمود بلکه
 روح باقی است یا وقتی که صورت بد مد پس در آنوقت همه اشیا باطل و فانی میشود پس نجیبی میماند و نه محسوس می پس بر میگردد اند
 اشیا را مدتی بر آنها چنانچه اول خلق کرده بود و آن در مقدار چهار صد سال است که خلق در آن معدوم اند و آن در زمان نفع اول
 است تا نفع دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری در اسلام است و این متکثره و احادیث متواتره دلالت بر
 تجسم ایشان میکنند پس ممکن است که روح نیز از این قبیل باشد و اگر در اشیائی باشد چنانچه از بعضی روایات مستفاد میشود

ممکن است که متعلق کبریا روح حیوانی که در بدن سار و سبب و از قلب منبعث و بخروج روح حیوانی تعلق و از بدن و طرفه میشود
 و بیرون بدن باز بر اثر الهی تعلق بهر ساند و چون حادث بسیار دلائل و حجتها مثالی میکند ممکن است که چون روح خارج بالیه
 هست در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق با جسم کبریا و ثواب و عقاب عالم برزخ و آمدن و رفتن در آن بدن باشد بلکه
 بعضی از اعتقاد است که جسم مثالی در حال حیات نیز هست و آن با اندازۀ این بدن و در میان آن با خارج از آن است و چون نفوس
 ضعیفه قدرت تصرف نام در هر دو دنیا دارند و در حال حیات و بعد از تعلق با این بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقش
 بدن مثالی بیشتر میشود و بیان بدن عروج بسنوات میکند و بر ارواح سهویه مطلع میگردد و بمشرق و مغرب عالم میسر میکند
 و نفوس مقلد سزا ملائکه علویه محسوس میشوند و اطعامات ایشان با و میسرسد و اگر از نفوس شریه است با شایا طین محسوس
 میشوند و بمقتضای ایشان طین آب و خون الی اولیا هم وجهای شیطانی با ایشان میسرسد و بعد از مرگ تعلقش بدن مثالی
 زیاده میشود و اکثر ثواب و عقاب ایشان است بلکه محتمل است که نفوس قویه مثل نفوس انبیاء و اوصیاء تصرف در اجساد مثالی
 بسیار کنند و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند توده هم حاضر خواهند شد و با این مجموع میان اخبار متواتر شد و بنا بر قول
 یحیی در روح قول بحسب مثالی ضرورت است و بدو آن فرمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت شگالاست و آنکه حجتی
 توهم کرده اند که قول با این مستلزم قول بتناسخ است بوجه است زیرا که تناسخ باین اعتبار که از فرزند که انکار خسر و ثواب عفت
 میکنند و میگویند که روح در این اجساد مختصر میگردد و از بدن زید بید عمر و منتقل میشود یا بید روح حیوانی تعلق میگردد و این
 نشأ و نشأ دیگر نیست و ثواب و عقاب ایشان همین است و ارواح را در این میاند و بصانع عالم قابل نیستند و اینها پیغمبران
 اند و در کمال لطف و ساقط میدارند و بسبب این عقاید باطله که از فرزند سبب تناسخ بحث و بسند معتبر از حجتی منقول است
 که شیخ حضرت امیر المومنین (ع) بصرای نجف رفتیم که از وادی السلام میگویند حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی صحبت
 میکردند و من نیز ایستادم و افتد و که مانده شد پس نشستیم و گفتیم که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام
 جمع کردیم و گفتیم که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام
 و یا ایشان انس میگویند که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام میگویند که از وادی السلام
 ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتیم بدنهای ایشان در اینجا حاضر است
 یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعه ای روی روی زمین مگر آنکه میگویند
 بروحش که ملحق شو بودی السلام و این وادی بقعه است از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است که گفت بخدمت
 حضرت امام جعفر صادق عرض کردم که چنان روایت میکنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبزند که در هوای عرش میباشند
 فرمودند مؤمنان از عرش بر روی تو ای تو است نزد حق تعالی که روحش را در حوصله مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدن است مثل
 این بدن که داشتند و ایضا از ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است که ارواح مثل اجساد در رختی نشسته اند و یکدیگر را میشناسند
 و از یکدیگر احوال میگیرند و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که از ارواح مؤمنان سوال نمودند فرمود که در هشتصد سال
 بصورت بدن ایشان که اگر بیدار میباشند و میگویند فلا است که در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار روایت شده است که روح
 بعد از موت در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدن مثل بدن دنیا میباشند اینها احوال روح بود که مذکور شد و اما احوال
 بدن بدانکه مردم زاد و تفرق و اتصال جسم ملائکه مختلفه است بعضی جسم را مرکب میدارند از هب و لی و صورت نوعی و صورت
 جسمی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگوید بدن صورت جسمی صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هب و لی
 باقی میماند و در صورت جسمی نوعی دیگر و هب و لی فایض میگردد و محقق طوسی و خواجه نصیر و بعضی از حکما هب و لی قابل نیستند
 و میگویند جسم بغیر از صورت نیست و آن در حال اتصال و انفصال هر دو باقیست و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم
 نمیشود بلکه عرضی از آن که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال غایب از آن میشود و بر عکس و این قول بسیار متین است
 اتفاقا شیهه استیلا اعاده معدوم محض این مشکل است و اگر متکا بن خاصه و غایب از برای رفع این شبهه و غیر این بجز
 لا بقیه قابل شده اند و جمیع اجسام را متفقاً محقق میدارند و در تفرق اجزای جسم با اعتقاد ایشان معدوم نمیشود و

هرگاه بر این اقوال مبالغه شدی و دانستی که شبهات متکرران حشر جسمانی اکثر محض استعداد است و جواب این نیز معلوم شد
و عده شبهه ایشان که حکما متشبهت بان شده اند امتناع عاده معدوم است و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال
قوی تر است زیرا که بنا بر این مذهب ایشان صورت جسمی و صورت نوعی البته با بد معدوم شود و عاده بعینه که بجهت اجزاء
عود کند بد و بی عاده معدوم نمیشود و احتیاج قول دوم و سوم گمان کرده اند که با خبثت این دو قول نقضی از این اشکال نموده
و این محل نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه چند شخصی را بسوزانند و خاکسپارش را بنیاد دهند شخص زبانی بیجانند
و هر چند صورت و اجزاء باقی بمانند و عود شخصی بعینه ناچار است از عود شخص و بعد از انقضاء آن شخص مگر بنا بر قول
بعضی از متکلمین که میگویند شخص هر شخصی قایل است با جزای اصلیه او که مخلوق است از منی و از اجزای باقی است در مملکت
جنان شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزاء او پس شخص معدوم نمیشود و بنا بر این اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود
و غیر از اجزای باقی بماند و در قبح نمیکند در اینکه آن شخص بعینه باقی باشد چنانچه عامه از رسول خدا رواست کرده اند که
همچون فرزندانم میپوسد و گنیمه میشود مگر استخوان منتهای صلب او که متصل بمقعد است و کبکی پسند و توفیق
از حضرت امام جعفر صادق رواست کرده است که پسند ندارد از حضرت که میت جسدش میپوسد فرمود که بلی و باقی
منها ندر کوشی و نه استخوانی مگر طینی که از آن مخلوق شده است آن میپوسد و باقی میماند و در قبر میسند و تا مخلوق شود
از آن چنانچه قول مرتبه مخلوق شده است بعد از تمهید این مقلدات بدانکه بر تقدیر عدم قول یا امتناع عاده معدوم
بنا بر آنکه دانستی دلیل بر آن قایل نشده است و دعوی بداهت منوع است در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوص
بنا بر قول یا بعد از تمام جمیع اشیا که از قول بعد از امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر کسی
که قایل یا امتناع باشد نیز ممکن است قول حشر جسمانی یا آنکه گوئیم که در عاده اشخاص که در شرع وارد شده است همین
پس است که از آن ماده بعینه یا از آن اجزاء بعینها مخلوق شود خصوصاً در وقتیکه شبهه باشد با شخص در صفات عوارض
بجسمانی که اگر از این بدنی بگویی که او فلاشک و زیرا که در مدرك الذات و الاکام روح است اگر چه متوسط الاث باشد و لهذا میگویند
که آدمی را از وقتیکه روح در او دمیده میشود تا هنگام میری همان شخص است هر چند تبدیل شود صورت و هیأت و اجزاء
او تجلی رود و بدلائنها بد بلکه اگر بسپاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً که همان شخص است و اگر
حدی یا قصه ای در جوانی از او صادر شود در پیری از او استنباط میکنند و اگر غلامی در جوانی کاهی کرده باشد تا در پیری
دست بر او بیند و او را نادیده کند نمیکویند و او متم کرده است و اینها یا باعتبار بقای اجزاء اصلیه است یا باعتبار این است
که کار با روح است و همینکه شخص بحسب عرف همان شخص است عقل مجوز تعدیل میکند و ظلم نمیشمارد و هم چنین تعدیل
بعد از موت زیرا که روح بنا بر مشهور بعینه باقیست و مخصوص ذلالت نمیکند مگر بر آنکه آن شخص بر میگردد و بگوید حکم
کنید بحسب عرف و آنکه آن شخص است هم چنانکه حکم میکنند و بدان هرگاه بود و ظرف بر نرسد که این همین است که در بدلی ظرف
بود بحسب عرف هر چند قابل بهیولی باشد و احلاف شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست الا
باست بر قول بهیولی حکم کنند و بطهارت انجسی که یک قطره از آن مرز دارند و در بعضی از آیات و اخبار اشعار بر این هست چنانچه
فرموده است و لیس الذی خلق السموات و الارض یفاد علی ان یخلق مثلهم بل و هو الخلاق العظیم یعنی یا بنیسان کسی که اسمها
و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق کند مثل ایشان را و باز فرموده است و وصف عذاب هل جهنم کلها فیض جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لید و قوا العذاب یعنی هر چند بر آن میشود پوستهای ایشان بدل میکنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن
برای آنکه محسنت عذاب را و دوا داشته و خاصه وارد شده است که محسود میشوند متکبران مانند موزان و عامه رفتار کرده اند
که در آن کافرانند کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی و سارده و سرمه کشیده خواهند بود و از احادیث خاصه و عامه و
احتیاج شیخ ابوطالب طبرسی و در مجالس شیخ طبرسی رواست کرده اند که از ابی العواء و محمد از حضرت امام جعفر صادق سؤال کرد از این
بدلناهم جلودا غیرها و گفت کاه آن پوست چیست که از آن عذاب میکنند حضرت فرمود از این همان پوست است و غیر آن است
این ابی العواء گفت مثل آن را از امور دنیا بفرما فرمود که مثل آنست که خشی را بکشند و کل کنند و باز دیگر در همان قایل بر نرسد میتوان

گفت

گفتند ما نیستیم و آن گفت خبر نیست گفت علی خدا متعجب گردانید و در وجود تو و با این مراتب حوط و اولی آنست که متعلق به شما
 انچه را در تصور من نگاشته متواتر و وارده شده است و بعضی در بلدان و ملل نایب شده است از جنون شجره ای و انچه و تکرار
 شده است از خصوصیات آن و غرض تکتد و تفکر شما بنده و امثال این امور مکلف نشده اند بفکر و نظر کردن و انچه که میگوید
 در خان کندی امر را که مطابق واقع نباشد و در آن معدوم نباشد چنانچه سابقا ملاحظه کردید فصل پنجم در احوال و
 بحقیقت امر و قوانین است و در آن دو مطلب است مطلب اول آنکه اقوال و افعال که در هر زمانه و عصری و در عالمی و از امر و مبدء
 چنانچه حق تعالی فرموده است کل نفس ذائقة الموت و هیچ ممکن از اجابت اجری غیبی نشد و کلیت بسند صحیح روایت کرده است
 از یعقوب امر که گفت و قیمتی چندین حضرت امام جعفر صادق که آنحضرت را تفریب بگوئیم یا معصیت فرزند و پس از تفریب و او بعد
 از آن فرمود که حق تعالی خبر خود بپیغمبرش را باو داد و فرمود که ای کاتب مبین و ای قائم مبین یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و تو
 کل نفس ذائقة الموت پس حضرت فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس حق تعالی میفرماید تا آنکه احدی
 نخواهد ماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت بیاید و نزد حق تعالی بیاید پس خدا از او
 میپرسد و ظالم اند که خود بفرستاده اند که کی مانده است میگوید پدر و در کار باقی نمانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش و
 جبرئیل و میکائیل پس میکائیل و جبرئیل و میکائیل میگویند که میفرماید پس ملائکه کویت پدر و در کار ایشان در سوال و در واپس تواند
 فرمایند که من مقرر و مقرر کرده ام بر هر نفسی که در آن روح بوده باشد مرا در این ملک موت میباید و نزد حق تعالی میباید و خدا
 از او سوال کند که کی مانده است میگوید پدر و در کار مانده است مگر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش
 که بفرستند پس بیا بدین کین و معنوم و از ترس نکاه بچنانچه آنکه پس از او رسد که کی مانده است میگوید پدر و در کار بفرست ملک موت
 کسی نمانده است پس بگو بدین ملک موت پس و نیز بفرست و نگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود بگیرد و ندانند که کجا بمانند
 آنها که با من شریک قرار میدادند کجا بمانند کجا با من خدای دیگر قرار میدادند و ملک موت اقوال را بگوید که حق تعالی عز و جل
 موکل بقبض روح گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که با مراد قبض روح میکنند و باو میسرانند و در واپس
 خلق الهی را تا یکدیگر انداخته اند و در زیر که در بعضی از آیات قبض روح را میگوید و در بعضی نیست داده و در بعضی نیست داده ملک
 موت و در بعضی نیست ملائکه داده اند که اکثر کلمات آنها با این نحو نسبت کرده اند که بعضی ملک موت قبض میکنند و بعضی اعوان
 او و ایشان را و میدهند و او هم را بحق تعالی عرض می نمایند و از حضرت امیر المومنین منقول است که جناب اقدس الهی او را عظیم
 تر است که این امور را خود متوجه شود و انچه رسولان و ملائکه او را میگویند و عمل او است و او را که با مراد میکنند پس در
 از ملائکه و رسولان و سفرا میان خود و میان خلق خود چنانچه فرموده است که خدا بومیگوید پند از ملائکه و رسولان و او سر و ملت
 و رسولان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه و رحمت میکنند و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب
 قبض روح او میکنند و ملک موت و اعوانی چند از ملائکه و رحمت و غضب هست که با مراد عمل میکنند و فعل ایشان معلوم
 است و هر چه ایشان بعمل می آورند منسوب باوست پس صدای است که خدا قبض میکند و ملک موت قبض میکنند و ملائکه
 اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی ندید امر او میکند هر بگو که میخواهد از خلق خود موکل میکند
 هر که را میخواهد ملائکه را که میخواهد و ملک موت را موکل میکند و اندک مخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را که میخواهد هر چه
 نیست که صاحب علم هر علم را از این همه مردم تفسیر تواند کرد و بگوید که در میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم و مردم
 خافتان آن دارند و بعضی ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند برای او و حمل او را و اعانت کند او را و فهم آن از خاصان و طبای
 او و تو را همین پس است که بدانی که خدای عالم زنده کننده و میراننده است و قبض روح میکند هر گسسته های هر که میخواهد از
 ملائکه خود و غیر ایشان مؤلف گوید که در این حدیث شریف مشغوری هست با آنکه آنحضرت یا سایر ائمه نیز قبض میکنند و بعضی از
 مینمایند یا مصلحتی در هر دو دارند با مراد از برای تقیة از منافقان و ضعفاء العقول نصیر عیالی نمودند چنانکه در بعضی از
 خطبه غیر مشهوره فرموده است که منم غی و منم غیث باذن خدا و اجساد لا لث دارد بر آنکه در این قسم امور و پیمان اجملی که قبض
 و تحسین از تقابل آنها ضرر و فیسبب از حضرت امام جعفر صادق منقول است و جمع میان این آیات که ملک موت و اعوان هست

از ملائکه که متناهی است که بنا بر آن دانسته باشد و هر جا و بی هر جا و بی که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان و قبض و ارجاع میکنند و باد
از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود قبض نموده از او قبض میکند و در احوال پیش معراج بطریق بسیار
وارد شده است که حضرت رسول ملک موت زاد و آسمان اول دید و از او پرسید که چگونه قبض میکنی همه ارواح زاد و بیکساعت
و حال نک بعضی در مشرق اند و بعضی در مغرب گفت میخواهم ایشان را و اجابت من میکنند و بر و است و بگو فرمود که جمیع دنیا و زمین
از باب کاسه است که در پیش یکی از شما گذاشته باشد و از هر طرف آن که خواهد دست داد و کند و بگذرد و در دنیا نترسد
من از باب دره ای است که در دست یکی از شما باشد و هر طرف که خواهد بگذرد و چون معلوم شد که ایمان باطنی باطنی است
این بقا اصل ضرورت نیست اما نفی ملک موت نمودن و قایل گردان بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل خالص یا غیره حکما میکنند
که راست و بد آنکه خلاف است که آیا ارواح حیوانات و ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و چون سخن میزد این باب نیز میسر
تفکر در آن ضرورت نیست و محل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدر حق تعالی است و از هیچ وجه نیست و هر که است
و میتواند بود که ملک موت قبض کند یا ملائکه دیگر و خدا را کارکنان بسیار است و ظاهر ایمان و اخبار و خیر و شر و حوش اندیش که
ارواح آنها نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و در این باب باید دانست که در دنیا
در اخبار و صحیح و معتبره وارد شده است از سکران موت و شداید آن و کیفیت آن و حاضر شدن حضرت رسول و ائمه هدی
در وقت قبض روح هر شخص مؤمنان را از برای بشارت دادن و آسان کردن سرای ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای
زبان شدن و صعوبت مرگ بر ایشان و اخبار ایشان و عذاب و نکال بدنی و تفکر در کیفیت آن بنا بر آنکه که حضور ایشان
نزد هر میت چگونه است و بدین متناهی است از آنچه خواست حضور ایشان در جسد اصلی یا در جسد مثالی است چنانچه سابقا
اشعاری بان شد زیرا که تفکر در آنها موجب استنباطی شیطان و وسوسه و میگردد و احادیث در این باب متواتر است
شعر حضرت امیر المؤمنین که بشارت همدانی خطاب کرد نزد طلب بشارت را است یا حاکم و همدان من نیست برنی من مؤمن و منافق و کافر
یعنی اجازت همدانی هر که میبرد مرگ معاینه میبرد خواه مؤمن باشد و خواه منافق و احادیث معتبره بسیار از حضرت امام
صادق منقولست که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق تعالی دو باز برای او میفرستد یکی منسپه و دیگری منجبه و منسپه
اهل و عیال را از غم و غم میکند و منجبه او را جویند و از غم میگردانند چنان که دادن و چون ملک موت می آید که قبض روح او میکند
با و میگوید بیا و دست خدا را بکن بجای خود و بد که حق تعالی فرستاده است من مهربان تر و مشفق تر از نسبت تو از پدر و مادر
بکشاید پدای خود را و نظر کن پس متکلم میشود از برای رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و اهل ما را از در نظر ایشان
پس با و میگویند بیا پس رسول خدا و اهل ما را که خود فوق ایشان خواهد بود پس چشم میکشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا
میکند و از اجابت رب العزت که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را خیر مرصه فادخلی فی عیادی و ادخلی جنتی حضرت
فرمود که یعنی ای نفس که مطمئن گردیده بسوی حق و اهل بیت و بر گرد بسوی پروردگار خود و داخل شو که را خیر و عیادی و ادخلی جنتی
ائمه خود و مرصی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شود و میان بندها که از برای جنت و اهل بیت و ادخلی جنتی و ادخلی جنتی
من پس در انوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی و لذا آنکه وحش کشیده شود و ملحق شود بشادی و در احوال پیش معشره دیگر
فرمود هیچ نفسی نمیبرد هرگز تا رسول خدا و امیر المؤمنین را نه بیند و از وی پرسید که چون ایشان را دیدی بیا بر میگرد و فرمود
نه چون ایشان را دیدی بر میگرد و هر دو می بیند و رسول خدا می آید نزد یک سر و می نشیند و علی از یک پای او نشیند
پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش و میبرد و میگوید بشارت خدا را من رسول خدا و منم که هرگز از برای تو از آنچه کرد انشاء
در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین بر میخیزد و سر را نزدیک میبرد و میگوید بای در خدا شاد باش من علی بن ابی طالب که او را دوست
میداشتی و در این وقت نفس من بوسه میدانی فرمود که این در کتاب خداست که این متواتر است و کما تواتر یقولون قسم البشیر علی ان یخبره الانیا
و فی الاخره لا یبذل لیک ای الله ذلک هو القود العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و برهنه کار بوده اند از برای ایشان است
بشارت در روز ندانی دنیا و آخرت و انست قوز عظیم و در روایت معتبره دیگر فرمود که چون زبان حضرت بنده میشود و رسول
خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ او و حضرت رسول ابو

مبشر با ائمه

و منکر و فیکر بد آنکه در رخ ما بین موت و امیکو پیدا نمائیم و چون متبت داد و فیکر گذارند و ملک میباید از برای سؤال حق تعالی
روح و اجزا و بر میگردد از آن سر تا کی و او را میباشانند و از او سؤال میکنند جمیع آنکه از ایشان سؤال میکنند بعضی از ایشان بعد از
سؤال دو حالت و بعضی در عذاب و شدت و سؤال و صغیر و فشار و فیر در این بدست و سایر امور و بر رخ باروخ
است و تقصیل این مطالب در ضمن چند فایده بیان میشود **فایده اول** در بیان بقای روح است در بر رخ ملک
که مشکی نیست در بانی چون روح بعد از مفارقت از بدن و در آن حالت و اختیار میثوانند مذکور است جو غالی میفرماید که
مکن که آنها که کشته شده اند در راه خدا مرگ کنند بلکه زندگانند نزد پروردگار خود و حال آنکه روزی داده میشوند
و مشادند با آنکه خدای تعالی با ایشان کرده است از فضل خود و مشاد میباشانند از برای مؤمنان که ملحق شده اند با ایشان و
در عذاب ایشانند با آنکه خدای تعالی با ایشان نیست و اندوخته اند و همانکه میباشانند و در غایت کفایت با معصیت که در آن روز بوده است
تا و فیکر بد آنکه در رخ ما بین موت و امیکو پیدا نمائیم و چون متبت داد و فیکر گذارند و ملک میباید از برای سؤال حق تعالی
عصب خود از مال دنیا فرمودند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
بر روی هست تا روزی که در میان معصیت میشوند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
روح از بدن دنیا میماند و میماند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یوسف بن طه بیان روایت کرده است که گفت در حدیث حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام بودم فرمودم که مردم چه میکنند در راه خدا و میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
آنکه مؤمنان کرامی را از آن دنیا از این حور و مرآت و میشود میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
مقران خدا هستند که کرامی را از آن دنیا از این حور و مرآت و میشود میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
بر این رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن ابی طالب و زین العابدین و جعفر صادق و محمد باقر و حسن مجتبی و حسین
انچه در دل و من از این عقاید و عقاید میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
و هر که با ایشان است از آنکه چون حق تعالی فیض روح او را بخود میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
از ایشان است و میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند و در آنجا که میباشانند
در مائالی از رسول خدا و او این کرده است که انحضرت در شب معراج گذشت بر رویی که در آن روز در حق نشسته بود و کوه بسیار
بود و او بودند حضرت زین العابدین و امیرالمؤمنین که این مرگ کشت این پدر و توان بر ابراهیم است فرمود که این اطفال که برده و او میباشانند
گفتند که اینها اطفال مؤمنانند ایشانرا غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است
که اطفال شهبانان از مؤمنان تربیت میکنند حضرت فاطمه علیها السلام این حدیث اطفال مجتبی روح و جسد
مائالی هر دو دارد و احادیث بسیار که در بای ظهور و انبیا و اوصیاء بعد از وفات ایشان وارد شده است مانند احادیث
نمودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسول خدا را با او بگرد و مسجرت و با نمودن حضرت امام حسن و حضرت امیرالمؤمنین خود و در این
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سخی گفتن با او و ملاقات کردن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و امثال اینها که
در کتاب بصائر الدجیات و غیر این طرق متعدد روایت شده است این در احضال اطفال جسد اصلی نیز در آنجا که
شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین امامیه قایل اند که بعد از سرور و تابیشند روح امیرالمؤمنین و اوصیاء مجتبی های اصلی
معاودت میباشانند و ایشانرا با اسمان میباشانند و در بدن حضرت رسول و ائمه اربعه و در شیخ معراج نیز این عمل کرده اند و احادیث متعددی
حق تعالی بصورت و رخ هر ساله دارد اما در بعضی از احادیث در جسد اصلی ظاهر تر است و در صحیف الابرار از فضل این نشان
روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین در محرابی بر روی سنگین و خواجه قیصر گفت من چنانچه خود را در بر تو بیندازم
حضرت فرموده نیست که تو نبی مؤمنی را در مجلس نمودن در مجلس شوم و با او هم نشینی کردی و صبیح بر زبان گفت که تو نبی مؤمنی را
که بود و خواهد بود و مرا جنت در مجلس و در حق فرمودی و ایشانرا در این محراب روح هر مؤمن و مؤمنه است در فایده
از نور و منیرها از نور و حسن اینها نیز در کتاب فائده فضل بن شاذان این حدیث روایت کرده است و در آخر نیز فایده کرده است

کدامیست

خود را حق نافرمانی پس عمر با حضرت گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مردمانی که از ایشان رفته است حضرت فرمود که
ای پسر خطاب من آنکه تو شنوا تر نبستی از آنها و نبستی میا ایشان و میان آنکه ملائکه بگردان ایشان را بگردانهای اهی مگر آنکه
من روی را از ایشان برگردانم و فیضی بگشایم که حضرت امیر سوار شد بعد از انقضای شب در بصره و در میان صفهای کشتگان
میکشت تا رسید بکعب بن سور فاضی بصره که عمر را نصب کرده بود و در فتنه بصره مصحفی بگردان انداخته بود و با اهل و
فرزندان شجاعت حضرت نامه بود و همه کشته شدند و چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشیند پس
او را نشاندید فرمود که ای کعب من وعده خدای خود را با منم که حق بود وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود
بخواب بپند او را و چون طلحه رسید با او نیز چنین کرد پس هر یکی از اصحاب حضرت گفت که چه فایده دارد سخن تو باد و کشته
شد که سخن ترا نمیشنوند فرمود امیر بخواب و گویند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل طلب بدو سخن حضرت رسول شنیدند
و اینها از جمله اخبار نیستند که دلالت میکنند بر آنکه بعضی از مردمان بر میکردند و سبوی و روح او را برای نعم ایشان یا خدا را
و این عام نیست در هر که بهر بلکه بان تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام معین و کلیه قدس ستره احادیث نبی از حضرت
صادق روایت کرده است که سوال کرده نمیشود در غیر مگر کسی که خالص کرده باشد ایمان را خالص گردانی و خالص کرده باشد
کفر را خالص گردانی و اما جماعت دیگر از ایشان غافلند بعضی منکر حق ایشان نمیشوند و بسند صحیح و بکار از آن حضرت
روایت کرده است که سوال از کسی میشود که ضغنه بر او واقع میشود و ایضا بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که دو
ملک میآیند که مستأمنند و یکم سبوی میث و دو فتنه که مدون شد صدای ایشان مانند رعد قاصص است و دیدارها
ایشان مثل برق خاطف زمین را میشکافند بر پشتهای خود و موهای ایشان را بختند که در صیالها راه میرند و سوال
میکند که کیست پروردگار تو و چیست دین تو اگر مؤمننت میگوید که خدا پروردگار منست و دین من اسلام است پس از
او میپرسند که چه میگوئی در حق این مردی که از میان شما میرود آمد گوید که این محمد رسول خدا را از حق میپرسید که
شهادت میدهی که او رسول خداست گوید که اهی میدهم که او رسول خداست پس باز میگویند بخواب خوابی که در آن خواب
پیشانی بناسد و قبر او را در نزع گشاده میگردانند و برای او درج بسوی بهشت میکشایند و جای خود را در بهشت
بنیند و اگر میت کافر باشد آن دولت باز هیت بر او داخل میشوند و شیطان را در پیش و بان میدانند که دیدارها و
از صبح است چون آن سوالها را از او میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با و میکشایند و مستط میگردانند بر او و
قبرش بود و نه از رها که اگر یکی از آنها بر زمین بد مدهر که باه از زمین روئیده شود و در وی از برای و شیعیان
میکشایند و جا خود را در آنجا مینیند و ایضا از ابوبکر خضر روایت کرده است که گفت حضرت صان میکشایند که در قرآن
ایشان سوال میکنند فرمود کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر را خالص باشد باشد کفر پس باقی این مخلوق چه
میشوند گفت خدا سو کند که ایشان را و میکشایند و اغنا ایشان ایشان نمیکند گفت از چه سوال میکنند گفت از حجت و امامیک
در میان شماست پس از مؤمن میپرسند که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان میگوید که او امام منست چون این را گفت میگویند
خواب خدا در دیده آن خواب است و احث بگذار و در بهشت برای او میکشایند و پیوسته نسیم بهشت بجهنم با و میرسد تا آن
نیامت را از کافران میکشد که چه میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیده ام او را و نمیدانم که کیست
پس میگویند که نمرک ندانی و در وی از حجت برای او میکشایند و پیوسته حرارت جهنم با و میرسد تا روز قیامت و بسند
از حضرت صاحب سلطنت کرده است که سوال میکنند در حق از مؤمن که کیست پروردگار تو میگوید چیست دین تو میگوید
اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگویند
امر بود که خدا هدایت کرد و این را و مرابان ثابت دانست بان میگویند با و بخواب خوابی که خیالات پریشان در آن نباشد
خواب بود اما در حق را نه بهشت بودی و یکشایند که از نسیم بهشت و کبابی با و میرسد پس میگوید پروردگار از تو
نیامت را فایم کردن شاید با اهل و مال خود بر گردم و از کافری میپرسند که پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست
میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند آن کجا دانستی میگوید از مردم من گفتم پس کوزی را و زنت که

عسر
لج کسبکند
۴۰

که اگر چنانچه هر چه شوند تاب و زانند آشنه باشند پس میگردانند چنانچه قلبی میگردانند پس روح را بر میگردانند و در آنجا
 دو لوح از آتش میگردانند پس میگردانند و در آنجا را اقامت را در آنجا از مولف گویند این حدیثی است که میگردانند بر آنکه این است
 بخدا و رسول با عتقاد عدم ایمان با توحی و توسل با ایشان غلطی و تقلیدی و بی ثباتی است چنانچه در کتاب حسین بن سعید است
 معبر از سلیمان بن خالد بن قنولست که گفت از حضرت صادق پرسیدم از آنچه ملاقات میگردانند و صاحب قبر فرمود و دو ملاقات
 که ایشان را منکر و نیکو میگویند یکی اینست که بنزد صاحب قبر از او سؤال میگردانند از رسول خدا که آیا حق بود اگر از اهل شهادت است میگردانند
 نمیدانم پیشیندم که مردم میگویند که رسول خدا هست عیناً که حق بود یا دروغ بود پس بر او خبری میفرستند که اصل معارف و این
 میشنوند مگر مکلفان و اگر صاحب بقعین است نمیشنود و میگوید بشهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد با همدیگر و این حق
 پس جای خود را در هشت بی بنید و قبر و از فراخ میگردانند و میگردانند جواب رود در نهایت ستراحت و نیکویی و این را یونان و خنجر
 امام رضا را ثابت کرده است که چون مؤمن غیر مشایخ میگردانند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون او را داخل قبر کنند
 منکر و نیکویی بنده او را میباشانند و میگردانند کسب پروردگار و توحید است این توحید است پیغمبر تو میگوید پروردگار من خدا است
 و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست پس میباشانند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کنند و طعام از برای او از هشت عشا و بعد
 و داخل میگردانند بر او نسیم و گل هشتاد و او اینست معنی قول حق تعالی قَامَا انْكَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَرُوحٌ و در آنجا یعنی در قبر و جنة
 نسیم یعنی در آخرت و چون کافر غیر مشایخ میگردانند او را هفتاد هزار ملک از برای بنده جنت تا قبر او و سوگواری میباشانند جنازه
 خود را که او را بر گردانند بعد از آن که هر چه پیشینونند پیغمبر حق و این که مکلفند و میگردانند کاش مرا باز کشی بود بدینا پس از
 مؤمنان پیشیندم و میگوید بر مرا بر گردانید بسوی من باشد بعد از عمل شایسته بکنم در آنچه گذارستم پس از آنجا جواب او را میگوید
 کلام این سخن است که تو میگردانی و ملاکی ایشان را اندام میگردانی که دروغ میگوید اگر برگردد عود خواهد کرد با آنچه او را میگردانی که در انداز او
 و چون او را داخل قبر کنند و مردم از او معارف ننهند منکر و نیکویی بسوی او در بدترین صورتها و او را بنشانند و سؤال کنند
 از او از قیام و دین او و کتاب او پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی بر او میزند که هر چه جزای او میزند
 پس باز او را سؤال کنند که بگوید عیناً که گویند هرگز ندانی و هدایت نیایی و در مستکار نشوی پس در ای و بسوی جهت میباشانند
 و بعضی قول که از برای مهمانی میباشانند چنانچه از برای او می و درند و اینست مراد از قول حق تعالی وَاَمَّا انْكَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ الْقَتْلَانِ
 قَرُوحٌ یعنی در قبر و قَرُوحٌ یعنی در آخرت و اما آنچه در قبر از او سؤال میگردانند معلوم است که سؤال از عقاید با ایمان میگردانند
 خصوصاً امامان ائمه و احوال و اشیاء و غایب و غایب متواتر است که در قبر از او سأل علی بن ابی طالب سؤال میگردانند چنانچه شیخ کشی
 بسند معبر از بنویس بن سعید از حزن روایت کرده است که من بخندم حضرت امام رضا را رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفتن بل فرمود
 که داخل آتش شد پس بعد از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او اما می نمیدانم پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و
 بر او ثابت دیگر فرمود که او را نشانند در قبرش پس سؤال کردند از ائمه نام همه را گفت تا آنکه بنام من رسید پس رسیدند و وقت
 کرد پس بر سرش ضربتی زدند که قبرش ملو از آتش شد و در مصابرا و الدرجات از روزین حدیث روایت کرده است که حضرت امیر
 المومنین فرمود که چون بنده را داخل قبر کنند و ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نیکر است پس اول چیزی که سؤال می
 کنند از پروردگار او است پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب گفت نجات یافت و اگر عاجز ماند عذاب میگردانند و از پس
 مردی گفت که اگر کسی پروردگار خود و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را شناخت چو دست خال و فرمودند بعد از اینست
 نماز اینهاست و نماز اینها و هر که را خدا گمراه کرد نمی بای هرگز از برای او راهی بسوی نجات و کفشتد رسول خدا یا نبی الله کسب
 ولی گفت ولی شما در این زمان علی و بعد از او و وصی او و از برای هر زمانی غالی مینماید که خدا با وحیت تمام میگردانند بر خلق تا آنکه
 نگویند چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند و روایتی که انبیاء ایشان رفتند گفتند پروردگار را چرا نفرستادی بسوی ما رسولی
 تا ما بت کنیم تا از ایشان از آنکه عدالت و خواری عیار رسد و ضلالت ایشان از آن بود که یا را که اوصیا بودند ندانند ایشانند پس
 حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار و میبکشید پس شما خبر منتظر یا شید پس بزودی خواهد آمد انست که کسب اصحاب
 صراط سوئی یعنی راه راست و کسب آنکه هدایت یافته است و توبه و انتظار و ایشان از آن بود که میباشانند که در کار نیستند

طلب شما خن و صبا تا آنکه امانی را بشناسیم پس خدا تغییر و سرفش کرد ایشان را با این واحدا بصراط و صبا اندک بصراط
 می ایستند و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان را شناسند و داخل جهنم نمیشود مگر کسی که ایشان
 او را شناسد خود ندانند و ایشان را با امامت نشناسد زیرا که ایشان عرفهای الهی اند که مردم را با ایشان شناسا نیند و گواه
 گرفت بر ایشان در وقتیکه میمانند و از او واح گرفت در وقت میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در آنجا که فرموده است
 که و علی الاغراف رجال یعرفون کلاما یسماهم یعنی در اعتراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که میباشند که میباشند همه را
 بسیمای ایشان و ایشانند گواهان بر مولات و دوستان خود و رسول خدا گواه است بر ایشان و از برای ایشان از زندگان
 عهد و پیمان گرفته است که طاعت ایشان میکنند چنانچه حق تعالی فرموده است فکفنا ذلکنا من کل امة یشهدوننا الخ و
 آیه یعنی هر کس که بخواند بود حال مردم در وقتیکه بیاییم از هراتی کواهی را و بیاییم تو را گواه بر گواهان در آن روز خواهند
 خواست و از روز خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند و طاعت او صبا و در سبها و امور که کاش با
 زمین بکشان و هموار میشدند و کتمان نکنند و از تو سبخی را از خدا یا کتمان نمیکردند سبخی از خدا در دنیا و شادان بن
 جبرئیل و فضایل و غیر آن روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین بعالی اعلی او تحال نمود حضرت
 امیر کریم بن محمد حضرت رسول آمد حضرت فرمود چرا میگری خدا هرگز بدیدهای ترا کریمان نکرده اند گفت والده ام فوت
 شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است و او را خود را اگر سینه میداشت و مرا سینه میکرد و او را خود را زود لید
 میو میکرداشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابو طالب بگذر خرمایا بود سبقت میکرد و دیامدا و از برای
 من میچید و از پس عثمان من پنهان میکرد از برای من پس حضرت برخواست و متوجه تهنیت او شد و پیراهن مبارک خود را داد
 که او را بکشد و در حالت تشییع جنازه او قدم را اهنسینه میکند و بیاتی میفرستد و پیراهن میپوشد و در غنا را و
 هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خواهد بود و بعد از آن بدست کبریا خود را و داد و بخواند و شهادت قلمین او کرد چون قبرش را
 پر کردند مردم خواستند که بگردند سه مرتبه گفت پس رفته جعفر رفته عقیل پس قوعلی بن ابی طالب چون برکشند مردم
 گفتند یا رسول الله در این جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نکردی فرمود اما بیاتی و قن من از برای کثره ثوابها
 ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود که هفتاد صفا و ملائکه بر او نماز کردند و اما آنکه بر چند شواهدم از برای
 آن بود که در حالت جنات او وضعت قبر را ذکر کردم گفت و اضعفای پس بر چند شواهدم که زمین او را انتشار داد و اما
 آنکه گفت کردم او را پیراهن خود از برای آن بود که روزی در حال جنات او قیامت ذکر کردم و گفت مردم عمر بن محصور خوا
 شد گفت و اسواناه او را پیراهن خود گفتی کردم که او پوشیده محصور کرد و اما آنکه گفتیم یا ابن ابی بنک برای آن بود که
 دو ملک آمدند و از او سوال کردند از پروردگار شرف گفت خدا پروردگار من است و گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد پیغمبر من
 گفتند کیست امام تو و وی تو شرم کرد از آنکه بگوید علی فرزند من پس با و گفتیم بگو فرزند تو علی بن ابی طالب پس خدا بدیده
 او را با این روشن کرد مؤلفش گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامان ما پیش از زمان امامتش نیز سوال میکنند
 و یا بد مخصوص کسی باشد که علم با امامت و پیرسنا بنده باشد و محتمل است که مخصوص مقرران باشد یا مخصوص حضرت فاطمه
 باشد از برای جلالت او چنانچه از حدیث اشعار بان دارد و کلیتی بسند معتبر از حضرت صادق و روایت کرده است که من مشق
 چون از خانه بیرون می رفتم و در مشایخ میبکنند و او را ملائکه تا قبر او از خام میبکنند برای او قیامت میرسانند چون بقبرش رسید
 زمین با و میگوید بر جنازه اش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که درست میداشتم که مثل تو کسی بر روی من راه رود
 خواهی دید که با توجه خوانم کرد پس قبر او را میبکشند بقدر آنکه چشم او را کند و داخل میشوند بر او دو ملک در قبر او منکر
 فکیر و سوال میکنند از او که کیست پروردگار تو میگوید خدا میگوید چنانچه بن تو میگوید اسلام میگوید بنی کبیر تو میگوید
 محمد میگوید بنی کبیر امام تو میگوید قلان پس مادی از اسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشتهای بهشت رفتن
 بکشترا بند و دی از بهشت بسوی قبرش بکشترا بند و از جایهای بهشت بر او پیوسته اند تا با بدیند ما و آنچه زود ما است از برای
 او بهتر است پس با و گویند بخواب ما نند خواب نو داد و بخوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه

[illegible]

در جانب هشت پس در آنوقت قبرش هفتین یا هشتاد نه ای هشت میگردد و در جانب هشت صحیح از آنحضرت روایت کرده است که
چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش صورت و خوش هفتان تو خوشبو و تو پاکیزه تراست
از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پانین یا و یکی در عقب سرانکه
خوش صورت تراست از بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت که می آید آنکه در آنجهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از
همه خوش صورت تراست بسا بر صورتها میگوید شما که ایستادید از اجزای خبر دهاد از جانب من صاحب تراست میگوید من غلام
صاحب جانب چپ کوید من زکونم آنکه در پیش روست کوید من روزه ام آنکه در عقب است کوید من حج و عمره ام و آنکه در پانین است
کوید من بروا احسان میداد منم پس آنها گویند که تو کیستی که از همه بهتر و خوشبو و خوش صورتی کوید من و لا اله الا محمد این باو بود
بسنده معین از علی بن الحسین روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد حضرت رسول مردم را موعظه میکرد و از جمله آن
موعظه این بود که ای فرزندان ادم اجل تو سریع ترین چیزهاست بسوی تو نزد یکست که تو را دو باب و ملک قبض کند روح ترا و بر تو
بسوی منزلی نهایی پس برگرداند بسوی تو و روح ترا و بپایند بسوی تو منکر و نیکو از برای سوال تو و امتحان شد بد تو و بد رشتی که دل
چیزیکه از تو سوال میکنند از دین تست که بان اعتقاد داشته و از کتاب تست که از آنرا خوانده و از اما میبست که ولایت
او را اختیار کرده بودی پس میسر سنند از عمر تو که در چه چیز فانی کرده و از مال خود که از کجا کسب کرده و در چه چیز تلف کرده
پس عذر خود را بگو و مهتاب شو جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مؤمن و پرهیزگاری و عارفی بدین خود متابعت الله صادق
کرده و موالات با اولیاء و دوستان خدا کرده خدا حجت تو را تلقین تو میکند و زیادت را کو یا میگرداند ثواب پس جواب را بگو
میگوید و بشارت میدهند که ای هشت و خوشنودی خدا و زان نیکوی خوش خوی و استقبال میکنند تو را ملائکه بر رخ و بشارت
و اگر چنین نباشی زیادت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کو و میبشوی از جواب و بشارت میدهند تا باتش و استقبال
میکند ترا ملائکه بنزل جیم و سوختن جیم و اما ضغطة قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا
مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر میشود که ضغطة قبر بدین اصلی است و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی که سوال
نکنند و از ضغطة نمینا شد و علی بن ابیهم گفته است در تفسیر این و من و زانیم بر رخ الی یوم یبعثون بر رخ امر بنی امر بن و ان
ثواب و عقاب در دنیا و آخرت و این رد میکند قول کسی که آنکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت میکنند و حضرت
صادق فرمود که بخدا سوگند که غیر من بر شما مگر بر رخ را اما در وقتیکه در قیامت با ما با شید ما اولایم بشفاعت شما و این
باو بود بکران از حضرت صادق روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری بر حث الهی و اصل شد حضرت رسول امر
فرمود که او را غسل دادند و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و دعا با جنازه او روان شد گاه جانب
راست جنازه را میگرد و گاه جانب چپ را و چون بقبر رسید حضرت خود داخل قبر و شد و بدست مبارک خود او را در محراب گذاشت
و خشت بر او در سپید و فرجه را از یکل و سنگ محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر میسود و لیکن خدا است
میدارد که کسی که کاری کند محکم کند پس ما در سعد گفت که بعد کوا را با د و ا هشت حضرت فرمود ایما در سعد خرم مکن بر خود
خود بد رستی که در قبر فشاری بعد رسید پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری کردی که از برای دیگری نکردی
گفت چون ملائکه بکفش و زان جنازه او میفرستند من ناستی یا ایشان کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرد من
میکردم و گفتند با نچه نسبت با و بعمل آوردی و فرمودی که ضغطة با و رسید فرمود بلی یا اهلش کج خلعتی میگرد و بر روایت دیگر فرمود
دو زان غلطی بود با اهلش و در کتاب حسن بن سعید از حضرت صادق روایت کرده است که چون سعد زاد فقیرند حضرت روایت
خطابی با او کرده و دینی بر قبرش مالید و پشت مبارکش بر روی و گفت یا سعد چنین میکنند چون از این حالت سوال کردند فرمود که
هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه فشاری و زان در قبر مینا شد و کلینی بسنده موثق از حضرت باقر روایت کرده است که چون وقت دفن حضرت
رسول زجر و ضرب عثمان بعام بقار حلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه در کنار قبر ایستاده بود و ابی بکر
در قبر میرفت و حضرت ابی بکر از جای خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف از امید استم افضل سوال کردم که او را
در ضغطة قبر مانده و اضا بسند صحیح روایت کرده است که چون از حضرت امام رضا سوال کرد از کسی که او را بر دار کشیده باشند

ایمان بقرابا و میرسد حضرت فرمود بلی خدا را امر میکند که او را بقتلارد و در روز این بیکر از حضرت صادق روایت کرده
که حضرت فرمود که هر دو کاه و زمین و پروردگار هوا یک است و می کند خدا هوا پس میقتلارد او را بدو از ضغطة قبر وانی
از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که عیسی کذشت یقیری که صاحبش را عذاب میکرد ندی سال
د بیکر همان قبر کنشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سؤال از سبب این کرد و می کرد با و که ای روح الله فرزندی از وانی
شد و از وی تا اصلاح کرد و بیتی را جای داد و عذاب نکرد من و او امر بیدم بکرده فرزندان و او امضا از آن حضرت روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که ضغطة قبر از برای مؤمن کفاره است از برای انچه از او خدا ر شده است از ضایع کردن نعمتهای خدا و
ایضا از آن حضرت روایت کرده است که هر که بگوید من این روز را شمس روز پنجشنبه تا زال شمس روز جمعه از مؤمنان خدا و او پناه
دهد از فشار قبر در روایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بچهار و عذاب قبر از او در کرد و علی بن ابی نهم پسند
کا تصحیح روایت کرده است از حضرت صادق که چون از کافر سؤال کنند و قبر و کوبند بنیاد نم ضرب بر او زنند که هر که خدا خلق کرده
است بشنود بغیر از انسان و مسلط کرد اند بر او و سلطان را و بدنه های او مانند مس که از خنجر سرخ باشد و کوبد با و که من ببرد
تو ام و مسلط کرد اند بر او و مارها و عقربها و قشرش تارک شود و او را فشاری بدهند که دنده های هر دو طرف دندها و طرف
دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب نگوید و او ضربی برزند که هر دانه خدا خلق کرده است
از آن میرسد بغیر جن و انس پس در روزی از برای او بسوی جهنم بکشاند و با و کوبند بخواب بیدترین احوال پس جای او چنان شک شود
مانند شکی سر بر نه در میان آهن حتی آنکه مغر سرش از ناخنهای پایش بدر رود و خدا مسلط کرد اند بر او و مارها و عقربهای
زمین را که او را بدوند تا او قتیله خدا او را مبعوث کردند و از بدی حالش از روی قیامت کند و کلبی از حضرت باقر روایت کرده است
که رسول خدا فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری که او سفند میچرا بنیده و من نیز که سفند میچرا ایندم قبل از
نبوت و نظر میکردم بسوی شران و کوفسندان که در چرخا که خود در غایت امنیت میچرا بدوند و اطراف ایشان چیزی نبود که آنها را
از جا بدو و در ناگاه همه میسر سپیدند و سر از چار میبار میباشند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر
کافر بر او ضربی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را میشنوند و میسر سپیدند و از نوبت انقسمت که سبب فرغ و خون آنها از بوده است
پس پناه بر بدیخل از عذاب قبر و او را ندی از حضرت باقر روایت کرده که هر که کوع خود را تمام بچرا آورد و وحشت قبر را و داخل می
شود و از این عذاب روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای عین است و ثلثی از برای عین است و غیره و ثلثی
است و ثلثی از برای عدم احترام از بول است و دغاسن پسند و ثلثی از حضرت صادق روایت کرده است که عذاب قبر در
بول است و در عمل التشرایع پسند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که هر که از اینک از ازا علمای بنی اسرائیل زاد و قبر نشاندند
و کشتند ماصدق را تا از عذاب الهی بر قومیزیم گفت طاقت ندادم و پیوسته کم میکردند و او می گفت طاقت ندارم تا بیل تا زبانه
و سپید باز گفت طاقت ندارم کشتند از این جا و نه نیست گفت میسبب این را من می بیند کشتند از برای بن که بکروز نماز بوضو کردی
و برضعفی و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس بکشان زبانه را و زدند که قبرش ملو از آتش شد و کلبی پسند معتبر از ابو بصیر
روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم که آیا ضغطة قبر کسی بخاتمی یا بد فرمود پناه ببرم بچرا از او حق چه بسیار
کم است کسی که از این رهایی یابد بد رسیده که رقیه را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا را و ایستاد و سر بسوی آسمان بلند
کرد و ابازد بدیهای حق پیش ریخت و بعدم گفت بیادم آمد انچه از اعلی بول واقع شد و در وقت کردم از برای او از خدا و انده
و چیم سؤال کردم که او را بمن بخشند و فشار قبر با و رسد پس گفت خداوند رقیه را بمن بخش از ضغطة قبر پس خدا را مظلوم شهید
با آن حضرت بخشید و فرمود که رسول خدا را رجاء سعد میرزا آمد و هفتاد هزار ملک تشیع جنازه او کرده بود پس حضرت
سر بسوی آسمان برداشت و فرمود که مثل سعد کسی بر او ضغطة واقع میشود ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ایم که ضغطة
او را یان بود که استخفاف بول میکرد و احترام از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای آنکه با
اهلش مخلوق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که ما در سحر گفت با و که ترا بخش کوارا با و ایستاد حضرت رسول فرمود
ایماند رسد جنم مکن بر خدا که البته از عذاب قبر غایت یافته است و ایضا پسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است

که عذاب

که عمر بن یزید بن محمد بن اعظم عرض کرد که من از شما شنیدم که میفرمودید که هر شیعیانی را در هشتاد و پنج سالگی که در میان
 حضرت فرمود که ما است گفتیم بنوا که همه در هشتاد و پنج سالگی که در میان حضرت فرمود اما
 در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد بشفاعت پیغمبر مطهر و وصی واجب الاتباع او ولیکن والله میفرماید شما
 در روزی که همه بپوشید قبر از روی یکدیگر میفرماید تا روز قیامت مؤلف گوید که از دنیا بروی اخبار و معجزات هر مبدء شود
 که مؤمن را ضغطه نبینا شد چنانکه کلبی از ابو بصیر روایت کرده است که چون مؤمن را در قبر میگذرانند روح او را با غایب
 بدن او بر میگردد و سوال میکنند از او آنچه میداند از عقاید حق چون جواب گفت در روزی که بهشت بسوی قبر او میکشایند
 که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت گفتند ای تو شوم پس کجا است ضغطه قبر فرمود هیهات بر مؤمنان از
 ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمین که مؤمن بر روی او راه میرود غر میگذرد زمین دیگر که بر پشت من راه رفت و بر
 پشت تو راه رفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من تو را دوست میدارم و تو من را دوست میداری و تو من را دوست میداری
 اکنون که گاه تو با من است میدانی که با تو چقدر دوست داشته ام و میشود از برای او بقدر آنکه در دنیا و جمع میان این اخبار و در
 غایت اشکالست و مؤمن را حمل بر مؤمن کامل اگر کنیم کامل را از فاطمه بنت اسد و سعاد بن معاذ که هم میرسد مگر آنکه
 فاطمه و سعاد را حمل کنیم بر آنکه از باب احتساب و اطمینان و خوابیدن و عیال امده باشد و گوئیم که مراد از مؤمن معصوم است
 و کسی که تالی مرتبه عصمت باشد مانند سلمان را بود و امثال ایشان و ممکن است که اخلاص و عدم ضغطه مؤمن محمول باشد
 بر عدم ضغطه شدن بدنه و منافات با ضغطه حقیقه معاذ ذل الله عنه باشد و در اخبار ضغطه معاذ اشعار و محققان هستند یا
 آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجهی ضغطه مؤمن بر وجهی لطیف است از برای آنکه قبل دخول بهشت که در دنیا
 استلای و بیلاهای دنیا از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام چنین بود که از برای غیر معصومین بر وجه عموم بود و
 از آن بشفاعت رسول خدا و ائمه هدی از مؤمنان رفع شد و این وجهی غریب است اگر چه در بعضی اخبار بعدی دارد و در حدیث
 حسن کا بقیع از زراره منقولست که گفت از حضرت باقر پرسیدم که چرا با ما میت میگذارند و نفرموده برای آنکه عذاب
 و حسنا با میت و در میشود ما دام که تراست و همه عذاب دیگر و بکساعت میباشند و آنکه میت را داخل قبر میکنند
 و قوم بر میگردد و در وجهی دیگر از برای این قرار داده اند که در اثنای عذاب نکند و هرگاه در آنوقت نشد انشاء الله بعد
 از خشک شدن هم نمیشود مؤلف گوید که در توجیه این حدیث و احتمال هست اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت اول
 میباشد و دوم آنکه ابتداء عذاب در ساعت اول میباشد هرگاه حق تعالی در آنوقت تفضل کرد و عذاب نکره بعد از خشک
 شدن انشاء الله عذاب نمیکند و این ظاهر تر است فاطمه زهرا در بیان محل روح است و جسد مثالی در عالم برزخ و کلبه
 از حبه عرفی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین فرمود که هر مؤمنی که بمیرد در بعضی از بقعها میگویند روح او را که ملحق شود
 بوادی السلام که صحرائی مختلف شرف است و بدو وسیله که آن بقعه است از حبیب عدن و ابصار روایت کرده است که شخصی بمحضرت
 صادق عرض کرد که بزرگوار من در بغداد است و میفرماید و آنجا بمیرد حضرت فرمود که چه پروا داری هر جا خواهی بمیری هیچ مؤمن
 در مشرق و مغرب زمین نمیرد مگر آنکه داخل حشر میکند روح او را بوادی السلام و او میگوید که است وادی السلام فرمود بمیرد
 کوفه است کوفه ای بدین اشیاء را که حلقه حلقه میشوند و با یکدیگر میگویند و در اخبار وارد شده است که ارواح مؤمنان
 در درختی میباشند و بهشت بر حیف بدن آنها یکدیگر را میپاشند و از یکدیگر سوال میکنند از طعام و شراب بهشت میپوشند
 و میاشامند و میگویند ای پروردگار ما فایده ما را برای ما برپا کن و آنچه وعده داده عطا کن و آخر ما را با اول ما ملحق گردان و هر
 گاه روحی از ارواح بر ایشان وارد میشود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که یکدیگر را با اول ما ملحق گردان و هر
 عظیمی رها شده و چون اطمینانی بهم میرسانند از هر یک از این اخبار خود را سوال میکنند که میگویند زنده است امیر را
 میپوشند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن ایشان ملحق شود و اگر گفت مرده است میگویند رفت بیایین و بسوی جهنم و اگر
 گفتار و آتش معذب اند و بر او است دیگر عرض میکنند ایشان را آتش جهنم میگویند پروردگار ما فایده ما را برای ما برپا کن و هر
 ما را بعلل ما و ارواح ما را با اول ما ملحق گردان و در این باب احادیث کثرت و کلبی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است

که گفت از حضرت امام جعفر باقر سوال کردم که مردم میگویند که فرات ما از هشت بیرون می آید و این چگونه است و حال آنکه آب
 فرات از جانب مغرب بیرون می آید و چشمه ها و رودها در آن می ریزند حضرت فرمود که خدا را هشتی هست که از آن خلق کرده است
 در مغرب و از فرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن هشت بیرون می رود و از آنجا روح مؤمنان از قبرهای خود در هر وقت شام
 و از صبحهای آن میخیزند و منتقم میشوند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می بینند و چون صبح طلوع شد سوز
 هشت بیرون می آیند و در هوا ایستاده اند و زمین پر از می کنند و می آیند و میروند و چون آفتاب طلوع شد رجوع میکنند
 خود میکنند و غیر از آن میگردند و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم مشاقت میکنند و یکدیگر را می بینند و فرمود
 که خدا را آفتی هست که در مشرق خلق کرده است از برای آنکه ارواح کافران در آن ساکن شوند و میخیزند و از طعام رزق
 آن در آنجا میخورند و در هر شب و چون صبح طلوع میشود از آنجا میروند و نوازی که در زمین است و از ابریهوت میمانند و از
 جمیع آسمانهای دنیا که تراست و در آنجا میمانند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می بینند و چون شام میشود باز
 با آن بر میگردند و آفتاب ایشان چنانست که تا روز قیامت راوی بر سپید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بودند آنست خدا
 و رسالت حضرت رسول را می بینند و مسلمانان نگاه کاری چند که می بینند و اعدای نادرند و ولایت امامان را می بینند
 حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل شایسته باشد و از او عدل و بی ظاهری نشد
 باشد از قبرها رها می شود و بسوی هشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و شبی برود داخل میشود تا روز قیامت پس خدا
 حسانت و سیئات او را حساب میکند و یا بهشت میبرد ایشان را یا جهنم پس ایشان موقوف میمانند یا مرخصند و همین مقام
 میکنند یا مستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بچند بلوغ نرسیده اند و اما فاضلان از اهل قبله که در مذاهب
 باطله خود تعصب دارند پس بقی میباشند از قبرهای ایشان بسوی آفتی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زمانه و شر
 و دود و نور از جهنم آتش برایشان داخل میشود تا روز قیامت پس از کشت ایشان بسوی جهنم است و آتش میسوزد پس
 با ایشان میگویند که شما که میخواستید بفرار از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید و بفرار از امام میگردانید
 خدا او را امام از برای مردم و امت قرار داده است که از حضرت صادق علیه السلام از جنت آدم حضرت فرمود که با غی بود از
 با غیبتانهای دنیا که آفتاب و ماه طلوع میکرد و غروب میکرد و اگر از جنت اخراج میشد هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی را هم
 روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی و کلمه یوم قیامت و عیشتا یعنی برای ایشان هشت روزی ایشان در بامداد و عصر
 فرمود که این در هشتیهای دنیا است پیش از قیامت که ارواح مؤمنان را با جنا میبردند و از آنجا در جنت آفتاب و ماه و بامداد
 و عصر بین میباشند و بقی روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی فاما الذین شقوا اعفی الله عنهم و شقی خالین
 فیهما مادام ان السماوات و الارض یعنی پس اما آنها که شقی و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فریاد و فغان هست
 و همیشه در آن خواهند بود مادامیکه بوده باشند اما آنها و زمین فرمود که این در آتش دنیا است پیش از قیامت و از فرود
 است و اما آنها که سعادت مندند در هشتیهای دنیا خواهند بود مادامیکه باشند اما آنها و زمین فرمود در هشتیهای
 دنیا است که ارواح مؤمنان را با جنا میبردند و عطاء غیر مجلد و بعضی آن عطاء نیست که مقطوع نیست از نعم آخرت و این متخیل
 خواهد بود و دلیل بر این آنست که در آخرت اسما آنها و زمین متبدل و بر طرف میشود پس باید که در هشتی دنیا و آتش دنیا باشد
 و باز روایت کرده است که مردی از اصحاب از حضرت صادق علیه السلام پرسید که این که خدا در حق فرعون و اصحاب او و غیره بدارد
 آتش عرض کرده میشود بر او در بامداد و عصر حضرت فرمود ستمیان چه میگویند در این باب راوی گفت میگویند که این در
 آتش خداست و بعد از مردن قیامت ایشان را عذاب میباشند حضرت فرمود که پس ایشان از سعادت غفلت خواهند بود گفت
 فدای تو شوم چگونه است این فرمود که این در دنیا است که بامداد و عصر در او میباشند و قریب دیگر بر این آنکه میفرماید که
 روزی که قیامت فایم میشود میگویند که داخل کنی در فرعون را در سخت ترین عذابها و اصحاب از حضرت امام حسن مجتبی روایت
 کرده است که ارواح مؤمنان در شبهای جمعه جمع میشوند نزد محضر ثوابت اعدای من و در قیامت حشر خدا میفرماید و از آنجا خواهد بود
 و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضور من و کلینی میگوید پس سند روایت کرده است از حضرت صادق که حضرت

امیر المؤمنین و حضرت رسول فرمودند که بدین بنیاد در روی زمین آب برهوش است و آن را دانیست و در حضرت موث که او را ح
 کفار و از آنجا عذاب میگردد و بعضا از حضرت صادق روایت کرده است که در عقیبت بن دانیست که از اوادی برهوش
 میگویند و در اوادی نمینا شد مکر مارها و عقربهای سپاه و از جمله سرعنها مکر بوم و در آن وادهاهی هست که از آن
 بلهوش میگویند و در هر یک از این وادها و آب مشرب است و از آب صید بد و حلق ایشان میگردد و بعضا بسند
 موثق روایت کرده است که اعرابی بخدایت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود از کجائی ای اعرابی گفت از احتیاف
 قوم عاد و در آنجا وادی دیدم تا ربیع که قعرش را نمینوان دید و در آنجا بوم و هام و جغد بسیار هست حضرت فرمود بعد
 از وادی چوبست گفت نه والله نمیدانم فرمود برهوش است که روح شرکافری در آنجا است و علی بن ابرهیم پسند معبر از حضرت
 روایت کرده است که گفت مردی آمد بخدایت حضرت رسول و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت بمثل
 داشتم و از برای او وصف کردم تا بی از چاه احتیاف که مردم از برای شکار میبردند و برهوش پس میباشند و با خود مشک
 و قدحی بر داشتند که از آن قدح آب و مشک بریزیم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند زنجیر برآمد و گفت بمراد آب است
 که در همین ساعت میبیرم چون سر بلند کردم که قدح آب را با دیدم دیدم که مردم بسبب و زنجیر در گردن اوست چون خواستم قدح
 را دیدم که از کشتیدند تا نزد قدح افتاب پس چون رفتم آب بر دارم باز دیگر آمد و میگفت العطش العطش مرا بده که در آن
 ساعت میبیرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد بقصر افتاب سه مرتبه چنین و سه مرتبه مشک را بسپرم و با و آب ندا دادم
 رسول فرمود که آن فاسیل پس را دم است که برادر خود را کشت و این عذاب است تا روز قیامت و در بعضا از ائمه و از جمله
 الله بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن مابین بصری شام
 است تا صغای بن منجی اهل زاب یعنی کفتم بی فدا می نوشم پس حضرت دست مرا گرفت و از مدینه میرود پس باز از مدینه
 زد و نهری پیدا شد که در طرف راست نمینوانست دیدم مکر موضعی که من و آنحضرت در آنجا ایستاده بودیم که مانند جری
 بود و نهری در نظر من آمد که از یکطرف آن بی بود و میرفت از طرف سفید تر از یکطرف دیگر شیری میرفت از طرف سفید تر و از
 میان اینها شرابی میرفت مانند یا قوت و در سرخی و لطافت که هرگز ندیده بودم چیزی نیکو تر و خوش تر از آن شراب و من
 شرب آب کفتم فدا می نوشم این نهر آنجا میرود و بجای آن از کجاست حضرت فرمود که اینها از چشمها بیست که حق تعالی
 در قرآن فرموده است که در بهشت میباشد چشمه از شیر و چشمه از آب و چشمه از شراب و این نهر جاری میشود و در
 این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی خورق بود و موها و سرافها و بخت بود که هرگز آن خوبی موی ندیده بودم
 و در دست هر یک آینه بود که هرگز آن نیکویی ندیده بودم و از نظرهای دنیا نبود پس حضرت زد یک یکی از آن خورقها و
 و اشاره نمود که آب بده دیدم که آن خورق خنم شد که از نهر آب برآورد و درخت نیز با او خنم شد و ظرف را از آن نهر پر کرده شد
 حضرت داد و بیا شامید و با و آینه را با و داد و اشاره فرمود که از پر کنند و با و درخت را خنم شد و با و پر کرد و بحضرت
 داد و حضرت بن شغفت فرمود و بیا شامیدم که هرگز شرابی با نری و لطافت و لذت نخشیده بودم و از چنان بوی
 مشک بود و چون در کاسه نظر کردم هر سه لوف شراب در آن ظرف بود کفتم فدا می نوشم مثل آنچه سر زده دیدم هرگز ندیده
 بودم و هرگز کجای نمیکردم که چنین چیزی نمینواند بود حضرت فرمود که این کسر چیز نیست که حق تعالی برای شمعینانها مهیا
 کرده است و من چون از دنیا میرود و وحش را بسوی این نهر می آورد و در باغستانهای آن میچرد و از شرابها آنرا میاشامد
 و دشمنها چون وفات می یابد و وحش را میبرد و در عذاب آن همیشه میباشد و از قوم آن با و بخوراند و از
 همه در حلقش میبکند پس پناه برید بخدا از آن وادی و این قول بود در کمال از باره از عبد الله بن بکر روایت کرده است که آنحضرت
 صادق رفتی بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدم که از اعسافان میگویند پس گذشتم بکوه سپاه موحشی از چاه کفتم
 یا بن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این
 کوه هست کفتم نه فرمود این کوه نیست که از آن آمده میگویند و از وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این کوه میباشند
 قائلان پدرم حسین خدا ایشان را از اینجا سپرده است و از وادی ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صلاب و جمیع

و آنچه بر روی ابدان جبرین و از خلق و از ائمه و از طایفه خبال و از جهنم و از لطف و از عظمه و از سفر و از جبهه و از هوا و از سحر
و در هیچ از این کوه ننگ ششم مگر آنکه ابو بکر و عمر و ابی بنی که استغاثه میکنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قافله ای پدرم پس
با ابو بکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کرده اند بسبب سبایی بود که شما گذاشتید چون خاکم شد پدر مرا رحم نکردید و از ایشان
و از حق خود محروم کردید و حق ما را محض کردید و جمیع امور ما را منصرف شد پدر خدا رحم نکند کسی را که بر شما رحم نکند
بجایید و بالآخر پدر پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتند فدای تو شوم این کوه بجای منتهی میشود فرمود
ز من ششم و جهنم در آنجا است و حافظان هستند بر جهنم زباده از سنارهای آسمان و قطره های باران و قطرات دریاها و دریاها
خاله و هر یکی موکل است بر سر که از آن مقام نمیکند و زید و نسی و دیگران خود رواست کرده است که حضرت صادق فرمود
که چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی امر میکند رضوان خازن بهشت که ندا کند در میان ارواح مؤمنان و ایشان در
غرفهای بهشتها ساکنند که خداوند عالم و رخصت داده است که بر پاوت اهلای و باران و برادران خود برود و اهل دنیا پس خداوند
مستان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناله زناهای بهشت بیاورد که بران ناله قبیله از زیر جسد سینه باشند که پرده آن
از با قوت زود تر باشد و بر ناله ها حلقه و بر قعه از سندان و اسب بر بهشت پوشانیده باشند پس سوار میشوند بران ناله ها
تا از بیت تمام و حلقه های بهشت و تاجها از مراد بر تر بر سر گران تاجها در سر ایشان نور بخشد و در خستند ستاره ها که از آسمان
از نزد یک دور و بر و رختند پس ارواح مؤمنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه
آسمانها را با استقبال ایشان فرستد پس ملائکه هر آسمان استقبال کنند و تا آسمان پایش ایشان را مشایع کنند تا فرود
آیند وادی السلام و از صحرا بیست و ریش کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه ها تا از باران کنند
اهلای خود را که در دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند که بگردانند و رهنمای ایشان را از آنچه میخواهند بسوی
آنچه میخواهند یعنی امور دینی که موجب اندوه ایشان میگردد و دیدن آنها را از ایشان بپنهان میکردانند و امور دینی که موجب سرور
ایشانست با ایشان مینمایند و بر پاوت قیرها که بدنهای اهلای ایشان در آنهاست میرود و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ
میشوند ندا میکند جبرئیل در میان ایشان که برگردید بسوی عرفای بهشت پس برگردند چون حضرت ابن زافر بود مردی از
اهل مجلس که بیست و هفت فدای تو شوم این از برای مؤمن است حال کافر چون خواهد فرمود بدینهای ملعون چند نذر خدای
و روحهای خبیثی چند ند که ساکن کرده اند ایشان را و در وادی برهوت در چاه کبریت در آنجا معدنید بفرغها و هوای آنها
میرسد بدینهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک اند بمزله کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوستن بدینها
خابف و ترسانند و روحها معدنید با انواع عذابها و پیوسته در فندان سخط الهی مجوسند و روحی و احمی نمینمایند تا آنکه قیام
ما ظاهر شود پس روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان و میگردانند و حضرت قائم کردن ایشان را میزند و میزند بسوی ایشان
و در قیامت عظیم میرند و ابدالا باد و آنجا معدن خواهند بود مؤلف گوید که از این حدیث ظاهر میشود که ارواح مؤمنان
در عالم برزخ در بهشت خلل اند که در آسمانهاست و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین میباشد و آن احادیث پیش
تر معتبر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد و مجمل قول در این باب و آنچه مذکور شد البته اعتقاد
نا بد کرد و از احادیث مستفیضه و بر این قاطعه آنچه معلوم میشود است که نفس بعد از موت باقیست اگر محض ایمان را و در مشغول
و اگر محض کفر را و معدن نیست و اگر مستضعف است که قدرت بر توبه و توبه باطل ندارد یا حجت کما بدینی بر او تمام نشده است
مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد مشرک میباشد و اختلاعی بر اختلاف مذاهب ندارد یا اگر اطلاع دارند نمیشوند
بیلادی آمد که تجسس بر حق میکنند بلکه بعضی از مخالفین که حجت اهل بیت داشته باشند و یا شیعه عدالتی داشته باشند
و حیران باشند و امام و مخصوص نشناستند و اطفال و مجانبین و امثال ایشان آنها را در میر فتح سوالی و عذابی و ثوابی نخواهد
بود و مرادشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعد از خود یا بفضل خود یا ایشان سلوفا کنند و سایر مردم ارواح با ایشان
بر میگردد در قبر یا بجمع بدن یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سؤال و جواب داشته باشند و از ایشان سؤال میکنند
از بعضی عقاب و از بعضی از اعمال و مقتضای آن ثواب و عقاب میدهند و در دنیا از این و آن سؤال میکنند و در آنجا

ساقط میشود و مانند کسی که نعلین او گرده باشند و غطه تنی از مؤمنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه
در بدن اصلی واقع میشود بعد از آن روح نعلق میگیرد بدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه اجسام احصیه
در صورت و نعم و عذاب و در آن بدن میباشند و ممکن است که او را حوالی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت بدن
اصلی واقع میشود با عباد و نعلق که سابق بر این داشتند و میباشند و این عود خواهد کرد چنانکه از اخبار ظاهر میشود و
باین وجه اکثر اخبار و کد در باب ثواب و عقاب قبر و کثافت و تنگی آن و حرکت روح و طهارت او در هوا و آمدن او و بازگشت اهل
خود و بدن و ثمة تشکلهای و مشاهد اعدای ایشان با عذاب و سایر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب و بدن
تکلف ساخته میشود پس مراد بقبر و اکثر اخبار آن مکانی است که روح در آن میباشند در عالم برزخ و اگر چه ممکن است
تصحیح بعضی از اخبار با قول بجهت روح بدن اجساد مثالی اما چون اجساد مثالی در احادیث معتبره بسیار وارد شده است
و مانعی شرعاً و عقلاً از اقوال بان نیست البته قابل باید شد و توهمی که کرده اند که شایع لازم میاید باطل است چنانچه در
و عمده در نفی شایع ضرورت بدن و اجتماع مسلمین است بر طایف آن و معلوم است که این در اهل نیست در انجراجم و ضرورت
بر نفی آن قایل شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قابل بیان شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر
او از متکلمین و محدثین شیخ مفید در جواب مسایل سر و زبر گفته است که از ائمه هدایتی وارد شده است که معتدب نمیشود و در
هر متنی بلکه معتدب میشود هر که محض کفر باشد و مشتم نمیشود هر متنی بلکه مشتم میشود کسی که محض ایمان باشد مشتم
و غیر این دو صنف را محال خود میکنند و هم چنین روايت شده است که قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانکه در اخبار
وارد شده است و اما عذاب یک فرد و غیر و نعم مؤمن در آن پس و خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مؤمن را در
قالبی مثل قالب او در دنیا و بعضی از مذهبهای او و مشتم میگرداند او را و در قیامت پس چون در صورتی مثل انشاء میکند
جسد او را که پوسیده است و خال و منقرض گردیده است پس بر میگرداند روح را همان بدن و حشر میکند او را و عوفا و امر میکند
که او را بجست خلد میریزد و ابدالا یاد در آن مشتم میباشند اما آن جسد بیکه باین بر میگردد بر ترکیب جسد پنا نیست بلکه بعد از
طبیاع آن مبتدیان و صورت او را نیز میگرداند که هرگز پیر نمیشود باین بعد از طباع و عقب و وامندگی و سستی او را و بعضی
میباشند و روح کافر را در قالبی قرار میدهد مثل قالب او در دنیا و در محل عذاب که معافی نمیشود باین واقعی که معتدب نمیکرد باین
ماه قیامت پس خدا انشاء میکند جسد را که مفارق کرده است از آن در غیر و میگرداند روح را باین بدن و معتدب میگرداند همیشه
در آخرت و جسدش را بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود **فصل پنجم** در بیان بعضی از شرایط و علامات قیامت است
که پیش از نفی صورت واقع میشود و عمده آنها چند چیز است اول خروج باجوج و ما جوج است که قرآن مجید باین ناطق است و در
ذوالفرقان فرموده است که چون سدر را ساخت که مانع بیرون آمدن باجوج و ما جوج باشد گفت پس هرگاه بیاید و عده پروردگار
من سدر را با زمین هموار میکند و عده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده که ما و قبیله کشوده شوند باجوج و ما جوج
یعنی سدر ایشان را ایشان از هر بلندی بیرون آیند و نزد یک شود و عده حق قیامت و معشران از حد بقدر روايت کرده اند که
رسول خدا فرمود که باجوج اقی است و ما جوج اقی است و هر یک چهار صد طایفه اند و مردی از ایشان میمیرد نا هزار نفر زنند
صلب خودی میداد ایشان سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختان بلندند و صنفی از ایشان طول و عرضشان مساویست
و این صنف اند که هیچ کوه و اهلی در پیش ایشان نمی آید و صنفی دیگر یک کوش خود را فراش میکنند و دیگران را تحاف خود و می
کند و قبلی و شری و خوشی و سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان میمیرد او را میخورند و مقلد ایشان در
شام خواهد بود و ساقه ایشان درختان و درختهای مشرق و در باجه مانند را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان را خلاصه
معتبره وارد نشده است بهیچانکه اگر چه هم و عجلای ایمان بوجود ایشان و خروج ایشان از بیک بقیامت است و سدر و الفریق
چنانچه در دفع قرآن مجید وارد شده است باید آورد و کوش بعضی ملاحد و شبیههای ایشان نباید کرد و تحسین خصوصیات
انها ضرورت نیست و تمایز از ارض است که سابقاً در وجه مذکور شد و ستم بیرون آمدن قیامت از جانب مغرب چنانچه
حق تعالی فرموده است که روزی که بیاید بعضی از یا سرور در کار تو نمیخشد بقیه ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد با کسب

کند و ایمان و چیزی و طاعتی و عاقبت از رسول خدا روايت کرده اند که با آن طلوع افتاب است از مغرب و طاعتی که در آن روز است و عاقبت از حضرت صادق روايت کرده است که با آن هر دو کار طلوع شمس است از مغرب و خروج قایم
 الارض و دکان و کلینی و شیخ طوسی پسند معشر از آن حضرت روايت کرده اند که چون افتاب از مغرب طلوع کند همه کس ایمان می آورند
 و ایمان با ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابرهیم نیز پسند صحیح روايت کرده است که چون افتاب از مغرب طلوع کند هر که ایمان آورد
 ایمان با او نفعی نمی بخشد چهارم در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است با آنکه حق تعالی فرموده است
 یَوْمَ لَا يَنْفَعُ السَّمْعُ أُولَئِكَ بِشَيْءٍ قَالُوا هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی روزی که با و دوازده سال از دوزخ و دوزخیان که فریاد می کنند و مردم گویند این
 عذاب است در دوزخ و دوزخیان را عذاب از آنجا دور کند پسند که ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است ما اندک عذاب از
 او شما دور می کنیم بد و پسند که شما باز عود خواهید کرد بکفر و تکذیب و اکثر مفسران گفته اند که دکان نبی است از شرط قیام
 که مردم را فریاد کند و داخل شود در گوشه های کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان مانند کله بران شود و هر مؤمنی
 از آن مثل زکای برسد و زمین مانند طلا شود که در آن آتش فروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن بر طرف شود و آن
 از آن عباس و حسن بصری و دیگران روايت کرده اند و در احادیث اهل بیت مجمل وارد شده است و این بقاصیل در آنجا
 بقره رسیده است همین خواهان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دکان اشاره است به قطعی که در زمان حضرت رسول شد
 مخالف احادیث معتبره است و عاقبت و خاصه در بعضی از روایات وارد شده است که این دکان در رجعت ظاهر خواهد شد
 فصل ششم در بیان تفصیل صور است و قیام شبانه بدانکه با آن بسیار دلالت میکند بر تفرق صور و احادیث بسیار از طرق
 خاصه و عامه وارد شده است که حق تعالی امیر اهل را خلق کرد و با او صور عظیمی آفرید یعنی بونی که در طرف آن در مشرق است
 و طرف دیگر در مغرب و از روی یک او خلق شده است از بوق زاده دهان دارد و منظر امر الهی است که هرگاه فرمان الهی برسد
 صور بدید چنانچه حضرت سید الشاهدین در صحیفه کمال فرموده است امیر اهل صاحب صور که دیدها کشوده و انتظار می کشد
 از جانب حق و خصم دیدن در صور و از حلال امر قیامت را پس آگاه می سازد و زنده می گرداند بدیدن در صور مردها را که در
 قبرها در کار اعمال خود اند و حق تعالی در سوره که گفته فرموده است و تفرقه کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردی و در طایفه
 فرموده است در روزی که بیدار اند در صور و حشر کنیم چهره ها را با دیدهای خود و در سوره مؤمنین فرموده است پس هرگاه بیدار
 در صور پس نسبتها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است و روزی که بیدارند در صور پس بفرغ آیند
 هر که در اسمانها و زمین است و گفته اند که از شدت خوف می میرند مگر کسی که خدا خواهد نمیرد و گفته اند که جبریل و میکائیل و اسرافیل
 و عزرائیل اند که در تفرقه صور نمی بینند و در سوره که گفته فرموده است که انتظار نمی کشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بیکدیگر
 حاکم کند و این مختص و متنازع و معامد باشند و مراد تفرقه اولی است که بیان می بیند مفسران روايت کرده اند که قیامت می بیند
 شود و روقه که در صور جامها کشوده باشند که خرد و فروش کنند و هنوز جامها را از پیچیده باشند که قیامت برپا شود و در سوره
 لقدر بر آشنه باشند هنوز بدنها نشنیده باشند که می بیند فرموده است که اسطاعت نل رند که وصیتی بکنند و نبش
 اهل خود و خانهای خود بر گردند علی بن ابرهیم روايت کرده است که این در آخر الزمان است صحیح در میان ایشان بلند شود و در وقتیکه
 در بابهای خود در خاصه باشند پس همه می بینند و حالیکه خود واحدی از ایشان بمنزل خود بر نمی گردند و وصیتی نمی کنند و بر حق
 تفرقه و بیم را فرمود و تفرقه کرده شود در صور پس ایشان از قیامها بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش و محل حکم او بسرعت رفتند
 گویندای وی بر فاک ما را از آنکس و محسوس کرد است از جای خوابگاه ما اینست آنچه وعده داد خداوند و این است که گفتند
 پیغمبران خود مگر صدای پس ناگاه همه در یک موضع زده حاضر شدند در سوره ص فرموده است انتظار نمی کشند مگر یک صدای
 و دیگر بر نمی گردند در پناود روز فرموده است و تفرقه کرده میشود در صور پس بهوش میشود هر که در اسمانها و زمین است
 می بینند پس بآورد و در صور می بینند پس ناگاه ایشان استاده اند و نظر میکنند یا انتظار می کشند که با ایشان می کار خواهند کرد
 و در سوره دیگر فرموده است که در میله میشود در صور و آن روزیست که وعیدهای الهی بعلی می آید و فرموده است که گوش بده و
 بشنود روزی که ندانند که اندک از مکان نزدیک روزی که می بینند و صدای آنرا شنیدند که می بیند روزی که بیدارند مردم از قیامها

بد رسیده که ما هم که زنده میکنیم و میمیرانیم و بسوی ما است باز گشت همه روزی که شکافته میشود زمین و بیرون می آید سر دریم
نیم عیان چشم نیست که بوما است و در مدت تفرقه موده است که پس هرگاه که بد مند در نا قور یعنی در بوق پس از روز نیست که در
برگازان و اسان نیست پس از ایات که به معلوم شد که در فتح در صور البتہ می باشد یکی در میدان اول که بان جمیع اهل زمین و
اکثر اهل سما آنها می میرند بیک دفعه و دیگری در وقت معیوت شدن که بان در میدان همه خلائی بیک دفعه زنده میشوند و بعضی
از مفسران گفته اند که سه مرتبه می داند اول نفع فرج است که می میرند و دوم نفع صفا است که می میرند و سوم نفع قیام است که
زنده میشوند و از قبیل های بیرون می آید و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر از دو نفع نیست و ثانوی که بعضی کرده اند
که صور جمیع صور زشت و مراد در میدان روح است و در میدان رقیب است و مضافی فلواتها باث بلکه صریح آنها است
و مخالف اخبار معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از سو بر بنی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین
سؤال کردند که فاصله میان نفع اول و دوم چندگاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پس رسیدند که بان رسول
چگونه می داند در صور فرمود اما نفع اولی پس بد رسیده که خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید بدینا پس فرود می آید با صور
و صور یک سر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر طایین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور زمین
می آید میگویند خدا رخصت داده است و مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بخاطر بیت المقدس و در کعبه
می کشد چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است و مردن اهل زمین پس در آن صور می داند و صدای
می آید از طرفی که در جانب زمین است پس در زمین صاحب روحی میمانند مگر آنکه می میرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمان
پس در آسمانها صاحب روحی میمانند مگر آنکه می میرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید با اسرافیل که ای اسرافیل بپرس و بپرس
می میرد و بر این حالت میمانند تا قدر که خدا خواهد پس اسرافیل خدا را میگوید که بجزکت و موج می آید و امر میکند که هفتاد
که روان شوند حضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدین میشود زمین و زمین دیگر یعنی زمینی که بر روی آن کعبه است
باشند و بار و نمودار باشد و گوی و بنائی و درختی و کجای هر روی زمین نیامد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرضش
بر روی آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشت بود و استقلال و بعضی وقت در ظاهر خواهد شد پس در آن وقت خدا
کنده خداوند بخیر اجل جلاله صدای بسیار بلند می آید که با طراف آسمان می رسد و کوبان برای کیست پادشاهی مرو و چون کسی بشنود
که جواب بگوید خود جواب میفرماید میگوید از برای خدای بگفته قهار است و من خلق کردم همه خلایق را و میفرماید امشب تا اتم
خداوندی که جز من خداوندی نیست و شرکی ندارم و نه وزیری و من افریدم خلق را بدست قدرت خود من میفرماید امشب تا اتم
میکنم پس خداوند بخیر اجل و بعد از خود بداند در صور و بیرون رود و صدای از طرفی که بجانب آسمانها است پس در آسمانها احکامانند
میگویند که زنده شود و برخیزد چنانچه بود و خاملان عرش بر گردند و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلایق از برای
حساب پس حضرت بسیار گوشت در این وقت و در تفسیر علی بن ابراهیم در کتاب زید نرسی از عید بن زبارة روایت کرده اند که از
حضرت صادق شنیدم که میگفت که چون میراند حق تعالی اهل زمین را ناخبر میکند مثل آنکه خلق کرده است خلایق را و مثل
آنکه میزند است ایشان را و اصغافان زمانها پس می میرند اهل آسمان اول را و بر این حالت میگذارد و مثل آنچه خلق کرده است
خلق را و مثل آنچه میزند است اهل زمین را و اهل آسمان اول را و اصغافان را پس می میرند اهل آسمان دوم را و هم چنین اصغاف
جمیع این مدت تا ناخبر میفرماید پس می میرند اهل آسمان سیم و هم چنین می میرند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای گذشته
تا ناخبر میمانند تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تا ناخبر میماند بقدر زمانهای گذشته و اصغاف آنها پس می میرند بیکبار
و با اصغاف جمیع زمانهای گذشته تا ناخبر میماند پس می میرند جبرئیل را پس باز بقدر اصغاف زمانهای گذشته مکث میفرماید
پس می میرند اسرافیل را و با مثل اصغاف جمیع زمانها تا ناخبر میفرماید پس می میرند ملک موت را پس با مثل اصغاف زمانهای
گذشته مکث میگذارد پس میفرماید پادشاهی مرو پس خود در جواب میفرماید از خداوند بگفته قهار است که بخیر
کجا بپایانها که خدای تعالی بگوید که بپایان متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میگذارد عید گفتن عرض کردم که چنین
چیزی می باشد پس بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود و زمانهای پیش از افریدن خلایق را و از آنرا

مطلع شدی که بر اینها مطلع خواهی شد مؤلف گوید که این حدیث بحسب اهریانی و اخبار و سایر روایات که
دلالت میبرد بر آنکه اکثر اهل آسمانها بیکر غم میروند و در صورت اهل آسمانها میباشند و این خبر چون از ایشان میآید و معلوم
آن بات و اخبار نمیتواند بود و ظاهرش آنستکه ارواح واجساد داخل معدوم مطلق گردند چنانکه بعد از این انشاء الله میگذرد
خواهد شد و استبعادی که بعضی میکنند که همه خلایق معدوم یا شدند خطاب بن الملک بیضا پده است صورتی ندارد زیرا
که آنچه از حکیم علم صادق و دیگر دالین منصفین حکمتی هست هر چند بر ما مخفی باشد و ممکن است که در اول طغی باشد نسبت کل
که چون خبر صادق این خبر بعد از وقوع با ایشان بگوید موجب آن گردد که در نظر ایشان بی اعتبار شود و مغرور بقرینها و
دولتهای آن نگردد و علم بقدر حق تعالی و نفی او در دین بر عالم بیشتر شود و اتفاقاً از قبایل قبل از قبایل شک نیست
که جمیع زندها بفرق تعالی میروند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند و اما خلافت در آنکه آیا اجسام و ارواح واجساد
و هر چه غیر جناب مقدس الهی است معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع اجساد
معدوم میشوند و یا حق تعالی ایشان را بر میگردد و یا هیچ یک از آنها معدوم بالمره نمیشود و روح با آنها بر میگردد و مستکلمان عامه را
در این باب اقوال بسیار هست که در ذکر آنها فایده نیست و هر یک بر مذهب خود از اخبار و آیات استدلال کرده اند و قائلان
بقا ایضا استدلال کرده اند از قول حق تعالی هو الاصل و الاخر کل شیء هالک الا وجهه کما بدنا و اول خلق بعد از کل من علیها فان یقی
و ربك و قائلان معدوم قائل استدلال کرده اند بطولها را باقی که دلالت میکند بر آنکه حشر جمیع اجزاء منفقره است مانند قصه ابراهیم
و غیر روح آنستکه آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلالت عقلیه از جانبین مدخولست و جزم با حدیثی مشکوک است و اعتقاد اکثر
متکلمین عامه در ارواح است که معدوم نمیشوند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنستکه ارواح واجساد مکلفین معدوم
نمیشوند چنانچه خواصه نصیر در تفسیر بیان کرده است دلیل صریحی دلالت بر فنا ی اجسام کرده است و قائل میکنند که مکلف بفرقی
اجزاء چنانکه در قصه ابراهیم وارد شده است اما بعضی از احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام با لکلب چنانچه گذشت که
حضرت صادق در جواب زید بن فرمود که روح باقیست و میگوید در صورتی که در وقت باطل میشوند اشیاء و فانی میشوند
پس نه جبری میماند و نه مخصوصی پس بر میگردد اند اشیاء و اجزای آنها آمده است مدبر آنها و آنها چهار صد سال است که خلق طبع
میشوند در آن و این در میان دو دفعه صورت است و در بعضی از خطبههای شیخ ابوالاعلی که اکثر آنها را موصوفان میگویند مذکور است که او
فانی کننده اشیاء بعد از وجود آنها تا آنکه موجود آنها میگردند مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیاء بعد از افریدن عجب بوجود
آوردن آنها از عدم و چگونه چنین بنا شد و حال آنکه اگر جمیع شوند جمیع حیوانات دنیا از مرغها و چهار پاها و جمیع اصناف الهی و احیاء
و غیره که جمیع آنها را آنکه احداث کنند بسته در فانی باشند و از این باب اند و هر چه این خبر آن کرد در عقلهای ایشان و علم
آن و چنان و عاجز کرد در وقتهای ایشان و بر کردند و املند و اعتراف کنند با آنکه مقهور اند و اشرار کنند و بجز از انشاء و اذعان بضعف
کنند از فانی کردن و این و بدو است که حق تعالی بر میگردد اند بعد از فانی دنیا آنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از افریدن چنین بود و بعد
از فناء دنیا و فانی خواهد بود و نه مکانی و نه چیزی و نه زمانی و معدوم میگردند در وقت اجلها و وقتها و از این میگردد و سالها و شصت
پس هیچ نخواهد بود مگر خداوند بگانه فانیها که باز گشت جمیع امور با و است در وقتیکه آنها را ایجاد کرد فانی شدند و در هنگامی
که فانی خواهد کرد اما شایع نتوانستند کرد و اگر فانی بر امتناع داشتند هر چند با هم میبود بقای آنها و در وقتیکه ایجاد آنها کرد زیرا
تقوی پادشاهی خود نکرد و از برای خوف از زوال و نقصان از برای پادری بر دشمنان از برای وحشت و نهنگانی که با ایشان انس میکرد
نیافرید و بعد از افریدن که آنها را فانی میگردد اند از برای املای نیست که از تصرف و تدبیر هر سانه باشد یا بر او سکن و دشوار
بوده باشد بقای آنها و باز بر میگردد اند آنها را بعد از فانی کردن بدون آنکه احتیاجی با آنها داشته باشد یا استعانت و پادری با آنها
بجوید و این خطبه صریح است در فانی جمیع چیزها و بنا بر این چاره نیست از قول یحیی از عاده معدوم و وجهی که از برای تفسیر معنی
با قول امتناع عاده معدوم گفته اند فایده نمی بخشد و ظاهر چاره عاده معدوم است عقلها و شرعها هر که چنانچه از کرم عدم وجود
تواند آورد و بعد از عدمش ایجاد تواند کرد و حال آنکه از حد مکان بر نرفته است و اگر کسی بر جوازش دعوی بدهد که در روایت
اما اخبار فانی مطلق بجای نرسیده است که فایده قطع کند پس رد اخبار بتنا بد کرد و در مرتبه احتمال بلکه نظر باید که داشت فصل هفتم

در میان اینها بر احوال نیست که حق تعالی خیر داده است که پیش از قیامت حاضر خواهد شد تا بدیده آنچه حق تعالی در انبیا کریم خبر داده است
 از مقلدات حشر ایمانی و در و بسبب استعدادهای فاسد و راه ناپا و در آنها نیا بداد چنانچه فرموده است
 روزیکه بر هیچ اسمانی نماند بچیدن آنها و فرموده است هرگاه شود اسمانی و بر نکهای مختلف نماید با فرموده است
 که منشو شود اسمانی پس از روز است و فرموده است که وقتی که اسمانی از جای خود دور کند و باز فرموده است که اسمانی شکافه
 شود و در کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نورشان بر طرف شود و از اسمانی فروریزند و نور آفتاب و ماه بر طرف شود
 و ماه و آفتاب یا یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند ششم حلالی کرده بگردانند و از یکدیگر بریزند و مانند زرها و رودها و دریاها
 هموار شوند و در لاله عظمی در زمین هم رسد که جمع بناها و بلندیاها از زمین بر طرف شود و هموار شود که هیچ بلندی در آن نماند
 و مستطیل شود و فرموده است که و سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکنند آنها را پروردگار من کند پس بگردانند و زمین را
 بیابانی منسوبی که نه پستی و نه بلندی و علی بن ابیهری در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر رواست کرده است که چون
 خداوند عالم این خواهد که مردم را جمع و محشور کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه را شن و چون را در یک چشم زدن در یک مکان
 جمع کند پس اسمانی اول را بر او زد و در عقب مردم بداند پس اسمانی دوم را بر او زد که در میان اسمانی اول است و بانی بر جمع
 اسمانیها را بر او زد و در جمع کرد و اندر مردم پس بر او زد تا که روی از ملائکه و منادی ندا کند بانی بر او یا معشر ایمنی و الاکش
 ان استطعن ان یفقدوا من افطار السموات و الاکثر فافقدوا لا یفقدون الا سلطان یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید
 و بگردانید از افکار اسمانیها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید که نفوذ کرد مگر بفد و خدا و حکم او پس حضرت کو بیست و نهم فرمود
 که در اینوقت رسول خدا و امیر المؤمنین و شیعیان را و دیگران را بر روی آبی چند انداز مشن خوشبو و بر زمینها
 از نو و مردم بخورند و بپاشند و ایشان بخورند و مردم میترسند و ایشان میترسند پس از آنکه مضمونش اینست
 که هر که بیاید و حشر پس از برای اوست طبر از او و ایشان و قریح از او زمین اند پس فرمود بخدا سو کند که حسنه در آن بر او است
 امیر المؤمنین است و علی بن ابیهری و آنحضرت رواست کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه را در یک
 بقعه زمین و وحی میآید با اسمانی اول که فرود بیاید و هر که درشت پس فرود بیاید اسمانی اول یا دو بر او هر که در زمین است اسمانی
 دوم فرود بیاید با و بر او جمع آنچه در زمین است و اهل اسمانی اول و هم چنین اهل هر اسمانی بر او بیاید با و بر او سیاق پس
 جن و انس در هفت هزاره اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند بانی بر او که گذشت پس نظر میکنند که از هفت هزاره ملائکه ایشان
 احاطه کرده است و از هیچ طرف بدینمیان رفت و خصل هشتم در بیان حشر و حوش است حق تعالی فرموده است که و اذا فرغ
 حشر یعنی هرگاه و حشبان محشور شوند و فرموده است ما من الاثر فی الارض الا طائر یطیر بحین احیه الا امر ما اثم ما فترت فی الکتاب
 من شیء ثم الی ربهم بحشر و یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و مرغی که بدی یا بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند اما خدا
 شما در آنکس حق تعالی ایشان را خلوق کرده است و حفظ مینماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و مکرر نکرده ایم در قرآن مجید با در لاج
 محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور میشوند و مشهور و مبین مفسران اند که مراد از حشر اینست
 محشور شدن در قیامت و بعضی گفته اند مراد مردن ایشانست در دنیا و مشهور و مبین مفسران اند که مراد از حشر اینست
 محشور میشوند قیامت از مفسران عامه گفته است که همه چیز محشور میشود حتی مکس تا آنکه تقاضا ندارد و ظالم ایشان بکشد و
 مغرور گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در روز قیامت تا عوض آنها بشک با ایشان رسیده است در دنیا بگردن
 و کشته شدن و غیر آن بیاید و چون عوض آن آنها با ایشان رسیده اگر نخواهد بعضی را در هشت باقی میدارد و اگر نخواهد باقی
 میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند و حشر را پس قصصا
 میکند حیوان شاخ دار را از برای ستمی که بر حیوان پشایخ کرده است در دنیا انکار با ایشان میکند پس همه چیزند و در جمیع
 البیان و تفسیر برای او گفته اند که حق تعالی حشر میکند و حشر را که با ایشان رساند آنچه مستحق اند ایشان او را از عوضها بر آنها
 که با ایشان رسیده است در دنیا و انعام بکشد از برای بعضی پس چون رسیده ایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها
 که میکنند که عوض این است که میکنند عوض معطع است بعضی میکنند که خدا عوض را بهم میدارد از برای ایشان بقتل

و غایت روایت کرده اند از ابوهریره که حضرت رسول فرمود که خشر میکند حق تعالی جمیع خلایق را و در قیامت از پهلایم و در واپسین روز
و هر چه که باشد عدالت خدا بر همه میرسد و در آن روز که حق بشناخ و از شاخ و از میگردن پس میگوید بخاک شود پس هر خلیف
میشوند و از این جهت است که کافر میگوید یا لبتی کنت یا و از تو میگردن که او خالی شود و معتدب نکرد و از او بود و تو
کرده اند که گفت من روزی در خدمت پیغمبر بودم و دو بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمود بیدارند که بجز سبب اینها بر یکدیگر
شاخ زدند صحابه گفتند بیدارند پیغمبر حضرت فرمود لیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت حکم خواهد کرد و کلینی و غیره
در عا سن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین در خطبه فرمود یا ایها الناس کاهان سه کاه است کاهی که امر زنده
میشود و کاهی که امر زنده نمیشود و کاهی که امید از من برای صانع است و بر من و بر من سیم اول کاه بنده است که حق
او را در دنیا برای آن کاه عقاب کرده باشد پس خدا از آن حکم نرود و کرم تراست که بنده واد و با رعقاب کند و تم خلد بندگان
بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم یاد کند و نرود بلکه بعزت و جلال خودم سو کند که از من نیکند
سهم کنم کتله اگر چه دینی بر دینی نرود یا سحر و کت دینی بکند و اگر چه شاخ زدند حیوان شاخ دار و حیوان بشاخی را
باشد پس اقتضا می کند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه احد را مطلقا نماند پس ایشان را میبرد بسوی حساب
سیم کاه نیست که خدا را پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی و کرده باشد توبه و پس او شاع و کرم باشد برای
کاه خود و امید و راست رحمت پروردگار خود را و پس مانع برای او و چنانچه که او را برای خود و امید و بر من از برای او
و میسر سیم و او عقاب و مؤلف گوید که کو با این سه قسم در کاه مؤمنان است زیرا که کافران را در دنیا و آخرت هر دو عقاب
مینمایند و خوف میسر بر او با غیبا احتمال احتمال بشر با توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجبست بسبب وعده که
فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقولست از رسول خدا که فرمود در قیامت چهار کس
سوار خواهند بود من بر بلاق و میزد و بر صالح بر نافع خدا که قوم او را زنی کردند و دخترم فاطمه بر نافع غضبای من و علی
بر نافع طالب بر نافع یحیی و در بعضی از روایات نافع یحیی فاطمه هم من جزوه و بعد از شهدا بر نافع غضبای و در اخبار و طایع اگر چه
دارد شده است که هر که زکوة انعام را نهد و ببرد حق تعالی او را در محشر آتی محشر کرد و اندک هر صاحب پیش پندش خود را و اگر چه
صاحب سبی بر روی او راه و در میان با یونکر بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول نافع را با یکدانش را بپندارند و از ایشان
است فرمود که صاحب نافع بگوید که بنده را باشد که فردای قیامت این نافع را او خصوصت خواهد کرد و از حضرت صادق
روایت کرده است که هر شری که سه حج و سیر روایت دیگر هفت حج و آن یکیند از آن چهار یا آن هشت میگردانند و از حضرت رسول
منقولست که میگوید ایند قریبهای خود را که مرکب خود شما خواهد بود در صراط و ایضا روایت است که اسنان نماز را در دنیا اسنان
ایشان است و هشت و از حضرت صادق منقولست که از بهار و بهار هشت بنیاد شد که هر کس با عورت نافع صالح و کرم و سیر
کلی احباب یکت و از این نایب اخبار بسیار است پس از خواهر ابا و اخبار مستفاد میشود که وحوش محشر میشوند و تدارک
خلایق که بر ایشان واقع شده است میگردانند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از صانع زنده میشوند و بعضی مانند نافع صالح
و آنها که مدکور شد داخل هشت میشوند و آنها ثواب و ثمنان بر میگرد و محشر شدن جمیع حیوانات و غایت آنها که محشر
شوند و ملائکه داخل هشت میشوند و شباطین داخل هیم میشوند و کورای ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی روایات
شاده ظاهر میشود و غایبان داخل هیم میشوند و مؤمنان مانند ایمان و اعمال صالحه اما خلافت که ایشان داخل هشت میشوند
یاد و اعرف میباشند اکثر اعتقاد است که داخل هشت میشوند و در جات ایشان نیست تراست از در جات بنی آدم و بعضی گفته اند
ثواب ایشان در اعراف خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از عالمی پرسیدند از مؤمنان که آیا داخل هشت میشوند و فرمود و لیکن
خطیرهای بسیار هستند و میان هشت و هیم که مؤمنان جن و فاسقان مشبهه در آنجا خواهند بود و بعضی این روایت را مدعیان است
نمیشود و عجل باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب جاملان و البتة عطا میفرماید و نااهرا یا است که ثواب ایشان
نیز در هشت باشد خصوصا ایات سوره رحمن که نشان بنعم هشت بر اندش و جان کرده است و این روایت دلالت میکند بر خلاف
آن و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول حق تعالی لم یطمعوا فی انفسهم قبلکم و لا جاق یعنی جماع نکرده است جوربان ایشان را پیش

او ایشان را میانی و نه حق که دلالت میکند بر آنکه ایشان را توانی هست و توان از خود زبان دارند و بعضی گفته اند معنی آنکه ایشان را
 که خدا با او میدهد اشیای او مقاربت نگرفته است و آنچه حق میدهد حق با او مقاربت نگرفته و این استدلال نافع است و توفیق
 این ولی است فصل هفتم در میان احوال اطفال و بچان و ایشان است بدانکه خلافت نیست میان صاحبان عباد و آنکه
 اطفال و متان یا بدندان خود در بهشت میرود چنانچه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ
 ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ شَيْئاً يَعْنِي أَنَّهُمْ كَمَا يَمَانُ وَوَدَّ وَازِيَّانِ وَفَعَلُوا ذُرِّيَّتَهُمْ بِإِيمَانٍ بِإِيمَانٍ حَقّاً
 بایشان فرموده ایشان را و کم نکردیم از ثواب احوال بدندان باین سبب چنانچه او را حدیث بسیار وارد شده است که این اطفال در زبان اطفال
 مؤمنان تاول شده است که ایشان را با بدندان خود در بهشت میرود و بعضی گفته اند مراد با لقائند که عمل ایشان را حاضر است و آنکه
 بدرجه بدندان برسد حق تعالی ایشان را بدرجه بدندان ملحق میکند و آنرا سبب ایمان ایشان و بدندان ایشان و این را از ان بعباس روا
 کرده اند و بعضی گفته اند هر دو را داخل اند و اول اظهار شهادت و ظاهر روایت کرده اند از حضرت امیر المومنین که در سواد
 فرمود که مؤمنان و اولاد ایشان در بهشتند پس از این روایت و علی بن ابی حمزه از حضرت صادق روايت کرده است که اطفال
 شیعیان را از حضرت فاطمه زهرا بیست میکند و بعد از بدندان ایشان در قیامت و کلیبی از حضرت صادق روايت کرده است
 که فاصره بودند فرزندان از عمل بدندان ملحق میکردند پس از این روایت بدندان ایشان روشن کرد و در دو روايت از حضرت
 امام حسن و امام حسین روايت کرده است که نوز می میکنند خوش روی را که فرزندان بسیار در بهشتند که می کنند بیست با آنها
 در روز قیامت مگر نه آنکه فرزندان در روز عرش و حق میباشند و استغفار میکنند از برای بدندان و عاقبت میکند ایشان را
 ابرهیم و زینب میکند ایشان را مساره و در کوهی از مشات و غیره حضرتان و این را بوبه در فقه نیست صحیح از حضرت صادق
 روايت کرده است که چون طفلی از اطفال مؤمنان میرد منادی ندا میکند در ملکوت و میگوید که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از بدندان
 و مادر و با خود ایشان مؤمن ایشان مرده است یا میباید که او را غدا بداند و الا بحضرت فاطمه میباید که او را غدا بداند
 تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مؤمن او میرد پس حضرت فاطمه با ایشان میباید و اینها بدندان صحیح از حضرت صادق روايت کرده است
 که حق تعالی اطفال مؤمنان را بجهنم و مساره میباید که غدا میباید ایشان را بدندان خود و بهشت که پستانها دار و میباید
 پستانهای کا و در قصری از مراد بدندان خود قیامت شود ایشان را اجامهای خوب پوشانند و خوشبو کنند و بعد از بدندان
 ایشان بدندان پس ایشان پادشاهان باشند با بدندان خود در بهشت و اینست معنی قول حق تعالی پس از این روایت که گذشت
 و اینها در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر روايت کرده اند که چون حضرت رسول در شب عراج یا همان هفتم رسید
 و پیغمبران را در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابرهیم گفتند او با اطفال شیعیان علی است و چون داخل بهشت شد
 دید که حضرت ابرهیم در زیر درختی است که پستانها دارد و مانند پستانهای کا و اطفال چند از آن پستانها میمکید و چون
 پستانی از دهان طفلی بیرون می افتد حضرت ابرهیم بر میخیزد و پستانها را بدندان ایشان میگذارد و پس سلام کرد بر حضرت رسول
 و از احوال حضرت علی بن ابی طالب سوال کرد فرمود او را در میان امت خود گذاشته ام گفت بنو خدیجه گذاشته حق تعالی اطاعت
 او را بر ملائکه واجب کرده است و اینها اطفال شیعیان و بنده خدا سوال کردم که ایشان را این بسیار که نرسید ایشان را بکم
 و هر چه که ایشان میمکند طعم جمیع میوه ها و غذاهای بهشت می باشد از او مؤلف گوید که ممکن است که بعضی از حضرت فاطمه
 دهند و بعضی را بابرهم و مساره یا اول بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت با ایشان دهد و اطفال کها و خلافت بعضی گفته اند
 تابع پدرانند در کفر و با ایشان میمکند میرود و بعضی گفته اند ایشان بیست میرود و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعمل
 خود با ایشان عمل میکند و اگر میباید که اگر ایشان میمانند از اهل سعادت بود ندان ایشان را بیست میرود و اگر میباید که اگر
 میمانند از اهل شقاوت میبود ندان ایشان را بیست میرود و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدا متکا از اهل بهشت
 خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از اهل اعراف خواهند بود و کلیبی و این را بوبه و اکثر محدثین شیعه
 اعتقاد دارند که حق تعالی در قیامت ایشان را در قیامت تکلیف دیگر خواهد کرد بحسب آن تکلیف ایشان را ثواب و عقاب
 خواهد کرد و اینها موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده است چنانکه این را بوبه در خصار نیست صحیح علی المشهور

روایت کرده است از زاده از حضرت امام محمد باقر که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر هیچ کس و طفل و بر کسی که
میان دو پیغمبر باشد یعنی از پیش پیغمبر سابق و بعد از او باشد یا از اول خلقت باشد یا از آخر خلقت باشد یا از میان
دو پیغمبر نبوده باشد یا از زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معدود خواهند بود و کسی
که ابتداء بعثت نماید و هنوز حجت قائم نشده باشد و ببلکه غیبت میان حق و باطل تواند کرد که مستضعف باشد و بتواند که هیچ
چیز نفهمد و مکلف نباشد و کردگار را در زاری و پشیمانی از ایشان خدا حجت تمام میکند و پیغمبری بر ایشان مبعوث نمیکرد
و انشی از برای ایشان می فرزد و پیغمبر میگوید با ایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل بن آتش و هر که داخل
شد بر او بود و سلام خواهد شد و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد و ایضا در کافی و معانی الاخبار پسند صحیح
دیگر از زاده روایت کرده اند که چون روز قیامت شود اطفال را و مرد خرقی را که سن او در بافته باشد و چیزی نفهمد و
کسی که در قنبر میان دو پیغمبر مرده باشد و بتواند و ببلکه غیبت میان حق و باطل نکند ایشان بر خدا حجت میکند که بر
حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان حجت تمام میکند با آنکه مالکی را بسوی ایشان پیغمبر سندان آخر آنچند در حدیث سابق
گذاشت و کلیبی پسند حسن کا صبح از هشتم روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از کسی که در قنبر مرده
باشد و کسی که عجل بلوغ ز سیده باشد و بتواند باشد حضرت فرمود که خدا حجت بر ایشان تمام میکند و انشی می فرزد
و میگوید که داخل شوید پس هر که داخل شد بر او بود و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی پیغمبر را بدین شما را
تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل از روایت کرده است در باب کف و کو و طفل و کسی که در قنبر مرده
و ایضا کلیبی پسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشان را جمع میکند و انشی می فرزد
و امر میکند ایشان را که خود را در آتش بیندازند پس هر که خدا داند که از اهل سعادت است خود را در آتش اندازد و
بر او سلام خواهد بود و هر که خدا داند که او شقی و بد عاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر
میکند که ایشان را با آتش ببرند ایشان میگویند که هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار و کوبد که ششاهنه شما را امر
کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما پیغمبر سندانم که غایبان شما را امر کند
و این باب بود در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سؤال کردم از رسول خدا که اگر با عذاب
میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذ الله گفت پس او را مشرکین در هشت اند یا در هجتم فرمود که خدا
اولی است ایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند انشی را که از اهل بیت است و بدین آتش های جهنم است و عذاب
پس برین می آید از جای خود سبانه و تار و یک و پیر و بازنجیرها و غلها پس خدا از امیرها بد که بد مدبر روی خلافت میدهند
پس از شدت و میدان آسمان پاره پاره میشود و نور ستارها بر طرف میشود و در باها خشک میشود و در پاهای او میشود
و زنان حامله فرزندی نکنند و اطفال پیر میشوند و زهولان در روز قیامت پس حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که
خود را در آتش بیندازند پس هر که در علم خدا کند شنیده است که او سعادت مند است خود را در آتش اندازد و بر او بود و سلام
میشود چنانکه بر او هجتم شد و هر که در علم الهی کند شنیده است که او شقی خواهد شد یا میکند و خود را در آتش نمی افکند
پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را بر ناید از برای آنکه او را از سعادت و امتناع نمود و از دخول آتش پس تابع بدین خواهند
بود در جهنم و احادیث بسیار است و این باب و از عقل بعید نیست و این باب بود که جماعتی از اصحاب کلام انکار این
کرده اند و میگویند که در دایره تکلیف نمینا شد و جواب گفته است که در اجزای مؤمنان هشت است و از اجزای کافران
جهنم است و این تکلیف و غیره از اجزای خواهد بود مؤلف گوید که چهار سبعا دارد که قیامت از برای بعضی از تکلیف و از
هر دو باشد و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده است از زاده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است خدا
که بعضی از کمره اهل خلاف را داخل هشت کند و زاده گفت فدای تو شوم این چگونه میشود فرمود که امام ناطق میسر
و امام بعد از او از روی تقیه صامت است و بظاهر دعوی امامت نمیکند پس هر که در این زمان میرد داخل هشت میشود
و صاحب باطل یا با هر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است و تاویل قول حق تعالی در وصف اهل هشت بطول

علیهم وولدان خلدون یعنی بگردند برود ایشان پسران کوشواره و کوش با همیشه بناده معقول که حضرت فرمود که پس از
 اهل بیت که حسدانی نداشتند که ثواب دهند و کاه می کردند که ایشان را عقاب کتند ایشان را خدا نیکوکاران اهل
 بهشت گردانیدند و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود خدا نیکوکاران اهل بهشت اند و صورت ایشان
 از پاره میشوند از برای خدمت اهل بهشت و شیخ طبرسی نیز این دو حدیث در تواب و پل این باب روایت کرده است و کلیتی پسند
 صحیح از داده روایت کرده است که گفت که از حضرت صادق سوال کردم که چه میفرمائی در اطفالی که پیش از بلوغ بمیرند و
 سوال کردند از رسول خدا از احوال ایشان فرمود خدا از آنرا است باینکه ایشان خواهند کرد حضرت فرمود که بعضی است ایشان
 بر دایند و در باب ایشان سخن میگویند و علم ایشان را بخدا برگردانند و حق گویند که اصل در این باب آنست که بچهار دلیل است
 که دلایل عقلی و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار و کتب حق تعالی است وجود و ظلم نمیکند و در باب اطفال و بچانین
 و جماعتیکه معدود باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و غیر میان حق و باطل نتوانند نمود
 ایشان را بعد از حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس با تکلیف دیگر ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب
 ایشان نیز بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معین و پسند و وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و حجتی از ابن عربی
 او هر قیام اهل ستره یا بن قابل شده است چنانچه خاطر می آید که در کتاب فوطیله دیده ام با ایشان را در اعراق جامیده اند یا
 بهشت میرود و در بعضی در بهشت خواهند داشت یا بعضی خدا نیکوکاران اهل بهشت خواهند بود یا بعضی در بهشت و بعضی
 در اعراق خواهند بود پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا برگردانند و با پاره اند که آنچه مقتضای
 عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند و ظلم وجود نیست با ایشان نمیکند و این تمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر
 خدمت اهل بهشت کتند یعنی نخواهد بود که دشوار باشد بر ایشان بلکه مثل آن خواهند بود از آن چنانچه ملائکه لذت می یابند
 از خدمت مرغوعه با ایشان و الله اعلم فضل آنهم در پلانی است و حساب و در مقام بداند که خلائی نیست میان مسلمانان
 در حقیقت میزبان و در قرآن مجید در مواضع متعدده وارد شده است در سوره اعراف میفرماید و آلوزی و مؤمنین الحق فی قلک
 موازینة قالوا انکم المفلحون و من خفت موازینة قالوا انک الذین خسرتم انفسهم بما كانوا یظلمون یعنی وزن و سنجیدن اعمال و
 روز قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد از و نه های او و سبب است که سنگین باشد از و نه های او پس ایشان
 آنها کمترین کرده اند چنانچه خود را بسبب آنچه بود نیکوکاران نام میبردند و در سوره مؤمنان نیز در یک باب مضمون فرموده
 است و در آیات کافران گفته است در سوره کهف پس بر اینها نیز از برای ایشان و وزنی و در سوره انبیاء فرموده است و میگویند
 تر از و نه های عدالت را از برای روز قیامت پس ظلم کرده نمیشود نفسی هیچ ظلم و اگر از اعمال او بعد و سنگینی حیه باشد از خود
 او ای و در سوره صافات در مواضع کافی هستیم از برای حساب کردن و در سوره فارغ نیز خفت و عقل موازین را فرموده است پس در
 اصل میزبان شکی نیست و نیکوکاران با الکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسران و متکلمان غاصه و خاصه بر ظاهر شریح
 کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت موازینی نیست بنیاید که زیاده دارد و در کف عظیم و اعمال عباد را وزن میکنند و
 حسا را در یک کفه میگذارند و سبب را در یک کفه دیگر و این جماعت نیز خلاف کرده اند و کفیت وزن را اگر اعمال عرض
 چند اند و وزنی بنیدارند و قیاس بنفس نمی یابند پس بعضی گفته اند صحایف اعمال را میبکشند و غامه از این عمر روایت کرده اند
 که از حضرت رسول سوال کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند و بنابر این باید حق تعالی صحیفه ها
 در خود اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصدور میشوند و نیکوکاری و اعمال سیئه مصدور میشوند
 بصورتی که در یک و سبانه و آنها را با یکدیگر وزن میکنند و بعضی به تخمین اعمال قابل اند و میگویند با اعتبار اختلاف در ثبات اطفال
 حقانی است چنانچه علم و معرفت در عالم رؤیا باب و شیرو صورت میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با معاد که
 اهل اسلام قابل اند موازین فلان و در آنرا که اطفال وجود همین بدن قابلند و با اختلاف نشات قابل نیستند و این حال قول با نقل
 حقایق سفسطه است و اقرب به عقل آنست که حق تعالی مناسب از احوال و افعال و اخلاق از جواهر چیزی چند خلق کند از صور حسنه
 و قبیحه که حسن و قبح آنها مصدور و معاین کرد و در بعضی مذهب کی موافق است که معاد را در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیته قابل

باشند و بعضا خلافت بر تقدیر حمل میزن بر حقیقتی که یا از برای همه کس است و از وی است یا آنکه از وی هر کس جداست و
بر تقدیر جدا بودی هر کس را بنابر از ویست یا باعتبار عقاید و اعمال و اخلاق و انواع افعال و از ویست یا باعتبار هکست و چون
خصوص این مشقوق معلوم نیست بمانان جمالی در این بوی کفای است و جمعی از متکلمین خاصه و عامه فایده یافته اند که مقتضای
کتاب از عدل است و موازنه میان مقدار ثواب و عقاب اعمال و میگوید اگر آن شخص افرار بر عدل است حق تعالی فرود
چرا احتیاج به کشیدن و ترازوست و اگر اعتقاد ندارد میان کشیدن یک با و در میکند و میگوید آنکه گفت که خود جمعی چند را آوردی
و سنجیدی و این رجحان را ظاهر کردی من چه دانم که بر وجه عدل است پس فایده در این کشیدن نیست و مؤید اینست آنچه در
احتیاج از هشتم بن الحکم روایت کرده است که زنی بی سوال کرد از حضرت صادق از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام
نیستند که سنگینی و سبکی داشته باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد اشیا را اندازند و مثل و خفت آنها را
نداند و خدا هیچ چیز را از محض نیست پس سبکی که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است پس سبکی که چه معنی دارد آنکه
میفرماید بد که هر که سنگین شود موازنه و فرمود هر که راجع شود عمل خیر و کلینی و ابن بابویه نسبتند معیار از هشتم بن سالم
روایت کرده اند که از حضرت صادق پرسیدند از قول حق تعالی و نضیع الموازن القسط ایوم الفی فرمود که موازنه انبیاء و
اوصیاء اند و شیخ مفید گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود قرار دادن و هر جزائی
بصاحبش رسانیدن و از معنی ندارد که خشو به فرمیده اند که در قیامت ترازوهاست مانند ترازوهای دنیا که هر میزان
گفته اند مشتمل بر اعمال و احوال و انچه بگویند از تعدیل میان اعمال عرضی چندند و اعراضی را وزن نمیتوان کرد و موصوف بحسب و مثل
میشوند بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسبب و یا شد و استحقاق و ثواب عظیم داشته باشد و آنچه
خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق و ثواب جلیل داشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت
امیرالمومنین و ائمه از دنیا و موازنه اند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال و حکم میکنند در آن باب بعد از ثواب در عبادت
میگویند فلان نزد من در میزان فلا نیست و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب و خوف از آن فرموده است مراد آنست
که او را بر اعمالش باز دارند و هر که از چنین گفتار و بیانات آنها خلاص نمیشود و هر که از اخل عفو کند از او باز نمیشود و بخت و کسب که
سنگین باشد موازنه او که استحقاق و ثوابش نایده باشد ایشان رستگار اند و هر که سبک باشد موازنش با نیک طاعتش کم باشد
و مستحق ثواب نباشد پس ایشان را نیکوکاران نهی خود اند و در جهنم خالد خواهند بود و قرآن مجید بلیغ عربی نازل شده است و
حقیقت و تجاری که شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجه عقیده و استنباطات و همی دست از ظواهر آیات
برداشتن مشکل است اما چون روایات و باین باب متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و
جزم یا حد ظریف مشکلی است و اما حساب و سوال و حکم در مظالم عباد آیات و اخبار در آنها بسیار است و ایمان باینها جملا
و احبست در روایات بسیار وارد شده است که خدا سر بیع الحساب و اسیر الحاسبین است و بعضی از فرموده است که از برای
ایشان است سوء حساب و شر حساب و فرموده است بسوی ایشان بازگشت ایشان و بر ما است حساب ایشان و فرموده است
که سوال میکنم از آنها که رسول بسوی ایشان فرستاده شده است و از سرسلین سوال میکنم و در روایات وارد شده است
که حق تعالی حساب میکند خلافت را بقدر یک چشم زدن و در روایات دیگر بقدر دوشندن و شکر و سفندی و از حضرت امیرالمومنین
منقولست که خدا را مشغول نمیکرد اند حساب با حدی از حساب دیگر چنانچه مشغول نمیکرد اند و از روزی دادن حدی از روزی
دادن دیگری و این باب به دور است از اعتقاد بد گفته است که اعتقاد مبادی حساب و میزان آنست که آنها حق اند یعنی بعضی از خود متوجه
میشود و بعضی از آنها خود میکند از پس حساب انبیاء و ائمه از خود میکند و هر چه بی حساب و اوصیاء خود میکند و اولیاء
شوالی حساب آنها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیاء و رسول و ایشان گواهانند بر اوصیاء و ائمه و گواهانند بر مردم چنانچه
حق تعالی فرموده است تا بوده باشد رسول گواه بر شما و بوده باشد شما گواهان بر مردم و از فرموده است پس چگونه خواهد
بود حال ایشان در وقتیکه با و بر از هر متی گواهی بیاوریم و گواه بر آنها و فرموده است و بئالوه شاهد میبخشد و شاهد حضرت
امیرالمومنین است و حضرت صادق فرمود که موازنه انبیاء و اوصیاء اند و بعضی از خلق بحساب بهشت میرود و سوال هر

خلق را در مشهور و زاکر فرموده است **فَلْيَسْتَأْذِنُوا** یعنی از پیش از آنکه از خانه بیرون
روند و از آنکه از کسی بگذرند و از آنکه از کسی بگذرند و از آنکه از کسی بگذرند و از آنکه از کسی بگذرند
پس سؤال نمیکند مگر از کسی که از آنکه از کسی بگذرند و از آنکه از کسی بگذرند و از آنکه از کسی بگذرند
پس در آن روز سؤال کرده نمیشود از نگاه او ندانی و نه حتی از شیعه بی آدم و ائمه نه خبر ایشان هم چنانکه در تفسیر اهل
بیت وارد شده است و هر که از احساب میکنند و معتقد است اگر چه بطول بازداشتن در موقف قیامت باشد و خجسته یا
از جهت و داخل بهشت نمیشود مگر بر حجت خدا و حق تعالی خطاب میکند بندگانش را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان
بیک خطاب و بیک فقره که هر یک حساب عمل خود را میپوشوند و از دیگران نمیشوند و گمان میکنند که او مخاطب است و پس
ندیدگی و مشغول نمیکرد آنها و مخاطب است و پس ندیدگی و مشغول نمیکرد آنها و مخاطب است و پس ندیدگی و مشغول نمیکرد آنها
اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات دنیا و بیرون میآورد از برای هر کس نامه که از آن ملاقات میکند کشف شده
شده که جمیع اعمالش در آن نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه داخل است پس از احساب
کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند و با و میگوید بخوان نامه خود را نفس تو پس است امروز برای حساب بر تو
و جماعتی را داخل مهر برد همان ایشان میکنند ارد و کواهی میدهند دستانها و پاها و جمیع جوارح ایشان و کردهای ایشان
و خواهند گفت بوسه های خود که چرا کواهی داد بد بر ما گویند یعنی آورد ما را داخل و اندیکه هر چیز را یعنی آورده است
و خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او است باز گشت شما تمام شد کلام صدوق و جمیع میان اخباریان بخور کرده
است و کلبانی از حضرت علی بن الحسین روايت کرده است که از برای اهل شرک نصب تر از او نمیشود و دواتها کشاده نمی شود
ایشان را فوج بچسباند بجهنم میرند و نصب و ازین و نشرد و ازین برای اهل اسلام میباشد و علی بن ابی طالب
و شیخ طوسی بسندهای معتبر از حضرت باقر روايت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی از جای خود حرکت نکند
تا سؤال کند از او از اجزای خصلت او و عمر او و چه چیز فانی کرده است و از حسیله او با جوائی او که در چه چیز کهنه کرده و از
مالی که از آنجا کسب کرده و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت را بنیاد بگذارد و بعد از حضرت صادق روايت
کرده است که چون روز قیامت شود و بنده مؤمن از برای حساب باز آید و از آنکه هر دو از اهل بهشت یا شنیده بقی نبوی و دیگری غنی
دو دنیا پس فقیر گوید که پرو و دو کلاه از برای چه مرا از امیداری عبرت تو قسم که میدانی که ولايت و حکومتی بمن ندادده بودی که
عدالت کنم در آن با جو و کم و مال زیادی بمن ندادده بودی که حق تو بران واجب شده باشد و داده باشم یا ندادده باشم و دوست
مرا بقدر رکافت بدی بقدر آنچه میدادستی که مرا کافیست و معتقد کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست میگوید
بنده من بگذازد تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر و عرفا را و جاری شود که اگر چه شریفیاشا منکافی باشد ایشان
پس داخل بهشت شود و آن فقیر را و گوید که چه چیز را احسب کرد که بد طول حساب پوسه چیزی بعد از چیزی از عصیان ظاهر میشد
و خدا میبخشد تا آنکه مرا بر حجت خود فرو گرفت و ملحق نمود بپو به کاران تو که پس گوید من آن فقیرم که با تو بودم در محشر که هر
نعم بهشت ترا نصیب داده است که من ترا نشناختم و در کتاب زهد حسین بن سعید روايت کرده است که مردی بخداست حضرت
باقر آمد و گفت یا بن رسول الله من کجایم کرده ام که میان من و خداست و بر آن حدیث از مخلوقین مطلع نشده است و عرض کرد آن
و ترا از آن جلیل تر میداند که ترا بنوع عرض کنم حضرت فرمود که چون روز قیامت شود و خدا را سبیه بنده مؤمن خود بکند و از آن
میان و کاهان و مطلع گرداند و بسیار مرد و بر آنها مطلع نکرد اند نه ملک مقرب و نه پیغمبر ربی را و بعضی از کاهان را و از آن
مستند دارد که موجب یادتی بخلعت نکرد پس گوید بسبب آن که حسنان شوی پس اینست معنی قول حق تعالی **وَلَا تَكُن مِمَّنْ يَدْعُو**
سَيِّئَاتِهِمْ حسنان را که از الله غفور و رحیم یعنی بد میکند خدا کاهان ایشان را بحسنان و خدا امر زنده و رحیم است بر عاقلان
و بر شیخ طوسی فرمود که من کجایم کار را می دانند روز قیامت و در مقام حساب باز میگردانند و حق تعالی خود منو جه حساب او
میر کرده و خلع نمیکرد اند بر حساب با و احدی از مردم را و کاهان را بر او میخواند و چون قرار یک کاهان خود که حق تعالی کاتبان
اعمال او را میبکشد که بد میکند کاهان را و بحسنان و ظاهر کرد اینها را برای مردم چون ببینند مردم میگویند که این بنده
بلک کاه نداشت پس امر میبکشد که او را بهشت میرند و اینست تاویل این آیه و آن در رکاه کاهان شیعیان ما است و پس در رجوع

[illegible]

کرد و غیر امور ضروری باشد مانند اسراف و تبذیر و صرفه و محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروع و عیال زیاد از حد و غیره
جمع کردن و غیره و در تحصیل از ضایع کردن و دفعه دیگر احادیث مختلف است در این محشور شدن و پوشیده معیشت شدن
و در بعضی موارد شده است که عریان محشور میشوند چنانچه حدیثی است که در این باب است و در احادیث مشهور است
شده است که منکر کنید گفتای مرد های خود را که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مؤمنان و مطلقا یا غیر
مؤمنان کامل باشد و ثانی در باب مؤمنان یا کامل ایشان باشد و در باب فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت از برای بزرگواران
باشد فصل نهم در بیان سؤال از رسول و شهادت شهداء و دادن نامه ها بدست راست و بعضی از احوال و
اهوال قیامت است حق تعالی میفرماید روز یک جمع کند خدا و رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند انتمهای شما کنید
علی بنیست از انوی بسیار دانسته غیبه ها و فرموده است که پس ما البته سؤال خواهیم کرد از شما را که پیغمبر این بسوی ایشان فرستاده
شده است و البته سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان و خبر خواهیم داد ایشان را از ابد و ما غایب بودیم از کرد های ایشان و
فرموده است چگونه خواهد بود حال آنها در وقتیکه بیاییم و از هر امتی کو اهی و ترایا و بریم بر ایشان گواه و فرموده است که روزیکه
بر آنکیزیم از هر امتی کو اهی بر ایشان از نفس ایشان و بیایم و ترایا و بریم بر ایشان گواه و فرموده است که روزیکه بر ایشان از زبانه های ایشان
و بوده باشد شما گواهان بر مردم و فرموده است که از برای ایشان است عذاب عظیم روزیکه گواهی دهد بر ایشان از زبانه های ایشان
و دهنهای ایشان و پاهای ایشان با آنچه میگرداند و از نامه معدل بدست راست و اشقیاء بدست چپه و آیات بسیار وارد
شده است و با سائید محیی و منقول است و تفسیر قول حق تعالی ما ذا الحجیم یعنی از رسولان میسر است که چگونه اجابت شما کردند
انتمهای شما دو خواص شما ایشان در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با و صباء و ما و علی بن ابی
بسنه که بقیع و حضرت امام محمد باقر و ابان کرده است و تفسیر قول حق تعالی هذا يوم تبع الصادقین صیدم یعنی این روزی است
که قطع میدهد راستگو را و از راست گوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود محشور شوند مردم از برای حساب میکنند
بر احوال روز قیامت و بعضی حساب غیر سنده گویند که بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش الهی باز دارند و حق تعالی
با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلند بنده ای که جمیع خلائق بشتنوند محمد بن عبد الله سید قریش عربی را بطلند و او را از جانب
راست عرش الهی باز دارند پس صاحب امام شما علی بن ابی طالب را بطلند پس میاید و از جانب چپ رسول خدا را بطلند پس ائمه
و ذرئ آنها حضرت و با سائید بطلند و از جانب چپ حضرت امیر المؤمنین باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او و اول پیغمبران تا آخر
ایشان با انتمهای ایشان بطلند و از جانب چپ عرش الهی بایستند پس اول کسی را که از برای سؤال کردن بطلند قلم باشد میاید و در
برای عرش الهی بایستند بصورت همان پس حق تعالی از او سؤال کند که نوشی در لوح آنچه از الهام و امرایان نموده بودم از وجهها
من قلم گوید بلی پروردگار من تو میدانی که من نوشتم آنچه مرا امر و الهام بنوشتن از کرده بودی از وحی خود حق تعالی فرماید که گواه
میدهد از برای تو بلی پروردگار یا بر سر تو احدی از خلق غیر تو مطلع نمیتواند شد حق تعالی فرماید که بخت خود را تمام کردی
پس لوح را بطلند و بنا بد صورت ادعیان تا با قلم بایستند پس حق تعالی با و بفرماید که یا قلم در تو رقم کرد وجهها که من از الهام
کرده بودم و امرایان نموده بودم لوح گوید بلی پروردگار او را و او سنا بنیدم با سرائیل پس سرائیل را بطلند و بنا بد صورت ادعیان
با قلم لوح بایستند پس حق تعالی فرماید که یا سرائیل تو لوح آنچه در آن نوشتم بود از وحی گوید بلی پروردگار او را و سنا بنیدم او را
پیغمبر بلی پس جبرئیل را بطلند و بنا بد و پهلوی سرائیل بایستند پس خداوند جلجل فرماید که یا سرائیل بنور سنا بنید آنچه را
رسیده بود گوید بلی پروردگار من و سنا بنیدم از آنچه پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان آنچه من رسیده بود از امر
تو و اداء رسالت تو به پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وجهها و حکمتها و کتبهای تو با ایشان رسنا بنیدم و آخر کسی که رسالت و وحی
و حکمت و علم و کتاب و کلام تو با و رسنا بنیدم محمد بن عبد الله عربی فرشی حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر فرمود که پس اول
کسی را که میخواهند از فرزندان آدم از برای سؤال کردن محمد بن عبد الله است خدا او را از دین عرش خود جا میدهد و هیچ کس را در آن
روز قرب و منزلت و نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب میکند که یا جبرئیل تو رسنا بنید آنچه وحی کرده
بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من و با اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا

کوبدای پروردگار من میسر رسانید جبرئیل انجی را می فرموده بودی بسوی او و فرستاده بودی او را بان کتاب و حکمت و علم تو بپای
آورده است و حق تعالی فرمود که تا ما را رسانیدی بامت خود انچه بتو رسانیده بود جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من
حضرت رسول کو بدی بی پروردگار رسانیدم بامت خود انچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب و حکمت و علم و جهاد کرده
داده تو حق تعالی کو بدی محمد که کی شهادت میدهند از برای تو باین مختبر کو بدی پروردگار و تو شاهدی از برای من تبلیغ
و رسالت و ملائکه تو بنیکان از است من و شهادت تو گاه نیست برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان کو اهی دهند از برای
آن حضرت که تبلیغ و رسالت نمود پس امت محمد را بطلبند و سوالی کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت و کتاب و
حکمت و علم مرا و تبلیغ شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آن حضرت که تبلیغ و رسالت و حکمت و علم نمود پس خداوند
جلیل فرماید که یا بعد از خود در میان امت خود کسی را خلیفه و جانشین خود کرد ایندی که در میان ایشان بحکمت و علم من
تمام نماید و تفسیر کند از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند امور من و اگر در آنها اختلاف نکند بعد از تو و حجت و خلیفه من
باشد در زمین پس محمد کو بدی بی پروردگار من خلیفه کردم در میان ایشان علی بن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی
من بود و بهتر بامت من بود و مضرب کردم او را از برای ایشان در جهات خود که نشان راه هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم
با طاعت او و او را خلیفه گردانیدم در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او بکنند امت تا روز قیامت پس علی
بن ابی طالب را بطلبند و او را پرسند که آیا محمد وصیت کرد بسوی تو و خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب کرد در جهات خود
که ایشان را نشان راه هدایت باشی و آیا بعد از او قائم مقام او گردیدی حضرت کو بدی بی پروردگار من محمد و وصیت نمود بسوی
من و مرا خلیفه گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او و میگویند که حق با من و مرا خلیفه گردانید
و نزد یک شد که مرا بکشند و مقدم بر من گذاشتند کسی را که مؤخر گردانیده بودی و مؤخر گردانیدند کسی را که مقدم گردانیده
بودی و من حق را تشدید نمود و طاعت من نکردند پس قتال کردم با ایشان بفرموده تو تا انکه مرا کشتند پس علی کو بدی که یا بعد
از خود در امت محمد حجت و خلیفه در زمین گذاشتی که دعوت کنند بکار مرا بسوی من پس زاده رضای من علی کو بدی بی پروردگار
من و میان ایشان گذاشتم حسن و حسین را و پس در خبر پیغمبر تو پس حضرت امام حسن را بطلبند و همان سوال که از علی بن ابی طالب
کردند از او بکنند و هم چنین هر امایی بعد از امایی را بطلبند و حجت او را بر اهل زمان خود تمام کنند پس حق تعالی هدایت ایشان را
قبول نماید و اجازه حجت ایشان بکند در این وقت حق تعالی فرماید که این روز نیست که نفع می بخشد و است کو با از ان سنی ایشان
و کلیتی پسند معتبر از حضرت صادق روايت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالم همه خلافت را جمع کند اول
کسی را که بطلبند حضرت نوح باشد پس از او پرسند که آیا تبلیغ و رسالت کردی کو بدی بی کو بدی بی گواهی میدهند از برای تو کو بدی
محمد بن عبد الله پس نوح بیرون آید و با بر سر مردم گذارد تا با بر سر محمد و او بروی تنی باشد از مشك و علی با او باشد و این
معنی قول حق تعالی قلنا و اوه زلفه سببت وجوه الذين كفروا یعنی چون به بینند او صاحب قرب و منزلت نزد حق تعالی
بود و معتبر گردد در روهای کافران پس نوح کو بدی یا محمد حق تعالی از من گواه طلبید بر تبلیغ و رسالت حضرت کو بدی ای جعفر ای
حمزه بروید و گواهی میدهند از برای نوح که او تبلیغ و رسالت کرد حضرت صادق فرمود که پس جعفر طیار و حمزه رسول گواه
پیغمبران خواهند بود و تبلیغ و رسالت ایشان را وی گفت فدای تو شوم علی در آن وقت در کجاست حضرت فرمودشان و غفلت
علی از آن خبر کرد است که او را برای گواهی بفرستند مؤلف گوید که شاید اول بودن نوح نسبت بسیار پیغمبران باشد بعد
از طلبیدن حضرت رسول و اصحاب او و عجمی و غایب که ده است از حضرت امام زین العابدین که حضرت امیر المؤمنین فرمود
که چون روز قیامت شود منصب کنند از اوها و اوها را حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا را امامه از شهادت میدهند
هر امایی بر اهل عالم خود که تمام نموده است و میان ایشان با مر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی راه خدا و کلیتی
روایت کرده است از حضرت صادق و تفسیر قول خدای عز و جل جلیل که من کلام الله است و پیغمبر منم و محمد است
پس در آن صحیفه اول شاهد است حسن و حمزه و علی و ابی طالب و امیر المؤمنین و امامان و هر که از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است
بر ما و بر این مقصود خواهد شد پس با او است که ما من حق تعالی را از ما نشانی دارند و هر که امام زمان شهادت بر ایمان او

بدین نحای باید و منکران و مخالفان و اوجیهتم میرند و شیخ طوسی در مجالس هند صحیح روایت کرده است که حضرت
صادق سوار کردند از تفسیر قول حق تعالی قل فقله الحجه الی الله یعنی بگو پس خدا را حجت که ملائکه با نغمه بر ملا است حضرت
فرمود که حق تعالی به تبت خود میگوید و در دنیا متکذبا عالم بودی اگر کوید بی گوید پس چرا عمل نکردی و اگر کردی
جاهل بودم کوید چرا یاد نکردی تا عمل کنی پس حجت بر تمام میشود اینست حجت با لغت خدا بر خلق و کلیت بسند معسر
روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که مردی از شما یعنی از صلحا یا علما یا شیعه در محله میباید شد خدا حجت میکند
او را بر همه ساکنان او پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود یا یا سخن او را نمی شنیدید یا یا صدای گریه
او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت و اذ الصمف شیخ
یعنی وقتیکه صحیفهها منتشر و پهن شود علی بن ابراهیم گفته است که مراد صحیفههای اعمال مردم است و عیاشی از حضرت
صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامه روا بدستش میدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخوان
او را و در جمیع کردهای او را از نکاح کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بخواند که گویا الحاکم کرده است پس
میگوید ای فلانی چرا چه میشود این نامه را که نکرده است نه صغیر و نه کبیر را مگر آنکه احصا کرده است از او علی
بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حتی اذ اما جاؤها شهد علیهم سمعهم و اذ نارههم و جلودهم بما كانوا
تعملون یعنی تا آنکه هرگاه بنیاد ایشان در دنیا متکواهی دهند بر ایشان کوشهای ایشان و دیدهای ایشان و پوشهای ایشان
با آنچه میکرده اند علی بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق که مراد از پوشهای ایشان است و این به نازل شده است
در حق جماعتیکه عرض میکنند بر ایشان اعمال ایشان را پس ایشان نکار میکنند و میگویند ما هیچ از این کارها نکرده ایم پس
گواهی میدهند بر ایشان ملائکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت فرمود پس کاران میگویند پروردگار اینها فرشتگان
تواند و شهادت میدهند از برای تو خدا سوگند باد میکنند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه حق تعالی میفرماید و در روزیکه خدا
مبعوث میکرد اندامها ایشان را پس سوگند باد میکنند از برای او چنانچه امروز سوگند باد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که
عصب حق حضرت امیر المؤمنین کردند پس در انبوت حق تعالی مهر مندر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح ایشان بسجی می آیند
پس گواهی میدهند گوش با آنچه شنیده است از چیزها شیکه خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهند با آنچه نظر کرده است و
دبونی چیزها شیکه خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند با آنچه گرفته اند و پاها شهادت میدهند با آنچه سعی کرده اند پس
حرام و نجس گواهی میدهند با آنچه مرتکب شده است از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گواهی میکند و میگوید بفرجهای خود که چرا گواهی
دادید بر ما اینها و جواب میگویند که گویا کرد ما را از خداوند بیکه هر چیز را گواهی کرد با نپده و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و
سوی و بر میگردید و بنیوانسیند که بنیان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما کوش شما و ندیدهای شما و نه فرجهای شما و لیکن
چنان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها که میکنند و کلیت بسند معسر از حضرت با فر روایت کرده است که جوارح بر مؤمن
گواهی میدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است که مردی بخد حضرت
امیر المؤمنین آمد و دعوی داشت که در آن قرآن مجید میگردد از آن جمله گفت که در یک موضع فرموده است که سخن نمیگوید مگر کسی که
رخصه دهد او را خداوند و جز و حرف حق میگوید و در جای دیگر میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما مشرک نبودیم
و بعضی میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و بعضی میکنند بعضی از ایشان بعضی را و در جای دیگر خاصه اهل جهنم
میفرماید و در جای دیگر میفرماید که هر روز در دهنهای ایشان میگردد و در دهنهای ایشان گواهی میدهند اینها همه بعضی
بیکدیگر اند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که بعضی یکدیگر باشند بلکه در مواطن متعدده روز قیامت است که مضاف
بنیاء هر روز است پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که بیکدیگر را میباشناسند و استغفار میکنند بعضی از ایشان
از برای بعضی از آنها کرده اند که ظاهر شده است از ایشان طاعت ز رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی
در دار دنیا و لغت میکنند اهل خاص بیکدیگر و او آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان معصیتها و در دنیا و معاونت
نکرده اند و از منکران و ظالمان لغت میکنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر میکنند و در مواطن دیگر بعضی از بعضی

میگردانند چنانچه فرموده است که روزی که آدمی از پدر خود و مادر خود و پدر خود و زن خود و پسران خود بگریزد و از آنجا که معاشرت بر ظلم و
 عدوان در دنیا کرده باشد پس جمع میشوند در موطن دیگر و از آنجا میگردانند که از آن صدها ظاهر کرد و از برای اهل دنیا هر بنده
 غافل گردانند جمیع خلائی را از معاش خود و کوهها و آبشارها و دیگر آنچه خدا خواهد پس بپوشند و بپوشند تا آنکه خون بگریزند پس
 جمع میشوند در موطن دیگر و از آنجا میگردانند و از آن موطن ایشان را بختی در می آورند پس میگویند بخدا قسم ای پروردگار ما ما مشرک
 نبودیم و افرا و نمیکند بگرداندهای خود پس هرگز نماند بر دهنهای ایشان و بختی در می آورند و دستها و پاها و پوستهای ایشان را
 و شهادت میدهند بر معصیتها که از ایشان ظاهر شده است پس هرگز از دنیا نماند بر ایشان و بختی در می آورند پس میگویند بپوشند و بپوشند
 و دستها و پاها که کجرا کواهی داد بد و بر ما میگویند که کوا که از دنیا نماند از آن کسی که هر چیز را کوا کرد یا بنده است پس جمع میشوند
 در موطن که بختی در می آورند و از جمیع خلائی را پس سخن نمیکند و از آنجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمن
 و سخن حق بگوید پس رسول را بفرستد و از ایشان سؤال میکند چنانچه فرموده است فَكَفَنَّا فِيهِ حَبْرًا مِّنْ كَلَامٍ يُسَمَّى
 وَجَبْنَا عَلَيْهِ الْمَلَاءَ شَهِيدًا وَحَضْرَتُ رَسُولُ كَوَاهِدُ بُوَدُ بَرِ شَهَادَتُهُ بِنَمْرِ اَنْتَدُ و جمع میشوند در موطن دیگر و در
 آنجا خا صی را بگردانند و حق تعالی حق مظلوم را از ظلم میگردانند و این جوان عدالت حق تعالی است و اینها هم حق تعالی است
 پس چون شروع کنند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نپردارد و سؤال میکند از خدا بركت از خود و هر چه در دستش است
 رواست کرده است که از حضرت صادق پرسیدند که آدمی نواقل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع منفرد حضرت
 فرمود که مواضع منفرد را که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت و کلیبی بسند صحیح از آنحضرت رواست کرده است
 که چون بنده ثوبه تصوح بکند حق تعالی او را دوست دارد پس مستور میگردانند کاهان او را در دنیا و آخرت را وی پرسید که
 چگونه مستور میگردانند فرمود که فراموش میگردانند از خاطر نامش در مملکت که بر او موکل اند و خبر از او و نوشته اند از کاهان
 و وحی میکند بسوی جوارح او که پوشا بتدبر او و کاهان او را و وحی میبخشد بر او و کاهان او را و نوشته اند از کاهان
 بر روی شما از کاهان پس چون بمقام حساب را بدیهم خبر نیا شد که بر او کواهی دهد بکاهی واحد و بیست و هشت که
 قرآن مجید در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که آن را تلاوت کرده و عمل بآن نموده تا آنکه او را
 با علای در جات هشت میسرانند و این را بپوشانند از آنحضرت رواست کرده است که ما شیم کواهان بر شجاعت و شجاعت را کواهانند
 بر مردم و شهادت شجاعت را از ایشان میگردانند و احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که میاید
 تلا میکنند آدمی را که بفرزند نام منم روزی تاز و بر تو کواهم پس در من سخن خبر بگو و کوا خبر بگو تا کواهی بدیهم از برای تو در قیامت که
 بعد از این مرا بخوانی و بد و شب نیز این را میگوید و ابضا از آنحضرت منقولست که مؤمن را در روز قیامت ثواب نشود و میدهد
 که در آن نوشته است که این کوا و غل و غل و غل و غل است فلا ترا داخل هشت کرد و ایندود و تفسیر اینام حسن عسکری میگردانند که
 حضرت رسول خدا فرمود که چنانچه خدای عزوجل امر کرده است شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالها
 خود که کواهان عدول بر خود بگردانند چنان احتیاط کرده است بر بندگان از برای ایشان بآنکه کواهان از برای ایشان گرفتار
 و ملائکه چند بر ایشان کواه و موکل گردانیده است که حفظ و ضبط میکنند آنچه از او صادر میشود از اعمال و اقوال و نگاه
 کردنها و او هم چنین بقیعهای نفس کبر روی آنها طاعت و معصیت میکنند کواهانند از برای او و بر او شبها و روزها
 و ماهها کواهانند و ساربتدکان مؤمن خدا کواهانند از برای او و کاتبان اعمال و کواهانند بر او و چه بسیار کسی در قیامت
 سعادت نمند شود بکواهی آنها از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد بکواهی آنها بر او بد و شقی که حق تعالی
 در روز قیامت معیشت میگرداند همه بندهگان خود را و کثیر از خود را در یک صحنه که در همه رفو نمیکند و صدای داعی را
 همه میشوند و حشر میکنند شبها و روزها و ماهها و سالها و بقیعهای زمین را پس کسی که عمل صالح کرده باشد شهادت
 میدهد از برای او اعضا و جوارح او و بقیعهای زمین و ماهها و سالها و بقیعهای زمین و ماهها و جبهه و ساعتهای
 آن پس ضعیف و میگردانند سعادت یا بدی و کسی که عمل بدی کرده باشد از آنها کواهی میدهد بر او و شقی میشود و شهادت
 بدی پس عمل کند از برای روز قیامت و همه آنها بکند و شهادت از برای آن روز بعد از آن حضرت و فضیلت ماههای رجب و شعبان

و رمضان و فضیلت و در اینها و کواهی دادن اینها از برای بیان فرمود و حسن سجده و کتاب دهد از
ارخصه صادق و و این کرده است که چون حق تعالی خواهد که مؤمن را حساب کند ناممکن است و بدست راست و دهد و میان خود
و میان او حساب و داند که در بکری مطلع نشود و کوبدای بدنه من فلان کار و فلان کار و کوبدای ای پروردگار و بگو چه ماه
پس خداوند کریم فرماید که ای زیدم اینها را از برای تو و بدل کردم اینها را بحسنات پس می دم کوبدای سبحان الله این بنده یک گناه ندان
شده است و اینست معنی قول حق تعالی که پس هر گاه ناممکن است و بدست راست و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ
حساب انسان و بر هر یک در بسوی اهل خود سرور و خوشحال و او را پس سپید کرد ام اهل فرمود اهل که در دنیا داشته
اهل او بند در بهشت اگر مؤمن باشد پس فرمود اگر نسبت به بنده از آیه می دانی داشته باشد حساب میکند و او را علامت
در حضور و خلایق و حجت بر او تمام کند و نامش را بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ
او را از پشت سر و می دهند پس و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت
بود یعنی در دنیا کان می کرد که با حق تعالی نخواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت
غل می کنند و نامش را از پشت سر و می دهند پس و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت و انبیا و خواهد گفت
در هنگام شستن دستها که خداوند بدست راست و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ
و در حساب کن حساب انسان و خداوند ناممکن است چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ و بدست چپ
من و بدانکه خلایق کرده اند و کواهی داد از اعضای آدمی که بعضی گفته اند حق تعالی احداث صورتی در اینها
میکند و بعضی گفته اند اینها از اجزای شعور و از نظایر می دهند و بعضی گفته اند صفاتی در اینها احداث نموده اند که دلالت
بر صدور نگاه از اینها میکند و معنی گفته مجاز است و هر چه در کواهی دادن در اینها و بعضی از زمین و درهای آسمان که انبیا
مؤمنان را اینها بالامر و خلاف کرده اند بعضی گفته اند مراد کواهی دادن ملائکه است که با آنها موکل اند و در اینها ساکن
اند و بعضی گفته اند این جمادات را شعور و صغیری هست و بعضی گفته اند که حق تعالی در قیامت ایشان را عقل و شعور و آله
نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان خلق میکند و اولی و احوط است که باینها هیچ ایمان نیاورند و گفتند در
حقیقت و بقیته اینها آینه اند زیرا که اگر ضرر و مصلحت باین میفرمودند و بعضی ناممکن است و الله حق
الحق و هو بهدی السبیل **فصل در بیان و سپید و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل**
حضرت و سالک صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او است در قیامت بدانکه احداث عامه و خاصه در هر یک از اینها
منازل است بلکه از ضرر و زیان دین اند و ایمان با آنها و احببت خصوصاً حوض کوثر و شفاعت اکبر و تعلیلی از اجزاء و ادوار
این رساله را بر ایمی غایت و اکثر اینها در جبهه القلوب یاد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی بن ابی حمزه و سایر محدثین
سندهای صحیح معتبر از حضرت صادق علیه السلام و اینست که حضرت رسالت ص فرمود که هر گاه از خدا سوال کنید از برای
من و سپید و انبیا و کیند و سپید چپست فرمود که آن در جبهه منبت در بهشت و هر چه بپایه دارد و از پایه نایاب
یکاه و اینست بدو بدن اسب چپ عرب و پانهای بعضی از زبوج است و بعضی از مراد و بعضی از سایر جواهر و بعضی از
طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نو و دین بیاورند از در و قیامت و نصیب
یاد و جبهه سایر پیغمبران و آن در میان اینها مشا و یا شده اند و میان سایر ساکنان پس نماید از آن و وزیر می و وزیر
و فرموده می که آنکه کو بد خوش شال کسب که این در جبهه او است پس منادی ندا کند که هیچ پیغمبران و صدق بشارت و مؤمنان است و آنکه
این در جبهه محمداست پس حضرت رسول فرمود که من در آن روز پیام و جامه از نو و پوشید باشم و پادشاهی و اکابر کرامت هر
باشم و علی از برای طالب عد و پیش روی من رود و لو او عالم من در دست او باشد و آن لوی احمد است و بر آن لوی او شده با که لا اله الا
الله محمد رسول الله الملقون هم القاترون با الله پس چون بگذریم به پیغمبران گویند که اینها دو ملکند که ما اینها را نمی شناسیم چون
ملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مسل اند تا من بر منبر بالا و دم و علی از برای من بپایه چون با عالمی و جامه از نو و پادشاهی و اکابر کرامت هر
من است و با باشند و علم من در دست و با پس هیچ پیغمبران و مؤمنان را بپایه کند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشحال

نزد

[illegible]

خدا نشسته یا شمر بر بالای منبرهای قدس پس بگفت ان علم را و بدو هم بعلی بن ابی طالب پس عمر بر خیزد و گفت
 یا رسول الله چگونه علی طاعت برداشتن ان عمر را دارد که هفتاد شقه است هر شقه بزرگتر از اوقاف ماهست و غضب و خشم
 که چون روز قیامت شود حق تعالی را چنان توفیق که امانت فرماید مثل قوت جبرئیل و از نو مثل نور ادم و از حلم مثل حلم یسوا
 و از جلال مثل جلال یوسف و از صدق نزد یک صیدا و از دوا کردن او بود که او و خطیب اهل بهشت است هر انچه علی را مثل
 ان صوت میداد و علی اول کسی است که از چشمه سگسبیل و از حوض کعبه میاشامد و علی و شیعیان او را از خدا نازل است
 از روی کنند از پیش پنهان و پندکان و برقی و عیاشی و کلجی و دیگران بسند ها بسپارد و او را پند کرده اند در تفسیر قول
 که یوم ندموا کل اناس یا ما هم یعنی روز یکدیگر خواهیم هر جاعلی با امام ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحاب
 و امیر المؤمنین را با اصحابش و امام حسن را با محسن با اصحاب ایشان و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس هر که از ایشان
 امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد فایده او را بدست راست او دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام خود را
 نشناسد و را بجهنم برند پس را نودت آنها را که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان
 از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاووس و دیگران بطرف مشغولند از ابوذر و روایت کرده اند
 که رسول خدا فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند بر پنج رایت اول آنها را بنعل است یعنی ابوبکر پس منبر
 و دست او را بکمر چون دشم بدست او برسد و نکش سپاس شود و پاهایش بلرزند و احشایش مضطرب گردد و هر کس پس از ایشان
 باشد ما ایشان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من گودی در دو چیز بزرگ که میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی
 قرآن مجید و آنکه بزرگتر بود و یار و یارم گویم و با کوی که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم گویم با ایشان که بریدند بخت چپ پس
 ایشان را میبردند شش لب بد حال بجانب شمال که محل اهل عذاب و نکال است با روهایی سپید و یک قطره از کوثر میچسبند پس وارد
 شود بر من رایت فرعونیان من یعنی عمر و اکثر امت من با این رایت باشند و ایشانند هر چو ابوذر بشنید گفت راه را که کوه اند
 و میگوید که ما فاسد کوه اند و حق روکش باطل کوه اند و ایشان کوهی اند که غضب میکنند از برای بنیاد اخی میباشند
 از برای بنیاد یعنی وعداوت ایشان از برای محض پنا است چون دست صاحب پشازا بگیرم باز نکش سپاس شود و قدمها را بر
 بلرزند و بدانش بپایندن اید و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقیلین گویند بزرگ داشتند بدو
 دادیم و یار کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشیم پس گویم شما نیز بجانب شمال از پی پاران خود روید پس ایشان نشسته
 و آب بر نداشتند با روهایی سپید کردند و یک قطره آب میچسبند پس پست فلان بنیاد یعنی عثمان و او را غم پیچاه هر از کس
 از امت من باشد و احوال ایشان و سؤال و جواب بهمان نحو باشد بگذشت پس این صبح بیاید یعنی سر کرده حواج و در
 پیشوای هفتاد هزار کس باشد از امت من و حال نیز چنین شود پس از او بشو بر من امیر مؤمنان و قایم در سهندان و دست و پا
 سهندان و چون بر خیزم و دست او را بگیرم روی او را احشایش سهند و غورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقیلین کردید
 از من چه کردید گویند بزرگتر از صدیق گویم و متابعت نمودیم و کوچک تر را معارفت کردیم و با دشمنان از قاتل کردیم پس
 گویم بیایید و بیایا شامید پس شریعت اذان را بخوانند که هر کوشیده نشسته نشوند و امام ایشان مانند اذاناب ثابان باشد و دروها
 بعضی از ایشان مانند ثابان شب بیدار و بعضی مانند سنا و درخشان چون ابوذر را بچند پست را نقل را کرد حضرت امیر المؤمنین
 و مقداد کواهی زدند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی فرموده است انا اعطینا انا لک و ثقیلین یعنی بدو سنی که بنوع عطا کردیم
 کوثر را و مفسران خلافت کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند بنجری و گمانست و بعضی گفته اند خبر کثیر است و بعضی
 گفته اند کثرت اصحاب و شیاع آمدند و بعضی گفته اند بسپای فرزند نداشتن از نسل فاطمه و بعضی گفته اند نداشتن از نسل
 میان مفسران است که در حوض کوثر است و احادیث متواتره از طرف عامه و خاصه برای مضمون وارد شده و عامه را دعا
 و ابن عمر روایت کرده اند که کوثر هر نسبت در بهشت و ابن عباس روایت کرده اند که چون این سوره نازل شد رسول خدا را
 برآمد و بر مردم خواند چون از منبر برآمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بنوع عطا کرده است چیست فرمود که هر کس در بهشت
 از شیر سهند تر و از شیر است تر و در کنارش بنشیند است از من برآید و با قوت خود وارد شوند بران نه از غنای سبزی چندان که گویا

داشتند باشند مانند کرمهای شران خراسانی گفتند یا رسول الله چه بسیار بنیک است از مرغان فرمود میخواهد بخیر دهد شما را
به نیکو نواز آنها گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از مرغ بخورد و از آن آب بنیاشد و بخورد و بخوشد و حق تعالی را از حق
صادق روايت کرده اند که آن نهر بیست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد بعوض پیرش ابراهیم و از آن روايت کرده اند که
حضرت رسول فرمود که نهر بیست که وعده کرده پروردگار حق سرایان نهر خیر بسیار و آن حوض منبت دارد و میخشد بر آن نهر است
من در روز قیامت و ظرفهای آن بعد ستاره های آسمان است پس چنانچه از ایشان از ایشان من برآیند من گویم پروردگار از ایشان و
از امت منند گویند تو میدانی که اینها بعد از تو چه بدعنها کردند بن حدیث را مسلم در صحیح خود روايت کرده است و در
جالیس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشار المصطفی از حضرت باقر روايت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی
جمع کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین و آن را بپوشد پس از آن ایشان را در راه محشر قراقرق شد بدید بکنند و نفسهای
ایشان تنگ شود مدتها بر این حال بمانند چنانچه حق تعالی فرموده است و غاشع شود صداهای آن برای خداوند رحمن پس نشو
مگر صدای بسیار و آهسته پس صدای از پیش عرش ندادند که گفتم پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله پس رسول خدا بخند و در پیش
همه مردم روان شود تا منتهی شود بجوخی که طولش بقدر زمانه این ابد بصره و صفای من باشد پس حضرت امیرالمؤمنین
بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستند پس مردم را رخصت دهند که بگذرند بعضی که از آنکه آب بنیاشد و بعضی را منع
کنند چون حضرت رسول بیند که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب کاهان ایشان دور میکنند بگریه و مگر گوید پروردگار
اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سوال کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید چون نکریم از برای
جمعی از شیعیان برادر من علی که بنیم ایشان را ایضا نبی اهل جهنم میرند و منع میکنند ایشان را که بر حوض من وارد شوند پس حق تعالی
فرماید که اینها را بتو بخشیدم و از کاهان ایشان در کن شوم و ملحق کردم ایشان را بموالیان ذریه تو و ایشان را در ذریه تو قرار
دادم و نیز حوض تو ایشان را وارد کردی و قبول کردم شفاعت تو را در ایشان و گویا از ایشان ترا باین پس حضرت امام محمد باقر
فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در آن روز گریان شوند و ندای یا محمد بلند کنند پس در آن روز هر که اعتقاد با ما منتهی شد
باشد و از دوستان ما باشد در حوض ما داخل شود و یا ما بر حوض وارد شود و جمیع این مشایخ بیستند های خود از این عباس روايت
کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین از حضرت رسول سوال کرد از حوض کوه فرمود که نهر بیست که جاری میشود از زیر عرش ایش
سفید تر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگ ریزه اش زبر جد است و با قوت و مرجان و کاهش
و عطر است و خاکش از مشک خوشبو تر است و پاهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیرالمؤمنین
زد و گفت یا علی آن نهر از منست و از تو و از دوستان تو بعد از من و این عباس روايت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی
نهری از برای من در آسمان خلق فرموده که مجرای آن در زیر عرش است و بر آن هزار هزار قصر است خشی از طلا و خشی از نقره
کیاهش از عفر است و سنگ ریزه اش برآید و با قوتش و زینتش از مشک سفید تر است این خبر است از برای من و امت من از
همه چیز و اشاره به بیست قول حق تعالی انا اعطینا لک الکوف و ابی یابو به درامالی و عیون و حضرت امام رضا روايت کرده است
که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بخوض من بیاورد خدا او را بر حوض من وارد نکند و هر که ایمان شفاعت من نداد خدا شفاعت
مرا با و نرساند و ایضا فرمود که یا علی تو برادر منی و وزیر منی و علم دار منی و در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که تو را دوست
داشتند است مرا دوست داشتند است و هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشتند است و ایضا از حضرت صادق منقول است که رسول
خدا فرمود که هر که میخواهد خلاص شود از احوال روز قیامت پس مواالات کند با ولی من و متابعت کند و حق و خلیفه مرا بعد از من
علی بن ابی طالب بدو منی که او ساقی حوض منست و در میبندد و از دوستان خود را و آب میدهد و دوستان خود را هر که آب ندهد
همیشه تشنه خواهد بود و هر که سیراب خواهد شد و هر که آب شرب از آن بدهد هرگز تشنه نخواهد شد و نفع خواهد کشید
و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که من در قیامت با حضرت رسول خواهم بود و با من خواهند
بود و عترت من در حوض کوفه پس کسی که او را داده داشته باشد که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدو سبب که ما را
در قیامت شفاعتی باشد از برای اهل موافقت پس سعی کنید و سبقت نما اید بر یکدیگر در ملاقات ما تر در حوض بدو سبب که ما را

میکنیم از دشمنان خود را و اب میبندیم از آن دوستان خود را و هر که بپای شربت از آن پاشا مدد هرگز بعد از آن نشسته نمیشود
و حوضها مملو است و در آن دو نفر میروند از هشت یکی از چشمه نشینم و دیگری از چشمه معین و بر کنارها شش نفر
رو بیده است و سنگ و پره اش مرز و پا تو است و آن حوض کوثر است و در آنجا شش مصلح و مقید از حضرت امیرالمومنین
مواظبت کرده است که فرموده چنین بود دست کوتاه خود دو میکنیم از حوض رسول دشمنان خود را و از خواهند شلیران
دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابواب انصاری و فایز کرده است که وارد نمیشود بر حوضی که احدی از امت من
مکر آنها که پالنه باشد دلهای ایشان از عقاید باطله و صفات ذمیه و صحیح باشد بپای ایشان و انبیا و کتکشان باشند
و صحنی مرا بعد از من که علی بن ابی طالب است آنها که آنچه باید نشان داد با ساقی میدهند و آنچه باید نشان گرفتند شوری نمی
گیرند و علی در میبندد از حوض کسی را که از شیعیان و بنیست چنانچه عرب شتر صاحب حرب از زبان شترهای خود دور میکند
و این باب و از آن عباس روا شده است که حضرت رسول فرمود که من مهر و ستیاد انبیاء و مرسلینم و بهتر از من لا اله الا الله مقررینم
و اوصیاء من بهرین اوصیاء و پیغمبران و مرسلانند و اصحاب من که بر طریق من رفته باشند بهرین اصحاب انبیاء و مرسلینند
و دختر من فاطمه سیدة زنان عالمین است و طاهرات از زنان من مادرهای مؤمنان اند و امت من بهرین امتها بند و من از
همه پیغمبران انبیا عم بیشتر اند و روز قیامت و مرا حوضی هست که عرض آن مابین بصرای شام و صنعای عمان است و در آن
ابریقیها هست بعد دستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض من در آن روز خلیفه من است و دنیا گفتند او که است یا رسول الله
گفت امام مسلمین و امیر مؤمنین و مولای مؤمنان بعد از من علی بن ابی طالب است و دوستان خود را از آن حوض اب میبندد و دشمنان
خود را از آن میراند چنانچه شما شتر عرب از اب میرانید پس فرمود هر که علی را دوست دارد و طاعت او کند در آن روز نهار
حوض من وارد میشود و فردا و با من خواهد بود در درجه نخست و هر که دشمن دارد علی را در آن روز نهار و فرامانی او کند در
قیامت من او را نه بنیمد و او را نه بیند و او را از پیش من برانند و از جانب چپ بسوی جهنم روند و حافظا بونعم که از مشاهیر شلیران
خالفین است از انس بن مالک روا شده است که حضرت رسول فرمود که خدا کوثر را بمن داده و آن نهر است و هشت که
عرض و طول او از مابین مشرق و مغرب است و هر که از آن پاشا مدد هرگز نشسته نمیشود و هر که از آن رویشود هرگز رو بیده مؤ
نمیشود و غنی اشا مد از آن کسی که پیمان مرا میشکند و نه کسی که اهل بیت مرا بکشد و از حضرت رسول روا شده است که علی هر که
از شیعیان او بنیست از آن دور کند و احدی بن جیل در فضا بل نیز نزدیک باین مضمون را روا شده است و این قول بود که ما مل
الانبار و بسند معین از سمع کردن بن روا شده است که حضرت صادق فرمود که کسی که دل او بدارد از برای مصیبت عاقر خاند
میشود در وقت مردن خود فرجی که هرگز از دل او بر نگیرد و تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرج میبندد و دست عاقر بر او
وارد شود حتی آنکه با وی چشاند از لذت انواع خوردنیها که نفع اهل دنیا جای دیگر رود ای سمیع هر که از آن پاشا مدد
هرگز نشسته نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز و آن بسردی کا فور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از غسل شیرین تر است و از مسکه
نرم تر است و از آب دیره صاف تر است و از عنبر خوشبو تر است و از چشمه نشینم هشت بیزنی بدو بر نهرهای هشت همه
میکنند و بر روی سنگ و پره مرز و پا تو جاری میشود و در دوران قدحها زیاده از ستارهای آسمان هست و بوی خوش آن
از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است و کسی که از آن میاشامد بر روی او هر بوی خوش
میگشاید تا آنکه میگوید چه بودی اگر مراد همین موضع میگذاشتند من بدید این چیز دیگر چیزی دیگر میخواهم ای کردن تو از آنها خواهی بود
که از آن حوض سیراب میشوند و هر چه بدهد که در مصیبت ما بکشد بداند خوشحال و شاد گردد و بنظر کردن بگوشت و آب میدهند از آن هر
دوستان ما را اما بقدر رحمت و متابعت از آن لذت میرسد و هر که بختش بیشتر است لذت بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر
المؤمنین جلد و موکل است و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بر او پشته دیگر از درخت طوبی و در همی شکند
دشمنان ما و از آن عصا پس یکی از ایشان گوید که من اقرار دیشها دین داشتم حضرت فرما بدید و بسوی امامت ابوبکر یا عمر یا عثمان و از اب
سؤال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید اما میگوید که من نیز از تو حضرت فرما بدید و بر و بسوی آن کسی که او را امام مینمایند
و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سؤال کن که تو شفاعت کند چون بهر بن خلق بود نزد تو و بهر بن خلق شفاعتش رد نمیشود گوید

هلاک شدیم از تشنگی فرما بدهد تشنگی ترا زیاد کند و سمع گفت فدای تو شوم چگونه قدر تو را در که نزدیک آمد و خالی آنکه دیگران
نزدیک حوض نمیوانند آمد فرمود از برای آنکه او روح می نموده است از بسیاری از اعمال قبیح و چون ما اهل بیت خرد او منکر و مبتدیان
نا سزا نمیگفت و ترک می نمود چیزی چند را که غیر او بر آنها حرجان می نمود و نذر کسناخی نیست بماند اینها از برای محبت ما نبوده و نه
از برای خواهش که نسبت نماید داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت با طاعت خود و درین داری خود و از برای آنچه مشغول
کرده است نفس خود را باز از یاد کردن مردم دلش متافا است و در پیش مسند نم نصب عداوت اهل بیت است و متابعت دشمنان
ایشان و مقدم داشتن ابو بکر و عمر و عثمان بر همه کس پس باین سبب از حوض می آمد و محروم بر میگردد و در این باب حادثه بسیار
و باین قدر اکتفا کردیم و اما شفاعت پس بداند که خلافت نیست میان مسلمانان و ضروری بن اسلام است که رسول خدا را در حق
شفاعت از برای امت خود بلکه از برای جمیع امتها خواهد بود و خلافتی که هست در است که ایا شفاعت از برای طلب زیادتی شفاعت
از برای مؤمنانی که مستحق ثواب باشند و پس باز برای اسقاط عقاب از کاه کاران امت نیز خواهد بود و اکثر عاقلان دانست
که شفاعت در هر دو می باشد و خوارج و و عیدیه و معتزله را اعتقاد است که شفاعت مخصوص قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب
در اسقاط عذاب نیست و میگویند چنانکه بر خدا واجبست که وفا کند وعده ثواب را و واجبست که وفا کند بوعید عقاب
و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافتی نیست میان علمای امامیه که شفاعت از برای دفع عقاب فساد شیعه می باشد
هر چند از اصحاب یکا بر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت است و نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی بر خصص انحضرت
شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر میشود که علماء و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عاقلان و
خاصه از رسول خدا را و این کرده اند که حضرت فرمود که چه خبر کرده ام شفاعت خود را از برای اهل یکا بر از امت خود و در خطا
بطریق عاقله از امتی روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر پیغمبری دعا می کرد و مستجاب شد و من بنیان کردم دعای خود را
که شفاعت کنم امت خود را و ز قیامت و امضا از حضرت صادق روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر کس اندک شفاعت
میکند نزد خدا و شفاعت ایشان قبول میشود پیغمبران پس علماء پس شهداء و از حضرت امام زین العابدین و امام رضا منقول است
که رسول خدا فرمود که هر که ایمان بشفاعت من بیاورد خدا شفاعت مرا بیاورد پس فرمود که نیست شفاعت من مگر از برای
اهل یکا بر از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند و اوی گفت بحضرت امام رضا گفتیم پس چه
معنی دارد قول الهی و لا یستغفون الا باین رخصتی فرمود یعنی شفاعت نمیکند مگر بهر کسی که خدا بپس او را پسندیده باشد و در
جمع البیضا که شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند و از برای ائمه از
اهل بیت و از برای صالحان و مؤمنان و بجان میدهد خدا شفاعت اینان بسیاری از کاه کاران را و مؤمنان دانست آنچه
در روایتها از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت و قبول شفاعت من
خواهد کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مؤمنان که شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود
خواهد کرد و کسی که مسجوب گشته باشد یا ناشد و یا ناتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند مخصوص کفار است و بنهای ایشان
و خلافت ایشان و در سوره مريم حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خدا عهدی گرفته باشد
و گفت که مراد از عهد این است و بعضی گفته اند یعنی شفاعت نمیکند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد
و در روایات و صحاح و شهادت و علماء و مؤمنان چنانکه در اخبار وارد شده است که مراد وصفتی است که در وقت
الحق میگوید بکنند بخوبی که در حلیه المنقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است که کسی شفاعت نمیکند مگر
بشرط قبول بی پرستان که میگویند که ما عبادت بنها میکنیم برای آنکه ایشان شفعان ما باشند نزد خدا و این باب
حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت بر رسول خدا که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز قیامت
و روز قیامت اگر گفت ای فاطمه نزد در بهشت روفتی که لوی حمد نامن باشد و شفاعت کنم از برای امت خود گفت ای پدر بزرگوار
و تو را بخانه بدیم در کجا میجویم فرمود در نزد خود را ابدهم گفت ای پدر بزرگوار اگر تو را بخانه بنام فرمود
بشرط که من ایستاده باشم و تو هم پروردگار بسلا امت بگذران امت مرا گفت اگر تو را بخانه ملاقات نکنم تو را فرمود که نزد من بمان

که دعا کنیم از برای شفاعت خود گفت اگر ترا دعا بنمایم فرمود که در رکعات جهنم مرا طلب کن و رو قبلیه منع کن شاره و زبانه و از
امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابی‌طالب پسندید و ابی‌طالب کرده است از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت صادق
از شفاعت حضرت رسول در روز قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت بحاجت مردم زاعرق یعنی عرق بدنهای ایشان
بدان ایشان برسد و طاری شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بنیاید برویم بنزد حضرت آدم که او نماز شفاعت کند پس
بنیاید بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود و گوید مرا کاهی و خطبه هشت و روی شفاعت ندارد
بروید بنزد نوح چون بنزد نوح ایستاد ایشان را بنزد پیغمبر بعد از خود فرستاد و هم چنین هر پیغمبری حواله میر پیغمبری بعد از خود کند
تا بحضرت عیسی رسد و گوید با من بیاید و ببرد ایشان را بنزد محمد چون بنزد آنحضرت رود گوید بنیاید با من تا ببرد ایشان را
بسوی دروازه هشت و در درگاه رحمت سجده در آید و بسپارد در سجده نماید تا آنکه ندا از جانب حق تعالی آید و بگوید که سرور دار
و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی طلب عطا کنم بیست و هفت مرتبه این دعا را فرموده است عیسی ان یغفرک ربک مقاما
محمدا و دامالی و دیشا و المصطفی از حضرت صادق روایت کرده است که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع کند اولین و
آخرین را در یک زمین پس تاریکی و ظلمت شد بدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگار! ایستاد از ما این
ظلمت را پس رو بجهنم او نند که روی نور ایشان زمین قیامت را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدا آیند
ندا از جانب حق تعالی آید که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند که
ایشان شهدا اند ندا رسد که شهدا نیستند گویند که پس کیستند ندا رسد با ایشان که ای اهل محشر از ایشان پرسید که
کیستید شما چون پرسند گویند ما پیغمبر و بنده رسول الله ما ایم و لا دلی الله ما ایم مخصوص بکرامت خدا ما ایم ایمان و مطیعان
پس ندا از جانب حق عز و علا با ایشان رسد که شفاعت کنید در میان خود و اهل مودت خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت
ایشان روا گردد و در علل الشرائع از حضرت صادق روایت کرده است که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او میگردند
خدا سو کند که شما بمانی میگردید در روز قیامت و ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سو کند که شما شفاعت خواهید
کرد و قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد استی از جانب چپ او و هشتی از جانب راست
او پس درستان خود را داخل هشت میکنند و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصمال از حضرت صادق روایت کرده است که
هر که آنکه رسد چنین کند از شیعیان ما بیست و هفت مرتبه دعا را و شفاعت و علی بن ابی‌طالب پسندید و صحیح از آنحضرت روایت کرد که آن
روایت کرده است که بخدا سو کند که ما بسپار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما این حالت را
مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس بیست و هفت بار شفاعت کنند کان و نند و دست مهر بران پس
کاش ما را باز آگشی و در دنیا مسود پس میبودیم از مؤمنان و ایضا پسندید و ابی‌طالب کرده است که ابو ایمن بخدا حضرت امام
محمد باقر آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب میدهند و مغرور میکنند و میگویند شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت محمد
غضبنا له شد که ناله مبارکش مغرور شد و فرمود زای بروای ابو ایمن یا ترا مغرور کرده است اینک شکم و فرج خود را از حرام باز دارد
و اگر ببینی فرجهای قیامت را محتاج خواهی شد شفاعت محمد زای برو یا شفاعت پیاسا شد از برای کسی که مستوجب جهنم شده
باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود شفاعت محمد پس فرمود که حضرت رسول
را شفاعتی خواهد بود در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهله
خود و مؤمنی میباشد که شفاعت کند در مثل ربه و مضر که اعظم قبال عریند و مؤمن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود که
میرود گدا و او بخدا میرسد و مرا از سر ما و کرم ما نگاه داشته است و این باب بود از حضرت صادق روایت کرده است که هشت
هشت روز از بلند دران پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از بلند در شهدا و صالحان داخل میشوند و از بلند در شیعیان و محبت
نام داخل میشوند و پس سینه من در رکعات ایستاده باشد و دعا کنم و گویم پروردگار! السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا شیعیان و دو شفاعت
و بار بار دعا کنم که لایب و جیب ما را داشته باشد پس نگاه از میان عرش ندا رسد که دعای ترا مستجاب کردم و شفاعت تو را
در روز قیامت قبول کردم و شفاعت کن از برای ما نزد پروردگار خود و گوید مرا کاهی و خطبه هشت و روی شفاعت ندارد

[illegible]

کردن آن اعمالی که است از آن منع کرده اند و گنجینه بسند معتبر از عبد الحمید و ابی رواتی که هرماست که گفت عرض کردم بخداست
امام محمد باقر که هشتاد و دو که همه محرمات را جعلی آورد حق نماز از آن میکند زبانه از کارهای دیگر حضرت فرمود که بخوان
و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که بخوانی و تا آخر دهم بگویی که از این بد تو است گفتن بی قره بود کسی که نصب خدا و تازیانی
کنند از این بد تراست و هر بنده که تزلزل کند و شود اهل بیت رسول و او وقت کند از برای ذکر ایشان خداوند که دستگیر پیش
و بخواند و در کتابها نشانی از این بد شود مگر آنکه گاهی از او صادر شود که و از ایمان بد و برود و شفاعت مقبول است برای او
از برای ناصبی مقبول نمیشود و مؤمن شفاعت میکند از برای همتاهاش که هیچ حسنه ندارد و میگوید برورد کارها بسیار از آن خود
از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که من برورد کار تو ام و سزاوار است که مکافات بکنم از جا
تو پس خدا آن همتا بد را داخل بهشت میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و گنجینه مؤمنی از جهنم شفاعت میفرماید و شفاعت میکند
و احادیث شفاعت زبانه از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشری از احادیث و انبیا داشته باشد **فصل سیزدهم در بیان**
صراط است بدانکه از جمله ضروریات دین که ایمان با آن باید آورد صراط است و آن جبر است که بر روی جهنم میکنند و گنجینه
از آن نکند و داخل بهشت نمیشود و در احادیث معتبره خاصه و عامه وارد شده است که از عوایر بگزار است و از شمشیر قندهار
از آنست که م تراست و مؤمنان خالص در مقام سالی از آن میکنند مانند برقی چند و بعضی میگویند که از آنست که
می بایند و بعضی از عقبات این جهنم می افتند و آن را آخرت نموده صراط مستقیم دنیا است که دین حق و راه و لا یست و متاع آخرت
امیر المؤمنین و حضرت ائمه معصومین از دیگر راه است و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است در کتاب و از دیگر
از آنها عقیده از صراط آخرت میگذرد و صراط مستقیم سوره حمد شاره بهر دو است و این با او بهر دو اعتقاد داشته است که
اعتقاد ما در صراط است که ان الله حق است و آن جبر جهنم است و بر آن مرد جمیع خلاف واقع میشود و چنانچه حق فرموده است
و آنست که لا و از دهان علی بن ابی طالب و از دهان علی بن ابی طالب و از دهان علی بن ابی طالب و از دهان علی بن ابی طالب
لازم است و قضایا شده است و صراط را در جهنم میگویند که از آنست که از آنست که از آنست که از آنست که از آنست که از آنست که
خدا و از آنست که جبر جهنم است میکند و از آنست که در روز قیامت و حضرت رسول عجل گفت یا علی روز قیامت شود بنشینم
و تو و جبریل بر صراط و نکند در صراط مگر کسی که بر آن بویا باشد و شیخ مفید گفته است که صراط بمعنی صراطی است
و بیان سبب لا یست امیر المؤمنین و ائمه از درین است و از صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریقی بسوی بهشت
در روز قیامت بنام جبر است که مردم بر آن میکنند و آنست که صراطی که رسول خدا از جانب راست آن می ایستد و امیر المؤمنین
از جانب چپ آن و خدا از جانب خدا بهر دو می باید که بیند از بهر دو جهنم هر که فرو معاند و از راه مایلی بسند معتبر از حضرت صادق
روایت کرده است که میکند و از مردم بر صراط چندین طریقی بعضی چندین قسم و صراط با و بگزار است از مو و از دم شمشیر بلند و
بعضی میکند و از شمشیر و بعضی مثل دین و بعضی راه و بعضی راه و بعضی راه و بعضی راه و بعضی راه و بعضی راه و بعضی راه
و بعضی از این نشان را آتش میکند و بعضی را زمین بگرد و علی بن ابی طالب و ابن ابی طالب بسندهای خود از حضرت باقر و ابی رواتی کرده اند
که چون این راه را زال شد و حی و مؤمنان جهنم یعنی با و روند از آنست که از آنست که از آنست که از آنست که از آنست که از آنست که
روح الامین را خبر داد که چون حق تعالی خلق او این را و آخرین را در قیامت جمع کند با و روند جهنم و با هزار و هزار که کشند او را
صد هزار مملکت در مقام شاکت و غلظت و جهنم تا صدای در هم شکستن و خروش غضب عظیم بوده باشد پس شمع بکشد
و صدایی از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را ناخبر کرده است از برای حساب هر انده هر راه را که کمال
کردنی و زبانه از آنست که باطل کند به شکوکار و دیگران پس خدا هیچ سینه از سندان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه
فرمان دهند و بت نفسی نفسی یعنی برورد کار نفس را و جان را نجات دهد و قوای پیغمبر خدا ندانند که اکتی و از برای امت خود
دعا کنی پس صراطی بر روی آن بگذرانند و عوایر بگزار و از شمشیر قندهار و آن سر قطره داشته باشد بر لب قطره امانت باشد
و صل و رحم و برود و نه نماز باشد و بر سیمه دلان برود و کار عالمیان یعنی حکم و مظالمهای بندگان پس مردم را تکلیف میکنند
که بر صراط بگذرانند پس در عقبه اول صراط و امانت است از آنست که صراط را قطع رحم و خیر اند و اموال مردم کرده

باشند از این عقبه میکنند و تا از عهد آن بدو آیند یا بجهت قتل و از این عقبه اگر کشتن یا قتل نماید یا بشاف را نکاه
میدارد و از این عقبه نکاح یا قتل عدالت الهی برای مظلوم عباد ایشان را نکاه میدارد و اشاره باینست آنچه حق تعالی
فرموده است ان رتبک لک لیرضاد یعنی بدو رسیده که پروردگار تو بر سر راه است یا در کین کاه است و مردم بر صراط میروند
بعضی بدست چسبیده اند و بعضی بیکایک بر سر راه میایند و بگویند که نکاه میدارد و ملائکه برود و ایشان را بستانده
و دعاوند میکنند که بخند و اند حلیم برود و بیا مردم و عفو کن بفضل خود و سالم بدار و سلامت بکن از ایشان را مردم
میزنند و از آتش مانند شب پره پس کسی که رجعت خدا نکاح یا قتل و کشتن میکند الحمد لله و بسمت خدا تمام میشود
اعمال صالحات و غنوم میکند حساب و حمد میکند خداوند را که نکاح داد سر از تو بعد از آنکه تا امید شده بود و بسمت و فضل خود
بدو رسیده که پروردگار و ما امر زنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود مؤلف گوید که میشود اندوید که امانت در اموال
باشد و عدل الهی و ظلمهای بدو بگو یا اول در حق الله باشد و ثانی در حق الناس و در و بسمت که مراد از صلوة رحم و غایت رحمت
محمد و از امانت عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است و عقبه و لای که اعظم عقبات
در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم اینها نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود
صراط بجهت میروند و در معانی الاخبار منقولست که از حضرت صادق پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت
خداست و در صراط میباشند صراط دنیا و صراط آخر صراط دنیا اما میست که اطاعت و فرض و واجبات هر که او را شناسد
در دنیا و پیروی او کرد و میکند در صراط آخر که جبر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا و صراط آخر میلغزد
و بجهت می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا است
که غلو نکند در حق الله و تقصیر نکند در حق ما و ایشان و مستقیم باشد در حق و میل بیاطل نکند و در آخر راه مؤمنان
بسوی بهشت که عدول نمیکند بسوی جهنم و غیر آن و بعضی در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر صراط روایت کرده است
که آن فطره است بر صراط که احدی از آن با مظلومی نمیکند و در منافق و طریقه عامه از آن روایت کرده است که رسول خدا
فرمود در تفسیر قول حق تعالی فلا اقیم العقبة که بر بالای صراط عقبه هست بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال
بزر میروند و هزار سال بر خار و خشک و مارها و عقربها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی خواهم بود که آن عقبه را
قطع کند و دویم علی بن ابی طالب خواهد بود و هیچ کس از آن عقبه را بهشت قطع نمیکند مگر محمد و علی بن ابی طالب و اهل بیت او
ایضا در تفسیر مقاتل از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه لا یختر فی النبی گفته است یعنی عذاب نمیکند محمد را و لا یختر من
معه یعنی عذاب نمیکند آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر السجی و زهرا و بنی ابی طالب یعنی
روشنی دهد بر صراط او برای علی و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان رود از پیش روی ایشان و از جانب راست ایشان
ایشان از عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد و آل محمد بکدام سر و کرده بر صراط گذارند مانند برق چنده پس کرده دیگر مانند باد
گذرند و کرده دیگر مثل دود و پداز سب و کرده دیگر مثل رفتار پاد و کرده دیگر بچهار دست پا و کرده دیگر مانند طفلان خود را
بر زمین کشند و خدا صراط را از برای مؤمنان عزیز میگرداند و از برای کاه کاران باریک میگرداند بقولون و بنا انتم لنا نور
یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام کردان از برای ما تو ما را تا بکن بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین میگرداند در میان هودجی
نزد سب فاطمه را و او باشد بر شری از با قوت سرخ سوار و در دو و ده هفتاد هزار حور و پندارند برق شوند و شیخ در رجال
طریق عامه از آن روایت کرده است که رسول خدا فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بجهت نصب کنند نگران بران مگر کسی که
نامه و وصیتی است نه باشد که در آن ولاست علی بن ابی طالب بوده باشد و اشاره باینست قول حق تعالی که و قیومهم انهم مسئولون
یعنی و باز در ایشان را بدو رسیده که ایشان سوال کرده شده اند یعنی از ولاست علی بن ابی طالب و در تفسیر امام حسن عسکری از رسول
خدا روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلایق را مبعوث گرداند منادی پروردگار ما از بر عرش خدا ندا کند که ای گروه خلایق
پوشید پدهای خود را تا فاطمه دختر پیغمبر که سبده زنان عالم است از صراط بگذرد پس همه خلایق پدهای خود را بر هم گذارند
بغیر محمد و علی و حسن و حسین و طاهران را و لا ایشان که محرم از حضرت اند و چون داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد

بر روی صراطی که طریقت در دست آن حضرت باشد و ریشت و کفرش در عرضات قیامت باشد پس ثنای از جانب پروردگار ماند
کنند که ای دوست ای علم هر یک چنانکه در پیش از پیشانی جایگاه مستند و فان عالمیای پس ثنای از دست آن طریقه مکرانکه
بخسید بناری از ناریهای آن فایانکه داده از سه هزار و شصت و پنج و ثنای از جانب که هر ثنای هزار و هزار و ثنای از جانب که
بیرکت آن حضرت از آن جهت و کلینی پسند معبر و ثابت کرده است که حضرت صادق فرمود که حساب کنید نفسهای خود را پیش از
آنکه شمارا حساب کنند بدرسند که در قیامت چاه موقوف است و در هر موقوفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میماند چنانچه حق
فرموده است که در روزی که مقرر از آن چاه هزار سال است و این باب بود در کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما در عقایدی که بر راه
حشر است است که هر عقیده اسم واجب و فرعی است از او امر و نواهی الهی پس هر عقیده که بر سندی مستقی با اسم واجب است اگر تقصیر
در آن واجب کرده است و در آن عقیده هزار سال باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب است و میگویند که سر و آمد از عهد آن
عجل صالح او که پیش فرستاده باشد یا رحمتی از حق تعالی که او داده باشد یا نجاتی یا بد از آن و میرسد بعقیده دیگر پس بگویند او را از
عقیده بعقیده دیگر میرند و نذر هر عقیده سؤال میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقیده تقصیر کرده است پس اگر از همه سبب است بر وزن
رفت منتهی میشود و بقای چنانچه باید که هرگز سرگردان نباشد و سعادتی که باید که هرگز مشاؤون و غیبی را و مینباید شد
و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و اولیاء و صدیقان و شهدا و صالحان ازین دعا که خدا و اگر او را در عقیده جبر کند و طلب
کنند از او حقی که در آن تقصیر کرده است پس نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در دنیا بد و از رحمتی از جانب
حق تعالی میباید که در آن عقیده و فرمود میرود در جهنم پناه میبریم بخدا از آن و این عقاید همه بر صراط است و اسم این عقاید از آنها
نکات است همه خلاصی از آن عقیده باز میدارند و سؤال میکنند و کلام حضرت امیر المومنین و ائمه بعد از او اگر ایشان را بگویند
نجاتی باید و میکنند و اگر نکرده است میرود بسوی جهنم چنانکه فرموده است و فیقولون و انهم مستولون و انهم عقبات
مرضا است و ان ربک نیا لمرضا حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد و غلامی و اسم
این عقیده رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز است و اسم هر فرعی یا سری یا هفتی عقیده هست که بنده را
نزد آن عقیده باز میدارند و از آن فرسؤال میکنند فصل چهارم در حقیقت و حقیقت هشت و در روح است آنکه
و جواب ایمان بهشت و در روح جمیع آنچه در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضرورت ایمان اسلام است
و کسیکه مطلقا انکار کند ملامت ملائکه یا تاویل کند آنها را مانند فلاسفه بی شکافراست و فلاسفه در این باب و طایفه
اول ایشانند که قایلند به عالم مثال و ایشان ظاهر را بپند بهشت و در روح و آنچه در شرح وارد شده است از تفصیل آنها
اما نه در این دنیا و نه آنکه از بهشت و در روح جمعی چند اند از قبیل جنات این دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم حقیقی
و عالم مجرّات مانند عالم خواب و صورتی که در باب این بنده میشود پس ثواب و عقاب بآن خوابها میخورد خواب پریشان
خواهد بود و این مخالف صریح آیات و اخبار بهشتی است و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم
برزخ مثال قابل شده اند جواب گوئیم که در فرق است اول آنکه آنچه ایشان قبل شده اند مسلمون انکار عود بدنها نیست و در
محشر و مسلمون و آیات و اخبار صریح حشر جمعی نیست و ثانی آنکه عالم مثال که ایشان قایلند بخیر این مثال است و میگویند بدن
مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جز در عالم برزخ یا جسم تعلق میگیرد و تاویل بعالم خواب و خیال میکنند
و به مشایب آنست که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع آنچه در شرح وارد شده است از تقیید بهشت و حور و قصور تاویل میکنند
بلدانی که روح را مبنا شد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که در این شاء تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب
و بهشت و همین است و آنها که جاهل اند و این علوم و کمالات را تحصیل کرده اند و عالم و حشر را ندانند این علوم و مشق
و عقاب و جهنم ایشان همین است و در این عالم چون مستغرق در لذت میگردند و در لذت و لذت عالم صیفت فرودفته بود و در
ان لذت و این المکام یعنی میگرد و بعد از مفارقت بدن آنها را ظاهر میگرد و چون کثرت عوام بودند و خبری از لذت و الاام
روحانی ندانستند در کتب الهیه و حکم بنویسند این لذت جسمانی و الاام بدنبه و از کرده اند از نری عیب ایشان بطاعات و خیرات
و توبه ایشان از شر و معاصی و سبب سبیل استعاره و مجاز و غیر از ان لذت روحانیست و حور و قصور و ثمار و انهار و امثال

انها و الا لام و حاتين بر قوم و ضريح و جهنم و نار و اشباح انها نموده اند چنانچه شيخ ابو علي دوساله مبدا و معاد تصوير يافت
سرايت نموده و در شفا از زرس علماء اسلام معاد جسماني را حواله يضا صاحب شريعت نموده و كسي كه اينك شعوري و تدبيري داشته
باشد چون رجوع بعتقاد باطل و كليات و اهيبة ايشان ميكنند مي دانند كه اكثر آنها يا ايمان بشاريع اقيدياء جمع نميشود و جمعي كه
اعتقاد با اصول ايشان دارند و بضرورت بعتقاد شريعت مسلمانان كه گرفتار شده اند از ترس قتل و تكفير لفظي چندان ضرورت اين برنيا
جاري ميكنند و در دل خلاف آنها را قابليد بقولون يا ليس بيننا ما لبيس في قلوبهم و گاهي بر سبيل استهزاء اظهار بعضي از اصول
دين ميكنند و چون بشاگردان و خواص خود خلوت ميكنند ميگويند انما نحن مستهزئون و بايمان ظاهري قناعت كرده اند
برضونكم يا قواهيهم و تاني قلوبهم و اكثرهم فاسقون و ايشان با اين عقايد باطل كه بتقليد فلاسفه و شبهات شيطانيه فاباشد اند
در اين باب معتقدند زيرا كسي كه قابل باشد كه واحد صادر نميشود از او مكو و احد و كو بدهر حادثي مسبوق است بماده و كو بد ايجز
قدمش ثابت شد عدمش محال است عقول و افلاك و هولي عناصري و اديمي و اند و انواع متوالد را اديمي دانند و اعاده معدوم را
محال دانند و افلاك متصل بكي بگردانند و فاصل درميان آنها قابل نباشد و خرق و التيام و ادراك كليات محال دانند و عنصرها را در افلاك
محال دانند و امثال اين عقايد باطل را فابلي باشد چگونه اذعان ميخواهند كرده بآنكه خدا فاعل محض است و آنچه خواهد ميتواند كند و عالم و
ادم حادث است و محض جسماني و آنكه هيش از اسماء است و مشتمل است بر وجود و قصور و انبي و مساكن و اشجار و انهار و آنكه اسماءها
شوق ميشوند و پيچيده ميشوند و كو اكي نور ميشوند و فر و مير زند بل كه هر فاني ميشوند و آنكه ملائكه اجسامند و يا لها دارند و اسماءها
مملو اند از ايشان و جز مينه اينند و بالا مير و ند و آنكه حضرت رسول بعراج رفت و عيسى و ادريس با سمان رفتند و هم چنين بسيار
از معجزات انبياء و اوصياء از شوق قر و احبائي اموات و در شمس و طلوع آن از مغرب و خسوف و كسوف در غرق و مقرر و بخاري شد
نهرهاي عظيم از سنك كوچك و فر و بر در عصاي موسي خروارهاي چوب و درميانها و امثال اينها پس معلوم شد كه اعتقاد با اصول
حكمايا اعتقاد با كثر ضرويات دين جمع نميشود پس بآنكه كبري و ثناء باده ميشوند و با ايشان از العباد با الله از بايت و با جمل و معجزات
دانند كه در مقام عمر و ايشان بر اين بوده كه مردم را بضالات و جهل مركبات اندازند و باطل را در لباس حق مجرم نمايند و هدايت ايشان
با اين فرقه ضاله حواله كرده باشند و از هم غريب تر آنست كه جمعي كه خود را از اهل شرع ميشمارند و اهتمام عظيم در بايت ايمان با ذاب
مستحبات ميتمايند اين كذب ضلال را از دوي اعتقاد در دوس ميگويند و كسي از ايشان نشنيده كه در مقام رد و انكار و دفع شبهات
ايشان در ايند و كسي كه رد و انكار اين عقايد نمايد از جهات ديگر شبهات بر عوام القا ميكنند كه شايد در روي عقايد باطل خود توانند
نمود و طعن ميكنند بر كسي كه بر اين عقايد باطل كند و فخر ميكنند كه ما از جمله اعيان نبيستيم بر يدي و ان يظفروا نور الله يا قواهيهم والله
ميم نوريه و كوكبه الكافرون پس در اصل هيشت و دوزخ جسماني شيك نبيست و كسي كه انكار كند كذا فرستاقا متكلمان غلام كرده اند
در آنكه هيشت و دوزخ ايا بالفعل موجودند يا در قيام موجود خواهند شد اكثر متكلمان از اعتقاد دانستند كه موجودند بالفعل و در
ايند ايا خلق عالم آنها را خلق كرده اند و قليل از مغرله قابل شده اند كه بعد از اين خلوت خواهند شد و قيام معلوم نبيست كه احد
اما متدبير باي و مذهب متعجب قابل شده باشند و اين قول را دنسب بسبب رضي داده اند و از اديسار بعيد است و ايات بسيار دلالت
بر وجود آنها در حال نزول قرآن مثل عذرا لمتين عذرا لمتين انما وعد الله بنى اموا اعدت للكافرين عند حاجته الماوى و اكثر احاديث معراج مشتمل
راينكه حضرت رسول داخل هيشت شد و جهنم را يان حضرت نمودند و اكثر مفسرين و متكلمان هيشت حضرت ادم را بهشت خلد مي دانند
و اين بايوريد بسند معتبر از ابو الصلت هر دوي روايت كرده است كه گفت از حضرت امام رضا پرسيدم كه باي رسول الله مخرجه ان هيشت
و اتش جهنم كذا يا امروز مخلوق شده اند حضرت فرمود بلي و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را ديد و در شيعي كه ان حضرت با سمان برود
عرض كردم كه جماعتي ميگويند كه امروز مقرر شده اند اما ماهنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ايشان از ما نپسندند و ما از ايشان
نپسئيم هر كه انكا و كند خلق هيشت و دوزخ را نكند بسبب حضرت رسول كرده است و نكند بيا كرده است و نكند بيا كند و نكند بيا كند
در جهنم خواهد بود حق تعالى فرموده هده جهنم التي يكن بها المجرمون بطوفون بينها وبين جهنم ان يعني ايشان چيستي كه نكند بيا
بينما ايند باي نجرمون ميگردند بمكان اتش و ميان جهنم كه در حرارت بنهايت رسيده است كاه با تش ميسوزند و كاه جهنم در خلق ايشان
ميكنند و رسول خدا فرمود كه چون مرا با سمان برود نديگر بيايد سست من را كوف و داخل بهشت كرده و از طريق هيشت بترداد و خورد

پس آن نطفه شد در صلب من چون بر من امدم یا خدایم موافقه کردم خا مله شد بقا طه پس فاطمه در حسن و بیک صفات و اخلاق
حوریه است و بظواهر است هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم در خرم فاطمه را میبوسم و علی بن ابی طالب را بوسه میداد و اینست که
دلیل بر اینست که بهشت و دوزخ مخلوق شده اند آنست که حق تعالی میفرماید عند هاجتکم المأوی یعنی نزد سدره المنتهی است
که مأوی مؤمنان است و سدره المنتهی د و آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجا است و دلیل بر آنست که بهشتها د و آسمان است
آنست که در حق گفته فرموده است که کشتوه نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمیشوند و دلیل بر آنست که آتش
جهنم در زمین است آنست که فرموده است بحق پروردگار تو البته حشر میکنم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکنم ایشان را بدور
جهنم بدو زانو زامده و معنی جوار جهنم در پائینست که محیط است بدینا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است و اذ الیخار
یجرت پس فرموده است و نذر الظالمین فیها جثتا یعنی در زمین میکنم ایشان را در و قبیله آتش شود و در خصال از ابن عباس
روایت کرده است که دو یهودی آمدند از حضرت امیر المومنین ثمال چند کردند از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم
در کجاست فرمود بهشت را آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سیع چه است فرمود که هفت در جهنم است که مؤمنان را
اند پر سیدند که ثمال نه کدام است فرمود که هشت در بهشت است و در رجال کثیریست معتبر از محمد بن عیسیٰ روایت کرده است
که حضرت امام رضا عرض کردم که بولس میکند که بهشت هنوز مخلوق نشده است فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم را و همین
مضمون را بستند و دیگر از آنحضرت روایت کرده است و این باب بود در کتب صفات الشیعه از حضرت صادق روایت کرده است که
شیعه ما نیست کسی که چهار چیز را نکند معراج رسول الله و سؤال قبر و خلوق بهشت و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا
روایت کرده است که کسی که اقرار کند بر جنت و معراج و حج تمتع و ایمان بیاورد معراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلوق بهشت
و جهنم و صراط و میزان و بعث و قشور و جزا و حساب و مؤمنان است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و این باب بود در کتب صفات
که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق شده اند و رسول خدا داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد
ما آنست که میردن غیر د و احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نه بیند و مؤمنان از دنیا غیر د و احدی را در نظر او
جلوه دهند بهتر از آنکه دیده بوده است و مکان او را در آخرت با و بنمایند پس او را تخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند
پس در آنوقت بخیر و بد او میکنند و اما جنت آدم پس آن با غیبت از باغهای دنیا که آفتاب در آن طلوع و غروب میکند و جنت
خلد بود و اگر جنت خلد بود هرگز میردن نمی آمد و مکان بهشت باید دانست که در جهه آسمان است و مشهور آنست که در بالای
آسمان هفتم است و دایره کره را در شده است که عرض بهشت مثل عرض آسمانها است و زمین و غلاف است و معنی آن
بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمانها و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند و وسعت بهشت مثل وسعت همه آسمانهاست و بعضی گفته اند که
آسمانها و زمینها را طبقه طبقه میکنند که هر یک از این طبقهها سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یجری و بعضی را بعضی وصل کنند
که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی بقدر خواهی بود و به بقدر اعراض
کرده اند که هرگاه عرضش مثل عرض آسمان زمین باشد چگونگی در آسمان میکنند و جواب گفته اند که ما میگوئیم که بالای آسمانها
هفتگان است پس میتوان بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانچه در احادیث وارد شده است و وصف بهشت که سفات آن
عرش و عرش است و زوایا کرده اند که رسول هر قل پادشاه روم از حضرت وحید پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی که بزرگتر
آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله و زکامد شبی که سینه در معنی انجیل است گفته اند که هم چنانکه
شب و روز مقابل یکدیگر اند و چون روز در جهه اعلا باشد شب در جهه اسفل است هم چنین بهشت و دوزخ مقابل است و دوزخ
نخستین آیه است و طاهره و زاینه اند که زاندر منالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت که آسمان و زمین
کلیا بش بهشت را در و گفتند پس کجا است گفت بالای آسمانهای هفتگان است و در عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای
آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم زمین پس چگونه صراط را بر روی جهنم میکنند و از آن عبور میکنند بسوی بهشت چنان
میگویند که تنگ و اینها ضرر نیست بلکه مزه نیست و ایمان اجالی یا غیر انباء خبر داده اند با و در و تفکر تفاحیل اینها آیه موجب
نظر و شبهات شیعه نیست تا بدینود کسی که دست از اصول فساد حکم بردارد و با یات و اخبار از عان نماید هم با یکدیگر مطبوع

میخواهند شد بر آن که هرگاه گوای فرود زدن و آسمانها در هم پیچیده شود و عرش بر سر تاج پادشاه نشین شود و عرش بر سر تاج پادشاه
خواهد بود و میتوان بود که از لفظ الحجة الثانیة اشاره باین باشد و جهت باینکه میگوید استاد و ظاهر میسازد چنانچه فرموده است
و بر زین الحجة الثانیة علی بن چنانچه علی بن ابی طالب کرده است که در اینها و زمین همه آتش میشوند و اضافت جهنم میشود و صراط
بر روی آن نصب میکنند و راهی میشود و مسقیم بسوی بهشت و چون از اینها گذشتند متوجه میشوند بهشت و عرش الهی که سقف
است و جزوی از عرش متصل به عرش خواهد بود که محل حضور اقبیاء و اوصیاء و مؤمنان خواهد بود و منابر اقبیاء و اوصیاء را
در آنجا خواهند گذاشت و عرش را بر رویی که حکما گفته اند فلکی قرار میدهند و باینکه جسمی است اعظم از همه اجسام و مرتفعتر
دارد و اینکه طول صراط چندین هزار سال است باینها مواهفت و مکان امر است موهوم و نایب ممکن است و چنانچه پیش از خلق عالم مکانی بود
و بعد از خلق اجسام رسیدم چنین بعد از حرکت عرش و بهشت و مکان آنها هم رسید و آن مکانها بر طرف میشود و حکم فوق اجسام میرساند
و اسخا لاین نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیری که محال باشد ممکن است که خضع جسم دیگر را بخلق کند و یا بخلق کسی که دست از قوا
و اصل فاسد حکما که مبتنی بر شهادت و ایه است بردارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود و باینکه تفکر در اینها چنانچه گفتیم ضرر نیست و از آن
اجمالی کافیست و الله الوفی للخبیر الصواب الیه المرجع و المآب فصل پانزدهم در بیان صفی چند است که در باب و اخبار از برای بهشت
شده است و لغت ادبانه لازمست باید دانست که بهشت دار بقا و سلامتست و در آن مرگ نمیشود باجماع امت و الا مؤمنان الا
اگر نقل کلام اهل جهنم نباشد استثنای منقطع خواهد بود و مراد مرگ دنیا خواهد بود نه مرگ در بهشت چنانچه بعضی فهم کرده اند
عصر سابق و جمعی تفسیر ایشان باین سبب میگردند و همچنین در آیه دیگر که فرموده است که نمی چشند در آن مرگ را مرگ اول مراد مرگ دنیا
است و ایضا در بهشت پیری و کوری و کوی و درد و بیماری و آفت و مرض و غم و آلام نمیشود و ایضا در آن فقر و احتیاج و آمانند
نیست و هر چه نفس خواهرش کند و دیده از آن لذت بردارد برای ابدی حاصل است و در آن خلو است هرگز از آن بیرون نمیرود و در وقت
پاکان و نیکانست و در آن بغض و حسد و عداوت و نزاع و جدال نمیشود و هر کس با آنچه خضع با و عطا کرده است راضی است و از آن
مرتبه دیگر نمیکند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدیدن اهل مرتبه ادنی میبایند و ایشان بمرتبه اعلی نمیروند که مباد امر نبه الهاد نظر
ایشان نیست شود و عیش ایشان منقص گردد و این ضرر نیست زیرا که ممکن است که خدا ایشان را بمرتبه خود راضی کرده باشد که از
و خواهرش مرتبه دیگر نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنییه را بر ما کولات لذیذیه ترجیح میدهند و در دنیا خسیسه
اشغال باطل را بر مراتب عالی اختیار میکنند ممکن است در آن نشانی هر يك مرتبه خود را بهتر از مراتب دیگران دانست و باز راضی
باشند و لذت فرموده است و لهم فیها ما تشبهون الانفس لیس آنچه نفس هر کس خواهرش کند با و میدهند و خواهرشهای نفس مختلف می
باشند اما در واپس معتبری وارد شده است که اهل درجه ساطعه بدرجه عالی نمیروند و دیگر آنکه ایشان را بول و غایط و کثافت
نمیشود و بعنوان عرق خوش بو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان را نیز از جور بان وادمان حیض و نفاس و استخاضه و کثافت و
بول و غایط و رشت و حسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنانست نمیشود و از واج مطهر را باین تفسیر کرده اند و روشی بهشت از دنیا
و ماه و انجم نیست و پیوسته مانند هوای این طلوع و غروب است و غلظت و مدد و در باین تفسیر کرده اند و شراب دنیا مستی بول
و قی و تهوع میدارد و لغو و فحش و دشنام با و میباشند و شراب بهشت هیچیک از اینها را ندارد و لذت شراب را باضعاف غیرشاهی دارد
و چون در وقت شراب مویه و کباب ملاقات احباب لذت پذیر میباشند و از دست غلامان خوش لها و صاحب خور و طالعان زیبا خوش
نوی نمایند در وصف مجلس بهشت این ایشان فرموده است که بر کوسهای بافته از مغنول طلا و عرقین برآمده و جواهر نیشسته باشند
نیکه بر آنها داده روی بروی یکدیگر کرده و بر گرد ایشان غلامان و مردان کوشا و در کوش با دهنها و بر پهلوانان و نفر و انواع خوا
و کاسها از شراب معین که از نوش کردن آنها صدای هم نمیرسد و عقلشان زایل نکرد و مویه ها از برای مزه هر مویه را که اختیار کنند
و کوسه کباب از هر مرغی که خواهرش کنند و صاحب خور با سپهر اندامان سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدق بیرون
آمده و نشوند در آن شراب خوردن نه سخن لغوی و نه چیزی که متضمن فحشی یا کداهی باشد مگر سلام و تحیتی که یکدیگر را باین نوازش کنند
پس نظر کن لطف و کرم خداوند کبریا که باین ذره های جگر بند های سراپا تقصیر بجهت بانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان عطا
و بندگی مجلس عیش ایشان را چه شایانی و ابائی بیان فرموده و بعضی عمال اقصی که بطرف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات خرمه او را بزم

طایفه ثانیه دنیا از بندگان ضعیف و بی عمل اند چه بر مهای جسمانی و روحانی در بهشت جاودانی از برای این غلامان سرکش جانی
 مرتب داشته قله الملك و له المجد و هو التحيم الغفور و ايضا بايد دانست که منازل بهشت اکثر غرقهاست زیرا که اندک از سیر نهرها و کلهای آن
 در غرق بهشت می باشد و عجب غرقه در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول نیست و اگر خواهند با سانه
 فرود می آیند و مردوست که هرهای بهشت بی رخه که در زمین بکنند بلند میشوند بعد رانجه می آیند دیدم آن منازل و در زیر
 غرقها و در خان ایشان جاری میشود و این بابو به در فیه و اما لی از عبدالله بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال مؤد
 رسول خدا ص رسیدم و او وصف بنای بهشت را بر سپیدم گفت شنیدم از رسول خدا ص که حصا بهشت يك خشت از طلا و يك خشت
 از نقره و يك خشت از باقوت و بجای كل مشك ناب بکار برده اند و كنكرهای آن از باقوت سرخ و سبز زر است بر سپیدم درهای آن از
 چهره است گفت درهای آن خالص است باب الرخمان باقوت سرخ است گفت حلقه اش چیست گفت باب الصبر در کوچکی است و يك ثلث
 و حلقه ندارد و باب الشكر از باقوت سفید است و دو مصرع است و ما بین این دو مصرع با نصد سال راه است و از آخر و شوقی ناله
 و میگوید خداوند اهل مرا بسوی من بیاورد گفت اباد مرغی میگوید گفت بی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسوی من بیاورد و اما باب بلاء
 از باقوت زر است و يك مصرع است و چه بسیار است کسی که از این در داخل شود و اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان
 شایسته خدا که اهل زهد و ورعند و رغبت کنند بگذاشتن بسوی خدا و ان کبرند بگذاشتن با و چون داخل بهشت شوند در کشتهای می نشینند
 و سیر میکنند در در و هر از آب صاف و کشتهای از باقوت است و آنچه کشتی را بان حرکت میدهد از برای او است و در آن کشتهای مملو از
 نور هستند که جامهای سبز بسیار پوشیده اند گفت ایا از نور سبز میباشد گفت جامهای سبزند و در آنها نوری هستند از نور و در کاره
 عالمیان و ایشان بر دو طرف آن نهر سیر میکنند گفت اسم آن نهر چیست گفت جنة الماویست گفت ایا در وسط این بهشت بهشت دیگر
 گفت بل جنة عدن و آن وسط بهشتهاست و حصا اش از باقوت سرخ است و سنگ ریزه اش از مرغان است گفت در میان آن بهشت
 دیگر هست فرمودی جنة الفردوس و آن حصا اش از نور است و غرقهای آن از نور و در کاره عالمیان است و ختم میفرماید در بهشت چیزی
 حشا هستند یعنی خوش خلتها و خوش روها و گفته اند ایشان زنان دنیا بیند و بخت ناز و خوربان و روایت کرده اند که زنان اهل بهشت
 دست یکدیگر را میگیرند و غنا خوانند که میگویند بصدقا چند که خلاق مثل از ایشانند و گویند ما بین رضایات که بهشت نیایم ما بین
 انماست کنندگان که هر که حرکت نمیکند ما بین خیرات حسنا و شامش و هر که از آن چون حور بان این معنیان میگویند زنان دنیا در جوار ایشان
 گویند ما بین نماز گذاران و نماز نکرده اید ما بین روزه داران و روزه نداشتنها اید و ما بین کم و وضو سالخه ایم و شما سالخه
 و ما بین که صدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب میشوند و نفوق کنند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق
 رسیدند که هرگاه مرد مؤمنی زن مؤمنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند ایا در بهشت زن و شوهر یکدیگر خواهند
 بود حضرت فرمود که خدا حاکم عادل است اگر مرد افضل است از زن مرد را بخیر میکند اگر اختیار او کرد از زنان او خواهد بود و اگر زن
 در او خیر بود از زن او بدتر باشد از آنجمله میگردانند اگر زن مرد را اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر زن خواست شوهر او نخواهد
 بود و حضرت فرمود که میگویند که بهشت يك بهشت است و ختم میفرماید در بابین تو با تو دیگر از آن بهشت دو بهشت دیگر هست و
 میگویند بهشت یک درجه است بلکه درجه است بعضی بالای بعضی و زبانی مردم در درجات باعمال میباشد و اوای گفت دو مؤمن داخل
 بهشت میشوند یکی مکان نشیند و تراست از دیگری پس میخواهند ملاقات کنند دیگری را با میباید فرمود که آنکه بالا تراست باید پیشتر باشد
 که دیشتر از رابعه بیند و آنکه پیشتر است بد رابعه بالاتر میباید رفت زیرا که آن بالا تراست و رابعه را دوست و لیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات
 کنند بر روی کرسیها که نشینند در هر تنهای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است که علاء ابن سبابه با شخص عرض
 کرد که مردم نمیکنند از ماهرگاه که میگویند که جمعی از جهت پیرونی می آیند و داخل بهشت میشوند میگویند چون میشود که ایشان با دوست
 خدا در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان و الله ایشان با دوستان خدا در يك مکان در يك بهشت
 بود و اوای گفت که ایشان کافر بودند فرمودند و الله اگر کافر میبوند داخل بهشت نمیشدند گفت مؤمن بودند فرمودند و الله اگر مؤمن بودند
 داخل بهشت نمیشدند و لیکن واسطه اند میان مؤمن و کافر و این بابو به شنیدم محالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه بهشت
 از نازک سرخ است و بر صفتها طلا و نقره است چون حلقه بر صفتها میخورد صدا میکند که با علی و علی ابن ابیهم روایت کرده است که نصرانی
 سنام از حضرت امام محمد باقر ع سؤال کرد اهل بهشت که طعام میخورند و فصله ندانند نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود نظیر ایشان

جنین است که در شکم مادر منور در آنجا مادرش منور و در غایت ناز و ایضا بسند چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت منور
داخل بهشت شد و بدو ملکی چند عمارتی مبداء کرد که یک خشت آن از طلاست و یک خشت آن از نقره و کاوی دست باز میدارند و چون
که چه نسبت آرد که کاوی میسازند و کاوی دست بر میدارند گفتند انتظار خرجی بکشیم بر سپید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر هرگاه میگویند میسازیم و هرگاه دست بر میدارند ما دست بر میداریم و عتباتی و این بانو
و دیگران بسند امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده اند که طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است
و هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در خانه او شاخی هست از آن درخت و خواست چیزی در خاطر آن خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ آنرا از بر
آن حاضر میکند و اگر سوارند روی در سایه آن صد سال بنارزد از آن بیرون نمیرود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز کند تا از بیخ تمام آن سپید
شود بیالای آن درخت نرسد و این بانو به از آن حضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حلها بیرون می آید و از آن
آن آسیا باین و لحام و یال دار بیرون می آید که سگین و بول نمیدارند و دستاخذ از آن سوا میشود و بگزار می کنند در بهشت با ایشان هر جا
که خواهند پس چنانچه از ایشان بپست ترند میگویندای پروردگار ما چه عمل باعث این شده است که این بندگان تو باین منتهی رسیده اند
خداوند جلیل مقرر مباد که ایشان در شبها عتباتی ایستادند و خواب نمی کردند و در روزها روزی میداشتند و چیزی نمی خوردند و
باد شمنان من جهاد میکردند و نمیشدند و وضو میکردند و غسل میبردند و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که
حضرت رسول فرمود که در بهشت غریقه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از
من کسی در آنها ساکن نمیشود که صحن او نیک باشد و طعام مردم بخوراند و بگریزد و سلام کند و نماز کند در سب در هنگام
که مردم در خواب باشند و ایضا از حضرت امام موسی روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول فرمود که در روزی دوشه هرگز
و هر داخل بهشت میشوند آنرا از کدام یک از آن دوشه خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را بان شوهری میدهند که خوش خلق
نوازشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است و علی بن ابی حمزه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
روایت کرده است که طوبی درختی است در بهشت و اصلش در خانه امیر المؤمنین علیه السلام است و در خانه هر شیعه شاخ از شاخ
آن هست و هر یکی از آنرا می رسایه میکند و فرمود که حضرت رسول فرمود که فاطمه را میسپید عایشه را بدمد و گفت زن شوهر داری
ایستاد و چو اموی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شد و جبرئیل مرا بنزد طوبی برد و از میوه آن بمن داد که تناول کن
پس خدا را زاری کرد و در پشت من چون زمین آمد باخدا بجز نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که فاطمه را میسپوم بوی درخت طوبی
از او استنماید بگویم و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم ای
فرزند رسول خدا مرا مشتاق گردان بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار سال راه از مسافت های دنیا احسین
میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنانست که اگر جمیع جن و انس مهمان او شوند هر اینها از طعام و شراب تقدیر نزد او با
که هر را کافی باشد و از نعمت های خدا که نزد او سفت چیز است که نشود و کثیرین اهل بهشت بحسب رتبه و منزلت چون داخل بهشت شود
سه حدیقه در نظر او در آید چون داخل حدیقه پست تر شود آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نعمت ها در نظر او در آید و خواه
نماید که دیده اش روشن و دلش شاد گردد و در حدیقه حقیر بجای می آید پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن و چون خلق
دویم را مشاهده نمایند در آن نعمتی چند به پسند که در حدیقه اول ندیده باشند گویند پروردگار این را نیز بمن عطا کن خداوند باورساز
اینرا بگویم باز دیگر را خواهش نمایی گوید همین بس است و او دیگر از زنی نمیکند چون داخل حدیقه شود صورت و شادی او مضاعف گردد
و شکر حقیر را بگوید پس در آن حال در آنجا که در روی او بگشایند و ضعاف آنچه پیشتر را ایجاد دیده بود مشاهده نماید و گویند ترا
حمدای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب بنران و منت گذاشتی بر من بنعمت های بی پایان جان ابو بصیر گریست و گفت فدای
تو شوم شوق مرزباده گردان حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنارهای آن دخترها رویده است هرگاه مؤمن
یکی از آنها بگذرد و او خوش بدارد از آب که در حوض بجای آن دیگری برآید و گفت فدای تو شوم باز مرزباده کن فرمود بگویم هفت
هزار دختر باکره و چهل هزار زن یتیم بدهند و هفت زن از حورالعین گفت فدای تو شوم هفت هزار باکره فرمود بی هر وقت که بتی
ایشان برود باکره باشند گفت فدای تو شوم از چه چیز خلق شده اند حورالعین فرمود که از زیت نورانی بهشت که شعاع بدن آن
از پس هفتاد حلقه درخشان باشد و برآید و دیگر مرغی است که مسافهای او از بر هفتاد حلقه نماید و چو او آید مؤمن باشد و چو مؤمن

اینه لو بشد گفت فدای تو شوم ای خور یان را صغی هست که بان تکلم نمایند فرمود بلی سخن کنی که با نهایت حلاوة و غنچه و دلالت خوانندگی کنند
صدای دل ربانی که خلایق مثل انرا شنیده باشند گویند ما بید ما بید خالکات که هر کس نمیدانیم ما بید نرم و ناعم که هر کس از نرد و نشویم ما بید اقامت
کنند کان که هر کس از بهشت بدو زیوم ما بید خوشنودان که هر کس بختش نیامیم خوشا جان کسی که از برای ما خلق شده باشد و خوشا
حال کسی که ما از برای او خلق شده ایم ما بید آنها که اگر کسی یکی از ما در میان آسمان بیاورد نوران در دهرها را خبر کند و برون برون
اگر یکی از ما در میان آسمان وزمین باز دارند هر اینه مستغنی گردانند ایشانرا از نور افقارب ماه و در ثواب الاعمال روايت کرده است
از حضرت صادق که حضرت عیسی خلایق بنا فریده مگر آنکه از برای و خانه در بهشت و خانه در جهنم مقرر کرده است چون اهل بهشت در
بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازک در
جهنم از برای ایشان مقرر کرده اند بنند کنند و بایشان بنمایند و بگویند که اینها منازل شماست که اگر معصیت خدا میکردید داخل اینها
منازل میشدید پس اگر کسی از فرج و شادی میرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذابا بایشان دفع شده
پس ندانند که ای اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسو منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشانرا و
نغمه های دل که در اینجا از برای ایشان مقرر کرده اند و بگویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل اینها منازل میشد
پس اگر کسی از جن و اندوه میرد بایست در آن روز اهل جهنم از جن میرند پس منازل اهل جهنم را با اهل بهشت بمیراث میدهند و منازل
اهل بهشت را در جهنم با اهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حضرت ائمه هم الوارثون الذین یرون الفردوس هم فیها خالدون یعنی
ایشانند وارثون که بمیراث میرند فردوس با و ایشان همیشه در اینجا خواهند بود و علی بن ابرهیم بسند کا الصبیح از حضرت صادق روايت
کرده است که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا برای او ثوابی بیان کرده است بجز نماز شب که ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است
و گفته است پس بنمیدانند نفسی آنچه بنهان کرده اند از برای ایشان از چیزها باشد که موجب و شنی چشم ایشانست از برای جزای آنچه میگرد
پس حضرت فرمودند بدو رستگار اگر اقی هست در بندگان مؤمن خود و هر روز جمعه چون روز جمعه شود حضرت بفرموده بسو مؤمن
ملکی را با خلعت حله چون ملک بدو روزه بهشت رسد بگوید از برای من رخصت به طلبید که داخل بشوم بر آن مؤمن پس در میان آن
مؤمن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازه رخصت مطلبید که داخل شود مؤمن از آن خود مصلحت کند ایشانرا گویند
ای آقای ما بچی اخذ او ندی که بهشت را از برای تو مباح گردانیده است چیزی از برای تو نیکو تر از این نمیدانم که پروردگار تو او را
تو خلعت فرستاده است پس یکی از آنهارا بر بگرد و دیگر را بر دوش افکند و بر هر چه که در آن نوران حله او روشن شود نابود
گاه لغای الهی برسد چون در اینجا جمع شوند نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و ایشان بهشت حشمت فرماید که ای بندگان من سر
بردارید این روز سجد و عبادت نیست جمیع مشقتها را از شما برداشته ام ایشان گویند چه چیز بهتر میشود از آنچه با عطا کرد
پس از جانب حق ندا بایشان رسد که مضاعف گردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر پس در هر روز جمعه نغمه های ایشان
هفتاد برابر مضاعف میگردد و اینست معنی قول حق تعالی فرموده است ولد بنام پدر و بدو رستی که شب جمعه شنی است نورانی و روشن
و روز شنی روز نیست روشن پس در آن شب روز بسیار بگویند تسبیح و تهلیل و ثنای خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار فرستند پس چون
سؤمن بر گردد بهر چیزی که بگذرد از نور و روشن شود فانی در آن خود برسد پس گویند بحق خداوند که مباح گردانیده است برای ما
را که هر کس تر از این نیکوتری این ساعت ندیده ایم گوید این بسبب آنست که نظر کرده ام بتو پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیبت بر
یکدیگر نمینهند و عیاض نمیشوند و تکرر خود سنائی نمیکند و او گفت فدای تو شوم میخواهم سؤال کنم از شما چیزی که شرم میکنم از آن فرمود
سؤال کن گفت اباد بهشت غنا و سرور و مباح است فرمود بدو رستگار که در بهشت درختی هست ثمر میکند خوشه بادها و بهشت را که بوزند
پس از آن درخت صدای چند ظاهر میشود که هر کس خلایق بان خوشی سازی و تقه نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوضی است
از برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیده غنا کرده باشد و او گفت گفت که من زبانه فرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است
که در دیده انما شاهد نموده است و مخلوق بر آن مطلع نگردد است میگوید این را پروردگار در هر صباح و مفرماید زبانه کن
نسبم را زبانه کن شمر را آنست که حق تعالی مفرماید از آنکه نفس ما از حق طعم من قره اعین جز آنکه آنرا بیاورم و بکنی پس مغنیه بهشت
باقیه روایت کرده است که حضرت رسول ص سوال کردند از حضرت قول حضرت بوم تحشر المتقین الی الرحمن و فیما یعنی روزی که محسوس گردان
تقیان را و پروردگار را از بسو خداوند رحمن گروهی حضرت فرمود با علی بن کریمه بنسند مکر سواران و ایشان مردانی چندند که از معاف

خدا بر همه کاری گردند پس خدا دوست داشت ایشان را و مخصوص کرد ایشان را و ایشان را پسندید و ایشان را امتحان نمود کرد پس فرمود
یا علی بحق خداوندی که جبهه را شکافته و گیاه برین آورده و خلایق را خلق کرده ایشان را از قبرها بپرو می آیند و ملائکه استنبال ایشان
میکنند بنافه چند از نافهای عزت که بران مجازهای طلا بسته باشند مکل میروید و با قوت و حلیهای آنها از اسب بر و سندان
باشد از نافه ارغوانی و پرواز کنند از آنها با ایشان بسوی محشر با هر یکی از ایشان هزار ملک روند از پیش رو و از جانب راست
از جانب چپ و ایشان را بسوی تمام برین نادر بزرگ بهشت و در بهشت در می هفت که هر یکی از آن هزار کس و اسبیه کند و در جانب
راست در بخش چشمه هفت پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شرب از آن بیاشامند پس پاک کنند حق تعالی از دلهای ایشان را
از حسد و برزدان موها و از از بدنها و ایشان را اینست معنی قول حق تعالی و سقیم دریم شرابا ظهور یعنی بیاشامند با ایشان شراب
پاک کننده از آن چشمه پاک کننده پس میرند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ و درخت پس غسل میکنند در آن و از آن عطرانچو میگیرند
یعنی چشمه زندگانی پس نمی میرند هرگز پس ایشان را از مبدلند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم گردیده اند از آن فتنه و بیماریها و در
و از سرها و کمرها که هرگز با آنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند بملائکه که با ایشانند که حشر کنید دوستان و را بسوی بهشت
ایشان را با خلایق باز عدل بد که بسبب گرفته است و چنانکه از ایشان و واجب گردیده است رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهم ایشان
را با اصحاب حسانت و سیئات باز دارم پس میرند ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون بدر و از بهشت رسند ملائکه حلقه را به دور
زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کرم متان برای دوستان خود در قصصهای جهان مهتاب گردانیده اند صدای
باشوند و شادی کنند و شادند و دهند بکدیگر و با آمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان خدا پس در بهشت برای ایشان بشکند
و داخل بهشت شوند و مشرف شوند بر ایشان زنان از حوریان و در میان و گویند مر جانیتم و خوش آمد بد چه بسیار شد بد بود شوق
ما بملائکات شما دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس علی اعاز رسول خدا سؤال کرد از تفسیر قول حق تعالی غفر عن من فوقها غفر یعنی ایشان
را غفر است و از بالای آن غفرها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غفرها را بار رسول الله حضرت فرمود که با علی خدا بر غفرها
بنا کرده اند برای دوستان خود بر و با قوت و زبرد و سقما آنها از طلا است و منقش کرده اند بنقره و هر غفره هزار در دارد
طلا و بر هر دری ملکی موکل است و در آن غفرها فرشتگان بلند گردانیده باشند بعضی را بالای بعضی افکنده اند و بر پانکهای مختلف
و میان آنها را پر کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی و فرشتهم فروع و چون داخل شود مؤمن بسوی محفل خود در
بهشت بر سر او نایع بادشاهی و کرامت بگذرانند و پیوسته اند بر او حلهای طلا و نقره و در اکلیل زین نایع با قوت و مراد بر نافه باشند
و پیوسته اند او را هفتاد حله بر تنهای کونا کون و نوعها مختلف نافه بطلا و نقره و مراد بر و با قوت سرخ چنانکه حق تعالی فرموده است
که زور میکند ایشان را بدست بخیم از طلا و مراد بر و پوشش ایشان در بهشت حریر است و چون مؤمن بر تخت خود بنشیند
او بر تخت ابدان شاد می و چون فرار بگیرد ولی ندارد در بهشت بمنزله خود در رخصت طلبد بر او ملکی که موکل است به ششهای او که تنبیه
و مبارکباد گوید و او را بر او امتهای خدا پس گویند با او خدایان مؤمن از کنیزان و غلامان که باشند در جای خود که ولی خدا آنکه کرده است
بر تخت خود و زوجه حوریه سپاس چشم او میهای مضاجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه
او از خیره خود پرین خواهد و بجانب و درون کرد و کنیزان او بر و او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که با قوت
مراد بر و زبرد نافه باشند و بمشعل رعنیرند کرده باشند و بر سر شایع کرامت گذاشته باشند و در پاهایش دو نعل طلا
بوده باشد مکل با قوت و مراد بر و بندها از نایع با قوت سرخ پس چون نزدیک شود بولی خدا خواهد بر خیزد بسوی او از
روی شوقان حوریه گویدای ولی خدا ام روز و ز تعجب و شگفت نیست بر تخمین از توام و تو از منی پس مقدار پانصد سال از آنها
دنیا معافند کنند که هیچیک از دیگری ملول نشوند پس من نظر کند بکردن حوریه و دان فلاده از با قوت سرخ بپند و در مپاش
لوحی باشد که بران نوشته باشند توای ولی خدا جیب منی منم حوریه حبیبه تو شوق من بسوی تو بنهایت رسیده است و شوق
تو من بنهایت رسیده است پس خداوند کرم هزار ملک بنمهند برای تهنیت مؤمن و تزیین کردن حوریه با و چون با و در از درگاه
به ششهای آن برسند گویند بملکی که موکلست بران در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خداوند دریم ما را ایما و بکباد و تهنیت او
فرستاده است ملک گوید باشد نامن بر حاجب بگویم تا ولی خدا را اعلان کند و میان ملک و حاجب سرباغ عظیم فاصله باشد پس اگر
کند که هزار ملک را بر و در کار عالمان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا از او رخصت دخول بطلبند حاجب گوید بر من

دشوار است که از برای احدی بر وی خدا و خصلت بطلم و او باز وجه خود خلوت کرده است و میان حاجت وی خدا و باغ فاصل
پس حاجت بود بسو قیام و او را اعلام کند و قیام بود بسو خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان خداوند جبار بر در عرصه
ایستاده اند و ایشان هر از ملکند که برای تعینت وی خدا آمده اند و او را اعلام کند که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار خصی
کشند چون خدمتکاران بوی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان داخل شوند و غریه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملک موکل
باشد پس در بانان درها بکشایند و بر هر دری ملک از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت خداوند جبار بر سر ساند و این است
معنی قول حق تعالی **لَا تَكُنْ مِنَ الْخَالِينَ** که بدخلون علیهم من کل باب یعنی ملائکه داخل میشوند از هر درگاه و میگویند سلام علیکم یا صبرتم
فم عقیبه الذاریعنی سلام خدا بر شما باد در سلامتی از جمیع درها از برای شماست بسبب صبر کردید در دنیا پس نیکو آخر خانه ایست این
خانه شما حضرت فرمود که اشاره باینست قول حق تعالی **وَإِذَا رَأَيْتُمْ رِبَاطَ نَبِیٍّ أَوْ مَلَکًا کَبِیرًا** یعنی اگر ببینی انجا خواهی دید نعمت فراوان و
پادشاهی بزرگ فرمود که این اشاره است بآنچه وی خدا در از هست از کرامت و نعم و پادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا رخصت میدهند
از او و بر رخصت داخل میشوند در بهشت و غریه او فرمود که نه هر هاجاری میشود از بر قصرها ایشان و مبهوها نزد بکشت بایشان بخت
حضرت فرموده است و دانسته علیهم ظلالها و ذلک قطوعها نذر لایعنی نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن بهشتیها و اسان کرده باشد
چند میوه آن درختها را اسان کردنی چنانچه گفته اند که اگر بر خیزد درختها بلند شوند بقدر قامت او اگر به نشیند شاخها سر بر او بلند
نمادند شاخها بر سر او اگر بخوابد فرو تر آید حضرت فرمود که چنان اسان شود چیدن مبهوها بر ایشان که از بسکه اسان و نزدیک باشند
بایشان مؤمن هر نوع از مبهوها که خواهش کند بدو همان خود بچند در وقتی که تکیه کرده باشد و انواع مبهوها باو خطاب کنند که ای وی خدا
مر آنچو پیش از آنکه از آنجوری و فرمود که هیچ مؤمن نیست مگر او را بختهای بسیار است بعضی در است کرده و بعضی در است نکرد
و نه هر هاد از شراب و نه هر از آب و نه هر از شیر و نه هر از عسل و چون وی خدا طعام چاشت طلبد آنچو نفس او در آنوقت خواهش
میکند برای او حاضر میسازند بدو و آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت میکند با برادران خود و بدو بدن یکدیگر میروند و نغم میکنند
و ظل تمد و یعنی در هوای مانند طلوع صبح تا طلوع افق از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مؤمنی هفتاد و سه جور بان دارد و چهار زن
از ادبها و مؤمن یک ساعت با خود به میسازد و یک ساعت با دمه و یک ساعت با خود خلوت میکند و بختهای خود تکیه کرده و نظر
میکند بر یکدیگر و گاهی تکیه بر تخت کرده باشد شعاعی از نور او بر دیگر دو که بدو بخند منکاران خود که این چه شعاع بود که مرا کوفت شتاب
جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع از انوار جلال او باشد حد منکاران باو گویند که جناب حق تعالی از آنقدر شتر
که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از نور بپایست از زبان تو که هنوز بنزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی
اشتیاق و بنوعی ملاقات تو بر او غالب شده است چون تو را بدی که بر تخت خود تکیه کرده بستی گرد بسو تو از شوق تو و از شعاعی
تو دیدی و نوری که بنوا حاطه گرد از سفیدی لقا و صفا و ضیای ندای او بود پس وی خدا فرماید که رخصت دهید او را که فرود
آید بسو من پس مبادرت کند بسوی او و هزار اعلام و هزار کنیز برای آنکه او را بشانت دهند که وی خدا از او سینه پس از خیمه بریزد
آید و هفتاد حله پوشیده باشد بر تنهای مختلف یافته بطلا و نقره و مگال بر او بدو با قوت و زبرد و معطر گردانید بمشک و غیر
ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض مایه دوشهای او ده ذراع و چون نزدیک شود
بوی خدا استنقال نمایند خدمتکاران او با طبقهای طلا و نقره و عملوا زمرار بدو با قوت و زبرد و بر او نثار کنند پس سالها با یک
دیگر معاشرت کنند که هیچیک را ملال حاصل نشود پس حضرت امام محمد باقر فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عکس
و جنت الفردوس و جنت المأوا و خدا را بهشتهای دیگر هست که محفوظند باین بهشتها از برای مؤمن میباشد از بهشتها آنچه
دوست دارد و خواهش نماید و نغم کند در آنها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مؤمن چیزی را طلبش است که بگوید **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**
چون اینرا بگوید مبارک شد بسو او آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان با امر بان کند و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرموده است **وَعِزُّهُمْ**
فَمَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَجِیهِمْ فَمَا سَلَامٌ یعنی خد منکاران نسبت بایشان سلام است که بایشان میکنند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب
العالمین فرمود که یعنی هرگاه از لذت خود فارغ میشوند از جماع کردن و خوردن و آشامیدن خدا را شکر میکنند و میگویند که الحمد لله رب
العالمین اما قول حق تعالی **وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَالِينَ** معلوم یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و میاورند از برای دوستان خدا پس
آنکه ایشان سؤال کنند فو اکو هم مکرون یعنی هیچ چیز در بهشت خواهش نمیکند مگر آنکه ایشان را اگر ام میکنند بان و این باب و در

بطریق مخالفین از جابور و ابیث کرده است که رسول خدا ص فرمود که در ربهشت نوشتم شده است پس بیایم تا که خدا خلق کند اسماء آنها و در
را بد و هزار سال لا اله الا الله محمد رسول الله علی او و رسول الله و ایضا از حضرت صفاء روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که چون حق تعالی
بهشت را خلق کرد و خشتی از انرا از طلا و خشتی از انرا از نقره قرار داد و در دیوارهایش را از باقوت کرد و اندیوسفش را از زبرجد و سنگهای
اش از مروید و خاکش از عفران و مشک ناب پس باو گفت سخنیکو گفت خداوندی بخیر تو نیست و زنده که هرگز ترا مرگ نیست و قومی که
هم چیز بنوام است و تو چیزی نیام نیستی سعادت مند کسی است که داخل من شود پس در درگاه عزت و جلال فرمود که سوگند باد به منم بعز
و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشوی کسی که مداومت بشمار کند و پیوسته است باشد که از غیر شراب باشد و نه سخن چین و
دوست و نه پسر اول ظالمان و نه نخت و نه کهن دزد و نه قطع کننده رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر خف کند با کسی که بجز قابل باشد و انچه
بنده را از خدا طاعت و ایضا از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود که بخدا متوکلند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مؤمنان
از روزی که خفست خلق کرده است از ارواحی بنده است چنانچه از ارواح کافران و عاصیان از روزی که افریده است از ارواح مؤلف گوید که این
حدیث منافات ندارد با آنکه از ارواح مؤمنان در روز رنج در بهشت دنیا میباشند و ارواح کافران در آتش دوزخ زیرا که مراد بمؤمنین و کافران
دو اینچنین است از این آدم و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم در زمین بوده اند چنانچه بعد از این خواهد آمد و ایضا ممکن است که
جنت و نار دنیا را باشد و خفست هم فرماید روزی که بگویم جهنم را که آیا پر شدی و گوید که ایاز باد و خفست علی بن ابیهریم و حسین بن
سعید روایت کرده اند که خفست جهنم را و عده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان پر شود خفست بر سبیل تقرب
فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان کند که ایاجای تبادتی هست یعنی پر شد پس بهشت گوید پروردگار او عده کردی جهنم را
پر کنی و مراد از عده کردی که پر کنی و او را پر کردی چو امر او بر نیکی پس خفست در آن روز خلقی بیافریند که پر کند با ایشان بهشت را پس حضرت
صفاق فرمود خوشحال ایشان که غما و کد و نهایی دنیا را ندیدند و ایضا علی بن ابیهریم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
العالبدین ص فرمود که بر تو باد بقرآن زیرا که خفست خلق کرد بهشت را پس در روز خود خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای کل میا خفست
پس از مشک که در خاکش زعفران است و در یکش مروارید است و در جانشان بعد از آب قرآن کردند پس کسی که قرآن بخواند با او گویند
نحوان و یا لا و پس در رجه او از هر کسی بلند تر خواهد بود بقرآن پیغمبران و صدیقان و در حاجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است
که زید بنی کبیر گفت حضرت صادق ع مسلمان شد از انحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت کسب شخصی از ایشان میوه از درخت
جدا کنند و تناول نمایند همان میوه یعنی در درخت بر میگردند حضرت فرمود چنین است و مثال آن در دنیا چنانست که اگر کسی
هر آنچه از او در دست کنند از روشنی اخیری که نمیشود گفت شما میگویند که ایشان بخورند و میاشامند و محتاج بقضاء حاجت
نمیشوند فرمودی از برای آنکه قضای ایشان رفیق و لطیفست و ثقل ندارد بلکه از بدن ایشان بفرق خوش بود رفع میشود گفت
چون میشود که حوری هر چند مشهور او نیز را و مری و او را با کرمی باید فرمود زیرا که او از لطیف طبعی خلقت شده است و عاقلی عاقل
او نمیشود و افق با جفت خلط نمیشود و در سور اخش چیزی بغیر آن شوهر داخل نمیشود و حیض و امثال نجاسات او نمیشود
پس در جمیع اینها و چسبیده است زیرا که غیر اصل شوهر چیزی داخل نمیشود در آن و پیر و نمیر و دگفت میگویند که او هفتاد
حله میبوشد و شوهر او مقرر ساقش را از عقاب حله و پوست و گوشت و استخوان میبندد فرمودی چنانکه احد از شما در هر روزه
اب صاف میبندد هر چند حق آن یکسره باشد گفت چه گوئید شمع میبندد اهل بهشت بنوعی آن و حال آنکه هیچک از ایشان نیست که فرزند
باید و یا یکی از اقارب یا دوست خود را در بهشت نبندد چون او را در بهشت نبندد مشک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه
میشود و بنوعی بهشت بر کسی که دوست او در جهنم معذبت حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین میکند که ایشان فراموش
میکند آنها را و بعضی گفته اند انتظار فرودم ایشان میکنند و امید دارند که آنها را عراف باشند و مؤلف گوید که نزد حضرت
دینو استاید با اعتبار قصه و هم سائل باشد و قطع نظر از روایت میتواند بود که در آن فضا که اعراض فاسده و دنیوی بر طرف شود و تحت
ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد و از دشمنان جدا تر کند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها مثلند و شوند هم چنانکه در
دنیا نیز و و سنان خدا قطع محبت از دشمنان جدا کرده بودند و با ایشان عداوت و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را میکشید و لذت
از آن میبردند و خفست فرموده است غیابی بوی با که ایمان آورد عالم بخدا و روز قیامت دوستی کند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول او
هر چند بوده باشد پدر آن ایشان با فرزند آن ایشان یا پسر آن ایشان یا خویشان ایشان بایه کریمه بوم بهر امری من اخبر و الله و الله

وصاحبیه و بقیه فی الحله شهادت بر این دعا می دهد و می تواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای تصویر فهم سابل ذکر نکرده باشند
و اندر وجهی که موافق فهم او بود و از یک زن نقل فرموده باشند و الله اعلم و علی بن ابی رهم روایت کرده است از حضرت رسول که فرمود که
چون داخل بهشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل او در خانه علی بود و در بهشت قصر و منزه نیست مگر آنکه در آنجا شاخهای شاهی
او بهشت و اعلایش سبدها هستند که میلو از حلهای بهشت است از سندن و استبرق از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار رسیده است
در هر سبک صد هزار حله که هیچ حله شبیه دیگری نباشد بر رنگهای مختلف و اینها جامه های اهل بهشت است و وسط آن درخت
سایه آلیست کشیده شده در عرض بهشت که بقدر عرض جمیع اسمانها و زمین است مهیای شده است از برای آنها که ایمان آوردند
بخدا و رسولان او و سواره شدند و در سایه آن صد سال بنار از آن قطع نمیکند اینست که حضرت فرموده است و ظل ممدود و باینش
اهل بهشت است و طعام ایشان که در خانه های ایشان او بخند است در هر ترکیه صد رنگ و صد نوع از میوه باشد از آنچه دیده اند در دنیا
و از آنچه ندیده اند و از آنچه شنیده اند و از آنچه نشنیده اند و هر میوه را که بخشد بجای آن مثل آن بود چنانکه فرموده است لا مقطاع
و لا ممنوعه و جاری شود نهری در زیر آن درخت که منفرج شود از آن نهرها چنانکه نهرها را آب که متغیر نشده باشند و نهرها از شیر که
طعم آن متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لذه لیسارین و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است
که در زفاف حضرت فاطمه ع جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت و حضرت امر کرد درخت طوبی را که نشان
کرد بر ایشان از حلهای سندن و استبرق و زمرد و مروارید و باقوت و عطر بهشت و حضرت عطا کرد طوبی را در هر حضرت فاطمه و آنرا
در خانه علی قرار داد و عیاشی پسند معبر از او بود که در روایت کرده است که گفت بخداست حضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شود
مردی هست از اصحاب ما صاحب دروغ و پرهیزگار نیست و منقاد اهل بیت ع است و نماز بسیار میکند و با انجیل مبتلا شده است به
محبت محو و باطل و غنا خوانندگی حضرت فرمود با انجالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجای آورد و از آن
داشتن و از عیاشی بهاران و حضور جنازه های مؤمنان و زیارت برادران مؤمن گفت نه مانع نمیشود انجالت او را از چیزی از چیزی که
حضرت فرمود که این از وسوسه های شیطان است و انشاء الله امر زید میشود از برای او پس فرمود که طایفه از ملائکه عیب که دند فرزند
ادم را در متابعت لذات و شهوات نفسانی در حلال و هر درجی ام پس حضرت را خوش بنامد سر زینش کردن ملائکه فرزند ادم را و
در طبع این صنف از ملائکه لذات و شهواتی ادم را فراداد که عیب نکند بر مؤمنان چون انجالت را در خود مشاهده کردند و خبر باده
بد و کام پروردگار را آوردند و گفتند ای پروردگار ما عفو کن از ما و در گذر از نفسهای ما و برگردان ما را از حالتی که ما را از برای الخلق کرده و ما را
مجهول بران ساخته که منبر سیم بیلهای عظیم گرفتار شویم پس حضرت انجالت را از ایشان برداشت پس چون روز قیامت شود اهل بهشت داخل
بهشت شوند ملائکه آنکه رخصت بطلبند از اهل بهشت که بمنزله ایشان داخل شوند و چون رخصت بپایند داخل شوند برایشان سلام
کنند و گویند سلام علیکم بما صبرتم یعنی سلام بر شما بما باد بسبب آنکه صبر کردید و در دنیا بر ترک لذات و شهوات حلال و سبیدن طاووس
پسند موثق از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود نظر کند رضوانی بر بنده در بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت
شده اند و بر او نکلشند اند گویند کیسید شما و از کجا داخل شدید بگویند ما کاری نداریم که خدا را اینها عیان کرده بودیم
که کسی را مطلع نشده بود حضرت ما را پنهان داخل بهشت کرد و گویی از حضرت امام موسی ع روایت کرده است که بدیدم گفت در بهشت نهری
هست که آنرا جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست در سقیه هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار رقص هست از برای محمد
ع و آل محمد ع و در جانب چپش در نزدی هست که در آن هزار قصر هست و در هر قصر هزار رقص هست از برای رهم و آل رهم و اینها پسند
کالتی روایت کرده است از جلی که گفت پرسید از حضرت صادق ع از نفس قول حضرت فیه خبر است حسا فرمود که اینها ناسیعه صالحه اند گفتیم
خود و مقصود از انجالت فرمود خود را محمد ع میگویند که در دنیا در باقوت و مرگ میباشند و هر چه چهار در دارد و در هر دری هفتاد
دختر نور سیده ایستاده اند که در بان ایشانند و هر روزی که امینی از خدای عز و کره بایشان میسرند تابش است دهد خدا بایشان مؤمنان
را و اینها پسند روایت کرده اند که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی دارد آنکه مردم بگویند که خدا اجزای خود را برای خیر حضرت فرمود
چرا هم نهر لیس در بهشت که از کوزه جدا میشود و کوزه آن شاعرش پیرنی میاید و بران نهر است منزلهای اوصیای و شیعیان ایشان و در دنیا
و کاران نهر خمر هستند از زمین روئیده اند هر یک که بکشد و دیگری بجای آن میبرد و آن دختران با سمن نهر مستی شده اند و خبر است
حسنا ایشانند پس هرگاه شخصی بد دیگری گوید حسنا الله خبر است از آنکه خبر است که خدا میخواست که در دنیا از برای برگردانها خود

[illegible]

سی و سه سال و بر زبان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بصورت حضرت یوسف در حسن و جمال و نوران و زوهای شما ساطع باشد و بر دل
حضرت یوسف در سلامتی از کینه و حسد صلوات الله علیه و آله و سلم و ایضا از انحضرت روایت کرده است که بهشتیها چهار است زیرا که
کرم متان فرموده است و این خاف مقام و رتبه جستان یعنی از برای کسی که بنرسد از قیام خدا بحاسبه بجز از آن بندگان دو بهشت هستند
او را حضرت فرمود که مراد کسب است که او را عارض شود شهوات از شهوات دنیا که حرام باشد و بخاطر آورد مقام خدای خود را بخشنه و توانا
و عذاب و ترک کند از آن ترس خدا پس این آیه در شان اوست پس اینها دو بهشتند از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است و من
دو بهشتی ایشان حضرت فرمود که یعنی است تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست که پست ترند از آنها در فضیلت نه بحسب
نزدیکی مکان و اینها از برای اصحاب یسین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت المآوی و در این چهار بهشت نعمهاست در بسیاری مانند
برک درختان و سنارهای آسمان و بران چهار بهشت حصار و هست که احاطه کرده است به طولش پانصد سال راهست و خشنه
از آن طلا و خشنه از نقره و خشنه از زبرجد و در میان خشنهها مشک و زعفران است و کنکرها ای از آن نور پست که می
درخشد و از غایت صفا و جلالتی روی خود را در دیوارانی پند و در آنجا بهشت در بهشت و هر دری دو مصراع دارد که
عرض آنها یکسال راهست بدو بدن اسب نجیب ایضا فرمود که زمین بهشت بجای سنگ ریزه نقره است و بجای خالک و من زعفران
و آنچه جارب بکنند مشک است و سنگ ریزههاش درو باقوت و کرسیهای آن از مروارید و باقوت است و آنچه خشنه فرموده است که علی
سر موضوعه یعنی هر کس بهای یافته نشسته باشد حضرت فرمود که یعنی همان کرسیهای آن که می افتد از مروارید و باقوت یافته
باشد و جلال از روی آن کرسی زده باشند و جلال از مروارید و باقوت باشد اما از سبک تر و از نرم تر و بر آن کرسیها از زبرجد
شست غره از غره های دنیا باشد بعضی بالای بعضی این است معنی قول خشنه و فرموده است علی الاراک بنظر و آن
حضرت فرمود که مراد باو آن کرسیها یافته است که جلالها را خشنه کرده اند و فرمود که رسول خدا ص فرمود که هر کس بهای یافته
آنکه رفته در زمین هم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفید تر است و از غسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و کل هر بهشت
بسیار خوش بو است و در یکش از درو باقوت و جانی میشود در چشمها و نقرهها را جواهر بهر سمت که دوست خدا خواهد در بهشتیهای خود
و اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جنت و انش هر اینها را که در دوزخ بودند و در دوزخها و جوارها و هیچ کس نشود
از نعمهای او و ایضا از حضرت رسول روایت کرده است که غللهای بهشت سابقهای از طلای صیخ است و کنکرها ای از آن نور پست
سبز است و خوشگهای از مروارید سفید و بر کهای از جلالهای سبز و طلش سفید تر از نقره و شیرین تر از غسل و نرم تر از مسکه و در
میان آنها نیاست و دوزخی هر خوشه دوزخه ذراع بوده باشد و از بالای تر کها تا پایین خود ماها متصل بهم دیگر یافته باشد و آنچه
از آن بکشد در ساعت عوضش برود چنانچه بود و اشاره باینست قول خشنه که مفضل و غره لا منوعه و هر طبعی در دنیا مانند
سبزهها بزرگ باشد و مویر و نارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد و حجرهای ایشان از درو مروارید و ایضا
از حضرت باقر ع روایت کرده است که اهل بهشت امر و مهاده اند و مورد بدن ایشان نیست و مخلوق میشوند سر به کشیده و
ناج و اکلیل بر سر و طوقی در گردن و دستهای نجو و انگشتری در دست و نرم و ناعم و لطیف و فرید و مکرر و بر هر یک از ایشان قوت صد مرتبه
بدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام چاشت و شب چهل سال در کام او نمایند و خداوند غفور و مهربان بر روی آنها ایشان
نور بدینها ایشان حیرت بخشند سفید رنگ و درو زیور و سبز جامه بوده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و پنداری باشند که هرگز
نمیرند و بی نیازی باشند که هرگز فقیر نشوند و فرج ناک باشند که هرگز محزون نگردند و خداوند باشند که هرگز نگرند و پیوسته منور و شاد
باشند و لذت خوردند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار
شوند و بزرگوارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابروهای نقره و زلفهای طلا
پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایشان داده باشند و بر کرسیها با تکیه داده نظر کنند بسو آنها و تحیت و سلام پیوسته از
جانب ملک علایم باشد تا رسد به آنکه ایات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعمان از جبر تحریر و تقریر بر و است و آنچه در این
رساله ابرار نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الجوه و در
رساله جنت و نارا بر آورده ایم و زفا الله و سایر المؤمنین الوصلو الیها و الی المؤمنین فیما یجد و الله الطاهرین فصل ششم
در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات عذاب و آثار الله و سایر المؤمنین فیما یجد و الله شفعاء یوم الدین خشنه

باشد که هرگز در دنیا نباشند و پیوسته منور و شاد باشند که هرگز فقیر نشوند و فرج ناک باشند که هرگز محزون نگردند و خداوند باشند که هرگز نگرند و پیوسته منور و شاد باشند و لذت خوردند و هرگز گرسنه نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز عریان نباشند و سوار شوند و بزرگوارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان پسران که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابروهای نقره و زلفهای طلا پیوسته در دست ایشان باشد و در خدمت ایشان داده باشند و بر کرسیها با تکیه داده نظر کنند بسو آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علایم باشد تا رسد به آنکه ایات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعمان از جبر تحریر و تقریر بر و است و آنچه در این رساله ابرار نمودیم از برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار مذکور است و بعضی را در کتاب عین الجوه و در رساله جنت و نارا بر آورده ایم و زفا الله و سایر المؤمنین الوصلو الیها و الی المؤمنین فیما یجد و الله الطاهرین فصل ششم در بیان بعضی از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات عذاب و آثار الله و سایر المؤمنین فیما یجد و الله شفعاء یوم الدین خشنه

فرموده است بر سید و پیر هر پاداشی که ایش از فرزندان مردمان و سنگ و اکثر مفسران گفته اند که مراد سنگ کبریاست و بعضی گفته اند نه است که با عبادان آنها بجهنم میسرند و پاداش در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است و فرموده است بدرستی که آنها که کافر باشند و میرند در حالت کفر برایشان است خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود و تخفیف نمی باید از ایشان عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابان و مقبوعان کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده که هر که مرند شود از شما از دین خود و میرد او کافر باشد پس ایشان خطر کرده میشود اعمالشان در دنیا و آخرت ایشان اصحاب آتشند و در آن همیشه خواهند بود و فرموده است آنها که مایلند به ایمان میجویند بظلم نمیورند و در شکم خود مکرانش را و بزرودی خواهند فروخت اشیای از حضرت باقر ع نقولست که رسول خدا فرمود که مبعوث میشوند و هر یکی از قبای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشعل باشد پس عرض کردند که بار رسول الله کیستند آنها حضرت این آیه را خواندند که یعنی خوردگان مال یتیمان و فرموده است که هر یک بشد مؤمنی یا بعد از این برای او جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستی که منافقان در درک باین تر افتند مفسران گفته اند جهنم را طبقات و در کاست چنانکه هشت و در درجات و منافق در پستترین طبقات جهنم است و فرموده است که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل از این پاداش داشته باشد و بعدای خود بدهدن برای دفع عذاب و در قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشان است عذاب و دادند میجویند که پیرون روند از آتش و پیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشان است عذاب و مقام و ایم و فرموده است که از برای ایشان است شریای از آب جوشیده و عذابی در او ندهد و بسبب کفر ایشان و فرموده است تحقیق که ماخلق کرده ایم از برای جهنم بسیار از جن و انس را و فرموده است بدرستی که از برای کافر است عذاب آتش و فرموده است آنها که کج میگردانند طلا و نقره را و اتفاق نمیکند در راه خدا پس بشارت ده ایشان از عذاب الیم در روزی که سرخ میکنند از آتش جهنم پس داغ میکنند باینها پیشانیهای ایشان از او پهلوهایی ایشان از او پشتهای ایشان از او ایشان میگویند اینست آنچه کج گذاشتند از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه را که میگرداشید و فرموده است و وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافر است از آتش جهنم مخلد خواهند بود و در آن بر است ایشان از او لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشان است عذاب و مقام و فرموده است پس بشارت ده آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب الیم را یا بحر اواره میشود مگر آنچه کسب کرده اند و فرموده است که خائب و ناامید است هر چه را که معاندی و از عقاب است جهنم و با وی استامانند از آب صدید یعنی چرند و دریم جرم جرمی شاملد بچر و نمیند و فرموده است و استامانند از هر مکان و بهر جهت بسوای ابد و نمی میرد که از این شدت عذاب خلاص شود و در عذاب غلیظ بدتر از این هست حضرت صاف فرمود که ضد بد خون و چرک است که از فرجهای ناکاران در جهنم جاری میشود که در ناکش رنگ است و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول ص و از حضرت صاف روایت کرده اند که از آن درک آدمی آوردند و کراهت داشت و چون پیش روی او رند و ریش بران شود و پو سر و ریش بران پیغند و چون بسا آمد جمیع امثال او را پاره کند و از ریش بد و در و حضرت صاف فرمود که مانند رودی از جگر ویم از هر یک پیرون آید و انقدر بکرسند که جد و لها و نه ها در روی ایشان پیغند و شود پس آب دیدها بر طرف شود و خون جاری گردد و لمقدار بکرسند که کشتهای در آب بد ایشان جاری شود و فرموده است جهنم و عده گاه ایشان است و از راه رفت راست و از برای هر دری از ایشان جروی قیمت شده است از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که جهنم را هفت در است یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت و فرمود همچنین و گفت بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را بعضی بر بالای بعضی و باین نژاد جهنم است و بر بالای آن لظی و بالای آن حطی و بالای آن سقری و بالای آن حجر و بالای آن سحر و بالای آن ها و به و بعضی گفته اند باین ترازها و به است و بالای هر جهنم است و از این عباس روایت کرده اند که در گاه اول جهنم دویم صبر و ستم سقر چهارم و پنجم لظی ششم حطی و هفتم ها و یست و بعضی گفته اند آتش هفت در دارد و آن در که ایست بعضی بر بالای بعضی در که بالای آن جای اهل توحید است که معذب میشوند در آن بعد اعمال خود در دنیا پس هر چه میورند از ایشان را و دویم محل بود است و ستم محل نصیب و چهارم ضاؤون و پنجم جوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که درک الاسفل است محل منافقین است و فرموده است که انجاعتی که کافر شدند وضع کردند مردم را از راه خدا یاد کردیم ایشان از عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه آتشها میگردند بعضی گفته اند آنها را و عقوبت ها را زاده میکنند بر آتش که نیشها دارند مانند نخل بلند و از این عتبلی روایت کرده اند که مراد نهری چند است از مس که از خنجر ایشان را بان عذاب میکنند و بعضی گفته اند نهری را بد میکنند از برای ایشان مارها مانند قیلها و شتران و عقربها مانند اسرها و میافرو

است پس بحق پروردگار تو بخشور میگردانم ایشان را و شیاطین را پس حاضر میکردند ایشان را در درجه بد و زانو در آمده پیش
میکنیم از هر طایفه هر یک که برخداوند در همان طیفان ایشان پشتر بوده است پس آذاناتیم بانها که من او را ترند پس خوانی بخونم
و هیچک از شما نیست مگر وارد جهنم میشود و بر پروردگار تو حتم و لازم است پس بخت میدهم آنها را که برهنه گردانند و در جهنم
ظالمان را بد و زانو در آمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی قرار دادن ایشان در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود و وصول بسو
جهنم مشرف شدن بر جهنم است نه داخل شدن در آن همچنانکه در جگاد یک فرموده است که پس حاضر میکنم ایشان را در جهنم بد و زانو
در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مؤمنان بر دو سلسله است چنانچه برابر هم
و از برای کفران عذاب لازم است و این قصه خود را از ابن عباس و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جهنم که میشود ما
از خوف آنرا زانو در آورده میگردانیم و فرموده است که ما هم میگویم که این برای ظالمان آتش است که احاطه کرده است بایشان سراقان یعنی سر
پردهای آن بعضی گفته اند سراقی دیوار نیست از آتش که احاطه کرده است بایشان یا دروزیانه آتش است که پیش از دخول جهنم بایشان
میرسد یا کبابه است از احاطه آتش از هر جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی و حرارت فرار درسی ایشان میکنند بانی که
استند مهل یعنی مس که داخل شده اند در درخت یا چوب و درخت یا چوب که در دهان ایشان را بریان میکند بد شراب است مهل از برای ایشان و بد
تشنگی است جهنم از برای ایشان و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان جامه از آتش گفته اند از برای ایشان
جامه از مس که داخل شده مانده آتش میسازند و میسوزند از بالای سر ایشان آب جوشان که داخل میشود بانها در دشواری ایشان
است و پوستهای ایشان و از برای ایشان کوزه ها است از آهن و هر که خواهد پیر و پادشاه آتش بسبب غم و کوفتی نفس بر کوزه آتش
را از آتش بگویند بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده اند از رسول خدا که گری چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها
را بر روی زمین بیاورند چنان آتش خواهند که از او از زمین بردارند نتوانند برداشت و این صواب است که هر اند که آتش بر او زنند خود ایشان
را بیاورند چون بیایند چون بیایند طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد و شش راه فرودند و ساعت ایشان قرار نداشتند
و در روایت دیگر از حضرت شاقه منقول است که این آیات در شان بنی امیه است که آتش ایشان را فرود کرد چنانچه جامه ادم را فرود
کرد پس لب پایین ایشان چنان بیاورد که بنا ف ایشان برسد و لب بالای ایشان بنمای سر ایشان برسد و چون خواهند پیر و پادشاه
عموهای این بر سر ایشان بگویند که بقصر جهنم بر گردند و فرموده است آنها که سبکتر است تر از وی اعمال ایشان پس ایشانند که زبان
کار جان خود شده اند و در جهنم نخل خواهند بود و زیاده آتش بر سر ایشان میوزد و در دهان ایشان قیج کرده اند گفته اند که مانند کوزه
بر پا کرده باشند لای ایشان از بالا و پایین در هم کشیده باشد و دندانهای ایشان کشوده شده باشد بایشان بگویند که ایات ما شما
خوانده نمیشد پس شما بانها آنگذیب بگردید بگویند پروردگار ما غالب شد شفاوت ما بودیم ما اگر و هر که را هانای پروردگار ما ما
را از این آتش پیر و پادشاه اگر ما عود کنیم بکفر و ضلالت پس ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس خشم فرماید در و شود و ما سخن
مگویند و فرموده است که ما هم میگویم که این برای کسی که تکذیب کند بقیامت آتش را فرود خنجر که هر که بپندد ایشان را از مکان دور شود
از برای او صدای خشم از او ناله اهلش را باخ و ویش آن را و هر که بپندد از ندایشان از در مکان تشنگی دستم دارد گردن بسنه بابا شیاطین در
زنجیر کشیده در آنجا فریاد کنند و ابواب را و او را ملائکه بایشان بگویند این ندای شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی را
شما نخواهد رسید از حضرت شاقه منقول است که یکساله راه خروش جهنم را خواهند شنید و گفته اند تشنگی جای ایشان مانند بجز
دیوار خواهد بود و فرموده است که ولیکن لازم شده است قول از جانب من که البته برکم در جهنم از جیبان و مردمان هر دو فرموده
آنها که کافر شده اند از برای ایشان آتش جهنم مرگ بایشان نمیرسد که بپزند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف داده نمیشود از ایشان
چنین از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان فریاد و ناله و استغاثه کنند که پروردگار ابر و را از جهنم تا عمل شایسته بکنیم غی
انچه میگردیم بگویند بایشان که ای عمر ندایم شما را انقدر بکشید که شوید و تفکر کنید در راه عافیت خود کسی که خواهد منذر شود و حضرت
صفاق فرمود که این سر زشت از برای هجده ساله است چه جای پشتر خواهد بسو شما پیغمبر ترسانند پس بچشید عذاب را که ظالمان را
باور نیست و فرموده اعدا از آنکه نعمتهای بهشت را برای مؤمنان ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای همانی شما باد درخت زقوم
که نمایند امتحانی از برای ستمکاران اندر خنجر است که پیر و پادشاه در اصل جهنم و بخیلی شکوفه اش مانند سرهای شیاطین است
بد رستی که کافران بخورند از آن پس بر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای ایشان بر روی آن شرابی از جهنم است که بر روی

ان می باشد پس باز کشان ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جهنم است که مافای ایشانست مفسران گفته اند ز قیود و زنجی است در
که میوه آن در نهایت تلخی و خشونت و بد بوی و چون ابو جهم و سایر کفار قریش است که میگردند که درخت در میان آتش چون میوه پدید
فرمود که از امتحان گردانید و نام از برای ستکاران و رؤس شیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بد بوئیست در بادیه و بعضی گفته اند شیاطین
جنسی از ما است میوه را تشبیه بسرها کرده اند و بعضی گفته اند مشاعرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسرها میکنند
و زو کرده اند که گرسنگی بر اهل جهنم غیر نبتة غالب میشود که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه بمالک میکنند پس ایشان را بسوی
آتش رخت میرسد و ابو جهم در میان ایشانست پس میخورند از آن میوه ناشام ایشان پر میشود و جوش می آید در شکم ایشان مانند دگر
که در جوش باشد پس آب میطلبند و مالک از جهمی که از حرارت بنهایی رسیده و سالها در دگرهای جهنم جوشیده از برای ایشان می آورد
و چون نزدیک ایشان میرسد در دهان ایشان بر جان میشود و چون بشکم ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشانست میگرداند و در
است که شراب ایشان جیم است و غساق بعضی گفته اند که غساق آب بسیار است که از سرای ایشان میسوزاند و بعضی گفته اند
چشمه است در جهنم که زهر هر صاحب نیشی را بخاری میشود و بعضی گفته اند آب جگر در بدن ایشانست که در حلقشان میگذرد
بعضی گفته اند که عذاب است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است که قسم دیگر از عذاب هست که شبیه باینهاست و فرموده است که از
برای ایشان سفحها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است که بندها که در آتشند به خازنان جهنم که بخوابند و در
خواب که تخفیف دهد از مار و زنی از عذاب را خازنان گویند که ای نایامند رگن شما بسو شما با هم جرات و دلایل و بر این واضح است
گویند بایامند گویند پس هر چه خواهند دعا و استغاثه کنید فائده نمی بخشد شما را نیست دعا کاfran مکن بفایده و فرموده است
تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب و در آتش خواهند بود تا امید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک میباید مرا بر آورد
تو گویند در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ نخواهد بود این عذاب است که بعد از هزار سال که
ایشان استغاثه کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره در قوم طعام کاهکار است که ابو جهم باشد از باب مس که از خانه
غلیان کند در شکمهای ایشان از باب جوشیدن آب که در دهن جوشد گویند باین جهنم که بگرید و در او برو و بکشید عذاب جهنم
پس بریزند از بالای سرش شعله را جهم و گویند باو پیش بدستی که کان میگردی که عزیز و گری در قوم خود و ترا عذاب خواهند کرد
فرموده است که گویند باو قریب و بعضی ملکی که موکل بوده است بلای او که ایستاد و فرموده است که ایستاد و حاضر است القیافی
جهنم کل کفار عنید در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب نشین بر رسول خدا و امیر المؤمنین است که بنده از بد و در جهنم
هر بسیار کفران کنند و معاندی را بعضی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند که خطاب
باد و ملک است که موکلند بکافران و فرموده است که مشاخنه میشوند مجرمان و کافران بر و هاشما ایشان پس باین پیشانی ایشان را
با تهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکند و گویند ملائکه ایشان اینست جهنمی که باور نمیکردند کافران کاه با آتش ایشان را عذاب کند
و کاه باب جوشیده و فرموده است هر کاه ایشان را بیندازند در جهنم صدای عظیمی از جهنم هر شود و در خر و ش باشد و زنگ
باشد که از هر پامند از شدت خشم بر کافران هر چه که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی بنیاید
که شما را از این عذاب بترساند گویند باینکه انداخته و ماتنکس بودیم و کشیم خدای چیز نافرمانده است و گفتند اگر ما میشدیم
و میغشیدیم و قبول میکردیم داخل جهنم نمیشدیم و فرموده است که نزد ما آنچه ها و غلای سکران هست و طعام خازن را
که در کلویند شوره و فرود نه پس و ناید یعنی قوم و فرموده است که بزودی او را داخل سفر کنیم و چه میدانی که سفر چیست
باقی نمیکند از چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوع از عذاب را نمی گذارد که با ایشان نرساند و تعبیر دهند
است پوستهای ایشان را و موکلند بر او نوزده ملک که خازنان جهنمند و گفته اند که دیدهای ایشان مانند برق و باینکه
و بیشهای ایشان مانند شاخهای کاه و زبانه آتش از دهانهای ایشان پیرون می آید عاین دور و در هر یک هزار سال است
است و در هر کف دست ایشان مانند ریعه و مضی که اعظم قایل عربند توانستند بچند ورم از دل ایشان برداشته شده است
هر یک از ایشان هفت هزار کس را بر مبدار و در هر جای جهنم که خواهند میافکند و بعضی گفته اند که بر خصوص سفر نوزده ملک
موکلند و از برای در کات دیگر خازن داران دیگر هستند و روایت کرده اند که چون این ابره نازل شد ابو جهم با تریش گفت محمد
میگوید که خازنان جهنم نوزده نفرند و شما همه شجاعانید یا میخواستید هر یک از شما یکی از خازنان را بیک یکی از ایشان گفت

انچه با ایشان مهربان است از عذاب الهی چنانکه داری ای عمر بگو و هر که ایشان را از عذاب نجات یابد و عذاب ایشان هرگز سبک
نمیشود و در میان آتش نشسته و کرسنه باشند و کزان و کودان باشند و دودهای ایشان سیاه شده باشد و محروم و نادیده و پشیمان و غصه
کوده پروردگار خود در بر ایشان نکند عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افزونند و از جهنم گرمی بجای ایشان باشد و از
زخم جهنم بعضی طعام خورند و بعضی آبهای آتش بدنه های ایشان را درند و کزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید
ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکند و بر روی ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکنند و در غلایا و بندها
ایشان را مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند برآورده نمیشود و اینست حال جمعی که بجهنم میروند
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که جهنم را هفت دراست از یک در فرعون و هامان و فاروق که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است
داخل میشوند و از یک در بقیع امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در این در مشرب نیست و یک در دیگر باب لظی است
و یک در دیگر باب سفر است و یک در دیگر باب هاو است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرود میبرد پس جهنم خوشی نیست
ایشان را بطبقه بالای جهنم میافکند پس هفتاد سال دیگر فرود میروند و ابتدا با در جهنم حال ایشان اینست و یک در دیگر که از آن در
دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که باری مانکرده داخل جهنم میشوند و این در نیز کثرت درهاست و کثرت شدتش از هر پیشتر است
و پسند معجز منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی خلق فرمود دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر
خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار راه است و در شکم هر ماری هفتاد سبزه است و در شکم هر گاو هفتاد
بر این دره گذار می افتد و در تخت دیگر فرود که این آتش شما که در دنیا هست بجزر است و از هفتاد جزر آتش جهنم که هفتاد مرتبه از آن
باب خاموش کرده اند و باز آفرین شده است و اگر چنین نمیکردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت بدست که جهنم را در روز قیامت
بصحرای خشک خواهند آورد که صراطی بر روی آن بگذرانند پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه مقررین را بنیایم سلیل از بیم آن برآورد
استغاثه آیند و در حدیث دیگر منقولست که عشا و ادنی است در جهنم که در آن سبصد وسیع تر است و در هر قصری سبصد
خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه مار است و در شکم هر ماری سبصد وسیع تر است و در شکم هر گاو سبصد
سیصد وسیع تر است و اگر یکی از آن عقربها از هر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافیت و در حدیث دیگر منقولست
که در یکاه جهنم هفت مرتبه است اولی جمیع است که اهل انجمن بر سر سنگها و تافته میدانند که دماغ ایشان مانند رب می شود و مرتبه دوم
لظی است که جهنم در وصفان میفرماید که بسیار کشنده است پای و دست مشرکان را تا پوست سر ایشان را بجانب خود میکشند و کسی
را که پشت کرده بحق و در گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن داده مرتبه سوم
سقر است که جهنم در وصفان میفرماید که سقر آتش است که باقی نمیکارد پوست و گوشت و عروق و اعضا و عظام را بلکه همه را
میسوزاند و باز خدای عز و جل را باز میکرد و آتش دست بر نمیدارد و باز میسوزاند و آتش است بسیار سیاه است که پوست کافران را
نظاره روهو بد است برای ایشان و بر آن موگند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطه است که از آن شراره ها جدا می شود
مانند کوشک عظیم که کوبایشان زردند که بر هوا میروند و هر که در آن آفتاب کنند او را در هم میکشند و میگویند مانند سر سبز
از او مفارقت نمیکند و چون مانند سر سبز زده شده اند جهنم ایشان را بحاله اول بر میکردند و طبقه پنجم هاو است که در اینجا کوه
هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفر ما بر سر چون مالک بفر ما ایشان میبرد ظفر آتش بر میکشد که مملو است از چوک و خون و
عرق که از بدنهای ایشان بجای شده مانند مس که از خنجر و با ایشان میخیزانند پس چون بنزدیک روی ایشان میروند پوست و گوشت
روی ایشان در آن میپزد از شدت حرارت آن چنانکه جهنم میفرماید که برای ستم کاران آماده کرده ایم آتش را که احاطه کند با ایشان
سر برده ها آن و اگر استغاثه نمایند از تشنگی بفر ما ایشان میسوزند با ستم کاران مانند مس که از خنجر باشد که چون پیشرو هان ایشان برند
بر آن کوه روی ایشان را بد شرابست مهل از برای ایشان و بد تکیه که هبست آتش از برای ایشان و هر که را در هاو بداند از هفتاد
سال در آتش فرود و هر چند که پوستش سوزد جهنم بدلان پوست دیگر بر بدنش بر و باند طبقه ششم سحر است که در آن
سیصد سر برده از آتش است و در هر سر برده سیصد قصر است از آتش و در هر قصر سیصد خانه از آتش است و در هر خانه سیصد
نوع از عذاب مقرر است و در اینجا مارها و عقربها از آتش است و کنگرها و زنجیرها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق
میخاند و رقم میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلایا از آتش آفریننده طبقه هفتم جهنم است که خلق در آنجا است و آن

روزی که کار هر کس منقضی شود و پایان رسیده باشد و حال آنکه ایشان از آن روز غافلند و امام فرمود مراد این روز است که خدا
 و اهل بیت در آن روز را هر چه در جای خود خواهند بود و مرکب شماران باشد و در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سوزند
 و امیدشان منقطع گردد و در ثواب الاعمال از حضرت صفاق ع روایت کرده که رسول خدا فرمود چهار کسند که اهل جهنم بان ازاری
 که دارند از عذاب آنچه کس در آن روز اول مرد است که او نجات است در آن روز از آتش و در بکری معاف و در چهار کسند که اهل جهنم بان ازاری
 دهانش حرکت و در بکری گوشت بخورد و آنچه در آن روز اول کسند از بکری صاحب نابوت که چشمت این بدیخت را که
 عذاب را ما را از آن میکند و کیند او مرد است که در کشتن مال مردم بوده و چیزی نداشته که ادای قرض او کنند و آنکه اعمای خود را میکشد
 بر آنیک و از بول بهر جای بدنش که میرسد و آنکه حرکت و خون از دهانش جاریست و تبع عیسیا مردم میکرد و نقل میکرد و آنکه گوشت بدن خود را
 میخورد و غیبت مسلمانان میکرد و علی ابن ابراهیم از حضرت صفاق ع روایت کرده که رسول خدا فرمود که در شب معراج صدای شنیدم که عرا
 یتم و خوف و از جبرئیل پرسید گفت این صدای است که هفت سال است که از آن جهنم انداخته اند و این صدای است که هفت سال است که از آن جهنم
 میخندند و از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالادف و من با او رفتم تا داخل آسمان هفتم شد و هر ملک که مرا میبرد سلام میکرد و میخندید و مرا جفا
 میکرد تا آنکه ملکات کردم ملک را که از من میبرد و در هفتم خشم و غضب بر من رسانید و من سلام کردم و مرا جفا گفت اما خندید و بشارت
 و شاد گشت که از ما بر ملا آمد و دیدم از او دیدم که ای جبرئیل کیست این ملک که من از او ترسیدم جبرئیل گفت سر او راست که از او ترسیدی و همه
 ما از او ترسیم این ملک خازن جهنم است و هر که میخندد این است و از روزی که خدا او را ولی جهنم گردانید است پیوسته خشم او بر دنیا
 خدا و اهل عصمت در آن است و خدا با او انتقام خواهد کشید از آنها و اگر پیش از تو خندید بود و هر این بر تو میخندد پس گفت جبرئیل
 بسبب من است که در آسمانها داری و همه اطاعت تو میکنند چنانکه خدا فرمود است مطاعتم امین یا امین که ای ملک که از آن جهنم را بمن بنما جبرئیل
 ع گفت ای ملک بنما جبرئیل صاف گفت جهنم را ملک بگوید که راکشود و یک در از درها جهنم را باز گردان زبانه بسو آسمان ساطع شد
 و جوش آمد و بلند شد و مرشد که کان کردم که مرا میگرد گفت جبرئیل بگو که ملک پرده را بر گرداند پس جبرئیل بملک گفت که پرده را بر گردان
 پس ملک خطاب کرد باقی که بر گردی و دید و این بابو به نیز مضبوط انحراف پسند و موثق کالضحی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که
 در آن روز فرموده که بعد از آن نا از دنیا بیرون شریف بر دندلب لخصت خندید که گفته شد و این بابو به علیه السلام از حضرت امام جعفر
 ع روایت کرده است که رسول خدا فرمودند که آتش جهنم با سر سخن میگوید که در روز قیامت با امیر وفاری که نام و صفات مال با امیر
 گوید که ای انکسی که خوشحال و نوسلطان و اما اگر گشت کرده و در و دالت نگردی پس او را امیر باید چنانچه مرغ دانند که در امیر باید و ه
 فرمود و وفاری میگوید ای انکسی که قرآن را برین خود گرد و زمینا مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرمود و میگوید بملک در
 که ای انکسی که خدا دنیا بیست کشاده فراوان بنوداده بود و داند که چیزی بقرض از تو طلبید که در آن ناصعا از این عوض بدهد و
 بخل و زبندی پس او را باید و فرمود و از حضرت امام جعفر ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذاب است و بر خاتنان
 جهنم رحمت است یعنی از آن لذتی میبند و ایشان را می سوزاند و حضرت امیر المؤمنین ع در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است که
 قرش بعد است و حر آتش شد بد است و شرفش صد بد است و عذابش هزاره و حد بد است و مقام و کزها بیش از حد بد است و عذاب
 سست نمیشود و در جهنم فرموده است که اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرا که ایشان و نیکوتر است محل قبوله و استراحت ایشان و حضرت
 امام محمد باقر ع فرمود که چون کشت اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل جهنم شوند در دوی از جهنم با استقبال ایشان باید بایشان گویند
 ملائکه که داخل شوید در این مکان که سه شعبه دارد که آن کس که آن بهشت است چون داخل شود بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این
 در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قبوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت آنها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل
 خود کنند در وسط روز است معنی قول الهی که محل قبوله ایشان نیکوتر است فرمود در قول حق تعالی مقربین فی الاعفاد یعنی ایشان را با یکدیگر
 بسته باشند بنجر هاسر ایله هم من طمان فرمود یعنی بر اهلهای ایشان از درز که خانه است چون آنها را بر ایشان پیوسته اند فرمود که در دنیا
 ایشان را آتش و فرموده است در باب زنا کار و من یفعل فلیک یلق اثمًا کثیرا امام محمد باقر ع فرمودند که اقام و در بهشت از آن کس که در پیش
 رود سنکسانی از آتش و آنها جای کسی است که غیر خدا بر سبند باشد یا کسی را با حق کشته باشد و زنا کاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت
 امام زین العابدین ع منقول است که در جهنم و در بهشت که از او سبب میماند چون آتش جهنم کم میشود از آن کس که در جهنم بان از جهنم میشود
 و ایست معنی قول حق تعالی که جنت زد نام سبب اعلى ابن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال نیز میماند چون پایان

در آن روز که از آن جهنم انداخته اند و این صدای است که هفت سال است که از آن جهنم
 میخندند و از دنیا رفت پس فرمود که جبرئیل بالادف و من با او رفتم تا داخل آسمان هفتم شد و هر ملک که مرا میبرد سلام میکرد و میخندید و مرا جفا
 میکرد تا آنکه ملکات کردم ملک را که از من میبرد و در هفتم خشم و غضب بر من رسانید و من سلام کردم و مرا جفا گفت اما خندید و بشارت
 و شاد گشت که از ما بر ملا آمد و دیدم از او دیدم که ای جبرئیل کیست این ملک که من از او ترسیدم جبرئیل گفت سر او راست که از او ترسیدی و همه
 ما از او ترسیم این ملک خازن جهنم است و هر که میخندد این است و از روزی که خدا او را ولی جهنم گردانید است پیوسته خشم او بر دنیا
 خدا و اهل عصمت در آن است و خدا با او انتقام خواهد کشید از آنها و اگر پیش از تو خندید بود و هر این بر تو میخندد پس گفت جبرئیل
 بسبب من است که در آسمانها داری و همه اطاعت تو میکنند چنانکه خدا فرمود است مطاعتم امین یا امین که ای ملک که از آن جهنم را بمن بنما جبرئیل
 ع گفت ای ملک بنما جبرئیل صاف گفت جهنم را ملک بگوید که راکشود و یک در از درها جهنم را باز گردان زبانه بسو آسمان ساطع شد
 و جوش آمد و بلند شد و مرشد که کان کردم که مرا میگرد گفت جبرئیل بگو که ملک پرده را بر گرداند پس جبرئیل بملک گفت که پرده را بر گردان
 پس ملک خطاب کرد باقی که بر گردی و دید و این بابو به نیز مضبوط انحراف پسند و موثق کالضحی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که
 در آن روز فرموده که بعد از آن نا از دنیا بیرون شریف بر دندلب لخصت خندید که گفته شد و این بابو به علیه السلام از حضرت امام جعفر
 ع روایت کرده است که رسول خدا فرمودند که آتش جهنم با سر سخن میگوید که در روز قیامت با امیر وفاری که نام و صفات مال با امیر
 گوید که ای انکسی که خوشحال و نوسلطان و اما اگر گشت کرده و در و دالت نگردی پس او را امیر باید چنانچه مرغ دانند که در امیر باید و ه
 فرمود و وفاری میگوید ای انکسی که قرآن را برین خود گرد و زمینا مردم و معصیت خدا کردی در حضور پس او را فرمود و میگوید بملک در
 که ای انکسی که خدا دنیا بیست کشاده فراوان بنوداده بود و داند که چیزی بقرض از تو طلبید که در آن ناصعا از این عوض بدهد و
 بخل و زبندی پس او را باید و فرمود و از حضرت امام جعفر ع روایت کرده است که آتش جهنم بر کافران عذاب است و بر خاتنان
 جهنم رحمت است یعنی از آن لذتی میبند و ایشان را می سوزاند و حضرت امیر المؤمنین ع در نامه اهل مصر در وصف جهنم فرموده است که
 قرش بعد است و حر آتش شد بد است و شرفش صد بد است و عذابش هزاره و حد بد است و مقام و کزها بیش از حد بد است و عذاب
 سست نمیشود و در جهنم فرموده است که اصحاب بهشت در روز قیامت بهتر است قرا که ایشان و نیکوتر است محل قبوله و استراحت ایشان و حضرت
 امام محمد باقر ع فرمود که چون کشت اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل جهنم شوند در دوی از جهنم با استقبال ایشان باید بایشان گویند
 ملائکه که داخل شوید در این مکان که سه شعبه دارد که آن کس که آن بهشت است چون داخل شود بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این
 در میان روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قبوله است و از برای اهل بهشت در آن وقت آنها از بهشت بیاورند و ایشان را داخل منازل
 خود کنند در وسط روز است معنی قول الهی که محل قبوله ایشان نیکوتر است فرمود در قول حق تعالی مقربین فی الاعفاد یعنی ایشان را با یکدیگر
 بسته باشند بنجر هاسر ایله هم من طمان فرمود یعنی بر اهلهای ایشان از درز که خانه است چون آنها را بر ایشان پیوسته اند فرمود که در دنیا
 ایشان را آتش و فرموده است در باب زنا کار و من یفعل فلیک یلق اثمًا کثیرا امام محمد باقر ع فرمودند که اقام و در بهشت از آن کس که در پیش
 رود سنکسانی از آتش و آنها جای کسی است که غیر خدا بر سبند باشد یا کسی را با حق کشته باشد و زنا کاران نیز در آنجا خواهند بود و از حضرت
 امام زین العابدین ع منقول است که در جهنم و در بهشت که از او سبب میماند چون آتش جهنم کم میشود از آن کس که در جهنم بان از جهنم میشود
 و ایست معنی قول حق تعالی که جنت زد نام سبب اعلى ابن ابراهیم روایت کرده است که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال نیز میماند چون پایان

چهارم پسند جهنم نفسی بکشد و ایشان را بی‌الا اندازد پس کمرهای آتش برایشان زنند تا بر روی و تن و پوسته حال ایشان چنین
و کلیبی و این باب و پسند موثق کالتحیر روایت کرده اند از حضرت صفات ع که در جهنم وادی هست از برای متکبران که از اسفر کوبند شکایت
کرد پس خدا از شدت حرارت خود سوال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در اینجا روایت کرده است
که زندیقی از حضرت امام جعفر صفات ع سوال کرد که آیا آتش پس نبود که حشمت بان عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم افریدند
فرمود که خداوند چنان عقرب و مار و هر چه را عذاب میکند که می‌کشدند آنها را خدا خلق نکرده است و شر یکی در خلق برای خدا قابل شایسته آنکه
بجشاند بایشان عذاب آنچیز را که افریده خدا نمیدانستند و این باب و پسند از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا
صعد می‌گویند و در صعد وارد هست که از اسفر می‌مانند و در سقر چاهی هست که آنرا هبیب می‌گویند هرگاه برده از روی انچه بر می‌کند اهل
جهنم از گرمی آن بفریاد می‌آیند و این چاه منزل جباران و خلفای جور و ایضا هستند حسن از حضرت امام موسی روایت کرده است که در جهنم
مرد مؤمنی بود و همیشگی کافری داشت که در دنیا مهر با او احسانت بان مؤمن می‌کرد و چون آن کافر در حشمت خانه از کل در میان آتش بنا
کرد که از حرارت جهنم او را نگاه دارد و روزی در آنجا دید که با و می‌گویند با و اینها را سبب ملل و آوینگی است که نسبت بفقران
مؤمن هشتاد و یکبار می‌کشد و کتب پسند معبر از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که مؤمنی در مملکت پادشاه ظالم و جباری بود و در
مقام از آن مؤمن بود آن مؤمن از او کین و میلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک او را بجای داد و ورق و مدار با او نموده و او را ضایع
میکرد و چون در وقت نماز می‌نشاند حشمت و می‌نمود با و که بفرست و حلال خود می‌گفت که اگر تو را در جهنم من و سکنی بود ترا در آتش می‌گردم
لیکن جهنم حرام است بر کسی که با شرک ببرد و لیکن ای آتش او را از جای برد و بر سر پان اما از آری و بر سر آتش او را در طرف روزی از برای
او بنا و در آوی برسد که از جهنم حضرت فرمود که اگر هرگاه خدا خواهد مؤمنی که با او در جهنم منافات ندارد با ایاتی که کند
که ملک می‌گردند و او را که کافران همه معدومند و خدا ایشان را که تحقیق نمی‌یابند از آنکه بودند در جهنم عذاب ایشان است هر چند از ایشان نرسد
و در عهد قدیم تخفیف و از علاج آتش ظاهر است که عذاب ایشان است و اما از ایشان تخفیف نمی‌یابند و اگر است که این اتفاق مختص از ارباب بوده
باشند و از تخفیف این تخفیف و این عباس روایت کرده که چون حشمت امر کرد مردم را که بر روی مؤمنان با سبک بگردند و منافقان در جهنم
پس حشمت گوید که ای ملک اسمنه اگر منافقان در جهنم پس مالک در جهنم پس حشمت بکشاید و نکند ایشان را که ای کفر منافقان با پیوسته
و بالا ایستادند پس حشمت پس شناخت منافقان در آتش جهنم هفتاد سال آنکه باند رکاب بر سبند چو خواهند پس بر روی در آویختن ایشان
بیند و در موضع دیگر بکشاید و کوبد از این در بر و پس حشمت و باز هفتاد سال سعی کنند و در در باهای آتش شناختند و چون
بان در سبند از روی ایشان بند و همیشه با ایشان چنین کند چنانکه ایشان در دنیا پیوسته اسمنه را به مؤمنان مبارک دارند و میکشند اما
مخمس هر روز و نیست معنی قول حشمت الله اسمنه می‌فرماید و می‌دهم یعنی حشمت در آتش اسمنه را خواهد کرد بایشان و حشمت امام حسن عسکری ع
در تفسیر فرموده که اما اسمنه را خدا بایشان در آتش است که چون داخل گرداند منافقان و معاندان علی در جهنم که در لعنت و لعنت
و عذاب است ایشان از انواع عذاب عظیم و عقوبه و قرار دهد مؤمنان را که منافقان بایشان اسمنه را می‌گردند در دنیا در روضا
چنانچه مخصوص بر کرمیده ملک دبان ایشان را مشرک گرداند بر آنها که اسمنه را می‌گردند بایشان در دنیا ما مشاهده نمایند با آنچه منافقان
که قرار دارند از آنها از عذاب نغمه‌ها و بدیع عقوبه اسمنه را و شادی ایشان بشمائی که بر منافقان می‌کند مانند لذت و سرور ایشان است نعم
ایشان در جهنم بسیار روزگار ایشان پس مؤمنان آنکه از این نامهای ایشان و صفات ایشان می‌شناسند و ایشان بر چند صنفند بعضی در
میان شمشهای اصعب جهنم اند که می‌کشند ایشان را و بعضی در میان چنگال درند که بازی می‌کند با ایشان و از هم میدورند و بعضی در زیر
ناز پاره زبانه اند و عموها و کمرهای ایشان که برایشان می‌گویند و عذاب نکال ایشان را شدید می‌گرداند و بعضی در در جهنم غرق
شده اند و بر روی می‌کشند ایشان را در میان آنها و بعضی را بر زبانه زنجیر می‌کند و غسلین و عساق را در گوی ایشان می‌زنند و بعضی در میان
اصفا عذابند و کافران و منافقان نظر می‌کنند و می‌پسند مؤمنان را که در دنیا با ایشان سخن به واسطه می‌گردند بسبب آنکه ایشان بموالاة
محمد و علی و آل ایشان اعتقاد کرده بودند که بعضی در فرشهای نرم و بنوکیده گردانده اند و بعضی از انواع میوه‌ها بهشت نعمت می‌مانند و بعضی در غلها
و لبابین و منترها آن سر می‌کند و چون بزرگ علما و کبیران و پیشرو در خردمندان ایشان ایشان را در دنیا می‌گردند و ایشان را با انواع
خدمت ایشان قیام می‌مانند و ملائکه خداوند جلیل می‌بایند بسوایشان از چاه فرج در کار ایشان با انواع عطاها و کرامتها و عجایب تحف و
هدایا و می‌گویند سلام علیه که با صبر فتنه عقی‌الدار پس می‌گویند مؤمنان که مشرف گردیده اند بر کافران و منافقان که ای ابو بکر و ای عمر

[illegible]

بجائز فاطمه که آنحضرت را بیاورد و بدید که او را در جوی در پیش گذاشته است و خبر میدهند و میگویند و ما عند الله خبر باقی پس سلام کرد
بر آنحضرت و حال حضرت رسول و گریستن او را نقل نمود حضرت فاطمه برخواست و چادر کهنه بر خود پیچید که دوازده موضع از اسبغ خرمای
پسین کرده بود چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت ای زن ماه قصی پادشاه روم و کسیر پادشاه عجم سندی و برپوشید و فاطمه در خن
نجد که بهمن بن خلفست چنین جامه میپوشد چون فاطمه بخندید بدید که او را خود آمد گفت یا رسول الله سلمان بگوید که از لباس من
بجی افتاد و گفت که زار سالتی بخلق فرستاده است که نیست من و علی را مگر پوست کوسفندی که شتر مادر روز بروز بر روی آن علف میخورد و چون
شب میشود از او در پر خود میبازد از هم و بالش زبوسرها از پوستست که بلف خرمای ماد میبازدش پر کرده ایم پس حضرت رسول فرمود ای سلمان
دختر من در میان تو هیچی خواهد بود که پیش از همه کس بهشت میرود پس فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه چیز باعث گریه تو شد حضرت فرمود
جبرئیل این دوایه را آورد حضرت فاطمه این دوایه را شنید و برگرد افتاد و گفت ای پسرای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت که
من کوسفندی بودم و مرا میکشیدند و گوشت مرا میخوردند و زخمهای من را نمیشدیم ابوذر گفت چه بود اگر مادر مرا نمی زاید و نام جهنم را نمی شنیدیم
غبار گفت در بقالی مرغی بودم و در میانها پیر و از میگردم و بر من حساسی و عذاب بود و نام جهنم را نمیشدیم و حضرت امیر فرمود که گاشنگا
گوشت مرا میدردیدند و مادر مرا میزدند و نام جهنم را نمیشدیم پس حضرت امیر دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت ای
از سقره راز و کجی نوشته در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بقلای آتش کوشش ایشان را میدردند و بیماری چندند که کسی بیاید ایشان
نمیرد و مجروحی چندند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیر چندند که کسی سعی در رها کردن ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می
اشامند و در میان طغیان جهنم میگردند و بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامهای آتش میپوشند و بعد از معانفتن زنان با شیاطین میخورند
ایان و احادیث از صاحب جهنم و شداید عقوبات آن بسیار است همین قدر در این رساله اکفا نمودم و اکثر را در بحار الانوار ابرار آورده ام جعفر
جیم مؤلفه نام از خواب غفلت بیدار و از پیوستن ضلالت هشی که دارند بخیر و اله الطاهرین فصل هفدهم در بیان اعراض حضرت جعفر
است و نکند اصحاب و شش اصحاب آتش را که میافتم آنچه ما را وعده دادند و از توانها پروردگار ما که حق بود پس ایابانید شما آنچه وعده
داده بود شمار را و پروردگار شما از عقوبتها که حق بود و کوبندگی پس از آن بگویند مؤذنی یعنی ندا کند متاعی در میان ایشان که هر دو گروه بشنوند
که لعنت خدا بر طایفی است که منع میکردند مردم را از راه خدا و راه خدا را که مینمودند مردم و ایشان با خوف و قیامت کافر بودند در راه خدا
معاونه از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر خواهد بود و از ابن عباس روایت
کرده اند که علی را در کتاب خدا نامها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذنت که در این آیه وارد شده است و آنرا خواهد کرد که لعنت خدا
بر شماست که انبیا که نیکو بکردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس فرموده است که متابعتش از دوزخ جای خواهد بود
کنند اند که آن اعراض است که حصار است و دوزخ گفته اند بر اعراف مردانی چند هستند که میشناسند هر یک را بسیمای ایشان
و ندانند اصحاب هشت که سلام بر شما باد و داخل هشت شده اند هنوز ایشان طمع دارند که داخل شوند و چون دیدند ایشان گردیده
بسیو اشیاء آتش کوبندای پیر و کار راه گردان ما را با گروه مظلومان و ندانند اعراف مردانی چند را که شناسند ایشان را بسیمای ایشان
و لو بندگان فانه نه نیستند از اجتماع کردن شما اموال و استیاد بنار و تگری که از قبول حق و بر اهل حق میگردند با آنها بودند که شما قسم میخورید
که رحمت خدا را باین اشیاء اهدا رسیده پس بآنها گویند داخل شوید و در هشت خوفی نیست بر شما و اندوهناک نخواهید شد اینست ترجمه
ظاهر لفظ آیات و مفسران خلاف معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور است که اعراف حصان است در میان هشت و هجتم چنانچه در
جای دیگر فرموده که در میان هشت و هجتم سور و حجه میزنند که در دار و ظاهرشان در رحمت است که جانب هشت باشد و باطنش از
قبل آن عذاب است که طریقه جهنم باشد و بعضی گفته اند اعراف کنکرها و بالائی آن حصانهاست و بعضی گفته اند حصان است و اولاً شهر و اظهر
و اینها خلاف است در مرتبه که در اعراف میباشد بعضی گفته اند که حیوانات ایشان را بر است و حیوانات ایشان مانع است
از آنکه جهنم روند و گاهان ایشانست مانع است ایشان و هجتم پس ایشان را در این موضع گذاشته اند تا خدا حکم کند در حق ایشان آنچه
خواهد پس ایشان را داخل هشت میکند و بعضی گفته اند ملائکه اند بصورت مردان که اهل هشت و هجتم را میشناسند و خازنان هشت و هجتم
هر دو هستند با حافظان اعمالند که گواهند در اخوت بر مردم و بعضی گفته اند نیکان و بجهنمین مؤمنانند و ثعلبی از ابن عباس روایت کرد
که اعراف موضع بلند است بر صراط علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان خود را می شناسند بسفیدی رو و دشمنان خود را
بسیاهی و رو و احادیث بسیار از ائمه وارد شده است که ما باین اعراف می شناسیم هر کسی را بسیمای او و هر که ما را میشناسد و ما او را

میشناسم او را داخل بهشت میکنم و هر که شیعه مانست و ما او را میشناسیم داخل جهنم بهشت میکنم و در روز ایت دیگر وارد شده است
در اعراف جمعی از مستضعفین عامه و مرجون که امر الله و فساق شیعه که حسانت و سیئات ایشان برابر باشد خواهند بود و مقضای جمع
بین الاخبار است که اصحاب اعراف که حاکم در اعراف در رسول خدا و ائمه خواهند بود که مؤمنان حقیقی اول مرتبه روانه بهشت میگردانند
و ارض اطمینان دارند و دشمنان خود و کفار و مخالفان منعصب با حق میفرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این
مذکور خواهند شد اهل اعرافند که ایشان موقوف میمانند در اعراف و اجماع ایشان بشفاعت حضرت رسالت و اهل بیت و داخل
بهشت میشوند با بعضی از ایشان که فایده شفاعت هستند داخل بهشت میشوند و بعضی همیشه در اعراف میمانند و هر دو محمل است چنانکه
ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در اعراف است که حصایست در میان بهشت و جهنم و بران مردانی چند هستند که
هر کس را میشناسد بسیمای ایشان و انمردان را رسول خدا و اوصیای او بیند که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند
و داخل جهنم نمیشوند مگر کسی که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند و مرجون که امر الله نیز در اعراف خواهند بود با عذاب خواهد کرد
ایشان را با توبه خواهد کرد بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید گفته است اعراف کوهیست در
میان بهشت و جهنم و بعضی گفته اند حصایست در میان آنها و محلی است در این باب است که مکانیست نه از بهشت و نه از دوزخ و اجازت است در
باب آن رسیده است و چون روز قیامت شود در اعراف خواهند بود رسول خدا و حضرت امیر و امامان از ذریت او و ایشان را که خدا
فرموده و علی الاعراف رجال و هتتم با ایشان میشناسا ندا صحابه بهشت و اصحاب جهنم را بعد از آن چند که در سیمای ایشان ظاهر میگردانند
چنانکه فرموده است یعرفون کلا بسمای و ایضا فرموده است یعرفون الحجر چون بسماهم یعنی در قیامت شناخته میشوند بجهنم و کافران
بسیمای ایشان و فرموده است ان فی ذلک الايات للذین هم لیس خبر کرده است که در میان خلق او طایفه او هستند که تو قسم میکنند خلق را او
علامه ایشان را بعد از آن سیمای آنها را میشناسند و حضرت امیر و فرموده من صاحب عصا و میسم را بدین علم انحصار است با حق
مردم بقراست و از حضرت باقر ع نقولست که ایام منوسمین که خدا فرموده است و در اجازت وارد شده است که هتتم ساکن میکردند
در اعراف طایفه از خلق را که مسخ نشدند باعمال حسنه خود ثواب این مسخ خلود در جهنم نیز نشده اند ایشان مرجون که امر الله که خدا
فرموده است ان برای ایشان شفاعت میباشد و پیوسته در اعراف هستند تا رخصت دهند ایشان را که داخل بهشت شوند بشفاعت
و حضرت امیر را بئمه و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طایفه چند بنی هستند که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت
گردند پس خدا ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوض میدهد ایشان را بر اعمالی که در دنیا با ایشان رسیده است بنعمتی چند که بهشت
از منازل اهل ثواب که باعمال خود مستحق شده اند و در بهشت با آنها میسرند و اینها ذکر کردیم عقل با اندازد و اجازت در این باب وارد شده است
و هتتم حقیقه حائل از بهشت میباشد و آنچه متیقن است که اعراف مکانیست میان بهشت و جهنم و می ایستند در اینجا تخمهای خدا بر خلق که مذکور شد
در قیامت جماعتی از مرجون که امر الله در اینجا خواهند بود و بعد از آن خدا بفرموده اند که کار ایشان چگونه خواهد بود تا اینجا کلام شیخ مفید
بود و شیخ طبرسی روایت کرده است از حضرت صادق ع که اعراف پنج جند است میان جنت و نار و در اینجا باز میدانند هر پیغمبری در هر طایفه
یعنی را با کاهکلی اهل زمان خود و چنانکه می ایستد سر کرده لشکر باضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید و بنیکوکاران پیشتر
خفته اند پس خلیفه خدا در هر زمان میگوید بکاهکاران که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که بنیکوکار بودند پیش از توبه
بهشت رفتند پس سلام میکنند کاهکاران بر ایشان چنانکه هتتم فرموده است و نادوا اصحاب النجاة ان سلام علیکم پس خبر داده است خدا
به ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امید دارند که داخل شوند و فرموده است و هم بطمعون یعنی آنها داخل بهشت نشده اند
طمع دارند که خداوند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت پیغمبر و امام و نظر میکنند این کاهکاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگار
مکران ما را باکره ستمکاران پس ندانید اصحاب اعراف که پیغمبران و خلفای ایشان را که از جانب خدا با ایشان میشود داخل شوند
و بی شما نیست و ندانید و نه اید و ایضا شیخ طبرسی و صفار و دیگران روایت کرده اند از اصعب بن نباته که گفت روزی در خدمت
حضرت امیر بودم عبد الله بن کوه آمد و از آنحضرت تفسیر این را بیدر اسوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر که اما در روز قیامت باز
بدانند در میان جنت و نار و هر که ایمان بیاورده و باری ما کرده است میشناسم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنم و هر که دشمن
ماست میشناسم او را بسیمای او و او را داخل جهنم میکنم و پیغمبران کلا بسیمای یعنی امر دانند که اعراف میگویند که ما اهل بیت میشناسند
جمع خلائق را بسیمای ایشان اهل بهشت بسیمای مطهران و اهل جهنم را بسیمای عاصیان و علی بن ابراهیم بسند کالصاحب از حضرت صادق ع
روایت کرده است که اعراف موضع بلند چند است میان جنت و نار و رجال ائمه اند که می ایستند بر اعراف با بعضی از شیعیان خود در

[illegible]

مشهور میان علماء است که ایشان داخل مرچون لا مرانند نه حکم بکفر ایشان میتوان کرد و نه حکم بایمان ایشان در آخرت حال ایشان معلوم
میشود و چنانچه حضرت فرموده است که مستضعفان از مردان و زنان و پیشانی که استطاعت چهل و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را پس بخواهند
شاید خدا عفو کند ایشان را و خدا عفو کننده و آمرزنده است و احادیث بسیاری در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی اند که حاکم
کفر نمی یابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی ایمان نمی یابند و ایشان اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول ایشان مثل عقول کودکان است
و بعضی گفته اند که مستضعف کسی است که واپس اهل بیت و محبت ایشان دارد و پیروی از دشمنان ایشان نمیکند و در بعضی از روایات وارد
شده است که هر که اختلاف مذاهب را دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز حضرت فرموده است که جماعتی دیگر هستند که ناخبر گردیده اند
حکم ایشان را اما خدا در باب ایشان معلوم شود با عذاب میکند ایشان را با توبه ایشان قبول میکند و ایشان را چون لا مرانند میگویند و در
احادیث واقع شده است که مراد گروهی چندند که از شرک و بت پرستی درآمده اند و ایمان را بدست خود نشناخته اند که داخل بهشت شوند
و انکار نیز نکرند که داخل جهنم شوند و در محاسن از زوایا پسندیده و ابواب کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از قول حق تعالی که هر
حسنة بیاورد از برای او است ده بر آن یا این در باب کسی هست که شیعه نباشد فرمود که نه شخصی مؤمن است گفته کسی که نماز
کند و روزه بدارد و اجناس محرمات بکند و روزه نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصی فرمود که خدا ایشان را بهشت میکند
بر جهت خود و شیخ طوسی در کتاب غیث روایت است از کامل بن ابراهیم که گفت محمد بن حضرت امام حسن علیه السلام فرمود و در خواطر داشتم که
سؤال کنم ابا داخل بهشت میشود کسی که امامان خود را مثل آنکه من میشناسم بشناسد و شیعه نباشد چون داخل شد و سلام کرد و
نشستم نزدیک درگاه که پرده دران و پنجه بود بادی آمد و کوشه پرده را برداشت جوانی نظرم آمد مانند پاره ماهی و نزدیک پنجه
سأل می یابست داشته باشد ترا اگر دکه ای کامل بن ابراهیم بر خود لرزیدم و ملهم شدم که می یابست ای سید من گفت آمده بسوی خدا
و حجت او و بابا و که سؤال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که مثل تو عارف و شیعه باشد گفته علی را الله از برای هر امام فرمود که چنین
باشد که کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سو کند که رومی داخل بهشت میشوند که ایشان را حق میگویند که گفت ای سید من بگویند آنها
فرمود که و هیند که بسبب حجتی که بعلی علیه السلام دارند قسم بخورم یا یاد میکنند و نمیدانند چیست حق او و فضل او و اما جماعتی اول که منعصمان ایشان
در باب ایشان خلافت بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند و در آخرت مخلد در جهنمند سید مرتضی
و جمعی باین فایند و اکثر علمای امامیه با اعتقاد است که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست و در آخرت مخلد در جهنمند و بعضی گفته اند که در دنیا
از دخول جهنم انچه بدی اینها اقامه داخل بهشت نمیشوند در اعراف خواهند بود و باری قابل شده اند که بعد از عذاب طویل داخل بهشت
میشوند و این قول نادر و ضعیف است و علامه حلی در شرح باقوت گفته است اما آنها که میگویند که نفس خلافت بر حضرت امیر است است اکثر
اصحاب فایند که ایشان کافرند و بعضی گفته اند که ایشان فاسقند و آنها که فایند که ایشان فاسقند خلاف کرده اند در حکم ایشان
در آخرت اکثر گفته اند که ایشان مخلدند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب داخل بهشت میشوند و این دخول نادر است
نزد مصنف و قابل شده است که از عذاب خلاص میشوند اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و آنکه
ایشان مخلد در نارند و اعمال ایشان مقبول نیست از طرق عامه و خاصه عنوان است و قول باینکه ایشان مخلد در جهنم نیستند با داخل
بهشت میشوند قولیست در نهایت ندرت و قابل بان معلوم نیست و آن در میان متأخرین متکلمین بهر سبب است که خبری از اخبار و آثار
واقعی اند ما اخبارند این باب و در سأل عفاید گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم و ملعون است و هر که امام
را بغیر اهلش قابل شود ظالم و ملعون است و حضرت رسول ص فرموده است که هر که انکار کند امامت علی را بعد از من انکار پیغمبر من کو
است و هر که انکار پیغمبر من کند انکار پروردگاری خدا کند و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیر المؤمنین و امامان
از او کند بمنزله کسی است که انکار پیغمبر پیغمبر کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که انکار کند امامت امیر المؤمنین و انکار کند یکی از
امامان بعد از او را بمنزله کسی است که ایمان بیاورد و بجمع پیغمبر او انکار کند پیغمبر محمد ص را و حضرت صادق ع فرمود که منکر آخر ما
مثل منکر اول ما است و حضرت رسول ص فرمود که امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان حضرت امیر است و آخر ایشان قائم ع
است اطاعت ایشان اطاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت
حقان ع فرمود که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کند کان بر ما کافر است و اعتقاد ما در آنها که با علی ع جنگ کرده اند مثل
فرموده پیغمبر است که هر که با علی قاتل کند با من قاتل کرده و هر که با علی جنگ کند با من جنگ کرده است و هر که با من جنگ کند

داخل

باخذ الجناح كونه است و سخن انحضرت در حق علی و فاطمه و حسین که من جنم باهر که با ایشان جنم کند و صلح باهر که با ایشان صلح کند و آنجا
فما در بر ایشان است که بپزیری چونند از بهر کجایان که می نویسد و عمر و عثمان و معاویه و زنان چنانکه بعضی عایشه و حفصه و هند و ام الحکم و از
در جمیع اشیاع و ابلیع ایشان و آنکه ایشان بدترین خلق خدا باشند و اگر تمام نمیشود اقرار بخدا و رسول و ائمه مکرر بپزیری از دشمنان ایشان
و شیخ مفید در کتاب المسائل گفته است که اتفاق کرده اند امامت بر آنکه هر که انکار کند امامت احدی از ائمه را و انکار کند چیزی را که خدا بر او
واجب گردانیده است از فرض طاعت ایشان پس او کافر و کفر است و مستحق غلور در جهنم است و در موضع دیگر فرموده است که اتفاق
کرده اند امامت بر آنکه اصحاب بدعتی باهم کافرند و بر امام لازم است که ایشان را توبه بفرماید در وقتیکه ممکن باشند بعد از آنکه ایشان را باند
حق بخواند و چنانکه بر ایشان تمام کند اگر توبه نکنند بدعتی های خود و بر او راست بپایند قبول کند و الا ایشان را بکشد از برای آنکه سر نهند
از ایمان و هر که از ایشان بمیرد بر آن مذهب و از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی در تلخیص گفته اند که نزد امام
ثابت است که هر که جنم کند با حضرت شایع او کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه معتزله امامت بر این اجماع ایشان محقق است و ایضا
میدانم که هر که با انحضرت جنم کند منکر امامت او خواهد بود و انکار امامت او کفر است هم چنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که خدا
هم در این باب بیک نحو است پس استدلال کرده اند با حدیث بسیم در این باب شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار
در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشان از اجماعی میدانند و آنچه از اخبار در این باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از
مخالفان در احکام اخراج حکم ندارند و از جهت پیرایه نمی آیند و در میان حکم کار دارند اما چون خدا میداند آنست که دولت باطل بر
دولت حق پیش از ظهور نایم غالب خواهد آمد و شیعیان از معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرر خواهند شد و در این باب
باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جای گردانید که جان و مال ایشان محفوظ بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکشد و ذبیحه ایشان را
حلال دانست و در خزان ایشان بخواند و غیر اینها بدهند و از ایشان بکنند و سایر احکام اسلام را بر ایشان جاری گشت تا بر آن
کار نیک نشود در دولت ایشان و چون حضرت صاحب ظاهر شود که بیت پرستان را بر ایشان جاری کند و در همه احکام مثل
سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شیخ شهید ثانی باین تصریح کرده اند و باین وجه جمع میان همه احادیث میشود و ایضا ممکن است
بگوئیم که چون در این زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت فایم چون حق ظاهر
صیر گردد بجز آنکه با هرات ظاهر شده است انکار میکنند حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث
منوان است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا ص که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمثل جاهلیه
و از حضرت شتاق علیه السلام رسیدند از معنی این حدیث فرمود که بعضی بر آنکه و بعضی بر آنکه مرده است و بکنی پسند غیر از حضرت صادق روایت
کرده است که سه ستم که خداوند نظر رحمت نمیکند بر ایشان در دنیا است بحال ایشان قبول نمیکند و عذاب الهی از برای ایشان خواهد بود
کسی که دعوی امامت کند و از جانب خدا منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی که از جانب خدا منصوب شده است و کسی که آن
دو کس در اسلام بزم دارند و در احادیث بسیار ناویل ایاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است باهل سنت و مخالفان
کرده اند و ایضا در اخبار بسیار وارد شده است که هر ناصبی هر چند سعی بسیار کند در عبادت داخل این ایه است عامله ناصبه نصلی
نا را حاصره یعنی عمل کننده و تعدی کشنده است با ناصبی است و ملازم اثنی خواهد بود کرم و مؤمنند و در احادیث معتبره در علاج و توبه
الاحمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوة ما اهل بیت هم داشته باشد همچو کسی نیست که بگوید که من شمن محمد و آل محمد و
لکن ناصبی کسیست که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه مایید و ولایت ما دارید و تبری از دشمنان ما میکند و این در پس در
کتاب سمر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است که نوشتند بخداست امام علی نقی و سؤال کردند که با احتیاج هستیم در
دانستن ناصبی بر زیاده از این که ابو بکر و عمر را تقدیم کند بر امیر المؤمنین و اعتقاد بر امامت آنها داشته باشد حضرت در جواب نوشت
که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است و این با بویه از حضرت شتاق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرمود که در شب معراج جو
مرا با شما بودند حق تعالی من و علی و فاطمه و حسین را و گفت ای محمد اکونیده مرا عبادت بقدر آنکه ما نماند مشک پوشیده
بشود و بپایند بر من و انکار و بوجوب ولایت و امامت ایشان بکنند ایشان را در جهشت خود ساکن نگردانم و در زیر عرش خود جانند و
در نفس امام حسن عسکری علیه السلام فرموده در تفسیر این ایه علی من کسب سبیته و احاطت به خطیفته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی بلیه هر که کسب کند کاهنی و احاطه کند با و خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن خواهند بود حضرت فرمود که

گاهی که احاطه با او کند آنست که او را برین خداوند نیکو کند و از او است و در وی نیکو داند و از غضب خداوند
 شرع بخداست و کفر بدین و کفر بولایت علی و خلفای او و هر يك از اینها سبب است که با او احاطه کرده است یعنی احاطه با اعمال
 او کرده است و هر دو باطل و محکوم کرده است و عمل کشندگان باین سبب احاطه کننده اصحاب نازند و همیشه در جهنم خواهند بود و کینه
 معبر از حضرت باقر روایت کرده است در تفسیر آیه کریمه که هر که انکار کند امامت امیر المؤمنین را از اصحاب آنست و همیشه در جهنم خواهد
 بود و عباسی از حضرت صفیاء روایت کرده است که دشمنان علی در جهنم خواهند بود و الا با دو پیر و نخواستند بعد و در تفسیر آن
 ابن از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت امیر فرمود که چون روز قیامت شود صدای نندگند از آسمان که کجاست علی بن خنجر من
 بمن گویند توئی علی بن خنجر من پس بر وی ایستاد و در آن روز است که حق داخل جهنم شود و از او و شیعته نور و اما بخشد
 ترا و ایشان از فرج اکبر قیامت داخل جهنم شود بدینان ترسی بر شما نیست امر و نازند و هناك نخواهند شد هرگز و در عمل از حضرت امام
 موسی روایت کرده است که در وقت هر نماز که این خلق میکنند خدا ایشان را لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما و نکذب ما
 میکنند در امامت و در معنی الاخبار پسند و روایت کرده است که حضرت صفیاء بجز آن گفت که در میان این حق و ولایت اهل بیت را
 بکش میخواند و میان اهل عالم هر که مخالف نباشد و ولایت و امامت اهل بیت زنده بقاء است هر چند از نسل محمد و علی و فاطمه باشند و
 حسن کا لقیه دیگر فرمود که هر که مخالف شما کند و از ولایت بدد و از او بیزاری بخوبی هر چند از نسل علی و فاطمه باشد و در
 عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که ختم علی را نشانه میان خود و خلفش قرار داده است و بغیر او نشانی نیست هر که متابعت
 او کند مؤمنست و هر که انکار او کند کافر است و هر که شک در او کند مشرکست و ایضا از آنحضرت روایت کرده است که اگر انکار حضرت
 امیر کنند جمیع هر که در زمین است خدا بر او عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضا در کمال الدین از حضرت کاظم روایت کرده است
 که هر که شک کند در معرفت امام هر زمان بشخص او و لغت او کافر شده است جمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت
 صفیاء روایت کرده است که ائمه بعد از پیغمبر ما و از ده پنجید که ملک با ایشان سخن میگوید هر یک یکی از ایشان را که کند باز کند از دین
 خدا بد و میرود و بهر آنکه از او بماند و در دینش ابرار و ولایت کرده که از او کرده حضرت علی بن الحسین و از آنحضرت و بر سید کرام
 بر توحی خدمتی هست مرا خبر ده از حال او بگو و عرض حضرت تنفر میفرمود که هر دو کافر بودند و هر که ایشان را دوست دارد کافر است و ایضا روایت کرده
 است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت از حال او بگو و عرض سوال کرد که کافر بودند و هر که ولایت ایشان را داشته باشد کافر است و در این باب احادیث
 بسیار است و در کتب حدیث منقولست و اکثر در مجاز الاوار مذکور است و اما اصحاب کبار از شیعه امامیه که کناهان کبر کرده باشند
 و بی توبه مرده باشند خلافت نیست میان علمای امامیه که ایشان بخالد در جهنم خواهند بود و شفاعت رسول خدا و ائمه علیهم السلام با اکثر ایشان
 ملحق خواهند چنانکه گذشت و لذا آنکه ایا بعضی از ایشان ممکن است داخل جهنم شوند و شفاعت با ایشان ملحق نکرده با آنکه فضل خدا هیچ
 يك داخل جهنم نمیشوند و عقاب ایشان با غیر دنیا یاد و وقت مردن یاد و قبر یاد و محشر و احادیث در این باب اختلاف و ایهام بسیار
 دارد و کوباسب این اختلاف و ایهام آنست که شیعه جرات بر آن کتاب کباب و معاصی نمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست که
 اصحاب کبار در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار در نفی این قول بسیار است چنانکه ابن بابویه پسندد کا لقیه از حضرت کاظم روایت
 روایت کرده است که خالد در جهنم نخواهد بود احد مکر اهل کفر و انکار و اهل ضلال و شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرد
 باشد از مؤمنان او را از کناهان صغیر سوال نمیکند ختم میفرماید اگر اجتناب کنید از کبار آنچه نیکو کرده اند شما را از آن تکفیر
 میکنم شما را در مدخل و منزل نیکوی گزای راوی گفت باین رسول الله پس شفاعت از برای کی لازم و واجب میشود از مؤمنان فرمود
 که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی که گفت شنیدم از رسول خدا که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کباب از امت من و اما
 نیکو کاران پس ایشان راه اعتراض نیست و احتیاج بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کباب میباشد و حال آنکه
 ختم میفرماید و لا یشفعون الا ان رضی یعنی شفاعت نمیکند شفاعت کنندگان مگر از برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب
 کبار میشوند پس نیست حضرت خرم و هیچ مؤمنی نیست که در کتاب کاهی بکند مگر آنکه بدی اید و از این فعل و تشبهان میشود از آن
 حضرت رسول فرمود که کس از شما ای از برای توبه فرمود که هر که شاد کند او را و لعنت او را و کند او را نگاه او پس او مؤمنست پس
 کسی که پیشمان نشود از نگاه کاهی که مرتکب او میگردد پس او مؤمن نیست و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق
 میفرماید که نیست در قیامت ظالما از دوستی و نه شفعی که سخن او را شنوند و اطاعت کنند راوی گفت بار رسول الله بجهنم مؤمن

هر که
 از این
 روایت
 کند

در کتب حدیث منقولست و اکثر در مجاز الاوار مذکور است و اما اصحاب کبار از شیعه امامیه که کناهان کبر کرده باشند

بسی که پیشمان نشود بر کاه که مرتکب آن کرد و حضرت فرمود زیرا که هر مرتکب شود کبیره از کاهها نراندند بعل یقین که او را عیدین
نراندند البته پیشمان میشود بر آنچه کرده است و هرگاه پیشمان نشود نجات خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم
نماند مصر خواهد بود و مصر از پناه نمیشود برای آنکه مؤمن نیست و باور نکرده است عقوبت کاه را که مرتکب شده است و اگر
ایمان یعقوبت میداشت البته پیشمان میشد و رسول خدا فرمود که کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اتعاز و اما آنکه خدا
فرموده است و لا یستغفر الا لمن ارغض یعنی شفاعت نمیکند مگر آنکسی را که خدا بین او را پسندیده باشد و بین آنرا و خدا است بر حسنات
و صیفات یعنی در بین داخل است و کسی که خدا بین او را پسندیده باشد البته پیشمان میشد و بر آنچه مرتکب شده است بر کاهها خود
میدانند عاقبت آنرا در قبر و قیامت و در تفسیر عسکری مذکور است که رسول خدا ص فرمود که ولایت علی حسنه است که با آن ضرر نمیکند
چیزی از صیفات هر چند زیاده باشد مگر آنکه با هاشم میرسد از نظیر کاهها آن بختهای دنیا و بعضی از عذاب را خفت تا آنکه بخت دنیا
از آن بشفاعت مولی طینین و محبت علی و مخالفت آنحضرت سببه است که نفع نمیکند بان هیچ چیز مگر آنچه متفع میشود و دنیا بسبب
طامعهای خود بفرقه و صحنه و فرخی روزی و چون وارد آخر میشود بفرقه عذاب چیزی از برای ایشان خواهد بود پس فرمود که کسی که انکار
ولایت و امامت علی کند پیش خود هرگز بهشت نخواهد دید مگر در وقتیکه از برای زیارتی حسنه او را داد بجهشت با و بنمایند که اگر
مؤمن میشود و مولای علی میداشتی جای توانجا میبوی و کسی که ولایت علی را قرار با امامت او داشته باشد و بیاری جوید از دشمنان او و
انقیاد نماید و دست او را در حقش خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای او را در جهنم با و بنمایند و میگویند اگر شیعه و مولای علی نبود
جای توانجا میبوی مگر آنکه کاه بسیار داشته باشد او را در جهنم عذاب کنند از کاه که کاه پاک شود مثل آنکه آدمی بکین بدن خود را
در دما از بزرگ پاک کند پس شفاعت مولی و امامان خود از جهنم بیرون میآید حضرت رسول فرمود که از خدا بترسیدای که در شیعری
با آیند که جهشت از شما فزون نمیشود هر چند بسبب قبیح اعمال شما در بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات در ذاتی و در
درجه جهشت که خدا داخل جهنم نمیشود احدی از عجمان و مؤمنان علی فرمود که کسی که بکین کرده باشد نفس خود را بخالف محمد ص و علی ص
مرتکب محرمات شده باشد و ستم بر مردمان مؤمنان کرده باشد و مخالفت کرده باشد شریعی را که برای او مقرر کرده باشد باید
روزی قیامت کشف و چراغ الودیه و بخشش پس گویند با و محمد ص و علی ص که تو بکین و نجس و صلاحیت رفاقت نیکان و معافه خود را چو چشت
ملا آنکه مفرمان نداری مگر آنکه تو پاک کنی از این کلمات پس او را داخل میکنند در طبقه بالای جهنم و بعضی از کاهها را در عذاب میکنند
و بعضی از ایشان هستند که در صحنای محشر بعضی از شایدها ایشان بهر سبب بعضی از کاهها را ایشان پس انداخته بعضی از بزرگان
شیعیان خود را میفرستند که بر میچینند و میروانند ایشان را از میان مردم چنانچه مرغ دانه را بر میچیند و داخل بجهشت میکرد و بعضی کاهها را
ایشان مکنز است پس پاک میکنند ایشان را بشداید و جوابی از پادشاهان و غیر ایشان با ایشان میبرد و باقیها که در دنیا باید نمایان
میگردانند که او را در قبر گذارند ظاهر و مطهر و بعضی هستند که تنه از ایشان میشود و کاهها را ایشان مانند است جان کنند
بر ایشان سخت میکنند کاهها را ایشان شود و اگر کاهها را نمایند بماند بماند آنکه بعد از مرگ با ایشان برسد کاهها را میشود و اگر بماند بشداید
عز و قیامت و اگر بیشتر و عظیمتر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب میکنند و ایشان را سایر عذابها را عذاب ایشان شده بدتر است و
کاهها را عظیمتر است و اینچنین است را شیعته ما نمیشناسند و دست در میان ما و دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما مگر
کسی که بکین و مناصبت میکند و افتد کند بخل و مال ما و این باب و غیره از حضرت امام رضا ع روایت کرده اند که فرمودند سوگند که
دیوای شما را در جهنم نخواهند دید سوگند که یکی را نخواهند دید راوی برسد این در کجای قرآنست فرمود در سوره عن که میفرماید
لا یستأجر من شکر الله و لا حقان یعنی سوال کرده نمیشود از کاه او از شما شیعیان از حق و نجس راوی گفت منکم در مصحف ما نیست حضرت
فرمود بخل سوگند که در عجمان انداخت و اگر بنمایند باید عظیم خدا از همه خلق بر طرف شود و کفین است و حق از میسر روایت
کرده است که گفت بخداست حضرت صفای ع فرمود که صاحب توجه حال دارند کفین ما از دستشان بدستیم از خود و نصاری و خو
بر من و رسان حضرت نیک فرموده بود چون این را گفت در دست نشست و فرمود چه گفتی من عاده کردم فرمود بخل سوگند و حق
ستیم از اهل جهنم نمیشوند و الله کی میزد خل نمیشود و الله کی میزد اهل این ای که مضمونش نیست چه میشود ما را از حق بجز حق و حق
چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم میستند و میفرمود که میمان شما را در جهنم طلب میکند و یکی از شما را در اینجا میماند
و این صحنه را که در حق و عبادت آنها بسیار و ولایت کرده اند خزان این باب و هم روایت کرده است از حضرت صفای ع که در سوگند

و عیاشی از ابن ابی یعقوب روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق عرض کردم که من اخلط مبهکم با مردم و بسیا میشو تعجب
از گروهی که ولایت شما ندارند و ولایت ابو بکر و عمر دارند و ایشانرا امانت و راست گوئی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما ندارند
و امانت و راست گوئی و وفای ندارند پس درست نشست و در میان آورد غضبناک و فرمود که بنی نیست برای کسی که عیثات کند خدا را با
ولایت امام جاثری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتاب و غضبی نیست برای کسی که عیثات خدا کند با ولایت امام عادل که از جانب
خدا منصوب باشد امامت او گفت آنها را دینی نیست و بر اینها عتاب نیست فرمود علی مکر نشیده قول حضرت را الله ولی الذین امنوا یخرجهم من
الظلمات الى النور فرمود یعنی خدا دوست و یاور آنهاست که ایمان آورده اند پس منی آوردند ایشانرا از تاریکیهای کاهان بسوی نور توبه و
امرزش از برای آنکه اخبار کرده اند ولایت هر امام عادل که از جانب خدا منصوب باشد و فرموده والدین کفر و اولیای هم الطاغوت
بمخرجهم من النور الى الظلمات یعنی آنها که کافر شدند و دوستان و یاران ایشان و پیشوایان باطلند پس منی برد ایشانرا از نور بسوی
ظلمت احضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار کردند ولایت هر امام ظالم که از جانب خدا نیست پس من رفتند
بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان اصحاب نارند
همیش در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند صحیح از حضرت باقر روایت کرده است که حضرت فرموده است که البته عذاب مبهکم هر
دینی را در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام جاثری که از جانب خدا نیست هر چند از عیث در اعمال خود نیکو کار و پرهیزکار باشد و
البته عفو مبهکم از هر عیثی در اسلام که اعتقاد کند بولایت هر امام عادل که از جانب خدا باشد هر چند از عیث در نفس خود ستمکار و بد
کردار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که بدتر از آنکه خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند
با امامی که از جانب خدا نباشد هر چند در اعمال خود نیکو کار و پرهیزکار باشند و بدتر از آنکه خدا شرم نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که
اعتقاد کنند با امامی که از جانب خدا باشد هر چند در اعمال خود ستمکار و بدکار باشند و در عیث و اخبار از خدا بسند معتبر از حضرت باقر
کرده است که رسول خدا ص فرمود چون روز قیامت شود ما منو حشا شیعیان خود خواهیم بود هر کس مظالم او میا و او خدایا باشد حکم
میکنیم در آن و خدا از جانب ما میکند و هر کس مظالم او میا و او مردم باشد طلب بخشش میکنیم از آنها و می بخشیم و هر کس مظالم او میا
او و ما باشد ما سزاوارتریم بآنکه عفو کنیم و در گذریم و ایضا از حضرت روایت کرده است که حضرت رسول ص بعلی ع گفت بشمار ده
شیعیان خود را که منم شیعیان ایشان در روز قیامت در وقتیکه نفع نکند در آنوقت مگر شفاعت من و در رجاء السخ مفید و شیخ طوسی نقل
شده است از حضرت سید الشهدا که رسول خدا ص فرمود دست از نویت ما اهل بیت بردارد بد که هر که در قیامت خدا راه ملاقات کند
ما را دوست دارد داخل بهشت شود و شفاعت ما بجای آید و ندی که جانم بدست پدر من است که نفع نمی بخشد بنده را اعمال او مگر به
شناختن حق ما و شیخ طوسی در رجاء السخ روایت کرده است از حضرت امام علی نقی ع که رسول خدا ص گفت با علی ع جناب خدا پس الهی امر زبدر او
شیعیان ترا و دوستان و دشمنان شیعیان ترا و ایضا از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که گفت رسول خدا ص که حضرت مفضل میفرماید که
هر که ایمان آورد و دین و پیغمبر من و ولی من را و داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته باشد و در رجاء السخ معتبر از حضرت باقر ع روایت
کرده است که بنحور آتش گهی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که وصف نمیکند بنده
این امر را یعنی امامت الله را که طعمه آتش گردد و رای گفت در میان آتش گسی هست که کاهان بسیا میکند حضرت فرمود هر که چنین
باشد خدا مبتلا میکند او را در بدنش را اگر این کفاره کاهانش نشد روزی وراثت میکند و اگر این کفاره کاهانش نشد حاکم ترا
بر او میست میکند تا آنکه چون بقیامت آید کاهی نباشد او را داخل بهشت شود و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که مؤمن دوم مؤمن است اول مؤمن است که وفا کرده است از برای خدا بشرطها که بر او شرط کرده است و اعمال ایمان را هم بجا آورده است و آنکه
فرموده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه و باو نمیرسد احوال دنیا و احوال آخرت پس در آخرت با پیغمبر ان و صدیقان و شهدا و اصحاب
خواهد بود و نیکو رفیقان ایشان از برای او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج شفاعت دیگری ندارد در دوزیم مؤمنی میباشد
که پای او بلند گردد و مرتب کاهان میشود پس او مانند کاه ضعیفی است که از زمین روید کاهی که شود و کاهی را نشاید و هر طرف که باد
او را بکشد ببرد و نشاند که احوال دنیا و آخرت باو میرسد و احتیاج شفاعت نیست و عیاشی از حضرت صادق ع روایت
کرده است که فرمود چه مانع است شمار از آنکه کوهی دهد برای کسی که بدین شمع میرد که او را از اهل بهشت است بدست که حضرت مفضل
من لازم است که بجای دهم مؤمنان را و شیخ مفید در رجاء السخ از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی حضرت رسول ص در سفر سواره بود

ناکاه فرود آمد و پنج سجد کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سوال کردند فرمود که جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد که علی در
 خواهد بود بجهه کرم برای خنعمه شکر چون من داشتم گفت فاطمه در بهشت خواهد بود باز سجد کردم برای شکر الهی چون من
 برداشتم گفت حسن بن بهمن بن جوانان بهشتند باز سجد کردم چون سببر داشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود
 باز سجد کردم و در بشاره المصطفی روایت کرده است از حدیقه بن منصور که گفت در خدمت حضرت صفاء بودم که مردی داخل شد و
 گفت فدای تو شوم من برادر دارم که نقصه نمیکند در محبت شما و تعظیم شما مگر آنکه شراب بخورد و حضرت فرمود عظیم است آنکه در بهشت ما با آنجا
 باشد ولیکن ترا بجز هم کسی که بدتر از اینم نیست و آنکسیست که مضب عداوت ما کند و بیست توبه مؤمنان و حال آنکه در میان ایشان پسینی
 نیست شفاعت او را قبول میکند در دوستی کن اگر اهل اسمائیه ای هفتکانه و اهل زمینهای هفتکانه و در باهای هفتکانه شفاعت کنند در حق
 ناصبی شفاعت ایشان قبول نخواهد کرد بدو آن برادر که گفتی از دنیا برون میرود تا خوب کند با من لا اله الا او را بیداری در بدش که باعث
 جخطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی بر او نباشد بدو رسیده که شیعیان ما بر او راه داشتند و در خبرند پدرم بسیار گفتم
 که دوستدار دوست ال محمد را هر چند بد کردار باشد و دشمن دارد دشمن ال محمد را هر چند روزها روزی در دشت و شبها با عبادت
 و ایضا از حضرت باقر روایت کرده است که خنعمه معشوق خواهد کرد شیعیان را در روز قیامت از قبرهای ایشان با هر کلاه و عجبی که
 داشته باشند و دروهای ایشان در رخشان باشد مانند ماه شب چهارده و خونها ی ایشان ساکن گردیده باشد و عجبها ایشان
 پوشیده باشد و امن و امان با ایشان داده باشند مردم بنرسند و ایشان نرسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان اندوهناک نباشند
 محسوس شوند سواره بر ناظمائیکه بالهای آنها از طلای درخشان باشد و زین باشد بی آنکه تعلیم کرده باشند و کمر نهایی آنها از باقوت
 باشد از جن بر زم ترا برای کرامتی که نزد خنعمه دارند و بروایت دیگر جامهای سفید پوشیده باشند مانند شمشیر و نعلهای از طلا و در یاد
 باشند که بندگانها از مریدان باشد که در رخشد و آن نامها از نور باشند و جفا آنها از طلا باشد مگر در باقوت و نایب پادشاه و اکابر
 کرامت بر سر داشته باشند و کوبند لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب و شیخ کشی در رجال روایت کرده است از عبد بن زراره که
 گفت رفتم نزد حضرت صادق و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را با با ایشان محسوس خواهد شد فرمود بی آنکه مردم
 مردی شمار او دوست میدارد با شما محسوس خواهد بود فرمود بی آنکه هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند بشماره نمود که بی و ایضا
 روایت کرده است از عمر بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر حضرت در وقت نماز که آنکندن گفت این وقت و وقت نیست که کسی دروغ بگوید
 کوهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم که فرموده که من نمیکند آنش چه کنم کسرا که در وقت مردن اعتقاد بولاوت ماداشته باشد
 و بروایت دیگر گفت از آنحضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود احدی از شما و از این باب احادیث بسیار است اما احادیث بسیار
 دیگر معارض این احادیث هستند که دلالت میکنند بر وقوع عذاب بر مؤمنان فی الجمله چنانکه بعضی کذب است و این باب بیهوش طوسی
 بسندهای صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت باقر فرمود ای جابر آیا آنکه میکند کسی که دعوی تشیع میکند بهین که فایده
 بجنت ما اهل بیت و الله که نیست شیعه و ما مگر کسی که پیرو هر دو از معاصی خدا و طاعت او کند ای جابر نمیشناسی خدایت پیشتر شیعه را
 مگر بواسطه وفروقی و خشوع و بیسای با دخل و کثرت روزه و نماز و زنی که پدر و مادر و قهرمان خود را حواله همتا چکان از فقر و مسکینا
 و فقر و داران و یتیمان و راست کونی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگاه داشتن از سخن مردم مگر بنیکی و امینان خویشان و قبایله خود
 باشند در هر چیز پس جابر گفت باین رسول الله من احد از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر بر راههای باطل مرو
 بشناس مرد را که بگوید دوست میدارم علی را و او را امام میدانم اگر بگوید دوست میدارم حضرت رسول را و حال آنکه حضرت رسول بهتر
 است از علی و عمل رسول را بجا نیاورد و متابعت سنت او نکند آن محبت با و فایده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید از
 برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میا خدا و میا احد از خلق او خوشی نیست محبوبتر بندها که بسو خدا و کرامی تر بن ایشان بر
 خدا کسی است که برهنه کار تر باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا و خدا سو کند که تقرب نمیشود است بسو خدا مگر عطا
 او با ما بولوت بیزاری از آتش جهنم نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست او را عاست و هر که عاصی خداست دشمن
 ما است بولا یه ما نمیتوان رسید مگر برهنه کاری و عمل و در خصال از حضرت صفاء روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر
 کسی که عقیف باشد شکم و فرج او از حرام و شد بد باشد اجتهاد و سعی او در طاعت و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود و امید
 او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را به بنی اینها شیعه جعفرند و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت

در حدیثی که در این باب است از امام باقر علیه السلام روایت شده است که هر که دوست دارد که در روز قیامت از قبرهای او شفاعت کند در حق ناصبی شفاعت او را قبول نمیکند

کرده اند که حضرت امیر در شب ماهی از مسجد بیرون آمد و منوجه قبر رسانید و جماعه بجا او ملحق شدند پس از ایشان پرسید که شما
 کیسید گفتند ما شیعیانیم با امیر المؤمنین پس از روی تفرس نظر کرد در روی ایشان و گفت چرا نمی بینم بر شما سیمای شیعه را گفتند
 سیمای شیعه چیست فرمود در روی بابت از بیداری شب که در شده چشمهای ایشان از بسببای که بر خیم شده پشیمای ایشان از بسبب
 ایشان در عتبات مشکهای ایشان فرورفته است از بسببای روز و شبهای ایشان خشکیده از بسببای دعا و غلغله خاشعان بر روی
 ایشان نشسته و از حضرت باقر ع منقولست که شیعه مانست هر کسی که اطاعت خدا کند و این ادب در سر بر از حضرت صادق ع روایه
 کرده است که نیست از شیعه ما کسی که بزبان دعوا تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال ما و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقه
 کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل کند با اعمال ما اینهاست شیعه ما در کافی بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده است
 در تقسیم قول ختم و من بوثی الحکمة فثقل اوقی خبر اکثر یعنی هر که حکمت باور داده شود پس باور داده شده است خبر بسببای حضرت فرمود
 حکمت شناختن امام است و اجتناب کباری که بعد از آن چهار نفر بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکیم روایت کرده است که
 گفت از حضرت کاظم ع پرسیدم که کاهان کبریا یا ادعی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود بلی کاهان کثرا از کبریا نیز از ایمان بدر میبرد
 حضرت رسول ص فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مؤمن نیست و در وقتی که دزدی میکند مؤمن نیست و ایضا بسند صحیح از عبد
 الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم که کسی که مرتکب کبریا از کبار میشود و میبرد یا او را از اسلام بدر میبرد و اگر او را عذاب
 کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بن برسان بلکه خواهد بود یا عذاب بشر امتی و انقطاع خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبریا
 از کبار و از اولاد اهل داند بیرون میرد و از اسلام و عذاب میگردد و او را شد بدترین عذابها و اگر معترف باشد بآنکه آن کاهست که کرده است
 و بر حال میرد او را از ایمان بیرون میرد و از اسلام بیرون میرد و عذابش سبکتر از عذاب نمراتل خواهد بود و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق ع
 روایت کرده است که رسول خدا ص فرمود که سه خصلتست که در هر که باشد امانت است هر چند روزه و نماز کند و دعوی اسلام کند کسی
 چون او را بر امر امین کنند چنانکه کند و چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بداند که احاث در با صفا شیعه
 صفات مؤمن بسبب است و هم چنین در باب معاکره و غیر از اسلام بیرون میرد اخبار بسبب است و در این اخلاقیات و ایمان و صفات
 بسبب است و از جمله آنها آنست که اگر باب شهوات مغرور نگردد بایات و احادیث رجای پیوسته مندر بعین خوف و رجایا نباشد
 که اعظم صفا اهل ایمان نیست و رجایا غالب منتهی میشود با غرر و این بودن از عذاب الهی و از عذاب کاهان کبریا است و خوف غالب
 نیز خوب نیست و منتهی بنا امید شدن از رحمت خداوند کریمست و آن نیز از کاهان کبریا است پس پیشوایان دین که طبیب نفوس و
 قلوب جمیع خلق اند و ای هر دوی بدست تو داده اند که بر صراط مستقیم راهی باید و اگر کسی مرض خود را بایات خوف و آنکه در روز
 تو فرموده است ماعز که بکلام الکریم یعنی هر چه غافل گردانید و مغرور ساخت تو را بر پروردگار کریم فوکه ترا خلق کرده و بقدر امور تو
 و بهتر از صورتها مصور گردانیده است و در هیچ حال از نعمه او خالی نبوده و تفکر کنید در آیات و اخباری که منضمین تقدید و بعد
 و عقوبتهای شد بد است و اگر اعتماد بر شفاعت رسول خدا و ائمه هدی که شفعاوی روز جزا آیند میکی تفکر کنی اگر باعث این میگردد
 چرا آن شفعا خود در شبها و روزها از خوف ختم میل زنده اند و پیوسته از آن سبب حقیقت دینه بر میکشید و اند و
 نه از آن بجا حق بن بر رخسار مبارک جاری میگردد و ایضا شفاعت فرج ایمانست و ایمان نوع یقینی است و یقین از کبریاست از آنجا
 راست و ایضا چه میدانی که این ایمان ناقص و سوس و شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعات و عبادات الهی حصانهایند که برای حفظ
 از سوس و شیطانی مقرر کرده اند و جواهر عقاید ایمان را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند و فرایض و ترک کبار حصانهایند
 انصاف و وق و حقه اند و فعل نوافل و کسب اخلاق حسنه و ترک مکررها و از الله اخلاق سینه پاسبانان آن صند و فند و دزد ایمان که
 شیطانیست در مین توانسته است که اگر رخنه بیاید خود را بدین سبب رساند و آنچه تواند از جواهر حقایق ایمانی بر باید بپاش
 شک و در شبهه هر را باطل گرداند و توبک یث از پاسبان را بد و میکی که اینها ض و نیست و فعلها را در بند ها را میکشاند
 که شفاعت شیعیان را کافیست و بخواب غفلت رفته و مست شهوات و لذات فانیه گردیده و سوس و خناس را در سینه
 خود حاد کرده و ملائکه رحمت را که حازانان دینند از خود رانده و شب و روزان دزدان ایمان و یقین مشغول و بودن ایمان
 و از رحمت خس و خاشاک شمهات شیطانت و وقت جا کردن شیاطین عذیل نیز باور ایشان میگردد و فتنی خبر میشود و
 از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار و هشیار میگرددی که تمام مایه ایمان اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود

سده باشد و ملائکه غلاظ و ستاد بر سرش نیامده باشند و هر چند در بعضی از اصناف کوفی قایده نکند و شفعای او
نهی تو باشند و این روای باطل توفیر بر صرف شده باشد و غیره **فصل فی بیان بعضی از حدیثی که در کتابی است**
و هو الحشر المبین پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از آنکه باطن و معانی در حدیث و احادیث صحیحین و کتب معتبره
که حکم از جمیع نصابین و اکابرین نقل کرده است که ایشان استقامت میکردند در درگاه حقیقت که بنا بر آن غایت
بعضی از روای بعد از هدایه میل باطل میکنند و ایضا ابان و اخبار دیگر که در کتب معتبره و کتب معتبره و کتب معتبره
مغیر و میشنود و حال آنکه مؤمن و شیعه و محب معنی بسیار دارد چنانکه بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در آن
احادیث بجه معنی وارد شده است و معانی در نو حاصل هست باینست و ایضا مکرر حضرت و زبان کاری از این معنی در عذاب و
عقوبتست و معانی از الطاف خاصه الهی و در جاعاله غیر مناهیه و محجور از قریب و رضای جناب سبحانی پس است از برای حشر شایسته
و ماست حیوانات در این تعجبست چریدن پس نیست از برای اهنام در طاعات و ترک منهیات و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر نیست که
ترابعت بر عمل میشود و از این مناهیه میگردان بجهنم احوالست و اگر نیست که مؤثر در سوط بجهنم و کرم و در دایره و در دایره
در عمل است گرداند از جمله کاهها کبره است و اگر چنین حالتی بر عارض گردد و در ابان رحمت و احادیث رجاء و کلمات و در دایره
اختصار و تردید بان غلظه رجاء بر خوف بهتر است **فصل فی بیان بعضی از حدیثی که در کتابی است** و احکام اینها
خلافت در معنی ایمان و اجزای آن و مشهور میان متکلمین است که ایمان در لغته بمعنی تصدیق و یاور داشتن است و در حقیقت
ان خلاف کرده اند و خلاصه معنی در این باب نیست که ایمان باز افعال فلوست و پس باز افعال جوارح است و پس باز هر دو است
که اثر در غلبه آنها باشد مذهب شاعره است و جمع کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر در فصول بان فایده شده است لیکن در تصدیق
اختلاف کرده اند اصحاب گفته اند که علم است و شاعره گفته اند بستان قلبست بر آنچه معلوم شود از خبر دادن بخبر و آن امر کسی است که تا
میشود با اختیار تصدیق کند و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف علم و معرفت که گاه هست که با اختیار و کسب حاصل میشود مانند
بلهتیا و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق است که با اختیار خود نسبت دهی صدق را بچیز و بدهی پس اگر افعال در دل تو بینند
بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اخص این مذهب که نمی آید که اکثر کفار که علم
بحقیقت محمد ص داشته اند و انکار میکردند بحسب ظاهر مؤمن باشند و اینها اجماع و ابان بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است
پس چون مایل بسو ایشان بان مایل اند و انکار کردند و گفتند ایجاد و پیشت هوک یا پس فرموده است و محمد و اباه و اسبقینها
انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و احوال آنکه یقین کرده بودند بانها نفسها ایشان و ایضا فرموده است پس چون مایل بسو ایشان آنچه
را که میدادند کفر شدند بان پس بعد تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار و بعد از تقیه و ضرورت چنانچه مشروط است بانکه
ضلع از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند این معنی در فرائد و امثال آن چنانکه در التوفی الحکمی که بیه مراد از تصدیق
است که باور دارد و درین خود فرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد و در غیر حاله ضرورت و اگر دقیم باشد که فعل جوارح تنها باشد
یا لفظ بشهادتین نه است و این مذهب که امامیه است از سنن آن که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمنست هر چند در دل کفر
کند و لالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه و قول معتبره که گفتند اگر اب که ما ایمان آورده ایم بگو با محمد که ایمان نیاورده آید
لیکن بگویند مسلمانیان شده ایم و هنوز داخل شده است ایمان در دلهای شما یا مراد جمیع افعال جوارح است از طاعات و واجبه و مستحبه
همه و این مذهب جوارح است و فاضل عبد الجبار و بعضی از معتزله نیز فایده اند باینست از جمیع افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات
و اعتدال بر علی حقیقت و اینهاست و اگر معتزله بعضی است و اگر سیم باشد که افعال فلو جوارح هر دو باشد پس باینست از اعتقاد
و جمیع طاعات جوارح و این قول خلاف است و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر اینست که میکنند و از بعضی ابان که در
صفت مؤمنان وارد شده است نیز استفاده میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدست و اقرار زبان و عمل ارکان و اعضاء
جوارح و بر خصوص این مذهب احادیث بسیار وارد شده است و شیخ مفید باین قابل شده است بانکه عبارتست از اعتقاد بدلی و اقرار
بزیان و این مذهب خواجه نصیر است در تخریر پس در این باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای امامیه بان فایده شده اند
و بعضی از ابان و اخبار که لا بر اول میکنند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی بر دوازدهم و بعضی بر جمیع اینها یکی

در حدیث

و بعد

طفل با بدو بگوید شری موجد است و با تخیل نماید اندک خونی در نفس او بمهر رسد تا چندان اعتنا نمیکند هر چند حس را
 میسرند و قرین بر او بیشتر ظاهر میشود و خوف و هراس او بیشتر میشود و در دفع او بیشتر بری بداند آنکه بخدی میسرند که شری را از روی
 می بیند در اینوقت بی تابانه بر میخیزد و میگوید بزرگواران ما میهای بلند خود را بر میافکند و همچنین در برابر ایمان شوال و عذاب هفت
 ایمانش کاملتر میشود شوکتش با موی که موجب ثواب است و جلدش از امور بکه موجب عفاست زیاده میگردد پس معلوم شد که بحال
 شواهد آثار و ایمان چنانکه از حضرت شقاق منقولست که حضرت رسول فرمود که ایمان باز استن خود دارند و هادریست
 ایمان است که خالص صاف باشد در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن در دل ندهند بدانکه چنانکه حیات بدنی ای
 بقلبست حیث روحانی و ایمان نیز بقلبست چنانکه دینی و شتونی ظاهری بکوش و چشم سراسن پنبانی و شتونی روحانی بچشم و
 کوش و است و کسی که حیات ایمانی ندارد در ده است و از ده بدتر است چنانکه خشم در حق کافران فرموده است که ایشان مرده اند
 زنده نیستند و فرموده است در حق ایشان که کراست و لا است و گویا در پس نمی بینند و تعقل نمیکند چیزی را و فرموده است در حق ایشان
 که دیده های سر ایشان کور نیست و لیکن دیدگاههای که در سپنه های ایشانست کور است و این بسبب است که حیات عباد از مرگ است
 که متعالم و قدر باشد و آثار بر آن منرب شود و حیا ظاهری منشاء علوم محسوس میشود که در روز دنیا فانی بکار او می بد
 و چنانکه بعلم و معرفت حاصل میشود و با باد باقیست و آثارش منقولست و موجب معرفت و قرین الیه است و چشم و کوش در اسبکشان
 و الهامات ربانی بکوش جانش میسرند و اشیاء را بنور خدای می بیند که المؤمن بنظر بنور الله ان فی ذلك لایات لمن یبصر
 با ملاحظه ربانی هر از است و در میان مفر با خشم نماز است و این بدن بمنزله خانه است که روزها دارد از قوی و مشاعر چون
 چراغ ایمان در دل فروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هر چند آنچه از فروخته نور و پر نور تر میشود انوار و آثارش در روزها
 و روزها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب بر دو معنی اطلاق میکند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقه است
 و بدانکه چنانکه بدن روح حیوانیت و روح جواری لطیفست که حاملش خونس و منبسط قلبست و از قلب بدماغ منبسط میشود
 و از اینجا بواسطه عروق جمیع اعضا و جوارح سراسن میکند و نفس ناطقه چون کالان و استعدادات و ترقیات آن موقوفست بر بدن و
 الاثان و باینجهه آنکه از عالم قدس است تعلقی با بدن کیف هم میسرند و لا چیزی که باعث حیات بدنست و منشاء ادراکات
 جزئی است که روح حیوانیتست تعلقی میگردد و چون منبسط قلبست و بقلب داده از اعضا دیگر تعلقی میگردد لهذا تغییر از نفس در اکش
 باث و اختیار بقلب واقع شده است و مدار و صلاح و فساد بدن باین معنی است و هر صغیر که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کالان
 بدن و جمیع اعضا و جوارح سراسن میکند و چنانکه آن صفت در نفس کامل تر میشود و اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنه
 ماده اش در قلب صنوبری بیشتر هم میسرند و هم در میباید و نه های بسیار از دل صنوبری مجیع بدن جاری میگردد و چنانکه در
 از دل روحا بر قوی و مشاعر بدن روان میشود و قسام حقیقی بخشیده روزهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از
 الهامات میفرماید و این چشم از در باری نامشاهی پیوسته جاریست اما بنده حاضر و راست که بنوفی الهی موانع حجاب را از این بصر
 زایل گرداند و حسن و خفاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی هم میسرند و کل وای شیطانی و شیطانی نفسانی را از سر راه
 آنها زایل گرداند تا آنها را عین الحیات جسمانی و روحانی بر وی مدعا نماید خشم جاری گردند چنانکه از رسول خدا منقولست که در
 پاره کوشی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و اندک
 ادی است و بر وایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام خبیث است و از حضرت معلوم
 منقولست که در ظاهر نه قسمند بکل سیر فکوست و هیچ خبر در آن جا نمیکند و اندک کافر است و یکدل است که خبرش هر دو در آن ملحد
 هر یک قوی است بر دل غالب میگردد و یکدل است که کشاده است و در آنچه از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع
 و هر که نورش بر طرف نمیشود و اندک مؤمنست و از حضرت شقاق منقولست که منزله بدن آدمی بمنزله امامست بسا بر خلق می بیند
 که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرها و لید و همه از جانب او میسرند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل را داده میکند فرما را و
 قبول میکنند همچین امام بمنزله جهان عالمست و باین نحو باید و اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود
 که بنده را چهار چشم میباشد در چشم در سر است که امور دنیا و دنیا را می بیند و در چشم در دل است که امور اوتی و خود را
 با نهای بیند پس بنده که خدا خبر او را خواهد در چشم دل او را بسیار میگرداند که امور غایبه را با نهای بیند و چشمها خود را با نهای بیند

و این اعضا و جوارح بیشتر میشود و ظاهر میشود که در چشم و کوش در اسبکشان
 و الهامات ربانی بکوش جانش میسرند و اشیاء را بنور خدای می بیند که المؤمن بنظر بنور الله ان فی ذلك لایات لمن یبصر
 با ملاحظه ربانی هر از است و در میان مفر با خشم نماز است و این بدن بمنزله خانه است که روزها دارد از قوی و مشاعر چون
 چراغ ایمان در دل فروخته شود نورش از جمیع روزنها ساطع میشود هر چند آنچه از فروخته نور و پر نور تر میشود انوار و آثارش در روزها
 و روزها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب بر دو معنی اطلاق میکند یکی بر شکل صنوبری که در پهلوی چپست و دیگری بر نفس ناطقه است
 و بدانکه چنانکه بدن روح حیوانیت و روح جواری لطیفست که حاملش خونس و منبسط قلبست و از قلب بدماغ منبسط میشود
 و از اینجا بواسطه عروق جمیع اعضا و جوارح سراسن میکند و نفس ناطقه چون کالان و استعدادات و ترقیات آن موقوفست بر بدن و
 الاثان و باینجهه آنکه از عالم قدس است تعلقی با بدن کیف هم میسرند و لا چیزی که باعث حیات بدنست و منشاء ادراکات
 جزئی است که روح حیوانیتست تعلقی میگردد و چون منبسط قلبست و بقلب داده از اعضا دیگر تعلقی میگردد لهذا تغییر از نفس در اکش
 باث و اختیار بقلب واقع شده است و مدار و صلاح و فساد بدن باین معنی است و هر صغیر که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کالان
 بدن و جمیع اعضا و جوارح سراسن میکند و چنانکه آن صفت در نفس کامل تر میشود و اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانکه روح بدنه
 ماده اش در قلب صنوبری بیشتر هم میسرند و هم در میباید و نه های بسیار از دل صنوبری مجیع بدن جاری میگردد و چنانکه در
 از دل روحا بر قوی و مشاعر بدن روان میشود و قسام حقیقی بخشیده روزهای جسمانی و روحانی در خور قابلیت و احتیاج هر یک از
 الهامات میفرماید و این چشم از در باری نامشاهی پیوسته جاریست اما بنده حاضر و راست که بنوفی الهی موانع حجاب را از این بصر
 زایل گرداند و حسن و خفاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی هم میسرند و کل وای شیطانی و شیطانی نفسانی را از سر راه
 آنها زایل گرداند تا آنها را عین الحیات جسمانی و روحانی بر وی مدعا نماید خشم جاری گردند چنانکه از رسول خدا منقولست که در
 پاره کوشی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و اندک
 ادی است و بر وایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است و هرگاه خبیث است تمام خبیث است و از حضرت معلوم
 منقولست که در ظاهر نه قسمند بکل سیر فکوست و هیچ خبر در آن جا نمیکند و اندک کافر است و یکدل است که خبرش هر دو در آن ملحد
 هر یک قوی است بر دل غالب میگردد و یکدل است که کشاده است و در آنچه از انوار الهی روشن است که پیوسته نور از آن ساطع
 و هر که نورش بر طرف نمیشود و اندک مؤمنست و از حضرت شقاق منقولست که منزله بدن آدمی بمنزله امامست بسا بر خلق می بیند
 که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرها و لید و همه از جانب او میسرند و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل را داده میکند فرما را و
 قبول میکنند همچین امام بمنزله جهان عالمست و باین نحو باید و اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین فرمود
 که بنده را چهار چشم میباشد در چشم در سر است که امور دنیا و دنیا را می بیند و در چشم در دل است که امور اوتی و خود را
 با نهای بیند پس بنده که خدا خبر او را خواهد در چشم دل او را بسیار میگرداند که امور غایبه را با نهای بیند و چشمها خود را با نهای بیند

[illegible]

و صدق و سهر می بودن و بعضی ادراک و صدق و انداختن اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده اند و بجای
سهر می بقا گفتند علامه در بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرشست و علم و حیات و از او و دیگر امتیازات و
از ی بودن و ابی بودن و کلام و صدق و قوم و صدق و ی بودن و حجت خداست و عدل است که ظلم نمیکند و امری که خلفا و
از او صادر نمیشود و اخلال نمیکند و عهد خود را مورد که بخود واجب کرده اند است و حجت است که فعل عیب از او صادر
نمیشود و کارهای او همه بحکمت است و بصدق و نبوت محمد است و جمیع آنچه از حضرت صادر شده است بقضای او و آنچه معلوم باشد
و اما در اینجا معلوم باشد و گفته است که بعد از نبوت که صدق و اجمالی جمیع آنچه از حضرت صادر شده است کافی باشد و تحقیق
ایمان و اگر مکلف قادر بر عمل آنها بقضای واجب است علم بقضای آن حضرت را و در این شریع از برای عمل بان و اما بقضای آن
داده است از احوال مبتدیان و مکلفین و احوال و سؤال فی و عدل بان و معاد جسمانی و حیات و طریقت و زرع و میزان
و پرواز کردن نامهای اجمال و سایر امور که بنابر معلوم شده است که حضرت رسول ص خبر داده است آنها را و صدق و بقضای آنها
معتبر است و در تحقیق ایمان جمیع از علما ائمه می گویند که صدق و باقی مفسر معتبر است و در تحقیق ایمان نیز گفته است ظاهر اینست که
صدق و باقی اجمالا کافی باشد باقی معنی که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه بنابر خبر داده است حق است بجهت که هر وقت که در او ثابت شود حق
از بنیاد آن بقضای آن نبی و ایمان مؤمن است هر چند هنوز بر تفصیل آن شکی باشد و مطلع شده باشد و مؤید اینست که اکثر مردم در اول
اول علم با این تفصیل نبود بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند یا آنکه از اول حال که صدق و باقی و حدیث و در سوره مبارکه نساء و سوره
انفا مطلع شوند حکم با ایمان پیش از میگردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار و اشیاء هم چنانکه مشاهد است از احوال مردم پس ایمان
بقضای رسول و اول حال معتبر باشد لازم میباشد که اکثر اهل ایمان از ایمان بدور و دور و آن بعد از آنست از حکم خداوند عز و جل که علی باقیها
از مکملات ایمان است و گاه هست که واجب میشود علم باقی از جهات حفظ احکام شرعی از دشمنان و دوری از شبههای گمراه کننده
و داخل نکردن این در دین بلخل نیست و آن پس این سبب بکار است از برای وجوب آن از این جهت که ایمان موقوفست بر آن و با
معتبر است و تحقیق ایمان بعد از نبوت حضرت رسول و طهارت او و آنکه او خاتم نبیین است و بعد از او پیغمبری نیست و غیر اینها از
احکام پیغمبری و شریطان از کلام بعضی از علماء ظاهر میشود که معتبر است در و در نیست که صدق و باقی احکام کافی باشد و مکلف کو بد
اگر چه ظاهرش اینست که در حکم با ایمان کسی که غیر ایمان با اصول حسیه بقضای او بسیار ملجاء به لای اجمالا کافی باشد اما شریعت منکره
ضرورت یافت در اسلام نشود زیرا که کسی که در میان مسلمانیان نشو و نما کرده باشد نمیشود که بر اینها مطلع شده باشد یا مثل نماز و روزه
ماه و رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق و حیل با اینها ممکن باشد حکم بکفر او نمیکند و بعد از اهلای هر کس قبول نکرد مرگ خواهد بود
چنانچه بعد از آن انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم بصدق و باقی و از ده امام است بعد از حضرت رسول و این اصل
مخصوص فرقه امامیه است از ضرورت بیان مذکور باشد اینست زیرا که خلفا ان امامت را از فروع مذاهب بداندند از اصول و نسبت
که بصدق و باقی کنند با آنکه ایشان ما را میگویند که هادین میکنند مردم را بحق و انقیاد ایشان را و او امر و نهی هر خلق و جیس و غیره
از حکم با امامت ایشان هم اینست و اما بصدق و باقی آنکه ایشان معصومند از گناهان صغیره و کبیره و از صفات و عیبه و آنکه ایشان بضرر خدا منصوب
ند بلخیار مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسولند و عللند باین صلاح امت و دانستند امور معاش ایشان و معاد ایشان و آنکه
علم ایشان از روی ولایت و نبوت بلکه بعنوان یقین است که خدا کرده اند از کسیکه بخواهد او را خوارش و خوارش بکنند و این میگوید و حق الهی بود
و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است باقیهای قدسی که ایشان دانستند و بعضی علوم را بدین بود که از جانب حق تعالی ایشان فایز میشد
پایبند بود که موجب یقین ایشان میکرد بدین چنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث بودند یعنی ملکی با ایشان بود که
هر چه را بان محتاج میشد ملک با ایشان اقامه میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش میشد و آنکه هیچ عصری خالی از یکی از ایشان نمی و الا
نصیب با الهلش فرود و ند و آنکه تمام شد با ایشان تمام میشد و زیاده بر ایشان نمیشد و اگر ایشان مهدی است و از زنده است و چون
از جانب خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد با د و تحقیق ایمان اعتقاد جمیع این مراتب شریعت با اعتقاد با امامت ایشان و وجوب طاعت
ایشان کافیست و آن وجه که در نبوت گفتیم در اینجا نیز جاریست و میتوان ترجیح داد قول اول را آنکه این دلالت بر امامت ایشان
میکند و دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصاً عصمت ایشان که بعقل و نقل و وثاقت شده است و بعد از نیست قول دیگر که اکفا کنیم
در ایمان با اعتقاد امامت و وجوب طاعت هم چنانکه از احادیث ظاهر میشود که جمیع از او بیان که در اعصار ائمه ع بوده اند

از مشایخ اعظم و محققان این مذهب است که ایشان را علی بن ابی طالب و اهل بیت خود را با ایشان
حکم با ائمه بلکه بعد از ایشان میگوید اند و با ائمه است هر شخصی که امانان گذاشتند و ائمه را از زمان خود بداند هر چند امانت بی ائمه
مندان ظاهر است که کافی باشد و در بسیاری از کتب و احادیث در رجال و ابواب هست که دلالت میکند بر این و در بعضی موارد و از
انام سنن مجیه است که بعد از ائمه جمع آمده بوده باشند مثل مردم زمان عیسی و کوفه که حکم عامی که شیخ زین الدین فرموده اند
در مسئله اولی از هیچ طرف نزد فقیر دست نیست اما آنکه اعتقاد با امامی و وجوب طاعت با ایشان بی و بیست و نه بسیاری از صفات ائمه
که از ضرورتیان دین است و امانت شده است و بحد ضرورت و سبب است که ائمه را از او مرده اند و این ضرورتی دین با امانت است که این ائمه
مفهم اینند حقیقت از جانب خدا و حضرت رسول میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک را فقیر دیگری چگونه ائمه میکنند پس همانکه
انکار ضروری دین اسلام مقتضی تکذیب رسول است و از اسلام بیرون میبرد و هر چه این انکار ضروری دین با امانت مستلزم انکار امامت ائمه است
و از بهر این شیخ بلر میبرد پس کسی که انکار حلال بودن منع کند چون از ضروری دین شیعه است از شیعه بدو و بدو از شیعه است
که شیعه امامت است که منع از حلال نماند و هر چه این عصمت ائمه و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت قائم عز و جل است و ظاهر
خواهد شد و آنکه هیچ عصری از یکی از ایشان منتهی نشد و آنکه عالم اند و جمیع علوم که امت با آنها تجدید و امثال آنها معلوم است که ضروری
شیعه است پس باید که ائمه و ائمه متضمن انکار امامت باشد و اما بعضی از مومنان و بعضی از مخالفان ظاهر باشد و بعضی ظاهر نباشد
بحد ضرورت هر چند با انکار ائمه موافق خروج از دین نیست مثل حدیث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و غیره و ملائکه و روح در مرتبه
بر ایشان و هر چه جدا از موت با ائمه و امثال آنها و این فرموده است که اولاد ایشان ظاهر میشود که بعضی از اصحاب ائمه بصورت ایشان
قابل بوده اند و لامکن است که در اوقات ضروری فرشته باشد و انصافا اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد شده است که اجماع صحابه بر
حلال ایشان شده است مثل زکاة و ابونصر علی (ع) آنها را اگر کرده اند و قلاح در سند اهل بیت کرده اند و اگر چه باشند چون معصوم
مکن است که لغزشی شده که از ایشان صادر شده باشد و ضرورت نبویه و عقوبت کرده باشد و اگر آنها را میگوید که در شیخ و امثال اینها
وارد شده است ائمه و عدالت ایشان محتاج است و ائمه را با ائمه و بعد از برای مصالح ضروری سلوک بنویسد و اندوخته در باب
اعتقاد با امامت ائمه بعد از ائمه اعتقاد فقیر در اینجا تفصیل است بلکه اگر امامت دوازده امام را با بعضی ائمه بعد از آن معصوم شنیده است
پایبند متواتر و سبب است و الحاح است که اعتقاد بحد و الا اعتقاد با ائمه بعد از لازم نخواهد بود و در بعضی موارد که در اوقات است
اسد از امامت حضرت امیر عجل بر این است پس فرموده است پیغمبر اعتقاد بعد از ائمه است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر ایشان و از ضرورت
در اسلام است و فلاسف و فکدان کرده اند و بعد از حاکمان قابل شده اند پس بعد از ذکر بعضی از محققان که سابقا مذکور شد که است
اما عذاب غیر اینها از انواع معاد است که دلایل سمیه بر آن دلالت کرده است از حساب طو و میزان و نظایر و کتب و دوا معقبات فرموده
و دوام نعم مؤمن در بهشت پس شکی نیست در آنکه واجبست بر خداوند و اهل الجاهل برای آنکه امت اتفاق دانند بر اینها و اخبار متواتر
بها وارد شده است پس منکر آنها از ایمان بدو و در اوقات بعد از ائمه حساب پیغمبر خواهد بود و در طریقه صفت خواهد بود
مثیر محمول بر حقیقت است که از ائمه است با غیر آنها از تفاسیل که با اخبار و احادیث سبب است بر ظاهر است که جعل با آنها باعث فلاح
با ائمه نباشد و هم چنین بودن جهم در زیر زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینهاست بر مردم و غیای اسلام است بعضی اعتقاد است
که اسلام و ایمان هر دو یک معنی اند و بعضی گفته اند اسلام از اینهاست و بعضی اعتقاد با آنها عدم انکار ضروری از ضرورتیان دین اسلام
و این دو در بنافع میبخشد و در آخرت نفع میبخشد اما ایمان بحقیقت عباد حق است و ائمه را که خداوند آنها را ائمه ائمه است و بعضی
و بعضی گفته اند اظفار و کامنیل است که با آنها اعتقاد نداشتند باشد پس منافقان نیز در این داخلند و احکام ظاهری اسلام بر ایشان جاری
میشود و بر اگر معانی سابقا مذکور شد از اسلام را اطلاع میکنند و حق را معنی که اعلامی از ایشان است اسلام اطلاع میکنند که اسلام بحقیقت
انفاد و جمیع اوامر و نواهی باشد و مثل نشان الهی است که در معنی ایمان مذکور شد ظاهر است که اسلام را مقابل ایمان اطلاع میکنند یکی از این
دو معنی که در این مقام ذکر کردیم هر دو است چنانچه مخالفان بدانند ایمان اینهاست و با ائمه و ائمه را با ائمه و ائمه را با ائمه و ائمه را با ائمه
خلاف است و اینکه با ائمه ایمان بدو حاصل شود یا با ائمه و در آن جا فرستاد و این دو خلاف نمیکند یکدیگر و ظاهر کلام علامه
و اکثر علما است که بدو و ایمان میباشد حاصل شود بلکه بعضی عوی جماع بر این کرده اند و استدلال کرده اند با ائمه و احادیث

[illegible]

جماعت مدعایان فی الجمله ورجحان فضیلت هر مسلک در الجمله و فضیلت علم و اهل علم و فضیلت الهیست کوی که ضرر نرساند و مبدی دروغ نباشد
فاخر نباشد و حق بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن زن و پسر مردم از روی شوق بنابر ظاهر و حق بودن شراب نکره بودن و شرابهای که از غیر انکوب
میکند و حق نباشد و حق بودن بر اسلام نیست بر آنکه سنان بعضی حلال مبدلته ناماد و برینست که ضروری بن شرب باشد و حق نباشد خوردن گوشت خوک و
و خون فی الجمله و حق نباشد تکلیف مادان و خواهران و دختران و دخترهای برادر مرد و دخترهای خواهر و عیال و خالهها بلکه مادر زن و جع میان دو خواهر
بر ظاهر و حق نباشد سود فرشی فی الجمله بنابر احتمالی و حق نباشد ظلم و حور نه مال مردم بی حقیقت شرعی و حق نباشد کشتن مسلمانان بغير حق و بر جوع بودن فحش و
بی حقیقت مسلمانان و زدن و تخطیب کردن ایشان بی سبب بلکه عینت و یشان ایشان بنابر احتمالی و رجحان سلام و جواب آن بر احتمال القوی
در اوج بودن بیکدیگر یا بدو مادر و مرجوح بودن عفو ایشان بلکه راجح بودن مصلحت در البریاضی و حکم الهی فی الجمله و آنکه وارث حق
بمال مبتل از غیر وارث بلکه عمل بوضعت فی الجمله بنابر احتمالی و آنکه صدق و غیره شایسته بفتح ی حسد بنابر ظاهر و آنکه روز مجاز رجحان دارد و آنکه
نگاح باعث جلب طبع میشود و طلاق باعث تفریق میشود و آنکه بد زنا از نامحرم نباید پوشانیدن فی الجمله و مرجوحیت نظر نمودن جانب مرجوح
و طعی جوانان و آنکه عقد بیع و لجان و صلح فی الجمله باعث انتقال میشود بنابر ظاهر و آنکه در جمع و اوقات فی الجمله باعث جلب میشود و حق نباشد زنی
و راه زنی مسلمان و حقیقت فرمان مجید و منزل بودن از جان بخدا بلکه معجزه بودن بنابر ظاهر و مورد اهل بیت رساله و تقطیع ایشان
لهذا الخ و ارجح و نواصب که فرزند که انکار ضروری بر اسلام کرده اند و اکثر ضررهای دین در ضرر این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از امور
متواتر و معلوم یا شدند عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور شرع که نزد شیعه امامیه ضرر و زیست نرساند سابقا مسلمانان ضرر و
منبت مثل امامه ائمه اثناعشر کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنابر ظاهر و مخصوص بودن ایشان از جانب حق و حضرت رسول ص بنابر ظاهر
و آنکه امامان باید ملزم و ازده منبت و امام و ازدهم مؤد است و ظاهر خواهد شد در بیان باطله غالب خواهد کرد بدو و جوب بر هر دو
و عمر عثمان و معاویه و بنو بید و جمیع خلفای بنی امیه و بنو عباس که دعوی امامت و خلافت بنا بر خود کرده اند بلکه خلفای امامیه و ائمه متقدمین
که سرچاه دعوی امامت کرده اند و لعن و برائت از طایفه و بنو عباس و بنو امیه و قهر و عیب الهی بن زبانه و عمر بن سعد و سنان بن ابی ریحان
یا حضرت امیر و حسین بن علی که در سینه او فیه و معلوم نشد از قبری از جمیع ایشان عمو و اعمام خودی سلمان و ابوذر و جعفر و عمار و خصوصاً
عمو و اجداد و حلال بودن منع و منع و گفتن حق علی بن ابی طالب و اقامه و مسیح یا هاد و وضو و رجحان از بالا پایین و شستن اعضا و وضو بنابر
ظاهر و عدم استحباب دست بستن و امین گفتن در نماز و عدم استحباب استلقی زین از اقامه در اذان و رجحان جسد استراحت بعد از سجده و غیره بر احتمال
استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب نهارت فوری رسول خدا و ائمه و تعظیم و غیره بلکه استحباب نهارت فوری صلوات شایسته خویشیان و اذان
مؤمنین مطهر بنابر ظاهر و حق نباشد سک و سبب مبلغ و حشران مانند کوب و موار و موش و امثال آنها بنابر احتمال ظاهر و حق نباشد طعی جان و
زکریا بر احتمال بلکه عدم قول بجرم و عدم منافات شدن عباداتی و اینها از جمله ضرر و زیات دین اسلام متواتر شرع و مجمل است
طهورش در دین ایمان و مذهب اثناعشری غیر رسپال که هر که در این چنین داخل باشد از او انداز ضرر و زیاده بر ایمان خواهد بود و انکار و انکار
انکار صلوات بر ائمه است اگر چه در کلام اکثر علما بنی بر این نیست اما از دلیل ایشان بر که متکثر روی این دین بر ایشان لازم میباشد و در حدیث بسیار
و ارجح شده است که از امام نیست کسی که از ائمه رجعت نمایند و متعذر از حلال طلاق و برائت بر ائمه از ابو بکر و عمر و اخی و ایشان و سایر علما
و مخالفان ایشان حادث منواتره و ازده است که هر که از ایشان پیروی بخوید مشیعه ما نیست بلکه دشمن است و در کتاب فحش الاوهو حادث
منواتره از طرف عامه و خاصه و بر این باب یاد نموده و در کتاب نجای و الا نواز یاد کرده بران یاد نموده و حضرت امام و ضاد رساله شریع دین که از
مأمون نوشته است فرموده که بعضی مخالفان ایمان است که کواهی بدی که خدا بگانه است و شریک ندارد و احدی حقیقی است و اعضا و جوارح ندارد و
محتاجند و او قائم بذات خود است و هر چه با او قائم است و میشود او بی نیاز و او است و هر چه خواهد بود و غالی است و هیچ چیز با او
مخالف است و قادر است هر که را بخواهد بفرستد و بی نیاز نیست هر که را بخواهد و او را نیست و هر چه خواهد بود و غالی است و هیچ چیز با او
و مشیبه و ضد و کفوی ندارد و او است و مقصود خلق و عبادت و دعا و امید داشتن و فرستادن و حمل و سینه اوست و امین و ویران کننده
از خلق و ویران کننده و خام میگردانند و پیغمبری بعد از او نیست و پیغمبر دهند و نیست و شریعت را هر چه از جانب خدا خیر آمده است حق
و واحد است و ضد و باو و جمیع هر که پیش از او بوده است از پیغمبران و حجتهای خدا و ضد و یکتا است و که صادق است و از هیچ طرف باطل باو ندارد و
و نه شده از جانب خداوند حکیم و کواهیست همه کواهیهای خدا و حق است از فاعله فاعله است و باید ایمان بیاورد و محکم و مشایخ و خاص عام و
و عبد و ناسخ و منسوخ و قصه و خبرهای آن و بانه قادر نیست احدی که مثل از اینها وارد و کواهی بدی که دلیل و را نمیآورد بعد از او و حجت بر مؤمنان تمام

[illegible]

[illegible]

معارف هانوفت تکلیف بسیار عبادت است که اول بلوغ باشد اما بعد از تحقق بلوغ اول واجبست که مبادرت نماید بتجسس معارف پیش از بلوغ اول
شیخ طوسی نقل کرده اند که سپردن و سنجیدن مسائل اگر عاقل باشد مکلف معرفت میشود و محبت کرده اند که اطفال و بسیار از مردمن است که نامرشدند
است و بعضی بالغ شود پس باید پیش از بلوغ مکلف معرفت نباشد و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون میشود که ذات باصنعت عقل ایشان بعد از سنه سالگی
مکلف نباشند و ذکر بر آنکه عقل ایشان اکل است اما بعد از سال شانزد هم مکلف معرفت نباشند و با آن خلاف کرده اند که مکلف در وقتیکه مشغول
نظر و فکر است چون معارف حسن نظر پیش از بلوغ است یا مؤمن مستبد بر نفی جرم کرده است که کافر است و شیخ زین الدین گفته است که این بسیار مشکل است زیرا که بلوغ
مبادله حکم کنیم بکفر که در اول کمال عقل است که اول وقت تکلیف معرفت است و باید که اگر برین وقت بپردازد در حقیقت باشد و این بسیار مشکل است از حد
خفا و وسعت و حجاب و بلکه در بعضی از صورت لازم می آید و تکلیف عالیه ای می آید که برین نوع از کفر صاحبش معذرت نیست که بپای جماعی کرده اند
در آنکه کافر محذور در حقیقت است و باید که از روی اعتقاد و اخبار کفر کرده و اگر کسی گوید که هرگاه از اهل جهنم نباشد باید داخل جهنم شود بنابر
آنکه واسطه نیست میان این دو و شواهد بسیار در محذور در جهنم است و این خلاف جماع است که غیر مؤمن داخل جهنم نمی شود در جواب کسی که
که مکلف داخل شد و در جهنم تقصیر نیست از جانب خدا مانند اطفال و اجماع مخصوص کسی باشد که مکلف باین نباشد و مدتی بر او گذشت باین
مکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و نفی کرده و با تحقیقش است که چنین کسی را حکم باین میتوان کرد نه حکم بکفر و حقیقت در حد نظر و فکر بلکه
بدر معاد حکم باینان و میکنند مانند اطفال زیرا که تکلیف غایب و محقق نشده است از حکم اطفال برین و در پس و بافتن بر آنکه ظاهر و زمان
بگذرد که ممکن باشد از نظری که وصل باینان با تمام شد کلام شهید ثانی و تردید فراوانست چنانکه دانشی که مراد باینان مختلف است و هر کسی در حالی
میریزد از مراد باینان مکلف است و خداوند بفرموده باید که تکلیف الله نفسا اما اینها خلقی و تکلیف میکند نفسی هر کس را بر قابلیت اثر با داده است
و عینا شایسته و کتب سیدهای معتبر از زمان و حرمان و محذور مسلم و حجتی قطار بر آنکه هرگاه اندک حضرت صادق ع فرمود که بنویسید از قول ما و اهل
ما است که خداوند حجت میبکشد و بنیدکان مانع بایشان داده است و شناسانند این سول بسوی ایشان در نشاند و کتاب بر او نازل کرد پس در
کتاب امری کرد که امر کرد بنماز و روزه و فرمود اگر جواب بر پدر شما حرج نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روز اگر بیمار شوید قضا کنید
بعد از صحن قضا کنید و هم چنین در جمیع تکالیف کار بر ایشان سنان کرده و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست خدا را در این مستثنی است و من بگویم
که با ایشان گذشت است و هر چه خواهند متوانند که بلکه خدا را نمیکند بعضی را بنویسند قضاوت خاصه و بعضی را بنمود و امیکند و اینها را
دیشان تکلیف کرده است که از وسعت و قدرت ایشان است و هر چه بر ایشان دشوار بوده از ایشان بر داشته است و لیکن مردم در اینها چیزی نیست که
با این وسعت شریعت مخالفت کنند چنانکه فرموده اند بر باب جهاد که نیست بر ضعفان و بر بیادان و نه بر آنکه نمی آیند این خرج کنند و میگویند
و نیست بر محسن و بنیکاران و احتیازی و خدا امر ندهد و در جهل است و نه بر آنکه چون بنویسند که ایشان را سوار کنی تو میبوی من عباد
چیزی که شما از او سوار کنید بر سبک قدم و اب و از چاهای ایشان برین پس خدا از اینها هم تکلیف برداشت چون چیزی نمی آید و بر ایشان نشود
بود و برقی و دیگران سیدهای معتبر از حضرت صادق ع و از آنکه کرده اند که خدا حجت میبکشد بر مردم مکن با اینها و ایشان داده است و شناسانند او را و اینها را
معتبر از حضرت و آنکه کرده اند در نفس قول خود که نبوده است که خدا حکم کند بکراهی که هر بعد از آنکه ایشان را بشارت کرده با آنکه اینان کند از برای ایشان این
باید از آن بدین هر چند حضرت فرمود که بعضی شناسانند ایشان اینها را بشارت خوشنودی و سبب با لعن و خط و غضب است خدا فرموده است اهلها
خودها و تقوای بعضی میان کرد از برای هر نفسی این باید که با بشارت بکند و اضا فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکر او اما کفر و اضط فرمود
بعضی داده و شناسانند هم با اخذ میکنند یا نه میکنند و باز فرموده است اما فرمود و ایدان کرد بر این نشان کوی اهلها را به اینها و کرد و دید
در حدیث دیگر فرمود که هیچ کس نیست مگر آنکه خیر او را در میشود نزد او ظاهر میکرد و خواه قبول کند و خواه نکند و گفتمی و آنکه کرده است که از آن حضرت
پرسیدند که معرفت کار چیست فرمود کار خدا است و بنیدکان را در آن علی و دخلی نیست و اضا و آنکه کرده است که عبد الاعلی از آن حضرت پرسید که آیا
در مردم مالتی و خالتی قرار داده اند که معرفت یان الله توان رسید فرمود نه رسید که آیا ایشان را تکلیف معرفت کرده اند فرمود نه بخدا و حبیب
که تلقین او کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر توسع و اسانی و تکلیف نکرده است مگر چیزی که با وعطا کرده است در حدیثی فرمود که شناس
چیز است که مردم در آن کاوی و اختیار می نیست معرفت و جهل درضا و غضب خواب و بیداری و در حدیثی دیگر فرمود که خدا را نیست چیزی را
و خلق را بر خدا هست که ایشان را شناساند و بعد از آن خدا را هر چه خلق هست که بعد از شناسانیدن ایشان قبول کند و اضا از آن حضرت پرسیدند
که کسی که خبر بر نداند و چیزی هست فرموده و بر پایه دیگر فرمود که این خدا را شناسد و از بنیدکان محبوب که با بنده است بر ایشان در آن تکلیفی نیست
و این بابویه و دیگران سیدهای معتبر و آنکه کرده اند از آن حضرت که رسولی خدا را فرمود که بر داشته اند اقل از امة من نه خبر از خطا و فرمود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میشود و از جمله احکام عدل میان زنانت و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب تو بنگی از ایشان بخواهی و جوهری را ایشان بدهند
و نفقه بمعرف بدکد وزن لطاعت شوهر بکند و بدون رخصت و از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و در این ذکر ما
احصایه نمیتوان کرد و ظاهر کردن باین که او را تشبیه بظهور ماه و خواجه و سایر بجهت بکند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله
توابع نکاح ادا است که قسم بخورد بر برون و طری و وجه خود چهار ماه و نوبه و احکام آن بسیار است و از جمله آنها آنکه زنیت و تازو
خود بدهد باقی فرزند و از خود بکند و شوهر وزن و نکاح شرع و بیکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد یا نفی و آنکه و احکام
آن بسیار است و عیال از حقوق امان زن و او حرام مؤبد میشود و احکام عقی و مد و برون کردن غلام که بعد از عقی مؤبد از او شود و مکتوبات
کردن و معاملات که باقی بماند و از او شود و بکتری که از مؤبدی مرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و وفادار کردن و از جمله
عهد کردن بسیار است و بکند از انعقاد آنها و تحقق شرایط آنها لعنت کردن آن حرام است و جحف در وصیت و امر و نوبت و باین
بخت و لقطه و عتله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوا و مساجد و مدارت و طهر و سایر مشرکات بسیار است و احکام
صید و ذبایح و حرکات ذبیح و حیوانات حلال کوشش و حرام کوشش بسیار است و در حرکات و بیجا مخالف بسیار است از جمله
ناهنه اول خون که از ذبیح بیرون می آید نه آنچه در کوهها میماند و آنچه در میان دل و جگر میماند پاک است و در حلال بودن آن
خلاف کرده اند و هم سیر است و خلافی در حرمت آن ظاهر نیست سیم ذکر است و در این خلافی نیست چهارم خصیهاست و این
نیز خلافی نقل کرده اند پنجم سر که است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند و باینکه جنابت ششم مثانه است یعنی محل اجتماع بول
هضم مزه یعنی نهم هشتم مثمه است و آن هر که است که فرزند و پیمان آن می باشد نهم مزه است بیرون و اندرون و نش
و هم شاعست یعنی مغز حرام که در میان فقرات پشت کشیده است باز در هم علیهاست و آن درونی گنده است که از طرف فقرات
از کهن تا استخوان پشت در پوشیده است و از درم غذاها و کوههاست که میان چربی کوشش میباشد سیزدهم ذات الاستحاجه
حون بیه ها بخت که در پشت پاهای حیوانات می باشد چهاردهم خوزه دماغ است و آن غذا خاکی است و نکست که در میان است
باشد مانند کرمی و قتر بیابا بقدر بخوری هست باز درم جگر است یعنی نزدیک دنده که محل سبها هست و پنجم چشم شانزدهم
و کوفه او ایشان دکلای برنگ باشد چنانکه در بعضی جای آن او ذبح وارد شده است یعنی شاه ریکا و احوط است که جانفون
هم بخورد و اگر تمام ریکا اسر باشد باید تمام کوشش را ریشه از یکدیگر جدا کنند و روشی که بود و سبکتها فله و در کوشش است
و در غیر این چیز که اول من کوشش خلاف کرده اند و بعضی مکرره دانسته اند خصوص صا و غرق و کوشش ادا که اکثر علی است و در میان
و این بابو به گفته است که در بعضی از روایات بخجای جها یعنی مزه جلد واقعه شده است و باین سبب بعضی از کوهها را که با جگر
حرام میدانند باینکه غالباً الفا و با یوست و می خورد و باین سبب با معارضه عهد و امان و جناب ایشان حرمت است و نکست
باینکه احادیث و روایات و آنچه وارد شده است بدون استثناء و مبدی و ممکن است که مزه از جلد مزه باشد و نیز به آنکه بجای
جها واقع شده است و در پایه که وارد شده است که در روایات شهادت خواهد داد از برای شما گوش شما و دیدنهای شما
جانود شما و اخا و بخت معتبرم وارد شده است که مزه از جلد مزه فرجهها است و قله و گفته اند مکرر هست خوردن و طری و این باب
و حیوان که مبدی آنرا از انسان خوردنهای کوشش آن حرام میشود و بنابر کشید و بعضی گفته اند مکرر و است و در میان جلد آنها
و بعضی گفته اند جلدش است که کوشش بدن پوشود و بر استواء از جلد بودن بدن بدن که علف و مکرری باین بخور است و نکست
چهل روز و گاو را بخت و زبانی روز با چهل روز علی الخلاف و کوشش داده روز با هفت روز یا پنج روز و چهار روز و سه روز
این و مزه خانگی را سه روز یا پنج روز و مزه ای که شبانه دوز و احوط است که در این مزه علف پاک با و بخورد و مشهور است
که چنانچه باقی را که ادنی و طری کوشش و نعلی که بعد از آن هم رسد حرام است و از بخت آنرا منع میکنند و باقی او را بخت که مفسد
از آن کوشش باشد و ایضا مشهور است که حیوانی که شرب خونی بخورد اگر کوشش باین فریبیده و استخوانی باین بخت که کوشش کند
و باین مکرر و هست و سنت است که هفت روز از راستی بکند و اگر کوشش باین فریبیده و استخوانی باین بخت که کوشش کند
کوشش آن و نعلی که بعد از آن هم رسد حرام است و خوردن خاکی و کوشش حرام است غیر از بخت حضرت امام حسین علیه السلام بوقت آنکه
و مشهور است که گوش را حرام است و نعلی که در و اسر که شود و در عصر و روز و کوشش خاکی است و مشهور است که کوشش
طعام حرام نیست و باینکه تصرف در مال غیر و بخت و بخت مکرر در و بوضع اول از خانه اخا خوردن که حق تعالی در قرآن

فرموده است و لا علی انفسکم ان تا کلا من بیوتکم یعنی هر چه بر شما نیست بآنکه بخورید از خانه های خود بعضی گفته اند مراد بخا های
در سن خانه ای که داشتند زیرا که فرزند و اموال و تعلق بید و دارد و بعضی از وجوه را داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را
دور کرده اند زیرا که بطریق اولی معلوم بود و در نیست که در انفس انرا بی با غله و در حلیب های دیگر باشد با مراد چنانچه
که در خود نخورد و بناید و نداند که از او است و بیوت اباکم و بیوت امیانتکم بعضی با خا های پدران شما با خا های مادران شما و خا
دوران که اجزا در پدران و خا است مثل پدر و پدر بنا در و هم چنین خلافت در آنکه جدان در مادران و خا مثل مادر و مادر
و بنادر پدر و بیوت اخوانکم و بیوت اخوانکم یعنی با خا های پدران شما با خا های خواهران شما و از خواهر اخوانکم پدری
باشند با مادر بی و بیوت اعمامکم و بیوت عماتکم و بیوت اخوانکم و بیوت خالاتکم یعنی با خا های عموهای شما با خا های عموهای شما
با خا های خالوهای شما با خا های خاله های شما اینها نیز اعظم اند از آنکه خالو و عمو پدری باشند با مادر بی و پدری و ظاهر این
است که عمو و خالو پدر و مادر و بعد از شما مثل بنای شما و اما ملکه و مفتاحه او صدق بکم یعنی با خانه که مالک باشد شما کلید شما را بی
گفته اند مراد خانه بزرگ است بر آنکه مال و از آن است با خانه کسی که او بر او و ولایتی باشد مانند وی و وصی طفل که ایشان بقدر
از مال ایشان میتوانند خورد و بعضی گفته اند است که در خانه خود مالی بناید که نداند از او است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که
مراد از آن که نیست که و کمالی نشده باشد و کمال و قیام نماید و در آن و از مال و بخورد و صدق بکم یعنی با خانه و دوست و با
شما و در بعضی صدهای خا نیست بعضی گفته اند مراد و سه است که در دوستی صادق باشد و بعضی گفته اند است که باطنی او با باطنی
موافق باشد هم چنان که ظاهر و با ظاهر توفیق است از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بخدا قسم که او مرده است که داخل شود در خانه شما
صاحب و با خود پس بخورد از طعام اینها و در رخصت او و در وایت دیگر و ای شده است که از حضرت از شخصی پرسید که ابا احدی
شما دست خود را داخل میکند و در آن مصالح خود را با حبیب که مالک برگرداند گفتند از حضرت فرمود پس شما حمید حق و دوست یک
دیگر نیستید و اینها از حضرت منقول است که از جمله عظیم بودن حرم صدیق است که حق تعالی او را در آن اعتماد و ایتسا و تکیه
احتمال کرده اند است بمنزله نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده اند که صدیق بزرگ است از پدر و مادر
زیر که اهل جهنم در وقتی که استغاثه کردند استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست من از شفاعت کنندگان و فرستادن
مهربان پس علیکم چنانچه ان تا کلا من بیوتکم یعنی بر شما باکی و جوی در آنکه بخورید با هم ناپاکند و سفری و بعد از آنکه ظاهر این
است که هر آنست که در آن خانه این جماعت مطلقا چیزی نمیتواند خورد از مال ایشان و اکثر علما ایند کرده اند این حکم را بآنکه علم بعدم و
مالک نداشته باشد و اگر توفیق بعدم و عناد شده باشند خلاف کرده اند و بعضی میگویند که بآنکه با آن است داخل خانه
شده باشد و بعضی گفته اند که جای است خوردن از چیزها که او بخورد و خوف فسادان چیزها باشد و این دو قید بسیار بی وجه است
و که با این برای این تخصیص از کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند که در این صورتها لکن و گفته اند که چون ظاهر
حال در این خاها است که صاحبی باشد بخوردن اینها قایم مقام از آن صریح کرده اند اندام چنانکه در صورتی که فر این دان و انحصار
رخصت طلبیدن فیج است و وسیع میباشد مثل آنکه طعامی را نزد کسی حاضر کند او بگوید رخصت میدهد که از این طعام بخورد و بعضی
اند میگویند هر از خدا است و اذاعه است به مصالح عباده و به مطلق است چه میشود که حق تعالی از برای آدمی چنین ختم بر اموال خویشا و دوستان
طایفه داده باشد هر چند مالکی بود و او اند خورد چنانکه در جامع البیاض گفته است که از آنرا منقول است که باکی نیست در خوردن
از خانه این جماعت بغير از آن ایشان بعد از حاجت اسیر و در جمیع آیه ها گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بغير از آن ایشان
از باب رخصت کس است که مرگ نباشد و داخل باغی شود از بیرون باغ بخورد یا در سفر بکند که سفت بکند و شسته باشد از شهر یا بیابان
و این توسعه است که حق تعالی بندگان کرده است و بعضی گفته اند این آیه دلالت میکند بر اینست که کل وجه از خانه زوج خود و اکل فرزند
از خانه پدر و مادر و پدر زن و مادر زن و خانه فرزندانش اگر نفقه او بر ایشان واجب شود و شرط تحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاد
رشد نفقه صرف کند و با علم و جوب نفقه از شرط است مگر آنکه علم بعدم که است آنکه داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار
و این اجماع محقق میباشد بر عدم جواز در صورتی که مال با علم بعدم رضایه نفید در آن آیه و در نیست و الا هر قدر نفید با
مرگ و در زوجیت و در زوجه و در شاه است که مرگ و رخصت شود و هر صنف از خورد و در روایت جمل و در شده است که زن میتواند بخورد
و مضایق کند از خانه شوهر خود و صنفی میتواند بخورد از خانه مادر و برادر و عمو و و صدق کند و بعضی از راه قبایل بطریق اولی استدلال کرده اند

[illegible]

[illegible]

کلی از برای آنحضرت و او را از ذکر سبب آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرمود است در این باب و بفرمان کل از آن
که فرمود است و کلی پسندید آنحضرت صادق و ثابت کرده است که در جواب کتاب واجبست مانند و سلام و اجاب و در این باب
پسند است و در بعضی البیان از ابن عباس روایت کرده است که بحجت با حسن و مصور نیست که سلام گفته مؤمن باشد و در صورت
که سلام کنند از اهل کتاب باشد پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السلام علیکم در جواب بگوید و علیکم السلام و حمد لله ویر کارند
تحت با حسن کرده و این منتهای سلام است و اگر کار فرستاد کند میگوید علیکم و بعضی گفته اند که هر چه از برای مسلمان است و روایت کرد
اند که مردی بنزد حضرت رسول آمد و گفت السلام علیک حضرت فرمود السلام علیکم و حمد لله دیگری آمد و گفت السلام علیکم
و حمد لله ویر کارند حضرت فرمود و علیکم السلام و حمد لله ویر کارند صحابه گفتند یا رسول الله برای اول و دوم زیاد کردی و برای
سوم زیاد نکردی فرمود سیم پیزی از پی برای من نکند است من او را بر آورد کردم و بالجمله سیم آینه داخل بخش است و جواب واجبست و بجهت
قول دیگر احوط است که در غیر جواب بگوید و حکم نماز و بجهت افضلیت آن که خواهد شد انشاء الله و سیم بعضی از اصحاب گفته اند که بگوید
علیک السلام صحیح است و واجبست و در آن وعده گفته که علیکم السلام بگوید جواب واجبست پس اگر این سلام نیست بلکه صحیح
سلام است و مؤید آنست آنکه عامه روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول آمد و گفت علی السلام یا رسول الله حضرت فرمود علی السلام
پس آنکه جواب تو بگوید و علی السلام و هم چنین خلاف کرده اند در سلام و السلام و السلام و سلام و علیکم و سلام الله علیک و ظاهر این است
آنست که در هیچ یک از اینها و امثال اینها در سلام واجب نیست و عموم به شامل اینهاست و وجوب در اظهار سیم نماز نیست و آنکه با
متعینست و غیر نماز در جواب بگوید علیکم السلام بنقل علیکم ظاهر علامه در تذکره ایدست و اگر سلام گفته یک نفر باشد علی السلام و اگر
اكثر باشد از دو و بگوید علیکم السلام صحیح است و گفته است که اگر دو نفر بگویند بیکدیگر سلام و هر یک جواب سلام دیگری واجبست تا اینجا که
بود و این از پیش و بعضی اعتقاد آنست که سلام علیکم در جواب کافیست و این اقوی و ظاهر است چنانکه در کتب ابراهیم و غیره از حدیث
صادق منقولست که اگر مسلمان بر شما سلام علیکم و اگر کار فرستاد سلام علیکم کند بگوید علیکم و ظاهر هر کدام از این احادیث است
با حسن واجب نیست چنانکه ظاهر اینها و اخبار معتبره است اخباری که در آنست که اگر کسی سلام کند بر شما و شما سلام کنید بر او و او سلام کند بر شما
اعتقاد نیستیم دعوی اجماع کرده اند که در سلام واجبست نه بگوید پس یکی از بگویند سلامتی اما شرطست که آنکه جواب بگوید اهل ایمان باشد
سلام بر ایشان کرده است پس اگر عرض سلام کنند شخص خاص باشد و یا بد جواب بگوید و جواب بگویند سلامتی بگویند و هر گاه کسی که بر تو
شود مخصوص کرده اند بجز در بلکه باید مقصور بر سلام بر هر باشد و خداوند دانسته بود که در جواب سلام بگویند سلامتی بگویند و هر گاه کسی که بر تو
آنست که گفتار کنند و اگر سلام کنند بر کسی غیر معتبر باشد جواب واجب نیست و اگر معتبر باشد سلامتی و ظاهر اینها و وجوبست ششم دشوار
که وجوب در خود نیست و کسی که ناخبر کند بیکاه کا و است و بعضی گفته اند بر نه و اما اندامان سلام حقوق نا و اند هفتم اکثر علما گفته
واجبست جواب با سلام کنند بشود از غیر حال نموده تحقیقا اگر کتب است و اما هر اگر کو باشد یعنی چنان بگوید که اگر کسی باشد بشود
و در نیست کبر کو باید اشاء و یا هر کسی بگوید که او معلوم شود که جواب گفته است و پسند معتبر آنحضرت صادق و منقولست
سلام کند اجدی از شما باید بلند بگوید که سلام کردم و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و یا آنست که اندام باشد و کسی که
بد سلام میکند بلند بگوید یا نگوید سلام گفته که من سلام کردم و جواب سلام من ننفتند و علامه گفته است که اگر کسی سلام کند بر تو و تو بر او
باید و بگوید السلام علیکم یا فلان یا فلان بنویسد و در آن نام بر او سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام من بفلان برسان و
بار سال با ویر سگ بعضی از عامه گفته اند واجبست جواب بعد از آن که تسبیح داده است که اگر آن را بشنود واجبست جواب و در صورت
دیگر واجب نیست و کلام او متین است و بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند در هنگام برخاستن از مجلس و در رفتن از آن
سلام میکنند دعا است نه بحسب جواب آن واجب نیست سنت است مؤلف گوید که از کلام علامه ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت و رفتن
فلا در حریم و در باب انشاء آنحضرت صادق و ثابت کرده است که حضرت رسول من فرمود هر گاه مردی از مجلس خود برخیزد باید که در آن
و او در آن خود را بسلام او بجا از رفتن او در حرف چیزی شروع کند شریک اینها خواهد بود در جواب و اگر در امر باطلی شرع کند گناهش
افزا خواهد بود و در جامع الاثوار از حضرت شمس الدین روایت کرده است که اگر کسی از مجلس خود برخیزد و دعا کند یا ان شاء الله
و کو با عینا صغیر این احادیث بنابر طریق معتبره از ابن عباس گفته است و در نیست که از برای اثبات استحضار استدلال باین خبر
و آن کرد و بعضی از اصحاب سلام را در جواب و میتوان کرد هشتم بعضی گفته اند هر است سلام زن بر هر اجنبی بنابر آنکه صدای زن غور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن بفعل ایشان و عداوت به مرتکب مجرم شدن و امثال اینها که هر یک طاعت یا بدعت
و عقوبات عظمی دارند شده است و وجوب امر معروف و نهی از منکر و حبس الله و غضب کردن از نیکو و خدا و سدا نه نکریدن در بین خدا و امر
کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل بنده ان کفار و رعایت امان ایشان کردن و عهد و امان و ا
شکستن و نقضه از مخالفتان و از سالطین جور و حکام و امثالی که کدورت خود را و بهیله که بنده اذیت و فتنه و نسد و در کشتن و نقضه نخی باشد
و در بدین اعضا که در میان ایشان اگر داند که او نکند گشته خواهد شد و باین فعل آن شخص گشته نمیشود مگر آنست و کواهی نا حق از برای
نقبت معینان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ از برای زرع فتنه و ان خود و از مؤمن در بیکر جان است و در هر دو ناممکن باشد
باید توبه کند مثل آنکه مال مؤمن نزد مؤمنی باشد خطای خود بپوشد و عصبیت او سو کند یا داند که مال از زمین نیست و قصد کند که مالی که
بنویسد از زمین نیست و نقضه در گفتن کلمه کفر یا جاپر است چنانکه عا و کرد و حق تعالی او را در قرآن مجید فرستاد و هر چه بنویسد بجهت
دول و دایه هم جاپر است و از بعضی از احباب ظاهر میشود که بسیار شد و بعضی از جمیع این ااجبات است که نمیباشد یا آنکه نقضه نکند و راناسر
گفتن با ایشان و کشتن یا بر خود بگذارد چنانکه ماند و دیگر عمار کرد و امثال آنکه نقضه بکند و ناسر یا بگوید چنانکه عمار کرد و استغاثه باید
کرد بحق تعالی که ادب را چنین بپایه مبتلا نکند و در بعضی از وایات وارد شده است که نقضه و شامیدن شراب و سایر مسکرات نیکو باشد
و در بعضی بر روی موزه و ترک جمیع متع می باشد و مشهور و جواز است در هر واحدی و ایات کریمه اند و اگر واضح باشد در علم اکثر
علمای اجماع بر کریمه اند و احادیث بسیار علم جواز وارد شده است خصوصاً در شراب و مسئله در رعایت اشکال است و در روی که در آن مصلحتی
باشد جاپر است یا توبه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهل باشد مثل آنکه شغل دارد و جوی آب دارد و او را باز میبارند میگوید بگوید
خانه نیست و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرع باشد جاپر است و در احادیث عامه و خاصه وارد
شده است که هر دروغی که هست از او سؤال میکنند و در میان مکرمه دروغ شخصی که در جنگ شخصی بگوید که من از او معنی بیکر باشد
و خصم معنی بیکر تو هم کند یا شخصی که خواهد اصلاح میان دو کس بکند و هر یک جز آنچه در بگری گفته است بگوید و کسی که عدا با اهل خود
نکند و منافق نکند و هم چنانکه دروغ از برای اصلاح خوب است و آنکه متضمن افساد و مباهات باشد جاپر نیست گفتن و در خلف و
مشهور و میان علمای اهانت که مکرم و هست مکرمی که در زمین عقد لازم شده باشد و ایات و احادیث دلالت میکنند بر علم جواز مگر آنکه
بعد از آنکه انشاء الله گفته باشد با وفای بان متضمن عقیده بوده باشد و تفصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار بدانید و نموده
و از جمیع امور و وجیه بپزای از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و با از ایشان در روی کنند و تقیید اینها باند و با ایشان هم نشو
نکتند و استیضای واجبات و منافی در این رساله ممکن نیست پس معلوم شد که در هر حالی از احوال تکالیف بسیار بر آدمی هست
در کفار و کربانه خواه در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طایفه و منفی از خلق از زن و فرزند و عیال و کافر و مسلمان و صالح
و ظالم و ناسق و چنین نیست که مردم کما کریمه اند که واجبات مختص است در زمان و در وجه و زکوة و عمرات مخیر در زمان و اعلام و شراب است و امثال
اینها پس ذاتی میباشد همیشه مستطوع و کامیاب باشد و منوجه احوال خود باشد و در هر مقلی و قوی تفکر کند و نانداند که موافق رضا جناب
قدس الهی است بعمل بیاورد و اگر بفعلت او خطائی صادر شود منوجه ندارد و ندادنی آن شود و انا به و توبه استغفار بکند و این بیان
از تکالیف الهی بود که اشاره ببعضی از آنها شد و در خصوص هر یک معاشرت اصناف خلق خدا و جمیع ابواب معاملات و ایقاعات همه
داخل تکالیف الهی اند با حرام یا واجب یا مکروه یا مباح و وجوب علم و عمل هر یک با متعلق است و هر یک را بان نحو که هست باید بداند
بان عمل نماید لهذا حضرت امیر مومنان علیه السلام فرمود ای کوه بخار اول مسئله ایمان و بعد از آن متوجه تجارت شود بدین سبب که باو فاجاست فتنه
و وجهی است مگر کسی که حق عمل کند و حق بداند و حق بیکر و دیگر که بیع و شرا انواع دارد و بعضی حلالند بعضی حرام و بعضی مباح
بست و احکام بسیار متعلق هر یک از آنها هست کسی که حلال آنها را حرام و حرام آنها را حلال داند معاقبت است و اگر محرمات آنها را بپزد
بست و معصیت کرده باشد معاقبت است و مشغول بچیز من مست و هم چنین در ایمان و ایمان و قرض و رهن و صلح و و پنه و عدا و تیر و مضام
و سایر امور که در هر حال و حرام و احکام بسیار میباشد و هم چنین در نکاح و طلاق و رضاع و لغات و طهار و ایله که متعلق بفر و چند
و سایر امور که متعلق است با آنها و مخالفت آنها در زمان و مقدمات آن می باشد و بعضی احکام مماثلت و عتق و نذر و مکار و احکام بسیار
در باج و حرام و حلال خوردن و آشامیدن که ادب دارد و هر حال هر روز میشود و احکام موارث که اموال بینت بعد از آن در میان و زینت
کرده است و اجابت عمل بان احکام کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده و حقوق مردم را بپوشد و صرف شده و بدعت در بین خدا کرده است

[illegible]

کند ایوست که جلا کا نیست مخصوصا وقتی که بتفصیل بخاطر نداشتن عصب ستر در معنی توبه است و شرط آن آنست که
اند توبه از پشیمانی از گناهان است این جهت که در باب ویرسانند و توبه نیست و یا باید که در خالی از گناه باشد که در توبه است
ان توبه است که هرگز نیکان نشود و بعضی گفته اند این توبه لازم ندانند و پشیمانی واقع نیست و طاعت و توبه است و توبه است
گاه نیست تمام و پشیمانی از برای توبه و بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمیشود مگر توبه چیز اول دانستن خیر گناهان دوم آنکه آنها
چایند میان بد و خوب و یا و سبب آنکه در غمهای گذشته اند از برای کسی که میباید آنها را بگذرد پس هرگاه این را دانست و بقیه را بداند حالت
توبه را غرض بگذرد که منام بگذرد از آنکه محبوب او از وفات شده است از گناهان و این عالم و تاسف و تامل و پشیمانی میگوید
و از این حالت دیگر پشیمانی است که قصد میکند سه چیز اول متعلقست بحال که میباید بگذرد اگر نیکان بود دوم متعلقست بطنه
که تا آخر عمر خود جان گناه نکند سیم متعلقست به توبه که توبه کند از آنچه در گذشته توان کرد که قضا کند عبادت را هرگاه از وفات شده است
و از نظام مردم بیرون آید پس این سه امر که معرفت خیر گناهان است و پشیمانی از آن و قصد کردن آن امور بنی بر توبه حاصل میشوند و گناه
هست بر مجموع آنها اسم توبه را اطلاع میکند و چون توبه بنوعی است شرایط عبادت و زان معتبر است و عمل شرایط عبادت
اخلاص است پس باید که توبه بر این خلد باشد و مشوب و یا نباشد و چون بعضی از علما طمع بشت و خلاصی بجهنم و تاسف از اخلاص میدانند
و در این جا نیز گفته اند که اگر عز من از توبه تحصیل طاعت با نجات از جهنم باشد بشت و در این بر طاعت این مذهب بسیار است و کسی
که معنی نیت را نمیدانست میداند که علای درجات نیت نیست بجز خلق اینست که یکی از این دو معنی منظور ایشان باشد نیت بجای
خلق نیت را از این دو معنی خالی کردن تکلیف مال از طاعت و در کافی در توبه معتبر بخصوت صادق و توبه کرده است که هرگز نیت
از برای عز خدا تر کند خدا تر نشد سر به هر طاعت یکام او برساند و معتبر است که این تفصیلی باشد از حق تعالی از خصوص ترک شراب
نوبه حقیقی نباشد طلب چهارم پشیمانی از گناهان است که از گناه توبه میباید که اکثر تکلیف و قیامهای امامیه گفته اند که گناه او مستیع
امرو بکری نباشد که ایشان بان باید نمود مثل پوشیدن حریر از برای توبه از آن هر چه است که پشیمان شود از آن و عزم کند که بعد خود
بان نکند و او مستیع از برای بگوید باشد از حقوق خدا با حقوق مردم مالی با غیر مالی واجبست تا توبه که ایشان بان نکنند و بسا باشد که بخیر
باشد پشیمان آنکه ایشان بان امر بکنند و پشیمانی گفتای توبه از آن گناه و حقوق غیر مالیه خدا با خداست غیر است میان آنکه اقربان
گناه بکنند یا تمام یا نایب و خدا را با اقامت کند و پشیمانی آنکه گفتا کند توبه و اظهاران بکنند پس از آن حکم شرع ثابت نشود خدا
و او بخیر خواهد بود و توبه نه دفع گناه او او میشود و یا با اقامت خدا که توبه بکنند گناه او و ساقط میشود نه محل اشکالست و ظاهر است
احادیث است که بعد گناه او ساقط میشود و حق تعالی از آن کویم است که در دنیا و آخرت هر دو از عاقبت بگذرد چنانکه پسند حسن
منقولست از حضرت که گفت از حضرت با فرمودم از شخصی که او را سزاوار کنند با در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود و خدا کویم
تر است از این و از حضرت با فرمود منقولست که گناه سه قسمست اول گناهی که امر بدیهه است دوم گناهی که امر بدیهه نیست سیم گناهی که بدیهه
از برای صاحبش لازم و خوف با و داریم گناه امر بدیهه است که خدا او را در دنیا بکشد عذاب کرده باشد خدا از آن حلیتم و پشیمانی
و است که در دنیا و از عاقبت کند و گناهی که امر بدیهه نیست و مظلوم بگذرد گناه است خدا در قیامت بفرست و جلال خود قسم پاد میباید که
ظلم ظالمی از من نمیکند و گناه سیم گناه است که خدا بر خلق پوشیده است و توبه روزی او کرده است او از گناه خود بهتر رسد و بسازد
برورد کار خود را در دامن از برای او امید رحمت داریم و از عاقبت و بهتریم و پشیمانی که در کار مؤلف کوید کو یا خوف باعتبار احتمال
احلال بشر بطریق است و اگر حق خدا بجز خدا باشد مثل قضای غارتها که خدا باید کرد و مثل دادن زکوة و قضای دوزخ و کفاره و نماز
که قضا اند و در ممانند عباد از برای توبه کافی است اما خلیفان کومالی باشد واجبست که فقه خود را بری گردانند از آن بعد از آن مکان و کوا
صاحب حق بپذیرد و و توبه او در هر طبقه تمام مقام او پیدا پس اگر آن شخص خود را وارث او یا بیکانه که از جانب او تبع کند حق را برساند صاحب
حق با وارث او یا وارث او بری المذمه میشود و اگر آن مال را از آنکه در دنیا و بر فقه او مانده و در قیامت خلافت که در قیامت طلب
کنند و بخواهد بود اگر گفته اند صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت صادق علیه السلام در آن باب است و بعضی
گفته اند از برای طلب آن خواهد کرد اگر چه با مام نمی شود و بعضی گفته اند حق خدا خواهد بود اگر او با وارث از آن پاد باید
عازم باشد و هرگاه صاحب حق با وارث او را نباید برساند و اگر ما بوس شود بصدق کند و اگر صاحب حق بوسد و بصدق کند و بصدق کند
باز ناوید هرگاه که حق بپذیرد یا نباشد اگر گناه کرده باشد یا نباشد یا بدار نشاید بکند و او از آن اعتقاد باطل کرده اند که گناهان باطل است

[illegible]

نموده بود که میگردید چون مدتی این حالت بماند و آن را جان ندهند در چشمش فرود آید و او را فاسد میگرداند که دیگر قابل علاج نیست چنانچه
دل او چون شکر کباب پست شود و آن بمرسپد و توبه و اعمال صالحه جزا یافت مرتبه طبع مهرشند و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق
تعالی فرموده است طبع الله علی قلوبهم و این را قلب طبع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث در این باب بیان کرده اند که
بجودی مهرشند که در هر شریعت در نظر او سهل میشود و دل او قبول احکام الهی نفرت نمیکند و ایمانش در پای مهرشند و بدانکه او وقت قبول توبه
و قبول است که هر چه بد کرد و معاصیه او را فرست بکشد و بماند ملک موت را بپندد با جای خود را در بهشت بار و رحمت با و نمایند بار رسول
خدا و ایمان و اگر وقت مرگ حاضر میشود مشاهده نماید و در این وقت اجای است که توبه فایده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی
فرموده است که نیست توبه برای اهل که اعمال سبیه میکنند تا وقتی که مرگ را بیک از ایشان حاضر میشود میگوید من توبه کردم الحال و نه از آنکه
بمیرند چنانکه ایشان را بهیچا که ایمان از عذاب از ایشان عذابی در او نماند و از حضرت صادق علیه السلام نقل است که مرگ را بخصود میوت
که معاصیه او را فرست بکشد و در رسول خدا و او است که آنکه خدا توبه بپندد را قبول میکند مادام که توبه نکند یعنی روح بیکویش برسد و غرض
در حقیقت ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله الطاف خداوند رحمت نسبت به بندها که این است که امر کرده است تا باغی را
که ابتدا کند در توبه روح یا نکشت یا ها و بنده روح و ثانی بیایا اید تا بنسب برسد و بعد از آن عا بجای برسد تا آنکه در این مهلت و مدت
تواند روی دل او بوی خداوند بخورد بگوید و توبه و انابه بکند پیش از آنکه معاصیه او را فرست بکشد و توبه الهی مقبول نباشد
و از هر دو حالت طبعی و یا خدا بکشد و در وحش که مفارقت کند با خدا و در حق تعالی بر زبان او باشد و عاقبت او بگوید که در خلاف کرده
متکلمان در آنکه اگر عمر و عدم عود بسوی کناه را در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن کناه نداشته باشد مثل آنکه کسی نکند و بعد
از آن ذکر او را بگوید پس توبه کرده و عمر نکند که دیگر توبه عود نکند او عود نکند او قدرت بر توبه رساند یا توبه او مقبول است یا نه
اکثر گفته اند مقبول است و قول نادر است که مقبول نیست و وجهش و هم چنین که مرگ بر خونی بپوشد و رساند که طبع غالب میوت
و رساند خلافت در قبول توبه و مشهور است که توبه او مقبول است و از بعضی آیات که در بعضی معجزه ظاهر میشود که در آن روز عذاب
توبه مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که در ریافت او را فرقی گفت ایمان آورد که خدای نیست
مگر خدای که ایمان آورد و اند با و بی اسرائیل جبرئیل فرمود که حال ایمانی و روی که عذاب را بدیدی و حال آنکه پیش از مصیبت مهرشند
و بوی اسرائیل گفتند که در زمین فرموده است که هر چه بود انداز اهل فریاد که ایمان بیاورد پس نفع دهد ایشان ایمان ایشان است
قوم بود پس چون ایمان آوردند پیش از غافل شدن عذاب از ایشان عذاب بخوار گشته اند و در آن گمانی بنا و بر خود نمیشد
تا اجل مقدر ایشان و از این باب و بسند معتبر روایت کرده اند که از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند که چه علت خدا فرقی کرد و چون را از حال آنکه
ایمان آورد و بخدا و اقرار کرد بیکانگی او حضرت فرموده از برای آنکه ایمان آورد و وقتی بود که عذاب را بدید و ایمان در وقت بدید عذاب
مقبول نیست و این حکم حق تعالی است و در کتب متکلمان و این گمان حق فرموده است فلما را و با سنا قالوا امنا بالله جدا و کفر با کما
به مشرکین قال بان یقتلهم ایمانهم لما را و با سنا یعنی پس چون بدیدند عذاب ایمان را گفتند ایمان آوردیم بخدا بپناههای کافر شدیم و کما احدا اثبات
میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشید ایشان ایمان ایشان چون بدیدند عذاب عذاب را و فرمود است که روزی که بنیاد بعضی آیات بود و کاد
تو نفع نمیدهد نفس را ایمان او که ایمان بنا و کرده باشد پیشتر با کسی که ده باشد در ایمان خود عمل خیری را و هم چنین فرمود چون غرق
او را در ریافت اطهار ایمان کرد پس با و گفتند که حال ایمانی و روی فائده ندارد و پیشتر که فائده داشت ایمان بنا و روی بنا و فرمایند
و انما میگردید در زمین بدو اوی خدای و کراه کرد مردم و ستم کردن بر بی اسرائیل و انهم از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که این
در زمین ایمانی و عجب از خدای باشد که حال عذاب خدا را بداند و مرگ را بسوی خدا بخواند و منقطع نمیکند رجحان از میان مگر چهل روز
پیش از روز قیامت که چهل روز ایمان بر نه شده میشود و در و های توبه بسند میگردد و نفع نمی بخشد ایمان کسی که پیشتر ایمان بنا و کرده باشد
و آن که در بدوین خلق خواهند بود و ایشانند اهل که قیامت بر ایشان قائم میشود و در قفسه امام مذکور است که امر الهی مدد در توبه
خدا و کشف خیره مرگ اگر توبه ناچه وقت مقبول میگردد حضرت فرمود که در توبه مفسوح است از برای هر که داند و بداند نمی شود تا طلق
گردد اقتضای نظر مغرب طلوع کد ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب آن است که کسی که ایمان کرده اند گذشته و عمر
در عدم فعل در اندک و بالا برود تا بعدی که درجه پیغمبران و صدیقانست چنانچه در نهج البیاضه روایت کرده است که هر چه
حضور حضرت ابراهیم گفت استغفر الله حضرت فرمود مادرت در عزای تو نشیند پس این استغفار چهلست استغفار رجه علی بن ابراهیم

وان اسم نیست کبر شش معنی واضح میشود و اول پیشانی از کشتن است معنی عزم بر آنکه هر که خود بان نگیسم آنکه او انگیسوی مخلوقین
حق ایشان را آنکه در وقت مرگ پان باقی معنی کسی در دنیا نوبیاست چهارم آنکه قصد کنی سوی هر چه بخت کند بر تو واجب بود و معنی پنج
چون اثر از انگیسجم آنکه قصد کنی بنویس که در بدن تو حرام نبوده است و باید بدانی که در بدن تو حرام نبوده است و باید بدانی که در بدن تو حرام نبوده است
و کوشش ناز در میان بر و بد ششم آنکه بچشانی چشم خود را طاعت را انقدر که با و چشاندند حال و وقت معصیت را پس بعد از آن بگوئی
استغفر الله و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که بچشانی چشم خود را طاعت را انقدر که با و چشاندند حال و وقت معصیت را پس بعد از آن بگوئی
بسندها معنی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که بچشانی چشم خود را طاعت را انقدر که با و چشاندند حال و وقت معصیت را پس بعد از آن بگوئی
پس فرمود بدست ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگش بیست هفتصد بار توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را
هر که توبه کند پیش از مرگش بیست هفتصد بار توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را
بگفته اند که توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را بیست هفتصد بار توبه او را
اشاء و سببها و تفاوت توبه با آنکه توبه با کار است که مال یک سال پیش از مرگ توبه کند و توبه با کار است که مال یک سال پیش از مرگ توبه کند
سال بگذرد و اگر او پیش از مرگ توبه کند و توبه با کار است که مال یک سال پیش از مرگ توبه کند و توبه با کار است که مال یک سال پیش از مرگ توبه کند
شده است که توبه بر سببها نیست که خطای او را بگذرد و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است
از مدافعت توبه در هر حال و هر فرقه از بندگان توبه و توبه با کار است که مال یک سال پیش از مرگ توبه کند و توبه با کار است که مال یک سال پیش از مرگ توبه کند
اصطحاب بر کند بندگان یعنی و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است
ایشان و متنگه آمران و شرحش بطول و باجماع اما توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
هر که در دنیا همیشه رانده باشد و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
و اگر از آن باشد و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
نگاه دارد و از عود بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را هوار و هوار کند و در بندگان عبادت و ایضا از عبادت از او فوت شده است
قضا کند و مضامیر هم را بگذرد و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
پس سینه در فکر عاقبت خود باشد و از ظن ظناری بخوبی و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است و سببها است
تا آنکه از درجه پایین برفتد و بر آنکه توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
که خطای او را بگذرد و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
ناب نیست باید که خطای او را بگذرد و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
بار یک که خطای او را بگذرد و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
کند از ترس آتش جهنم و استغواهای خود را بگذرد و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
و چنانکه اثر توبه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که کسی که توبه کند و خطای او را بگذرد و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
بخت کسی که توبه کند و عبادت را از آن گذارد تا بخت کسی که توبه کند و عبادت را از آن گذارد تا بخت کسی که توبه کند و عبادت را از آن گذارد
جلسه خود را و با لش خود را تغییر ندهد تا بخت کسی که توبه کند و عبادت را از آن گذارد تا بخت کسی که توبه کند و عبادت را از آن گذارد
نکره و اند و بندگان خود را از لغو نگاهدارد تا بخت کسی که توبه کند و عبادت را از آن گذارد تا بخت کسی که توبه کند و عبادت را از آن گذارد
مستقیم بماند و توبه کار است و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
مضوح و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که توبه با کار است که مال یک سال پیش از مرگ توبه کند و توبه با کار است که مال یک سال پیش از مرگ توبه کند
که بعد از آن عود در گناه نکند و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
و گناه کند و بعد از آن توبه کند و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
توبه کند از ترس که در این خصوص اهل ایمان است و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
که کان داری که مؤمن چندان شود بر گناهان خود و استغفا کند گناهان خود و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید
کند و استغفا کند از آنکه در دنیا بدشوقی است و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید و توبه عوام است که باطن خود را با حسرت بشوید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آمده است که تو در این عالمها و ابراهیمی بدان که این اخبار پیش از انکار محمد در کتب معتبره وارد کرده اند و منکران
 اما مذهب معتبر این مطلب بنویس و اشیاء شده است و منافات با الهی عقلیه و اصول قطعیه ندارد
 و اما بعد از آنکه که مورد جزم و قطع باشد و اخبار بسیار وارد شده است که امور غریبه و
 اخا و بی عجیبه که از ما پیش ما برسد و عقل شما از قبول آنها مایل کند مبادرت بواو و
 انکار مباد و تکذیب قابل آنها مکنند و تا و پیش را بجا در کتب انکار اینها مکنیم
 و در پیش به تجویز و احتمال مکنند از تمام شده رساله حق یقین و دلخوشی
 المعظم سال هزار و صد و نه از هجرت و چون باستیصال و تراکم اشغال
 نوشته شد ملتزم از ناظران آنکه بروی در صد و شصت و
 بنایند و چون بحد و ترمیم اصول مندرسه امانیه که سالها
 اثار آنها خوش شده و اکثر مدعیان علم اعراض از آنها کرده اند
 و اصول معتبره و اقل و خود پیش ساخته دست از آن
 که به اخبار متواتره و نوشته اند در این رساله
 حسب القدر و در این موده ام شکر الله انوار بکفرات
 مبدل نمائند و گاهی بطلب عفران و تقا
 جنر بایستند الحمد لله رب العالمین
 و الصلوه علی محمد و آله الطاهرین
 مطبوع شد کتاب حق الیقین
 در نیمه شب شهر جمادی
 الاولی سنه

[illegible]